حبیب السیر

هوالله

از بهترین نسخه‌های حبیب السیر در دنیاست
این نسخه که نسخه از حبیب السیر که عدد ... گرفته
وصحت عبارت و پختگی خط کم نظیر است و ...
اجزای تمام در وزن بیشتر از سایر نسخه‌هاست
و دارای سرلوح قدیمی و از زمینه
سرلوح و که عدد ... ماسکو و ...
... هجری تحریر شده ...
تاریخ تألیف . حرره بهار خرداد ۱۳۱۷

تاریخ خواندمیر ...

۱۱۲۲

و مهر ... ۱۱۵۱

در ذکر کتاب ... صفحه سوم جزو سوم از جلد ...
و نیز در حکایات ... ۵۵

[illegible] در کشف [illegible] [illegible] بدست [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible] ذکر خاقان [illegible] حکومت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تمم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علی المرتضی و علی السبطین الکریمین الحسن المجتبی والحسین الشهید بکربلا و علی سایر الائمة [illegible]

[illegible]

[illegible] غیاث الدین بن همام الدین المشهور بخواند امیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مثنوی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اخلاق مشام جان ساکنان آفاق را معطر گردانیده و از نسایم محاسن آداب ریاض آمال طالبان

امید را بکمال خضرت و نضارت رسانیده و از کحل الجواهر احسان بی پایانش چشم آرزو در بستر

استراحت منزوی نخفته و از نفحات سحاب مکارم بی غایتش در گلشن امید یاسمن مراد شکفته

مدار مملکت واقف مکان **نظم** که معمورست از عدلش جهان ‧‧ جهان از مکرمت خلقش معطر ‧‧ مجلا از

طبع پاکش آب کوثر ‧‧ آرایش رخسار عروس ملک و ملت باقتضای رای صواب نمایش میسر و آسایش خواص

و اوضاع سپاهی و رعیت باصحاب تدبیر عالم آرایش مقرر قبا را اندام خدامش شده مدد مراد ...

اقلام نیض انجامش شجره حدیقه سعادت هیچ کاری که بقضیش ... فضیلت موصوف و ضمیر انور آفتاب

بجهت نعمت معروف آفتاب اقبالش چون اقبال آفتاب بی زوال و کرایم اخلاقش مانند اخلاق کرام

در مرتبه کمال انعام انعامش چون انعام عام شامل احوال خواص و انام و سحاب جود فیضش بستان عالم

نضارت بخشید باشیم مراد و مرام یعنی حضرت عالی منزلت مالک مدار شمال منقبت معالی ... اعظم

المعدلة و الرافة ساطع الوفور قوالصریه و النصفه مطلع انوار جاه و جلال مخزن اسرار فضل و کمال آفتاب حجت قمر

سریر کیوان منزلت مشتری ضمیر ناهید بهجت سپهر احتشام عطارد رفعت بهرام انتقام ... مسند ... الله

بنیاد ایام دولته و اقباله **بیت** کریم دولت و دین آصف سلیمان جاه ‧‧ جهان لطف و سپهر کرم حبیب الله ‧‧

واحد فلان انفقاده و ثبت قوایم سریر اقباله و چون پرتو آفتاب اشراق این الطاف و الکرام بانتاق تمام ارقام این

کتاب افادت ارتسام صیقل تمام و رونق بسی داده کلام افضل زمره خامه علامت انجام صدا ساخته اختتام مجلد ثانی

این کتاب به توقف و تاخیر در عقده مجلد ثالث شروع نموده **نظم** از فیض فضل ایزد اقسام این مؤلف ‧‧

روزی که شد منظم شد ثمر و شانست ‧‧ زارزو که هست مشهور این حرف نزد جمهور ‧‧ الشیء اذا تم ...

رجا واثق از وثوق صادق که بر طبق این حدیث مشهور ... توفیق ربانی ... رعیه این مجلد نیز

عنقریب زیب اتمام پذیرد و زلات خامه ... نگار با اقلام اشفاق مسعود ان مجلس عالی از زلال ...

صفت اصلاح پذیرد و المسئول من الله الکریم المتعال حسن القبول انه ولی جمیع الفضل والکمال **گفتار در بیان**

احوال آدم ... بزرگ و اجداد خواقین ترک نقل چنین از حدایق اخبار و تقویم ... باستیفا

علم ... این حکایت را باین روایت زیب و زینت داده اند که نسب ... خانان ملک و مشرق و ترکستان

بیافث بن نوح علیهما السلام اتصال می یابد و یافث بقول اکثر مورخان پیغمبر مرسل بود و در آن اوان کشتی

نوح صلوات الله علیه بر جودی سلامت قرار گرفت بموجب وحی بعالم یافث باتقضای رای خود دیار

مشرق و شمال را نامزد یافث نمود و یافث از سوق الثمانین عازم آن سرزمین شده از پدر در ...

التماس کرد که دعایی بیاموزد که هرگاه خواهد باران بارد نوح علیه السلام اسم اعظم بیافث آموخت

آن اسم را بر سنگی نقش نموده بدو داد و آن را داشت و یافث با اولاد عیال بجانب مشرق و شمال

بلاد ترک ... نشین ساکن گشت و رسم بکوه بدید آمد و هرگاه باران ضرورت بودی آن سنگ

سحاب خیزانیدی آبی در ریختن آن ... ابواب آن سنگ را حجر المطر ... آن سنگ

جده تاش گویند و حالا نیز در میان مغولان و ازبکان بسیار پیدا میشود و سبب آن باران

... چون اولاد و احفاد یافث غالب شدند یافث در این ... الفرار اشتغال نمود و بر ...

... شرف النفقه ... حضرت مولانا شرف الدین علی الیزدی در مقدمه ظفرنامه مرقوم فرموده

... یازده پسر بود که از روی نسبت پسر یافث ... مانند بدین ترتیب ترک ‧ خزر ‧ صقلاب ‧ روس

منسک ‧ چین ‧ کمال ‧ تارخ ‧ ... و ایشان را ... که موافق جامع اعظم ...

یافث را یازده پسر بوده ... پسر بزرگ او ترک ... و اسم ... ترک اوراق ...

اغلان کویند قایم مقام پدر شده و ترک نجابت عاقل ... بود ...

... بیشکلان ... چشمهای آب گرم و سرد ... اقامت ... و خیمه و خرگاه ...

... ساخت و ... و افزایش ... پوست حیوانات قبا ... در میان

رعیت ... سعادت بجای آورد و یافث اغلان اول ملوک ترک است ... گویند ...

سلاطین ... از اولاد ترک ... ترک ... بنا ... ترک که بعضی ... ترک

... روزی ... طعام ... چون ...

... رسم ... در طعام

آورد **... فرزندان یافث** بعد از فوت پدر ... رسم ... بجای او ... گرفت و از پوست

لباس ... و اولاد ... مشغول گردید و ... با تفاق **... متعلق ...**

چون ... بجانب ... کرد ... رفته ... موضعی که

... اقامت گزیده ... صقلاب ... ایلبورت ...

ها خود جواب نشنیدند بنابرین میانهٔ ایشان محاربه واقع شده صقالب منهزم گشتند و در آن طرف
اقلیم هفتم افتاده و بعلت شدت برودت هوا در زیر زمین خانها ساخته و ساکن شدند و در روضة الصفا
مسطور است که روزی صقالب را بسر جای [illegible] آمده متقارن وضع حمل داد و پسر بعالم دیگر رفته صقالب
فرزند را به شیر بعضی از سگان شکاری پرورش داده و چون بزرگ شده نسل کلاب در مردم محبت
دارد روس بغایت بی آزرم بوده و رسم [illegible] پسر رسیده [illegible] منشک که او را منسوب بترک گویند بصفت
[illegible] انتقاف داشت و در کنار دریا [illegible] علم اقامت بر افراشت [illegible] که در مقدمه [illegible] صلوات
[illegible] بود [illegible] و تقاجی چشم قوم [illegible] اقوام مغول [illegible] از نسل آن پسر پیدا شدند [illegible]
مؤلف جامع [illegible] گشت [illegible] بواسطه یافث بود باتفاق [illegible] خان میان فرزند
ترک بن یافث [illegible] محاربه روی نمود زیرا که آن سنگ بعد از فوت یافث بدست غز افتاد
بود و چون [illegible] آنرا [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] باران محتاج شدند آن سنگ را [illegible] یک قطره باران نبارید
[illegible] لشکر [illegible] اتفاق افتاده [illegible]
تمام در آن جنگ قتیل رسیده [illegible] نزاع و خصومت میان اولاد ایشان باقی است اما چین بن یافث
[illegible] که [illegible] چین [illegible] سرزمین است [illegible] جمع [illegible]
[illegible] و نقاشی و بافتن جامه [illegible] حاصل [illegible]
[illegible] در میان مردم چین [illegible] از مخترعات اوست و چین [illegible] فرزندان [illegible] است
[illegible] چین نام [illegible] در زمان حیات پدر شهری ساخته باسم خود موسوم گردانید [illegible]
[illegible] کماک [illegible] بعلت [illegible]
[illegible] علم اقامت بر افراشت [illegible] پسر بود [illegible]
[illegible] و چون ترک بن یافث [illegible] سال [illegible]
[illegible] عالم آخرت [illegible] پسرش الینجه خان قایم مقام گشت و الینجه خان بادشاهی [illegible]
[illegible] بوقا [illegible] منصب [illegible]

[illegible] بادشاهی [illegible] گشت [illegible] عالم آخرت پسر خود دیب کوک را
[illegible] دیب کوک خان بعد از فوت پدر [illegible] بر سریر خانی نشست و در آخر عمر پسر خود الینجه را [illegible]
[illegible] رفت پس از فوت وی نوبت الینجه خان بادشاهی عدالت شعار [illegible] بود و در ایام دولت
[illegible] بکثرت نعمت مغرور گشته از طریق مستقیم انحراف جستند و در کفر و ضلالت [illegible] الینجه
خان را [illegible] پسر [illegible] بود یکی را تاتار نام کرده و دیگری را مغول و چون [illegible]
پسران [illegible] الینجه خان مملکت را بر ایشان تقسیم کرد و تاتار و مغول بعد از [illegible]
[illegible] در ولایت خود [illegible] رعیت و سپاه مشغول شدند و از طبقه تاتار [illegible]
بر سریر [illegible] نشستند اول تاتار خان بن الینجه خان دوم بوقا خان بن تاتار سیم [illegible] خان بن بوقا
[illegible] خان بن [illegible] خان [illegible] خان [illegible] خان بن اردو خان [illegible]
[illegible] در ایام دولت [illegible] مغولان لشکر کشیده [illegible] قوم تاتار و مغول
[illegible] کیوک خان [illegible] تاتار [illegible] در زمان سلطنت [illegible]
[illegible] اصلاح [illegible] طبقه مغول
[illegible] مغولان [illegible] مغول در اصل [illegible] اول بوده
[illegible] اول [illegible] این طبقه مغول خان بود [illegible] پسر [illegible]
[illegible] خان [illegible] خان و [illegible] خان و چون مغول خان از جهان [illegible] رحلت کرد پسر [illegible] قراخان
[illegible] مقام سلطنت [illegible] ذکر قراخان چون قراخان در [illegible] جهانبانی
[illegible] اکثر [illegible] سلطنت [illegible] ییلاق و قشلاق [illegible]
[illegible] ایام دولت [illegible] مغولان [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] اولاد [illegible] قراخان [illegible] ایام [illegible] پسر [illegible]
[illegible] در [illegible] شب [illegible] خواب [illegible]
[illegible] مادر [illegible] خواهم [illegible] خاتون [illegible]
[illegible] مسلمان [illegible] بستان [illegible]
[illegible] مغولان [illegible] زندان [illegible]

آن پسر یکساله گشت قراخان جشنی ترتیب داده با جمیع اشراف و اعیان و زنان و امرا در سبیل
مشورت بر زبان او آورد که این پسر یکساله رسیده او را چه نام نهیم ولد او بعبارت فصیح و زبان گویا
گفت که نام من اغوز است نظم یکی ساله طفل آمد اندر سخن ❁ که باید نهادن اغوز نام من ❁ حاضران از این
سخن متعجب شده نام او را بر همان قرار دادند و بعد از آنکه اغوز بسن بلوغ ترقی نمود قراخان دختر برادر
خود کرخان را با او در سلک ازدواج کشید و میان اغوز خان و آن دختر بواسطه مخالفت در مذهب
موافقت دست نداد و قراخان دختر برادر دیگر اوزخان را بابسر عقد فرمود و اغوز بدین منکوحه نیز
بجهت واسطه التفات نکرد و اغوز در ان ایام نوبتی از شکار باز گشته گذرش بر در خانه اوزخان
[illegible] بود و دختر ش را در میان کنیزکان دیده و او را از دیگر خود طلبیده گفت اگر
با یگانه ... آری [illegible] و از جان دوست دارم شعر چو بشنید زن گفته و گفتش ❁ جهان
در زیر بانگ تو ❁ کز فرمان برم چون شوم آن تو ❁ نه پیچم سر از حکم و فرمان تو ❁ و اغوز از پدر
اجازت حاصل کرده آن مخدره را خطبه نمود و میان ایشان الفتی عظیم دست داد و روزی خواتین دیگر
روزی که اغوز خان بشکار رفته بود کیفیت خدا پرستی او و دختر اوزخان را بعرض قراخان رسانیدند
قراخان از استماع این حدیث برآشفت و با خویشان از سپاه و قبیله بسر پسر متوجه شده که او را بکشد و زن
سری زده شوهر خود را از توجه پدر آگاه ساخت و اغوز مستعد کارزار شده چون قراخان بشکار
گاه رسید بعد از وقوع محاربه در روز اجل آنها در رزم او چنگ از چنگ باز داشته اغوز تاج
بر سر نهاده ذکر اغوز خان باتفاق مورخان اغوز خان پادشاهی عالیشان کامیاب و خاقانی
نامدار عالمی جناب بود و جهان عالمش با نور ایمان و اسلام منور و بسط مملکتش از مرحله قصور توان
کرد بیشتر ذات شریفش در میان قبایل ترک مانند جمشید در ملک عجم و رای [illegible] ایشان
در رعایت خیال شعر جهان کرم بود و محرم بخشی ❁ نکو داد و دید داد و فرغ [illegible] ❁ ز ارکان تازه ... گلستان
زر زادش منور سپهر جهان ❁ و اغوز خان در مدت سلطنت باتمام و اقربا و دیگر محاربات فراوان
دست داد و در جمیع معارک بفتح و نصرت اختصاص یافته ارباب لطف و احسان بر روی طبقات انسان
برکشاد و نامات اعلی ... منورستان و ترکستان تا سمرقند و غیره مفتوح ساخت و بروایتی از آنجا
اسویه عبور کرده در بلاد ایران بتراخت بسیار پرداخت اکثر القابی که بر این قوم منسوب است

اطلاق می نمایند اغوز خان اختراع کرده و در مدت هفتاد و دو سال به دولت و اقبال بکذرانید و قوام
مبانی ترکان اقوام از اولاد اغوز شش نفر بود و نقیه انتخاب در دفتر دولت ... نموده اند گفته اند ذکر کیفیت القابی
که اغوز خان بقومان جهانیان سرفراز کرده و نشانه ... که در شان هر قوم واقع شده ... ب بیند
در آن اوان که اغوز خان با عالم موجود در مقام نزاع و خلاف بود بعضی از اقربای خویش از مخالفان دوری جسته تیغ سمند
و اغوز ایشان را ایغور لقب داده اند و ترکی معنی این لفظ چنانچه در مقدمه ظفرنامه مسطور است هم پیوستن
و با یکدیگر عهد بستن و در یکی از معارک که اغوز خان را با ... جنگ ظفر یافت غنیمت بسیار گرفت کار بقدر
از تنگ ... هنگام نقل غنایم مستدعی رای صاحب ... کرده ... اغوز ایشان را قنقلی نام کرده اند
زیرا که ترکان گردون را قانقلی گویند و در روضه الصفا مسطور است که در وقتی که اغوز خان را با ایت ترکی
که در ... سلاطین ترکستان بود محاربت اتفاق افتاد و اغوز خان شکست یافته در جنوب فرار نماید در
میان دو رود فرزند آورده ضعیفه حامله که شوهرش در آن جنگ کشته شده بود در میان درختی مجوف وضع
حمل نموده پسری آورد و اغوز خان از این حال وقوف یافته بر ان عورت ترحم کرد و آن پسر را به فرزندی قبول نمود
و قبچاق نام نهاد و لفظ قبچاق از قبوق مشتق پذیرفته و قبوق درخت میان تهی را گویند
کسوت قوم قبچاق را سر بسر شمارند ... و اغوز خان بعد از این واقعه هفده سال بایت ترکی
تعاقب کرده در روم و شام مشغول بود ... در آن زمان که اغوز خان از ایران متوجه ارض عراق شد
و ... بود و هوا بغایت سرد ... و جماعت بسیار از سپاهیان در عقب مانده بود
... اغوز خان بر حال ایشان اطلاع یافته ... قارلق لقب نهاد بمعنی برف و در
در مقدمه ظفرنامه مسطور است که وقتی اغوز خان جهت تسخیر بعضی از ممالک قفلاقچی ... حکم نمود که
متکفل ... نزد و در اثنای راه از منکوحه سپاهی ... متولد گشت و آن ضعیفه را بسبب فقدان
قوت رفتار فرصت شدن ... گرفت و آن شخص چوب
تنها ... ساخته زن خود را ... آورد نظم درین کار کنید
سر داد آورید ❁ اغوز چون سخنهای ایشان شنید ❁ بخندید گفتا کسی را که زن ❁ نباید جدا ماند از خویشتن
... قلج ... زان ❁ ... این ... کان ... ❁ ... قلج ... از آن شخص اتفاق افتاد
و در روضه الصفا مسطور است که بعد از تولد آن ... افتاد اغوز خان ... تسمیه منشعب گشتند

اطلاق می

ایغور
قبچاق
قلج

و بعضی از ایشان که در ولایت ماوراءالنهر و خراسان متوطن شده‌اند بنابر آن اقتضای آب و هوا [illegible]
از [illegible] شکل اعقاب ایشان از صورت ترکیب بیرون افتاده و مردم آن طایفه را ترکمان گفته‌اند
یعنی ترک مانند و از سید جلال‌الدین [illegible] که در سلک علمای اخبار منتظم بود و در آن علم کتابی بنام میرزا اسکندر
بن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان تالیف نموده منقولست که ترکمان قومی علیحده‌اند و [illegible] نسبت
قرابتی ندارند و سیاق کلام ظفرنامه دلالت بر آن میکند که ترکمان طایفه را گویند که از نسل [illegible]
[illegible] زیرا که در آخر قصه [illegible]
[illegible] میان ترکمانان و ترکمان [illegible] است والعلم عند الله تعالی **نقلست**
که چون اغوز خان از تسخیر ممالک ایران و توران فراغت یافت به یورت اصلی بازگشته [illegible]
بزمی فراوان و جشنی پادشاهانه ترتیب نموده و خرگاهی زرین در غایت بزرگی نصب [illegible] و تمامی بزرگان [illegible]
و اعیان و امرا و سرداران را در آن طوی طلبیده به روایت مقدمهٔ ظفرنامه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ذکر کون خان بن اغوز خان** [illegible]
[illegible]

جان داد و بموجب استصواب وزیر پدر خویش [illegible] همه ترکات اغوز خان را در میان [illegible]
و برادرزادگان تقسیم نمود و جهت هریک مناصب [illegible] ایشان مقرر ساخت
[illegible]
[illegible]
[illegible] در ایام سلطنت آن خان [illegible]
[illegible]
ذکر آی خان بن اغوز خان آی را به لغت ترکی ماه [illegible]
[illegible]
[illegible]
ذکر یلدوز خان بن آی خان یلدوز به زبان ترکان ستاره را گویند [illegible]
[illegible]
ذکر منگلی خان بن یلدوز خان [illegible]
[illegible] **ذکر تنگیز خان** [illegible]
[illegible]
[illegible] **ایلخان** [illegible]
[illegible]
ذکر [illegible] ایلخان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شروع در اوراق قسمت اقالیم [illegible] اقلیم چهارم و ذکر احوال [illegible] شاهرخ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
جان داده
[illegible] ۱۷۰۰

تافته رایت نصرت برافراشتند و ایلخان را منکوب ساخته در کوشش و کشش و قتل و غارت زیاده از حد
سعی نمودند چنانکه غیر از قیان بن ایلخان و نکوز برادرزاده و همشیره حلال ایشان متنفسی از آن بوم زنده نماند
و این چهار کس خود را در میان کشتگان انداخته چون شب در میان آمد بر اسپان باد رفتار سوار شده
راه گریز پیش گرفته بهنگام دمیدن صبح بموضعی رسیدند که کوه انبوه بر اطراف و جوانب آن محیط بود
و یک راه صعب بغایت خطرناک داشت و از صعوبت آن جبال بیت یکی کوه بد گرد چون باره ای ز کوهش نگه کردی بود از فلک کلاه
بر آن تیغ خارا فزون ز هر جهان ای وزین کوه زایل طلب چون جهان ای و آن جبال بر سوار بر صعوبت داشتند
بسیار در عقب آن جبل بر آمده در آن طرف مرغزاری دیدند مشتمل بر چشمهای خوشگوار و در آنجا بیاشیدند
مشحون بانواع علوفات و اثمار و گیاهها و اصناف جانوران شکاری در اطراف و جوانب آن بی شمار بود مدام
رحل اقامت انداخته و ترکان آن منزل را ارگنه قون گویند یعنی کمر تند المعنی قیان و نکوز مدتی مدید
در ارگنه قون بسر برده و از نسل ایشان خلقی نامعدود در وجود آمد و قبایل کثیر از ذریت قیان و نکوز
موسوم گشتند و افواجی را که از عقب نکوز متفرق شده در ترکیب قوم خوانند ذکر خروج قوم قیات و نکوز
مغول از ارگنه قون بیرون آمدن ایشان اشراف مورخین چنین آورده اند که چون کثرت قوم در آن کمر تنگ زیاده شد
در ارگنه قون رنگ تنگی پیش ایشان نماند تمکن بحدی رسید معروف است که از آنجا بیرون آیند و در صحرا
آباء و اجداد خود توطن نمایند و حال آنکه راه از آنجا کوه معدن آهن بر تسبیح دوشت و آنجا
بسیار از آن از هیزم بسیار جمع آورده اند و آنکه فرزندان آن متم ساخته از چرم گورخر هفتاد دم
ترتیب دادند و آتش در آن هیمها زده و دمها در دمیدند شعر چو آتش زبانه برآمد بتاب ☙
روان گشت زان سنگ آهن چو آب ☙ و بدین طریق بعضی از آن کوه را گداخته راه پیدا ساخته از ارگنه
قون بیرون خرامیدند و وی نسب بعد مغول اتصال داشته را حفظ اصول و یاد فروع تا از بزرگی تمام
رفتار بیکدیگر بیرون آورده اند در مساکن خود انگاه و جاهای که در بیرون ارگنه قون بوده اند فرود آمدند
گرفته اند و بدین سبب در سلسله بخوشه جناب ناظر شریف الدین علی یزدی در مقدمه ظفرنامه
مرقوم قلم راستگوی علامه گردیده که چون بیرون آمدند مغولان در هر طرف پراکنده شده آباء و اجداد و ریاستی
منت شان اعتبار تمام گرفتند و میراث های ایشان بقوم و قبایل آن منتقل بعد از انقضای آن سلسله که نام
آن بعهد بوزنجر قاآن اصل و نسب وی هجری بر ترتیب نحو یافت و اکثر اولاد را از نسل بسران بعد از جای

ایشان بعد از سیصد و پنجاه و هشت سال در عهد العلم عنده الله المنعم الکریم ذکر یلدوز خان بن منگلی خواجه بن تومنه خان
که از نسل قیان بود و بیان آنکه آلانقوا را صورت حمل بچه طریق روی نمود آورده اند که تومنه خان از روی تسمیه از اولاد
ترکان و ترک چنین آورده اند که بعد از خروج ارگنه قون در ولایت مغولستان صاحب ملک اولاد مغولان
بر یلدوز خان بن منگلی خواجه بن تیمور تاش که از نسل قیان بود قرار گرفت و او صفت
رعیت پروری و انصاف داشت که هیچ کس را بر دیگری تعدی و ظلم نبود از قوم مغول و اتباع کسی قابلیت
نداشت که برو غلبه کند و او مصدر دعوی ... بیلدوز خان رسید و آلانقوا که مادر اوست در نسب چنگیز خان
و امیر تیمور گورکان با سامی مذکوره معروف است از آنکه آلانقوا بر وجهی که در مقدمه ظفر
نامه مسطور است دختر جوبنه بوده و جوبنه بنت یلدوز خان است و این آلانقوا دختری بود در غایت
حسن و جمال و نهایت لطف و کمال دختر دختری از نسل قیان که انساب او بخط ایشان از آن ذریت فاش
در آن عهد از تیرگی و تاریکی در اوایل حال در سلک ازدواج عمزاده خویش دوبون بیان که در آن اوان
حاکم مغولان بود انتظام داشت و بیوست ابر تابان و احدیه در آن مکان ذات و ظلا بود و از آن
دو فرزند ذکور در حرفه اوری و دو الانقوا را از آن شوهر دو پسر در وجود آمد بلکتای و بکتای و بعد از آن چون دوبون بیان
وفات یافت آلانقوا بموجب قانون مغولان شوهر دیگر قبول نکرد و در آنجا باشتغال نمود و در اثنای شبی از آن
در خیمه حفظ ... بخواب افتاده بود که نا گاه نوری از روزن خرگاه در آمده بکام و دهان او فرو رفت
و دخترانه آن ضعیفه حامله گشت شعر حکایات مریم گر شنوی ☙ با آلانقوا همین حکم روی ☙ و بعد از
از آن حیله مطالب باشد ترکان خرقه برانگیخته با آلانقوا در آن بر لیل قضایای عیب طعن با ورنه
مغول را مجتمع ساخته و در باب ابراز آنکه خویش را در خاطر مردم گذاشته بود شرح آن باز نمود در بیان
صاحب جوامع التواریخ گفته سبب موجب این بود که مرا شبها نوری ظاهر می‌شد که بشکل شخصی زرد رنگ
نرم نرم نزدیک من می آمد و آهسته آهسته باز بیرون می‌رفت اگر شما قول مرا باور نمی‌کنید چند شب بیدار باشید
در حرگاه و نگاه من مراقبت احوال نمایید تا حقیقت آن سر بر شما ظاهر گردد و همچنان از اشراف مغول چند شب بحراست کشیک
این مراقبت بر اندیشه نمودند و نور بجانب شمال کشیده شد از روزن خرگاه در آمده پس بیرون می‌رفت و از آن صدق سخن
آن بسیار هر دو بود گفتند از صباح ... آن معنی روشن شد و معلوم گشته در میان وعیب او بیان زبان
تا موشی بمانده آنان الانقوا از جهت مرگ و حکم الهی بر او سه پسر بوجود آمدند پسر ... که ذکر شان گذشت و گفتیم

نماید و قوم قتقین از نسل او پیدا شده پسر دوم را سوجو سوم را بوقتین سالجی گردانیدند قبایل سلجوت

بدو منسوب اند و پسر سیوم را بوزنجر مونقاق خواندند و مجموع قاآنان مغولستان از ذریت بوزنجر اند و ایشان

را و اعقاب این سه پسر را که بزعم ترکان از نور بوجود آمده نیرون خوانند و ایشان را از دیگر اقوام مغول

ممتاز دانند **ذکر بوزنجر قاآن** چون بوزنجر بعد الفوت الجده قبا رسید باتفاق اشراف و اعیان تخت حکومت

را بوجود خود مشرف گردانید و او با ابو مسلم مروزی معاصر بود و در تمهید مراسم عدل و انصاف قیام نموده

از دنیا رحلت کرد و پسرها بگذاشت یکی بوقا که جد هشتم چنگیز خان و قراجار نویان است و دیگری

[illegible] که فرزندان داشت و همین نام **بوقا خان** قایم مقام پدر بود و در وقت رحلت ولایت

به پسر خود دوتومنین تفویض نمود **ذکر دوتومنین قاآن** بعد از آنکه بوقا خان از جهان گذران به سرای

آخرت رحلت کرد بطریقه مرضیه عدل و احسان شایع گردانید و او را خاتونی بود بغایت عاقله مونولون نام

چون مونولون را از دوتومنین خان نه پسر اتفاق افتاد و بعد از فوت دوتومنین خان آن زن [illegible]

کرد و [illegible] او را که یکی از ایشان [illegible] است بر تربیت اولاد معروف داشت و او را

[illegible] بسیار جمع آمد و [illegible] که مرکوز [illegible] فرزندان و او را بود [illegible] قوم جلایر که از جمله

قبایل [illegible] بوده و در خانه [illegible] اقامت داشته از مردم [illegible] کشته [illegible]

صورت مونولون با [illegible] کشته و چهار کس از [illegible] گشته و [illegible] مونولون ایشان را [illegible]

واقع [illegible] **نظم** که [illegible] ❁ که [illegible] ❁ [illegible]

[illegible] ❁ [illegible] ❁ [illegible] ❁❁

[illegible] حیات مونولون را [illegible] کشتند [illegible]

نظم [illegible] ❁ و پسر مونولون که قایدو نام داشت در آن وقت [illegible]

دختری که [illegible] رفته بود و چون [illegible] ترکت [illegible]

و [illegible] کلانتران ایشان [illegible] باز [illegible] اتفاق [illegible] مقام [illegible]

[illegible] مونولون [illegible]

و عیال و اطفال ایشان را اسیر گرفته [illegible] قایدو [illegible] عبودیت ایشان [illegible] نهاده به

تمهید [illegible] و عشرت مشغول شد قایدو خان پس از وقایع مذکوره و احوال مسطوره [illegible]

سر داری [illegible] فوز شد و در ایام دولت و اقبال خود در روی خانه [illegible]

قوم را [illegible] آن [illegible] ساخت و بار [illegible] تعالی قایدو خان را سه پسر

ارزانی داشت بایسنقر که [illegible] چنگیز خان و قراچار نویان است و جوقه لکدم که قوم [illegible] از نسل او

پیدا شده و چارچین که [illegible] بدو منسوب اند و جوقه لکدم را [illegible]

فرزندی داشت [illegible] در ایام [illegible] ایشان [illegible] و [illegible]

[illegible] و چون ایام حیات قایدو خان

بنهایت رسید [illegible] ارشد اولادش بایسنقر [illegible] سلطنت نشست **بایسنقر خان** بعد از آنکه

[illegible] پرداخت پسر خود تومنه را [illegible] آن وقت را ساخت **تومنه خان** پادشاهی

[illegible] ایشان [illegible] بود و [illegible] ولایات از مملکت ترکستان [illegible] با ممالک [illegible]

[illegible] داشت [illegible] و [illegible] پسر [illegible]

[illegible] نام بود و دیگری را قاجولی [illegible] چنگیز خان است و قاجولی جد هشتم امیر تیمور گورکان

ذکر دیدن خواب قاجولی بهادر پسر تومنه خان [illegible] کتب معتبره مرقوم گشته که قاجولی

[illegible] در عالم [illegible] خواب [illegible]

[illegible] خواب [illegible] ستاره [illegible] طالع شد [illegible]

و [illegible] ستاره [illegible] آفتاب و چون آن کوکب [illegible]

[illegible] روشن [illegible] از خواب [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] طالع شده [illegible] عالم [illegible] ساخت و [illegible]

و چون ستاره [illegible] روشن داشت آنگاه قاجولی بیدار شده [illegible]

[illegible] رسیده [illegible] تومنه خان رفته [illegible] خواب [illegible]

[illegible] زبان الهام بیان [illegible]

[illegible] و [illegible] رتبه [illegible] خان [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

بر وزن خان خود وقت نماید و چون آن خان گیتی ستان فوت شود مدتی سلطنت در میان اولاد و احفا[د]
وش مانده و مدلول خواب دوم آنست که از فرزندان قاجولی بهادر بدین صفت حکومت کنند و یکی از
اولاد او که در مرتبه ششم باشد بجهانگیری اشتغال نموده جمیع ممالک مسکون تحت تصرف خویش درآورد
و دو نواده از فرزندان باشند که هر یک والی ولایتی گردند و چون تومنه خان از تعبیر خواب بپرداخت با
دران بشارت پدر عالیشان با یکدیگر عهد و پیمان در میان آوردند که سریر خانی را اولاد [illegible]
[illegible] مسلم باشد و قاجولی از پایه [illegible] سرکشی [illegible] امارت قیام نمایند و درین باب وثیقه [illegible]
تومنه خان رسانیدند و چون تومنه خان عالم را بدرود نمود مستقلا عهد نامه مذکوره قبل [illegible]
[illegible] **قبل خان** عقب [illegible] بود [illegible] رعیت پرور [illegible] خان [illegible] رفت
[illegible] شجاعت [illegible] انصاف داشت [illegible] از اشکال [illegible]
[illegible] خان [illegible] و [illegible] صفات [illegible]
[illegible] حضور قبل خان [illegible] بزم [illegible]
کرده دران [illegible] قبل خان شراب [illegible] و چون قبل خان از آنکه [illegible] شراب کشند [illegible]
[illegible] دران [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] آن [illegible] شد [illegible] بجز [illegible]
[illegible] شراب [illegible] و [illegible] صورت قبل [illegible]
[illegible] خان [illegible] خشم [illegible] ایشان [illegible] خشم شده
[illegible] گرفت و چون قبل از خواب مستی بیدار شد در غایت ندامت زبان معذرت گشاد [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] بخشید [illegible] مراجعت [illegible] داشت [illegible]
قبل خان [illegible] ایشان [illegible] کرده [illegible]
[illegible] قبل خان [illegible] داشت [illegible]
باجازت خان بیرون آمده [illegible] بازگشتن [illegible] ایشان رسانیده [illegible]
[illegible] قبل [illegible] ساخت [illegible] قبل خان رسیده [illegible]
[illegible] که [illegible] نام داشت [illegible]

[illegible] که [illegible] خان [illegible] که [illegible] صفت [illegible]
[illegible] قبول [illegible]
[illegible] ایشان خان [illegible]
[illegible] قاجولی [illegible] ساینده [illegible]
[illegible] قبل خان [illegible] داشت آن زن
[illegible] خان شش پسر آورد [illegible] ایشان [illegible]
بهادر [illegible] خان که [illegible] صاحب حسن بود [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] ایشان خان [illegible] ساخت [illegible]
[illegible] شجاعت [illegible]
[illegible] خان [illegible] داشت که [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible] خان [illegible] فوت [illegible]
[illegible] میان [illegible] مغول [illegible]
[illegible] گشت [illegible]
[illegible] اطاعت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] مغول [illegible] خان [illegible]
[illegible] **ذکر برتان بهادر** برتان بن قبل خان
شجاعت [illegible] خان [illegible] بهادر [illegible]
برتان [illegible] قاجولی بهادر [illegible] شده [illegible]
[illegible] برتان بهادر [illegible]
[illegible] بهادر [illegible]
بیسوکای بهادر [illegible]
[illegible] بیسوکای بهادر [illegible]

فرمود انگاه سپاه و پیادۀ تاتار کشیده امراء و عساکر آن طایفه را عرضه نمود و تاریخ گردانیده به جنگ
بود در توقتامغه نیز در آن یورت از دختر خاتون بزاد ... چنگیز خان شاه والا نژاد ... و سوم مجن
با یسوکا بهادر گفت که این آن [illegible] است که قاجولی بهادر در خواب دیده بود که عالم را منور خواهد کرد
و او را تموجین نام نهاد و یسوکا بهادر را ... تموجین سر بسر [illegible]
نظم خلقت موصوف بود ... میان تنگ چون شیر بازو ستبر ... همگان [illegible] ... چون
[illegible] یسوکا بهادر [illegible]
[illegible] و در آن ایام [illegible] ...
[illegible] شدند ... سپاه و [illegible]
[illegible] ... **بیان [illegible] چنگیز خان** ... چنگیز خان یسوکا بهادر [illegible]
[illegible] ... بتاریخ [illegible]
[illegible] ... اشرف [illegible] الدین [illegible]
[illegible] ... چنگیز خان [illegible]
[illegible]
[illegible] ... در آن سال چنگیز خان ... ولادت [illegible]
در وقت ولادت [illegible]
چنگیز خان [illegible] ... قوم تاتار که تموجین نام داشت [illegible] یسوکا بهادر
[illegible] ... تموجین [illegible]
بهادر وفات یافت [illegible] ... تموجین [illegible]
[illegible]
[illegible]
عالم [illegible] ... سلطان [illegible]
تموجین [illegible] ... خان [illegible]
[illegible]

[illegible] ... جعفر [illegible] ... ترکستان [illegible] ... خان [illegible]
[illegible] ... خان [illegible] ... خان [illegible] ... قوم [illegible] ... از سایر خاقان [illegible]
[illegible] ... خان [illegible] ... سال [illegible] ... خان [illegible]
[illegible] ... تموجین [illegible] ... سکو [illegible]
[illegible] ... خان [illegible]
[illegible] ... ترکستان [illegible]
[illegible] ... تموجین را چنگیز خان [illegible]
چنگیز خان [illegible] ... سلطان محمد خوارزمشاه [illegible]
[illegible] ... ترکستان [illegible]
[illegible] ... در آن سال [illegible]
[illegible] ... سلطان محمد خوارزمشاه [illegible] ... در سال [illegible]
[illegible] ... چنگیز خان [illegible] ... ماوراء النهر [illegible]
[illegible] ... سپاه [illegible] ... ولایات
[illegible] ... چنگیز
[illegible] ... سلطان جلال الدین [illegible]
[illegible] ... سلطان جلال الدین [illegible]
[illegible] ... ماوراء النهر [illegible]
[illegible] ... چنگیز
[illegible]
[illegible] ... چنگیز خان [illegible]
[illegible] ... چنگیز خان [illegible]
[illegible]
[illegible] ... خان [illegible]

دختر یاپکک خان پیسولون بیگ جاکمبو قوربت دختر طایر ایبون و درین پنج خاتون با تاج و کلاه و قرون
بودیم برته فوجین بزه که از شاه و فرزند بسیار داشت چه زوج دختر پسر چهار داشت
اگر چه چنگیز خان بروایت ظفرنامه نه فرزند از نطفه جبار نو که از برته فوجین در وجود آمده بودند
اعتبار بسیار داشته و اسامی ایشان اینست جوجی جغتای اوکدای تولی و چنگیز خان هر یک از این
چهار پسر را بر جوع مهمی سرافراز ساخته بود در جمیع [illegible] شکار و ترتیب [illegible] جوجی بود
و به [illegible] و سیاست [illegible] و [illegible] منوط برای جغتای بود و در تنظیم امور ملک [illegible]
مصالح جمهور با اوکدای اهتمام می‌نمود و تولی که [illegible] می‌گشت [illegible] و سرانجام
لشکر قیام می‌نمود و در وقتی که چنگیز خان از تسخیر بلاد فراغت یافت جمیع آن ممالک را بر اولاد
و اخوان خود قسمت کرده در باب [illegible] بنا [illegible] و موافقت میان ایشان [illegible] سخن [illegible]
می آورد و چنگیز خان تابع هیچ دین و ملتی نبود و از تعصب [illegible] مذهبی بر مذهبی احتراز می‌نمود
و تکریم علما و زهاد هر طایفه می‌پرداخت و این معنی را [illegible] درگاه [illegible] عظم [illegible]
و سیله تقرب [illegible] ساخت [illegible] رسوم [illegible] در میان مغولان باقی مانده و چنگیز وضع کرده
سرانجام امور [illegible] شرط اهتمام بجای می‌آورد و چون [illegible] سخن [illegible]
احوال و آثار چنگیز خان [illegible] بیان [illegible] تفصیل [illegible] آید
و [illegible] انعطاف [illegible] انه هو الموفق و المعین گفتار در بیان [illegible] اوکتای قاآن و ذکر [illegible]
از اسباب موافقت و مخالفت ایشان در زمانی که [illegible] چنگیز خان [illegible] فرمان [illegible] اقوام [illegible]
بودند تمامی [illegible] مغول [illegible] و [illegible] رعایت [illegible] شاه [illegible] قید [illegible]
علیحده داشته و پیوسته سالک طریق نزاع و خصومت بوده [illegible] و اقدام [illegible] کشته
و چون چنگیز خان [illegible] سال [illegible] اکثر [illegible] که [illegible] پیسوکا [illegible] گشته [illegible]
پیوسته و [illegible] بسیار [illegible] و [illegible] و [illegible]
کار [illegible] بنهایت [illegible] رسیده [illegible] با اونک خان که حکومت قبیله کرایت [illegible]
[illegible] خانان [illegible] ممالک [illegible]
در جامع التواریخ رشیدی بنظر رسیده که در قدیم الایام میان [illegible] پادشاهی بوده [illegible]

بجهت [illegible] کرایت [illegible] قوم کرایت که اونک خان حاکم [illegible]
بود [illegible] آمده [illegible] اونک خان [illegible] نام اونک [illegible] بوده [illegible]
پیوستگی [illegible] میان اونک خان و پیسوکا بهادر [illegible]
[illegible] استحکام [illegible] چنگیز خان [illegible] در مقام اخلاص [illegible]
[illegible] رایت [illegible] چون چنگیز خان [illegible] قوم کرایت رسید اونک خان
[illegible] احسان و احترام [illegible] در کمال مرحمت و عاطفت [illegible]
و چنگیز [illegible] و [illegible] و [illegible] کشاده [illegible] زمانی [illegible]
[illegible] اونک خان [illegible] اونک خان [illegible] انجام [illegible]
[illegible] چنگیز خان در مصاحبت اونک خان [illegible]
[illegible] اونک خان [illegible] در مقام [illegible] اونک خان [illegible] شجاعت
چنگیز خان [illegible] ظفر یافت [illegible] قوم کرایت [illegible]
[illegible] ایام [illegible] و [illegible] عصیان
[illegible] اونک خان و چنگیز خان [illegible] ایشان شده [illegible] آن [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] آغاز [illegible] گردید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و چون چنگیز خان [illegible] سال در پناه دولت و اقبال اونک خان [illegible]
[illegible]
[illegible] اونک خان [illegible]
[illegible] قوم [illegible] دیگران [illegible]
[illegible] اونک خان [illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible] با چنگیز خان [illegible]
[illegible] قصد [illegible] اونک خان

خاطر بر آن قرار داد که سحرگاهی که چنگیز خان در خواب غفلت باشد بر سرش تازد و مهم او را بر طبق
دلخواه [illegible] و [illegible] را در آن روز یکی از صورت آن اندیشه را در [illegible] چنین خاطرنشان خود
حکایت میکرد و دو کودک که از رمه شیر آورده بودند و بادا و قشلیق نام داشتند از بیرون خرگاه آن
سخن را شنیده و علی الفور متوجه اردوی چنگیز خان گشتند و کماهی حالات را بعرض رسانیدند چنگیز خان
از استماع این خبر متنبه شده با قراجار نویان طریق مشورت مسلوک داشته در آن شب خیام عسکر خود
را بر جای بگذاشت و در موضع قلالجین که از حدود ولایت ختای است گریخت و سحرگاه اونک خان
با سپاهی جرار بر اردوی چنگیز خان شتافته چون خیمها را [illegible] دید [illegible] تیرباران کنند و
بعد از آن که دانستند که در آن خیام هیچکس نیست متعاقب گشته در عقب چنگیز خان در حرکت آمدند
و بدامن آن کوه رسیده چنگیز خان [illegible] وقت [illegible] نجات [illegible] و از صبح تا شام
بستعمال آلات پیکار اشتغال داشت و در وقت ظلام [illegible] از آن [illegible] منزل [illegible]
آمدند و چنگیز خان پشت بر معرکه کرده در چشمه بالجونه شتافت و در آن مقام نام کسی [illegible]
جنگ در [illegible] منصب مناسب [illegible] بود و آن دو کودک [illegible]
نقد اونک خان را رسانیده بودند ترخان گردانید شعر چنین داد [illegible] ترخان زاده
کس [illegible] نسل ایشان زاده [illegible] برچارها شد و جمیع ترخانان
که در زمان سلاطین چنگیز خانی و خواقین تیمور گورکانی در بلاد ماوراءالنهر و خراسان [illegible]
از نسل بادا و قشلیق اند [illegible] چنگیز خان
از [illegible] با [illegible] رفته [illegible] آمده [illegible] نوکر [illegible]
[illegible] از آن منزل [illegible] زاده [illegible]
[illegible] گردید [illegible] و در آن جنگ قراجار نویان [illegible]
[illegible] اونک خان [illegible] آمده [illegible] سوار [illegible] با اتفاق [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] اونک خان [illegible] اونک خان کشته
اونک خان [illegible] کشته [illegible] به ضرب تیغ [illegible] از امرا [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] چنگیز خان [illegible]

چون چنگیز خان بر اونک خان ظفر یافته قوم کرایت را مطیع و منقاد خود ساخت در سلک [illegible]
[illegible] در موضع [illegible] بر تخت خانی نشسته [illegible] از اقوام مغول که
[illegible] چنگیز [illegible] این خبر [illegible] حاکم نایمان تایانک خان [illegible]
خان رسیده و [illegible] چنگیز خان [illegible] اجتماع [illegible] ایلچیان با اطراف
[illegible] از [illegible] گروه تایانک خان در آن زمان پادشاهی بزرگ بود [illegible]
[illegible] تایانک خان [illegible] چنگیز خان [illegible]
[illegible] در باب [illegible] و امرا [illegible] قراجار نویان گفت که
[illegible] شعر چنین [illegible] نا بر آن چنگیز خان [illegible]
[illegible] موافق [illegible] حاکم نایمان
[illegible] تایانک خان نیز سپاهی [illegible] جمع آورده [illegible] و در روز جنگ
[illegible] تایانک [illegible] رسانیده [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible]
[illegible] تایانک خان [illegible]
[illegible] جنگ [illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible]
[illegible]
[illegible] اقوام و قبایل مغول
چنگیز خان [illegible] چنگیز خان [illegible]
[illegible] تایانک خان
[illegible] چنگیز خان [illegible]
[illegible] شعر [illegible]

در تاریخ ربیع سنه اثنی و ستمایه مطابق پارس سیل در روزی که نیر اعظم ... شرف خویش را ...
مقدم مشرف گردانیده بود در اطراف کره ... بسبب هجوم سپاه و ... [illegible]
چنگیز ... اسباب ... زمان ... جمعیت بزرگ ... [illegible]
امرا و امرای عالم ... [illegible] ... مغولستان مجتمع گشتند چنگیز خان حکم فرمود که ...
... سایه آن علم قدم ... [illegible]
... [illegible] ... زبان ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... چنگیز خان ... [illegible]
... [illegible] ...
تا چنگیز خان نام نهادم **نظم** نهادیم نام تو چنگیز خان ... [illegible]
... [illegible] ... چنگیز خان ... [illegible]
و چنگیز خان ... [illegible]
... [illegible] ... چنگیز خان ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... چنگیز خان ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... **شعر** ... [illegible]
پادشاه ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... چنگیز خان ... [illegible]
... [illegible] ... **نظم** ... [illegible]

بالیک

حکایت چنگیز خان ... [illegible] ...
... [illegible] ... چنگیز خان ... [illegible]
... [illegible] ... چنگیز خان ... [illegible]
... [illegible] **نظم** ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... **ذکر ... [illegible]**
... [illegible] ... سپاه چنگیز خان
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... **شعر** ... [illegible]
... [illegible] ... چنگیز خان ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... چنگیز خان ... [illegible]
... [illegible] ... چنگیز خان ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... چنگیز خان ... [illegible]

بتعجیل فتح ایشان مشغول بوده و لاجرم فرصت غنیمت شمرده بدان جانب ایلغار کرده در روز ... کوهستان
به تحصن آنجا مشغول بودند سپاهی آن سپاه را دیده چنگیز خان فی الحال سوار شده و از سوار ...
ریگ ... ساخته مجموع پای در رکاب آورده بر ختاییان تاخته در حمله اول لشکر التان خان
منهزم گشته جمعی کثیر از ایشان خسته تیر تقدیر و بسته کمند گرفتار شده بعد ازین واقعه میان چنگیز
خان و التان خان مقابله و مقاتله افتاده و بار دیگر سوانح نصرت دست داد و التان خان
گریخته روی بدار الملک خود نهاده و چنگیز خان نیز بدان جانب روان گشته التان خان در رفع آن حادثه
...
که درین ولا ... صلح و رضا ... بعد از مراجعت دشمنان آنچه مصلحت مملکت باشد بتقدیم رسانیم
التان خان این رای را استحسان کرده ... جهت ... باب مصالحه نزد چنگیز خان فرستاده
خود دختر را ... داده و چنگیز خان ... التان خان ... بازگردید ... التان خان
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...

و چنگیز خانیان ایشان را ... علامات ... گردیده ... چنگیز ...
...
...
خان ... ایشان ...
...
...
...
...
...
در بیان ... قراختاییان ... که ...
... قراختاییان ولایت ختا ... ایشان از
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...

گردد و بود مشتاق بجنگش می بود و چون هوای نفس بر او غلبه کرد او را با جمعی از قومش از میان برداشتند

گورخان را برادر گورخان سابق اطلاق نموده تخت ممالکش به رجوع خاطر نگاه داشتند و میان این گروه

و سلطان محمد خوارزمشاه گاهی گاهی صلح اتفاق افتادی و گاه صورت جنگ دست میداد و چنانچه شمه ازین حکایت

در ادای محمد ثانی مرقوم کلک بیان گشت و کوشلوک بن تایانک خان چون از کشته شدن پدر و برادر

وقتی رسیدن نوقتا کس پناه به پیش گورخان آورد و گورخان او را بنظر شفقت کرده دانید و دختر خود را بدو

خود سرفراز گردانید شعر ور اکو کارش خود افزود نسبت خویش ∴ نیز داد و عاقبت عزیز شد خویش ∴ ولیکن او

بد خیس بود ∴ تعشش را بگشاد زنجیر نگاه ∴ و در آن اوان که چنگیزخان بجانب ختای رفته

بود کوشلک خیال استقلال نموده روزی بعرض گورخان رسانید که در میان مانع و تابع من اند که

تا با آن نامند من تا پیشان نکرده اند و حالا شعر که چنگیزخان در دیار ختاست ∴ همه کار ایشان نوان آراست

اگر رای صواب نمای اقتضا فرماید بنده بدان جانب رفته قوم و قبیله خود را جمع کرده از رفتن ایشان استمالت

داده بخدمت رسانم ∴ ز ساده دلی گورخان گفتش ∴ شنید این همه در فریبش ∴ و قاعده

غایب کوشلک را خلع تنها وزان و درشته و نقب خانی داده اجازت فرمود و چون کوشلک به ولایت

قدیم آبا و اجداد خود رسید و آوازه آمدنش در آن دیار شایع گردید ∴ بروجمع شدند لشکر نایمان

و عام قوم کریت نیز بکوشلک پیوسته او را جمعیتی دست داد و کوشلک با لشکر بسیار با گورخان

آغاز مخالفت کرده آتش نهب و تاراج در اطراف ممالک او زد و رسول پیش سلطان محمد خوارزمشاه فرستاده

پیغام داد که مناسب چنان است که سلطان از آن جانب متوجه استیصال گورخان شود و من از این جانب

متوجه گردم اگر سلطان پیشتر بگورخان ظفر یابد ولایت ختن و کاشغر او را باشد و اگر من درین امر پیشی گیرم

سلطان تا آب فناکت بمن مسلم دارد و آنگاه آن دو پادشاه از طرفین متوجه گورخان شده کوشلک پیشتر

رسیده او را منهزم گردانید و بعد از آن بر حسب که در ادای محمد ثانی مذکور گشت میان سلطان محمد و

گورخان نیز انهزام یافته قلب و لشکر به تیغ و خنجر در یکدیگر نهاده از کثرت هیجان گرد و غبار مانع رویت

است بار گشته غالب و مغلوب متمیز نشده بسیار از مردم طرفین تاراج کنان روی بهزیمت آورده گورخان چون

گورخان بیلاد ساغون رسید اهالی آنجا چنانکه او متوقع بود آماده نشدند آتش آنجا را به تیغ بسپرد و چند

که خوارزمشاه از عقب او رسید و از آنجا گورخان را در شهر بخارا اسیر شده و بتاخت و تاراج بنیاد کلیسیا

آتش و ب

آتش و ب در جنگ اشتغال نموده گورخان نیز آغاز محاصره وی ببرکرد و بعد از شانزده روز قدرت

و ساغون را بگرفت و بقتل عام فرمان داده و در پیش بیابان از بعیل هفت هزار مرد تا مدارک شدند

و چون خزاین گورخان در وقت تهیه اسباب سپاه او از آن دو دو بار خالی شده بود ومحمود بای که مال بار

داشت وی را بر رسید که گورخان از این بجز جز طمع آباده مرتفع رسانید که خواست تا بسپرد که از وصول اموال از خزانه

تعلق شده بود ابن ریکه امرا و ارکان و ملاج کرده از غارت بسیار کند گورخان ابن سخن را بسمع رضا جا داد

و چون امرا برین اندیشه مطلع گشتند هر یک بجانبی بطرفی رفته و هم از غضبان نزد او کوشلک درین حال

خبر یافته و فرصت غنیمت دانسته بدان جانب ایلغار کرد شعر چنان با سپاه آمد از روی شرق ∴ که گویی همی

آمد از میغ برق ∴ و بر او بناگهان بتاخت بلاساغون در آمد و گورخان بیخبر بود فتح و در آن جا بر و خوارزم

رسیده گردیده در پیش سر بر کوشلک بافت و کوشلک با وی حسن رعایت شد و او را بلقب امیر کبیر تعظیم

نمود حاقی رعایات ملکتش را بگرفت و گورخان بعد از آن که مدت دو سال زندگانی یافت

جهان سپنج را وداع کرد و بر حکام باقی منزل گزید و او و خطای و آن قوم و ملکشان مدت اقبال بجد رسانیده

ذکر سلطنت و تغلب کوچلک خان و بیان منزع شدن ملکش ازو بسبب توجه جبه نویان بعد از فوت گورخان

کوچلک در سلطنت استقلال یافته بایلیک ولایت ختن و کاشغر و ملک ما نیز گرد و باشتغال آتش ظلم

و ضلال پرداخته در آن دوره مفعاء رد و آن حد بتپرستی بود و در زشتی فاحش و صداقت نمانده

می نمود اکثر مردم را بپرستش در تعذیب مسلمانان کوشیده هر کس از متابعان شریعت غرا و

در ابلیس مذهب او بماند و قتل که ولایت ختن بحکم تقدیر او تیغ بر آنان درآمد خواست که از

در راه جهت ریاضت علما ملزم کرده و وقت که عزیمت بعضی از نه هو بر جمع تشکیل ... این قوم

ساخت و شهر شما را لازم نمود که برخی در آن حال اهل علم صلاح است محبوس شد و بجهت مناظره

علمای اهل محفل گشته کوشلک در او نشان آورد و گفت که از شما که غیر از خدا ترسید و سخن چون

دارد باب رحجان دین وی است از مصدق نیت مناظره ناید و مطلقاً اقوی الیوم حضرت مولانا علاء الدین محمد

ختنی که بیوت شریعت محمدی در میان بسته زبان الهام بیان گشوده با کوشلک بیبی آغاز

مناظره فرموده در باب ترجیح ملت حقه اسلام براهین اقامت نمود و کوشلک را ملزم ساخت آن

ملعون از شرف غلبه آغاز شناعت کرده و نسبت بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم کلمات

او را نه بر زبان آورده چه علاج شده آن بی ادب از جواب ببعد کرد و حاشا بی را خطاب و آن
علام ربانی در مقابلت دین و داری بی باک گشته گفت که خاک بر فرق باد این دشمن دین و آن رذیل اهل
کفر و ظلام از شنیدن آن دشنام برآشفته فرمود که آن بی ادب را بگیرند و ایذا نمایند تا از دین اسلام
برگردد و فراشان بموجب فرموده عمل نموده چون از ارتداد آن عالم ربانی مأیوس شدند بر در مدرسه
که خود ساخته بود او را مصلوب کردند تا بجوار رحمت الهی واصل شد و بعد از شهادت مولانا علاء الدین
محمد رسم بانگ نماز و قامت و اقامت نماز جمعه و جماعت از آن دیار برافتاد و دست تعدی کشلک
تقریباً بر ... و رقم بر ... مسلمانان گشاده و در خلال این احوال حاکم قوم کریت
ترقتان از کوشلک جدا گشته بطرف مملکت رفت و چنگیز خان این اخبار استماع نموده فرمان داد
که جبه نویان با جمعی از تابعان او بسر کوشلک رود و جبه بموجب فرمان بجانب ختن
روان شده و چون بحدود آن ولایت رسید کوشلک روی بهزیمت نهاده و جبه بکاشغر در آمده فرمود
که در کوچه و بازار ندا کنند که هر کس بدین خود باشد و مزاحم نشوند و از آن جا
کوشلک هر جا پناه بگشت تا قوم اهل اسلام از تعدی او نجات یافتند مگر جمعی از مغولان
کوشلک را تعاقب نمودند و هر کس از قوم او بایشان رسید بقتل رسانیدند و کوشلک
بحدود بدخشان گریخته از غایت سراسیمگی به راهی رفت که بسوی سارق قول منتهی شده و ...
نداشت و در آن حین جمعی از صیادان در آن کوه شکار میکردند مغولان از ایشان احوال کوشلک
پرسیدند ... او را گرفته با سپاهیان او ... و صیادان از اطراف در آمدند
کوشلک را دستگیر کرده آوردند و مغولان سر او بریدند بکاشغر و ختن بگردانیدند
پیش جبه نویان بردند و جبه آن سر را نزد چنگیز خان فرستاد و آنگاه جوجی خان را با فوجی از لشکریان
بجنگ رفته و از تفاوت ... بعد از آن جوجی ... سلطان محمد خوارزمشاه ... چنانچه ... شده
رقم و ... ساخته و آنگاه چنگیز خان ... باب ... و در آن ... ماوراء النهر ... بجانب

بیان توجه چنگیز خان بجانب ماوراء النهر و کشته شدن اکثر متوطنان آن دیار به تیغ خشم ترکان خونخوار

چنگیز خان از ضبط ممالک شرقی و شمالی فراغت یافت و آتش سیاست ... در ... و در آن ... آن
حدود و ... فتح ممالک سلطان خوارزمشاه را پیش نهاد همت ساخته با سپاهی که از ریگ ... از قطره باران افزون بود

دزده و در شمار ... بجانب ماوراء النهر روان شد و چون بحوالی اترار نزول اجلال نمود از کمال رعب اهالی
بخارا ... آن شهر بدروازه آمده ... جوجی خان را بجانب جند و برجلیغ و ... نامزد فرمود و بنا کت و خجند را
نیز ... و ... بالغ خان ... را که ... با وقایع ... ... رسید ... و ... اقامت
... ساخت که در مقام محاربت آیند ... آنکه ... بسبب ... ضعف حال ... ... علما و اکابر ... سلطان
... چنگیز خان ... و ... جمعی ... ... و ... جنگ ... در ... کشند ... ان آن
... بجانب ... ... به ... سواری ... ... آورد ... و ... مردم ... اظهار
ملازمت و انقیاد کرد ... حکم شد که ساکنان آن مکان ... معاش ... و مصالح زراعت ... بکار ...
... و خانهای خود را ... بگذارند تا لشکریان غارت نمایند و آن جماعت بموجب فرموده عمل نمودند
... و از آن ... بجانب بخارا روان شدند و در اوایل محرم سنه ... عشر و ستمائه ... بظاهر
... سپاه چنگیز خان در ... آن بلده ... در آن زمان مجمع اهل علم و کمال و مرجع اصحاب فضل و افضال
... اجلال ... و سلطان ... بخارا ... ت ... بخارا ... سلطان ... علم ... اقتدار
سپاهیان ... چنگیز خان در اطراف و جوانب بخارا فرود آمدند و آن بلده را ... نمودند
... در ... و ... کوک خان و ... خان و ... که ... از جانب
... در ... اتفاق ... آن سپاه ... از بسیاری ... ورشید
... مقابلت ... آمده ... بخارا ... چاک ... اتفاق ... بواسطه
... و سپاهی ... و ... اهل بخارا ... خلاف ... ابواب
... سادات و علما و اشراف و اعیان ... خان ... چنگیز خان
... ... آن بلده ... در آمده ... و ... خان ... جامع ... ... شده
... و مردم ... و اسب ... شهر ... موجب
... شده و در ... و ... اقتدا ... فرزند ... مصاحف ... ساختند
... علما و مشایخ ... و ... نمودند ... مشغول ...
... چنگیز خان ... بمصلی عید رفت و ... خلایق بخارا ... داد و بر منبر برآمد گفت ... زبان
... و آنگاه در باب ... سلطان محمد خوارزمشاه ... سخنان ... زبان راند

ای قوم از شما گناهان بزرگ در وجود آمده است بنابر آن خشم ایزدی مرا که از جمله بلاهای الهیم بر سر شما
فرستاده و اکنون مرجع درین شهر [illegible] حاجت بتقریر نیست آنچه از اموال نقدی دارید تسلیم نمایید
لاجرم متمولان نقد و زر و زیور آورده هر مالی که مردم داشتند مغولان از ایشان بستدند و [illegible]
کسی را [illegible] ننمایند و چون بر کل مصادره شده بود که دیگران خواهند زیست و مرد از شهر بیرون گشته بیابان
واز آن طبقه پناه بمردم برده بودند این معنی بر چنگیزخان ظاهر شد فرمود تا آتش در [illegible]
بخارا زدند و حال آنکه اکثر محلات چوب پوشش بود بنابر آن بیک روز اکثر شهر سوخته شد بجز قلعه
مسجد جامع و بعضی از سرایها که از خشت پخته بود عمارتی سالم نماند و بعد از آن چنگیزخان جوانان بخارا را
بجنگ قلعه مامور گردانید و در جوانب منجنیقها مرتب ساخته بیک زمان مغولان قهرا قلعه آن حصن
حصین را مسخر گشته و مجموع مردم را که در قلعه بودند کشته عیال و اطفال ایشان را اسیر کردند و حصار را با خاک
زمین هموار کردند نقل است که بعد ازین واقعه یکی از اشراف اسلامیان بخارا برفت از وی پرسیدند که حال بخارا چگونه
جواب داد که آمدند و کندند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند اهل ذوق در کلام فارسی عبارتی مختصرتر ازین
در میان ندانند و [illegible] از لشکر مغول در بخارا بوقوع انجامیده بود شروع یافت ؛ جغتای و اوکتای که بفتح
اترار مامور بودند چون بظاهر آن دیار رسیدند قایرخان با لشکر شصت هزار سوار روی بشهر تحصن
شد [illegible] مدت پنج ماه آن جماعت را بمحاصره [illegible]
با مغول مقابله نمود و عاقبت قراجه حاجب که از قبل سلطان محمد خوارزمشاه بکومک قایرخان تعیین بود با مغول
ایل شده شبی از دروازه صوفی خانه بیرون رفت و همان شب لشکر مغول در شهر ریخته قایرخان با بیست
هزار کس از شجاعان پناه بحصار برد و روز دیگر جغتای و اوکتای قراجه حاجب را گفتند تو از ولی نعمت خود
مخالفت ورزیدی [illegible] و تمامی مردم [illegible] تیغ [illegible] قلعه مشغول شدند
قایرخان هر روز پنجاه مرد [illegible] شهادت میرسیدند
[illegible] مدت [illegible] ایام بسیاری از لشکر [illegible]
[illegible] قایرخان [illegible] مغولان بحصار در آمدند و قایرخان [illegible]
بر [illegible] قلعه [illegible] چون فرمان چنگیزخان
[illegible] متوجه [illegible] آن

سرگشته شدند مغولان قایرخان را گرفته و بند کرده و قلعه را با زمین یکسان ساختند و بجز ارباب صناعات
تمامی مغولان آن مکان را بکشتند و جغتای و اوکتای متوجه اردوی اعظم گشتند و در حدود سمرقند
قایرخان را بنظر چنگیزخان رسانیدند و [illegible] بشربت شهادت [illegible] ؛ جوجی خان
که بموجب فرمان پدر بجانب جند رفته بود چون بسغناق رسید حسن حاجی را که در سلک تجار انتظام داشت
و در آن اوان ملازمت چنگیزخان می‌نمود بدان جانب فرستاد تا مردم را نصیحت کرده از [illegible]
مخالفت تحذیر نماید و چون حسن بشهر درآمد پیش از آنکه باداء رسالت پردازد غوغا و اوباش تکبیر گویان
او را کشتند و جوجی بر این جسارت اطلاع یافته بآن شهر خشمناک روان شد و [illegible] سغناق
شهر را [illegible] تا هفت روز [illegible] مغولان نهایت سعی و اهتمام
[illegible] ؛ [illegible] ؛ و ولایت آن ویرانه ببر حسن حاجی
متعلق شد و جوجی روی [illegible] نهاده [illegible] با سپاه [illegible]
و [illegible] گشته شد چون این خبر بسمع قتلق خان که از قبل سلطان محمد خوارزمشاه
حاکم جند بود رسید [illegible] جوجی خان
رسالت نزد جندیان فرستاده [illegible] عوام [illegible] بمطایف الحیل خود را نگاه
[illegible] جوجی مراجعت کرد و جوجی خان [illegible] صفر سنه ۶۱۷ بظاهر شهر [illegible] و جندیان دروازه
بستند [illegible] مغولان [illegible] خندق [illegible] نهاده
[illegible]
[illegible] ؛ شعر [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛
[illegible] سلطان محمد خوارزمشاه [illegible]

سرگشته شدند

مردانه وار که هریک خود را ثانی رستم و اسفندیار می دانستند در قلعه که میان آب خجند ساخته بود
پناه برده روزی با مغولان کوشش نموده بسیاری از ایشان را بتیر جهنم فرستاد و چون کارش باضطرار
انجامید خواص و متعلقان را در هفتاد کشتی سر پوشیده که بیرون آنها را بگل و سرکه اندوده بود نشانده
و خود نیز بسفینه در آمده مانند باد بر روی آب روان گشت و لشکر مغول بر فرار تیمور ملک مطلع شده
[illegible] کنار آب [illegible] شده تیمور ملک به تیر [illegible] که مرکز [illegible] کنار را باز میداشت تا
بساحل رسیده و از آب بیرون آمده مغولان در پی او بوده تیمور ملک ساعت ساعت میایستاد و جنگ میکرد
و احمال و اثقالش پیش میکردند آخر الامر اتباع او کشته گشته اموال را اعدا باز ستاندند و او با
[illegible] سه تیر که یکی از آنها پیکان نداشت [illegible] مغول از عقب [illegible] تیمور ملک [illegible]
تیر بی پیکان را بر چشم یک مغول زد که کور شده [illegible] سر خویش گرفت تیمور ملک بخوارزم رفته
[illegible] [illegible] آرام یافته [illegible] مراجعت [illegible]
[illegible] اموال [illegible] [illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible] لاجرم [illegible]
[illegible] جواب [illegible] بوده [illegible]
[illegible] تیمور ملک [illegible] در ترکستان
[illegible] چنگیز خان [illegible]
سلطنت نشسته [illegible]
[illegible] تیمور ملک [illegible]
[illegible] مغول که [illegible] تیمور ملک [illegible]
[illegible] تیمور [illegible]
[illegible] خجند [illegible]
مغرب [illegible] **اما فتح سمرقند** [illegible] سلطان محمد
خوارزمشاه [illegible] سپاه مغول [illegible]
هزار سوار [illegible] در سمرقند گذاشت و [illegible] خواص و عوام [illegible]

آن عجز و قصور را اعتراف می نمود در سمرقند [illegible]
را باب رسانیده و بخارا بر این چنگیز خان نهضت [illegible] ترکستان [illegible]
چون خاطر از امور [illegible] فارغ ساخت در اواخر ذی حجه سنه ۶۱۵ علم نهضت بصوب [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible] ترکستان [illegible] بودند
مردم [illegible] چنگیز خان [illegible] روز [illegible]
[illegible] از سرداران لشکر خوارزمشاهی بپای جلادت در میدان مبارزت [illegible] مغول
[illegible] چنگیز خان [illegible] سوار شده
[illegible] مغولان [illegible] مردم شهر [illegible] دروازه
[illegible] مردم سمرقند مختلف گشته بعضی [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] دروازه [illegible]
[illegible] قاضی و شیخ الاسلام سمرقند [illegible] از شهر بیرون رفته [illegible]
[illegible] امان طلبیدند چنگیز خان ایشان را [illegible] اجازت مراجعت
[illegible] ایشان [illegible] دروازه [illegible] لشکر مغول [illegible] قاضی و شیخ
الاسلام [illegible] هزار کس [illegible] از مردم [illegible] باقی خلایق را [illegible]
[illegible] غارت [illegible] چنگیز خان [illegible]
[illegible] هزار کس [illegible] لشکر مغول [illegible] بیرون رفته [illegible]
[illegible] سلطان محمد [illegible]
[illegible] خان [illegible] سمرقند [illegible] چنگیز خان [illegible]
خوارزمشاهی [illegible] مردم [illegible] هزار کس [illegible]
[illegible] چنگیز خان ایشان را [illegible] خویش تقسیم کرد [illegible] مغولان [illegible]
هزار [illegible] **ذکر رفتن جبه نویان و سبتای بهادر از عقب**
سلطان محمد خوارزمشاه بموجب فرموده چنگیز خان و بیان شمه از قتل و غارت ایشان در اطراف
ولایات و ممالک ایران در آن زمان که چنگیز خان در ظاهر سمرقند نشسته بود استماع نمود که سلطان محمد

خوارزمشاه با عدهٔ اندک و خوف بسیار از راه خراسان بطرف عراق گریخته و نظام سلطنت
او بدست چنگیزیان از هم گسیخته بنابراین جبه نویان و سوبدای بهادر در تعقیب او [illegible]
[illegible] از عقب سلطان روان شدند و [illegible] در طی مسافت سرعت نمایند تا خصم را دست
[illegible] نشنیده دیگر طاقت مقاومت نداشته باشند و در هر موضع که مناسب دانند توقف کرده
[illegible] نمایند حاصل آنکه جبه و سوبدای جانب خراسان روان شده در اوایل ربیع الاول
سلطان [illegible] [illegible] بطرف [illegible] روانه شدند و چون [illegible]
[illegible] جبه و سوبدای [illegible] نشده [illegible] از تعقیب [illegible] رسیدند
[illegible] نداشت [illegible] [illegible] و [illegible] بقتل [illegible]
[illegible] جبه و سوبدای [illegible] [illegible] [illegible] و از [illegible]
[illegible] مردم [illegible] [illegible] [illegible] چون مغولان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] دیار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
مردم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خوارزمشاه [illegible]
[illegible] روان شده سوبدای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مردم [illegible]
[illegible] مذهب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مغولان [illegible]
[illegible] جبه و سوبدای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جبه و سوبدای [illegible]
جبه جانب همدان [illegible] [illegible] [illegible] مردم [illegible] [illegible]

رُبُت

[illegible] شهادت [illegible] [illegible] [illegible] همدان [illegible] علاء الدوله
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سوبدای
[illegible] قزوین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جبه [illegible]
[illegible] [illegible] جبه و سوبدای [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] قتل و غارت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مغولان [illegible] قتل و غارت
[illegible] [illegible] [illegible] جبه و سوبدای [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ۶۱۷ [illegible] همدان
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قتل و غارت
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] مغولان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] مغولان [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مردم [illegible]
[illegible] [illegible] خراسان و عراق [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] مغولان [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] مغولان [illegible] [illegible]

نسبت بامال آن روزگار بوضوح می‌پیوندد و دیگر که با وجود آنکه در آن ایام قریب صد هزار صاحب
[illegible] اسباب [illegible] در خراسان و عراق بودند هیچکدام تاب نیاورند [illegible]
[illegible] آینده آن روایات که [illegible]
خان چون [illegible] از آن بیشتر [illegible] گشت و هم چندین هزار کس از اهل اسلام
[illegible] از اهل کفر و ظلام [illegible] انا لله و انا الیه راجعون [illegible]

گفتار در بیان توجه اولاد چنگیز خان بجانب خوارزم و ذکر تسخیر آن خطه [illegible]

چون چنگیز خان از سمرقند فارغ گشت [illegible]
جوجی و جغتای و اوکتای را [illegible] خوارزم [illegible]
[illegible] سلاطین خوارزمشاهی بود [illegible] علما و فضلا [illegible]
[illegible] بنی آدم [illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible]
شد و در آن وقت حاکم خوارزم [illegible] سلطان محمد خوارزمشاه [illegible]
سپاه چنگیز خان بخوارزم [illegible]
خوارزمیان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بجانب خوارزمیان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جوجی و جغتای و اوکتای [illegible] خوارزم [illegible]
[illegible]
[illegible]
خوارزم [illegible]

[illegible] از محلات خوارزم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جوجی و جغتای [illegible] خوارزم [illegible]
چنگیز خان رسید [illegible]
[illegible]
[illegible] خوارزم [illegible]
[illegible]
[illegible] خوارزم
شیخ نجم الدین کبری [illegible] از اکابر مشایخ عالم [illegible] بنی آدم [illegible]
[illegible] **ذکر شیخ نجم الدین کبری و شهید شدن آنحضرت**
[illegible] نام شیخ نجم الدین احمد بن عمر الخیوقی است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **شعر** [illegible] نجم الدین [illegible] و گفته‌اند شیخ نجم الدین ابو الجناب [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
نجم الدین [illegible] خوارزم [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] ابو الجناب [illegible] حضرت [illegible] شیخ [illegible]

از معنی آن کیفیت چنان فهم کرد که از دنیا اجتناب باید نمود لاجرم هم فی الفور از علایق دنیوی تجرد
ساخته در طلب مرشدی که دست ارادت بدامن او زند آفاق را سیر نمود و در دزفول رسیده در خانقاه
شیخ اسمعیل قصری بر بستر ناتوانی افتاد و من توجه خاطر شیخ از آن مرض نجات یافت و مرید او گشته
بسلوک مشغول شد و چندگاه آنجا بود و بشیخ [illegible] گفته اند که علم من از شیخ زیاده است و از علم باطن
بهره ندارم و این معنی بر شیخ اسمعیل ظاهر گشته بعد از آن الخطاب را طلبید و گفت برخیز و سلوک کرده
بخدمت شیخ عمار یاسر برو بنابرین رفت شیخ نجم الدین وقت که شیخ اسمعیل را وداع کرد در خاطرش خطور نمود
و از اطلاع یافته او هیچ نگفت و ملازمت شیخ عمار گشته مدتی [illegible] که آنجا بسلوک مشغول شد و چند
گاه در آنجا بوده [illegible] صحبت [illegible] شیخ عمار [illegible] گفت نجم الدین برخیز و بمصر رو
پیش شیخ روزبهان تا این هستی را از سر تو بیرون برد [illegible] شیخ نجم الدین متوجه مصر
گشت چون بمصر رسیدم شیخ روزبهان را در بیرون خانقاه او را دیدم که آب اندک [illegible] وضو
[illegible] گذشت که [illegible] شیخ [illegible] این مقدار آب وضو جایز نیست چون شیخ از وضو فارغ گشت
[illegible] بسبب خطرات آب وضو شیخ [illegible] رسید [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] من برخاستم و در رفتم [illegible] شیخ مشغول گشته من بر پای ایستادم [illegible] در خواب شدم و دیدم که قیامت
قایم است و مردم را میگیرند و در آتش می اندازند و بر سر راه آتش [illegible] پشته [illegible] نشسته هر کس که
[illegible] گفتی [illegible] بگذارند [illegible] آتش [illegible] شدند چون [illegible]
[illegible] گفت [illegible] رفتم [illegible] شیخ روزبهان است [illegible]
[illegible] رفتم [illegible] شیخ [illegible] نعره [illegible]
[illegible] از غیب باز آمدم دیدم که شیخ از نماز فارغ شده پیش رفتم [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] سبب [illegible] طبیعت [illegible]
شیخ روزبهان [illegible] شیخ عمار یاسر [illegible] نوشت که [illegible]
[illegible] شیخ نجم الدین [illegible] بخدمت شیخ عمار یاسر [illegible]
[illegible] رسید [illegible] نقل است که [illegible]
[illegible] جانب خوارزم متوجه بود چنگیز خان [illegible] شیخ نجم الدین [illegible]

چند نوبت کس نزد آن جناب فرستاده التماس کرد که از خوارزم بیرون رود تا آسیبی [illegible]
[illegible] شیخ آن التماس را اجابت ننمود [illegible] در وقت [illegible]
[illegible] وقت نزول [illegible] تقارت [illegible]
[illegible] بخوارزم رسید شیخ نجم الدین شیخ سعد الدین حموی [illegible]
[illegible] شیخ سیف الدین باخرزی [illegible] از اعاظم اصحاب [illegible]
[illegible] از ولایت بیرون روند [illegible] حضرت شیخ دعا کند [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] این قضاییست مبرم [illegible] علاج [illegible] تا [illegible] شیخ
[illegible] موافقت نمایند شیخ جواب داد [illegible] شهید [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] کرده [illegible] کفار [illegible] شیخ نجم الدین [illegible]
[illegible] گفت [illegible] تعالی [illegible]
[illegible] سنگ [illegible] گرفت [illegible]
[illegible] لشکر چنگیز خان [illegible] تیر [illegible] بر سینه مبارک
[illegible] آن تیر را [illegible] شیخ نجم الدین [illegible]
شهادت [illegible] کافر را گرفته بود [illegible] آن کافر [illegible]
خلاص [illegible] حضرت مولانا جلال الدین رومی [illegible]
ما از آن محتشمانیم که ساغر گیرند ٭ نه از آن مفلسکان که بز لاغر گیرند ٭ به یکی دست می خالص ایمان نوشند
به یکی دست دگر پرچم کافر گیرند ٭ [illegible] شهادت [illegible]
[illegible] ذکر توجه چنگیز خان بجانب خوارزم و رسیدن [illegible] نجم الدین [illegible] این قضیه [illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible] خوارزم [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] تا [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] مغولان [illegible]

بوده روی گردانید ترمد فرو آب شکسته شد بار دیگر ترمد و آب رسانیدند آن عهده را از صغیر و کبیر غوغا
و زنی گفت گوهری چند دارم بعضی از لشکریان چنگیز خان گرفته خواستند بقتل رسانند آن عجوزه
گفت مرا مکشید تا مروارید بزرگ بشما دهم پرسیدند که آن مروارید کجاست گفت فرو برده‌ام
بر دوام مغولان در حال شکم او را شکافته مروارید را بیرون آوردند ازان پس شکم کشتگان را
بجهت مروارید شکافتند هم و چنگیز خان از ترمد بجانب سمنگان رفته زمستان آنجا بود و تولی را بجانب
خراسان فرستاد تا آن مملکت را بتیغ ... ولایات خراب کرد و در اول بهار از ترمد
گذشته روی بطرف بلخ نهاد و در آن عهده ... بلخ بنا کرده در نقش شهر و قری ... و
تا زمان چنگیز خان ... دیت تمام راحت انجام ... و مقام ... بود
و ... در وقت استیلای چنگیز خان بلخ ... سادات و مشایخ و علما
در بلخ اقامت داشتند ... چون اشراف و اعیان از قرب وصول چنگیز خان وقوف یافتند
... بدست ... خبر ... در ایام سلطان جلال الدین ... و ولایت غزنین لشکر ...
... ایلچی آورده ... اظهار اطاعت و انقیاد ...
... و رعیت ... تیغ مغولان ... گشته ... ابیات ع ... ...
... کرده و آن خانه ... اقتحام ... تخریب ... الاسلام ...
... خراسان ... رفت ... طالقان در حصار ... کشیده ... جنگ ...
... مقام ... مراجعت ... از خراسان ... اجتماع
... سلطان جلال الدین ... چنگیز خان ...
... در حرکت آمده ... رسیده ... دریا ... میان تیغ ...
... چنگیز خان ...
... سلطان جلال الدین ... رسیده ... جنگ ... میان ...
... ولایت ... زبان ... لشکر ... آن ...
... تاخت ... اقدام ... و چنگیز خان ... ذکر توجه
تولی خان بجانب خراسان و بیان فتح بعضی از بلاد و ولایات ... چنگیز خان ... قتل و غارت

شیخ الاسلام ... و تولی خان را بطرف خراسان روان ساخت و تولی ...
... لشکر چنگیز خان ... شاه جهان ... و وزیر الملک شرف الدین مظفر
... ملک ... ارکان دولت سلطان محمد خوارزمشاه ... بود ... حکومت ... و حسین ...
... ... بسیار ... شد ...
... خان ... رسید مجیر الملک ... در مقام مخالفت و ممانعت آمد ...
... روز اول ... از شهر بیرون ... یک ساعت ... هزار ... از لشکر مغول ...
... شده ... ...
... ... روز ...
... ... سلطان محمد ... ...
... تولی خان ... روز ... هفتم
... بیت ... گشته ...
... ...
... ع ... ...
... مغولان ... ...
... ... مغولان ...
... ...
... مجیر الملک ... جلال الدین ...
... تولی خان ...
تولی خان مجیر الملک ...
... ... تولی خان ... مغولان ...
... ...
... تولی خان ...
... ...

را انفعال به لشکر این قسمت نمودند و هر مغول را سیصد یا چهارصد کس بحصه رسیده هر یک سهم خود را بقتل
رسانیدند گویند که سید عز الدین نسابه با چند نویسنده سیزده شبانه روز مقتولان کشتگان مرو را شمار کرده از
نفس شهر هزار هزار و سیصد هزار و کسری در شمار آمده سید عبرت نموده زبان بدین رباعی ترنم
کرد و ساخت شعر ترکیب پیاله که درهم پیوست ٭ بشکستن آن روا نمی‌دارد مست ٭ چندین سر و پای نازنین
از سر دست ٭ از مهر که پیوست و بکین که شکست ٭ و چون مغولان خاطر از کشتن ساکنان مرو فارغ
ساختند تخریب مساکن ایشان پرداختند بعد از آن تولی خان مرو را بامیر ضیاء الدین علی که از
مرو بود بواسطه ... رسیده حاکم آن دیار ساخته و جمعی که از طرف ...
سرداری کشته بود ... قیام نماید و چون تولی از مرو بجانب نیشابور روان
شد ... مغولان ...
در آنجا رسید ... مردم ... جمعیت ایشان ... از شهر بیرون ...
... بر سر ...
... امیر ضیاء الدین علی ...
... دو ... که از ...
خوارزمشاه ... رسید ... بقتل ...
... شهر ... امیر ضیاء الدین علی را که از ...
سلطان ... خوارزمشاه ... رسید ... امیر ضیاء الدین علی را که ...
بود این خبر بچنگیز خان رسید ... بر داشته ...
شهر ... بطرف ... روان شده ... ملک ...
در مرو ... حاکم ...
... رسیده بودند ...
... مقتول ...
... سلطان ... امیر ...
... **ذکر واقعه نیشابور** ...

داماد چنگیز خان تغاجار کورکان که بروایت امیر زکی ... برادر ... نویان بود با ده
هزار سوار بطرف نیشابور رفته و مجیر الملک کافی و ضیاء الملک زوزنی که در ملک وزرای سلطان
و اکابر خراسان ... داشتند ... بودند ...
در ... ماه ... تغاجار ... میان ...
... تغاجار ... مغول ...
نیشابور ... مغول ...
... نیشابور ...
... نیشابور ... مجیر الملک ...
... مغول ...
... قلعه ...
... قاضی ... رکن الدین علی بن ابراهیم ... تولی خان ...
... نیشابور ... قاضی ...
... روز چهارشنبه ...
... مغولان ...
... مغولان ...
... قتل و غارت مشغول گشته ...
مجیر الملک که حاکم بود ... مغولان ...
... نیشابور ...
... چنگیز خان ...
... هرات ...
خراسان ... نیشابور ...
... تولی ...
... **ذکر واقعه هرات و سبب استیصال اهالی آن ولایت**

که چون غلام قولی خان از تخریب [illegible] چنانچه مرقوم [illegible] یافت عنان عزیمت بصوب دار السلطنه هراة تافت
بعد از قتل [illegible] مجدداً [illegible] آن جلده [illegible]
پیغام [illegible] مصارف [illegible] بر شده [illegible] رایات [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] پادشاهانه [illegible] حوادث [illegible] ملک شمس الدین محمد کرت [illegible] که در آن زمان از
قبل سلطان جلال الدین در هراة حاکم بود و قریب [illegible] سپاهی داشت چون [illegible] شنیده [illegible]
[illegible] حوادث [illegible] گردانیده [illegible] ساکنان [illegible] و [illegible]
[illegible] شده مغولان [illegible] روز [illegible]
و اطراف [illegible] ملک شمس الدین محمد [illegible] جنگ [illegible]
مدت هفت روز [illegible] و [illegible] سلام [illegible]
خلق [illegible] مغولان [illegible]
[illegible] ملک شمس الدین محمد [illegible] آلات [illegible]
[illegible] شهید [illegible] سلطان جلال الدین محمد [illegible]
[illegible] ملک [illegible] از [illegible]
[illegible] اعیان [illegible] قولی خان از [illegible]
[illegible] هراة [illegible]
سایر [illegible] مغولان [illegible]
[illegible] قولی خان بن چنگیز خان
[illegible]
[illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
[illegible] قولی خان [illegible]
[illegible] شوال [illegible]
[illegible] قولی خان [illegible]

چون رفته شمول نظر عاطفت پادشاهانه گشته [illegible] قولی خان از مردم هراة [illegible]
سلطان جلال الدین [illegible] ملک ابو بکر را بحکومت [illegible] چنگیز
[illegible] عزیمت بصوب طالقان [illegible] ملک ابو بکر [illegible] هراة
[illegible] غایت [illegible] عمارت و زراعت
[illegible] جلده [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] کتب [illegible] روایت [illegible]
[illegible] شرف الدین [illegible] ملک ابو بکر
[illegible] جلده [illegible] بحکومت [illegible] سلطان جلال الدین
[illegible] چنگیز خان [illegible] ولایت خراسان [illegible]
چنگیز خان و سلطان [illegible] مغولان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] چنگیز خان [illegible]
[illegible] ملک ابو بکر [illegible]
[illegible] قولی خان [illegible] غارت [illegible]
[illegible] مغولان [illegible]
[illegible] قولی خان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مغولان [illegible]
[illegible] دار السلطنه هراة [illegible]
[illegible]
[illegible] ملک ابو بکر [illegible]

[illegible]

کار دو فخر مرد و زن را بقتل رسانیدند و مردمان متفرقه این سواد که [illegible] زیاده از بیست باشند
شنیده بودند که سید و درویش آمده و در ساعت تمامی اتباع حاکم و تحفه را از غیب [illegible]
انگاه ملک مبارز الدین سبزواری را حاکم خود ساخته از کلانتران و رعایت دانگ او خواجه عبدالرحمن فوزانی
نصب نمودند و چون آن خبر بچنگیزخان رسید بغایت خشمناک گردید و تولی خان را [illegible] گفت
که مردم هراة را بکشتن این فتنه [illegible] ایلچیکدای نویان با هشتاد هزار مرد [illegible]
هراة فرستاده و او را وصیت نمود که بعد از تسخیر آن بلده متنفسی زنده نگذارد و ایلچیکدای بعد از وصول
در کنار هراة فرود آمده لشکریان را مدت یکماه مهلت داد تا ترتیب جنگ و حصار [illegible]
خراسان که در [illegible] بود و فرمان چنگیزخان در طلب [illegible] و [illegible] آن [illegible]
جمع آمدند و ملک مبارز الدین و خواجه عبدالرحمن با اعیان و اشراف [illegible]
در میان آورده که در [illegible] جنگ [illegible] اصلا [illegible] تقصیر [illegible] نشوند [illegible] اول [illegible]
و بعد از مدت یکماه ایلچیکدای [illegible] هراة [illegible] بهر جانب شهر [illegible] هزار مرد فرستاده [illegible]
در جنگ [illegible] خواهر [illegible] مبارزت [illegible] غایت [illegible]
خواهر [illegible] انگاه [illegible] جنگ [illegible] مردمان [illegible]
که [illegible] در مقام مدافعه [illegible] ثبات قدم نمودند و مدت شش ماه و هفده روز [illegible] غایت
دلاوری [illegible] نهایت [illegible] بتقدیم رسانیدند و در شهور سنه تسع عشر و ستمایه چند روز [illegible]
بر ایلچیکدای [illegible] در [illegible] پنجاه هزار کس از لشکر او کشته و خسته شده [illegible]
[illegible] سنگ [illegible] منجنیق [illegible] سوراخ سوراخ گشت [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] پنجاه گز [illegible] دیوار [illegible] افتاده [illegible] پانصد مرد [illegible]
از [illegible] تا [illegible] روز [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] صباح روز جمعه [illegible] جمادی الاول [illegible] سال مذکور ایلچیکدای [illegible]
[illegible] شهر هراة را بگرفت [illegible]
[illegible] حیات مرد و زن و پیر و جوان [illegible] هشت شبانه روز [illegible] شمشیر
[illegible] کشتن [illegible] کردند [illegible] هزار [illegible] ششصد هزار و کسری [illegible]

برادرش شهادت

برادرش شهادت رسانیدند انگاه ایلچیکدای بجانب ولایت هراة رفته چون بقصبه اوبه رسید دو هزار مغول را
بهراة بازگردانید تا اگر کسی [illegible] بیرون آمده باشد [illegible] قتل کردند و آن دو هزار [illegible]
[illegible] هزار کس را که [illegible] گشته بودند قتل نمودند [illegible] که یکی از ائمه
مولانا شرف الدین خطیب [illegible] بود و در نقب گنبد مسجد جامع پنهان شده بود [illegible] کس در هراة
مانده بودند [illegible] چون آن بلده از وجود [illegible] لشکر مغول خالی گشت یکی از آن شانزده
کس از مسجد بیرون آمد [illegible] در اطراف و جوانب [illegible]
ایلچیکدای [illegible] انگاه [illegible] آورده گفت الحمدلله که [illegible]
دیگر از [illegible] هراة و ولایات [illegible] آن شانزده کس [illegible] مدت پانزده سال [illegible]
در آن بلده [illegible] ایشان در [illegible] مسجد جامع که [illegible] سلطان غیاث الدین [illegible]
[illegible] اسباب [illegible]
[illegible] گندم [illegible] جمع ساخته [illegible]
[illegible] تا [illegible] مولانا شرف الدین خطیب [illegible] بخود ساخته [illegible] روزگار [illegible]
[illegible] تا آن زمان که [illegible] چنگیزخان [illegible] بلده [illegible] هراة [illegible] امیر عزالدین مقدم [illegible]
دیگر [illegible] مردم [illegible] ذکر مراجعت چنگیزخان بتوران زمین
و بیان محاربه او با سلطان جلال الدین [illegible] چون پادشاه [illegible] تمامی ممالک سلطان ایران زمین
را [illegible] خوارزم [illegible] خوارزمشاه [illegible] اولاد [illegible]
[illegible] مسکوک [illegible]
[illegible] شاهزادگان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان جلال الدین [illegible]
[illegible]
[illegible]

ودو رحله و فرصت در رود و در یامین روز از ارس توجه بساتین سمرقند نهاد چنگیز خان عزم نهضت بیورت
اصلی خویش جزم کرده بجایی که آمده بود بازگشت و در قبلان یا ورق فرود آمده تابستان در آن علفزار
بود و در اول فصل خریف از جیحون عبور کرده بسمرقند رفت و زمستان در آن نواحی آن بلده رحل اقامت
انداخت او قتای و اوکدای که بتاخت ولایات کران و سرحد هندوستان و غزنین رفته بودند و گذر
آن سرحد هم قتل و غارت بجای آورده شهر و ولایت غزنین را خراب کرده و هر یک را بی شمار
اسیر گشته در آن زمستان در بخارا تشریف فرموده لشکر او هم بجا بوده بر آسایند و شکار کردن اشتغال
نمودند و در هفته بخارا بود و از تو نزدیک چنگیز خان میفرستادند و العهدة علی الراوی و چون فصل بهار
بپایان رسید و سبزه و لاله بار دیگر متوجه دشت اکوه کردید و بدفعات عزم گشت لاله
کرده برفت لاله چنگیز خان از سمرقند بصوب سوزشان روان شد و فرمود تا زنکان خاتون و الده سلطان
محمد خوارزمشاه و سلطان آن پادشاه عالیجاه و پیش پیش لشکر بردند و آواز دهند که این است سلطان
محمد وقت وداع کنند و نفیر و زنکان و خیل زنکان در تمامی آن راه همی گفت از سی کند سوی قیالیغ
و از آن تند و رکعت و کرد و در کنار آب سیحون جغتای و اوکدای با ده و هر سه سند و چون از آب عبور
کرده تموچی اوغلان نیز بر رسید بموجب فرمان که صید بنخچ فرماند هم تنها بر بخار بیک که از بار در آن در عقب او
ریاب دشت قبچاق رفته بود بموجب ریختن کرد و رسیده از بورت فرود و در وقت آمده عزم شکار بر کرد
کرده در کتاب چنگیز خان و اوکدای و امرا نیز شکر انداختند و در موضع اتار بیک بهم رسیده چنگیز خان بیت واحد
و شکار صورت شده و در میان ترک گذاشت و تموچی ترا در آن میدان داشت و اینجا آن شاهزادگان و امرا
نیز بزرگ دوخته و چون دو گشتن شکار روی گشته اتابک زنده و ماده بود نمود و دفعات خوشتر شاد و گذشت سند آنکه
تموچی خان نامزد و هر دو بیت بوس پدر مشرف شد و پیشکش بسیار کشید از آن جمله صد هزار اسپ کور ب
بود و نعل کمک بود و چنگیز خان آن تابستان در همانجا بسر برده و در قریقان ارک کرده جمیع امرا و اقوام را
ساخت فرمود و از آنگاه و تموچی خان را بدشت قبچاق فرستاده و خود باب یورت اصلی شتافت و در
روز ... موافق سنه اربعین و ستمائه بدار دولت درآمد جهانداری و ایران و توران زمین که داد این جهان گیری
دشت جهان آزتن بدروی از فتنه آسوده جهان گشته بجمع آسوده خواتین و دودمان و کنیزکان
نزول غم آنکه درگه او حسنات و جمیع کار آگهی کند اثر خان شاه ان ما سر بر چنگیز خان و در میان زمستان ...

هجوم لشکر بود و سرا هدت دیار ... فرقه بر بالای ماه فرو رفته و از شک در رود عاکم نیکیت کرد آن قاتیین بتمرگ
مردانکی چنان غضبان بر آورد و هنود و ناحید و دوم جمع کرده مستعد قتال گشته است لاجرم چنگیز خان در رکب
مجلس بزم نموده با سپاه بزرگ عزم آن ناحیت فرموده رشید دقو با پانصد هزار مرد سوار در برابر آمده

سپه دار مردان کشید نصف	برآمد فریو زمرد و طرف	زبان هر دو لشکر زمین تنگ بود
که چون تاب ناحیت زرنگ بود	بغرد ان شد ببر آنگه بسیر	ز پشت کمانها روان گشت تیر
ز سر بند سکان بران در الماخ	تبه شد سپاهی چو موج وغیج	و لشکر شد رشید دقو بیرون ره سپرکه

نمود و امکان ثبات قدم نموده و لوازم جلادت و مردانگی بجای آورده اما چون مشیت ازلی بتعلق علم
شان چنگیز خان نصرت و ظفر یافتند و اکثر ایشان کشته گشتند نیت السیف دو ای عواد آن فرار آورد
و در کتب معتبره مسطور است که اتفاق مغولان چنانست که در هر لشکر که صد هزار کس بیشتر بقتل آید یکی تنغوتیل
بتو فوق سر باید و درین روز از سپاه رشید دقو نهر گشته فوق بر استاده بود و رشید دقو با تمام نابا
... ما موقف گاه سیاه و ولایات تانیین بسر شد خراب و چون چنگیز خان از قتل و غارت ... فراغت یافت بطرف خوارزم و جنگ ایشان شتافت و حاکم خوارزم ابواب اطاعت و انقیاد مفتوح ساخته
تحف و هدایا ارسال داشت از آن جمله اجناس نفیس ... لعل پر نمود فرستاده بود و از شب ... و چنگیز خان
فرمود که این مرد را بیداری آمد بر وی همید که گوش ایشان سوراخ داشته باشند و خدام بارگاه سلطنت
برحسب تقدیم رسانیده بعضی از مغولان که گوش ایشان سوراخ نداشت فی الحال بکار روی اوال
گوش شان را فرو را سوراخ کردند و مروارید بسته تا بنده مع ذلک بسیاری از آن لآلی فاضل آمد متعاقب
این حال امیر شد ... از آن با صواب امیران فتح و آن پیشکش فرستاده پیغام داد که تو
مردی ... و چون در میان آوردم نیکو با تحفه و پیشکش شد نظام جهان بار که شد از جوش
بیایم بر بندم کمر بر گشت کرد هم درین ... رفت و سر شد جهان هر جا نوکند یاد کرد ... پیش را دارد
و جویی بر تخت زرین ... چو چشم شاهان شاد بکوز شد **ذکر انتقال چنگیز خان از جهان گذران**
چون فترت مزاج چنگیز خان بصحت تبدیل یافت و دانست که اجل جهت نزدیک است فرزندان و برادر
و خویشان خود را حاضر ساخته ... فرمود و شرایط وصیت بتقدیم رسانیده در باب تشید ... موافقت
و عدم سلوک در طریق مخالفت سخنان مستحسنه بر زبان گذرانید انگاه جغتای و اوکدای و تولی را گفت

حاضر بودند مخاطب ساخته گفت که مصلحت می بینم که ولی عهد قایم مقام من باشد و آن سه برادر باتفاق
زانو زده گفتند **شعر** هر چه شهریار ما بنده ایم ** بفرمان و رایش سرافکنده ایم ** و چنگیز خان [illegible]
عهد و شرط نامه با اوکتای مسجل داشته [illegible] به سایر اولاد و اعوان [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] اوکتای [illegible] سر بر خط فرمان او نهند [illegible]
[illegible]
[illegible] حاضر [illegible] در دست [illegible]
چون خاطر چنگیز خان از [illegible] فارغ گشت گفت **شعر** [illegible] ** نشان [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

در این واقعه در چهارم ماه رمضان سنه اربع و عشرین و ستمایه موافق [illegible] سال که هم سال ولادت هم سال
فوت پدر و هم سال جلوس بر تخت سلطنت بود اتفاق افتاد و هم در آن ایام شنید [illegible]
[illegible] چنگیز خان رسیده شاهزادگان و امرا وصیت چنگیز خان [illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible]
[illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible]
پنهان شد کسی را بدان سرزمین [illegible] ذلک تقدیر العزیز العلیم ذکر خلیفه از اولاد چنگیز خان که بعد از
[illegible] الغ یورت پادشاهی نموده اند [illegible] که در الغ یورت چنگیز خان که عبارت [illegible]
قدیم است [illegible] مشهور [illegible] شرف الدین علی
[illegible]
[illegible]
اوکتای قاآن است [illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible]
[illegible]

ذکر اوکتای قاآن بن چنگیز خان اوکتای قاآن که صفات حمیده و سمات پسندیده و محاسن
آداب [illegible] و عدل و احسان و شمول فضل و احسان [illegible]
زمان [illegible] چنگیز خان [illegible] بعد از فوت پدر [illegible] سال در شهور سنه ست
و عشرین و ستمایه موافق [illegible] بر تخت جهانبانی نشسته [illegible] مهام عالم و عالمیان [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سلطان جلال الدین [illegible] چنگیز خان [illegible] تولی خان بن چنگیز خان [illegible]
قاآن [illegible] سنه [illegible]
[illegible] اوکتای قاآن [illegible]
[illegible]
[illegible] اوکتای قاآن [illegible]
[illegible]
[illegible] [illegible] در بیان جلوس اوکتای قاآن بر مسند خانی [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] [illegible] اوکتای قاآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چنگیز خان در وقت [illegible] اوکتای قاآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible]

ذکر اوکتای قاآن

مواقف و مواجب مغولستان برسم قرغیان متوجه بود و [illegible] گذشته از طرف دشت قبچاق [illegible] و [illegible] و تنقوت [illegible] بجانب شرق با برادران چنگیز خان اوتکین [illegible] جغتای خان [illegible] اوکتای قاآن و تولی خان [illegible] چنگیز خان [illegible] شاهزادگان و امرا [illegible] چنگیز خان [illegible] اوکتای [illegible] مهام سلطنت و تمهید امور مملکت [illegible] پادشاهی [illegible] جغتای خان [illegible] این قبیل [illegible] شاهزادگان [illegible] اوکتای قاآن [illegible] چنگیز خان [illegible] اوکتای [illegible] شاهزادگان [illegible] قاآن [illegible] سلطان جلال الدین [illegible] ربیع الاول سنه ٦٢٧ اوکتای قاآن [illegible] تولی خان [illegible] اوکتای قاآن [illegible] تولی خان [illegible]

و تولی خان [illegible] رسیده [illegible] مغول [illegible] خان [illegible] اوکتای قاآن [illegible] تولی خان [illegible] ختای [illegible] تولی [illegible] قاآن [illegible] تولی خان [illegible] چنگیز خان [illegible] چنگیز خان [illegible] امور مملکت [illegible] تولی خان [illegible] قاآن [illegible] خان [illegible] قاآن [illegible] چنگیز خان [illegible] قاآن [illegible] اوکتای قاآن [illegible] چنگیز خان [illegible] جمادی الاول سنه ٦٣٣ [illegible] اوکتای قاآن [illegible]

و امرا نیز در حوالی آن قصرهای عالی بنیه رفیعه ساختند و مقر اقبال متمکن گشته اعلام عیش و عشرت برافراختند و ارکان دولت
دیگر امرا قاآن بارها بمراسم هر جای یک یک رسیدند و در شکوه و نزول با بزرگان اموران را بجا داد و انواع عقوبات را بآسانی عفو
نشان بانتقام منع داده و پس از آن که بنیاد آن ملک فرمود و در آن مدت هفت سال آن ولایات از بحر تا حدود
ساباخانها باز کرده چندی در سنه مذکور و از خزاین اموال اعلان فرمود و دیات که بعضی کم از آن سوخته در سلک مکتبان انتظام
مکارم ولایات خراسان مراو گشته رونما مدتها بعد از آن که تا آن قبض تقرب جمیع آن اکابر را که ممالک بخوبی را ساخت
دیوان درو ایستاده هرات بمرور آن پادشاه بستند و صفات رسیده ایلچی بجهت منتقل گشته و چون بر آن عهد و حقیقت
گشته حکم فرمود که امیر عزالدین مقدم جامه باف که قول خان با پانصد نفر از جامه بافان هرات برگشته آن را بخود
بود با بجای کس از ایرانی انجاییت روان نظرات وطن الوف آورده و در باب عمارت و زراعات آن بلده مسالک
عبید مسند بی او در و ترک ترقی نامی را با او داد و ملکی هرات تعیین کرده و مثال با اسم خراسان یافت و صدور بافت کرد و دیگر
تعبیر آن بلده قاطعه او از خود متبحر راضی نشده و در سنه ۶۳۴ ترقی و امیر عزالدین مقدم آن بلده را که مقدم
ساخته و آنجا زراعات و عمارت سعی و اهتمام نمودند و با یک دیگر هرات عمر را با رونق گشت خلایق
در تاریخ آن بلده مسطور است ذکر بعضی از احوال و حکایات و غرایب بدایات که در دولت او ظهور کرده
و در وجود بسیار قاآن بسبب انوار آثار بر ظهور رسید آورده اند که روزی شخصی از منکران دین سید المرسلین صلوات الله علیه
و آله الطاهرین نزد او کدای قاآن رفته گفت دوش چنگز خان را در خواب دیدم گفت که در آن که بقتل کلی
تقصیر جایز ندارد قاآن لطف تامل نموده فرمود که خان این سخن را بزبان مغولی با تو گفت یا زبان و از قبل خان را
باین پیغام اختصاص داد آن شخص جواب گفت که خان بی واسطه این راز با من در میان نهاده قاآن فرمود که تو زبان
مغولی میدانی جواب داد که نه قاآن گفت ظاهر است که از جمله دروغ گویانی زیرا که چنگز خان بغیر از مغولی هیچ زبانی
نمیدانسته پس اشارت کرد تا آن کذاب را معذب کرده بقتل رسانیدند و مضمون من حفر بئرا لاخیه وقع فیه بوضوح رسانیدند
دیگر یاسا مغول چنان است که در موسم بهار و فصل تابستان روز در آب ننشینند و دست در جوی آب نشویند و
زر و نقره و آب بر ندارند و جامه شسته در صحرا نیفکنند و سایر خلایق را نیز از امور مذکوره منع کنند چه بنا برین
آن طایفه این افعال موجب ابر و رعد و برق میشود و در شکار تابستان از اوایل بهار تا اواخر تابستان مقام
و برق بسیار است و از خوف از خوف این معنی اکثر روزی او کتای قاآن و جغتای خان سیر نمودند بیگاه از شکارگاه
بازگشته در راه مسلمانی را دیدند که در آب درآمده غسل میکرد و جغتای خان متوجه سیاست آن بیچاره

شده فرمود که بضرب شمشیر آتش حیات فوری را بخاک بریزند اما نسیم عدل و مرحمت قاآن در اهتزاز آمده با جغتای
گفت که روز بیگاه است و حالا مجال پرسش و بازخواست این شخص نداریم مناسب آنکه امشب او را نگاه داشته فردا
او را نگاه دارند و چون قاآن آن شب بخلوت شد یکی از ملازمان را که سابقه داشت فرمود که این بیچاره را نگاه داشته در بند مکش
او را بخانه خود برده و پنهان در آن شب یکی از معتمدان را فرمود تا بالش نقره در موضع غسل آن مسلمان
انداخت و بدو رسانید که چون وقت سوال تو را بگوید که من مردی ام که مقیم آن نواحی و زیاده از
بالش نقره سرمایه ندارم و چون ترک سواران را دیدم ترسیدم که مبادا این را از من بستانند لاجرم
در آب رفتم و آن را نهان ساختم و صباح روز دیگر شخص به موجب اشارت جغتای آن شخص را بپای برگاه قاآن
رسانیدند و بعد از آنکه از وی پرسیدند که بچه سبب بخلاف یوسه و یاسا کرده و در آب درآمده بودی آنچه او را
تلقین کرده بودند عرض کرد و قاآن بعضی از ملازمان را فرمود که رفته در آن آب احتیاط نمایند تا صدق
و کذب مقال این شخص ظاهر گردد و آنجماعت بآنجا شتافته و بالش نقره یافته نزد قاآن رسانیدند آنگاه
قاآن فرمود که هیچ آفریده را زهره نیست که از تعظیم حکم و یاسا تجاوز جایز شمارد و این مسکین از غایت
فقر و احتیاج نقد حیات را فدای این محقر کرده و پس ده بالش دیگر اضافه آن یک بالش نموده بدان
داده او را مباشر شد که دیگر بر امثال این حرکات اقدام ننماید دیگر آنکه در ابتدای ایام سلطنت
قاآن بر تخت معدلت یافته بود که هیچ کس کار بر علف گوسفند و دیگر حیوانات نزاید بلکه بعادت مغولان سینه
ذابح را بشکافند و روزی مسلمانی گوسفندی خریده بخانه برده در را محکم بسته کارد در حلقش کشید قفا
قبچاقی که در بام کمین کرده بود کیفیت آن حال دیده در ساعت پایاده دست او را گرفته در بارگاه قاآن
رسانید و او پرسید بعضی از خوابهای سابق را معروض داشت قاآن فرمود که این مسلمان رعایت حکم
ما نگاهداشته در بسته و آن قبچاق در بام خانه او برآمده سلام زاکه در بند و قبچاق را بیاسا
رسانیدند دیگر آنکه عادت قاآن چنان بود که در سالی سه ماه زمستان کار ز شکار و اشتغال نمودی و نه ماه
دیگر بر روز بعد از شیلان از بیرون بارگاه بر صندلی نشستی و اجناس امتعه از هر جا آوردندی و بها
بیش از وفا بدادی آنچه کس خواستی چیزی از آن بخشیدی و آنگاه روزی که شخصی را گفتی آنچه تو آن را برده ای
برخاسته خود را بر روی شکر این انعام کمین نشسته بود آن شخص بقدر طاقت و توان متاع را از آن برگرفت
و در راه یک صرة قماش از دستش افتاد و چون ساعتی گذشته آن را برگرفته در رسانید بار آمد که آن دفعه را

شره فرمود

گرد شاه و سود برده روز قاآن فرمود که منادی کنند که از برای یک جامه این قدر قدم رنج کشیده آنگاه او را گفت
باز هر مقدار مالی که توانی برگیر دیگر آنکه شخصی تنگ [illegible] قاآن به دو بار آنکه از جنس زر و جامه
قاآن موکا خاتون اشارت فرمود که در شانی که در گوش داری بدین درویش ده جهت کنند که درویش
قدر این ارزش [illegible] نداند منادی کردند که به درگاه عالی حاضر گردد تا آنکه دعا داشته باشد از زر و جامه
بستاند قاآن فرمود که این [illegible] آن موصوفیست که نادره [illegible] و نیز [illegible] آن تفاخر
[illegible] که برنیت نماید مقارن رفت وحشت باشد و این مرد را به دو بار [illegible] اند آنگاه او را
[illegible] درویش بود و در روش [illegible] باز گشته [illegible] اندک [illegible] مشتری با خود اند [illegible]
ایشان با این جواهر گرانمایه لایق پادشاهان است در روز دیگر مرد درویش قاآن برد قاآن فرمود که [illegible]
که این درها عاقبت کار خواهد رسید و آنها را موکا خاتون باز داده آن شخص را با جامه‌ها و عطاها و خوش
دل و مسرور گردانید دیگر آنکه در روز [illegible] قراقرم پادشاه و لشکر [illegible] نشسته [illegible]
[illegible] و شخص [illegible] چند [illegible] نشاندند [illegible] آن [illegible] گشته
[illegible] آنکه [illegible] کس [illegible] ندیده بود و چون قاآن را نظر بر آن [illegible]
فرمود [illegible] باش [illegible] آن شخص [illegible] باش [illegible]
[illegible] باش [illegible] درم [illegible] دیگر آنکه [illegible] که قاآن [illegible]
[illegible] گشته [illegible] شخص [illegible] قاآن حکم فرمود که [illegible]
شخص [illegible] باش [illegible] جواب [illegible] آنکه [illegible] از [illegible]
[illegible] شخص [illegible] پادشاه [illegible] حکم فرمود که
باش [illegible] قاآن باش [illegible]
[illegible] قاآن [illegible]
[illegible] قاآن فرمود که این [illegible] خواهد [illegible] مخالفت [illegible]
[illegible] ما [illegible] حکم [illegible]
آنکه [illegible] باب [illegible] [illegible]
دیگر آنکه روزی قاآن [illegible] قراقرم [illegible] بر [illegible] آن [illegible]

به بارگاه رسید یک باش [illegible] صاحب [illegible] از آن [illegible] و [illegible]
و هیچ باش یک [illegible] قاآن آورد پادشاه فرمود که [illegible] این قدر [illegible] یک باش
[illegible] باش را [illegible] فرمود گفت این [illegible] باش [illegible] هیچ باش
[illegible] قاآن [illegible] فرمود که [illegible]
[illegible] باش دیگر [illegible] باش [illegible] کرد دیگر [illegible] باش [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] قاآن [illegible] باش [illegible] باش [illegible]
[illegible] این [illegible] جواب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] باش [illegible] این را [illegible] دیگر
آنکه در قراقرم [illegible] قاآن [illegible]
[illegible] قاآن [illegible] کسی [illegible]
[illegible] قاآن [illegible]
[illegible] باش [illegible]
[illegible] قاآن فرمود [illegible] باش [illegible]
دیگر آنکه شخصی [illegible] قاآن [illegible] قاآن [illegible] یک [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] این است [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب [illegible] قاآن [illegible]
[illegible] قاآن [illegible]
[illegible] قاآن [illegible] باش [illegible]

به بارگاه رسید

را الحید و گفت ترا در کشتن این بزرگ شفقتی نباشد و دو نوبت تا منزل او که سمرقندی بود و او را کرک درآرد
کردند و الچیان سکان شکار را که در کین بودند در کرک افتاده و پاره پاره اش کردند و قاآن
در شب بود این حالت متغیر شده فرزندان را با کلاب اختصاص بزرگ کشتند و غیر شکر بگاه
درآمده ارکان دولت را گفت غرض من از استقلال بزرگ آن بود که در فراغ خود را صنوف
کردم اندیشیدم که چون زن چیانی را از بلاد خاص ساختم شاید که جدای بجای مراجعت کرد فرمایم
و چون بزرگ از این ورطه جان بیرون خاطر که مرا نیز نمی‌باید مرد و هم در این ایام معلول بستر ناتوانی افتاده
رخت هستی بباد فنا داد ⁂ با فارغ کل مصیر بود ⁂ مردم عجایب لذت دیگر بود ⁂ این کلمه مرا بگفتار
خوش بود بس بزرگ بود ذکر کیوک خان که پادشاه شد و دولت او کیوک خان بن اوکتای قاآن
که در زمان حیات پدر به صوب دیگر از شاهزادگان همراه بود و در روس و کبس و اعتبار رفته بود
بود بعد از فوت قاآن سه چهار سال بار در رسیده و در ماه ربیع الاول سنه ثلث و اربعین و ستمائه
باتفاق آقا و اینی بر مسند جهانبانی جلوس نموده و در اشاعت عدل و رعیت پروری و افاضت عدل و معدلت
گستری تقلید اوکتای قاآن نموده و با عوارض خود که تا لک او بود و چنانکه در سلک آن کشور
سلطان انتظام داشت عموی را بر دین محمد ترجیح نداشت و بر فوق اعوام حیات و مال
فرو گذاشته با لشکر بسیار به این جانب روان شد و چون به سمرقند رسید با اجل موعود در گذشت مدت
سلطنت او یکسال بود در مهمات ملک اهتمام تمام با تنفاق جبینان سرانجام می‌نمود و از اولاد کیوک خان
اسامی سه نفر مذکور آمده بر بموجب تواریخ اوغول قیمش هو و قوجا و از بیشتر که کدام سلطنت
گفتار در بیان تسلط توراکینا خاتون بر دولت او و ذکر وقایعی که در ایام دولت کیوک خان
اتفاق افتاد و مورخان صحیح روایت چنین آورده اند که اوکتای قاآن در دوران جهانبانی
خود که چو راکه مادرش توراکینا خاتون بود بولایت عهد مقرر ساخته مدت عمر او در
حیات پدر بسر آمده و پسرش شیرامون که در سن طفولیت بود بجای پدر ولیعهد شد و چون قاآن
وفات یافت بنابر صغر سن شیرامون و غیبت کیوک خان بن قاآن توراکینا خاتون که والده
کیوک خان و دیگر اولاد قاآن بود بر مسند حکومت نشسته بضبط و ربط امور جمهور پرداخت
با این زینت و عقل بود در چین در سال اتفاق پنج سال با استمالت سپاهی و رعایا اکثر اعیان و اشراف
را بلطف و حیلت خویش مایل و راغب ساخت و عورتی فاطمه خاتون نام که از جمله اسیران مشهد مقدس
بود نزد توراکینا تقرب تمام جسته و محرم اسرار اندرون گشته بود از مهمات نهان گشت و بر جای
در امور ملک به آزادی امر و نهی می‌نمود و از خشم بجنبید و دیگر وزرا از صورت تغیر شده و این حسن رفتار بعضی
از امرا و وزرا چون از ایشان آمد و بعد از سه سال که توراکینا با مردم اوروس چنگیز خان پرداخت کیوک
خان از آن سفر مراجعت نموده بود و در رسیده بود و هر کار اقتدار بر تفویض و تمام مهام بر آن
رای ضعیف اقتصار نمود در گذشت و توراکینا سر رشته باطراف و جوانب ولایات و امصار و ممالک آنچه
فرمان داد که سلاطین و حکام ایران و توران و غیر آنها حاضر گردند و از حدود روم و شام و بغداد
و اقصای ولایات دشت قبچاق و چین و ختای ملوک و اشراف و اعیان با هدایای لایق جمع گشتند
و چون توراکینا بن موجب که حکومت کیوک راضی نبود و به بهانه در تعلل و توقف می‌نمود تا اینکه ایلچی
مغول باره در وقوع آمده و کثرت خلایق بمرتبه رسید که دو هزار خرگاه و خیمه مهمانان مرتب کرده بودند
و ماکول و مشروب بغایت عزیز الوجود گشت و بعد از آنکه چنین جمعیتی دست داد همه در دولت شاهزاده
در باب نصب پادشاه گفتگو کردند که از نسل قاآن باشد و قوریلتای در میان انداختند و چون کوتان پسر
قاآن مریض بود و شیرامون از عهده آن امر بیرون نمی‌توانست آمد توراکینا خاتون قوریلتای را
ترتیب داد و جانب کیوک خان مایل بودند امرا و نوینان با ایشان در این امر متفق گشته نسب کوتان
بر این سهم داشته اند و در سالی که قاآن وفات یافت شاهزادگان و شاهزادگان و معتبرین اوردوها
گردون اساس جمع گشته و افواج بر پا داشته و گرد دیوان کنکاش و مشورت راست کیوک خان را بحکم
قاآن قوریلتای در دست چپ دست راست بر مسند داشتند و دامن چنگیز خان گرفته بر تخت نشاندند و بعد از آن
جلوس اوکتای قاآن متذکر شده بسیار رسوم و آداب آن بتمام بجا آوردند و کیوک خان به تنفیذ احکام
جهانبانی پرداخته شاهزادگان کامکار و امرا و نامدار و حکام و ولایات و ممالک و ولاة امصار و مسالک
پرداخت تمامی حاضران از ادانی و اعالی را علی اختلاف مراتبهم بانعام و احسان فراوان نوازش نمود و به بسط
بساط داد و دهش چند روز بتجدید انواع ارزاق و استماع الحان و انغام اشتغال فرمود و آنگاه بتفحص و تفتیش
امور مملکت که بعد از فوت قاآن مختل گشته بود پرداخت و چون حیات فاطمه خاتون را که به سحر و جادو
متهم شده بود بر اندازه فوت تعیین کرد و بعد از آن سال اکثر خبایث ساختن و بر قرار به آن فاطمه خاتون بسبب قوت کوتان

تورا کینه خاتون بعد از آنکه ده بر ده جنگاه در سرانجام امور ملک و مال دخل نمود و این معنی بر خاطر امرا و ارکان
گران آمده آن ضعیفه را با امور مالی تعلق تمام داشت و مقارن جلوس کیوک خان بار دیگر کرمان چارشنبه
کمی از ارباب حاجات خاطر نشان او شد که این مرض ضعیف بجز فاطمه خاتون نداشت و کرمان سال و مرض این بخش
کرده در وقت توجه بجانب خود کیوک خان بنجام فرستاد که بحسب تحریر فاطمه خاتون صنعتی تمام ریزان
بسته و در کمر او افتاد چون آید امید آنکه آن را به ادب باو داده را باختصاص رسانند و متعاقب این بنجام
نوبت کرمان شایع گشته و جنابی که بر دولت کیوک استیلای تمام داشت در باب رسیدن آن برقع
سابقه تمام نمود و کیوک قاصدی چند در فرستاده فاطمه خاتون را طلب داشت و تورا کینه خاتون
تیغ مجنبه چون ایلچی پیش او رسید اللّٰه الاسی تاخیر شد فاطمه خاتون را تسلیم کسان کیوک خان
کرده در همان روز تورا کینه وفات یافت بعد چون فاطمه در مقام رشکشان او ان فاطمه آمد و چند
روز او را برهنه و گرسنه داشته لوازم تعذیب و تخفیف بجای آورده نه آن بیچاره بگناه ناکرده اعتراف
نموده بقصاص رسید آنگاه کیوک خان شنید که چون عزم امور را باد و بار چنگیز خان او اعلان نوبان که
بسر خبر داشت بنیاد مخبر رسیدند قاآن متوجه او و او چنگیز خان گشته بوده و منکو قاآن و دیگر یاران
و ارکان را بر رسیدن آن بفرموده مورد کرد اینده او بحقیقی یافت موی متعرف شده کلام چند تقرب از امرای نیشی
افغانی و خوشنود آنگاه کیوک خان امرا و حکام ولایات را رخصت انصراف ارزانی داشت و نسبت به جمعی
از امرای سلاطین ایران و توران مراسم انعام و احسان تقدیم رسانیده و برخی را مقارن ذات و لالا
بانگرو واشید ازجمله بار و ربا شاه و دوم و حاکم حلب را برتیغ و بانیزه داد و خلیفه بغداد و نخت ان خشم آمیز پیغام
فرستاد و ترکیه شهر و ولد و او افراز و رای تمکین کرده و بود و نسبت بعلی علاء الدین محمد ملک ... تمام
ملوکی دواشته همین نموده که کتیبه هر چه بجام نهاد و چون از امهات مهمات سلطنت فراغت یافت قاآن
توجه بصوب مجلس عیش و نشاط و تهیه اسباب عشرت و انبساط داشت و بنابر آنکه آنکاه کیوک خان خود
و امرا اجداش شغال بر بحث نصاری او بود و نیز بحسب صورت آن مذهب را در نظرش جلوه و امید و او ا
خانه در سن عیسوی را بر خرمن بحث مگر رایج بنداشته نهج بر ترتیب نصاری کاشت و ملوم عیش گشته از و ترک
در روز او بجمیع شهر ملک دین اسلام ضعف تمام یافته و در آن ایام هیچ مسلمانی را زهره و یارا نبودکه
بلند سخن گوید و نوبت عیسی از قطر انیان با عادل و فراق و جنبانی آنست که حاصل که درو گر تمامی مسلمانان ملک ک

قاآن را محبوس سازند و یکی از کلانتران ایشان نشان مابوعت گرفته از بارگاه بیرون آمد تا فرزند و ساید
ترسایان رسانند و چون زنان سکان در رسیدند و در روی ایشان و نبد و حقیقت او را گرفته یک تن غام ...
بعد از آن نصاری از اهالی زمان مصطفوی رسیده و دیگر تمام ولایتان برزند و کیوک خان در او او از ایام
حیات بجز بطریق سب و تقوا غافل عیش و طرب نزد او و برتیغ در حرکت آمده عزیمت ولایات قزل باشوده
بر هر شهر و قصبه که عبور نمود مساکن آن را با عام و زر و جامه خوشدل و مسرور ساخت و چون ما تحیات
حضرت آبایش بر جعود و سمرقند پیرو انداخت ناگاه او را اجل طبیعی رسیده و در بیع او را مانند دیگران
معرفت کردانید مثنوی گر این ره خواه سلطان خواه درویش ✤ با خر شعبه مرگ آید ش پیش ✤ در آن
که جای خوشی نیست ✤ کسی ایمن ز تیغ مرگ از آدمی نیست
ذکر منکو قاآن که پادشاه چهارم است از خواقین اولاد چنگیز خان
بعد از فوت کیوک خان منکو قاآن بن تولی خان بسعی باتو بن جوجی خان که
قطب جهانبانی خان بود در شهور سنه ثمان و اربعین و ستمایه بر مسند جهانبانی و سریر قاآنی جلوس فرمود
او در صفت عدل و انصاف اتصاف داشت و پیوسته همت عالی نهمت بر تقویت ارکان ملت بیضا و
امور شریعت غرا می گماشت و بمرد سخاوت موصوف بود و به تهور و شجاعت معروف در ایام دولت
سادات عظام و علمای اعلام و مشایخ کرام را از مؤونات و تکالیف دیوانی معاف امر فرموده الصلوة
و بسبب میراث کمال و دانش دین نصاری و جبران مرطابقه و علوم مرطابقه برو داشت او را جانب
کسی را به رقبال نداده و بسبب انعام و احسان که خزانه ایشان بامالک روی بابا و ان نهاد و از ثبت الا
از دیوان تو رانی و استقبال طایفه ایلجان و واقعه بغداد در ایام سلطنت منکو قاآن روی نمود و قاآن
در وقت توجه بطرف چین و ماچین در شهور سنه ۶۵۵ واقع بود و مدت سلطنتش هشت سال و کسری بوده
و در زمانش صاحب ملک ختنی باتفاق امیر بوقای منظم شد بسر دار اینده و در جامع رشیدی مسطور است که
منکو قاآن را عیار بسر بود بر همه موجب بکتور و اریکشاش از ان بزرگترین خواتین او قوتی ابوت تولی
بن برناکو کان از قوم ایکرایت و اساس حیات این دو پسر در وجود آمد و اسی یافت شیرکی از بیا بیا
و در سلک ممالک قاآن انتظام داشت و ستونیان از کوچی که او نیز از نسل سلکان بود در لفظ
الملک المعبود گفتار در بیان کیفیت اشتغال سلطنت قراقوروم که دران زمان از اولاد و کرامی منکو قاآن بنیاد تو اکتاب
چون مدت حیات کیوک خان در جعود و سمرقند بنهایت رسید اختلال بتوابع احوال چنگیز خان راه یافت

هر یک از شاهزادگان بخیال شوریده بیورت خود رسیده و بنابر آنکه در آن زمان باتو بن جوچی خان که اورا
صاین خان میگفتند از سایر شاهزادگان اروغ چنگیز خان بمزید شوکت و ابهت امتیاز تمام داشت
ایلچیان باطراف و اکناف ممالک فرستاده و شاهزادگان که از جمیع اولاد چنگیز خان و امرا و نوئینان بدشت
قبچاق حاضر شوند تا باتفاق هر یک از شاهزادگان را که شایسته سلطنت و لایق پسندیده گاه ارکان
بنشانند و بعضی ازان طایفه در مقام تمرد و عصیان آمده گفتند که یورت چنگیز خان موضع قراقورم است
و کلوران و اونان است ضرورت نیست که بدشت قبچاق رویم و زمره عمده بجانب رفته جمعی ...
خود کسان فرستاده بعذر ... سرقوقیتی بیکی که خاتون تولی خان بود و بجمال عاقلی با وصاف پسندیده
اتصاف داشت و پیوسته تخم رافت و احسان در مزرعه دلهای اشراف و اعیان میکاشت در آن وقت
پسر ارشد خود منکو قاآن را گفت که چون اکثر بنی اعمام تو از فرمان با توآقا تخلف ورزیده مصلحت
می نماید که تو با برادران بجانب اردوی او شرف ملازمت دریابی و منکو قاآن بحسب اشارت عمل نموده خود را
بپایگاه باتو رسانیده و لوازم خدمت بجای آورده و چون باتو آثار اقبال در ناصیه احوال
منکو مشاهده کرده گفت که از میان شاهزادگان لایق سلطنت این جوان است و اکثر حاضران
با وفور شفقت در سلطنت مناسب بعلاوه ... داشت اگر از میان شاهزادگان منکو را انتخاب نمودیم
داشت و فرمان صادر ساخت که در سال آینده در اروغ یورت قراقورم ساخته منکو را بر تخت خانی
سایر اقا و اینی رسند قاآن بنشانند آنگاه طایفه که از اطراف و جوانب در دشت قبچاق جمع آمده
بودند بمنازل خود مراجعت نمودند و باتو برادران خود برکه اغول و بوقاتیمور را با سپاه گران
مصاحب منکو قاآن بموضع کلوران فرستاد تا تهیه اسباب دولت او قیام نمایند و چون انسال
رسید شاهزادگان و امرا و نوئینان فرمان داده جمعی ازان طبقه که سر بتکاور حسد تافتند
و شیرامون بن کوچو و ناقو اغول و یکی از ایشان آن مثال سرباز زدند و گفتند که شایسته
قاآنی کسی باشد که نسل اوکتای قاآن باشد و رسولان پیش باتو خان فرستاده پیغام دادند که
منکو راضی نیستیم و بنا بر این مقدمه و مناقشه قریب دو سال از ... منازعت در میان
ممالک معطل شده اکثر نزد باتو در سال داشته و حسن تدبیر و صلاح ... منکو قاآن حجت باتو آقا
... و دیگر شاهزادگان راضی نشوند و اگر نشوند منکو قاآن را بر سریر دولت می باید نشاند ...

ورنه در شمار ازآن جدا امر او باید داشت و چون این پیغام برکه اغول رسید جاوقی که در ...
اهر موافق بودند حاضر ساخته خانچه معهود است منکو قاآن را بر تخت خانی اجلاس نمودند ... تهنیت
بساط عیش و نشاط گستردند موجبات فرح و انبساط اشتغال نمودند و منکو قاآن در آن روز حکم
رسید که از زبان زمره که مناسب آنست که خلایق طبقات بنی آدم امروز بعیش و طرب مشغول باشند
اصناف حیوانات بر انواع خرافات از تعب ساکن شدند و حکم کرد که در آن روز مرکب بار از کوب
و قید معاف دارند و جهت گوشت و هیچ ذی حیات را نزنند و صید و شکار نکنند و گوشت
و افزون که در آن روز پخته گشته بود بدان اکتفا نمودند مرتب سازند و فرمان یافت تمامی روز
بر این موجب عمل نموده منکو قاآن با برادران و شاهزادگان و سایر اشراف و اعیان در گلگشت
سیر و سرور گذرانیدند و در ایام برین روز بر اتب صحبت و طرح شیلان و عیش و ادرار کردن
شراب و قمیز و بال بود و سی صد سر اسب و گاو و دو هزار گوسفند و چون طایفه از اهل اسلام
بعضی از آن مجالس شریف حضور شریف داشتند و از آن جهت صید شد حکم شد که چند سر اسب کشتند
موافق شرع شریف ذبح کنند و بعد از اتمام ایام جشن و سور و تفرق زمره مردم و تزیین اردو
او و داود و اوکتای قاآن و شاهزادگان که بر سریر سلطنت منکو قاآن اتفاق نداشتند با امرا
خود که حاضر گروه عذری از آن شنیدند و دیگر ... اسلحه بسیار همراه کرده عازم اردو
روز ملازمت منکو قاآن جانب آوردند که شهر آنکه کرده بود و نیز در حیله ... شاهزادگان رفته
پرگیت خالی قطع کرد و در ساعت مراجعت نموده ... و به اردو رسانیده از واقعه اعلام داد منکو
قاآن منکسا نوئین را بر سر ایشان با دو هزار سوار برگرده فرستاد که
خان و امرا را گرفت و بعد با این پیغام که از تماشا این سخن تعجب نموده انداخت آنکه با
ترقی و تنقیح در آن اعلی تشت بیدیا تا از شکست این فتنه نجات یافت باید شیرامون و برادران
ننه تکنند و ادا را دست شوم ... شده بود و بیم جان آمال ساخته سوگند خوردن منکسا ابتدا
گشت و چون تا آن ساعت منکو قاآن رسید و شیرامون و ... از همه در روز ...
پیش خود ... بعفو بخشیده ... مقدم مراسم تحقیق و تفتیش کرد و شاهزادگان ثابت گشته
شد اردن که ... از امرای بزرگ اوکتای قاآن و کیوک خان بودند باتفاق و تفوه از شیرامون جانب ساختند

و چون خاطر منکو قاآن از جانب منازعان فارغ شد برکه اغول و بوقا تیمور را با لشکرهای انبوه
و منکوقات بایسته بخدمت باتو باز گردانید و مملکت دیار مشرق را بیسو سابق بصاحب
جراج عنایت کرده است بر پسر مسعود بیک را بوزارت و در الغ یورت و در ولایات خراسان
و عراق و آذربیجان جانب قاعده مستمره بارغون آقا داده شرف الدین خوارزمی را که نویسنده
بود در کمال شرارت نفس جهة حصول اموال آن ولایات مصاحب ارغون ساخت و شرف الدین
در آن ممالک آغاز ظلم رسیده و کرده هر بزرگی که جدید بنا از دون حاصل بوده و بنای خلل بود زیرا که از
منکو قاآن متقبل شده بود که هر سال هزار از تجار با سنوات گذشته تحصیل حصول کرده بدیع اد
در تبریز و قزوین و ری و اصفهان و قم و کاشان و همدان و دامغان و جرجان و استرآباد
جاجرم و سبزوار و مشهد مقدس و طوس تشویش بسیار و تفرقه حال ارباب ناموس راه یافت
و در وقتی که آن منحوس در طوس بود تیر دعای مظلومان بهدف اجابت رسید و مرض مهلک بر ذات
نامبارکش عارض شده چند روز در بستر ناتوانی افتاده بموجب کلمه کما تعیشون تموتون در ایام
نزع سخن بحبس و زدن و گرفتن بر زبان نحوستش بگذشت و ابو بکر تفیف روح نامبارکش
و رفت و در درک اسفل جهنم منزل مقعد و مهیا ساخت الغرض چون امر سلطنت بر منکو قاآن
قرار گرفت و مهم ترکستان و مغولستان و ماوراء النهر بر حسب اراده و رشتان سرانجام پذیرفت
بنابر حکایتی که قاضی القضاة شمس الدین احمد الکافی القزوینی در باب تسلط و استیلاء ملاحده قهستان
و سکانی که از دو خور تنفیر و تحریص مستعصم خلیفه اشتباع الهوا بر اور خود هلاکو خان را نامزد ضبط بلاد ایران
کرد و هلاکو خان با صد و بیست هزار کس روی بجانب این طرف آورد و نگار منکو قاآن بر اور دیگر خود
قبلای قاآن را بصوب ختای و ننکیاس و ولایات ماچین روانه ساخت بنابر حکایتی که نفع و خیر
آنجا بنا و رفعت ابنی نزد فغفور که هر سوم بوکان بود در سال سوده بنام فرزور که
ورت تو دانست که این خراج قبول کرده سر از جاکان علم و زبان و دینی ناکرد صفت خیر آب
سمت عساکر منصوره بر گرفتار گشته و چون ایلچی بدرگاه پادشاه رسیده اندازان رسالت
خارج گردید نائره غضب در اشتعال آمده بر زبان راند که در مذهب سلاطین و از تکلیف گشتن
ایلچی جایز بودن مقبولی ابن قهر بر ستر را بانند که بدر رسیدن اگر را ن ممالک را ختم و تمت آن خواهم

تا مستقر در جنس کلاب بیدا اند اختم اکنون بخاقان چو او کس کی الفول و عوض کلکت بعد از اعاظم
و انعام دو او نام بیرون است بکثرت جنود ظفر ورود و این ولایات از عهد قوامت بر آن
افزون اگر سپاه ما حدود عرصه مرزبان را بایدکه پای در دامان قناعت کرده سازنان و حشم تا مانع
مغول را بر سر ولایت تیغ نیستند از ما و چون این پیغام بعرض منکو قاآن رسید در شنوزند گرد
سوار این قرستان صالح با شصت ولایات لشکر از سپاه فوق القوت بنشتر جمع خطرچی کرده و بعد از حصول
سنگ کلام این عبارت نموده تا حوالی حصار اکبران قاآن متوجه این اغول را بازگشته و ابا کی بوک خان
را در آب انتقام جستند چون ولایت الغ اسلام منکو قاآن بر عهده ولایات ختم برو انداخت صفت ابنا
تمام و رعایت جنگ ولایات را منتوج گردانیده آثار کمال تسلط را انعقاد چنین قاعده بر سانید از آن
ملک را بهمگی کرده بدو بیش که روی مارزیخ آن بود و بیش و در فراز آن کوه قلعه محکم
ساخته بود که بامواج سپهر دعوی برابری کرده باده منزل ماه و مهره را مقام همسری بسر برده مانند ها
چند محل از زبانات شرفات آن منتسب رقاعده کند گردن از رنگ شبات اساس آن مقطع الاسم
ما بات چوب و ذخایر را از شمون و از آفات زمان و حوادث دوران ما مون سپاه مغول از گردان
گروه نشست آغاز محاصره کرده و مدت مدید کوشش و اجتهاد بر میان بسته لوازم محاربه کلی آورده تا
انواع سعی بکشتند و مفصل تیره از رستنها با بان رسیده بیار بگذشت و هوا گرم شده و بیماری
از مغولان در بستر ناتوانی افتادند بلکه طاعون برآورده رفت تنا جا ایشان و اردو منکو قاآن
نیز در رنج و باکمشید تا ماوزحب اشتغال بود و بعد بی ایزد تعالی او نیز در بیخ شده وقت
روز صاحب فراش بوده شده ند که در تجارب انواع نیرو و در مقدمه ظفرنامه مسطور است که از
ابداء عهد منکو قاآن بیدین فرقت که سرور بت پرستان بود و با چین که از مهم کینان در حشم الغ
مستقر ساخت که در وقتی که اهل اسلام و روز نماز جمعه مشغول باشند شمشیر غدر از نیام انتقام
برکشیده بقتل عام اقدام نمایند و پیش از آن روز غلامی از میان انجماعت سر آن نهایت
آگهی مدیر حضرت رسالت پناهی گردیده بدرگاه پادشاه و ورید اکبت خیال ارباب ضلال
را معروض گردانید منکو قاآن علی العقول با حضار آنها تا قرب در پرسش این مهم فرمان فرمود
داده بقوت تحریه تن بنوعی اعتراف نموده قاآن اشارت کرد تا روز جمعه او را به ر حمان که

نائز

بحضور رسول ... برادر القاب رسید نه و از جمله مشایخ اسلام مشهور بانست حضرت خیر الانام علیه
الصلوة والسلام **ذکر شیخ ابو المعالی سیف الدین الباخرزی** که ملقب است بشیخ الاسلام و در سلک خلفای شیخ نجم
نجم الدین کبری انتظام داشت با منکو قاآن معاصر بود و در سیورقوقتینی بیکی والده منکو قاآن با آنکه
متابعت مسیحی علیه السلام مینمود در ایام دولت پسر خود بالش نقره بخارا که مسکن شیخ سیف الدین بود
فرستاد تا مدرسه سازند مستغلات خریده بر آن بقعه وقف کرده تولیت آن مدرسه و موقوفات
از آن شیخ تفویض فرمود و در نفحات مسطور است که روزی شیخ سیف الدین جنازه درویشی میگذشت
مشغول شیخ نقیبی بر وی ... شیخ از پیش روی بیت بایستاد و بر زبان مبارک این رباعی بگذرانید که
مهمان توام ☆ لطف تو امیدست که گیرد دستم ☆ ... که ... هست کنم ... خواجه
... ☆ وفات شیخ سیف الدین بعد از فوت منکو قاآن سه سال ... در ... بود و
پیوسته مرقد او در بخارا مشهور است **ذکر قبلا قاآن بن تولی خان که پادشاه هفتم است از نسل چنگیز خان**
چون قبلا قاآن در مملکت ختای از فوت برادر اطلاع یافت در ... موافق ... بقیه ... بر تخت خانی
در ایام دولت و استقلال خود ... چنگیز خان راه یافت میان اروغ خانی ... موجب
این مقال آنکه در آن اوان که منکو قاآن بجانب ختای توجه مینمود برادر خود اریق بوکا را در قراقروم بجانشینی
در اردو تعیین فرموده اریق بعد از فوت برادر داعیه استقلال پیدا کرده رایت مخالفت برادر دیگر برافراشت
و سه نوبت میان ایشان محاربه و مقاتله اتفاق افتاده و در کرت ثالث بر قبلا قاآن ظفر یافت ... و
اریق بوکا هزیمت ... گشته قبلا قاآن ... و ...
دولت استقلال با اموال اریق بوکا راه یافت سلطنت قراقروم و کوران ... مملکت چنگیز خان ...
مسلم گشت و اریق ... و از ... در ... شهادت ... از قاآن ... ترتیب
بود و ... اسکندر ... و از ... یک سال ... در گذشت ... مملکت ... قاآن ... خاقان
پیراسته شد ... لشکر ... آن ... سایر ... انتظام داده ... ملک
ختای که ... پیغمبر ... شهر ... مربع زمان ... ☆ اساس ... ☆ ...
... ☆ و در آن ... ☆ ... ☆ ...
آن ... ☆ ... ☆ ... بنیاد ... بود و

ازان جمله در نسکا

و ازان جمله در بسکا ... آن جمله ... خان ... که سند ... قبلا قاآن فرمان داد که او را
از ... که ... هندوستان است ... کوه آن ... راه بود ... گنده ... آب ... شهر خان
بالیق آورده ... در ... هندوستان ... شده ... بنا نهاد ... نموده
آورده ... خان بالیق ... بعد از ... رسید قبلا ... ایام دولت خود
نسبت با اهل اسلام ... فرموده ... ایشان در مقام عداوت ... طریق ... که
بیشتر وفات قبلا قاآن در ... موافق ... حاصل ... از مدت ... ماه ... سال و زمان
سلطنت ... قبلا قاآن ... و ... امیر احمد ...
... قبلا قاآن ... پسر ... سال ... نظر ... رسید
... قبلا ... خاتون ... جانشین ... ایشان ...
... که ... و ... دختر ... و ...
... بسیار ... ایشان ... قول ... بودند ...
... خان که در ... دختر ... و ...
... **ذکر احوال اریق بوکا و بیان رفتن او بمملکت ختای و توجه**
در آن اوان که قبلا قاآن ... اریق بوکا انتزاع ... ملک ... فرمود که ...
از مملکت ختای ... بجانب ... اریق بوکا ... اریق ... الغو خان ...
... بنام او ... شهر ... که ... سال ...
... وقت ... الغو ...
... یک ... بوقت ... اریق ... قبلا قاآن ... کرد
... الغو ... بیرون ... قبلا ...
... الغو ... اریق ... مقام ...
... الغو ... اریق بوکا ... گشته
... الغو ... اریق ...
در ... اریق بوکا ... بسیار ...

با وجه ملک برآنچه ... شو ... از ... تعیین شد رفت و اریق بوکا را ... شدن کرده [illegible]
چون از امرای که ... قوبلا قاآن ... شده ... در ... و ... اریق [illegible]
اکثر ... لشکریان اریق تلف شده ... ضبط امور مملکت [illegible]
روزی ... شد ... خیمه ... اریق بوکا ... [illegible]
ستون خیمه شکسته امرا این معنی را بفال بد دانستند و اکثر متفرق شده اریق را تنها گذاشتند
... احوال او مطلع شده ... اریق ... چاره ... [illegible]
... قوبلا قاآن ... در بقیه ایام حیات ... [illegible]
... سلطنت ... قوبلا قاآن [illegible]
... اریق بوکا ... قوبلا قاآن
... سلطنت ... [illegible]
... اریق ... [illegible]
... [illegible]
... جواب ... [illegible]
... اریق بوکا ... [illegible]
... برادران ... [illegible]
... [illegible]
... ارکان دولت ... اریق بوکا
... [illegible]
... اریق بوکا ... پادشاه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

... جهان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... رفت ... پادشاهی ... [illegible]
... **ذکر بعضی از منافرات ... با ... مسلمانان** در روضة الصفا مسطور است ...
... قاآن ... [illegible]
... پادشاه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
با اهل اسلام داشت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... مسلمانان ... [illegible]
... اهل اسلام ... [illegible]
... شیخ سیف الدین باخرزی ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... قاآن ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... قاآن ... [illegible]
... اهل اسلام ... [illegible]

نماید بسیاست رسند و بواسطه صدور این حکم مسلمانان شادمان گشته نذورات و صدقات با محتاجان [illegible]
دادند و در خلال این احوال [illegible] قاصد جان مسلمانان گشته بعرض [illegible] قاآن رسانید [illegible]
رسانید که در قرآن وارد است اقتلوا المشرکین کافة و بعقیده شما جان و مال مردم [illegible]
بت پرستی است [illegible] گفت در حقیقت است این مقال قاآن از سخن [illegible] انگاه [illegible]
نوشته مصحوب قاصدی نزد [illegible] قاآن فرستاد و فرمود که یکی از علمای اسلام نزد ما روانه [illegible] مولانا
بهاءالدین [illegible] را بجانب سریر اعلی روانه ساخت قاآن از وی پرسید که اقتلوا المشرکین کافة هر [illegible]
مولانا جواب داد که هیچ مشرکان را [illegible] پس قاآن گفت [illegible] نماید [illegible]
که هنوز وقت آن کار در نیامده است [illegible] حکم [illegible] قاآن گفت اگر شما را قدرت [illegible]
مرا است [illegible] فرمان [illegible] که [illegible] اسلام [illegible]
دیگر وارد است حضرت خیرالبشر صلی الله علیه و آله و سلم که [illegible]
در این باب تأمل باید نمود علمای اسلام را مجتمع ساخت از معنی آیت مذکوره استفسار [illegible]
از آن جماعت هر کس در [illegible] بود [illegible] قاآن [illegible] رسید که اقتلوا المشرکین
کافة در کلام خدای بزرگ است یا نه گفتند بلی گفت [illegible] جواب [illegible]
که در معنی این آیت مذکوره [illegible] قاآن گفت [illegible]
[illegible] قاضی [illegible] گفت [illegible]
چنگیز قاآن [illegible]
[illegible]
تا هم انگاه [illegible] جواب داد [illegible] خدای [illegible]
گشته [illegible] تعالی [illegible] چنگیز خان [illegible] جواب [illegible]
گفت [illegible] قوت و قدرت [illegible] قاآن گفت [illegible]
توانست که [illegible] محمد علیه السلام [illegible] چنگیز خان [illegible]
[illegible] قاآن گفت [illegible] چنگیز خان [illegible]
[illegible] محمد را علیه السلام [illegible] چنگیز خان [illegible]

[illegible]

پس چگونه شما طریق سلف را [illegible] قاآن گفت [illegible]
کتاب شما مسطور است که [illegible] فرمان اولی الامر را اطاعت کنند [illegible] باشند گفتند بلی گفت چون است [illegible]
در فرمان چنگیز خان که پادشاه و جبار صاحب اقتدار بود از حکم من تجاوز جایز [illegible] علما جواب [illegible]
که در احکام شما آنچه موافق کتاب خدا و سنت مصطفی علیه السلام باشد قبول داریم و هر چه مخالف [illegible]
قبول نمی نماییم قاآن از شنیدن این سخن در خشم شده فرمان داد که تمامی [illegible]
[illegible] اقدام نمایند [illegible]
[illegible] تا روز دیگر [illegible]
[illegible] قاآن [illegible]
[illegible] جواب [illegible] مسلمانان [illegible]
مولانا بهاءالدین [illegible] قاآن [illegible]
[illegible] مولانا حمیدالدین [illegible]
این [illegible] وزارت [illegible] روز دیگر [illegible] سلطنت [illegible]
قاآن [illegible] مشرکان [illegible] قاضی گفت [illegible]
رسالت [illegible] مشرکان [illegible] قاآن [illegible] چنگیز خان [illegible]
[illegible] این سخن [illegible]
[illegible] انعام و اکرام [illegible]
مسلمانان [illegible] قاآن [illegible]
آفتاب [illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن مجید و توریت و انجیل [illegible] کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] والله اعلم بحقایق الامور [illegible]

نیابت الصدور را ذکر بعضی از امرا و وزرای قوبیلا در دفاتر نقل تمام و وقف اشعار قوم گشته کرد چنانکه آن
در هم و اقسام ملک و مال را در ضبط آورد و چهار کس از امرا نشانده اند که از ایشان یکی نیابت او بوده
جماعت ایشان بدیشان منسوب اند در جا چهار دیوان ترتیب داده و در مرتبه این چهار امیر دیگر از تاجیکان
و ختای و ایغور چند تن بوده اند که ایشان را فنجان گویند و در دیوان بزرگ ایشان و جمعی دیگر با وزارت
و وزارت مقرر بوده اند تا چنان بنشینند و عادت ایشان آن چنان بود که پیوسته منصب وزارت بدیشان
باشد و در کیش هر یک جداگانه باشند تا بواسطه اختلاف و اتفاق و صورت ختای بدیشان
مرتب نشود و اموال دیوان را از خیانت مصون و محروس دارند و از جمله وزرای ایشان یکی سید اجل بوده
سید اجل بخاری است در جامع التواریخ مسطور یافته که در آن وقت که قاآن بنا بر فرمان چنگیز
قاآن منشور ولایت ختای بود و چون ملکت قراجانگ رسید پسرزاده سید اجل که حکومت آن ولایت
تعلق بدو داشت در طریق اخلاص سلوک نموده با صدق و صفا بود از خدمتکاری و ... ایشان
بایان فنجان در همان سال که رسید مستقل گشت او را به پایه سریر اعلی طلب و منصب وزارت
مفوض گردانید و پسرش ناصرالدین ابوبکر را به ولایت قراجانگ فرستاده و نبیره سید اجل که او را
سید اجل میگفتند چون قریب بیست و پنج سال در کار وزارت به اقبال سرانجام مهام امور پرداخت
چون عمر او آخر شد به منزل آخرت رفت و چون امیر احمد فناکتی ولایت وزارت به او رسید و امیر احمد
مناسبت و کیاست از سایر وزرا در جوانب امور داشت بنابر حسن ظن قاآن نظر بدو داشت و در تربیت
صورت مزید ترتیب و رعایتش به رجوع خاطر کاست و این معنی موجب استقلال او گردیده و وزارت
دیگر شده که کارها در دست او بود و او نیز به وزارت قاآن اشتغال می نمود با خود در ایام دولت او
به جهت توافق امیر احمد را استقلال بسیار شده و چون قاآن از حال ما سبق بیرون رفت امیر احمد وزیر ختای
با جمعیت سرانجام امور مملکت در شهر گذاشت و وزیر ختای با اتباع خویش قرار داد که شبی قاآن
امیر احمد رفته او را از میان بردارند و در کار امیر احمد این مکاتبات را اکابر یافته در آن وقت خود
بکشید و به اطراف مطلع گردانید و امیر احمد آن شب مقبل و سرانجام کار را از آن بگرفت
گرفته و به دو رشته نشانده و طریق سیاست که بر مردم ... و کار ... آن نامه ترتیب
سنج ... پوشیده بود و نظر خود ... و سبب یافته ... که ... از این ترتیب جهت ...

حرب داده که در جواب حال که من به خدمت قاآن رسیدم پیش من بلند این طریق بیاده بوده
او زمان پیشتر سلطنت ایشان بیان بود و به جهت آنکه من کار قبچان بخورد و بگذارد و اطوار او دیگر
رنج بسیار کرده اند قاآن در وقت این سخنان خشمناک شده به اخبار کار قبچان اشتغال داد و وزیر ختای
سخت واقف شد و سبب آن شد که ... حاکم ما چنین بود و نشاندند و اهل اعیان بر چون تنگ
شده بود مستعد گشته قاآن فرمان داد که چنین رد امرا بقا ... در آن ... قاعده و اکابر
گرفته کار قبچان در حبس و پیش او چنانکه دو کس ... بیاورد که ... او در حبس ... گیرند تا ...
در باب ... باشد من و امیر احمد قاصد جان یکدیگر بوده ایم و او فرصت یافته ... صاحب تخت
را با من ... کرده اند ... قاآن را ... آن ... نجات ... که این ... شما ... گفته
امرا و ... فرستاده اند و امرا از قاآن ... ساختند و قاآن ... و ... وزیر ختای
در سال ... و وزیر ... گشته به کام ... رفته و در ... امیر احمد ... و حاکم
... اطلاع یافته منصوب ... ساخت و آن قطعه ... قاآن در آمد
و وزیر ... سلطنت ... سید ... منصب وزارت بزرگ امیر احمد ... گردید
... ... در ... و وزیر ختای ... آمده ...
... ختای ... جدا شده ... مرتبه عمارات ... خلایق ...
... سبب ... از اطراف و اعیان مملکت ... گردانیده و وزیر ختای ...
امیر احمد ... جهت شیخ ... در ... قاآن
... رفته ... کرده ... وزیر ... شد ... چهار ...
ختای ... رفته ... شنیده ... آمده ... دیده ... گفته
... حکم ... قاآن ... امیر احمد ... آمده ... آن ...
... وزیر ختای ... و ... دو ... جای ...
... جمعی ... رفته ... حکم ... از ...
... سبب ترتیب ... امیر احمد ...
... گشته ... حکم ... یافته ...

ت بیان ایشان را ملک شمرند و چون زمانه لباس سوگواری در بر افکنده پاسی از شب گذشت [illegible]
وقت عمل پیدا شده خبر آورد که [illegible] حکم در تخت نشسته رسید و حال آنکه وزیر قاآن [illegible]
چون آن کشور [illegible] در تخت نشسته بر آمد و با امیر احمد [illegible] شود و چون نزدیک [illegible]
در راه در میان گرفته بدرجه شهادت رسانیدند و دیگران امیر احمد که [illegible] بودند [illegible]
[illegible] را تیر باران کردند [illegible] وزیر قاآن [illegible] و چون قاآن [illegible]
در وقت [illegible] افغان [illegible] وزیر قاآن [illegible] در [illegible] رشید [illegible]
[illegible] انعام فرمود و امیر احمد را [illegible] کرده [illegible] مناسب [illegible] کرده [illegible]
[illegible] چون [illegible] قاآن [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] ملک [illegible]
[illegible] امیر احمد [illegible] قاآن [illegible]
[illegible] امیر احمد [illegible] قاآن [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر احمد [illegible]
[illegible] قاآن [illegible] امیر احمد [illegible]
[illegible]
[illegible] قاآن [illegible]
[illegible]
[illegible] مال و ملک [illegible]
[illegible]
[illegible] وزارت رسید [illegible] سال [illegible] قاآن [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible] مبارک شاه [illegible] قاآن [illegible]
[illegible]
[illegible]

مبارک شاه [illegible] و در صندوق مملو از جواهر [illegible] مرصعات نادر به بارگاه پادشاه
[illegible] سنگه [illegible] رسید [illegible]
قاآن [illegible] ناصر الدین ابوبکر را [illegible] طلب نموده [illegible]
نقل است که چون مدت ده سال [illegible] وزارت [illegible] قاآن رسانیدند
که ناصر الدین از اموال دیوان [illegible] تومان [illegible]
این حال سؤال نمود و جواب داد که [illegible] ممالک [illegible]
مبلغ مذکور [illegible] قاآن را این جواب [illegible]
[illegible] ارکان دولت [illegible] ناصر الدین [illegible]
[illegible] ایام حیات قوبلای قاآن وزیر بود و در ایام دولت تیمور
قاآن نیز [illegible] امور صاحب دیوانی مشغول می‌بود ذکر خان پنجم از خانان قاآن که موسوم بود بتیمور قاآن
[illegible] قاآن در ایام سلطنت [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] قوبلای قاآن [illegible] تیمور [illegible] عدالت [illegible]
[illegible] قوبلای قاآن وفات یافت تیمور قاآن [illegible]
[illegible] کوکجین خاتون [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] تیمور قاآن [illegible]
[illegible] شاهزادگان [illegible] قاآن [illegible]
[illegible]
[illegible] تیمور قاآن [illegible]
[illegible] قاآن [illegible]
[illegible]
[illegible] قاآن [illegible]
[illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible]

خود بنده او خوش آمد و تیمور قاآن بن قبلای را بابت روایت حضرت منصب بزرگ بود که گویند اکثر
کوه کار اکثر از جمیع شهزادگان قیدو نامزد کرده و در [illegible] عدل و انصاف و رفع رسوم جور را وقت
شرایط سپاهیگری را از آن رو بعصبیت پیوسته که تیمور قاآن از سپاهیان ایام جوانی و عنفوان اطوار زندگانی
بشرب مدام [illegible] و تجربه [illegible] نجابت مشعوف بوده و هر چند [illegible] در پرورش تیمور قاآن در [illegible]
مدام منع می شود اصلا قبول نمی نمود آخر الامر [illegible] اهل [illegible] را [illegible] چند [illegible]
ما گذرد و در ذکر دست بجانب حمام میبرد [illegible] جام [illegible] و چون شهزاده روزی چند [illegible]
شراب خانه [illegible] شده [illegible] شرب شراب نزد او مقرب بود [illegible]
[illegible] یکی از [illegible] جام شراب [illegible] باتفاق خدمت [illegible] بجام [illegible]
[illegible] آخر الامر [illegible] حال [illegible] رسانیدند قاآن [illegible]
رفت [illegible] صحبت شاهزاده [illegible] واقف [illegible]
[illegible] حکایت آنکه [illegible] تیمور قاآن در زمان
[illegible] شهزاده [illegible] عشرت [illegible] سلطنت
صبح و شام [illegible]
[illegible] سال [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] سال زمان [illegible]
یافته و در آن اوقات [illegible] امرا [illegible] گفتار در بیان بدایت حال

شهزاده قیدو و ذکر نهایت ایام اقبال او شاهزاده قیدو که بروایت اصح [illegible] اوگدای قاآن
بود [illegible] در ایام رشد و تمیز ملازمت [illegible] اوقات [illegible]
[illegible] قیدو [illegible]
مغولستان [illegible] پادشاه [illegible]
در سال [illegible]
[illegible]
و سعادت [illegible]

کرد از امارت

کرد از امارت [illegible] قیدو [illegible] قرابت [illegible]
[illegible] بلکه [illegible] قیدو [illegible]
سپاه [illegible] پادشاه [illegible] ظفر یافت [illegible]
و بعضی دیگر از ولایات ترکستان و مغولستان را [illegible] در آن وقت [illegible] قاآن
[illegible] در ۶۷۲ [illegible] شاهزادگان [illegible]
[illegible] قیدو
[illegible] قیدو [illegible]
[illegible] شاهزاد [illegible]
[illegible] باتفاق [illegible]
[illegible] قیدو خان [illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] قاآن [illegible]
[illegible] ترکستان [illegible]
از جانب قیدو خان [illegible] شاهزادگان [illegible]
[illegible]
و در آن اثنا بعضی از شاهزادگان [illegible] قاآن [illegible]
[illegible]
و این معنی [illegible] قیدو خان [illegible] قاآن [illegible]
[illegible] قاآن [illegible]
[illegible] قیدو [illegible]
و قیدو [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
قاآن از [illegible] قیدو خان [illegible]

با جنود خاصه خویش از اوزجند حرکت کرده با لشکر مل مسافت نموده در برابر جند نویان لشکر قاآن
و با لشکر جنس او جنگ در یک آن سپاه نموده ول بر کنار نموده مدت سه شبانه روز جنگهای مردانه کرد
در آخر الامر ظفر دست داده نزدیک بود که گرفتار گردد ناگاه در شب هم از جنود که هر یک از لشکریان
در ورعید موضع آتش افروزند و سپاه جنود تا آن شعلات نیران فراوان دیده و تصور کردند
که قیدو را از جای مدد رسیده و در آن هنگام شب کوچ کرده باز پس نشست و امرای لشکر تا صبح انگیخته
قیدو و حیله اندیشیده منهزم ابوبکر ساربان یک فرو گذشته مدام جابجا کرده شد و در تعاقب نمود
تا رسید آن حال و در افغان با خجایان ایل الوس مغتیان قاآن قیدو پیوسته و سر دو شاهزاده
تقدیم شورت ممکن نکرد که بر ای سپاه جنود قاآن شتافتند و در کنار آب رود پیش درست
مرد کرده و چندان کوشش نمود که از خون ریزش بستوه آمدند و ساق پای دو افغان زخم خورده
و چند نو نخست آن روز پای و درد آن رفته و عاقبت قیدو غالب گشته خجایان و افغان منهزم
گردانیدند و در دشت اره آتش منهزم بار فرزند خود و علف زار ما سوختند که در ایشان گرفتار
شوند و بعد از این شیخ با مدار قیدو در هر فوج گرفتار گشته و بعضی از جانان قتلای که خود را
می بندد اشته بجهت رنج مرد و اد اند و مرض منحر با سهال مبتلا شده قیدو خان درسنه اثنی
و سبعمایه بجوار رحمت ایزدی پیوست و در روضة الصفا مسطور است که قیدو خان زیاده از سی
سال متفرق در بغداد و اموال رفته را نرانده و مرکز شراب قمیز را ترک نمود و در سلام بار صاحب
رنج کرده و پیوسته با علما و حکما صحبت می نمود و آب زنا انبساط و مباحثه امر مینمود و در شب قیل
طلوع صبح از خواب بر خاسته بر ترتیب لشکر و امور ملک می پرداخت و صلوات خمس می گذارد
روز بروز دست و در کمال عدالت سلوک می کرد و بعد از تمامی فتح از لشکر ایشان برفت و اولادان
با خان را غارت نموده و چون بازگشته قیدو را آن زمان از خوارزم بیخ نموده گرد از میان گرفت دو دو
کردن اندافته سرکرت آفتاب را از نو روز آنکه شاه وقت کرده و گفت این مدعیان را که اوامر
کن و که بخلاف رضای ما سر از فرمان کشیده موافقت منایان در آن حمله کار بدانکه در ملک او خلاف قیدو خان
را وقت داد و بر لکه او در وقت شوکت و باب بزرگی و رای مسافت دو دختر قیدو که خود ...
مشرق در غرب را هند نموده تا آنکه برگرفت و آغاز فرمان بروز شهر گشته پای بر تخت نشانیده را ذکر کرد انتها

بر دو پسران قیدو در مقام استعلام شهر و جواهر خویش آمده او را پایان داشتند که در ادامه دولت او در عهد
رسانید چند روز دو پسر خود را دعوت کردن بسته چنانچه قیدو فرستاد و آنگاه قیدو از پسران پرسید که در وقت
این شخص چه اندیشه دارد که گفتند بخواهیم که بقصاص خواهر خویش خون او بریزیم قیدو گفت خواهر شما
از قتل او چه فایده خواهد رسید گفتند هیچ قیدو گفت پس مصلحت آنست که منسوب او گردیم چه پدر وی
سالها ملازم کوچ داده و صلاحیت طلب رضای او می برد قیدو عذر گاه فرستاده دو پسران در مقام خون آشامی
آمده با قیدو مخالفت شد که دو دو را صد چوب بزنند و بگذارند و قیدو پنهان از دو دو اعتذار خواسته کرده
شلوغ چوب ببرم بسته آهسته زده بود به بهانه مرهم داده و بعد از آنکه روزی چند بدین قضیه گذشت
و خشم پسران کم گشت قیدو خان ایشان را طلبیده گفت ای پسران شما چگونه روا دارید که بیکانه
بر جای خواهر شما نشیند گفتند این مصلحت را خان بهتر داند آنگاه پادشاه دختر دیگر خود را با آن شخص
داده و او را خوش دل مسرور ساخته نزد پدرش فرستاد و بعد از اتفاق سر الملا زین العابدین قورکانی علاوه
قیدو خان برده و این رباعی را بر آن استادی نموده رباعی اغیره وقت که بنده و شاه و گمان است نظم
محبوب مهربان در گاه مکشت شاید نشدم و دستم نجا داده دیدم شاه گفت بیا آورده که اعدای ما
ذکر اسامی پادشاهان که بعد از فوت تمور قاآن در الوغ یورت جغتای خان نشستند و سلطنت کردند بجانشینی در سنه حین داستان خانها
قرار قوم و الکعار ان مرقوم کلک بیان گشت بر روایت میرزا الوغ بیک گورکان عدد آن شلاطین با نوزده
موزه معتبرات از تحقیق تو و مذکور شده بنا بر آنکه احوال چهار ده تو دیگر معلوم است
مکرر اسم و تعداد و اسامی ایشان اختیار نموده در سلک تحریر می کشد که قاآن ششم توشیلان بن
منیک بن ترسه جاران حکم است که قائم مقام تمور قاآن بود و هفتم قوقنا بن قورشلاوی تا یزداد
بن ترکی که در زمان حکومت او ربیلکنه خود خورند ۹ از شیرنون بن ورکه با خلاق حمیده آراسته
بود و مشهور بود منصب قاآنی در زمان دولت او در دوران نمود ۱۰ قرتمنور بن تمور قاآن ۱۱ ایلگ بیک
محمود سرداد ۱۲ و بیک قاآن ۱۳ ... ۱۴ ... ۱۵ ... ۱۶ اینجی تمور قاآن که علاوه بر امیر تیمور گورکان
رسید و بعد از فوت آنحضرت الوغ سلطنت یسنده قاآن نشست ۱۷ و انتاد که در نسل او بنو گاو بود
۱۸ دو دور ان بن ملک تمور ۱۹ دو ... بن ادکتمور ... ادکس بنزد در سلک اختیار ... اولاد انگلیام ۲۰ ...
در ساله ... معلوم شد که قاآن که با سلطان امیر تیمور گورکان رسید بعد از فوت آنکوریخ

بتر قوم رفته قاآنی گردیده بنیاد ام داشته و چون قبول از سلطنت تا بزی تنغوز ماهی در ختای فرزیع کرده
آن مملکت را بدست آورده و بو بقیه از موروثات اصلی که عبارت از ختای و قراقرم است موضع تعریف نزیله
در بنیاد در سید باد ملک زمانی تا بزی [illegible] گشته امور او باب تغیر قراقرم و ختای مستولی شده در اعداد [illegible]
ایشان **ذکر شعبه از احوال جوجی خان بن چنگیز خان و اولاد او که در دشت قبچاق پادشاهی نموده اند** مستغرق [illegible]
آورده و اندکه جوجی قوم مرکت که ایشان را کرایت گویند [illegible] بود و دولت چنگیز خان را غارت نموده [illegible]
گرفته بود [illegible] جوجی بگرفته و [illegible] خان [illegible] و [illegible] خان [illegible] [illegible] نسبت جوجی [illegible]
مقام موت [illegible] که چنگیز خان بود [illegible] سعادت بود الحکاه او [illegible] شده [illegible]
روزی چند از وی [illegible] گشت و [illegible] شده [illegible] رسیده و چون جوجی [illegible] اولاد چنگیز
خان بود و مرتبه [illegible] و اعتزاز او بود [illegible] چنگیز خان به دست [illegible] دشت قبچاق [illegible]
[illegible] سپرده بود [illegible] میان جوجی و جغتای [illegible] [illegible]
[illegible] جوجی [illegible] چنگیز خان [illegible] وفات [illegible]
[illegible] دشت [illegible] جوجی [illegible] [illegible]
[illegible] باتو خان [illegible] [illegible]
[illegible] ۱۲ [illegible] [illegible]
خان [illegible] مقام [illegible] باتو [illegible]
پسر دوم [illegible] خان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

کمر شبانه روز بغیر مناجات و عرض حاجات هیچ سخن نگفت الحکاه از تخت پایین آمده بر بقیه سپاه [illegible]
و در شب جمعی از نجیبان را از آنجا که میان او و خان [illegible] بود بگریزانید که در [illegible] آتش قتال
از پس پشت ایشان در آیند و روز دیگر [illegible] سرور کشور [illegible] را دستیاب [illegible] کرده با توپ [illegible]
روی با اعدا آورده [illegible] شاه [illegible] که شب از آب گذشته بود [illegible] [illegible] [illegible]
ایشان را در میان گرفته منهزم گردانیدند و باقی اوباش را نیز [illegible] کرده [illegible] [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
قبچاق [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
تفصیل [illegible] ۱ [illegible] چنگیز خان ۲ باتو [illegible] ۳ برکه خان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
۴ [illegible] ۵ [illegible] ۶ [illegible]
[illegible] ۷ [illegible]
[illegible] ۸ [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

متوجه آذربیجان گشت و ملک اشرف از ترتب وصول پادشاه آگاه شده از تبریز بگریخت و سپاه آن پا
شاه سعادت دستگاه از عقب رفته او را در خانه شیخ محمد [illegible] که نزدیک خوی بود گرفته به تبریز بیاوردند و بقتل
رسانیدند و جانی بیک خان با وجود آنکه سپاه فراوان همراه داشت اصلا جهت طلب العلف و العلوفه متعرض
سکان آذربیجان نشده و از این اشرف رفع کرده پسر خود بردی بیک را در تبریز حاکم ساخت و بلگاه
رایات مراجعت جانب یورت خود برافراخت و بعد از وصول به تخت هم در آن سال درگذشت قطعه
حیف از مونسات جامع کمالات انسانی مولانا سعد الدین تفتازانی بنام نامی جانی بیک خان تربیت
[illegible] تصنیف و مؤلف [illegible] آن پادشاه عالی همت در مصنفات سایر ابواب بتفصیل مسطور
۹ بردی بیک خان بن جانی بیک خان که چون از وفات پدر خبر یافت از تبریز به تخت قبچاق رفته بر تخت
پادشاهی نشست ۱۰ کلدی بیک خان ۱۱ نوروز بیک که تبریز خود را از [illegible] جانی بیک خان میگفت ۱۲
خضر خان که امرا او را [illegible] با جانی بیک خان منسوب [illegible] ۱۳ خضر خان ۱۴
مرود بن خضر خان ۱۵ [illegible] ۱۶ [illegible] قان بن [illegible] ۱۷ [illegible] خان که برادر زاده [illegible] قان بود ۱۹
[illegible] برادر تغلق تیمور خان ۱۹ [illegible] برادر [illegible] قان ۲۰ اروس خان که در اوایل [illegible] امیر
تیمور گورکان در دشت قبچاق پادشاهی میشود و نسبت بآنحضرت لوازم مخالفت بجای می آورد ۲۱
[illegible] بن اروس خان ۲۲ تیمور ملک ۲۳ توقتمش خان که بواسطه امداد حضرت صاحبقران امیر تیمور
گورکان در دشت قبچاق پادشاه شده و مرتبه او از مراتب آبا و اجداد درگذشت و بالاخره نسبت با
حضرت مخالفت نموده و در نوبت منهزم و منکوب [illegible] این مجمله مذکور خواهد
گشت انشاء الله تعالی ۲۴ [illegible] بن [illegible] بیک که در زمان امیر تیمور گورکان رسید ۲۵
[illegible] بیک ۲۶ [illegible] بن [illegible] بیک ۲۷ [illegible] بن تغلق ۲۸ جلال الدین ابن توقتمش خان ۲۹
کریم بردی بن توقتمش خان ۳۱ [illegible] ۳۲ جبار بردی بن توقتمش خان ۳۳ سید احمد ۳۴
درویش بن [illegible] ۳۵ محمد خان ۳۶ دولت بردی [illegible] ۳۷ [illegible] که بجای او
[illegible] بیک گورکانی [illegible] بود [illegible] ۳۸ [illegible]
بن [illegible] بیک ۳۹ محمد بن [illegible] خان و چون احوال این سلاطین معلوم نبود [illegible]
[illegible] دشت قبچاق ابوالخیر خان است که سلطان سعید میرزا سلطان [illegible]

میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه گورکان بن امیر تیمور گورکان با وی در نواحی سمرقند نمود [illegible]
محمد خان شیبانی که در اوایل سنه [illegible] به سمرقند استیلا یافته و بعد از فوت پادشاه [illegible]
امیر [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible] خراسان نشسته و ابوالخیر سلطان بن ابوالخیر خان بود و [illegible]
[illegible] حالات محمد خان شیبانی و سایر اولاد ابوالخیر خان که تا غایت در دیار ترکستان و ماوراء النهر
[illegible] در ضمن وقایع آینده از مساعدت وقت موکول است ذکر سلطنت [illegible]
خان بن چنگیز خان در ماوراء النهر جغتای خان که پسر دوم چنگیز خان بود [illegible] سیاست
و اطلاع بر دقایق امور یاسا [illegible] از سایر برادران [illegible] چنگیز خان [illegible]
[illegible] بعضی از [illegible] شغول [illegible]
[illegible] وفات [illegible] بن [illegible]
حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان [illegible] بعد از فوت [illegible]
[illegible] خان [illegible] امیر قراچار [illegible]
[illegible] وفات [illegible] آن [illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible]
[illegible] جغتای خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ۱ [illegible]

همه درین خاقان بر سایر خواقین جغتای خان رتبه تقدم داشت ۴ میشوکان که از میوه زمین [illegible]
وره جورد آمده بود و در قارقعه‌ای [illegible] زخم تیری از عالم رحلت نمود ۳ [illegible] که ابتدا ورزان [illegible]
چهارده سیزده سالگی فوت شد ۲ [illegible] ربان ۵ [illegible] ۲ [illegible] ۱ [illegible] قریب [illegible]
هم خواهر آمد بعد از فوت جغتای [illegible] و اقربا و اولاد و ولایات [illegible] سعادت [illegible]
دست داده و انقراض ایام دولت ایشان در زمان [illegible] اقبال [illegible] اتفاق افتاد [illegible]
در بیان خروج محمود [illegible] بر [illegible] شدن او [illegible] [illegible] رسته [illegible] در [illegible]
که از [illegible] شخصی محمود نام [illegible] شده و [illegible] کرده [illegible]
[illegible] شده و دعوی [illegible] جهان [illegible] [illegible] نمایند [illegible]
[illegible] اشتغال [illegible] عوام الناس [illegible] ارادت [illegible]
آمده شد [illegible] بعضی [illegible] تیغ [illegible] بزرگ [illegible] شده [illegible] در آن اوقات [illegible]
[illegible] درین معنی [illegible] از اطراف [illegible] خلق کثیر [illegible] گشته [illegible]
[illegible] محمود [illegible] داشت [illegible] اشراف و اعیان آن [illegible] ارادت
آن جا [illegible] و گفت که [illegible] بعضی از [illegible] خود آورده [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] خود [illegible] ساخت و آن اوصاف [illegible] ذات [illegible]
[illegible] محمود از شنیدن این سخن [illegible] [illegible] او [illegible]
[illegible] که در [illegible] اقامت [illegible] [illegible] شده [illegible] [illegible]
ارادت [illegible] حضرت شیخ [illegible] شریف آورند [illegible] قدوم [illegible]
خدام [illegible] [illegible] اجابت [illegible] گشت [illegible]
[illegible] که [illegible] شیخ [illegible] بر [illegible]
پس از وصول بدان موضع [illegible] شهر [illegible] [illegible]
[illegible] بشارت [illegible] امرا [illegible]
شده [illegible] محمود [illegible] [illegible] اند [illegible] خاص و عام [illegible]
رسید که [illegible] محمود [illegible] [illegible] [illegible] و امرا [illegible]

حضرت آمد شد خلایق بقصد [illegible] گشته و در آن اثنا یکی از مریدان او را از [illegible]
[illegible] [illegible] رفته [illegible] در رکاب [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] دیدند [illegible] گفته [illegible] از خانه [illegible]
[illegible] شریف [illegible] [illegible] داده [illegible]
[illegible] مردم [illegible] گشت [illegible] اعمال و افعال [illegible] زمین [illegible]
[illegible] ساخت [illegible] این [illegible] عوام الناس [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] برداشته در رکاب محمود [illegible] [illegible]
در غایت [illegible] گشت [illegible] [illegible] کس [illegible] داشت [illegible]
حکم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و در آن ایام [illegible] گذشت که [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ارادت [illegible]
چند روز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] محمود [illegible] [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] در میان [illegible] تیغ و تیر [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از [illegible] محمود [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] شیخ [illegible]
کرده [illegible] مریدان شیخ [illegible] [illegible]
[illegible] گشته [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] اتفاق [illegible]

گشته شده بود بوران تا زبان تیر و نیزه‌ها در آمده مریدان به تیغ آبدار سخن را تکلیف کنند آنگاه سخنوران جغتای خان
و غارت ختای را ما بجانب شهر توجه نمودند و طایفه از اهل قلعه با تحفه و پیشکش بیرون آمده استقبال کرده و التماس
نمودند که چندان توقف که آن جماعت مبادرت نمایند که صورت قضیه بعرض [illegible] رسد و فرمان [illegible]
و امر داین حضرت قبول نشود و حرب آن قوم سعادت آئین ریختند حال اطلاع یافت حکم نمود که
لشکریان بدیگر نمود متوجه غارت ایشان نشوند و از سیاست توجه خاطر قراچار نوئیان جغتای خان
نرفتند تا پایان ایام از مسلمانان لشکریان نجات یافتند **ذکر ابو یعقوب یوسف سکاکی و جغتای خان و بعضی**
از وقایع که میان ایشان بوقوع انجامید علامه فاضل ابو یعقوب یوسف سکاکی که کتاب مفتاح در علم معانی و بیان از جمله مؤلفات
لطافت نشان اوست از علوم غریبه مثل فنون تجربه و تسخیر جن و نیرنجات و دعوت کواکب و طلسمات
سحر [illegible] و خاصیت اعجاز [illegible] اوهام ساحر قوت تمام داشت و این معنی در ضمیر جغتای خان
و دیگر باره از خواب پادشاه [illegible] سرسلطنت مصیر جغتای خان ظاهر گشته [illegible]
گردانیده و سکاکی بموجبت خواب [illegible] پادشاه میشود و آن معنی موجب مزید اعزاز و اقتدار [illegible]
از جمله آنکه در روزی که جغتای خان بر مسند ایالت نشسته بود [illegible] در فضای مجلس [illegible] میشود
دست بر تیر و کمان برد سکاکی بر سید که پادشاه کدام یک [illegible] اسید که بر زمین افتند
جغتای گفت او پس [illegible] در میان [illegible] سکاکی [illegible] بر زمین کشیده
فرو آمده و با گفت [illegible] بر زمین افتاده و جغتای [illegible]
گرفته مرتبه [illegible] ابو یعقوب [illegible] در این ایام [illegible]
[illegible] جغتای رسانیدند که [illegible]
[illegible]
[illegible] سکاکی [illegible]
[illegible] سکاکی [illegible] جغتای [illegible]
[illegible]

و از ان می ترسم که شقاوت را بار او در سعادت و اقبال تو سرایت کند و جغتای این سخن را
گرده قی الحال جبش را از وزارت معزول ساخت و چون بمجلس از عزل وزیر بکذشت الفقراء
در آن [illegible] جغتای با سکاکی گفت که صفت و نحوست [illegible] طالع مردم و دوام [illegible]
شاید که کوکب بخت حبش نحوست گرفته باشد سکاکی از وخامت عاقبت خیانت اندیشیده گفت که
تواند بود و جغتای بار دیگر منصب وزارت را بحبش تفویض فرمود و او کرد ابو یعقوب سکاکی
بسته زبان طعنش بگشاد و در آن اثنا سکاکی [illegible] و [illegible] آتش [illegible]
تیز آتشین بود در [illegible] جغتای [illegible] گردانیده و جغتای از [illegible] حال [illegible]
مجال سعایت یافت و گفت چون سکاکی را [illegible] قدرت دارد می تواند بود که
سلطنت بنوده متعهد پادشاه [illegible] و این سخن موثر افتاده و جغتای خان سکاکی را
گردانیده و در [illegible] بعد از آن در آن [illegible] آورد **ذکر سلطنت میسونکا**
و قراهلاکو در مقدمه ظفرنامه مسطور است که چون جغتای خان وفات یافت قراچار نوئیان که
[illegible] بود قراهلاکو [illegible] جغتای خان را پادشاهی اختیار نمود و [illegible]
خان بر مسند خانی نشست [illegible] قراهلاکو [illegible] سکان بن جغتای را
[illegible] گردانید و گفت [illegible] بود [illegible] و در [illegible]
[illegible] جغتای [illegible] قراچار نوئیان [illegible] قراهلاکو خان [illegible]
[illegible] قراهلاکو امیر قراچار [illegible]
[illegible]
[illegible] قراهلاکو [illegible]
[illegible] **ارغنه خاتون** [illegible]
ظفرنامه [illegible] جغتای [illegible]
[illegible] ارغنه خاتون [illegible] قراهلاکو [illegible] مبارکشاه [illegible]
[illegible]
پادشاهی قیام [illegible]

وقایع ایران

ذکر الغو خان الغو ابن بیدار بن جغتای خان است و نامش در اصل الغو بود چنانچه بخوبی شهرت

داشت آن لفظ بالغو تبدیل یافت و الغو بصفت شجاعت و جلادت اتصاف داشت و در ایام حکومت

مونکا قاآن همواره در ملازمت منکو قاآن بوده برایت اخلاص و هواداری می افراخت ملازم

و منقاد آن از سایر شاهزادگان الوس چنگیز خان امتیاز یافت و چون منکو قاآن جام حیات

نوشید اریق بوکا در مصاحبت مرتضی بایستاد و در وقتی که میان قوبلا قاآن و اریق بوکا

نزاع و خصومت اتفاق افتاد اریق بوکا الغو را بدفع شکر نامزد کرد و هلاکو خان سوی قوبلا قاآن بود الغو

گرفته آمده و روانه جنگ هلاکو شد و در روز کارزار شکست یافت و روی به ما ورا النهر آورده

آنان را تصرف نموده و از ایشان شاهزادگان را بسلطنت آن ولایات فرستاد و میان اریق بوکا

و میان الغو خان و میان اریق بوکا حکومت الوس جغتای را بالغو تفویض نمود و الغو بجانب

ترکستان روان شده و به ولایات ما ورا النهر رسید و فرغانه خاتون را که از سلطنت آن

دیار بهره داشت و الغو از اطلاع اینکه میان برکه خان و الغو دشمنی و بدگمانی و هزار سوار

بود جمع آورده روان شد و در ولایت اریق بوکا با قتلغ و خلایق بسیار بفتح اصفهان نزد الغو رسیدند

تا وقتی که الغو در جبال مخالفت داشت و آن واسطه آنکه مردم او با گمان خیانت منسوب گشته

بودند ... اهل بیت خود ... شاهزادگان اریق بوکا و ولایات دیگر که در تحت اطاعت او بودند جمع آورده

در آن روز ساخت و بعد از سرانجام امور ولایت الغو خان غالب شده گردید

تصرف ممالک و ولایات او در نمود و کسی را از اعیان بیکی که در آن حدود بود را بجز الغو اریق

بوکا از ولایات شده و امرای الغو آن ملک را داده و در الغو میان شکست دادند و ساخته بحکم آن قلعه

رفته اموال بر لشکریان انعام نموده قاصد ملک قوبلا قاآن در سال هفتصد و بیست و ... بقیه

رسید و چون اریق برکیفیت حال شد و فرصت یافت از او قرا قرم بجانب قتال عازم ترکستان شد و الغو

با شاهزاده جغتای و ... امیر الامرا بیش بود و در میدان جنگ آورده مقدمه سپاه اریق را

بامنهزم کرد و بعد از آن اریق بجنگ الغو رسیده و قتال آغاز الغو کارزار کرده و در وقتی که اریق بوکا

بجانب ترکستان باز رفته بدار الملک خود رفت و اورغنه خاتون را که در حباله نکاح کشید و خان زاده

امر و وزارت بامسعود بیک بن محمود یلواج مفوض کرده بود و در خلال این احوال قید و خان با

برکه خان مستقل گشته علم مخالفت الغو برفع ساخت و دو نوبت میان ایشان کارزار دست داده

و در نوبت اول الغو منهزم شده و در نوبت دوم ظفر یافت و بعد از آن واقعه یکسال از آن در میان بر فع

میان ایشان بود و مدت سلطنت او چهار سال بود ذکر مبارکشاه بن قرا هلاکو چون الغو رخت حیات از دنیا

بست مبارکشاه پسر او در هفده سالگی ... اورغنه خاتون ... بعد از اتمام امرا الغو برتخت سلطنت نشست و ... پادشاه و او

جغتای گردید و مبارکشاه پادشاهی بود بس حلیم کریم ... که همواره ضعیف را نوازش میفرمود و جمع

شاهزادگان بعضی از ... طلب جانب کشته که آن شاهزاده عادل را از میان بردارند و ... آن

و نحو ... شده و در آن اثنا براق اغلان بن بیسو توا بن موتوکان بن جغتای خان ظفر یافت و

قاآن گشته منشور سلطنت الوس جغتای حاصل کرده و به دار الملک خود شتافت و از اردوی مبارکشاه

مهمات آن ملک نیابت ... چند ... جمعی کثیر با او ... و همچنین امرای مبارکشاه او را

متفق ساخت و در وقتی که آن شاهزاده مبارکشاه تمام لشکر و سپاه خود را جمع آورده بود و با هزار سوار

گرد و دیگر ... و او را با یک ... ساخت و جمیع خزاین و دفاین و اسب و شتر و گاو و رمه و غیره

مبارکشاه را بگرفت و ... روزگار بسر برد ذکر براق خان بالفاق مورخان براق

خان پادشاهی بود بصفت ظلم و جور موصوف و با غنا و اموال رعایا دست تعدی دراز کرده مشهور به ستمکاری

و مشهور بجلادت و شجاعت ... بسال هفتصد و ... موافق بارس ئیل چون پای ... مبارکشاه بجانب

از سایر امرای الوس جغتای امتیاز داشت ... امیر الامرای ... امور وزارت را بمسعود بیک

مفوض گردانید و ... پادشاهی میان او و شاهزاده قیدو دو نوبت مخالفت واقع شد اتفاق

افتاد و آخر الامر بر سر قتلغ ... قیدو ... موافقت و ... بعد از آن براق

لشکر آورده جمع آورد و متوجه خراسان گشته با ... مدتی ساخت و از آب آموی

عبور نموده و با اباقا خان که در آن زمان قایم مقام هلاکو خان بود کارزار کرده و منهزم گشت و چون

بخارا رسید مسلمان شد و سلطان غیاث الدین لقب یافت و بعد از چند روز در سنه ٦٧٠ گرفتار رنجی شده

در سنه ٦٦٩ موافق ... در حین ... قیدو خان ... مسموم گردید ... سفر آخرت پیش

گرفت مدت سلطنتش شش سال ذکر ... در بیان بعضی از احوال براق و بیان منهزم شدن او

در روضة الصفا مسطور است که چون براق در اموال ... رعیت ... بسیار ... که بجانب و سلطان ... ظلم ... و جلال

براق ... از اباقا خان

... و اولاد

و اصناف الوان سوره لشکریان را از قلم اوصاف بیرون کند و سوداران کار آزموده در جلو او روان [illegible]
شده و لشکر از حومه پیش گرفته رعایا و اهالی رودبار بلخ را بیرون [illegible] و رعایا کشته شده [illegible]
و [illegible] در آن حدود [illegible] رسانیده [illegible] آن [illegible]
رست [illegible] در آن ولایت مغول [illegible] و رفت [illegible]
[illegible] در آن بیابان [illegible]
آن [illegible] از [illegible] و همچنین [illegible] لشکریان براق [illegible]
[illegible] از [illegible] رسیده [illegible]
و در میان آن شش هزار [illegible] براق [illegible] تمام [illegible]
این سخن [illegible] براق [illegible] عبدالملک [illegible]
[illegible] رسیده و در [illegible]
[illegible] براق [illegible] تمام [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] بسیار [illegible]
[illegible] عبدالملک [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] غارت
[illegible] جنگ [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] غارت [illegible]
[illegible] براق [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] در شهور سنه ۶۶۸ [illegible] مسعود بیک [illegible] رسالت [illegible] اباقاخان [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] بمانند

آن ممالک

آن ممالک اطلاع حاصل نموده مسعود بیک خبر [illegible] فرستاد و در آن وقت [illegible]
از آب آمویه گذشت و به سرعت برق [illegible] منازل نموده جهت رعایت حزم در هر منزل دو سه اسب
[illegible] و معتمدان خود [illegible] گذاشت و چون به مقصد نزدیک رسید خواجه شمس الدین محمد جوینی که صاحب
دیوان اباقاخان بود باتفاق امرا و نوینان او را استقبال نمود خواجه هر چند [illegible]
داشت در حین ملاقات [illegible] پیاده شد مسعود بیک [illegible]
سوار جناب صاحبی [illegible] کشیده به زبان استخفاف گفت که صاحب دیوان تویی [illegible]
خواجه شمس الدین محمد [illegible] از عمال خود [illegible] از این سخن [illegible]
از [illegible] گشت [illegible] مسعود بیک [illegible]
اباقاخان در آمده منظور نظر عنایت شده بر جمیع امرا مقدم نشست و بعبارت خوب و اشارت
مرغوب ادای رسالت نموده به مزید عوارف خسروانه و عواطف پادشاهانه اختصاص یافت و بنابر
آنکه [illegible] چند روز [illegible]
[illegible] اباقاخان شرف اجازت ارزانی داشته مسعود بیک [illegible] توقف [illegible]
[illegible] سوار گشته [illegible]
خراسان خبر آمد که براق [illegible] جنگ و قتال [illegible] مسعود بیک [illegible]
[illegible] اباقاخان ایلچی [illegible] مسعود بیک [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب تاریخ [illegible]
[illegible] از تبریز [illegible] براق [illegible]
[illegible] فتح خراسان و عراق [illegible]
احتیاج [illegible] سمرقند و بخارا را غارت کند مسعود بیک [illegible]
[illegible]
[illegible] رعایا [illegible]
براق از شنیدن این سخن غضبناک شده [illegible] مسعود بیک [illegible]

در سمت رفارت [illegible] گشت و تیمور خان [illegible] بن قیدان بن اوکتای قاآن را با یکی از اولاد
[illegible] خان و چند هزار نفر از لشکریان سپاه [illegible] براق نامزد کرده در عقب ایشان [illegible]
[illegible] تا ملاقات اباقا و براق مراجعت نمایند و چون ایشان با ماوراء النهر رسیدند [illegible]
با صد هزار سوار [illegible] آراسته در سنه ۶۶۷ موافق [illegible] از آب آمویه گذشته [illegible] و آشوب در [illegible]
خراسان [illegible] و ملک شمس الدین محمد کرت که در آن وقت [illegible] بود با براق [illegible]
[illegible] شهزاده تبشین اغول [illegible] از [illegible] و احتشام [illegible]
با سپاه ماوراء النهر [illegible] گشته انهزام یافته [illegible] براق [illegible] خراسان [illegible]
شده [illegible] اباقا خان [illegible] استماع این اخبار [illegible] از عراق و آذربایجان [illegible]
[illegible] ضعف [illegible] تبشین اغول [illegible]
[illegible] براق [illegible] شده [illegible]
خان [illegible] براق خان [illegible] هزار [illegible] نشنید [illegible]
[illegible] پیکار [illegible] ماوراء النهر [illegible]
سپاه [illegible] براق [illegible] با اباقا خان [illegible]
[illegible] شده [illegible] هزار [illegible] لشکریان [illegible]
[illegible] اباقا خان [illegible]
[illegible] اباقا خان [illegible] آذربایجان [illegible]
در مراجعت [illegible]
[illegible]
[illegible] براق [illegible]
[illegible] هزار [illegible]
[illegible] آذربایجان [illegible] براق [illegible]
[illegible] ماوراء النهر [illegible]
[illegible] جاودانی [illegible] پاینده باد

سپهرت بو

سپهرت مهر [illegible] بنده باد [illegible]
[illegible] پادشاه زمین [illegible] براق [illegible] استماع آن خبر [illegible]
[illegible] با اباقا خان [illegible]
[illegible]
[illegible] براق خان [illegible]
[illegible] اباقا خان [illegible]
آذربایجان [illegible] براق خان [illegible]
[illegible]
[illegible] جانب مشرق و مغرب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] براق خان [illegible]
[illegible] اباقا خان [illegible]
[illegible]
[illegible] اباقا خان [illegible]
[illegible] براق [illegible] ماوراء النهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] براق خان [illegible]
[illegible]
[illegible] ماوراء النهر [illegible]
[illegible]

قیدو خان که یکت و براق برادر بیسو برحمت و ... نزد شاهزاده قیدو رفته دو سه روزی متوقف گشته ابند
[illegible] قیدو [illegible] مسموم گشته [illegible] جواب
[illegible]
خان چغتای پسر [illegible] بزرگترین ایشان [illegible] تیمور نام داشت [illegible] قتلغ خواجه [illegible] خان
قیدو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قیدو خان
[illegible] خان [illegible]
[illegible] قیدو خان [illegible]
[illegible]
توقا تیمور بن قداای بن جوچی بن چنگیز خان [illegible]
[illegible] دوا خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] تیمور قاآن [illegible]

از تمامی اشان

از تمامی اشان [illegible] دوا [illegible]
[illegible] تیمور قاآن [illegible]
[illegible]
[illegible] تیمور قاآن [illegible] دوا خان [illegible]
[illegible] دوا خان [illegible]
[illegible] تیمور قاآن [illegible]
[illegible]
[illegible] تیمور قاآن [illegible] دوا خان [illegible]
[illegible] تیمور قاآن [illegible]
[illegible] تیمور قاآن [illegible]
[illegible]
[illegible] دوا خان [illegible]
[illegible] تیمور قاآن [illegible]
[illegible] دوا خان [illegible]
[illegible] تیمور قاآن [illegible] دوا خان [illegible]
[illegible] تیمور قاآن [illegible] دوا خان [illegible]
[illegible] دوا خان [illegible]
[illegible] شاهزاده قیدو [illegible]
[illegible] قیدو خان [illegible] دوا خان [illegible] تیمور قاآن [illegible]
[illegible] قیدو خان [illegible] دوا خان [illegible]
[illegible] کونجک خان [illegible]
[illegible] قیدو خان [illegible]
خان [illegible] ایلچیکدای خان [illegible]

حول اجل [illegible] کرده ایسنبوقا خان بن دوا خان رایت سلطنت برافراشت ذکر سلطنت ایسنبوقا

خان و لشکر فرستادن او بجانب خراسان چون ایسنبوقا در الوس جغتای [illegible] خان [illegible] جهانبانی [illegible]

خیال تسخیر خراسان [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] شاهزادگان [illegible] سپاه [illegible] غارت [illegible]

مشغول گشته [illegible] سلطان محمد [illegible]

اقامت داشت چون این خبر شنید [illegible] مقام [illegible]

[illegible] خراسان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] خراسان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] ایسنبوقا [illegible]

یافت [illegible] ایسنبوقا [illegible]

[illegible] ذکر [illegible] خان بن دوا خان [illegible]

[illegible] ایسنبوقا [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] الوس جغتای [illegible] خراسان [illegible]

[illegible] خراسان [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] خراسان [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] ذکر ایلچیکدای خان و دوا تیمور خان [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] الوس جغتای خان [illegible] زرمشرین خان [illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] الوس جغتای خان [illegible] اسلام [illegible]

[illegible]

[illegible] زرمشرین [illegible]

[illegible] ترکستان [illegible]

[illegible] زرمشرین خان [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] زرمشرین خان [illegible]

[illegible] الوس جغتای [illegible]

[illegible] زرمشرین خان [illegible]

ذکر [illegible] خان بن دوا خان [illegible]

[illegible] تیمور [illegible]

[illegible]

[illegible] الوس جغتای [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] محمد خان بن بولاد [illegible]

بعد از فوت طرمشیرین سلطان بر تخت پادشاهی نشسته به نظم امور پرداخت و ترتیب دیگر چون مدت الوس جغتای خان
به خیال حکومت و سلطنت ... در آمد که ترتیب ولایت ... حقیقت ملک بچنین تمامی نمود ... و بعد
بعد از وی هیچ بود **ذکر قزان سلطان خان** قزان سلطان خان بن یسور بن اوراک تیمور بن قداقای بن بوری بن موتوکان
بن جغتای خان بود و در شهور سنه ثلث و ثلثین و سبعمایه موافق ... ییل بر تخت سلطنت جلوس نمود
ظلم و بیداد آغاز نهاد و ضیاع و بیات بسیار از مردم ولایت بی‌رحمانه انتزاع نمود و در بزرگی و کوچکی ... در ...
سطوت و قهر او ترسان ... سیاستش تا مرتبه بود که کار بر اهالی در صباح که مشغول خدمتش بودند ...
و هم کفن در زیر جامه پوشیده و امید حیات ... بعد و وداع می‌نمودند ... تا کسی گر غافل ... از سر شام ...
... نجات یافته بود ... و خواجه ... چون حکم ... اکثر ... آوره ... نمود و ... صحت ...
و ... مستحقان ... الوس جغتای در مخالفت قزان سلطان ... امیر قزغن که ...
... بیاس ... دولت موافقت نمودند و امیر قزغن ... سالی ... ساخته ... و ... بیان ...
... و ... قزان سلطان ... حادثه ... یافت ... و از جانب ... از ... کرده ... شهور سنه
ست و اربعین و سبعمایه در ... بهم ... دو ... و ... ملاقات ... و ... امیر
... امیر قزغن رسید و قزان سلطان ... غلبه ... نموده ... قزان سلطان
... گرده ... و ... امیر قزغن ... لشکر ... و ... امیر قزغن
... ساخته ... و با ... سپاه و ...
... قزان سلطان ... و امیر قزغن ... سپاه ... غارت ... و ...
... قزان سلطان ... و ...
... جغتای خان در ... و ... قزان سلطان ... سال ...
سلطان امیر قزغن ... و ... الوس جغتای ...
... دانشمندجه خان ... امیر قزغن ... **بیان قلی خان** ... پادشاه ...
... امیر قزغن ... و ...
... امیر قزغن ... و ...
با امیر قزغن ... مخالفت ... و ... امیر ... نموده ...

... امیر ... خود ... جلوس ... و ... بعد ... رسید ...
... و ... امیر قزغن ...
... امیر ... سمرقند ... کرد ... تا ... خود ...
تیمور شاه اوغلان ... برگشته ... پادشاه ... امیر زاده عبدالله ... پادشاهی ... و ...
تیمور ... امیر زاده عبدالله ... امیر بیان سلدوز ...
... امیر ... کشته ...
و امیر زاده عبدالله ... تیمور شاه و عبدالله ...
و امیر بیان ... پادشاهی ... و ...
و ... مدام ... و ...
... امیر ... و امیر ...
... امیر حسین ... امیر قزغن ... و امیر خضر
... و ... ولایت ... سمرقند ...
ذکر تغلق تیمور خان بعد از شهادت امیر قزغن ... تغلق تیمور خان ... الوس ...
... ماوراء النهر ... و ... ولایات ... در شهور سنه
... و ستین و سبعمایه ... سمرقند ... لشکر ... امرای ...
... و ... بلاد ... و ... حکام ولایات ...
... تغلق تیمور خان در سنه ... و ستین و سبعمایه ... دیگر ...
... امیر بیان سلدوز ... الیاس خواجه خان ... مملکت ماوراء النهر
... **الیاس خواجه خان بن تغلق تیمور خان** بعد از ...
... امیر حسین بن امیر مسلا بن امیر قزغن ... حضرت صاحب قران
امیر تیمور گورکان ... الیاس خواجه ...
... **عادل سلطان بن محمد بن بولاد بن کونجک خان**
... الیاس خواجه ... امیر حسین ... قزان ... خان ...

استقلال بود و این معنی از بشره جبین ظاهر شده و او را گرفته در ترتیب مملکت اهمال نکرد و قبول سلطنت ننمود و در حین [illegible] چنگیز
را بجای خود نصب نمود و قبول سلطنت از امیر تیمور گورکان بعد از استیلای بر حضرت [illegible] نمود سیورغتمش خان [illegible]
حضرت صاحبقران در روز [illegible] امیر حضرت [illegible] کرده [illegible] سیورغتمش خان را [illegible] از نسل اوکتای قاآن بود
بسلطنت [illegible] بر داشت و [illegible] اورا [illegible] سلطان محمود خان قائم مقام سلطنت [illegible]
[illegible] سلطان محمود خان در [illegible] بعضی از [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] ذات [illegible] تعالی [illegible]

اولاد چنگیز خان که در مملک ایران علم اقبال برافراشته اند و مدت ترتیب امور سلطنت و اقبال [illegible]

[illegible] چنگیز خان [illegible] ایران [illegible] بودند و [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible] استقلال [illegible]
[illegible] اول این طبقه هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان است [illegible]
[illegible] هلاکو خان [illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible]
[illegible] هلاکو خان [illegible]
[illegible] بعضی از وقایع زمان [illegible]
[illegible] چنگیز قاآن بن تولی خان [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] ایران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چنگیز قاآن [illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] هلاکو خان [illegible] چنگیز قاآن [illegible]
[illegible]

عزیمت [illegible] چنگیز خان [illegible]
[illegible]
[illegible] هلاکو خان [illegible] چنگیز قاآن [illegible]
[illegible] هلاکو خان [illegible] چنگیز خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] هلاکو خان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] هلاکو خان [illegible]
[illegible]
[illegible] چنگیز قاآن [illegible]
[illegible] هلاکو خان [illegible] اباقا خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رکن الدین خورشاه [illegible]
[illegible] هلاکو خان [illegible]
[illegible] هلاکو خان [illegible]
[illegible]
[illegible] خورشاه [illegible]

کتبوغا - کبوغا - کتبوقا

سمرقند

[illegible]

[illegible]

ذکر رجعت هلاکو خان از دار السلام بغداد بجانب تبریز و ولایت ...

[illegible]

شمول الطاف الطاف ایلخان گردید و در ششم شهر شعبان رحلت یافت خان مراجعت نمود و وصول یافت عبداللّه ارغون
هلاکو خان ایلچیان بولایت شام فرستاده حکام آن دیار را بمطاوعت و انقیاد دعوت نمود و در این زمان ولایت
سقز را علاوه آن مملکت متعلق بکارگذاران پادشاه مصر داشت و در جنب موضع ملک ناصر داود بن ملک معظم
بن ملک عادل که از اولاد ایشان در قلعه [illegible] آن ایوب گذشت حکومت میکرد و ایشان ایلچیان ایلخان را
روی بمحاربه نکردانیدند بنابرین هلاکو خان عزم تسخیر ولایت شام کرده نخست قاصد ملک فخرالدین و مولانا
و پیغام داد که ما را بواسطه آنکه میان او و پدرش مصاف واقع شده بود بدیگر پسر خود ملک صالح را همراه او ایلچی تر گردانید
گردانیده و بدرالدین لولو بموجب فرموده عمل نموده ایلچیان ترکان خاتون دختر سلطان جلال الدین منکبرنی را
در زنی داشت و در بیست دوم شهر رمضان سنه ۶۵۷ بعضی بقبضه تصرف خود درآورد و چون مدتی بگذشت رسید
را با طایفه از امرا و بسیاری از سپاه و تجمل آنجا تسخیر نمود کار زین و ما بین آنجا فرستاد و ملک صالح را
دیگر آنجا ماند بنکر گریبند فرستاد و جنس خویش را علاقه داد و حق عهد را بصلح گرفت و از آنجا بطرف [illegible]
در حرکت آمد و آن در شهر راه تحلیف نموده در قتل و غارت از خود تقصیر را فی نشد اکثر اهالی آنجا در راه
تزلزل و تسلط بودند که اکثر اطراف شهر را بدیوار نموده چنانکه قسمت کرده و بمحاصره و محاربه مشغول شده و ملک
ناصر منوجان در آن باب الواق شده حصار بتعجیل بقتل و غارت پرداختند و بعد از آن محاصره قلعه را پیش نهاد
دولت نیز در اوایل چند روز سعی کرده و حصار را تصرف گرفته و سایر خلایق را بکشتند و ایلچیان چون تمام
حصار را گشودند بتسخیر حصار حارم که از مضافات آن ولایت بود رو انداختند و آغاز محاصره
کردند و کار بر ساکنان آن مکان بغایت تنگ شد و پیغام فرستاد که اگر فخرالدین ساقی بدینجا آید و سوگند
خورد که بر ما ضرری نرساند ما حصار را تسلیم نماییم و فخرالدین ساقی که بزرگان آن
مردم سخت بقوت ساخت و در آن ایام هلاکو خان قیام نمود فخرالدین بعد از وصول بعمل
آن صور ایلچیان را گرفته بعهد و پیمان در میان آورده آن حصار را در پایان آورده هلاکو خان فرمان داد
ایشان را بقتل اطفال و شیرخواره و نسوان دل ننموده بقتل آوردند بیش از انصاف نگاه نمودند
آنگاه در آن عین امیر بوالغا را فخرالدین ساقی را که حاکم حصار بود در غل کشیده بجانب آن ولایت رفت
و معدودی چند از اعیان فخرالدین شکایت کرده پادشاه بقتل فرمان داد و در زمان رسید ولایت شام
افتاد و زین الدین حافظ بدار حرب ابواب خیشی از انواع قلاع و بقاع مذکوره رو در تصرف افتاد اعیان آنجا

صحبت ملک شمس الدین با ایشان سلطنت ایشان ایلچیان فرستاده اهالی را بطاعت و انقیاد دعوت نمودند و ایلچیان
گسوقا نوین را نامزد هیبت در آن ملک شمس گرده و اشراف و اعیان آن مملکت با استقبال گسوقا شتافتند و بخدمت
ایشان بهاجابت مقرون شده با نواع مراسم رضاجویی و نوازش اختصاص یافتند و خبر این حال از جانب
ایلچی رسید و خبر فرستادند تا بعرض قاآن رسانید و هلاکو خان مقرون گشت که بجانب آذربایجان و گسوقا نوین
و در آن وقت رسید اقبال بکمپه [illegible] پادشاه مصر سیف الدین قطز در وقت رسیدن پرسش تافت
نیابت و حیات بسیاری از نموده او را بانداخت و دیگر سیف الدین قطز و سایر سلاطین مصر و جنوب
آن شاه خیال از سلطنت **ذکر توجه بیایانی بقلعه خیسار و محاربه سپاه با قوم مغول در آن زمان** نجنا و بیا بجاه کرد
ایلچیان در وقت وصول بدین سپر خود و بشت را با شمس الدین مسافر قتیب داد و ایلچیان کردانیده و چون شاهزاده
بجانب آذربایجان رسید ملک کرت که حکومت آن ولایت متعلق بدو بود سیاست از سالی نموده در راه ایلچیان
دعوت فرمود و ملک جواب داد که سلطان و میان ما اختلاف نیست زیرا که ستعصم خلیفه و رکن الدین خورشاه
رحمت بکجا رفتند او را بر مبالغت آن مطیع کرده اینده و اکنون از او از حقیقت سخن رسانیده جلال الدین
در دوام که تا جان در جسد باشد و رسیدن حق دانسته باشم از این حصار دیوار بیرون نیایم و چون این جواب
رسید مستعد محاصره بیایانی قلعه کردید و ملک کرت مردم خویش را دستان داد حکمت و جنبش و قتل
و اقعیت بکرات و خودش در انبار سلاح موجود است از سپاهی و رعیت در تیغ حقیقت و بعد حلیه آن بمرحمت
نظیم مثل مسلم کرده چنانچه مردم را فدای نفس خود و وطن خود نموده اینکه حمیت دار بدیت بند و در قلاع
این جماعه نوبت نصب داخل شهر و سلطنت آن جمعه از اصحاب این حال امید داشته سنگ را بکار بسته
شد و ندا داد جانب فراوه و منجنیق بکار داشته انداختند تیر و سنگ کرده و مردم ناخن شده و فرا
بیرون آمده و با یکدیگر قتال میکردند و طرفین حیات خود در جنک از جانبین آتش حرب مشتعل بوده چون بود کرتک
تمام و رخنه در قلعه افتادند و اکثر ایام میدان بجنگ و در معرکه مقاومت تمام کرده و خندق را با خاک مملو ساخته
و رستم دستان را حصه در آن منجنیق بکار نمود و کوه کلان را منجنیق بوده که بزم سنگ در فضا
زدند و سپاهیان ایلچیان میافتاد و مغولان در دفع او چاره نمی یافتند منجنیق چند و بعد از آن بادیه آورده نیز مبارزت
داشتند چون آن تحفه بدیدار شد نوبت بمنجنیق رسید و بر بالای برج منجنیق شد که آن دار هنوز
از منجنیق بکشت و او مرد را در فضای هوا بسیار انداخت نیز و ریزه ریزه شد و مردم افتادند و بیرون از قلعه

[illegible] مدت دو سال [illegible] عاقبت [illegible]

[illegible]

[illegible] ملک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گفتار در بیان [illegible]

[illegible]

[illegible] ملک [illegible] صالح [illegible]

[illegible]

[illegible] گفتار در بیان مخالفت [illegible] خان [illegible]

آمدن شدن جنگی تیز از خیل مغول چون برکه اغول بن جوجی خان بموجب ... نموده ... بیادر بزرگتر خود ...
... منصب سلطنت منگو قاآن ... بسیار خوشنود بود ... از هلاکو خان ... رسید ... و ...
تحکمات ... گشته ... ما ... جهت هلاکو ... جنگ آمده ... بر زبان آورد ...
... آقا ... از ... طریق ... مسکری ... مراتب تکلفات ... تا ...
... قاعده ... تهدید ... و این سخنان ... برکه خان رسیده ...
... هلاکو خان ... کرده ... از آن ... سالخورده ... بغداد ...
... گفت ... جواب ... بجنگ ... خواهم ... فوات ...
... صورت ... هلاکو ... برکه خان ... حکم ...
... خاطر ... هلاکو ... لشکر ...
... سپاه ... واقف گشته ...
... بسم ... اوقاتی ...
... ایران ...
... برکه خان ... هلاکو ...
... سپاه برکه خان ... لشکر ...
... برکه خان ...
... لشکر ... ایران ...
... جنگ ...
... برکه خان ...
... برکه ...
... برکه خان ...
... برکه خان ... تاب ...
... آفتاب ... قاآن ...

... برکه خان ... ترک ... ایشان ... بر ... گرفته ...
... هلاکو خان ... الکلام ... استیلا ...
... ممالک ... ترتیب ...
... رجال ... برکه خان ...
... سنه ... ربیع الاول ... جانب ...
... انجام ... مشتاق ...
... سبب ... آمده ...
... مملکت ... دفتر ...
... ترتیب ...
... احوال ...
... خواجه نصیر الدین طوسی ... تاریخ وفات هلاکو ... هلاکو ...
... سال ... شب یکشنبه ... ربیع الآخر
... هلاکو خان چهل و هشت سال ... زمان سلطنتش نزدیک به ده سال ... هلاکو خان چهارده زن ...
اول ... خاتون ... **دوم** ... خاتون ...
... **سوم** ... **چهارم** ... خاتون
... **پنجم** ...
... **ششم** ... **هفتم** ... خاتون ...
... **هشتم** ... **نهم** ...
... **دهم** ... **یازدهم** ...
خاتون ... **دوازدهم** ... **سیزدهم**
... **چهاردهم** ...
... **ذکر ... جلوس اباقا خان بن هلاکو خان ...**
... سلطنت ... قاآن ... [illegible]

مزاج آنکه بر حل بعضی از اشکال اقلیدس برای کمالات [illegible] ساختن رصد در ضمیر منیرش پیدا شد و جهت تمشیت آن مهم
جلال الدین محمد بن طاهر بن محمد الزیدی البخاری را بپایه سریر سلطنت مصیر طلبیده فرمود که بنای رصد پردازد
و جلال الدین محمد از سرانجام آن امر خطیر عاجز گشته منکوقاآن بآن مشغول شد در اثنای آن کار در روزگار [illegible]
تا آنکه آوازه وفور کمالات خواجه نصیر الدین محمد طوسی بسمع او رسید و در وقتی که هلاکو خان را بایران میفرستاد
باو گفت که چون فتوح قلاع ملاحده مستخلص کرده باشی باید که خواجه نصیر الدین را بجانب ما فرستی اما هلاکو خان [illegible] رصد
رصد از زیج [illegible] خواجه [illegible] ایلخانی نوشته هلاکو بنا [illegible] رضا نداده در زمانی که از [illegible]
بغداد [illegible] بنای [illegible] رصد [illegible] زیج ایلخانی نوشتند خواجه نصیر الدین
در ماه [illegible] تبریز [illegible] بنای رصد [illegible] کرده حکم شد که هر جا [illegible] آن مهم باشد دیوانیان [illegible]
تسلیم نمایند و خواجه [illegible] بود [illegible] و در طرف شمال مراغه
زیج [illegible] رصد خانه [illegible] اشتغال نمود [illegible] افلاک [illegible]
بروج دوازده گانه [illegible] آن رصد [illegible] ساخت [illegible] هر صباح [illegible] اعظم از [illegible]
[illegible] در بروج [illegible] حرکت [illegible] کیفیت ارتفاع [illegible] فصول اربع [illegible] ساعات [illegible]
[illegible] صورت کره زمین و تقسیم ربع مسکون [illegible] ایام [illegible] حدود [illegible]
روشن [illegible] ایلخانی [illegible]
در [illegible] رصد [illegible] هلاکو خان [illegible]
[illegible] رصد [illegible] هلاکو خان [illegible]
زیج ساخت [illegible] جهان [illegible]
[illegible] مشغول [illegible] ملکت [illegible]
پسر بزرگتر [illegible] اباقا خان [illegible] عراق [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible] روم [illegible] معین الدین پروانه [illegible]
وزارت هلاکو خان [illegible] **خواجه سیف الدین بتکچی بود** [illegible]
که هلاکو خان [illegible] سیف الدین و خواجه [illegible]

عادل گرجستان

عادل گرجستان بود و خواجه مجد الدین تبریزی [illegible] هلاکو [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] منصب وزارت [illegible]
[illegible] **خواجه شمس الدین محمد جوینی** تعلق گرفت [illegible] خواجه
محمد خواجه علاء الدین عطا ملک جوینی [illegible] تاریخ جهانگشای [illegible] خواجه شمس الدین
محمد [illegible] کمالات [illegible]
[illegible] سلطان محمد خوارزمشاه بود
سلطان جلال الدین منکبرنی [illegible] خواجه بهاء الدین محمد [illegible]
[illegible] منصب [illegible] هلاکو خان منصب وزارت [illegible]
شمس الدین محمد [illegible] اخلاق [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] هلاکو خان وفات
یافت [illegible] اباقا خان [illegible]
[illegible] ممالکت ایلخان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه شمس الدین [illegible]
خواجه [illegible] بغداد [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب
علیه السلام [illegible] خواجه [illegible] محمد خواجه بهاء الدین محمد و خواجه شرف الدین هارون [illegible]

و فنون در اوان شباب در تحصیل کمالات نفسانی و تکمیل فضایل انسانی سعی موفور بجای آورد و خواجه
شرف الدین هارون از برادر بهبود سبقت گرفته در صنوف علوم و انواع فنون دانش متبحر شده علم موسیقی از استاد
صفی الدین عبد المؤمن تعلیم گرفته آنجناب بعد از شهادت پدر بزرگوار مدتی نیابت کرد و خواجه بهاء الدین محمد در زمان
اباقا خان در خطه اصفهان رایت حکومت برافراخت و در لوازم سیاست و ضبط مملکت سلوک طریق افراط نمود
و ممالک را ضبط ساخت و آن عالی نژاد خواجه شمس الدین محمد بر راه آنجناب صواب حسنت تحریر خواجه در یافت و در آن ایام
بر دیگر در نتایج اساس دولت ایلخانی از حضرت خواجه نور الدین اتابک اسعد فلک **ذکر بعضی از افاضل که**
باباقا خان در عهد دولت معاصر بودند و بعضی از افاضل که در عهد دولت ابقا بودند کمال الدین افضل الدین امام الدین
و مشاهیر اعلام و مستعد ارباب علم و کلام **خواجه نصیر الدین** طوسی والد محمد از اعاظم و کار صاحب
آنجناب با وجود تزاید و دانش محمد بن حسن در خواجه نصیر الدین از سادات و اعاظم بوده
و بیان یافت و مشهور گشت و آنجناب از تالیفات و کتب بسیار العلما الاوان در رتبه تقدم
در سایر علوم معقول و منقول ایشان و ریاضی و جدت ذهن و کمال مهارت بر جمیع علما کائنات رتبت
یافت و خواجه نصیر الدین از رسیدن و در گاه ایلخان هلاکو خان در زمان مستعصم خلیفه عباسی خواجه
روزی چند در ولایت قهستان ساکن گشت و حاکم آن خطه ناصر الدین محتشم ابواب ملاطفت و اکرام بر روی او گشاد
آن علامه عالی مقدار کتاب اخلاق ناصری بنام او تالیف نمود و قصیده در مدح
مستعصم خلیفه در سلک نظم کشیده به بغداد فرستاد و این معنی بر ان صورت موافق مزاج ناصر الدین نیفتاد و بر
این قصیده ناصر الدین محتشم وقوف یافته خواجه نصیر الدین را مقید گردانید تا ایام نهضت هلاکو خان
و آن قلعه فتح شد و خواجه از آن محبس خلاصی یافت و بر آن حضرت پیوست و در آن سرکار ایلخانی ناصر الدین تقرب یافت
خواجه را صاحب اختیار ساخت و مدتی مدید در سلک ملازمان ملازمت علاء الدین محمد خلیفه الموت بسیر برد
باری بعد از آن خواجه علامه زمان چند گاه در خدمت هلاکو خان اقامت نمود و بنای رصد
... بعد از آن خواجه ... ملازم هلاکو خان بود و فضایل را یافت
... در سلک خواص ... منتظم گشت و بعد از آن ... خواجه ...
... را که مضمون ... مراغه ... بنا کرد و ...
مصنفات خواجه شرح اشارات و متن تجرید و ... و تذکره در هیئت و ...

الاشراف در سلوک اخلاق ناصری و تنسوق نامه ایلخانی از مشهورات رسالات و ... و از تحقیقات آنجناب است
و خواجه جمهور علما و فضلا مشهور است ... و تاریخ وفات آن علامه ... صفات ارزش نقطه علوم ... **تصنیف**
مت در این ... وی در فضل **شد** ... **شد** ... سال ششصد و هفتاد و دو در بغداد **شد**
... درگذشت در بغداد **شد** و در جامع رشیدی مسطور است که خواجه نصیر الدین وصیت فرموده بود که
او را در جوار مرقد منور امام موسی کاظم علیه السلام دفن کنند ... و در پایان آن مرقد ...
... نامعتبر ... مدتی ... در تفحص ...
... آن ... ساخته ... نکات ... در ...
... از ... آنجناب ... روز دوشنبه یازدهم جمادی الاولی ... تمام شده بود
خواجه نصیر الدین ... مدت عمر خواجه هفتاد و پنج سال و هفت ماه و هفت روز بوده والعلم عند الله ...
و از افاضل آن زمان **اثیر الدین اومانی** است ... در خواص ... از ولایات همدان ...
... و هلاکو خان ... در مصاحبت ... در سلک ... منتظم بود ...
... اشعار ... مسطور است که اثیر الدین اومانی ... از ...
... که ... قطعه ... منظوم کرده **قطعه** ...
... **شد** ... **شد** ...
... **شد** ... در ... این قطعه ...
... اثیر الدین ... **خواجه**
صفی الدین عبد المؤمن ... در ...
... صفی الدین ... مستعصم ... بغداد ...
... هلاکو خان ...
...
... صفی الدین ...
... خواجه صفی الدین ...

اباقا خان که رایت دولت خواجه شمس الدین محمد ارتفاع یافت خواجه بملازمت [illegible] و وزارت [illegible]

نشتافت و نزد یکی از عاملان خفیه و اولاد رشید خواجه شرف الدین هرون را شاگرد خویش ساخت و استادی صفی الدین

در آن اوقات به تصنیف رساله شرفیه پرداخت و از آن جمله دیگری **حسام الدین منجم** است و در آن ایام که

ابقای آن قبول است منجم فرمان داد و حسام الدین بملازمت پادشاه رفته گفت که خلیفه کشته شود عالم آشوب

و تاریک شود و علامت قیامت شد و بوده اند و آن اشکال این کلمات مهابت آمیز [illegible]

که هلاکو خان در کشتن خلیفه تردد پیدا کرده و در آن باب از خواجه نصیر الدین طوسی مشورت فرمود و خواجه

گفت که اکثر انبیا و بعضی معصوم را سلام الله علیهم قتل آوردند و هیچ یک از این حالات به وقوع نپیوست

و اگر حسام الدین دعوی می نماید که این احوال بغیر از [illegible] مترتب میشود [illegible] زیرا که [illegible]

از نشان [illegible] پیش از این کشته اند و [illegible] شده و [illegible] حسام الدین

[illegible]

یافت در [illegible] حسام الدین [illegible] مولانا [illegible]

شده و دیگری از آن جمله **نجم الدین دبیران** است و هو ابوالحسن علی بن عمر بن علی القزوینی و نجم الدین در میان

علما از فضلای زمان [illegible] مسابقت [illegible] و [illegible] خواجه نصیر طوسی به رصد مشغول [illegible]

[illegible] و نجم الدین [illegible] زمان وزارت خواجه شمس

الدین محمد تصنیف نمود و آن رساله را به نام نامی آن وزیر [illegible] موسوم ساخت [illegible]

و حکمت [illegible] نجم الدین [illegible] **و مؤید الدین عرضی دمشقی و فخر الدین**

مراغی و [illegible] و محیی الدین اخلاطی نیز در ملازمت هلاکو خان [illegible] و در وقت بنای رصد خواجه نصیر الدین را

امداد نمودند و دیگری از جمله فضلای زمان هلاکو خان **صدر الدین ساوجی** است [illegible]

[illegible] مستقیم [illegible] در علم عروض [illegible] اتصاف داشت [illegible]

که صدر الدین [illegible] و در زمان هلاکو خان [illegible]

[illegible] قصیده [illegible] در علم عروض [illegible] و دیگری از آن جمله **محیی الدین**

المغربی است [illegible] در اوایل زمان هلاکو خان در شام مقیم بود و در میدان علم نجوم [illegible]

[illegible] تصانیف [illegible] بعضی از مصنفات او در میان منجمان مشهور است والکلام [illegible]

کرمانی

کرمانی [illegible] اتفاق [illegible] مذکور **ذکر [illegible] اباقا خان بن هلاکو خان** در جامع رشیدی مسطور است که

[illegible] وقت که هلاکو خان [illegible] جاودان [illegible] اباقا خان [illegible] امرا و ارکان دولت [illegible]

[illegible]

جمادی الاولی سنه ثلث و ستین و ستمایه [illegible] قیام نموده در ماه رمضان

سنه مذکوره [illegible] اباقا خان [illegible] ارکان [illegible] امرا و اعیان [illegible]

[illegible] ایام دولت [illegible] رعیت [illegible]

[illegible] منصب [illegible] خراسان [illegible]

[illegible] وزارت [illegible] خواجه شمس الدین محمد [illegible] و خواجه علاء الدین عطاملک

جوینی [illegible] اصفهان [illegible] بهاء الدین محمد [illegible]

[illegible] اباقا خان [illegible] برکه خان [illegible]

[illegible] اباقا خان [illegible]

[illegible] ستمایه [illegible]

[illegible]

[illegible] اباقا خان [illegible]

برکه خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اباقا خان [illegible]

[illegible] خراسان [illegible]

[illegible]

اباقا خان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] بغداد [illegible] سال بسبب [illegible] وفات یافت [illegible]

در دار السلام [illegible] ولایت مصر و شام [illegible]

و از بغداد [illegible] تا تاریخ [illegible] مدت سلطنتش [illegible] سال [illegible]

[illegible] ذکر حکومت خواجه بهاء الدین محمد بن صاحب دیوان در مملکت اصفهان خواجه بهاء الدین

محمد [illegible] اصفهان را [illegible]

[illegible] حکومت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حجاج بن یوسف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خواجه بهاء الدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خواجه بهاء الدین [illegible]

[illegible] شیخ جمال الدین [illegible]

[illegible]

[illegible] خواجه [illegible]

[illegible]

[illegible] خواجه بهاء الدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خواجه بهاء الدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خواجه بهاء الدین محمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بهاء الدین محمد [illegible]

[illegible]

ذکر گشت ... [illegible] ... در بیان وصول اخبار مجد الملک یزدی به اوج اقبال و رتبت
کورکب دولت خواجه شمس الدین محمد جوینی ... [illegible] ... مدت که ... [illegible]
بگشت و در عشرتی ... [illegible] ... رسیده که ... [illegible] ... در بیشتر گشت ... [illegible]
کار زار ... [illegible] ... از جان ... [illegible] ... زمانه را ... [illegible]
... [illegible] ... در هر کجا ... [illegible] ... جها ... [illegible] ... این مقال ... [illegible]
سید فضل ... خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان است که چون در زمان سلطنت ... اباقا خان ...
در کمال استقلال ... اعلام امور ملک و مال قیام ... خواجه بهاء الدین محمد بسبب تقریر مجد الملک یزدی ...
تمام ... [illegible] ... روز گار ... خواجه علاء الملک ... [illegible]
... [illegible] ... مجد الملک ... [illegible] ... انتظام ... [illegible]
... [illegible] ... یوسف شاه ... [illegible] ... خواجه بهاء الدین ...
... [illegible] ... صاحب سعید خواجه شمس الدین محمد ... [illegible]
... [illegible] ... مجد الملک ... [illegible] ... انجام آن مهم ... [illegible]
... [illegible] ... احوال ... [illegible] ... اعتقاد ... [illegible]
... [illegible] ... مجد الملک ... [illegible] ... سال ...
... [illegible] ... خواجه ... [illegible]
... [illegible] ... اوقات ... مجد الدین ... [illegible]
... خواجه علاء الملک ... [illegible] ... عظمت پادشاه ... [illegible]
... مجد الملک ... [illegible] ... اباقا خان ... مجد الدین ... [illegible]
... [illegible] ... صاحب دیوان ... [illegible]
... [illegible] ... این حدیث ... [illegible]
... [illegible] ... مجد الملک ... [illegible]
... [illegible] ... مجد الدین ... [illegible] ... پادشاه ... صاحب سعید ... [illegible]
... [illegible] ... احوال ... [illegible] ... مجد الملک ... [illegible]

تا ... گشته بود ... [illegible] ... صاحب دیوان ... [illegible]
... [illegible] ... اباقا خان ... [illegible] ... ارغون خان ... [illegible]
... [illegible] ... مجد الملک ... [illegible] ... ارغون ... [illegible]
... [illegible] ... ممالک ... [illegible]
... [illegible] ... احوال پادشاه ... [illegible]
... [illegible] ... علاء الملک ... [illegible]
... [illegible] ... ارغون خان ... [illegible]
... [illegible] ... احوال پادشاهی ... [illegible]
... [illegible] ... ایلخانی ... [illegible]
... [illegible] ... احوال ... [illegible]
... [illegible] ... اباقا خان ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... مجد الملک ... پادشاه ... [illegible]
... مجد الملک ... [illegible] ... خواجه شمس الدین محمد ... [illegible] ... مجد الملک ...
... [illegible] ... احوال ... ممالک ... [illegible]
... [illegible] ... مجد الملک ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... سلاطین ... [illegible]
... مجد الملک ... [illegible] ... پادشاهی ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... صاحب دیوان ... تبریز ... [illegible]
... [illegible] ... خواجه ... [illegible]

خصم تو بی تو بیت [illegible] خواهی کردن ∴ با بیخ کم زوری میان بایکردن ∴ چون آن رقعه نظر جناب صاحب سعید رسید این
دو بیت در جواب نکته روان گردانید ∴ [illegible] ∴ [illegible] روزگار [illegible]
این کار که باین در میانش داری ∴ هم بیخ کنی زوری میان محکم کردن ∴ القصه جناب صاحب دیوان قرین وحشت
بارگاه اباقا خان در آمد پادشاه زبان عتاب بگشاد که سالها در خدمت [illegible] میان بسته [illegible]
و منظور نظر عنایت گشتی و چون تخت سلطنت بوجود ما زینت یافت بیشتر از پیشتر درباره تو عاطفت [illegible]
[illegible] علاء الدین عطا ملک [illegible]
تصرف و تقصیر [illegible] سلطان [illegible]
اقبال بود [illegible] احوال [illegible] سعادت
و تایید مرشد عقل [illegible] خان [illegible]
خان [illegible]
[illegible]
[illegible] در خدمت درگاه سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
تسلیم [illegible]
[illegible]
اباقا خان [illegible]
[illegible] خواجه شمس الدین محمد [illegible]
[illegible] صاحب سعید [illegible]
[illegible] اباقا خان [illegible]
که درین باب [illegible] آیت [illegible]
[illegible]

خود درست [illegible] ∴ در روضة الصفا مسطور است که صاحب سعید [illegible] پادشاه [illegible]
دیگر [illegible] وزارت [illegible] الملک [illegible]
سعید [illegible] اباقا خان [illegible] اباقا خان [illegible]
الملک [illegible]
[illegible] اباقا خان [illegible] خواجه شمس الدین محمد [illegible] صاحب سعید [illegible]
پادشاه [illegible]
[illegible] اباقا خان [illegible]
پادشاه [illegible]
[illegible] صاحب سعید [illegible]
[illegible] صاحب [illegible]
[illegible]
[illegible] مجد الملک [illegible]
[illegible] علاء الدین عطا ملک [illegible]
[illegible] مجد الدین [illegible] علاء الدین [illegible] اباقا خان
[illegible] خواجه شمس الدین محمد [illegible]
[illegible] علاء الدین [illegible]
سعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اباقا خان [illegible]
[illegible] علاء الدین [illegible]
[illegible] اباقا خان [illegible] خواجه علاء الدین [illegible]
[illegible] ذکر رفتن [illegible] اباقا خان ∴ در روضة الصفا مسطور است که در ان اوان که شاهزاده [illegible]

هلاکو خان از دنیا رحلت کرد بتسخیر مملکت شام اشتغال داشت اباقا خان ... بعد از استماع آن خبر ...
... و تا مدتی در آن مملکت ... دار السلام رسید و روزی چند آنجا توقف کرده متوجه همدان گردید
و در روز چهارشنبه ششم ... در آن بلده نزول فرموده ... مجلس عیش و طرب ... سلطنت ...
شراب مدام ... روز ... و مکرر ...
... ناگاه ... آن ...
... ساخت ... جان ...
... اباقا خان ...
خان ... سلطنت ...

ذکر بعضی از اکابر که در زمان اباقا خان ... مولانا جلال الدین محمد البلخی الرومی

... اباقا خان معاصر بوده ... در تعظیم ... مولانا بهاء الدین ...
الدین شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن احمد الخطیبی البکری است ... شیخ بهاء الدین محمد ...
سلطان محمد خوارزمشاه ... سلطان محمد ...
بهاء الدین ولد ... در علوم ظاهری و باطنی ... مرتبه ... داشت ...
... مولانا جلال الدین محمد در ششم ربیع الاول سنه ۶۰۴ اتفاق افتاد
و ... مولانا بهاء الدین ولد ... شیخ الاسلام ... مبارکه ...
... مولانا جلال الدین محمد ...
... آنجناب ... سلطان ولد ...
... شیخ ... برهان الدین
محقق ... مولانا جلال الدین محمد ... خویش ...
... سنه اثنین و سبعین و ستمائه ...
... شیخ صدر الدین محمد ... مولانا جلال الدین ...
... برهان الدین محقق ... شیخ شمس الدین محمد تبریزی ...
... مولانا جلال الدین رومی ...

حکایات مشهور است و سلطان ولد ... شیخ ... مشغول ... است ...
... از جمله مشایخ ... سعادت ... شیخ صدر الدین محمد بن المؤید الحموی
است شیخ صدر الدین در ... علوم ظاهری و باطنی ...
... مولانا قطب الدین علامه شیرازی ... حدیث ... آنجناب ...
... شیخ صدر الدین ... شیخ محی الدین العربی ... است ...
است ... فصوص ... شیخ ...
... شیخ ابو بکر ... است ... شیخ محمد ...
... اباقا خان ... شیخ اوحد الدین کرمانی است ...
... شیخ محی الدین ... شیخ ... فتوحات ...
... شیخ اوحد الدین ...
... شیخ شمس الدین ...
... مولانا جلال الدین محمد ... شیخ اوحد الدین ...
... از جمله منظومات شیخ اوحد الدین ...
... بصورت ... مفید بوده. شعر: زان می‌نگرم بچشم سر در صورت
زیرا که ز معنیست اثر در صورت ⁂ این عالم صورتست و ما در صوریم ⁂ معنی نتوان دید مگر در صورت
کتاب مصباح الارواح از جمله منظومات ... شیخ اوحد الدین است و از اجله ... شیخ فخر الدین
عراقی است ... از ... زمان اباقا خان یکی مولانا قطب
الدین علامه شیرازی است و آنجناب در اکثر علوم شاگرد خواجه نصیر الدین طوسی بود ...
... خواجه نصیر الدین ...
...
... مولانا قطب الدین ...

و اشعار او مشتمل این سخن بیکر میشاید که او ندانسته که غزل بیکس جناب مولوی را جواب داده است
غزل بیکسم و درو زمان صد بیت سخن را بر زبان می آوردم و از جمله موشحات مولانا [illegible]
که شعرش مشهور است و نکات و دقایق آن کتاب افادت اکتساب در رسته الفاظ [illegible]
و از آن جمله [illegible] مورخ بوده و در سنه [illegible] از علما و اشعار مشهور بوده در عهد شعرا
زمان اباقا خان یکی [illegible] است و در صنعت [illegible] و در نظم اشعار عربی و فارسی
ماهر بوده و در قصیده [illegible] در مدح خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان دارد بیت از اول تا آخر
در هر یک قصیده [illegible] کرده [illegible] شعر [illegible] ایضاً [illegible]
[illegible] ایضاً و دیگری از آن جمله [illegible] است
[illegible] از کلمات [illegible] در زمان اباقا خان [illegible] سال [illegible]
[illegible] مشهور [illegible] ایضاً [illegible]
محبوب [illegible] ایضاً [illegible] ایضاً [illegible] ایضاً دیگر
از شعرا در زمان اباقا خان [illegible] است و در اشعار [illegible] از آن جمله
است که در جواب فارسی [illegible] از شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی نظم نموده و مطلع آن
[illegible] ایضاً [illegible] ایضاً [illegible] ایضاً [illegible] ایضاً [illegible]
[illegible] و دیگری از شعرا در زمان [illegible] است [illegible] در زمان اباقا خان [illegible]
[illegible] در زمان [illegible] شد و [illegible] انتقام [illegible]
[illegible] خواجه شمس الدین محمد [illegible]
[illegible] ایضاً [illegible] ایضاً [illegible]
و از آن جمله دیگری [illegible] است که مشهور [illegible]
صاحب دیوان [illegible]
[illegible] ایضاً [illegible]
[illegible] ایضاً [illegible] ایضاً و دیگری از آن جمله
[illegible] مشهور [illegible] اصفهان [illegible]

خاتون

[illegible] خواجه بهاء الدین محمد [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] رباعی از جمله [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] خاتون [illegible]
[illegible] خاتون [illegible] ایضاً [illegible] ایضاً [illegible]
[illegible] ایضاً [illegible]
[illegible] اباقا خان [illegible] ترجیح و تفضیل [illegible]
[illegible] ایضاً [illegible] ایضاً [illegible]
[illegible] ایضاً ترجیح [illegible] ایضاً [illegible]
[illegible] در جواب [illegible]
[illegible] ایضاً [illegible] ایضاً [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ترجیح [illegible]	تفضیل [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	نظم [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] اشعار [illegible] مشهور [illegible]
در جواب سوال [illegible] سوال [illegible]
[illegible]
[illegible]

مؤلف در نقل این حکایت از لطیفه
غفلت فرموده است و آن آنست که چون
[illegible] مجد همگر [illegible] گفت [illegible]
خاتون بخانه فرود آمد [illegible] گفت [illegible]
خانه بخاتون فرود آمد [illegible]

[illegible]

گفتار در بیان نجات یافتن صاحب علاء الدین و کشته شدن مجد الملک به حکم پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

امور سلطنت کند و در عهد ایام گذشته یکی از آن [illegible] امیر [illegible] پادشاه شد [illegible]
[illegible] شماتت اعدا [illegible] خواص سلطنت [illegible] حاسد [illegible]
در [illegible] در مدت حکومت حاصل کرده بود [illegible]
مذهب دولت و شریعت [illegible]
[illegible] در دارالسلام رسیده [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] الاعداء [illegible] فاضل [illegible]
[illegible] صاحب دیوان [illegible] استیلا [illegible]
[illegible] قیام [illegible] علاوه دولت [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] ذکر مخالفت شاهزاده [illegible]
[illegible] محمد [illegible] دولت پادشاه اسلام [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
سلطان [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] صاحب دیوان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] صاحب دیوان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] صاحب دیوان [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
[illegible]

اکنون

اکنون از [illegible] سلطنت ایشان آنست که صاحب [illegible] صاحب [illegible] جانب [illegible]
سخن [illegible] سلطان [illegible]
دولت [illegible] خان [illegible] صاحب دیوان [illegible] جواب [illegible]
[illegible] کتابت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] حکایت [illegible]
شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب دیوان [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] صاحب دیوان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و مغرب ترتیب سواره [illegible] از استعداد لشکر الیناق [illegible] سپاه [illegible] مستعد [illegible]
روز [illegible] اردوی خان [illegible] آوازه جهان در حرکت آمده [illegible]
و [illegible] میان امرا و الیناق [illegible] شاهزاده شکست [illegible] اختیار کرده سلطان احمد
از شنیدن خبر [illegible] رجعت [illegible] خراسان آورده و اردوی [illegible] زمان [illegible] شکسته
شکسته شان [illegible] کلات [illegible] الیناق [illegible] هزار سوار [illegible] حصار رسیده شاهزاده
تسلیم [illegible] رجعت [illegible] الیناق از قلعه پایان آمده الیناق [illegible]
کرده دولت شاهزاده [illegible] الیناق [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] منازل و مراحل [illegible] سلطنت [illegible]
رسید سلطان احمد [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] حکومت مملکت خراسان [illegible]
[illegible] امرا [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] الیناق [illegible] شاهزاده
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] شاهزادگان [illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بابان

[illegible] الیناق [illegible] خانه [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] منزل [illegible]
[illegible] صورت [illegible] حقیقت حال [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] صورت واقعه [illegible]
[illegible] شاهزادگان [illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible]
پادشاه [illegible] سلطان [illegible] آن حال [illegible]

صدای این غارت و تاراج در عالم انداخته و هم در ان روز [illegible] ارغون [illegible] رسید و [illegible] لشکر سلطان احمد
دست بسته باستقبال ارغون بر دند ارغون خان را چون چشم بر ایشان افتاد [illegible] در ان زمان [illegible]
درگاه و دشمن منصوب را به چند دست در پای [illegible] ارغون در [illegible]
[illegible] داشته [illegible] برافراشت [illegible] جنب [illegible] حالی [illegible]
چشم دولت روی [illegible] چون ارغون خان بتجربه معلوم نموده بود که [illegible] خاتمه [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible] تا در شب پنجشنبه بیست و ششم جمادی الاولی سنه [illegible]
[illegible] شکسته [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] ارغون خان [illegible]
[illegible] جلوس ارغون خان بن اباقا خان [illegible]
[illegible] ارغون خان [illegible] سلطان احمد [illegible]
پادشاهی [illegible] ارغون خان سلطان احمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] برطرف [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] صاحب دیوان [illegible]
[illegible] ارغون خان [illegible]
[illegible] سلطنت ارغون خان [illegible]
[illegible] شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و بیان مجملی از سوانح ایام سلطنت [illegible]

چون صاحب سعید در جاجرم از سلطان احمد جدا شده و بصفاهان رسید [illegible] ارغون خان
[illegible] سلطان [illegible] اصفهان [illegible] شیراز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاهانه [illegible] ارغون خان [illegible]
[illegible]
[illegible] امر خیر امرها امر [illegible] ارغون خان [illegible]
[illegible] ارغون خان [illegible]
صاحب دیوان [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب دیوان [illegible]
[illegible]
[illegible] ارغون خان صاحب سعید [illegible]
[illegible]
[illegible] وزارت [illegible]
[illegible] صاحب دیوان [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] صاحب [illegible]

[illegible]

[illegible] صاحب دیوان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و این آیه را [illegible] ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی

کنتم توعدون [illegible]

[illegible] شعبان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صاحب دیوان [illegible]

[illegible]

[illegible] شهادت [illegible]

[illegible] صاحب دیوان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسبب وزارت ارغون خان ملازمت درگاه عالم پناه اختیار کرد و بتقریب طبابت در شمار است تا در مجلس ملوک راه یافت
و بسبب اشفاق هر روز از اوقات پادشاه مربی شده سعد الدوله در معالجه شرایط اهتمام بجای آورد و ارغون را
مسهلی داده نافع آمد و از آن مرض زوال یافت و در الطاف و انعام و اکرام او بیفزود روزی ارغون خان حکایتی کرد
مالیات تراکم بود و سعد الدوله استحقاق خود عرضه داشت و بسبب خاطر او این اموال جمع آوردن و اموال فراوان معلوم
صورت اموال اطراف و جواب کتاب مرتب کرد و به حضرت عرضه داد و بتقریر آن پیش ارغون خان
کفایت و کیاست ذات او اموال ممالک را بهتر دانست و ترتیب آن را متعهد شد و در آن باب تقرب جست و هوا خواهی پادشاه ظاهر گردانید
مستعد به ورود بیچ جا کشید و دیوان که بار آورد و نیز در ضبط ولایت و ارباب اعمال معارف و امرا رعیت کشاورزان
ولایت صورت حال رعایت نکنند و اموال مملکت وافر نمی‌شد و کسانی که بر خلایق دست یافته
خود بخدمت او امر کرده بود جمع آمد و بتحقیق آن حال چون معلوم گردید تا بر این مقدمه
حکم شد که سعد الدوله در مصاحبت او روی به آن ولایت‌ها رود و در تحقیق و تفحص اموال و تحقیق
اموال عمال و تسخیر حساب‌های دیوان و بحث اهتمام تمام نماید سعد الدوله بدین اتفاق با ایلچیان او روانه شد
و تمام مبالغی که بسیار سال‌ها در ذمت عمال و حکام مانده بود و اموال بسیار از آن حساب‌های گذشته بر عهده جهات ملکی
ثابت گردانید و چون باز آمد بجانب اردو جمع آن را بنظر ارغون خان رسانید و بر حال
سلطان منبسط شد و آن جمع که نوشته بود تمامت بر وی عرضه داشت و سعد الدوله بار دیگر بدان ولایت رفت
و وزارت خود را با ضمان کرده بود و در تقریر آن ملک که عادت عمال بر آن جاری بود در آن موضع
بساط عدل گسترد و اموال جمع آورده ارغون خان او را مستقل گردانید و اعتبار او بر مرتبه اعلی رسید
و خلعت مخصوص کرد و در آن سال آن نقد اموال را آورد و محاسبات دیوان را مرتب گردانید و رفاه رعایا و امن ولایت از وی ظاهر شد
و صدق و امانت و حسن کفایت سعد الدوله روز به روز ظاهرتر می‌گشت و بر فتوای اهل ملک و دولت ارغون خان او را به مرتبه
ریاست ارتقا داد و مهمات ملکی و مالی به کفایت او تفویض فرمود و سعد الدوله در مدت اندک مهم دیوان را
بر نسق مطلوب آورد و آن را ترتیب داد و مبلغ‌ها از بقایا و مطالبات و مصادرات حاصل گردانید
مسعود گردانید و خلق بر او اتفاق داشتند و مملکت را بدان آراست و بر نهج انتظام و اقتدار
رعیت و رعایا و اهل ملک را رفاهیتی حاصل شد و روز به روز کار او بالا گرفت تا چنان شد که حکم او در همه ممالک نافذ
شد و حکم شد که بی اجازت او هیچ کس را در دیوان تصرف نباشد و سعد الدوله روز به روز بر منزلت خود می‌افزود

بالاسقوات او امرا تخلف می‌کرد و ارغون خان را چنین بنمودند که سعد الدوله مردی است با کفایت و اگر سعی او نبودی آن مهمات
بسرانجام نرسیدی و چون وزیر گشت سعد الدوله از روی قدرت و اختیار مقصودی ضبط اموال
امور جمهور گشت و امرا و ارکان دولت بر او رشک بردند و بعضی که منظور نظر پادشاه بودند در خلوت نزد
ارغون خان زبان به بدگویی گشادند و بدان وسیله در پی آن بودند که سلطان احمد و بوقا را مشغول دارند
و بعدم حضور او جمعی دیگر سالکان طریق خیانت گشته آن نوع کارها از پیش بردند چون ارغون آگاه شد
چند روز قدرت و مکنت نداشت و امرا و ارکان دولت مصر و عساکر بر سر او متفق شدند و ارکان سلطنت نظر انتقام
دوان کرد و به سبب رضای او جمعیت یافتند که از آن مقام مدافع او شوند و ریاست مملکت را ضبط کردند
و چون امیر بوقا وزیر و صدر الدین احمد زنجانی که نایب او بود جمع شدند به موجب آنکه بوقا
در آن جا با امرای دیگر مطلع گشت و از آن گرفته بر زبان راند که بوقا بر پادشاهی مهمات
کار در دست گرفته و بنیاد آن خواهد نهاد و امرا و مهمات تفصیل داده و اموال ممالک را به ارغون باز نمود
و ظاهر گردانید و کار بجایی رسید که چون ارغون خان بر سر تبریز رسید امرا و بوقا همراه او گشته بودند
و بر وفق عنایت سعد الدوله به تفصیل ایلچی فرستاد و به موجب اتفاق امیر این حکایات ارغون خان بر بوقا متغیر گشت
و در آن اثنا در مجلس شراب بر بوقا و امرای دیگر امتناع کرد و سخنان نزاع آمیز گفتند و پادشاه آن امیر را
عزل کرد و بر جای بوقا از ارغون رنجیده و در امور تصرف کرده جلال الدین و فخر الدین را از آن جا
بیرون کرد و بر وزارت و امور دیوان ممالک صدر و وزارت ایشان قرار داد و حکم او بر آن امور نافذ گشت
و بیاسا رسانیدند و ارغون خان قدرت او را در آن امور ثابت گردانید و دیگر اعمال و مشاغل دیوان
بوقا بر وی باز داد و امرا و اعیان ممالک از او دانستند که همه کارها بی‌اختیار او نخواهد بود
و در کار او تقصیری نبود و ارغون خان او را بر منصب بزرگ ارتقا داد و در آن سال‌ها خبر قصد او
بر رسید و رغبت در مرتبه و بزرگی او زیادت شد و خاطر او به مزید تربیت ارغون قرار گرفت
و بعد از مراجعت او به اجازت سلطنت پادشاه و رعایت امر او اولیا و خاصان را بیشتر بدید
سعد الدوله که در امور و شغل‌ها به درجه کفایت رسیده بود و از همه بیشتر گشته بود و امیر نجم الدین را
و آن روزها که در زمین عمارت و از ولایت‌ها جمع کرده بود پادشاه چون بشنید کار او را شرف دیگر بر او افزود
آنگاه که ملک حاصل شد و اسامی آن ولایات را که به بوقا متعلق بود به وی مفوض کرد و جمله را بیاورد و نیکو

[illegible] بوقا رسانیدند و آن خاین [illegible]
[illegible] بوقا [illegible] ارغون [illegible]
[illegible] سعد الدوله [illegible]

ذکر [illegible] عظمت و حشمت سعد الدوله یهودی و بیان آنکه به سبب [illegible]
[illegible] ارغون خان [illegible]

[illegible] در رعایت سعد الدوله [illegible]
[illegible] ارغون [illegible]

تفویض یافت و حقیقت حال آنکه در زمان وزارت سعد الدوله تمامت مملکت در غایت معموری [illegible]
[illegible] ارغون خان [illegible]
[illegible] سعد الدوله [illegible] ارکان [illegible]
[illegible] سعد الدوله [illegible] ارکان دولت [illegible]
[illegible] ارغون خان [illegible]
[illegible] ارکان اسلام [illegible]

[illegible] سعد الدوله [illegible] ارغون خان [illegible]

[illegible] ارغون خان [illegible] سعد الدوله [illegible]

[illegible] سعد الدوله [illegible] ارغون خان [illegible]

[illegible]

ارغن

[illegible] المجوس است و در سنه [illegible] بجوار رحمت پیوست و دیگر از جمله [illegible]
[illegible] قاضی [illegible] ابو سعید ناصر الدین عبد الله بیضاوی [illegible] ارغون خان [illegible]
[illegible] علوم معقول و منقول [illegible] و تحقیق مسایل فروع و اصول [illegible] قاضی بیضاوی [illegible] امام الدین
[illegible] محمد بن صدر الدین [illegible] امام الدین [illegible]
[illegible] امام الدین [illegible] قاضی ناصر الدین بیضاوی را [illegible]
مصنفات پسندیده بسیار است و تفسیر قرآن و غایة القصوی و شرح مصابیح و منهاج [illegible] و مصباح [illegible]
[illegible] قاضی ناصر الدین بیضاوی [illegible]
[illegible] و ستمائه [illegible]
[illegible] قاضی [illegible] شمس الدین محمد بن احمد الخلیل الخویی است و او در تکمیل علوم [illegible]
[illegible] علوم الحدیث [illegible]
[illegible] و تسعین و ستمائه [illegible] فاضل [illegible] جمال الدین
محمد بن سلیمان بن النقیب المقدسی است و او [illegible] و تسعین و ستمائه
اتفاق افتاد و دیگر از [illegible] زین الدین [illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible]
عز الدین زرکوب [illegible]
[illegible] ذکر گیخاتو خان بن اباقا خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]

و اغول که

و اغول که حاکم بغداد بود [illegible]
جواب گیخاتو [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] و تسعین و ستمائه گیخاتو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گیخاتو [illegible]
[illegible] و تسعین و ستمائه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صدر الدین احمد خالدی زنجانی [illegible]
قطب الدین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سادات و علما و مشایخ و فضلا [illegible]

داشت و بتخفیف مؤونت ساعیان و زعمای ایشان حکم فرمود و مهمات ملکی بحسب رضای امرای عالی مقدار پایان یافت و گیخاتو

باطلاع از تفحص امور ارادت ایشان مشغول بوده لاجرم در مدت سلطنت او اعلام عدالت بمشایخ اقدام نمود و اما

در آن ایام جمعی از امرا بر تحریک بعضی از اعیان بمخالفت او در کار سلطنت بخروج و عصیان از آن

جمله یکی طغاجار نام بود و ایشان را بعد از مدتی بند نهادند و بعد از آن حضرت شیخ عالم را

مصور داشت و بمعاونت امرا خاطر شریف را از دغدغه دشمنان فارغ ساخت و زمام امور مملکت

و روز بروز رونق سلطنت او در تزاید بود و ارکان دولت قیام نموده اساس پادشاهی او استحکام

یافت و در این سال جنبانی امرا در سلطنت او بیدار شده ... جهان بنیاد ... داده و ...

جانب طغاجار و بعضی دیگر از مقام موافقت با گیخاتو در گذشتند و بقتل گیخاتو و سوقان عزمیان ...

صفر سنه اربع و تسعین و ستمایه در آن بود و مدت سلطنتش سه سال و چند ماه بود و ...

در ایام دولت گیخاتو اتفاق افتاد و خلاصه تقریر این حکایات بتفصیل ...

گفتار در بیان شمه‌ای از وقایع روزگار صدر جهان صدر الدین زنجانی و ذکر وقایع ... حلاوت و سعادت

که صدر الدین احمد خالدی از قاضی زادگان ولایت زنجان بود و در اوایل حال چندگاه ملازمت

... بجای پدر بمنصب قضا ... از حسن تدبیر و سماحت و جود و سخاوت ...

صاحب ... و ... گشته ... انجام سادات و علما و مشایخ و فضلا

... و ... بکفایت و یکی از شعرا ... در این ... گفته

شعر بیت صدر شروان شده در آفاق ⁂ کز صدر نامور شود در هفت کشور ⁂ کس را که باشد

... ⁂ اگر صدری ... ⁂ ... صدر ... ⁂ ...

... ⁂ القصه چون گیخاتو خان بر سریر دولت نشست امرا و ...

... و ... مشورت در میان انداختند و ... لازم ...

... و ... صدر الدین احمد ...

... وزارت ... آیینه خاطر ...

... این صورت ... صدر الدین احمد

زنجانی را ... و ... موافقت ... اوردند و این ...

مستحق بود

مستحق شد که گیخاتو خان صدر الدین احمد زنجانی را بجای شمس صاحب دیوان تشریف صدر جهانی

مخصوص فرمود و انجام اشغال وزارت و تدبیر و ... صاحب ...

در دست ... وزارت ... اقبال صدر جهان در تزاید ... او ...

در ... رفعت ... و ...

... بیت ... ⁂ ...

... ⁂ ... ⁂ ... ⁂ ... صدر جهان ...

امرا ... مصالح ... مهام ملکت و مصالح ...

... سنه اثنی و تسعین و ستمایه ...

معارف تبریز ... ملازمت ... خاطر ...

که صاحب دیوان اموال ... بیت ...

... آن ...

... کفایت صدر جهان

... صدر جهان ...

... از ... حاصل گشت ...

... صدر ... در انجام ...

... و کثرت احسان ... صاحب دیوان ... در قوانین ...

در ان ... و ... از ... ناظر ...

... صدر جهان ... انجام ...

... در آن باب ... خاطر ... در آن ... الدین ...

... صاحب دیوان ... مملکت ...

ولایت ... مملکت ... و ... ممالک ... ایران ...

... تمام و ... پادشاه ... از آن ...

... صدر جهان ... آن ...

دیوان بمرمت آنجا شده در ربقه فرمان دیگر دوام بی‌شوری سر از این مطلوب با سمع قبول جا داده و باتفاق بوداق
بیگ که ایلچی خاقان بود این خیال محال را بعرض پادشاه باستقلال رسانیده کیخاتو خان حکم فرمود که تخت
مهد در ممالک محروسه سلطانیه و تبریز و سواد و ساحل کشته و تهیه بریج ثبات از بخت گشتند که تقدیم
پادشاه و بزرگان و زرا و وزرا و دیگر به قرب مشغول نمایند و در هر شهری از بلاد آذربیجان و عراق عرب
و عجم و فارس و دهستان و دیاربکر و خراسان چاو خانه بنیاد نهند و ما وجهه تمشیت آن کار تعیین نمودند
و مقرر شد که بجای ... آنکه ارکان و ولایات باقی را در وقت ... جاو جاری زر دهند و در وجه معلوم ...
جماعه از اکابر ارباب و وزرا و دوزان در ... از چاو خانه ... و دیگر این صنعت ...
و در هر جا و ... در ... چاو خانه ... معروف گشت و چاو کاغذ پاره ... مشتمل بر چند کلمه
خطائی ... نوشته و ... آن کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله و ... در ... خان
... آن عبارت پادشاه ... در میان کاغذ دایره کشیده ...
... جاو ... چند ... کاغذ ...
... پادشاه و جهان این چاو مبارک ... در ممالک ... تبریز ...
... مردم ... حیرت ...
از شعرا ... پادشاه و صاحب دیوان ... ابیات گفته ... بیت ...
جاو اگر در جهان روان باشد .. رونق ملک جاودان باشد .. القصه ...
جاو ... روان ... اشتغال ... تبریز
... زبان ... شده ... اگر چه ... مردم ... اکابر ...
... بر ... عوام الناس ...
... گشته ...
... باتفاق صاحب دیوان ...
جاو ... ارکان ...
... تبریز ...
... نصرت ... ان ... بایدو و ... ابو سعید ... کیخاتو خان

ایام ... کیخاتو خان ... مسلمانان ...
... پادشاه ...
... خان ... بایدو ...
... مجلس پادشاه ... بایدو ...
... مخالفان ...
... کیخاتو خان ...
... بایدو ...
... چاو ...
... امرا ...
... بایدو ... آذربایجان
... خبر ... کیخاتو ...
... آقبوقا ...
... تبریز ...
... آقبوقا ...
... آقبوقا ... طغاجار ...
... آقبوقا ...
... طغاجار ...
... آقبوقا ...
... کیخاتو خان آقبوقا ...
... آقبوقا ...
... آقبوقا ... کیخاتو خان ...

و بعد از وصول لشکریت عالی عرض کرده کیخاتو بر نوازش که طرف روم گریزند و از احتیاط از روم گرفته تا اغربش متعلق

نشد بیند و او عرض از حد سرب بر گشته در ان ایشان از کل بمرنیان که با لشکریان که بیست بن رفته بود مراجعت نمود

و جمعی از امرا که در تبریز بحد بودند با هم گرفته بودند با هم پیوسته و باتفاق متوجه اردوی کیخاتو شدند و بر او دو بارگاه

بازده بر بکین در ساخته ناگاه بار شاه را گرفته و بر او عاجی سپرده و شب او را در روز پنجشنبه هفتم

جمادی الاولی سنه اربع و تسعین و ستمایه هلاک کرده کیخاتو خان سه سال و نیم پادشاهی کرد و ابراهیم و اردو

خاتون نبت انبو تا علاء رجگیه و ادوبوغان خاتون و بیچ یک از بچه پسران سلطنت نرسیدند و از جمله

مشایخ زمان کیخاتو خان یکی شیخ احمد قدو ملاقات بوده و در زهد و عبادت در حد عالی داشت و در شهور سنه بعد خرقت

جام ترقیات پر از فت و از شعرا زمان یکی نظام الدین عثمان قزوینی بود و از اشعار بلیغ او این مطلع از

غزلیات *** صبح برآمد از رخت پرنگین کلاه را *** چشم رخت گه سحر کنید رحمت الله را بیت یا شاه

چون مهم کیخاتو خان بر شیخ رخ نمایان نیز نموده پسر بنایند ساخته پادشاه پاد شاه بود که در ماه

جمادی الاولی سنه و او در همدان در تخت سلطنت نشسته در مجلس طمع زنت داد و بساط عیش

انبساط آراسته و نه تن سر تخت شده و با به سعد الدین که غربت را از عراقی دستوری الحاق

دهان قیام نمود در او امور و نظام مهام سلطنت در آورده منصب امیر الامرایی بطغاجار داده و خواجه صدر الدین

احمد را بوزارت ممالک انتقال داد و از آن مهم بکفایت خواجه جمال الدین دستجردانی نماید و تجدید

حکومت روم و دیار بکر با بطغاجار و ارزانی داشته حکم فرمود که صدر جهان متوجه گشته آن ممالک گردد و تو

ما مات خراسان عراق که با بطوجار و ارانات کرده و تختی باو را حاکم شد و ساخت و ارقاق ممالک عرض و اکثر

حدود ایشان از غازان که بدانند در بعیب سخنان خود نیز را رها است فرستاد و فرمود که با تو نیز

رونیا که به سلام نامند و سخن را پایان داده و بعیب بود اگر در محضر یتاق میزد از کیخاتو را دست

نخست نمود و بحمد نقیب و نافع که ایشان اطلاعی که در آن نام کیخاتو گذشته باشند بسلطنت

تخت دارد اگر را قبول مار بر بسیار ماه و ساختن تمرد نموده است کار ممالک را تدبیر آن یعنی نسیم

اما در نیز بنده مستحق بر پادشاه است اگر کنیم ما کنند پادشاه بد سلطنت مستحق باشم در این امر مرهم تدبیر

خاصه دادن بحمد الله ایمن مردمان پسند میدادند که او در بلی ممالک بقبول کرد گیرند در این اثنا

با بود قاآن خاتون بن ارغون خان باتفاق امیر نوروز قاآن را تحت افرا بخراسان متوجه آذربایجان گردید

و بابود منصوب

و به بود منصوب شده و از شرم کیخاتو بخت نیافته بود و حال بجانب درگاه رفته مدت حکومت او ده ماه و بیک

در حدود تبریز بود و نتواند گفت ذکر سبب وصول احوال شاهزاده غازان که در آن ممالک بود و در جمیع مرزبانان و بیان

وقایعی که در این ایام در میان آن جناب و امیر نوروز واقع شد بنحوی که خواجه رشید الدین فضل الله در

جامع التواریخ چنین تحریر نموده که ولادت همایون شاهزاده غازان بن ارغون خان در شب جمعه بیست

نهم ربیع الاول سنه ۶۷۰ در سعادت و دین در منزلی بطالع عقرب اتفاق افتاده و چون آثار دولت و شهامت

از ناصیه آن در حال کامکار او ظاهر بود چون ارغون خان تسلیم امر او گشته در ترتیب اسباب جشن و سور

می پرداختند و تربیت او بیفزود و در وصف آن ننگ کرده و در روز چهار غازان تا سال که دهم محرم و در و عید

انگاه و اباقا خان آن مژده در تربیت آن کوشید و چون بر غازان خان بود در شهر سنه ۶۷۸ اباقا خان بجهة

زفاف و مسرت بخراسان آمد و بر میان صحرای ادسفان طرح شکار انداخته در آن صیدگاه غازان

را بر زمین نهاده که چون در آن زمان شهزاده بود و بر این سخن موجب تعجب او شد چون اباقا خان از جنگ

رسم جوان دست بر آن موفق و بر پس دست آن شاهزاده بر جنبیده سه روز و در آن صحرا توقف نموده و چون از توقف

انتقال فرمود در سنه ثمانین و ستمایه که بر غازان ده ساله گشت اباقا خان وفات یافت شاهزاده

چند روز ارغون خان بود چون ارغون سلطان احمد را کشته بر تخت سلطنت نشست ایالت

خراسان را بغازان تفویض نمود و امیر نوروز را در ملازمت او مقرر فرمود و این امیر نوروز پسر ارغون

آقا است که سی و اند سال در زمان چنگیز خانیان حکومت ممالک خراسان داشت و بعد از او این نوروز پسر اسعد داشت و حال

امیر نوروز بزینت ایمان و اسلام محلی بود و متابعت سنت حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام مرتب و مکمل بود

و مدتها در حضرت ارکان شریعت غرا و تقویت معالم ملت بیضا سعی جمیل مبذول می نمود و در میدان

مردانگی و شجاعت از اقران و امثال تمام داشت و در غایت صلابت و زیرکی معروف و در معرکه نام و ننگ کار

اقدام چون در عهد ارغون خان امیر نوروز و دیگر امرا بر سر رای گرد آمدند و امیر نوروز بجانب

دیار و صداقت از پادشاه متنفر گشته در روز پنجشنبه بیست هفتم ربیع الاول سنه ثمان و ثمانین و ستمایه

رسول فرستاد و امیر نوروز شهزاده را بکشتن بر پرنیده بخراسان آمد و در خلاف غازان با خود متفق

ساخت هیچ جانب را از فتنه در روز پنجشنبه بیست و هفتم ربیع الاول سنه ثمان و ثمانین و ستمایه بر شهزاده

در کشف روز از یک شب پیش منزل گرفته و بود و امیر نوروز با سپاه مملکت خود نگاه داشته و در کار

غازان از جانب مازندران گریزانید و چون شاهزاده بدان ولایت رسید [illegible] نوروز [illegible]
[illegible] نوروز خان [illegible] لشکر پراکنده را جمع گردانیده [illegible]
[illegible] اتفاق افتاد [illegible]
[illegible] شجاعت [illegible] شاهزاده غازان
[illegible] آرام گرفت و بعد از آنکه [illegible] نوروز خان [illegible]
[illegible] با سپاه [illegible] رسید [illegible]
[illegible]
خان [illegible] ترکستان [illegible] شاهزاده غازان [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نوروز خان [illegible]
[illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible] غازان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] غازان [illegible]
خان [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] غازان [illegible]

[illegible]

[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
غازان خان [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible] غازان [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible] ذکر سلوک شاهزاده غازان خان نسبت

با نوروز خان و طریق خلاف در میان و موافقت ایشان با یکدیگر بعد از وقوع مخالفت

[illegible] غازان خان [illegible] امیر نوروز [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]

که قتل پسر شاهزاده [illegible] سلطنت و جهانبانی [illegible] بایدو [illegible] از میان برگرفته [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] نوروز [illegible] غازان [illegible]

[illegible] مسلمان گشته [illegible] غازان خان [illegible]

[illegible] بایدو [illegible]

[illegible] رسالت [illegible] بایدو [illegible] پیغام [illegible]

[illegible] چنگیز خان [illegible] غازان خان [illegible]

[illegible] رسیده [illegible]

[illegible] بایدو رسیده [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] غازان [illegible] خراسان مراجعت نماید [illegible]

[illegible] غازان خان رسیده [illegible] بایدو [illegible]

خان [illegible] بایدو [illegible]

[illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible] غازان [illegible] بایدو [illegible]

[illegible] بایدو [illegible]

غازان خان [illegible] پیغام [illegible]

[illegible]

[illegible] غازان [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

پس روز دیگر بایدو و غازان [illegible] غازان [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] شاهزاده غازان [illegible]

[illegible] غازان خان [illegible] بایدو [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] بایدو [illegible]

[illegible] غازان [illegible] شاهزاده غازان [illegible]

[illegible] امیر نوروز [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بایدو [illegible] پیغام [illegible]

[illegible] غازان خان [illegible]

[illegible] بایدو [illegible]

[illegible] ولایت [illegible] غازان [illegible]

[illegible] امیر نوروز [illegible]

[illegible] سلطنت بایدو [illegible] شاهزاده غازان [illegible]

[illegible] بایدو [illegible] غازان [illegible]

[illegible] بایدو [illegible] امیر نوروز [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] بایدو [illegible] امیر نوروز [illegible] غازان [illegible]

[illegible] غازان خان [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] غازان [illegible] امیر نوروز [illegible]

[illegible] صدرالدین [illegible]

[illegible]

[illegible] غازان [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] غازان [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible]

و مقارن این اتفاق صدر جهان خواجه صدرالدین احمد زنجانی که [illegible] روم بود [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible] در [illegible] شوال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
غازان خان [illegible] امیر نوروز [illegible]
[illegible] امیر نوروز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
غازان خان [illegible] سنه [illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر جلوس سلطان محمود غازان [illegible]
[illegible] تاج خسروانی [illegible]
[illegible] سنه [illegible] و تسعین [illegible]
غازان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] اهل اسلام [illegible]
[illegible] صدر جهان خواجه صدرالدین
احمد زنجانی [illegible] سلطنت غازان [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر نوروز [illegible] و تسعین [illegible] امیر نوروز
[illegible] غازان خان [illegible] و تسعین [illegible]
صدر جهان [illegible] سلطان غازان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] غازان [illegible] غازان خان [illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] سلطان محمد [illegible] سلطنت [illegible] در بیان [illegible]
[illegible] دولت غازان خان [illegible] امیر نوروز [illegible] غازان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] غازان [illegible]

چون قازان خان دید که زمان آن فتنه قریب است روی بار ... امیر نوروز تغیر نموده به فریفت او را
با سپاه جرار شبانگاه جانب خراسان روان فرموده در آن زمان لشکر او در البرز ناحیه بود و از غزان راند
بود و قتل و غارت می‌نمودند و امیر از وصول نوروز زنگ خبر یافته قازان خان بصوب ... افکنده
نوروز با جنود دشمن سوز شب و روز از عقب ایشان طی مسافت کرده در حدود هرات بدیشان رسید
و بضرب تیغ و سنان خلقی را بر خاک هلاک انداخت بقیة السیف راه گریز پیمودند و بنگاه ایشان تمام بدست
کسان نوروز افتاد و آن گروه گریخته بازگشت ... منظفر و منصور با ستان قازان خان شتافته قریب
از جهتی سپه ... و مقارن این حال صدر جهان تعرف در اموال دیوان متهم گشته امیر نوروز
متهم ... بر او تحریک و حال کشید و منصب وزارت را بخواجه جمال الدین دستجردانی مفوض گردانیدند و در خلال
این احوال ... و شاهزادگان ... مانند سوکا و رجاد ... دستجردانی ... در سلطان که از ابنای
اعلام اسلام مخالف مزاج ایشان بود با یکدیگر اتفاق کرده قرار بدان دادند که از انقلاب جهان خود گردانند
قازان خان و امیر نوروز را بعد از قتل توانند شربت شهادت چشانند و مساجد و معابد را بت خانه‌ها
کنایس و بیت الاصنام گردانند و قبل از آنکه این اندیشه از قوت بفعل پیوندد امیر نوروز ... اگرچه
بعضی از مصالح ملکی ... متوجه خراسان شد و قازان خان را اعلام داد که سوکا و رجاد در این سفر موافقت نموده
تا ... هم بر آن قرار داده‌اند که سوکا و رجاد در حدود خراسان ... جمعی ... را
گردانند و دستجردانی در سلطان قازان خان ... و ... چنان ... و قبل از وصول امیر نوروز ...
سوکا و رجاد معتمدی پیش شاهزاده ... امیر نوروز ... ایشان
تا ... قاصدی نزد نوروز زنگ ... ارسال داشت و از ...
... امیر نوروز ... و ... در آن ... در آن ... رفته ...
... رجاد با موافقان ... و ... و ... قازان خان ...
... امیر ... و ... دستجردانی ...
... در ... امیر نوروز ...
... امیر نوروز ...
... امیر نوروز ... دستجردانی ...

فراوان متوجه ... قازان خان شده ... پادشاه ... لشکر ... ایشان ... نموده
در ... قازان خان ... بتیغ ... دستجردانی ...
... نوروز ... قازان خان ...
... امیر نوروز ...
... امیر نوروز ...
... صدر الدین احمد خالدی زنجانی ...
... قازان ...
... صدر جهان ...
... قازان خان ...
... صدر جهان ...
...
...
...
...
... قازان خان ...
...
...
...
...
...
...
...
... قازان خان متوجه ... جمال الدین دستجردانی ...

[illegible] در اوایل محرم سنه ست و تسعین و ستمایه [illegible] غازان [illegible] وفات [illegible]

[illegible] بر مسند وزارت نشست [illegible]

[illegible] با صدر جهان [illegible] شب [illegible]

[illegible]

[illegible] در این سال امیر نوروز [illegible] غازان [illegible]

[illegible] صدر الدین احمد زنجانی [illegible]

[illegible]

[illegible] غازان [illegible] در ییلاق همدان بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بادست شعله طبع تو آمیخته باد ۞ وز خنجر تو خون عدو ریخته باد ۞ هر کس که نه همره موافقت باشد ۞ سر او
سر او بر در او آویخته باد ۞ و چون غازان خان از جانب غزنین بیک ... خان ...
معاودت کرده بود به آستان سلطنت شتافت **ذکر رفتن بعضی از حوادث آن ایام**
و ذکر توجه غازان خان بکرات بجانب شام در زمان سلطان محمود غازان ییلاق و قشلاق جانب ...
مملکت عراق بود و چون ایشان بمنقضای عادت قدیم گاهی بطریق ... اقدام می نمودند پادشاه ...
تا ازان طایفه خطر بست ... که اگر آن فعل مذموم تمام نمایند مال و جان ایشان ... باشد
هر کس از آن ولایت ... غارت کرد ... بر ... کار ...
و آن جماعت از ... بجنگ آمده ... و از آنجا ...
... تا جنگ ... و ... سلاح ... گردانیده ... تا ...
در حدود خراسان ... و ... مسلمانان ...
و در ... خدابنده ... از خراسان ... پادشاه ... عالیان ...
خان ... سلطان محمد خدابنده ... امارت ...
خراسان ... بسال ... حکومت ...
... بیک ...
... سلطان ...
رسید ... ملک فخر الدین ... از سبب آمدن ... نمود ...
شد ... شیخ شهاب الدین ...
... سلطان محمود غازان ...
داده ... پادشاه زاده ...
... پادشاهی ... شنید ...
... غازان خان ... رسید ...
... خراسان ...

دز در ... غازان انتقام ... وقت نموده ... تعریف و تقصیر خواجه صدر الدین احمد زنجانی ...
پادشاه رسانیدند و ... صاحب ... شده ... آن حال ...
گرفته ... صدر جهان ...
... صاحب دیوان ... غازان ...
... پادشاه ... تبریز ...
... صدر جهان ... رشید ...
... صدر جهان ... خواجه رشید ...
... خواجه رشید الدین فضل الله ... صدر ...
... غازان خان ...
... خواجه ... صدر الدین زنجانی ...
... روز چهارشنبه ... رجب ...
... حکم شد که ...
... صدر جهان ...
... صدر جهان ...
... صاحب سعید ... تبریز ...
... پادشاه ... سلطان ...
... نیابت ... وزارت ...
... خواجه رشید الحق و الدین ... علوم ...
... خواجه سعد الحق و الدین ساوجی ...
... مهام ملک ...
... ارکان دولت ...
... غازان خان ...
... پادشاه ...

[illegible] غارت [illegible] فارغ گشته [illegible]
[illegible] شده [illegible]
[illegible]
در خلال احوال مذکوره وقایع مسطوره بعرض غازان خان رسید که سلطان مصر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تاریخ جمعه [illegible] محرم [illegible]
[illegible] شام [illegible]
[illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]

[illegible] دمشق اعیان و اشراف آن بلده [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible] دمشق [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible] دمشق [illegible] شام [illegible]
[illegible] شام [illegible]
[illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible] دمشق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دمشق
[illegible]
[illegible]
[illegible] شام [illegible]
[illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]

و از شیبان از راه حلب عبور نمودند و بصوب ارزنجان نهضت نمودند و بیست و هفتم ماه مبارک رمضان در [illegible]
نزول اجلال دست داد و تا اوایل ذی الحجه بمقام مذکور اقامت کرده بعد از آن رایات بتبریز [illegible] و چون خیال
و حال ولایت مملکت شام ممهد شده بود بنفس نفیس غازان خان [illegible] و در غره محرم سنه احدی و سبعمایه [illegible]
دیگر علم ظفر پیکر [illegible] عازم [illegible] رسید از وصول [illegible] رجب [illegible] معلوم گشت [illegible]
و در آن سال [illegible] غازان خان [illegible]
جمادی الاول مراجعت فرموده [illegible] رمضان در [illegible] نزول نمود و در آن مقام [illegible]
قاضی سید قطب الدین شیرازی و شیخ محمود [illegible] الدین [illegible] الدین [illegible] و سعد الدین [illegible]
[illegible] قصد [illegible] نظام [illegible] رشید الدین فضل الله [illegible] سعد الدین [illegible]
[illegible] سید قطب الدین [illegible] غازان خان [illegible]
[illegible] سید قطب الدین [illegible] رسیدند [illegible]
[illegible] غازان [illegible]
سعد الدین [illegible] غازان خان [illegible]
[illegible] تبریزی [illegible] قاضی قطب الدین [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible]
[illegible] خان رسید [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible] غازان خان رسیده [illegible]
[illegible] جمادی الاول سنه مذکوره [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]

امیرالمؤمنین

امیرالمؤمنین رسول [illegible] غازان [illegible] محمد رسول الله [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible] مضمون آن نامه [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] غازان [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] رجب [illegible]
[illegible] شام [illegible]
[illegible] خواجه رشید الدین و خواجه سعد الدین [illegible]
[illegible] امیر [illegible] الدین [illegible]
[illegible] شام [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] شام [illegible]
[illegible]
[illegible] غازان [illegible] رجب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دمشق در حرکت آمده بر جناح استعجال طی مسافت نموده در دوم رمضان بموضع مرج صفر رسیده شب بلند
رسید و بجاسوسان نگاه کرده نفقات محود را از انواع سپاه مصر و شام و مثله که بالجمع دید زیاده از آن قلع کنک
امرا در آن منزل نزول فرموده بود و لشکریان بازخمت خیام و نصب یورت در مقام قیام و اقدام مینمودند
در هر حال بخلاف اساس ثبات قرار قتلغ شاه و امرا لشکر رسیده عزم مراجعت کرده امیر چوپان
در این حرکت مانع آمده خاطر بقتال نهاده و قتال فرا گرفت و قتلغ شاه و سولامش با وی
در سپاه و آمدن غازان برسر شیوه سوق کشته امیر چوپان و قتیاق با سایر امرا و لشکریان روان بعید آن آوردند
و ملک ناصر در سپاه مستعد بکار شده و غبار معرکه چهار مرتبه در هیجان آمده که چشم روشنان فلک تیره گردید و از
تیغ درخشان شان به رسیدن که روز تا شب لشکر از نقار آن دشت ماضرت قتال از کار رسیده امیر چوپان و قتیاق
با جمعی دیگر از امیران بر عقب رفتند دیگر باره روی آورده که مصر و ملک ناصر منهزم شده و نیارسته جنگ با ایشان
منهزم گشت و ملک ناصر ده هزار سوار بطرف جوانقار اسلحه داشته دران اثنا لشکر غازان از خوف
تیر بی باشی روان گردان شده سپاه و هم برآمده جمعی چوبان تا فوات کرد باری دیگر ملک جنگ ایشان
منهزم کرد و بغیر تیره و زندیه رفت و هر کس بطرفی راه گریز پیش گرفت لشکر مصر و شام که از عقب به
تعاقب نموده و چوپان بیک خان باجمیلات چون تا به در تعقیب لشکران منزل را ندان کرد و قتیاق با
و از امرا سر بخشیدند که بر دید تا قتلغ شاه و چوپان و سایر و شبان آن شب برواج شب در آن بنشسته
کنزدرا بیند و جون عزیز زمین سبب از آن طرف مرتضی زده بود از قلعه از آن جا و آن پشته ملک را ازآن
سلطان مصر و لشکریان از آن از مصر و حمص تا آن پشته در آمده و لشکر غازان در مقام دفع دشمنان
ثبات قدم ورزیدند و ملک ناصر حرکت ایشان از آن طرف را دیده و سپاه مصر خالف نموده تقدیم رسانید
قتلغ و چوپان و هزار آن از آن باران راندند و دست از حرب آن کشته ناکام منهزم شدند و هزیمت ایشان
تا بر مرج صفر که راه یافته بودند الا کثر قبچاقان از سبب روز یکی از تیر جدا شده بر آن رود بیکار ساختند
بیچاره در عزت سر و همت و اسب به تفرقه اطراف بر رفت و در ایام ملک ناصر بر تارخ شده بسر دمشق آمده
بازیکر قتلغ شاه و امرا را گرد آورده بعد از آن رفته باز بحصن دیگر فرستاد و ملک ناصر در دهم بر شام شد
و بر آن منع سر و برانداز ساز و نامها با طراف خود و اسباب را رسانیده و اظهار فتح و نصرت از آن
و رایات معاودت مصوب دارالملک بر افراشت و امرا منزل بمنزل که در ماه و وزر دهم ماه رمضان بمرکب
پیوسته غازان خان روزی دیگر مصوب جیه آوجان روان شد و پنجشنبه دهم ذی قعده متوجه
بعد از آنکه روز فرمان سافت و قتلغ و چوبان تا یک و سایر سرداران از حوصله بر فراز
داشت و هر یک را علی الفور مراتب یرلیغ با سیاق تادیب نمود و چند روز هیچ یک را در اردو راه نداد
و امیر چوپان را باکثر در آن معرکه نهایت جلاوت تقدیم رسانیده بود با قتلغ و یتمش مراقبت کرده و الوف زر
سرخ و صوف بگرو داده بعد از آن ایشان بعنایت غازانی سرافراز گشته با تمام قتلغ شاه جرم خفیف
از غازان خان در موسم اعلام سنه ثلث و سبعمایه از اوجان بدارالملک تبریز نزول نموده و یکدو ماه بعزافت
گذرانید آنگاه عازم یورت قشلاق گردید ذکر توجه غازان خان بیورت قشلاق و قتلق رسیدن
بعضی از اهل شیعه و نفاق غازان خان در روز جمعه نوزدهم شهر ربیع الاول سنه ثلث و سبعمایه
بعزم قشلاق بغداد از دار السلطنه تبریز بحرکت در ارتفاع داده در اواسط ربیع الآخر بحدود
سراو رسیده و بواسطه ظهور شدت برد و روز بار سیدن برف عزیمت بغداد فسخ فرموده در کنار
سولان سوران توقف نموده در آن منزل امرا در غایت عزت فارغ گشت و رنجیده یکی
روز نامه جات جمعی از امرا بعنایت را در نوشته نامه مرج تعالی کیفیت آن حال را بدین عنوان
تقریر میفرماید که در آن زمستان که غازان خان در قشلاق سولان سوران رحل اقامت انداخته بود
بیشتر بیان مرکز بواسطه شیوه ورزش جمعی از تبریز با پناه برده و صدقه عوزم پیامبر بودند و الافرنگ بامر
و ارگنک بشارت داد و یکی از مرید آن حوزه لکه محمود نام داشت باره نوشته و تا به طریقه جعفری بعضی
در زمان تا آن تابستان را بسبب الافرنگ و عرت نامه و محمود و ارادوی کیاهان بوری با بوری
مردم نشسته و ما کیفیت کرشمه که مجلس بلندی اقامت است و قرع دع پیناس بر آن او از جبال مرتفع
شیخ یعقوب بی که نجیبان نزاع ماید که او بیار اعد شهزاده الافرنگ را پادشاهی بر داشته از آن
دولت در آن اوج ثریا برافراشته اند و این خبر با جاسیمی خواجه سعد الدین صاحب دیوان رسیده او
کیفیت حال را بعرض رسانید و حالی از انحای حب کلام جهت اعضاء و مردم نشسته انگیز تبرزشتان و از آن
و در روز الافرنگ و میر یعقوب و ناصر الدین ایجی و شیخ حبیب و سید کمال الدین را بدرگاه پادشاه آورده
و غازان بتفحص و تفتیش خود به پرسش آن قضیه قرب نموده جواب انگیخت و بثبوت پیوست الا
و ایشان را ببیجا غازان از موقف غضب صادر یافته میر یعقوب را از کوهی که مسکنش بود بپایان انداختند

[illegible]

ارتحال غازان خان از جهان گذران [illegible]

[illegible]

از محاسن اوصاف ... مآثر غازانی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

حکایت ... در باب ... پادشاه عالم پناه ... [illegible]

[illegible]

حکایت ... در باب نصیحت غازانی [illegible]

[illegible]

زیادتی آورده و بر زبان الهام بیان گذرانید که شما باب دانش و عبادت را شعار خود ساخته‌اید و الا
وجود دولت و دیانت را باز انداخته و دیگر بکلی چنین اندیشیده که ... [illegible] ... این معنی [illegible]
بر زبان می‌توانید آمد بجانب سخن است و تفرقه در میان شما زد خلاف بسیار ... [illegible]
و اموال و املاک شما بجانب دیگر می‌افتد و بعد از آن صاحب علوم ... [illegible] ... و بتحقیق باید که
تعالی ... [illegible] ... ان الله یامر بالعدل والاحسان ... [illegible] ... در ابواب عدل و انصاف
بر وجهی که [illegible] خلق ... [illegible] ... و حق تعالی ... [illegible]
... [illegible] ... و جهان ... [illegible] ...
پیش برد ... [illegible] ... از آن تاریخ که ... [illegible]
... [illegible] ... و اصلاح ... [illegible] ... از آن نسبت
... [illegible] ... از سنت حضرت رسالت علیه السلام ... [illegible]
و مردم را بر ... [illegible] ... و دیانت ... [illegible]
حیله ... [illegible] ... و دیانت ... [illegible]
... [illegible] ... شفقت و مکرمت ... [illegible]
باشد ... [illegible] ... هیچ ... [illegible]
... [illegible] ... بعد ... [illegible]
... [illegible] ... جمعیت شما ... [illegible]
بسمع قبول ... [illegible]
... [illegible] ... صورت ... [illegible]
... [illegible] ... در امور دین و دنیا ... [illegible]
... [illegible] ... پادشاه ... [illegible]
... [illegible] ... آن کلمات ... [illegible]
... [illegible] ... حکایت سیم در ذکر اهتمام حضرت پادشاه اسلام
در تفویض قضا ... [illegible] ... بدین کلام ... [illegible] ... رشید الدین ... [illegible]

بسامع همایون رسید که در اوایل حال که سلاطین چنگیزخانی بر ممالک ایران استیلا یافتند ...
علوم و فنون ... [illegible] ... علم و اصلاح ... [illegible]
... [illegible] ... فارغ شده ... [illegible]
... [illegible] ... و تعلق باوقاف ... [illegible] ... قضا و ... [illegible]
... [illegible] ... صاحب ... [illegible]
... [illegible] ... بتفویض قضا ... [illegible]
... [illegible] ... و مجادله ... [illegible]
... [illegible] ... معلوم گشته ... [illegible]
... [illegible] ... اصحاب علوم ... [illegible]
... [illegible] ... منصب قضا را اجارت کردند ... [illegible]
... [illegible] ... مزوران ... [illegible]
... [illegible] ... اصحاب ... [illegible]
... [illegible] ... کتاب ... [illegible]
... [illegible] ... قبالجات ... [illegible] ... تاریخ ... [illegible] ... سال ... [illegible]
... [illegible] ... اشراف و اعاظم ... [illegible]
... [illegible] ... جهت ... [illegible]
... [illegible] ... زبان ... [illegible]
... [illegible] ... قاضی ... [illegible] ... رشوت ... [illegible]
... [illegible] ... اصحاب علم ... [illegible]
... [illegible] ... سلطنت ... [illegible]
... [illegible] ... مزوران ... [illegible]
... [illegible] ... اسلام ... [illegible]

سیاست فرموده و منهیان و رایات چند و متعهدان بنحو اندیشه بر کفایت تا هرکس از اهل تزویر و حیله
با بند و ضبط داشت و رایت و کلان پایه سر از اهل نمایند و بجهت بسیاری از تزویر مفسدان شرع
تحقیق آنچه باید در قبالجات و دروغ ایشان باطل شده و دیگر کسی چرا مسن و اعوان با یمین نگرد بدانکه پادشاه
اسلام پناه و بجهت ستوده تر از احکام شریعت شده و درین باب چهار فصل لازم الامتثال اصدار
فرموده اول در باب تفویض منصب جلیل القدر قضا دوم در باب آنکه چون مدت سی سال از فوت قضیه
بگذرد قضات بر دعوی آن نپردازند سیم در باب اثبات ملکیت و بیع قبول البیع چهارم در باب تاکید احکام
سابقه و تمهید شرایط لاحقه و طول از هریک از آن فرامین مطاعه بر نمونه جواب که بسم الله الرحمن الرحیم
بقوة الله تعالی و میامن الملة المحمدیه فرمان سلطان محمود غازان در منصب قضا بعد از تمهید
شرایط که شعار و معهود است و نیکو بر آنکه باید که قاضی رایج از جمله احکام و امور دیوانی
مطالبه و هرکس جهت تعیین قضایا در اوقات و دو قاضی بیع علت رساند از مردم چیزی که بگیرد
هرکه محقق بود نزدیک قبالت گشته و در قلم عدل بشود و بعد از ایفا هر قبالت که تاریخ کتابت آن از سی سال
زیاده بگذشته هم در آن قلم بی نام دیگر داده از هرکس که طمع تزویر بدان کار بخود بیش از آن شده
بجهت آنکه در آن شهر نیاید و مردم از نوشتن محضر شرع کنند و محضر مجلس شرع اقبا بر تعاهد اگر در آن
مدتی جمله عالمان از آن اهل نخست با ملت جات حجت هم از الشفا عالم مرجب زدند و زمان که عالمان از آنکه مرزوق
زاده مرا فضل آن قضیه نپردازد و دیگر باید که جهت قضیه که میان دو عدول با یکدیگر ترک رکن تا ترک
در احکام و امور احکام و کتب آن رو قضاة و علما بر آن ورد نشستند آن مسجد جامع جمع شده و در دیوان احکام
نشینند و آن دعاوی باتفاق رسیده و منع اهند و از جمیع دعاوی مشکل و بموجب اصل نمایند و تمکین
سجل ساخته محفوظ در آن نهند دیگر هرکه که در ملکیت آن گشت از جا باشند و میان ایشان نمانکاف
قاضیان و رز قضات و منصور در دو اوان و امیران فرمان و فرزاده و جمعه و از جمله سایر منصوبان دیگر شرع
دیوان بزرگ قاضیان و علما بازنده و دو نشسته آن شرع در رب در میان نیاشند و اگر قدر قاضیان دیگر
و قبالجات منع موزون قبالجات نام فرایض مذکور و نویسند و اگر جمله که دیگر قاضی نزدیک رفع شود و دیگر باید که
قاضی حجه با منادی قضیه که تاریخ قبالجات را نزدیک دو روز نامه نگاه دارد و اگر حفظ ننماید از آن کس
حکم یا یک بار فرا رفته باشد یا بهت گرده و بار دیگر خورده با یکی نشنیده و اگر ظاهر شود که شخص بدین عمل

افواج موزه

اقدام نموده باشد بر سبیل اوراق نابینا و کی شهر بگیرد و دولت و بتاریخ ثبت از زمان قضیه واقف بوده
پنهان داشته باشند و کار گذشتن باشد در اسلام عمل بنا ناسخ السعادات و مضمون آن یرلیغ و دوم آنکه
گروه محکمی ست مقصود بر آنست که امور جمهور بر بیع عدالت منتظم گردد و مواد تزاع از میان
خلایق انقطاع یابد و حقوق و در آنکه خوشی و درگرفته و ابواب حیله و تزویر مسدود گردد و چنان که
جمهور قضات و علما یرلیغ فرموده ایم که در فصل قطع قضایا بر آن باید بروجهی که متقاضیان شریعت غرا
و ارباب شرع بیشتر بعد از آن مهم بوده است نظر کنند و قبالجات را که در مدت سی سال و هرچه
باشند و مدتی در آن وقت از آن دستور ساخته بود چه که قبالجات قدیم دیدند و علما بالاتفاق دربابت بخوت...
اعلام مسموع نداشتند و در آن قضیه نگذرند و هیچ آن آمده را نگاه داشته و اگر کسی از اهل قضیه
ایشان اطلاع فرمایند و از متقاضیان یرلیغ تحاور فرمایند که قبالجات و امثال آن کنند
نخواهیم که موجب حیرت طالبان نگردد و درین باب یرلیغ غازان خان و نیز از ثبت و تصدیق موصل آن
بیسی و شرح و تعیین و صیانت آن قضیه تنقیح و شرح بر ساخته فرمود تا سواد آن بر جمیع قضات و ممالک فرستاده
و از تمامی قاضیان و ثقات و علما بر آن اتفاق نموده که در فصل قضایا شرعیه از سبیل عدالت و راستی
و نقض و ابطال و تحصیل دعوی به مضمون فرمان مطاع قبالجات و حجج قدیمی بعد از آن نمایند و اگر خلاف نموده و تجاوز کند
مجلس او را ترک کنند ضبط شرع محکم آن دعوی را باطل نموده ماحصل الخوض منسوخ است
آن بود که از جمله معضلات امور که در میان طالبان و ارباب حجج باشد بیکی از آنها باطلات شبهات
گشته و سجلات قدیمه و کیفیت این قضیه بر نحو خبر نموده و از جمله مردم مزور قبالجات اسباب
خود را که رسید داشته است و مکالمات بعضی از آن قبالجات که در بها را بنام اولاد خود درست میکنند و بعد
از رفتن آن ملک یک قبالت را بشخصی داده و دیگری را نگاه میدارند و چون دیگر آن ملک را فروخت بدیگری بدان
بنام به تاریخ اول با شخص دیگر و آن قبالت دیگر را در ساخته دعوی میکنند و اگر از آن دروغ
مزوری حیثیت می یابند و چون بدیع شکل که مشهور است قاضی را مذکور و ادعا بر آن میکند و جهت آن نقض
حکم میکنند و از آن در امانت خالی و نهفته بر رفع اشکال این دعاوی باطله گماشته حکم فرموده ایم که هرکس
در عهد صاحب حکمی آنکه رفته بدان قیمت رفته و در آن مهم بوده و مشهور و قبالات و ملکیت خود را اثبات سازد
آنگاه آن ملک را بشرط ما نیج کرده و آن را در تصرف داشته باشد تسلیم نماید و نزد قاضی از ورثه که در آن مجلس بود

مرتبهٔ دیگر درین باب فرمان شود و بلغو نامسموع باشد بر آن قاضی کیفیت آن مرافعه را مسجل ساخته مهر
نویسد و تمسک هیچ را در وقت آن سجل باطل نماید و اگر صاحب مکتوب خواهد که در حق کسی از آن اقرار کند هم بر آن موجب
رسانند و درین ثبت ها چند قید دیگر مذکور بود **دیگر** آنکه باید که قاضی کتاب دار القضا هیچ کاتبی کتابت قبالجات
تمام نماید و اتفاقا در گذشته بزرگان خود را منصوب سازند و دیگری با اجازت آن کاتب نه بنده در کاتب کاتب
کرده و درسند آن صد دینار باشد که رسم حق الکتابه بستانند و اگر معامله از صد دینار زیاده بود یک دینار
بگیرد و بیشتر نطلبد **دیگر** آنکه در هر دار القضا بنشیند طاسی بر آب بر کرسی پیش خود بنهد و مردم را که تشنه باشند
تا کس که بیاید آب از آن طاس که موسوم است بطاس عدل بنوشد **دیگر** آنکه اگر کسی در شهر آید و کسی از
چیزی که گرفته او را بر حق ندانسته تقریر و تشهیر کنند در حال که خلاف این فرمان واجب الاذعان عمل نماید
بعقاب ایشان معاقب گشته معزول باشد و اشتغال دولت بر آمد اکنون که روز بروز
ذکر رود دستور که رفته و چند کلم دیگر نیز اضافه شده بود **اول** آنکه قضاة ممالک در کل آب صورت
مصدر در باب شدید و زکیه شود و زیاده بر صبر و اهتمام نمایند و بجد آنکه کسی را امر العدل الله چنانکه
نزد ایشان بر تنقیه کرده اند تزکیه بنموده و دوام صدق مقال ایشان به تحقیق پیش بدر ثبوت مقام گشته
دیگر آنکه در باب مهر کردن محلات و قبالجات نهایت احتیاط کار فرموده و دوام که مضمون آن صحایف را
ثبت نه سلطان نزد وزیر مهر کنند و اتمام شهادت مختوم نسازند **دیگر** آنکه هر که دعوی کند که خانه خرید
در کسی که نام مشاهدهٔ شریف داشته باشد ظاهر گردد و اهل عدالت و العدول ساخته که هیچ حقیقت آن تعقیب
دعوی و کیل از آن در تمسک بطلب نموده در حد جنس داده تا در وقت بالای لا ادعاء عمل نشود و اگر تاکید آن
تعقیب فصل نماید بر در وثیقه را باطل سازند و مجلس آن در بنده تا هر که شبهه احتیاج بالکل برطرف شود
رفع و ره گرفته ورا بگیرد **دیگر** آنکه اگر مقصود چند کس که یکی را از رفته و نهان در باب تنفیذ آن بگفت
نوشته را بجد همه از ورثه دیگری بنموده و مسند آن نوشته و در شرع آن هیچ آن نوشته باشد را تمام
را اظهار ساخته و اهل ید دعوی کرده باید که قبلاً سلطان بگفت و سعی تمام فرموده و وقف و املاک آن تعقیب
رواج نمایند و آن حکم را بالکلیت حاکم را متعرض باشد و دیگر نه نماید چون این ثبت ها با تمام رسید
غازان خان فرمان داد تا از آن سواد برگرفته تمامی قضاة و ولاة را بر رسم یرلیغ نوشته معین و امضا رواج داد
تمام امور و حقوق حضرت امام علیه الصلاة والسلام مسدود شده مشکلات شناخته و نقش آن درست است

حکایت چهارم در بیان زیانی که از مهر زدن بسود آن واقع بود و غازان خان آن را منسوخ ساخت چاسوز بر طریق اول ثبات شده
مقرر و منسوخ ساخت قصه چنین بود که از جامع رشیدی این سرمایه بیگ آورده که سبب شیوع بر ضرر سود و دوام
در تمامی بلاد اسلام و اسلاف قوانین چنگیزی آن بود که در زمان اباقا خان بعضی از مردم تجارت پیشه چند
صنوف را در فرستادند و بعضی در گستر آن و شیئی و تقریر مکان ترتیب کرده بتوسط امرا و قورچی نزد اباقا خان آورده
رمه را تا آنکه زر نصیب ساختند که در آنجا تمام محصول بر سودی رفت و کار را مدخل ساخته ممنون مانند
ارجمند و زیادتی آن زیاده ساخت تا از حد واقعی ببرد و مثل آنکه چنین مردم بسیار گردد و کار آن ممالک
رسانند مدت که اباقا خان فرمان داد که بر کسی از مردم سود داده است قورچیان و دیوانیان بر گرفتن اموال
که بمقدار نفقه بر دو باشد و دیوانیان برجا آنقدر برات نویسند و بسبب آن کام آن جماعت را تورقی تمام
محصول موصول شده و مقام چیزی از زرگی و دانه که تجمعیت آن مهم برود و تشخیص از سود را بستدند
را مسلوب ساخته نزد قورچیان ... تا ایشان بعضی از آن طایفه رشوت گرفته بموجب مراد مستلزم
در حد آن بستد نظر دیوانیان رسید که کیفیت توفیر آن در توقف یافته در نوشتن رای قورچی و اهل ملک
صید در شده و سود اگر بعضی دیگر حق التمکین و ایشان مید داد تا هم کتابت می شد و آهسته آهسته
سود در معامله بر مبالغ انجا میگیر که زر در زر از سود را بدان معین کرده نمی نمایند و خط مشغول ایام توقف نوشت
کرده و التماس می نمودند تا از زبان امرا و قورچی مستند با یساقیان آن کسان را در قوم آورده تمدید و درست
بر زر زیان آنقدر رسیده بر واقع شد که اموال تمامی ممالک را بدیشان مید داده و غایت مرتبه
با نتیجه در گشتند و جمع در تقریر غایت سود برده و اکنون امرا و کتب و دیوان رفته و هر دو با خود و
در اصحاب دیوان از راه اعلام برده و در نفس آن قضیه تحقیق بنگرد و بعد آنکه الامر صاحب سعید خواجه شمس الدین محمد
مرحوم بر حقیقت این معامله توقف یافته بود اگر از اطلب بر سود دور شود که این مبلغ اصلا شاید از دیوان ...
در عالم مرسوم نیست و نیز در تحقیق مشهور است که تماما در جمیع گران بر بسته زرق و خوشی که امرا و قورچیان
کرده اند چندین بار صرف نشده و اکنون میتوان کرد در عوض مر قرار دارند که برات مدت دارند و دیوان مراد
شمار رسانم شربتی و اینکه در آن در رفت دنبال صد و دینار از تنگ بشنید و صد و دینار را از آن و دیگری ...
منفرد گردد و صاحب سعید از سوی رسید که تا از دیوان هم بعض برایم برات و جواب داده که یافته و آن ...
نسخ بیچه معلوم گردن که سبب بر املاک فرو در تجزیه مقدار بود که هیچ مقداری رسید که تا درین شهر سود بر تاجران

گفت بر ما محتوم بود در ایام صاحب ... سوال کرد که سخن تو آن قدر دست ... باشد تو [illegible]
چیزی حاصل نباید جواب داد که خانه ... آن مبلغ ندارد ... گفت ... از سایر جهات ...
باشد که باشد ... نگیرد ... باشد ... تمام ...
پادشاهی ... سوال و جواب سوال ... مذکور جمع ...
در دست داشت ... هزار دینار ... دینار ...
در وجه ... استخدام ... آن مهم ... حکایت
در این باب ... در زمان سلطنت ... خان ... وزارت صدر جهان ... ولایات ...
... پادشاهی ... صاحب دیوان ...
... دینار ...
... ولایات ...
... دینار ... صدر جهان
...
... اصل ...
دینار ... پادشاهی ... ولایات ... معروف گشت ...
... خان ...
حکایات ... صاحب دیوان ...
... دینار ...
صاحب دیوان ...
...
... خان ... سلطنت ... حکایات ...
...
...
... شرع شریف ... حکم ...

آن دولت

امور نفیسه انگیز

آن دولت ... در ایام دولت آن پادشاه عالیجاه ... افغانی ...
دیگر کسی قدم ... آن امیر ... **حکایت پنجم از نقض احکام ... از آنکه**
در جامع رشیدی مسطور است که در زمان ... غازان خان ... آثار ... اسلام
اسلام ... پرداخت ... اشرف ... رکاه
... خان ... زبان ... جهات
... این مهم ... زبان
... آن ... موجب ...
...
... افغانی ...
...
...
... امور ...
... افغانی ...
... آن پادشاه ...
...
... صدر ...
...
... دولت غازان خان ...
ایام آن ... دینار ...
...
...
...
...

پیوسته میان ایشان نزاع و خصومت قایم بوده و در محنت اوقات میگذرانند اما چون کار به جنگ [illegible]
باشد و بجهت ضبط طلاق [illegible] مرافقت [illegible] اتفاق [illegible] هر یک از زن و شوهر از جنگ [illegible]
[illegible] مناسب [illegible] خاتم الانبیا [illegible]
[illegible] حقایق الاحوال والامور [illegible]
[illegible]
[illegible] **حکایت ششم در ذکر انواع [illegible]**
[illegible] [illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible] رعایت [illegible]
[illegible]

در رعایت [illegible]
[illegible]

مقرر شد [illegible] وزن [illegible] [illegible] ملکی [illegible] نویسند [illegible] شود [illegible] باشد [illegible]

سال اول [illegible] ولایت [illegible] تمام [illegible] باشد [illegible] [illegible] مواجبات [illegible]

[illegible] نوشته [illegible] تفاوت [illegible] کرده [illegible] ولایات [illegible] رعایا [illegible]

[illegible] صاحب جمع [illegible] ولایت [illegible] [illegible] اصول [illegible]

[illegible] حکام [illegible] ایشان [illegible] [illegible] [illegible]

حکم [illegible] حکام [illegible] [illegible] [illegible] حکم [illegible]

[illegible] [illegible] ولایت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] اصول [illegible] [illegible]

حکام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ولایات [illegible] [illegible] ابواب [illegible] [illegible]

[illegible] ولایات [illegible] تمام [illegible] [illegible] قانون [illegible]

[illegible] [illegible] سبب تبدیل زمان و تغییر دوران [illegible]

[illegible] سابق ایام [illegible] تفصیل [illegible]

رعایا [illegible] زمان [illegible] ولایات [illegible] قانون [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] مذکوره [illegible]

[illegible] قانون [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] تغییر و تبدیل [illegible] قانون [illegible]

[illegible] رعایا [illegible] [illegible]

[illegible] ولایات [illegible] [illegible] حکام [illegible]

[illegible] قانون [illegible] [illegible]

[illegible] رعایا [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] مال و جهات [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] [illegible] حکم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ماخوذات تمغا [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

خراج

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

ولایت گرمسیرات از شتو تا صیفی

صیف	شتو
[illegible]	[illegible]

وصف

سردسیرها صیفی را که صیفی نداشته باشد

صیف	شتو
[illegible]	[illegible]

حکایت هفتم در کیفیت آمد شد ایلچیان و رعایا [illegible]

[illegible]

از ایلچیان

[illegible]

شغل بودن در خانه شهر با ایشان نزول نماید و بگوید که چیزها اقتدا آن پادشاه عادل نماید و مقرر بچارکان
رسید آن پر هنر مرجند از ایشان سخن می‌گفتند در مجلس جواب [illegible] از آنها می‌گفتند [illegible]
غازان خان آن رسم محدث بر انداخت چون آن پادشاه موید منصور به تواریخ مذکور اطلاع یافت
[illegible] جهت [illegible] آن رعیت مصروف گردانید و اول حکم فرمود که جهت ایلچیان خاصه ایلچیان
[illegible] جهانبانان برقرار گشته [illegible] در شوارع بزرگ در هر سه فرسنگ یامخانه بنشانند و در هر یام
[illegible] نگاه دارند و هر یامی کدخدای ناصح و معتمد گماشته باشند و از آن یامخانها علوفه دهند
و [illegible] امرا به یامخانه راه [illegible] ایلچیان از اعاظم امرا که [illegible] اولاجات آن مواضع معمور و [illegible] فرمود و چون اولاغ
[illegible] و اعلام احوال مملکت و ایلچیان [illegible] ارزان شوارع [illegible] و سلطنت [illegible] فرستد مرکبان آن
[illegible] که فقد [illegible] بمرتبه ایلچیان [illegible] اولاغ نویسند و مهر [illegible]
[illegible] ایلچی را نباید داد اولاغ نه دهند و فرمود که اگر چیزی باشد که در وصول آن تعجیل بیشتر باید کرد
در آن باب مکتوب نوشته مهر کنند و بنام جابک [illegible] یام نشسته بیام خانه دیگر برد و از آن
یامچی دیگر گرفته بیامخانه دیگر آورد تا آن مکتوب بپایان [illegible] رسد و چون این حکم [illegible] بر آمد بتجربه معلوم
گردید که ایلچیان در شبانه روزی شصت فرسنگ مسافت می‌رانند و اخباری که در وصول آن تعجیل بود و از آن
زمان سه چهار روز از خراسان به تبریز می‌رسید و اکر ایلچی چنین تعجیل بود و گر از شش روز آن
مسافت را قطع نمی‌توانست کرد و همچنین در هر یامخانه و بیک [illegible] فرمود که [illegible] در یامخانها
یامخانه ترتیب کنند و آن بیکان در شبانه روزی سی فرسنگ راه می‌پیمودند و چون یامچیان خاصه ایلچیان
بتوجه مسطور گشت ترتیب یافت غازان خان یرلیغ داد که [illegible] و عمال [illegible] مطالبات [illegible] و احوال [illegible]
آن [illegible] عامه فرمود و اقدام [illegible] یرلیغ داد که پادشاه [illegible] بجهت [illegible]
هیچ آفریده بهیچ طرف ایلچی ارسال نکند و اگر کسی بر خلاف حکم عمل نماید آن ایلچی را علوفه و اولاغ ندهند و چون [illegible]
مرتب اولاغ شد [illegible] بعد از آن فرمان داد که ایلچیان خاصه ایلچیان [illegible] مدت [illegible]
[illegible] عامه علوفه ندهند و در راه مزاحم رعایا نشوند و چیزی نطلبند و هم در آن ایام پادشاه [illegible]
حکم فرمود که در هر شهری ایلچی خانه بسازند و در آن منزل ایشان و ادواب و ستاره [illegible] ترتیب نمایند و [illegible]
ایلچی در خانه رعیت فرود نیاید و اسباب تفرقه و تشویش برطرف گشت بنده [illegible] استقامت این احکام

سلاله مردم خلایق در مساکن خویش به مرفهی آرمیدند و بیشتر از بیشتر در زراعت و عمارت مشغول شدند
و دعای دوام دولت قاهره بپای بردند **حکایت هشتم در منع شر دزدان مفسد و تتقاولان** راهها حجت الحکم عالیات
غازان خان فرمود که پیش از آن در ممالک اوباش و مفسدان بسیار بودند و راه‌ها را به سر قطع طرق
[illegible] در شوارع و بیابانها [illegible] و اموال ایشان تاراج کرده و جمعی از آن طایفه در
دست ایشان گرفتار شده و [illegible] گذشتگان که در وقت عبور کاروان کسی نزدیک ایشان نرفتی
حال سر [illegible] اطلاع پیدا شد و بزرگ با تتقاولان در راهها در آن [illegible] و [illegible]
[illegible] منزل ایشان می‌رسید [illegible] که [illegible] چنانچه در راهها کاروان [illegible]
[illegible] با کمک آنها [illegible] تا [illegible] گردن [illegible]
قطاع الطریق [illegible] کاروان [illegible] تتقاولان [illegible] مردم را که گرفته بودند [illegible]
اطلاع الطریق کاروانها [illegible] و تتقاولان در هر [illegible] مردم [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible] این حال وقوف یافت بحکم [illegible] تتقاول [illegible]
[illegible] حکم فرمود که بهنگام هجوم قطاع الطریق باید که هیچ آفریده از مردم کاروانها و همراهان طرق [illegible]
[illegible] دزدان منقطع بوده هرکس [illegible] از عهده بیرون آید و دیگر [illegible]
[illegible] که هر موضع راه دزدان نزدیک [illegible] باشد [illegible] که آن موضع [illegible]
[illegible] آورند و دیگر فرمود که گرفتار شود که شخص از قبل [illegible] با دزدان اهل طریق [illegible]
[illegible] رسانند و [illegible] با سیر [illegible]
[illegible] بنده [illegible] اطلاع الطریق [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] غازان خان یرلیغ فرمود که
[illegible] شوارع ممالک محروسه در هر موضعی که مخوف باشد راهداران امین بنشینند [illegible]
[illegible] با [illegible] [illegible] از [illegible]
[illegible] در [illegible] اتفاق افتد [illegible] آن منزل [illegible]
[illegible] بیرون آید و جمیع [illegible] در زمان [illegible]
[illegible] تتقاولان [illegible] در آن باب [illegible] آن مهم را [illegible] فرمود که شوارع را [illegible]

سپرده و در سرها چهارپا بسیار بستگی ... زر و سیم که عدد را چون آن آنچه از هر جا به پای جهت که بر آن ثبت
باشد و در این میان مستحکم گشته تا هر گاه که کاروان به آنجا رسد در مضمون آن اطلاع یابد زیاده از آن طلب نتوانند کرد
با چاروداران مذکور شده و امیر ... حسب الحکم تقدیم رسانیده مسافران از قطاع طریق و جور متعلقان فارغ
باشند و اتفاق افتاده که جهت تجارت در شهر و ولایت که هر جا نشسته‌اند **حکایت نهم در نافذ ساختن عیار**
زر و سیم و کامل ساختن عیار آن در جمیع ممالک در روزگار قدیم هر یک از ممالک روم و آذربایجان و فارس و کرمان
و دیار بکر و گرجستان و مازندران و خراسان عیارها مختلف زر و سیم بوده و این معنی موجب نقصان و زیان
حال مردم و اکثر این حیثیت بنا بر آن در غزن خان و در ایام فرمان فرمای خود بر جمیع ممالک که در تمامی ممالک باید که
عیار نقره ده ده باشد و کسی که خلاف این حکم بکند و چندین فایده بر آن مترتب گشت و در جمیع ممالک
عیار نقره ده ده از آن گشت و چون زر و روم از مرده ... عیار نقره خالص ... و اکنون
در هر ولایت ... زر ... جهت صاحب کار ... از نقل فرش ... در نظر اول ...
باشد ... حکم پادشاهی به نام ... مرتب ... گشته ...
... آن سکه ... که ... در تمامت ممالک ...
آن سکه ... بر روی ... نقش ... و به روی ... سکه ... نوشته باشد ... و اطلاق ...
... نقره ... که ... مثقال نقره خالص ... که در حکم ... مثقال ...
روایت ... سکه ... زر و سیم و ... کرده‌اند و ...
... در ولایت روم و ... آذربایجان و ... و فارس ... و ...
... ولایات ...
آن ... در نقره ... هر ... ولایت ...
... در این ایام غازان خان ... تا ... مثقال ... که ... پیش ...
و ... آیات کلام ملک علام ... علیهم السلام ... پادشاه ...
... در ولایت ... می‌شود **حکایت دهم در تقدیر مکاییل و اوزان**
و قفیز سنجات و اوزان بر یک میزان قبل از این ... غازان خان ... سنگ ...
... بسیار ... ولایت ... از شهر ...

در وزن سنجات ... و در ... در شهر ولایت ... و در ... مردم
... بایست ... چون ... و ...
... مردم ... کرفته ... مضروب ...
... ولایت ...
... خان ... فرمان ... سنگ ...
... ولایت ... از آن ...
... آن ... که ...
... مملکت ... شهر ... معلوم ... و ... سعادت ...
... و زر ... از سنگ ... از آهن ساخته ... مدتی ...
... و رسانیدن نقصان ... فرمان ... در تمامت ممالک ...
... سنگ زر و نقره ... دار ... از آهن ... مهر ...
خلاف ... **اول** ...
... سنگ‌های زر و نقره ... وزن تبریز ...
... مضروب ...
سنجات ... وزن ... از آهن ساخته ... مهر ...
مهر ... خلاف ... امین ... سنگ ... سکه ...
... باشد **دیگر** ... سنگ ... دفتر ...
... ساخت ... تمامت سنجات مردم ...
خلاف حکم ... باشد ... **دیگر** فرمان ... وزن ...
... سنگ تبریز ... تبریز ... وزن ...
... سنجات ... از آهن ساخته ...
... سنگ ... وزن ...
... **دیگر**

حکم شد که جهت بارهای کاروان یکجا ره که آن را بیرون شهر [illegible] مقابل [illegible] نصب نمایند و
در آن گشتند بر بعضی که درون شهر [illegible] غارت [illegible] و **دیگر** مقرر فرمود که [illegible]
[illegible] تبریز [illegible] درم است [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] اصطلاح [illegible] معتبر [illegible]
[illegible] گندم [illegible]
[illegible] غارت [illegible]
[illegible] تبریز [illegible] باشند [illegible]
[illegible]
[illegible] آن علامات [illegible]
[illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] تبریز [illegible]
[illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] غارت بسیار [illegible]
[illegible] الدین [illegible] السلام [illegible] **حکایت**

[illegible] در باب تخم زراعت مزارع [illegible] معمول [illegible]

[illegible] غارت [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زراعت [illegible]
[illegible]

[illegible] **نوع اول** [illegible]
[illegible] زراعت [illegible]
در سال اول [illegible]
[illegible] **نوع دوم** [illegible]
[illegible] زراعت [illegible] نوع اول [illegible]
[illegible]
نوع سیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible]
[illegible] زراعت [illegible]
[illegible] زراعت [illegible]
[illegible]
[illegible] غازان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **حکایت [illegible] در باب رعایت [illegible] ممنوع شدن [illegible]**
[illegible] غازان خان [illegible]

[illegible]

حکایت بیستم در باب انتظام سپاه و رعایت ایشان

[illegible]

[illegible]

تمام کرد [illegible]

[illegible]

[illegible]

حکایت چهاردهم در تدبیر تجهیز اسباب جنگ و در ترتیب آلات [illegible]

[illegible]

حکایت پانزدهم در [illegible]

[illegible]

کمشنان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حکایت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایشان را

[illegible]

حکایت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... نمایند ... [illegible]

... [illegible] ... تعلقات ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... **حکایت ... در بیان ترتیب شیلان خاصه ...** ...

... [illegible] ... شیلان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... شیلان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

حکایت ... در بیان ...

... بخشش و سخاوت ...

[illegible]

... بخشش ...

[illegible]

حکمت تعبیر کمالات [illegible] مکارم
بیستم از عقود و جواهرات فاخر ان خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] من تشبه بقوم فهو منهم [illegible]
[illegible]

[illegible]

نمرانوا

[illegible] ... غازان خان ... [illegible]

[illegible] ... از علمای و افاضل آن ایام علیهم الرحمة من الله العلام ... [illegible]

[illegible] ... مولانا ... [illegible]

[illegible]

ایلخانی

[illegible] ... صلاح الدین ... [illegible]

[illegible] ... شیخ عثمان ... [illegible]

[illegible] ... شمس الدین ... [illegible]

[illegible] ... رضی الدین بکرانی ... [illegible]

[illegible] ... رکن الدین ... [illegible]

[illegible] ... شمس الدین کاشی نظم تاریخ غازان خان ... [illegible]

[illegible] ... خواجه رشید ... [illegible]

ذکر سلطان محمد بن ارغون خان که موسوم بود به الجایتو سلطان ... [illegible]

خدابنده ... [illegible] ... ذی الحجه ... اتفاق افتاد ... [illegible] ... اقبال ... [illegible]

[illegible] ... غازان خان ... [illegible]

[illegible]

چون این خبر به ... رسید و در سنه ... بر تخت سلطنت نشست و در تشیید قواعد اسلام و تمهید مبانی شرع

... اسلام ابواب ... و احتیاط ... و در ... خواجه سعد الدین ... منصب وزارت ... [illegible]

برادر خود ... خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد ساوجی ... [illegible]

... حضرت رسالت علیه السلام و ائمه ... سکه ... [illegible]

پادشاه ... [illegible] ... مذهب ... رسید ... [illegible]

در خطبه و سکه ... [illegible] ... خواجه ... [illegible]

... [illegible] ... شرایط رعایت ... [illegible]

اولجایتو سلطان در ... [illegible] ... مذهب ... [illegible]

... چون تمام شد ... در ذی حجه سنه ۷۰۴ اولجایتو سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... مبارک ... [illegible]

... [illegible] ... خطبه بنام پادشاه اسلام

... [illegible] ... سلطان محمد خدابنده ... [illegible]

... [illegible] ... ایام ... [illegible]

روزگار ... [illegible] ... خان ... [illegible]

... [illegible] ... اولجایتو سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... خان ... [illegible]

... [illegible] ... خراسان ... [illegible]

... [illegible] ... اولجایتو سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... خراسان ... [illegible]

... خواجه رشید الدین ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان محمد خدابنده ... [illegible]

... [illegible] ... اولجایتو سلطان ... [illegible]

منتصف ... [illegible] ... ماه ... نظم

از منتصف

از منتصف ... [illegible] ... گذشت ... [illegible]

... [illegible] ... گذشت ... مدت سلطنتش ... سال ... [illegible]

گفتار در بیان مجملی از احوال وزراء سلطان محمد خدابنده و ذکر بعضی دیگر از سوانح و وقایع ایام دولت آن پادشاه

خواجه سعد الدین محمد ساوجی ... نسبت به خواجه رشید الدین در مقام ... اتفاق ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... خواجه سعد الدین ... [illegible]

... [illegible] ... خواجه رشید الدین در مقام ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... خواجه سعد الدین ... سلطان ... [illegible]

سعد الدین ... ناصر الدین ... زین الدین ... [illegible]

تاریخ ... شوال سال ... [illegible] ... سعد ... [illegible]

... [illegible] ... شوال ... [illegible]

... [illegible] ... خواجه سعد الدین محمد ... [illegible]

... [illegible] ... سید تاج الدین ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... تاج الدین ... [illegible]

... [illegible] ... خواجه سعد الدین ... [illegible]

... [illegible] ... اولجایتو سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... خواجه رشید الدین

فضل الله ... [illegible]

... خواجه تاج الدین ... [illegible]

عیت و با خواجه رشید الدین تفویض [illegible] امور وزارت شریک شده و در وقتی که [illegible] گیلان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رشید الدین سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اولجایتو سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] در زمان اولجایتو سلطان [illegible]
از اکابر زمان آن پادشاه عالیشان سلطان محمد خدابنده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

هم از علماء و [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان محمد خدابنده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اولجایتو سلطان در سلطانیه [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible] اولجایتو [illegible]
[illegible] سلطان محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **شیخ جمال الدین مطهر حلی** سلطان محمد خدابنده [illegible]
[illegible] شیخ جمال الدین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **شیخ عبدالرحمن خراسانی است** [illegible]
[illegible]
[illegible] **مولانا قطب الدین محمود است** [illegible]
[illegible]

هم از علماء او

از تصانیف اوست و از جمله مورخان دولت الجایتو مولانا شهاب الدین عبدالله شیرازی صاحب تاریخ وصاف حضرت
تجزیة الامصار بوده در ایام دولت آن پادشاه کتاب بنام او تالیف نمود و از علمای [illegible] ابوسلیمان فخرالدین داود بناکتی
است و مؤلف مذکور در ایام دولت اولجایتو تاریخی در غایت اختصار و جامعیت تالیف کرده و از نوادر روزگار [illegible]
شاعر و صاحب کتابت [illegible] جامع تاریخ بناکتی [illegible] و دیگر از افاضل حمدالله بن ابی بکر بن محمد بن نصر مستوفی
است که منتخب جامع الحکایات و تاریخ گزیده [illegible] نزهة القلوب [illegible]
[illegible] عاشق [illegible] [illegible]
[illegible] از آن جمله یکی سیف الدین [illegible] سلطان [illegible] سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
ذکر سلطنت سلطان ابوسعید بهادر خان ولادت آن پادشاه صاحب سعادت در شب چهارشنبه [illegible] ذی قعده سنه
[illegible]
سلطان [illegible]
حکومت مملکت خراسان [illegible]
[illegible]
امیر چوپان از خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible]
و امیر چوپان [illegible]
و چون سلطان ابوسعید بر سریر پادشاهی [illegible] حکومت مملکت [illegible] امیر چوپان
[illegible] خواجه رشیدالدین و خواجه علیشاه [illegible] وزارت [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible]

و دران

و دران ولایات مطالبات [illegible] [illegible]
[illegible] جمیع آن ممالک بسبب [illegible] سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه رشید [illegible]
دولت سلطان ابوسعید خان [illegible] خواجه علیشاه [illegible]
خواجه غیاث الدین محمد رشید [illegible] وزارت [illegible] تاریخ [illegible] سنه [illegible] و سبعمایه
[illegible] سلطان ابوسعید بهادر خان [illegible]
[illegible] گفتار در بیان شمه از احوال خواجه رشید و ذکر
شهادت آنجناب بسعی خواجه علیشاه در زمان سلطان ابوسعید [illegible] خواجه رشیدالدین فضل الله
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جامع التواریخ رشیدی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در راه و بحکم ایام دولت اولجایتو سلطان خواجه علیشاه و جیلان نجابت مقرب شده و صفی سعادت رای [illegible]

[illegible] بندگی و تقدیم [illegible] خواجه علیشاه [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] خواجه رشید [illegible] خواجه علیشاه [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان ابوسعید [illegible] خواجه رشید [illegible]

[illegible]

درگاه

درگاه پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible] خواجه رشید [illegible] سلطان ابوسعید [illegible]

[illegible]

ذکر [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible]

[illegible] مکتوب [illegible]

[illegible]

[illegible] خراسان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان ابوسعید [illegible]

[illegible]

بود و چون

بود و چون [illegible] مخالفت سلطان ابوسعید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] غیاث الدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خراسان [illegible] غیاث الدین [illegible]

[illegible] ابوسعید [illegible]

[illegible]

تاریخ ... [illegible] ... گشت در این ... سید جلال الدین نقیب ... سادات مشهد [illegible]

سادات ... ترتیب ... شاهزاده ... [illegible] ... زبان ... [illegible]

... سادات ... [illegible] ... ایشان ... [illegible]

... شاهزاده ... [illegible] ... سپاه ... [illegible] ... امیر ... الدین ... [illegible]

... [illegible] ... سادات ... [illegible]

... [illegible] ... شده ... [illegible]

... [illegible] ... حاکم ... [illegible] ... از ... [illegible]

... [illegible] ... ایشان ... [illegible] ... امیر ... [illegible]

... [illegible] ... سادات ... [illegible] ... شاهزاده ... [illegible]

... شیخ الاسلام ... [illegible]

... [illegible] ... سید ... [illegible]

امیر حسین ... [illegible]

... [illegible] ... غیاث الدین ... [illegible]

... [illegible] ... ایشان ... [illegible]

... [illegible] ... شده ... [illegible]

... امیر حسین ... [illegible] ... سید ... شاهزاده ... [illegible]

... [illegible] ... غیاث الدین ... [illegible]

... [illegible] ... ایشان ... [illegible]

... [illegible] ... جمع ... [illegible]

... [illegible] ... ملک ... [illegible]

... [illegible] ... امیر حسین ... [illegible]

... [illegible] ... لشکر ... [illegible]

... امیر حسین ... [illegible] ... لشکر ... [illegible]

کرسپاه

کر سپاه ... [illegible] ... آن ... [illegible]

... [illegible] ... سید ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... شاهزاده ... [illegible]

... [illegible] ... شاهزاده ... [illegible]

... [illegible] ... سپاه ... [illegible] ... شاهزاده ... [illegible]

... سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... شاه ... [illegible] ... ذکر در بیان وقوع انواع فتن در ممالک ... [illegible]

و قتل سید ... [illegible] ... سلطان ابوسعید ... [illegible] ... خراسان ... [illegible]

... سلطان ابوسعید ... امیر حسین ... [illegible]

... امیر حسین ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... لشکر ... [illegible]

سپاه ... [illegible] ... امیر ... [illegible]

... [illegible] ... خراسان ... [illegible]

... [illegible] ... امیر ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... امیر ... [illegible]

... [illegible] ... سپاه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

آورده امیر حسن را بر سر الوس گذاشته بجانب گرجستان توجه فرمود و امیر محمد فرصت غنیمت شمرده
[illegible] چوبان [illegible] رسانیده [illegible]
و [illegible] تحقیق آن قضیه بار دیگر [illegible] گشته [illegible]
[illegible] امیر حسن [illegible] دشمنان [illegible]
[illegible] چوبان [illegible]
[illegible] امیر حسن [illegible]
[illegible] استقبال نمود [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] چوبان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] امیر چوبان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان ابوسعید و امیر چوبان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible] امیر [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]

دشمنان

دشمنان دفع [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] امیر چوبان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان العادل ابوسعید بهادرخان فتح [illegible] باطراف ولایات ارسال فرمایند الحمد لله [illegible]

ذکر بعضی از وقایع ایام دولت سلطان ابوسعید بهادرخان و بیان استقلال خواجه [illegible]

[illegible] امیر چوبان [illegible] سلطان ابوسعید بهادرخان شاهزاده [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] پادشاه [illegible] دولت [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر [illegible]
[illegible] امیر چوبان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] امیر چوبان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] سلطان ابوسعید [illegible] امیر چوبان [illegible]

[illegible] امیر چوپان [illegible] سلطان [illegible] دمشق خواجه [illegible]

[illegible] سلطان ابوسعید [illegible] امیر چوپان [illegible]

[illegible] بغداد خاتون [illegible] امیر چوپان [illegible]

[illegible] سلطان ابوسعید [illegible] امیر چوپان [illegible] دمشق خواجه [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر چوپان [illegible] سلطان [illegible] وزارت [illegible]

[illegible] خواجه علیشاه [illegible] وزارت سلطان ابوسعید [illegible] خواجه تاج الدین علیشاه [illegible]

[illegible] امیر چوپان [illegible] وزارت سلطان [illegible]

بیان اسباب تغیر مزاج سلطان ابوسعید نسبت بامیر چوپان سلدوز و ذکر [illegible] دمشق خواجه [illegible]

[illegible] روایات آورده اند که امیر چوپان را دختری بود [illegible] بغداد خاتون نام [illegible] امیر شیخ حسن ایلکانی [illegible] امیر شیخ حسن بزرگ [illegible] سلطان ابوسعید [illegible] بغداد خاتون [illegible] امیر چوپان [illegible] سلطان ابوسعید [illegible] امیر چوپان [illegible] سلطان [illegible] دمشق خواجه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چوپان [illegible] سلطانیه [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] چوپان [illegible]

[illegible]

[illegible] چوپان [illegible]

[illegible] سلطان ابو سعید [illegible]

[illegible] سلطان ابو سعید [illegible]

[illegible] سلطان ابو سعید [illegible]

[illegible] چوپان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] چوپان [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] شیخ رکن الدین علاء الدوله [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان ابو سعید [illegible]

[illegible]

[illegible] چوپان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] امیر [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] چوپان [illegible]

[illegible] چوپان [illegible]

[illegible] ملک غیاث الدین کرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چوپان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان ابو سعید [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه [illegible]

[illegible]

[illegible] ملک غیاث الدین [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

دوشنبه

تا جلاد خان را بقتل رسانیدند و بر آستان سلطنت آشیان شتافتند و در روز [illegible] خاتون [illegible]
[illegible] پیش رفت [illegible] خراسان [illegible]
امیر چوپان [illegible] سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و سلم [illegible]
امیر چوپان [illegible]
[illegible]
[illegible] **ذکر ادبار امیر چوپان** [illegible]
[illegible] سلطان ابوسعید بهادر خان [illegible]
[illegible] امیر چوپان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن [illegible]
[illegible] سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر چوپان [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن [illegible]
[illegible] سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible] سلطان ابوسعید [illegible]

امیر چوپان [illegible] شدند و در جهان [illegible]
خاتون [illegible] امیر چوپان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن [illegible] امیر چوپان [illegible] بغداد خاتون
[illegible] امیر چوپان [illegible] امیر چوپان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] امیر چوپان [illegible]
[illegible] جهان [illegible]
ذکر شدن بغداد خاتون بنکاح سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بغداد خاتون [illegible] امیر چوپان [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن [illegible]
خاتون [illegible] امیر شیخ حسن [illegible]
[illegible]
[illegible]
خاتون [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] امیر شیخ حسن [illegible] بغداد خاتون [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن [illegible]
سلطان [illegible] بغداد خاتون [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن [illegible]

امیر چوپان

[illegible] محمد بن رشید و ذکر بعضی از وقایع که در زمان وزارت او در زمان سلطان ابوسعید خواجه غیاث الدین محمد که ارشد اولاد

خواجه رشید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان ابوسعید [illegible]

ذکر وفات پادشاه [illegible]

[illegible] و ثلثین و سبعمایه [illegible]

[illegible] سلطان ابوسعید بهادر خان [illegible]

[illegible]

بگذ

[illegible]

در زمان دولت سلطان اعظم ابوسعید [illegible] امرا و ارکان دولت [illegible]

وزرا [illegible] بتجهیز و تکفین [illegible] سلطانیه [illegible]

[illegible]

ذکر بعضی از مشایخ و فضلای کرام که معاصر بوده‌اند با آن پادشاه عالیجاه [illegible]

[illegible] سلطان ابوسعید بهادر خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] شیخ صفی

الحق والملة والدین اسحق [illegible] روح الله تعالی روحه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شیخ شرف الدین [illegible] درگزینی [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سبعمایه [illegible]

شیخ سعد الدین [illegible]

[illegible]

سنه ثمان

سنه ثمان و عشرین و سبعمایه [illegible]

[illegible] شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی [illegible]

[illegible] شیخ علاء الدوله [illegible] سمنان [illegible]

[illegible] وزارت [illegible]

[illegible] علاء الدوله احمد بن محمد [illegible] سمنان [illegible]

[illegible]

[illegible] بغداد بصحبت شیخ نور الدین عبد الرحمن [illegible]

[illegible]

[illegible] وفات شیخ رکن الدین علاء الدوله [illegible]

[illegible] سبعمایه [illegible]

[illegible] شیخ رکن الدین علاء الدوله [illegible]

[illegible] شیخ اوحد الدین اصفهانی [illegible]

[illegible] شیخ اوحد الدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

وفات شیخ اوحد الدین [illegible]

[illegible] قاضی عضد الدین عبد الرحمن بن رکن الدین احمد [illegible]

[illegible] ایام شباب بتحصیل فنون معقول و منقول [illegible]

[illegible]

[illegible] شرح مختصر ابن حاجب [illegible]

[illegible]

[illegible]

وفات قاضی عضد الدین [illegible]

... مولانا قطب الدین رازی است ... [illegible]

... [illegible] ... عبدالرزاق بن ابو علی ... [illegible]

... [illegible] ... مولانا جلال الدین ... است ... [illegible]

... [illegible] ... فخر الدین ... [illegible]

ابی بکر بن محمد ... المستوفی القزوینی ... [illegible]

... [illegible] ... حمدالله المستوفی ... [illegible]

... خواجه غیاث الدین محمد ... [illegible] ... تاریخ گزیده ... [illegible]

... [illegible] ... ذکر

اربا خان ... [illegible] ... سلطان ابو سعید ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... سنه ست و ثلثین و سبعمایه ... اربا خان منهزم شده ... [illegible]

... خواجه غیاث الدین محمد ... [illegible] ... شوال ... [illegible]

گفتار در بیان مجملی از وقایع ایام دولت اربا خان و ذکر بعضی از اسباب ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ابو سعید ... [illegible]

... [illegible] ... سنه ست و ثلثین و سبعمایه ... [illegible]

... [illegible] ... اربا خان ... [illegible]

... [illegible]

[illegible] ... ارپا خان ... [illegible]

[illegible] ... امیر علی ... ارپا خان ... [illegible]

[illegible] ... پادشاه ... ذکر ارتفاع رایت دولت موسی خان و امیر علی پادشاه و

انجام روزگار ارپا خان ... [illegible] ... امیر علی پادشاه ... [illegible]

[illegible] ... ارپا خان ... [illegible]

[illegible] ... خواجه غیاث الدین محمد ... [illegible]

[illegible] ... امیر علی پادشاه ... [illegible]

[illegible] ... شعر ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... ارپا خان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... موسی خان ... پادشاه ... [illegible]

[illegible] ... خواجه غیاث الدین محمد ... [illegible]

[illegible] ... امیر علی پادشاه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... موسی خان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و اورکلی ازبشان

[illegible] ... پادشاه ... [illegible]

[illegible] ... کشته ... [illegible]

[illegible] ... شعر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... سلطان ابو سعید ... [illegible]

[illegible] ... غیاث الدین محمد ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گشته در دست اقبال [illegible] خواهی [illegible] و جهان بکام [illegible]

[illegible] ذکر جلوس [illegible] خان بن علی [illegible] خلافت امیر شیخ حسن [illegible] شوال سال [illegible]

[illegible]

ذکر [illegible] خان [illegible] جانب [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر توجه امیر شیخ حسن جانب تبریز [illegible] کشته شدن [illegible]

[illegible]

را این سخن باور نیاید [illegible] ولایت عراق [illegible]
شیخ [illegible] امیر شیخ حسن [illegible] شیخ حسن کوچک [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر [illegible] شیخ [illegible]
امیر شیخ حسن بزرگ [illegible] امیر شیخ حسن [illegible] تبریز [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن چوپانی [illegible] امیر شیخ حسن کوچک [illegible]
[illegible] آذربیجان [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن چوپانی [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن [illegible]
و امیر [illegible] امیر شیخ حسن ایلکانی [illegible]
تبریز [illegible]

در بیان جلوس [illegible] سلطنت [illegible] امیر شیخ حسن چوپانی و آمدن [illegible]
طرف عراق و آذربیجان بسبب [illegible] امیر شیخ حسن ایلکانی

[illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن بزرگ [illegible]
شیخ حسن [illegible] تبریز [illegible]
[illegible] آذربیجان [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن بزرگ [illegible]
[illegible] شیخ حسن کوچک [illegible] آذربیجان [illegible] امیر شیخ حسن [illegible]
[illegible]
[illegible]

امرا دولت

امیر [illegible] علاء الدین محمد [illegible]
و امیر شیخ حسن [illegible]
[illegible] علاء الدین محمد [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن چوپانی [illegible]
[illegible] تبریز [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن چوپانی [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن ایلکانی [illegible]
[illegible] شیخ حسن ایلکانی [illegible]
[illegible]
[illegible] ایلکانیان [illegible] آمدن شیخ
[illegible] امیر شیخ حسن [illegible] و اردوی بزرگ
[illegible] امیر شیخ حسن بزرگ [illegible]
[illegible] شیخ حسن [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ حسن [illegible]
[illegible] شیخ حسن ایلکانی

[illegible] امیر شیخ حسن ایلکانی [illegible]

[illegible] امیر شیخ حسن [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن [illegible]
[illegible] عراق [illegible]

و شیخ حسن و سپاه به فکنوار شیخ حسن کوچک ظفر یافت و سلطنت ایران از دست [illegible] شیخ حسن بزرگ بیرون رفت

با برادر سلیمان خان با آنکه از اعتبار نشست [illegible] خان نبود پادشاه کردند و [illegible] را [illegible]

در ملک بغداد [illegible] کشید و در ماه شوال سال خمس و اربعین و سبعمائه بغداد منزل گرفت [illegible]

جمع آمده و مقارن آن حال امیر شیخ حسن بزرگ با اتفاق جهان تیمور بن الافرنگ آهنگ جنگ کرد و از بغداد

روان به آذربایجان آورد سلیمان خان و امیر شیخ حسن کوچک لشکر را استقبال نموده و در روز عید اضحی بشنبه

از آن جمع مذکور در نواحی [illegible] مقابله روی نموده و در آن معرکه از جانب سلیمان خان امیر پیر حسین

و امیر ابراهیم شاه و [illegible] و جماعتی بسیار از امرا و سرداران در [illegible] بودند و دیگر امرا [illegible]

بتقدیم رسانیدند و امیر [illegible] و امیر [illegible] از جانبین [illegible] سپاه و جهان تیمور بودند

گریزان شدند و جهان تیمور و امیر شیخ حسن بزرگ [illegible] نیاوردند و [illegible] به جانب بغداد رفتند و [illegible]

حسن کوچک مظفر و منصور به تبریز [illegible] امیر [illegible] خان [illegible] ملک اشرف بن تیمور تاش

و [illegible] بیرون آمده و [illegible] امیر پیر حسین [illegible] امیر شیخ محمود [illegible] حکومت فارس [illegible]

و چون امیر شیخ حسن بزرگ از آن معرکه گریخته به دارالسلام بغداد رسید به واسطه عدم [illegible] جهان تیمور را

به سعید خان [illegible] و [illegible] جلال الدین سلیمان [illegible] لازم امیر شیخ [illegible] و در [illegible]

از آن منهزم قصیده [illegible] نظم نموده که چند بیت از آن ایست **نظم** فرود آن لشکر منصور [illegible] ∴ [illegible]

ز [illegible]		استماع [illegible] بسیار		[illegible] دو [illegible]	در آن [illegible]
[illegible]		[illegible]		[illegible] بخت [illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible] شاه		[illegible]	[illegible]

[illegible] ∴ و در [illegible] و سپاه [illegible] امیر شیخ حسن بزرگ [illegible]

[illegible] به آذربایجان درآمده و در [illegible] سلیمان خان با اتفاق امرا و [illegible]

با و جهان رفته و در آن ایام امیر [illegible] امیر شیخ حسن کوچک [illegible]

خان [illegible] شده و [illegible] گذشته [illegible] امیر [illegible]

کرده [illegible] امیر شیخ حسن بزرگ [illegible] بغداد [illegible]

لشکر ایشان

کرد لشکر بسیار بر سر ایشان رسید و منهزم شده بنا [illegible] [illegible] در آن حال [illegible]

امیر شیخ علی کاوان [illegible] تیمور [illegible] ملک اشرف بن تیمور تاش

با [illegible] امیر شیخ حسن کوچک [illegible] استقبال کرده و در [illegible]

امیر شیخ علی کاوان منهزم [illegible] تیمور [illegible]

آن [illegible] گشته [illegible] سپاه [illegible] تیمور [illegible]

متوجه [illegible] **ذکر لشکر کشیدن امیر شیخ حسن [illegible]**

بجانب دیاربکر [illegible] و بقتل رسیدن او [illegible] امیر شیخ حسن کوچک [illegible]

مذکور [illegible] سلیمان خان [illegible] بجانب دیاربکر کشید و در ولایت [illegible]

[illegible] مسلمانان [illegible]

[illegible] امیر [illegible]

[illegible] امیر شیخ حسن [illegible]

[illegible]

حسن کوچک بجانب [illegible] امیر شیخ حسن بزرگ [illegible]

[illegible] تبریز [illegible]

[illegible]

سلیمان خان و امیر یعقوب شاه [illegible]

حسن [illegible] امیر شیخ حسن [illegible] یعقوب

[illegible]

[illegible] امیر شیخ حسن [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] ∴ [illegible] ∴ [illegible]

[illegible] ∴ امیر شیخ حسن ∴ [illegible] ∴ [illegible]

[illegible] ∴ [illegible] امیر شیخ [illegible]

چنگال ... رفت و [illegible] امیر شیخ حسن چوپانی [illegible] ...
[illegible] ... شیخ حسن [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... شیخ ... [illegible]
[illegible] خواجه جمال الدین یوسف [illegible] شیخ حسن [illegible]
و ... جمال الدین یوسف در علوم [illegible]
[illegible]
جمال الدین [illegible]
[illegible] ... تبریز [illegible]
[illegible] ... شرح [illegible]
[illegible] شرح ... مصباح و شرح منهاج [illegible]
[illegible] ... مولانا [illegible]
[illegible] ... تبریز [illegible]
[illegible] ... امیر شیخ حسن چوپانی [illegible]
شیخ حسن [illegible]
[illegible] ... اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] ... امیر شیخ حسن [illegible]
[illegible]
[illegible] ... شرح [illegible]
[illegible] ... امیر شیخ حسن چوپانی ... [illegible]

و دیگر

و دیگر ... شمس الدین محمد بن ابی القاسم [illegible] ...
[illegible] ... تبریز [illegible]
[illegible] ... شرح [illegible] ... فی اصول الدین [illegible]
و شرح ... [illegible] ... شرح الطوالع [illegible]
[illegible]
[illegible] ... شیخ حسن چوپانی ... قاضی [illegible]
[illegible] ... شیخ حسن [illegible]
[illegible] ... ملک اشرف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... ملک اشرف [illegible]
[illegible]
[illegible] ... امیر شیخ حسن چوپانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... امیر شیخ حسن [illegible]
[illegible] ... امیر شیخ حسن چوپانی ... ملک اشرف [illegible]
[illegible]
[illegible] ... امیر شیخ حسن [illegible]
[illegible] ... ملک اشرف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] علم عزیمت [illegible] تبریز [illegible]

[illegible] شیخ حسن [illegible]

[illegible] ملک اشرف [illegible]

[illegible]

[illegible] ملک اشرف [illegible] شرف اقبال [illegible]

[illegible] شیخ حسن [illegible]

[illegible] ملک اشرف [illegible]

[illegible] ملک اشرف [illegible]

[illegible]

او نیز سوار گشته [illegible] تبریز [illegible]

[illegible] ملک اشرف [illegible]

[illegible] اخی جوق [illegible] ملک اشرف [illegible]

[illegible]

[illegible] ملک اشرف [illegible] شیخ حسن [illegible]

[illegible]

در جارشت [illegible] بخارا [illegible] متوجه تسخیر اصفهان گشت [illegible]
[illegible] زمان [illegible] شیخ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در بیان قتل [illegible]
[illegible] جانی بیک خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روان ساخت [illegible] جانی بیک خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

روان ساخت

روان ساخت [illegible]
[illegible] جانی بیک خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جانی بیک خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جانی بیک خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جانی بیک خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و وزارت شعار ... [illegible] ... اسمعیل ... [illegible] ... خواجه عبدالعلی ... [illegible]

... [illegible] ... خواجه عبدالعلی ... [illegible] ... ملک اشرف ... [illegible]

... [illegible] ... ملک اشرف ... [illegible]

... [illegible] ... عبدالعلی ... اسمعیل ... [illegible]

... [illegible] ... خواجه عبدالعلی ... سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... ملک اشرف ... [illegible]

... [illegible] ... خواجه عبدالعلی ... [illegible]

... [illegible] ... تبریز ... [illegible]

... [illegible] ... خواجه ... تبریز ... [illegible]

... [illegible] ... ملک اشرف ... عبدالعلی ... [illegible]

... [illegible] ... وزارت ... [illegible]

... [illegible] ... عبدالعلی ... خواجه ... [illegible]

... [illegible] ... ملک اشرف ... عبدالعلی ... [illegible]

... [illegible] ... عبدالعلی ... [illegible]

... [illegible] ... ملک اشرف ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... عبدالعلی ... [illegible]

... [illegible] ... ملک اشرف ... [illegible]

... [illegible] ... عبدالعلی ... ملک اشرف ... [illegible]

... [illegible]

راسم هذا

راسم هذا السعد الحمید **ذکر فوت امیر شیخ حسن ایلکانی و نشستن پسرش سلطان اویس بر مسند جهانبانی**

چون امیر شیخ حسن بزرگ ... [illegible] ... در سنه سبع و خمسین و سبعمائه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... سلطان اویس ... [illegible]

... [illegible] ... جلال الدین ... سلمان ساوجی ... [illegible]

... [illegible] ... قصیده ... [illegible]

... [illegible] ... سعادت ... [illegible]

... [illegible] ... خلایق ... [illegible]

... [illegible] ... سلاطین ... شیخ اویس ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... مدت سلطنتش ... سال ... [illegible]

... [illegible] **گفتار در بیان کیفیت ارتفاع رایت سلطان اویس بن امیر شیخ حسن و ذکر شمه از وقایع ایام دولت او** ... [illegible]

... [illegible] ... اخی جوق ... سلطان اویس ... [illegible]

... [illegible] ... تبریز ... اخی جوق ... [illegible]

... [illegible] ... تبریز ... اخی جوق ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... اخی جوق ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان اویس ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... اخی جوق ... [illegible]

در آن وقت سلطان اویس [illegible] نشان [illegible] سلطان
در عقب او رفت [illegible] سلطان [illegible] از آن جا
[illegible] خواجه [illegible] وزارت [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
و سلطان [illegible] تبریز [illegible] آمده [illegible]
[illegible] سلطان اویس [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] خواجه [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] سلطان [illegible] بغداد
[illegible] خواجه [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible]

برادرش

[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] موصل [illegible]
[illegible] موصل [illegible] پادشاه عادل
[illegible] موصل [illegible] سلطان [illegible] موصل
[illegible] خواجه [illegible]
[illegible] تبریز [illegible]
[illegible] شروان [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] سلطان اویس [illegible]
[illegible] شروان [illegible]
[illegible] شروان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
۷۷۶ سلطان اویس [illegible] پادشاه [illegible] سلطنت [illegible]
امیر قاسم [illegible] سلطان [illegible] وفات [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] اسلام [illegible] سلطان اویس [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] خواجه سلطان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] تبریز [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]

و بکلی صاحب استقلال شد و امیر ولی منهزم گردید و سلطان [illegible] [illegible]

[illegible] حکومت [illegible] [illegible]

[illegible] شیخ حسن [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] **شعر** [illegible]

[illegible]

[illegible] **سلطان حسین** [illegible]

[illegible] **شعر** [illegible]

[illegible] **ذکر [illegible] سلطان [illegible]**

شیخ حسن ایلکانی [illegible] سلطان اویس [illegible]

[illegible] شیخ حسن [illegible]

در بعضی [illegible] مصراع [illegible] هست [illegible] ماده تاریخ [illegible] سلطان [illegible] [illegible]

حسن را [illegible] سلطان اویس [illegible]

[illegible] شیخ حسن [illegible] سلطان [illegible] شیخ حسن [illegible]

[illegible] **شعر** [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]

ذکر سلطنت سلطان حسین بن سلطان اویس سلطان حسین پادشاهی [illegible]

[illegible] **شعر** [illegible] سلطان حسین [illegible]

[illegible] **شعر** [illegible]

[illegible] سلطان حسین [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible] سلطان حسین [illegible]

[illegible] سلطان حسین [illegible] تبریز [illegible]

حسن

ایام سلطنت سلطان حسین [illegible] شاهزاده شیخ علی بن سلطان اویس [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] برادران [illegible]
[illegible] سلطان حسین [illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] در تبریز [illegible] سلطان حسین [illegible] کشته در
بیان مخالفت [illegible] سلطان حسین [illegible]
[illegible] رسید [illegible]
[illegible] سلطان حسین از تبریز [illegible] عادل آقا از سلطانیه
[illegible]
[illegible] شیخ علی [illegible]
[illegible] عادل آقا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاه منصور [illegible] شاه مظفر [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible] آقا [illegible]
[illegible] عادل آقا سلطان حسین [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] سلطان حسین [illegible] عادل آقا [illegible]
[illegible] شاه منصور [illegible]
[illegible] شاه منصور [illegible] شیخ علی [illegible] عادل آقا [illegible]
[illegible] تبریز [illegible] سلطان حسین [illegible]
[illegible] عادل آقا [illegible] شاه منصور [illegible]

[illegible]

و اتابک شیخ علی [illegible] شاه منصور [illegible]
عادل آقا با تبریز [illegible] سلطان حسین رسید [illegible] کشته شده
امیر اسمعیل [illegible] مخالفت شاهزاده شیخ علی [illegible]
[illegible]
شیخ علی بن سلطان اویس [illegible]
[illegible] امیر اسمعیل [illegible]
[illegible] امیر اسمعیل [illegible]
[illegible] امیر مسعود [illegible]
[illegible] شاهزاده شیخ علی [illegible]
[illegible] امیر اسمعیل [illegible]
امیر اسمعیل [illegible] امیر اسمعیل [illegible]
[illegible] امیر اسمعیل [illegible]
[illegible] تبریز [illegible]
[illegible] سلطان حسین [illegible] بغداد [illegible] شاهزاده شیخ علی [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده شیخ علی [illegible]
[illegible] امیر اسمعیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان حسین [illegible] عادل آقا [illegible]
[illegible] تبریز [illegible] بغداد [illegible] شاهزاده شیخ علی [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]

[illegible]

[illegible]

این مرتبه زیاده از حد [illegible] چون او در برابر [illegible] صف کشیده بود با لشکران خویش در موضعی که تعیین نموده بود
[illegible] و قدم پیش [illegible] از صورت فتح و ظفر در غیبت [illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] شده [illegible] ترتیب داده در [illegible] ساخت [illegible]
[illegible] گشته و [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] شیخ علی [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] خویش [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] عادل آقا [illegible] تبریز گشته [illegible]
صلح در میان [illegible] سلطان احمد [illegible] شیخ [illegible] امیر [illegible] عادل آقا [illegible]
[illegible] عادل آقا [illegible] رسید [illegible]
[illegible] از جانب [illegible] سلطان [illegible] شیخ علی
[illegible] عادل آقا [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] صلح [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible] سلطان بایزید [illegible] عادل آقا [illegible] سلطان
[illegible] بازگشته [illegible] بغداد [illegible] حضرت [illegible] دار السلام [illegible]
[illegible] عادل آقا [illegible] صاحب [illegible] قوام الدین [illegible]
[illegible] دار السلام [illegible]
[illegible] گشته [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] عادل آقا [illegible]
[illegible] تبریز [illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] شاه منصور [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] قوام الدین [illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] شاه منصور [illegible]

[illegible]

[illegible] شاه منصور [illegible] سلطان احمد [illegible] بغداد
[illegible] سلطان [illegible] خواجه [illegible] رسید [illegible]
به تبریز [illegible] امیر عادل [illegible] ایران [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] رفت [illegible]
آقا عادل [illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] سلطان بایزید [illegible] عادل آقا [illegible]
سلطان احمد [illegible] شاه شجاع [illegible] سلطان بایزید [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] عادل آقا [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible] تبریز [illegible] سلطان بایزید [illegible]
و سلطان احمد به تبریز رفت سلطان بایزید [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] سلطان بایزید [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان بایزید [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible] تبریز [illegible]
[illegible] تبریز رسید [illegible] سلطان احمد [illegible] بغداد [illegible]

در بغداد بن نرسته او خود نیز از عقب حرکت نمود و اول آنکه سلطان زاده [illegible] در سلطانیه در رسیده و نوبت
دیگر آن بلده را بدست تصرف در آورده و میرزا ابابکر [illegible] اطراف آن قلمرو را مضبوط ساخت و بار
دیگر میان او و سلطان احمد جلایر نزاع در میان آمده [illegible] رایات
[illegible] صاحب قران آفاق [illegible] وصول [illegible] ولایات فارس و عراق [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] مقام [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] سلطان احمد [illegible] قرا یوسف [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] حضرت صاحب قران [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible] قرا یوسف [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible] قرا یوسف [illegible]
[illegible] امیرزاده ابوبکر [illegible] قرا یوسف [illegible]
[illegible] تبریز [illegible] سلطان
[illegible] تبریز [illegible] قرا یوسف [illegible]
[illegible] حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] احوال چنگیز خانیان [illegible]
[illegible] چنگیز خانیان [illegible]

سکه [illegible]		[illegible]		[illegible]	
[illegible] چنگیز [illegible]		[illegible]		[illegible]	
[illegible]		[illegible]		[illegible]	
[illegible]		[illegible]		[illegible]	
[illegible]		[illegible]		[illegible]	

[illegible]		[illegible]		[illegible]
[illegible]		[illegible]		[illegible]
[illegible]		[illegible]		[illegible]

[illegible]		[illegible]
[illegible]		[illegible]

خامه دایم در ثنایش گشته لال
نام او بر نامه را زینت فزا

[illegible] چنگیز خان [illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در ایام دولت خود و احمد بن المظفر [illegible]

[illegible] المستنصر بالله [illegible] مستنصر [illegible]

[illegible]

[illegible] **در بیان بعضی از وقایع زمان مستنصر**

و ذکر شمه از احوال علما و افاضل آن روزگار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

درگذشت [illegible]

[illegible] شیخ عراقی [illegible] شیخ عراقی [illegible] همدان [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ عراقی [illegible]

[illegible]

[illegible] حافظ نجم الدین علی بن عبد الکافی [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ محیی الدین نووی [illegible]

[illegible]

نسوان

و هم تا قریب دو سال تشبث امور مملکت پرداخت [illegible] مواجب [illegible] سپاه [illegible]
و ایشان [illegible] ملک سعید [illegible]
سلطنت [illegible] سیف الدین قلاوون [illegible] صالحی [illegible]
[illegible]
[illegible] ملک سعید [illegible]
[illegible] سیف الدین قلاوون [illegible] ذکر سیف
الدین [illegible] ملک سعید [illegible] الفی [illegible]
[illegible] سیف الدین قلاوون [illegible] سنه [illegible]
پادشاه [illegible] سنقر اشقر [illegible] دمشق [illegible]
[illegible] سنه تسع و سبعین و ستمایه سیف الدین قلاوون [illegible] شام [illegible]
[illegible] سنقر [illegible] سیف الدین [illegible] سنقر [illegible]
و در همین سال میان سیف الدین قلاوون [illegible]
[illegible]
[illegible] سنقر اشقر [illegible] سیف الدین قلاوون [illegible] سیف الدین [illegible]
[illegible] ربیع الاول سنه ثمانین و ستمایه [illegible] سیف الدین قلاوون [illegible]
[illegible]
تسع و ثمانین و ستمایه [illegible] قلاوون [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] سیف الدین قلاوون [illegible]
ابن خلکان مورخ است [illegible] ابو العباس احمد بن محمد [illegible] تاریخ [illegible]
خلکان در سنه ثمان و ستمایه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سنه [illegible] ابن خلکان [illegible]

است و آن مختصری کتابی است [illegible] تاریخ تصنیف [illegible] شیخ ابو
اسحاق ابراهیم بن [illegible] البصیر است و شیخ ابو اسحاق [illegible] صاحب کرامات بود [illegible]
[illegible] شیخ یاسین المغربی الحجام [illegible]
[illegible]
شیخ [illegible] شیخ یاسین [illegible]
[illegible] شیخ یاسین [illegible] علاء الدین ابن ابی الحزم
القرشی [illegible]
[illegible]
[illegible] سیف الدین قلاوون [illegible] ابن البخاری [illegible]
[illegible]
[illegible] دمشق [illegible]
[illegible] شیخ عفیف الدین سلیمان بن
علی التلمسانی [illegible]
[illegible]
[illegible] عفیف الدین [illegible]
[illegible] ذکر ملک اشرف صلاح الدین خلیل بن ملک منصور سیف الدین قلاوون [illegible]
[illegible] سنه تسع و ثمانین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] در چهارم ربیع الاول سنه تسعین وستمایه [illegible] رسیده و آغاز کار

[illegible] در تمام [illegible] از جانب [illegible]

[illegible]

[illegible] سپاه و اسلام [illegible]

[illegible] ملک اشرف [illegible]

[illegible]

[illegible] ملک اشرف [illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible] ملک اشرف [illegible]

[illegible] ملک اشرف [illegible]

[illegible] ملک اشرف [illegible] سنه [illegible]

[illegible] ملک ناصر [illegible]

[illegible] سنه تسعین وستمایه [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سیف الدین قلاوون [illegible]

[illegible] **ذکر اقبال [illegible] ملک ناصر بسلطنت [illegible]** [illegible]

[illegible] سیف الدین قلاوون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ملک عادل [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] سنه [illegible] وستمایه [illegible]

[illegible] سیف الدین قلاوون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سنه [illegible] وستمایه [illegible] **[illegible] الدین ابو الفتح محمد بن علی [illegible]** [illegible]

[illegible]

[illegible] **[illegible] ملک [illegible] شد در زمان [illegible]** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قلاوون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شام [illegible]

عم [illegible] وزرات کما ... [illegible] ... بالجمله [illegible] غزوات [illegible] ... سلام

در دیار مصر و شام [illegible] مدت هشت سال از [illegible] ... نیابت [illegible] ... ملکت

[illegible] ... آن دیار [illegible] ... و لشکر [illegible] ... بعد [illegible] ...

[illegible] ... این مقال [illegible] ... حسام الدین [illegible] ... پادشاه [illegible] ...

[illegible] ... ملک ناصر [illegible] ... سلطان ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... سلطان [illegible] ... ملک مظفر [illegible] ...

[illegible] ... اسلام [illegible] ...

[illegible] ... سلطنت [illegible] ...

[illegible] ... [illegible] ...

[illegible] ... سیف الدین [illegible] ... جمال الدین [illegible] ... علاء الدین [illegible]

[illegible] ... ولایت [illegible] ... دمشق [illegible]

[illegible] ... ملک ناصر [illegible] ...

[illegible] ... سلطان [illegible] ...

[illegible] ... سلطنت [illegible] ...

[illegible] ... اسلام [illegible] ...

[illegible] ... [illegible] ...

[illegible] ... [illegible] ...

[illegible] ... [illegible] ...

[illegible] ... [illegible] ...

[illegible] ... [illegible] ...

[illegible] ... [illegible] ...

دو روز [illegible] ملک مظفر [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... ملک مظفر [illegible] ... سلطنت [illegible]

[illegible] ... پادشاه [illegible] ... ملک ناصر [illegible]

[illegible] ... ملک مظفر [illegible] ...

[illegible] ... [illegible] ...

[illegible] ... ملک ناصر [illegible] ...

[illegible] ... ملک [illegible] ...

[illegible] ... شام [illegible] ...

[illegible] ... جمال الدین [illegible] ... علاء الدین [illegible]

[illegible] ... [illegible] ...

[illegible] ... صاحب [illegible] ... دمشق [illegible] ...

[illegible] ... [illegible] ...

[illegible] ... دمشق [illegible] ... شام [illegible] ...

[illegible] ... [illegible] ...

[illegible] ... رمضان [illegible] ...

[illegible] ... دمشق [illegible] ...

[illegible] ... سلطان [illegible] ...

[illegible] ... [illegible] ...

[illegible] ... [illegible] ...

[illegible] ... [illegible] ...

[illegible] ... [illegible] ...

[illegible] ... دمشق [illegible] ...

[illegible] ... سلطنت [illegible] ...

و فرمان

[illegible] ... سلطان [illegible] ...

[illegible]

ذکر اختتام کلام در احوال ملوک مصر و شام [illegible]

[illegible]

واستیلا نمود

واستیلا نمود و چند شحنه بنام [illegible] ...

[illegible] ... مصر و شام [illegible]

[illegible]

ذکر بعضی از علما و اکابر که در ایام دولت ملک ناصر [illegible] در ولایت مصر و شام بوده اند [illegible]

[illegible] ... جمال الدین محمد بن مکرم الانصاری [illegible]

[illegible] ... برهان الدین ابراهیم بن عمر الجعبری [illegible]

[illegible] ... الدین محمد بن ابراهیم [illegible]

[illegible] ... ابو الفتح محمد بن محمد بن سید الناس الیعمری [illegible]

[illegible] ... قطب الدین عبد الکریم بن عبد النور الحلبی المصری [illegible]

[illegible] ... شرف الدین [illegible] بن القاضی نجم الدین عبد الرحیم [illegible]

شمس الدین [illegible] الحنبلی جامع بود میان [illegible] و قاضی [illegible] در سلک اعلام اهل حدیث منتظم [illegible]

[illegible] اجازت روایت داشت [illegible]

[illegible]

[illegible] قاضی القضاة دمشق **جلال الدین محمد القزوینی** جامع انواع فضایل بوده [illegible]

[illegible] قاضی القضاة جلال الدین محمود [illegible]

[illegible] قاضی جلال الدین محمود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

محمد بن ابراهیم الجزری [illegible] الدمشقی [illegible] **علم الدین ابو عبدالله**

محمد بن یوسف [illegible] جامع بود [illegible]

[illegible] **ابوبکر بن اسمعیل بن عبدالعزیز [illegible] السنکلونی** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **ابوبکر [illegible] اسمعیل بن عبدالعزیز [illegible]** [illegible]

[illegible] **ابوالعباس احمد بن محمد بن احمد** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **[illegible] الدین عبدالرحمن بن [illegible]** [illegible]

[illegible]

[illegible] بن محمد [illegible] بن احمد [illegible]

اراء السنین

[illegible] خطیب جامع دمشق **صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی** [illegible]

[illegible]

[illegible] **عفیف الدین عبدالله بن اسعد الیافعی الیمنی** جامع بود میان اشتغال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قاضی شام **تاج الدین ابو نصر عبدالوهاب**

بن تقی الدین علی [illegible]

[illegible] **جمال الدین عبدالرحیم بن حسن الاسنوی** [illegible]

[illegible] **بهاء الدین [illegible]** [illegible]

[illegible]

ابو حفص عمر بن الحسن بن مزید بن امیلة المراغی [illegible] دمشق [illegible]

[illegible] **برهان الدین ابراهیم بن [illegible]** [illegible]

[illegible]

[illegible] الدین [illegible] [illegible]

زین الدین عبدالرحیم بن الحسین العراقی [illegible]

[illegible] **[illegible] در ذکر حکومت [illegible]**

[illegible]

[illegible]

[illegible] **[illegible]**

[illegible]

موافق خوارزم آمده سلطان [illegible] ابو الحارث مراجعت نموده و چون [illegible] خوارزم [illegible] سلطان محمد [illegible]
و [illegible] براق [illegible] قطب الدین [illegible] ساخت و [illegible]
دیوان [illegible] سلطان غیاث الدین [illegible] و [illegible] منصب
[illegible] وقت که سلطان محمد سلطان غیاث الدین را [illegible] عراق [illegible]
[illegible] حاجب [illegible] خوارزمشاه [illegible] چنگیز خان
[illegible] براق [illegible] لازم [illegible]
شد [illegible] الدین [illegible] کرمان [illegible] براق [illegible]
[illegible] براق [illegible]
[illegible] براق [illegible] کرمان [illegible] قاآن [illegible]
[illegible] براق [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] کرمان [illegible]
[illegible]
[illegible] رکن الدین خواجه [illegible]
[illegible] ترکان [illegible] قطب الدین محمد سلطان [illegible]
[illegible] کرمان [illegible] حکومت [illegible] رکن الدین خواجه [illegible] قاآن [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] الدین [illegible] الملک [illegible]
دیوان سلطان محمد خوارزمشاه [illegible] سلطان رکن الدین
خواجه قطب بن براق [illegible] حکومت کرمان [illegible]
محمد سلطان [illegible] قاآن شده سلطان رکن الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] قطب الدین [illegible]
[illegible] قاآن [illegible]
[illegible] رکن الدین [illegible]

بازگشته به درگاه [illegible] قاآن رفت و قطب الدین [illegible] رکن الدین را [illegible]
و رکن الدین [illegible] رکن الدین [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] الدین [illegible]
[illegible] الملک [illegible]
تم [illegible] الملک [illegible] الدین [illegible]
[illegible] ملک
[illegible] تاج الدین [illegible] الملک تاج الدین [illegible]
[illegible] کرمان [illegible]
[illegible] قطب الدین [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] کرمان [illegible] ترکان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] قطب الدین [illegible]
[illegible] قطب الدین [illegible]
[illegible] الملک [illegible]
[illegible]
[illegible] قطب الدین [illegible] حجاج سلطان [illegible] سیورغتمش [illegible]
[illegible] ترکان [illegible] قتلغ [illegible]
[illegible] ترکان [illegible]
[illegible] صفوة الدین قتلغ [illegible]
[illegible] قطب الدین محمد [illegible] قاآن [illegible]
[illegible] قطب الدین [illegible]
[illegible] ترکان [illegible] قتلغ
ترکان [illegible] حجاج سلطان [illegible]
[illegible]

خیرات و اشاعت مبرات و اهتمام علما و اکرام فضلا بمرتبه‌ای اهتمام نمود که ذکر آن بغایت شهرت از شرح مستغنی است

و در شوکت بر قرار پیوسته بود و در ایام او حوزهٔ فراخی و عمارت [illegible] مساجد و مدارس بنا کرد و [illegible]

از جملهٔ اموال عمارت [illegible] و در زمان او اباقاخان [illegible] براق اغلان بر

خراسان گشت ترکان حجاج سلطان را با سپاه بمدد اباقاخان روان ساخت و حجاج سلطان

در آن سفر [illegible] مخالفت اباقاخان شد [illegible] مراجعت کرمان نمود ترکان [illegible] آغاز [illegible]

[illegible] در مجلس [illegible] آن [illegible] بیت [illegible] **شعر**

[illegible] ⁂ آن [illegible] ⁂ ترکان خاتون [illegible]

[illegible] حجاج سلطان [illegible] هندوستان [illegible]

ده سال [illegible] سلطان [illegible] هند [illegible]

[illegible] حجاج سلطان [illegible] هندوستان [illegible]

و در شب پنجشنبه [illegible] سنه سبعین و ستمائه وفات یافت [illegible]

[illegible] سلطان مظفر الدین محمد شاه و قطب الدین [illegible] شاه و رکن الدین [illegible] شاه و [illegible]

الدین [illegible] اباقاخان [illegible] احدی و ثمانین و ستمائه [illegible]

قطب الدین محمد سلطان [illegible] سیورغتمش [illegible] سلطنت کرمان [illegible]

حاصل [illegible] اباقاخان [illegible] ترکان خاتون [illegible]

جانب [illegible] ترکان خاتون [illegible]

[illegible] بغایت [illegible] ساخت [illegible]

[illegible] تبریز [illegible] وفات یافت [illegible]

[illegible] کرمان [illegible]

[illegible] ترکان خاتون [illegible] شش سال [illegible]

[illegible] الدین [illegible] تاج الدین ابوبکر [illegible]

[illegible] حجاج سلطان [illegible] ناصر الدین [illegible]

[illegible] ناصر الدین است **سلطان جلال الدین سیورغتمش بن قطب الدین محمد سلطان**

در شهور سنه

در شهور سنه احدی و ثمانین و ستمائه بکرمان رسید و [illegible] بحکومت [illegible]

[illegible] احمد [illegible] سیورغتمش [illegible]

[illegible] سلطان سیورغتمش [illegible] سیورغتمش [illegible]

[illegible] پادشاه خاتون [illegible]

[illegible] سیورغتمش [illegible]

[illegible] جلال الدین سیورغتمش [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] و [illegible]

[illegible] خاتون [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سیورغتمش [illegible]

[illegible] کرمان [illegible]

[illegible] سیورغتمش [illegible]

[illegible] سیورغتمش [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سیورغتمش [illegible]

[illegible]

[illegible]

قطب الدین [illegible] سلطان جلال الدین سیورغتمش [illegible]

[illegible] الملک [illegible] الدین [illegible]

[illegible] **مظفر الدین پادشاه خاتون**

بنت قطب الدین محمد سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطنت کرمان [illegible]

و در ... روز ... [illegible] ... گشته بود و اولاد بر پدر بزرگوار ... [illegible] ... دولت ...
پادشاه خاتون شد ... شاه عالم بنت جلال الدین سیورغتمش در حباله ... بود ... [illegible]
کرد و چون در غایت ... [illegible] ... از کرمان ... [illegible]
و هر باب آن ولایت ... [illegible] ... پادشاه خاتون ... [illegible] ... مشغول
مملکت ... [illegible] ... پادشاه خاتون ... [illegible]
آن عهد ... [illegible] ... روزها ... [illegible]
در شعبان سال ... [illegible] ... شاه عالم بنت سیورغتمش سلطان پادشاه خاتون
... [illegible] ... **نظم** ... [illegible] ... از آفات ... [illegible]
... [illegible] ... خاتون ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... **شعر**
... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... فخر الدین ... نظام الدین محمود وزیر پادشاه خاتون بود **سلطان**
مظفر الدین محمد شاه بن حجاج سلطان بن قطب الدین ... ... [illegible] ... خاتون ...
کرمان ... [illegible] ... وزارت ... فخر الدین ...
... [illegible] ... محمد شاه ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] **ذکر ... وزارت فخر الدین ... [illegible]**
... فخر الدین ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... وزارت ... [illegible] ... سلطان محمود
شاه ... [illegible] ... وزارت ... [illegible]
... وزارت ... [illegible] ... [illegible]

... بارگاه پادشاه ... [illegible] ... وزرا ... خواجه رشید الدین فضل الله ...
محمد شاه ... [illegible] ... فخر الدین ...
... [illegible] ... حکومت کرمان ... [illegible] ... محمد شاه ...
... [illegible] ... فخر الدین ... [illegible] ... کرمان ...
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... محمود شاه ... سلطان محمد شاه ... [illegible]
... [illegible] ... فخر الدین ... [illegible]
... محمود شاه ... [illegible] ... فخر الدین ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... کرمان ... [illegible] ... شیراز ... [illegible]
... کرمان ... محمود شاه ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... محمود شاه ... [illegible]
... [illegible] ... سلطان محمد شاه ... حکومت ... [illegible]
... [illegible] **قطب الدین شاه جهان بن جلال الدین سیورغتمش** ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... سلطان ... پادشاه ... [illegible]
... حکومت کرمان ... شاه جهان ... شیراز ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... مظفر ... شاه جهان ... سلطان ... حکومت کرمان ...
... شاه جهان ... سلطان ... [illegible]
... [illegible] ... قطب الدین ... [illegible]
... [illegible] ... کرمان ... امیر مبارز الدین محمد مظفر ... [illegible]

انشاء الله تعالی مذکور شود پس آغاز کشف مخاطبه سخن ورده **ذکر احوال آل مظفر** مجاز بر زبان سخنگوی اخبار [illegible]

از مبادی احوال آل مظفر کیفیت [illegible] امیر مبارز الدین محمد [illegible]

مظفر [illegible] غیاث الدین حاجی خراسانی [illegible] امیر غیاث الدین حاجی [illegible]

[illegible]

شجاعتی که [illegible] احوال [illegible]

[illegible]

ذکر امیر مبارز الدین محمد بن مظفر [illegible]

[illegible]

سنه اربعین و سبعمایه بنام [illegible] ملک کرمان [illegible] کتابت [illegible] [illegible] شوال سنه [illegible]
[illegible] شیراز [illegible] سنه [illegible] حسین [illegible] سبعمایه [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] بر [illegible] روز [illegible] پادشاه [illegible] فضایل [illegible] رسیده [illegible]
کمال [illegible] [illegible] ارکان [illegible] رسوم [illegible]
[illegible] امیر محمد مظفر [illegible] عدالت [illegible]
[illegible] [illegible] شیراز [illegible]
سادات [illegible] علما کرام [illegible] [illegible] عدل و انصاف [illegible]
[illegible] [illegible] مبارز [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] [illegible]
[illegible] انصاف [illegible]
[illegible] [illegible] مولانا [illegible] الدین [illegible]
امیر مبارز الدین محمد [illegible] جناب مبارز [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] کلام [illegible]
[illegible] کلام مجید [illegible] سلطان [illegible]
امیر محمد [illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] امیر محمد مظفر [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible] شاه محمود [illegible]
سلطنت [illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] جناب مبارز [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] الدین [illegible] امیر [illegible] [illegible] خواجه برهان الدین [illegible] امیر مبارز الدین محمد [illegible]
[illegible] [illegible] **گفتار در بیان فوز یافتن امیر محمد بن مظفر**
[illegible] و ذکر بعضی دیگر از حالات آن مهر سپهر [illegible] [illegible] سبعمایه [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] امیر محمد مظفر [illegible] [illegible]
[illegible] امیر مبارز الدین [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] جناب [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] امیر محمد [illegible] [illegible]
[illegible] مظفر [illegible] جناب [illegible]
امیر محمد [illegible] [illegible]
[illegible] امیر [illegible] مظفر [illegible]
[illegible] سلطان ابو سعید [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] جناب مبارز [illegible] انصاف [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] اقبال [illegible]
مبارز [illegible] [illegible]
امیر محمد مظفر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
امیر محمد مظفر [illegible] [illegible]

وهمچنان متوجه گردید و در سنه [illegible] بخدمت جناب مبارزی [illegible] شاه مظفر [illegible]

مظفر [illegible] و در سنه [illegible] امیر محمد [illegible] شاه [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible] در سنه [illegible] شاه مظفر [illegible]

[illegible] سلطان ابو سعید بهادر خان [illegible] ایران [illegible]

[illegible] در [illegible] سلطان ابو سعید [illegible]

[illegible] امیر [illegible] شیخ ابو اسحاق [illegible]

[illegible]

[illegible] شاه [illegible] امیر محمد [illegible]

[illegible] **ذکر شمه‌ای از احوال مملکت فارس و عراق و [illegible] امیر محمد مظفر با شیخ ابو اسحاق**

بعد از وفات سلطان ابو سعید بهادر خان [illegible] در ولایت ایران [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر [illegible]

[illegible] شیراز [illegible]

[illegible] شیخ ابو اسحاق [illegible]

[illegible] امیر محمد مظفر [illegible]

[illegible] شیخ ابو اسحاق [illegible]

[illegible]

[illegible] **نظم** [illegible] جناب مبارزی [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible] جناب مبارزی [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] امیر محمد مظفر [illegible]

امیر [illegible] جلال الدین [illegible] موافقت [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] شیراز [illegible]

امیر پیرحسین چوپانی و امیر مبارز الدین محمد مظفر و فتح مملکت شیراز از دست شیخ ابو اسحاق [illegible]

[illegible] جناب مبارزی [illegible]

[illegible]

[illegible] جناب مبارزی [illegible]

پیرحسین [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] امیر محمد مظفر [illegible] امیر پیرحسین [illegible]

[illegible] شیراز [illegible]

[illegible] جناب مبارزی [illegible]

[illegible]

[illegible] جناب مبارزی [illegible]

[illegible] شیراز [illegible]

[illegible] امیر پیرحسین چوپانی [illegible]

[illegible] امیر محمد مظفر [illegible]

[illegible] جناب مبارزی [illegible]

[illegible] جناب مبارزی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جناب مبارزی [illegible]

[illegible]

[illegible] جناب مبارزی [illegible]

و قطب الدین [illegible] شرف الدین مظفر [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] امیر مبارز الدین [illegible]

[illegible] امیر پیر حسین [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر محمد مظفر [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر مبارز الدین محمد مظفر [illegible]

[illegible]

ذکر احوال امیر پیر حسین چوپانی و رسیدن او بشیخ ابو اسحق [illegible]

[illegible] امیر پیر حسین چوپانی [illegible] امیر محمد مظفر [illegible]

[illegible] شیخ ابو اسحق [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] امیر پیر حسین [illegible]

[illegible] شیخ ابو اسحق [illegible]

[illegible] شیخ ابو اسحق [illegible] امیر مبارز الدین [illegible]

[illegible] شیخ ابو اسحق [illegible]

[illegible] شیخ ابو اسحق [illegible]

[illegible] ذکر وصول [illegible] و رسیدن [illegible]

[illegible] بخدمت امیر مبارز الدین [illegible]

[illegible] امیر مبارز الدین محمد مظفر [illegible]

[illegible] شاه مظفر [illegible]

[illegible]

حسن کرجلی

سپرده باشد و دیگر مولانا شمس‌الدین [illegible]

[illegible] مولانا شمس‌الدین [illegible]

[illegible] خدمت مولوی [illegible]

[illegible] جناب [illegible]

[illegible] امیر شیخ ابواسحق [illegible]

[illegible] امیر محمد [illegible]

[illegible] امیر شیخ ابواسحق [illegible] جناب [illegible]

[illegible]

ذکر [illegible] در بیان لشکر کشیدن امیر شیخ ابواسحق [illegible] و کشته شدن امیر [illegible] مولانا شمس‌الدین صاحب [illegible]

[illegible] امیر شیخ ابواسحق [illegible]

[illegible] شیراز [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر شیخ ابواسحق [illegible]

[illegible] امیر مبارزالدین محمد [illegible]

[illegible] کرمان [illegible] شیراز [illegible]

[illegible] شیراز [illegible]

[illegible] شیراز [illegible] ذکر [illegible] احوال [illegible]

دوم بیان ... و غلبه یافتن ایشان بر جناب ... [illegible]

[illegible]

ذکر ... [illegible]

امیر شیخ ابو اسحاق ... [illegible]

[illegible]

اتفاق امیر شیخ حسن ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

گفتار در بیان نهضت امیر مبارز الدین محمد مظفر بجانب شیراز و پیوستن شاه مظفر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر شیخ [illegible]

[illegible]

۱۸۱۸

... علما اسلام پرداخت امیر الکه حاجی قوام الدین حسن ... [illegible]

... در روز جمعه ششم ربیع الاول سنه ... [illegible]

... در ایام محاصره روزی امیر شیخ ابواسحق ... [illegible]

... سلطان ... [illegible]

... حاجی قوام ... **نظم** ... [illegible] ... حاجی قوام ...

... امیر محمد مظفر ... [illegible]

... امیر شیخ ... [illegible]

... امیر مبارز الدین محمد ... [illegible]

... امیر شیخ ابواسحق ... [illegible]

... ماه شوال ... امیر محمد بن مظفر ... شیراز ... [illegible]

... امیر شیخ ... [illegible]

... شاه شجاع ... امیر شیخ ... [illegible]

... امیر شیخ ابواسحق ... اصفهان ... شاه شجاع ... شیراز ... [illegible]

... امیر شیخ ... [illegible]

... شاه شجاع ... کرمان ... [illegible]

... امیر محمد مظفر ... [illegible]

... [illegible] ... شریعت ... ارکان ... [illegible]

... شیراز ... خواجه شمس الدین محمد حافظ ... [illegible]

... [illegible]

ذکر ... احوال ... اصفهان ... امیر شیخ ابواسحق

... شیراز ... اصفهان ... [illegible]

... [illegible]

... امیر شیخ ابواسحق ... [illegible]

... شاه شجاع ... [illegible]

... امیر شیخ ابواسحق ... [illegible]

... شاه شجاع ... [illegible]

... شاه شجاع ... [illegible]

... [illegible]

... امیر محمد مظفر ... اصفهان ... [illegible]

... [illegible]

... اصفهان ... [illegible]

... امیر شیخ ابواسحق ... اصفهان ... [illegible]

... امیر شیخ ابواسحق ... [illegible]

... شاه شجاع ... اصفهان ... [illegible]

... شیراز ... [illegible]

... شاه شجاع ... [illegible]

... امیر محمد ... شاه شجاع ... اصفهان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

شیخ [illegible] بجناب مبارزان [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] اصفهان رسید [illegible]

[illegible] شاه سلطان [illegible]

[illegible]

مبارزان

مبارزان را که گرفته [illegible] شاه سلطان [illegible] شاه شجاع [illegible]

[illegible] امیر محمد [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible]

شجاع [illegible] شاه سلطان شاه محمود [illegible] جناب مبارزان [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible]

[illegible]

شاه شجاع و شاه محمود [illegible] سلطان احمد [illegible]

شیخ سعد الدین محمد بن مسعود

[illegible] صاحب [illegible] [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر [illegible] شاه شجاع [illegible]

[illegible]

[illegible] شاه محمود [illegible]

[illegible] خواجه قوام الدین [illegible]

ذکر [illegible] در بیان وقایعی که در ایام سلطنت شاه شجاع و از حکومت شاه محمود و شاه یحیی [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible]

[illegible]

[illegible] شاه محمود [illegible]

[illegible]

[illegible]

شاه شجاع بعد از استماع این خبر با لشکر قیامت اثر بصوب اصفهان نهضت فرمود و شاه محمود [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] شاه شجاع [illegible]
و شاه محمود [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible] شاه سلطان [illegible]
محمود [illegible] شاه سلطان [illegible] اصفهان
[illegible] شاه محمود [illegible]
[illegible] شاه سلطان [illegible] شاه محمود [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه محمود [illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه محمود [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible] شاه مظفر [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible]

پیدا کرده

پیدا کرده و نسبت با برادر [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible]

ذکر مخالفت شاه محمود و حرکت شاه [illegible]

[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] شاه [illegible] اصفهان [illegible] شاه محمود [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] **مثنوی** [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] شاه محمود [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

هیچ کار جهان [illegible]	که [illegible] نهاده ام [illegible]	[illegible]
که شوکت [illegible] باید [illegible] دختر [illegible] شاه	تو [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] رسید و [illegible] خانه [illegible] سپاه [illegible] شاه شجاع [illegible]

شاه شجاع [illegible] سلطان [illegible] الدین احمد [illegible]

[illegible] شاه محمود [illegible] امیر غیاث الدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر [illegible]

[illegible] شاه محمود [illegible]

شاه شجاع [illegible] سلطان عماد الدین احمد [illegible]

[illegible] شاه محمود [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible] سلطان [illegible]

محمود [illegible] شاه شجاع [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible]

[illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible]

و شاه محمود

و شاه محمود [illegible] این بیت [illegible] شعر [illegible]

[illegible] بیت [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان احمد [illegible] شاه شجاع [illegible]

[illegible] شاه محمود [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible] **[illegible] شاه و [illegible] کرمان [illegible]**

[illegible] پادشاه [illegible] [illegible] شاه شجاع [illegible] شاه محمود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر [illegible]

[illegible] کرمان [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر غیاث الدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر غیاث الدین [illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible] شاه [illegible]

قبول کرده مراجعت فرمود و دولتشاه و امرای خراسان و [illegible] جمعی بسیار بر مردم [illegible] استقلال

در کرمان پادشاهی بحکومت نشاند و [illegible] خواجه مجد الدین [illegible] بکار [illegible] رسید [illegible]

[illegible] امیر [illegible] خواجه مجد الدین [illegible] اعتماد [illegible] شاه شجاع

شجاع در شیراز [illegible] اعتماد [illegible] عمل [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] بیاورد [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible] سواران [illegible] شاه [illegible]

[illegible] کرمان روان شد [illegible] شاه سلطان برادر شاه سلطان [illegible] سوار [illegible]

[illegible] حضرت شاه [illegible] کرمان [illegible] حضرت شاه

[illegible] دولتشاه [illegible]

[illegible] شیراز

[illegible] امیر مبارز الدین [illegible] جلال الدین تورانشاه [illegible]

[illegible] دولتشاه [illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible] علاء الدین [illegible]

[illegible] **شعر** [illegible] سلطان [illegible] **٭** [illegible] **٭** [illegible]

[illegible] **٭** [illegible] **٭** [illegible] سلیمان **٭** سلیمان [illegible]

[illegible] کرمان [illegible] دولتشاه [illegible]

پادشاه [illegible] کرمان [illegible]

شاه شجاع [illegible]

[illegible] **٭** [illegible] **٭** [illegible]

[illegible] **٭** [illegible] **٭** [illegible]

ذکر ارتفاع رایت دولت شاه شجاع کرت دیگر و گریختن شاه محمود از شیراز و استیلای شاه شجاع بر شیراز [illegible]

[illegible] کرمان [illegible]

[illegible] شاه [illegible] شاه محمود [illegible]

[illegible] امیر [illegible] شاه [illegible] کستان [illegible]

[illegible]

[illegible] شاه محمود [illegible] شاه [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible]

[illegible] شاه محمود [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible]

[illegible] شیراز [illegible]

[illegible] حضرت شاه [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible]

[illegible] شیراز [illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible] شیراز [illegible]

[illegible] شاه محمود [illegible] شیراز [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible] **شعر** [illegible] **٭** [illegible]

[illegible]

رجال در حال آتش حرب و نایرهٔ طعن و ضرب زبانه زدن گرفت و از جانبین [illegible]

خورشید [illegible] شاه محمود شکسته [illegible] خان [illegible] شاه شجاع [illegible]

و هزیمت [illegible] شیراز [illegible] از اعیان فارس [illegible]

اقبال [illegible] و [illegible] اسلام [illegible]

و سعادت [illegible] شاه محمود [illegible]

[illegible]

سلطان علاء الدین [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible] فارس [illegible] سلطنت [illegible]

و [illegible] اصفهان [illegible] شاه [illegible]

[illegible]

[illegible] شیراز [illegible]

[illegible] وزارت [illegible] شاه شجاع [illegible]

[illegible]

اصفهان [illegible] شاه محمود [illegible] شیراز [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible] شاه شجاع [illegible]

[illegible] شیراز [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible] خان سلطان

ذکر [illegible] شاه محمود [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] شاه محمود [illegible]

[illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible] اصفهان [illegible]

شاه محمود [illegible] شاه شجاع [illegible]

شاه محمود [illegible] شاه شجاع

[illegible] شاه محمود [illegible]

شاه محمود [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible] شیراز [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] شاه محمود [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible] اصفهان [illegible] شاه محمود [illegible]

[illegible]

اصفهان [illegible] شاه محمود [illegible] عراق [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible] شاه محمود [illegible]

[illegible]

[illegible] شاه محمود [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] شاه [illegible]

شاه شجاع [illegible] شاه محمود [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

ذکر [illegible] شاه محمود [illegible] سلطان [illegible] شاه شجاع [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible] شاه محمود [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] شاه محمود [illegible]

[illegible] شیراز [illegible]

سلطان [illegible] شاه محمود [illegible] سلطان [illegible]

پاره خانم سلطان !

بنیاد تعظیم بجای آورد و مکتوب را مطالعه [illegible] ... شاه محمود [illegible] ...

[illegible] ... شاه شجاع [illegible] ... سلطان اویس [illegible] ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

همدان

این درگاه [illegible] ... شاه شجاع [illegible] ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... خراسان [illegible] ...

[illegible]

خلاف شده [illegible] ذکر حکایت شاه شجاع [illegible]

[illegible] حکایت پهلوان اسد [illegible] اتفاق [illegible]

شجاع [illegible] پهلوان اسد [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible] کرمان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان احمد [illegible] شاه شجاع [illegible]

[illegible]

مولانا عضد الدین شاعر این بیت نظم نمود ⁂ ز شهباز کمال مرغ روی بیفت زیاده ⁂ یار بکی کمال زده بود
رفته باد ⁂ و چون آن حضرت مرغ خاتون پهلوان اسد و مولانا جلال الاسلام اندیشید که کار او را زهر داده
و کشته باز زر زنده ... مجموع تیغ و حلوا زهر آمیخته بیدریغ خالک کرده اند بیاکرده پسر آن او خان شاه
شد کار او برآسیمه شده بود و بجهد و درقی و دانک در آنکه کفایت مزاجش روان بود و نزد یکان خود را شنید
خبا یکی حکایت کنند که روزی حلوا کراه را طلب کرد در نظر او حلوا پر زهر بود از این افتاد حلوا که گفت
دیگر شما خوردید ده پهلوان گفت و در حاضر ساز در آن اثنا حلوا را که طلب جمع کرد رفته و بکلی
آورده پهلوان این حال گفت ببینید بیش آمده حلوا کسی کرده بیفتاد حیران و چون بیاید که پیش کیست
حال و گریست آورده پهلوان صورت را چنین گفت این مرکب که کشته غلامان لازم شد که بر فتح
پس آن جا که بس بود که خوب خورد کشته حلوا که پهلوان کار ... اکنون سپید زهر خوردن حلوا کرد ... بید
دولت و بنا ... جان داده و اشارت کرد او را بر پشت نیز کشش ... الحقه ... وصیت رسانید
حقوق و زمان ... که او را زهر ... را جا باز ... و ... دولت کرد در روز که پهلوان ... بتمام
ودر قضیه که در قدیم الایام از شهر جانب کرمان رفته بود و چون بیست روز در آن بود که کسی را بساز
این اندیشه را به پهلوان خلیفه و خیام داده پهلوان ... زاع مو و که ... آن غنیمت ... کشته بود
و در روز مسعود ... شهر ... ملک ... از آن راه ... روز ... در ... پهلوان اسد
دولت ... کار ... در روی که ... بر سر گرفتن رسید ... حصار ... نمود
و ... افتاده ... کسی ... او آنکه بیرون آمده ... در آمد و ... خانه
سعدی ... دولت که ... شکر ... سعد ... در آمده ... دولت ... دنیا را ... آن
حاصل ... در ... رمضان سنه ... حسین و اسپهبدیه ... روزی ... الدین
خواهرزاده ... ملک کرده بود پهلوان خلیفه ... حکام ... در ... وصیت
و پهلوان خلیفه ... بسر ... حضرت ... عرضه داشت کرد ... الدین محمد ... و ...
کرمان ... ولایت آورد ذکر استیلای شاه محمود و زحیان یکی دو سال و رفتن شاه شجاع بجانب شیراز
ابرقوه
هر که ... کلام ... محمود ... گرد ... علیهم ... و ... سپهر ... جمع ... اول ... سر بدر ...
لازم ... بکاف ... تمام ... رایات سلطنت ... سعادت ... تا قضیه ... در شهور سنه

و حسین و اسپهبدیه

و حسین و اسپهبدیه در پادشاه عادل ... از نقشان ... ظالم ... باطن رحمت فرزانه عزمی ... سلطان
اویس بن امیر شیخ حسن ایلکانی که در شب دوم رجب سنه المذکور ... وقت سلطان اویس کرده
شاه محمود ... امیر محمد مظفر که در نهم شوال سال مذکور ... پیر حسین مظفر را آورده ... اعتبار
شیر در رسید و شاه ... برادر یکی ... رعایت ... و امرای ترتیب ... نمود ...
خود را ⁂ محمود برادرم شه شیرگین ⁂ ملک حضرت ... ⁂ ... ترک ...
و وزیر ... دولت ... ارباب ... و در این واقعه ... اشراف و اعیان اصفهان ... شاه محمود
سلطان اویس ... شاه شجاع را ... پادشاه ... برادر ... شجاع
پادشاه ... شاه محمود ... از فرزند ... اصفهان ...
... بیاید که ... در مقام ... اشرف ... و جنگ ...
... سلطان ... سلطان اویس ...
... شده ... شاه شجاع ... کلمات ...
... هر ... سلطان ... اصفهان ...
... شاه محمود ... شاه شجاع ... اعیان ...
... حضرت ... شاه شجاع ... فرزند ...
... سلطان اویس ... سلطنت ... مسعود ...
... شاه شجاع ... اصفهان ... استقلال ...
... سلطنت ...
... ⁂ ... ⁂ ...
... ⁂ ... ذکر مراجعت شاه شجاع و سلطان حسین و ارتفاع
شاه حسین ... اصفهان ... سپهر ... صبح ...
... سلطان حسین با سلطان ...
... شاه شجاع ... مملکت ...
... سلطان حسین ... اصفهان

[illegible] ساخت شعر جناب [illegible] عبارات [illegible] ابوالفضل [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible] شعر [illegible]

[illegible]

از اخن

[illegible] شهنشاه [illegible]

[illegible]

در پی استمداد باز فرستاد و پادشاه [illegible] آن مقام آرام گرفته بعیش و عشرت مشغول گشت [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] پادشاه [illegible] قصیده [illegible]

[illegible] **نظم** [illegible] شاه شجاع [illegible]

[illegible] ابیات این قصیده [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] مطلع [illegible] آفتاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible] شاه یحیی [illegible]

[illegible] سلطان حسین [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان حسین [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible]

[illegible] سلطان حسین [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible]

[illegible] سلطان حسین [illegible]

ذکر سلوک شاه یحیی با طریق عناد [illegible]

[illegible]

[illegible] شاه یحیی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاه یحیی [illegible]

[illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] شاه منصور [illegible]

[illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible] شاه یحیی [illegible]

[illegible] شاه منصور [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible]

[illegible] شاه یحیی [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان حسین [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible]

[illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible]

[illegible] سلطان احمد [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible]

[illegible] سلطان شبلی [illegible]

[illegible]

[illegible] شاه [illegible]

و وزیر مرحوم از عقب در رمضان در سال [illegible] که چشم و چراغ [illegible] سلطنت [illegible] رسانید [illegible] از وصول
آن [illegible] کرده بود **شعر** [illegible] در [illegible] شده [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible] سلطان [illegible] رسید [illegible] سلطان ابویزید [illegible]
[illegible] شاه [illegible] بود [illegible]
در تمام [illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] شیراز [illegible] **ذکر وفات خسرو کامکار شاه شجاع جلال الدین شاه شجاع** [illegible]
شجاع [illegible] وزارت [illegible]
[illegible] شراب [illegible]
[illegible]
[illegible] گشته [illegible] شده [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اسباب [illegible]
[illegible] ابواب لطف و کرم [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] امرا و اعیان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] الدین احمد [illegible] سلطان [illegible] الدین زین العابدین [illegible]
شاه شجاع سلطان زین العابدین [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible] الدین احمد [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
شجاع [illegible] سلطان احمد [illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible]
[illegible]

پادشاه [illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible]
[illegible] الدین [illegible]
[illegible] شعبان [illegible]
شجاع [illegible] فارس [illegible]
[illegible] امرا و ارکان دولت [illegible]
[illegible] اعلم العلما [illegible] **مولانا قوام الدین عبدالله**
نقیب [illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] الدین است [illegible] شاه شجاع [illegible] **خواجه عماد فقیه کرمانی است**
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] خواجه حافظ [illegible] **نظم**

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه
زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
این مطرب از کجاست که ساز عراق ساخت
وآهنگ بازگشت به راه حجاز کرد
ساقی بیا که شاهد رعنای صوفیان
دیگر به جلوه آمد و آغاز ناز کرد
ای دل بیا که تا به پناه خدا رویم
زانچه آستین کوته و دست دراز کرد
فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
صنعت مکن که هر که محبت نه راست باخت
عشقش به روی دل در معنی فراز کرد
ای کبک خوش خرام کجا میروی بایست
غره مشو که گربه عابد نماز کرد
حافظ مکن ملامت رندان که در ازل
ما را خدا ز زهد ریا بی نیاز کرد

کلیات خواجه عماد فقیه از قصاید و غزلیات و مثنویات مشهور است و ابیات بلاغت آیات او [illegible]
[illegible] **خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی** است که به واسطه کمال بلاغت و فصاحت [illegible]
شهرت [illegible] **شعر** [illegible]

برگشته

در نفحات مسطورست که شعر خواجه حافظ لسان الغیب و ترجمان الاسرارست بسا اسرار غیبیه و معانی حقیقیه که
در کسوت صورت و لباس مجاز در آن اشعار معارف شعار مندرج است گویند که روزی شاه شجاع
بزبان اعتراض بخواجه حافظ گفت که ابیات هیچ یک از غزلیات شما از مطلع تا مقطع بر یک منوال
واقع نشده بلکه از هر غزلی سه چهار بیت در تعریف شرابست و دو سه بیت در تصوف و یک دو بیت
در صفت محبوب و تلون در یک غزل خلاف طریقه بلغاست خواجه حافظ فرمود که آنچه بر زبان مبارک شاه میگذرد عین
صدق و محض صوابست اما مع ذلک شعر حافظ در اطراف آفاق اشتهار تمام یافته و نظم حریفان دیگر پای
از دروازه شیراز بیرون نمی نهد و بنابرین کنایت شاه شجاع در مقام ایذای خواجه حافظ شد و طلب اتفاق
در آن ایام آنجناب غزلی در سلک نظم کشید که مقطعش اینست **شعر** گر مسلمانی از اینست که حافظ دارد ** آه اگر از
پی امروز بود فردایی ** و شاه شجاع این بیت را شنیده گفت که از مضمون این نظم چنان معلوم میشود که حافظ
بقیام قیامت قایل نیست و بعضی از فقیهان حسود قصد نموده که فتوی نویسند که شک در وقوع روز
معاد کفرست و از این بیت آن معنی مستفاد میگردد و خواجه حافظ مضطرب گشته نزد شیخ زین الدین ابوبکر تایبادی
که در آن اوان عازم حج بود و در شیراز تشریف داشت رفت و کیفیت قصد معاندان را باز گفت
شیخ فرمود که مناسب آنست که بیتی دیگر مقدم بر آن مقطع درج کنی مشعر باینکه فلانی چنین گفت تا بنقل
این مقال که نقل کفر کفر نیست از تهمت نجات یابی بنابرآن خواجه حافظ این بیت را گفته پیش از مقطع آن
غزل مندرج ساخت که ** این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه میگفت ** بر در میکده با دف و نی ترسایی
و بدین واسطه از آن عقده نجات یافت و خواجه حافظ در سنه احدی و تسعین و سبعمایه بریاض رضوان انتقال نمود

ذکر رایات سلطان زین العابدین و مخالفت شاه یحیی و بیان بعضی از وقایع که در آن اوان بوقوع پیوست

مقارن
امرا و ارکان دولت در تربیت شاه شجاع باتفاق یکدیگر موجب وصیت سلطان مجاهد الدین زین العابدین
را از جانب پدر بشرف سلطنت در شیراز پادشاه ساختند و امیر معز الدین اصفهانشاه و اخیه رئیس
سلطان ابویزید را رفتن بجانب اصفهان ... و شاه یحیی
تاج عبد ... امیر معز الدین اصفهانشاه و امیر الیاس کلیاتی و ... امور مملکت
فارس را ... امیر علاء الدین اینیاق و خواجه جلال الدین تورانشاه را ... صاحب ... ساخت
و ... دولت سلطنت ... سلطان معز الدین شاه شجاع ...

شجاع گشت و سلطان معتمد را با پادشاهی برادر و سلطان زین العابدین بر سبیل حسن ... باز گفت که ...
و کرمان متوجه اصفهان شد و اصفهانشاه را از تربیت ... در ماه رمضان سنه ست و ثمانین و سبعمایه ... امیر
شد و امیر حبیب شحنه بود و نسبت بعضی از رعایا باعث ... ملوک میشود و شاه یحیی چون باصفهان در آمد
روزی چند در کار آن ملک ... خیال تسخیر شیراز کرد و باسپاه عراق روان بدانجانب آورد و سلطان زین العابدین
با لشکر ... آمد ... استقبال نمود و در اثنای راه عمش سلطان ابویزید باتفاق بعضی از امرا گریخته بشاه یحیی
پیوست و از آن جانب ... روان شد و بخدمت سلطان زین العابدین آمد و در
... و از آنکه ... جنگ ... شاه یحیی صورت
... گشت و در میان میدان بارگاهی زده ... شاه یحیی و سلطان
زین العابدین را عذرخواهی نموده التماس نمود که حکومت ابرقوه را از پهلوان ... سلطان
ابویزید ... ملک ... سلطان زین العابدین ... ابویزید ...
... امیر ... الدین ...
در ملازمت سلطان ابویزید ... سلطان زین العابدین و شاه یحیی ...
در ... سلطان زین العابدین ... شاه منصور ... لشکر ...
... شاه منصور ... سلطان زین العابدین ... شد ...
سلطان زین العابدین ... فتح و اقبال متوجه ... و جلال گشته در آن ایام خواجه حافظ غزلی
نظم فرموده بود که مطلعش اینست **نظم** خوش کرد یاوری فلکت روز داوری ** تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری
و سلطان ابویزید ... ابرقوه ... رسید ... منصب ...
... سلطان زین العابدین ... امیر ...
... باصفهان باز گشت ... سلطان زین العابدین ... مظفر ...
... شاه منصور ... احوال ... رفته ...
... شاه یحیی ... شیراز آورد و سلطان زین العابدین
... شاه یحیی ... باصفهان ... آمد
زین العابدین ... شاه یحیی ...

می رفت از رفته از شهر بیرون تاخت آورد و شیرازیان [illegible] از آنجا آمده [illegible] تا [illegible] وزیر [illegible]

روز چند در آن حوالی به جنگ و جدال [illegible] شد [illegible] در [illegible] سلطان زین

العابدین بنا بر التماس [illegible] با [illegible] سال اشراف و اعیان اصفهان [illegible]

[illegible] شد [illegible] سلطان زین العابدین [illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible] شاه [illegible] روایت [illegible]

[illegible] شهر بیرون [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] سلطان زین العابدین [illegible]

اصفهان [illegible] اصفهان [illegible] استقبال [illegible]

و سلطان زین العابدین [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] فارس [illegible] سلطان زین العابدین [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] ذکر توجه [illegible] سلطان احمد و سلطان ابو یزید

و بیان [illegible] میان ایشان [illegible] سلطان احمد [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان احمد [illegible] سلطان احمد [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان احمد [illegible]

[illegible] سلطان احمد [illegible] شاه [illegible]

[illegible] سلطان عماد الدین احمد [illegible]

[illegible] سلطان زین العابدین [illegible] سلطان احمد [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان ابو یزید [illegible] سلطان [illegible]

سلطان ابو یزید [illegible] سلطان ابو یزید [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان احمد [illegible] سلطان ابو یزید [illegible]

[illegible] سلطان احمد [illegible] سلطان ابو یزید [illegible]

[illegible] در بیان وصول رایات [illegible] حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان به جانب فارس

و عراق [illegible]

[illegible] سلطان زین العابدین

[illegible]

[illegible] سلطان زین العابدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حکم سلطان

شبیخون … شب … [illegible]

[illegible]

… سلطان … [illegible] … سلطان احمد … [illegible]

[illegible]

ظفر یافتن شاه منصور و بیان بعضی دیگر از وقایع امور

شاه منصور که از سایر سلاطین … [illegible]

[illegible]

[illegible] سادات [illegible] تقسیم [illegible] این غایت [illegible]

[illegible] شده [illegible]

[illegible] شاهم و سوگند [illegible] ساقی [illegible]

[illegible] و چون روزی چند شاه منصور در دار الملک شیراز [illegible]

[illegible] سلطان زین العابدین [illegible]

[illegible] شاه منصور [illegible] سلطان زین العابدین

[illegible] مظفر [illegible]

امیر تیمور گورکان [illegible] خراسان [illegible] شاه منصور [illegible] سلطان زین العابدین

[illegible] سلطان احمد [illegible] سلطان ابو اسحق [illegible]

[illegible] سلطان زین العابدین

[illegible] سلطان احمد [illegible] شیراز [illegible] شاه منصور [illegible] استقبال [illegible]

[illegible] سلطان احمد [illegible] سلطان زین العابدین [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] اصفهان رسید [illegible] سلطان زین العابدین [illegible]

[illegible] شاه منصور [illegible] در شهور سنه ۷۹۲ [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

[illegible] شاه منصور [illegible]

[illegible] سلطان ابو یزید بن محمد بن مظفر [illegible]

[illegible] رباعی [illegible]

ذکر [illegible] احوال آل مظفر [illegible] انتقال ایشان از دار ملال بعالم دیگر

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] عراق [illegible]

[illegible] شاه منصور [illegible]

[illegible]

برفت آمده [illegible] و پیش از این به پنج سال شاه منصور سعادت نشان [illegible]
کرده بود و سلطان زین العابدین را [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه منصور [illegible]
[illegible]

[illegible] شاه منصور [illegible] شاه منصور [illegible]

ولایت مملکت فارس پیش ما با بیرون آورده و مرشح تشریف شده بجانب اصفهان در حرکت آمده بعد از دوازده

منزل در موضع قورشه با اجداد تاریخ او در سنه خمس و تسعین و خمسمایه بجوار رحمت ایزدی پیوست [illegible]

بیا پاسار سانیده در شان اقبال آن ملوک مسعود و فضل را بجنگ [illegible] عمل نمود اکبر اراینده شعر بیت

باد مظفر [illegible] شهان اکبر کوی از سلاطین [illegible] مسعود [illegible] خمس و تسعین [illegible]

چو [illegible] فنون [illegible] زمان پیش شده [illegible] زبان [illegible] **داستان اتابکان لر بزرگ**

[illegible] فارس [illegible] لرستان [illegible] ترک و [illegible] تقسیم

[illegible] قدیم الایام [illegible] نام [illegible] اتابک [illegible]

[illegible] ولایت [illegible] برادران [illegible] محمد بن [illegible]

[illegible] مملکت [illegible] ابوطاهر محمد بن [illegible]

[illegible] امرا [illegible] لرستان [illegible] ابوطاهر محمد بن [illegible]

[illegible] مملکت [illegible] ابوالحسن فضلویه [illegible]

[illegible] ابوالحسن [illegible] ابوالحسن [illegible]

[illegible] آنجا [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] فارس [illegible]

[illegible] بازگشته [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] فارس رسید [illegible]

[illegible] لر [illegible] ولایت [illegible]

[illegible] ابوطاهر [illegible] اتابک سنقر [illegible]

[illegible] اتابک سنقر [illegible] ابوطاهر [illegible]

[illegible] فارس [illegible] اتابک [illegible]

[illegible] ابوطاهر [illegible] اتابک [illegible]

روایت [illegible] اتابک [illegible] اتابک سنقر [illegible] ملقب به ابوطاهر [illegible]

ابوطاهر بن محمد بن علی بن ابوالحسن فضلویه [illegible] اتابک سنقر [illegible] لرستان رسید

[illegible] لرستان [illegible] استقلال [illegible] حکم [illegible]

اتابک گویند [illegible] ابوطاهر [illegible] اتابکان [illegible]

[illegible] اتابکان [illegible] سلاطین سلجوق فرزندان [illegible]

[illegible] اتابکان [illegible] اتابک [illegible] مذکور شد

چون [illegible] ابوطاهر [illegible] اتابک سنقر [illegible] استقلال [illegible]

[illegible] نصرة الدین هزاراسب **اتابک نصرة الدین هزاراسب**

بعد از فوت پدر باتفاق برادران حاکم لرستان گشت و با رعیت در غایت عدالت زندگانی کرد

[illegible] شولستان [illegible] خلیفه [illegible] فوت شد و چون [illegible]

[illegible] **اتابک تکله بن هزاراسب** [illegible]

پس از وفات پدر [illegible] اتابک سعد بن زنگی [illegible]

[illegible] یافت [illegible]

[illegible] هلاکو خان رفته [illegible] بغداد [illegible]

[illegible] خلیفه [illegible] هلاکو [illegible]

[illegible] هلاکو [illegible] لرستان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

ولایت [illegible]

[illegible] هلاکو [illegible]

[illegible] **اتابک شمس الدین الب ارغون بن هزاراسب**

چون [illegible] هلاکو خان حاکم لرستان گردید مدت پانزده سال [illegible]

[illegible] ولایت [illegible]

[illegible] **اتابک یوسف شاه بن الب ارغون** [illegible] اباقا خان [illegible] هلاکو خان

لرستان شد و او پیوسته با دویست سوار ملازم اردوی اباقا خان بود و نوبتی بحکومت مملکت تمام لر بزرگ
و اتابک یوسفشاه در بعضی از معارک سپاه نصرت با اباقا خان خدمات پسندیده بجای آورده منظور نظر عنایت
و احسان گشت و ولایت خوزستان و کره کیلویه و شهر فیروزان و [illegible] نیز تعلق بوی گرفت و چون اباقا
خان وفات یافت اتابک ملازمت احمد خان نمود و بعد از شهادت احمد خان ارغون نیز نسبت بوی
طریق التفات مسلوک داشت و او باصفهان [illegible] صاحب دیوان [illegible]
در اواخر ایام حیات باجازت ارغون بلرستان شتافت و [illegible] کهکیلویه [illegible]
دید و بازگشت و هم در آن ایام درگذشت و از وی دو پسر ماند افراسیاب و احمد **اتابک افراسیاب بن یوسفشاه**
بحکم یرلیغ ارغون خان قائم مقام پدر شد و برادر خود احمد را [illegible] گذاشته بلرستان رفت [illegible]
[illegible] گرفت [illegible] سلطان [illegible] عاقبت [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] نیز [illegible] گیخاتو [illegible]
[illegible] افراسیاب [illegible] اتابک [illegible] پادشاه
[illegible] عراق [illegible]
[illegible] مغول [illegible]
[illegible] لشکر مغول [illegible]
[illegible] مغول [illegible] قزان خان [illegible] افراسیاب
[illegible] اتابک [illegible] افراسیاب [illegible]
[illegible] افراسیاب [illegible]
[illegible] افراسیاب [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible] افراسیاب [illegible]
لرستان [illegible] غازان خان [illegible] اتابک [illegible]
[illegible] لرستان [illegible]
[illegible] غازان [illegible]

عرض داشت کرده در آن باب آنقدر مبالغه نمود که یوسفشاه و بیاسا رسید **اتابک نصرة الدین احمد بن یوسفشاه**
بعد از قتل برادر بموجب فرمان غازان خان بلرستان رفته بر مسند ایالت نشست و آفتاب معدلت و
کرم و لطف و احسان از مطلع [illegible] آن حدود [illegible]
مدت سی و شش سال در مملکت [illegible] دولت و اقبال [illegible] در سنه [illegible] اجل [illegible] درگذشت و پسرش
در لرستان پادشاه گشت **اتابک رکن الدین یوسفشاه** مدت شش سال در لرستان حکومت نمود و [illegible]
[illegible] وفاتش در شهور سنه [illegible] اتفاق افتاد و
[illegible] مشهور [illegible] **ذکر اتابک مظفر الدین افراسیاب**
بن یوسفشاه [illegible] در لرستان [illegible] حکومت [illegible] ایام دولت او [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible] لرستان [illegible]
[illegible] **ذکر ملوک سیستان** [illegible]
[illegible] سیستان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت آن [illegible] خلفاء بغداد [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] ابو الفضل جعفر بن محمد بن الحسین المحدث بن علی بن الحسین علی بن عمر الامام علی زین العابدین
بن الامام حسین بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام بود و سلطنت [illegible]
در زمان حکومت ابو الفضل محمد بن شهریار بن جمشید بن دیوبند بن شهریار بن [illegible]
[illegible]
[illegible] ملک [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] ابو الفضل محمد بن شهریار [illegible]
[illegible]
[illegible] بعد از فوت محمد بن شهریار **حسام الدوله زرین کمر بن [illegible]**
[illegible] سال [illegible] سیف الدوله [illegible] سال پادشاه [illegible]

و بعد ازو حسام الدوله اردشیر مدت پنج سال حکومت نمود پس برادرزاده‌اش فخرالدوله نامور بن [illegible]
[illegible] مدت سی و دو سال حکومت کرد آنگاه پسرش فخرالدین هزاراسپ مدت [illegible] بملکیت
دار آن و بعد از فوت هزاراسپ پسرش شهرنوش بر تخت ملک نشست و این شهرنوش پادشاهی
عالی همت صاحب شجاعت بود و در زمان او که حکومت مازندران با [illegible] سیادت [illegible]
[illegible] سلوک نموده و [illegible] نگاه داشته [illegible] مملکت [illegible] مشارکت
[illegible] رسیده [illegible] تمت
[illegible] مازندران [illegible] مدت سلطنت شهرنوش [illegible]
و بعد ازو [illegible] بر سلطنت [illegible] روزی چند [illegible]
[illegible] منصب [illegible] مخالفت [illegible]
و چند [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] نمودند [illegible] از علم [illegible]
[illegible] علاء الدین [illegible]
[illegible] منصب ولایت [illegible] وفات یافت [illegible]
[illegible] مدت [illegible]
بود و اسکندر بن هزاراسپ شهرنوش بن هزاراسپ بعد از فوت [illegible]
[illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] مازندران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] هزاراسپ [illegible]
[illegible] اعزاز و احترام تمام [illegible]
[illegible] هزاراسپ [illegible] دولت [illegible]

[illegible] تشریف [illegible]
[illegible] رسید [illegible]
[illegible] هزاراسپ [illegible] زندگانی [illegible]
[illegible] هزاراسپ [illegible] ملک هزاراسپ [illegible]
و ذکر جستان والیان رویان و رستمدار و سلطنت جستان بن زرین کمر [illegible]
[illegible] هزاراسپ [illegible] ولایت رستمدار [illegible]
[illegible] زرین کمر [illegible]
[illegible] ملک [illegible]
[illegible] ملک [illegible] رویان [illegible]
[illegible] جستان [illegible] حکومت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زرین کمر [illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] وفات یافت جستان بن زرین کمر بعد از فوت پدر [illegible]
[illegible] ملک [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] فوت شد مدت سلطنتش [illegible] سال بود فخرالدوله نامور بن جستان بعد از فوت [illegible]
[illegible] حکومت نشست [illegible] دولت [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] حسام الدوله اردشیر [illegible] حکومت [illegible]
[illegible]
[illegible] وفات یافت اسکندر [illegible] سال [illegible]

و دولت کرده باشند و در سال پانزدهم از سلطنت او اغوس چنگیزخان منکوقاآن بر تخت سلطنت نشست

و هولاکوخان را متوجه ایران کرد و آمده بقلع و قمع قلاع ملاحده و کاشته اسپهبد شهریار کیم و تبعات [illegible]

او در شکر و اران و ان حاکم مازندران بود و جماعت مغول که او بود رفته بود و قبول [illegible] تسخیر [illegible]

ولایت خود گشته و چون این خبر بهلاکوخان رسید کسی از امرا و بزرگان که مشهور بود بخوانین بما در [illegible]

شمس الملوک اسپهبد شهریار کیم را مرخص نمود و چون هلاکوخان بیامد و از مازندران در آمد شمس الملوک در آن [illegible]

خان کرده است و شهریار کیم بزرگ شد [illegible] و با او بود نزد هلاکوخان رفت و از تقصیر خدمت معذرت خواست و

استغفار تقدیم رسانید و هلاکوخان او را مشمول الطاف کرد انید و چون اسپهبد شمس الملوک وفات یافت

او بزرگ خدمت هلاکوخان شتافت و هلاکوخان از دیوان خان منشور حکومت او را اصدار نموده و او در آن

حکومت رسید از بعد که بیان شمس الملوک و شهریار کیم مخالفت و نزاع یافت شمس الملوک منهزم و به دوران [illegible]

گرفت و بجای خود مستقل بیافت و از دور حکومت مازندران تعلق به برادرش علاء الدوله علی گرفت و نیابت

اسپهبد شهریار کیم در سنه [illegible] اتفاق افتاد و بعد از او پسرش **اسپهبد تاج الدوله یزدجرد بن شهریار کیم** بر تخت [illegible]

ملک نشست و در سنه [illegible] تاج الدولت به پسر شاه و پادشاه عادل بود [illegible] به مدت کشیده بود و در [illegible]

مردم را با ادراک لطافت رعایت داشت [illegible] بود و در [illegible] کرده است [illegible] در و در [illegible]

گروه که [illegible] بمقتضای آیت کریمه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله

و ذروا البیع عمل نموده و در وقت نماز جمعه بیع و شری اهل بازارها و [illegible] بند

جامع رفته [illegible] نماز [illegible] قیام نمایند و جمیع ضعفا [illegible] در بارگاه پادشاه [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] تمام روز [illegible] مشغول باید بود [illegible]

[illegible] از خدام آستان سلطنت [illegible] پادشاه و فرزند [illegible]

ضعیف شده بود [illegible] پسر [illegible] سال [illegible] اقبال [illegible]

[illegible] تقدیم رسانیده [illegible] به محضر [illegible]

و [illegible] مشغول [illegible] شاه [illegible]

[illegible] شاه [illegible] از مازندران [illegible]

اسپهبد

اسپهبد [illegible] حاکم [illegible] تاریخ طبرستان [illegible] اسکندر [illegible]

[illegible] زمان دولت **ملک [illegible] یزدجرد بن شهریار کیم** بعد از برادر خود [illegible] پانزده سال [illegible]

[illegible] شاه یزدجرد [illegible] تعالی [illegible]

[illegible] اسپهبد [illegible] آفتاب [illegible] **شمس الملوک محمد بن یزدجرد** [illegible] اقبال

[illegible] پادشاه [illegible] عدالت [illegible] فضلا صاحب [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] سال [illegible] اسپهبد [illegible] **نصر الدوله شهریار**

بن یزدجرد [illegible] سال [illegible]

[illegible] تاج الدوله [illegible] جلال الدوله [illegible] اسکندر [illegible]

[illegible] **تاج الدوله** [illegible]

[illegible] حکومت [illegible] اتفاق افتاد **جلال الدوله اسکندر بن تاج الدوله** بعد از [illegible]

[illegible] اقبال [illegible] ولایت [illegible] فخر الدوله [illegible]

جلال الدوله [illegible] سلطان ابوسعید بهادرخان [illegible] امیر مسعود [illegible]

[illegible] حکومت [illegible]

[illegible]

[illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] اشرف [illegible]

[illegible] جلال الدوله [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] اسپهبد [illegible] فخر [illegible]

[illegible] جلال الدوله [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

و بعد [illegible] وفات ملک علاء الدوله [illegible] کرده [illegible]
[illegible] رستمدار [illegible] ملک [illegible]
[illegible] ملک [illegible] علاء الدوله [illegible]
[illegible] علاء الدوله [illegible] فخر الدوله بن شاه غازی
بن تاج الدوله [illegible] رستمدار [illegible]
ملک [illegible] عضد الدوله قباد بن فخر الدوله [illegible] ولایت حکومت [illegible]
[illegible] سعد الدوله
[illegible] بن تاج الدوله [illegible] رستمدار [illegible] تاج حکومت [illegible]
[illegible] حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان [illegible] مازندران [illegible]
[illegible] در بیان شمه‌ای از احوال ملک کیومرث بن بیستون و ذکر [illegible] ملک بیستون [illegible] تاج الدوله

انقطاع بنیاد دولت [illegible] ملک کیومرث [illegible]

[illegible] عالم [illegible]
کیومرث [illegible] در وقت [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] مازندران [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] اسکندر [illegible] حضرت صاحب قران [illegible]
[illegible] امیر [illegible] ملک کیومرث [illegible] اسکندر شیخی [illegible]
[illegible] امیرزاده رستم [illegible]
[illegible] کیومرث [illegible] اسکندر شیخی [illegible]
[illegible]
[illegible] اسکندر شیخی [illegible] ملک کیومرث [illegible]
[illegible] کیومرث [illegible]
امیرزاده رستم [illegible] امیرزاده [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] امیرزاده رستم [illegible] کیومرث [illegible]
ولایت [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

که کیومرث [illegible] ملک [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible] کیومرث [illegible]
[illegible]
[illegible] کیومرث [illegible]
[illegible]
[illegible] قلعه [illegible] کیومرث بن بیستون [illegible]
[illegible]
[illegible] شمشیر [illegible]
[illegible] رستمدار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ولایت [illegible] کیومرث [illegible] رستمدار [illegible]
[illegible] رستمداریان [illegible]
کیومرث [illegible] ولایت [illegible] مذهب [illegible]
[illegible] شیعه [illegible] رستمدار [illegible]
[illegible] ملک کیومرث [illegible]
[illegible] کیومرث [illegible]
[illegible] کیومرث [illegible]
کیومرث [illegible]
ملک [illegible] ملک اشرف [illegible] ملک اسکندر [illegible] ملک [illegible]
ملک [illegible] اختتام حکایات ملوک رستمدار

کیومرث

جنانچه در تاریخ طبرستان مرقوم الکلک چابک گشته بعد از فوت ملک کیومرث قلعه نور و توابع آن را به پسر ارشد خود
ملک کاوس متصرف شده سایر مواضع را ملک اسکندر و چون کاوس به قلم نقش ملک ... در صورت ...
مردم با وی بیعت اسکندر نمودند ... جانب ... طریق مخالفت و محاربت مسلوک بوده و اکثر
حالات ملک اسکندر را صورت نصرت روی می نمود و با قوت ... جنانچه ... مذکور است داده

و پس از ملک جهانگیر قائم مقام پدر گشته روزی چند بعد از فوت برادر خود ... به طریق ... مالکیت
مسلوک داشت و محاربت ... اوقات ... و میان ایشان ... زاده ... خان ... از ...
یافت و در این سال که امیر حسن بیک ... میرزا ... وفات یافت ... از ... اجلال ... مزبور ...
... زاده ... امیر حسن بیک ... جهانگیر ...
مواضع که در تصرف پدرش بود ... نسبت به ملک اسکندر ... ثابت ...
نوشته ... اجازت ... داشت و چون ... این احوال گذشت ...
مشغول گشت ... تاریخ طبرستان ... ملک اسکندر ... جهانگیر مخالفت ...
اسکندر را ... سیادت ... خلافت ... سلطان ... گیلان ...
استمداد ... نموده ... مدت ... انتقام ...
نموده ملک اسکندر ... جهانگیر ... تا ...
... شعبان ... رسیده ...
احوال ...
...
... معلوم شود ... معلوم ...

... و ... بیان کرده ... تاریخ ...

...
و ... گشته ...
بن رستم بن ...
بن ...

و ... مازندران ... سال ... دولت
... سال ... شد ... سنه ... جناب ... ملک ...
کلام ... جمع ... الملوک ... سنه ...
... نوروز ... مازندران ... سالک ...
در آن مملکت ... گشته ... تعمیر ...
... دیگر ... سنه ...
... مدت ...
... مشغول ... سلطنت ... قلاع ...
... حاکم ... شد ... ایشان ...
... الملک ...
... ابواب ...
... سنه ...
قائم مقام ...
... ملکت ...
...
... قائم مقام شده ...
... سنه ...
... حکومت ...
... وفات ...
...
...
... ملک ... حکومت ...
... آن ... مازندران ...

شده بخواهر خود ... آمد و ... ازو و از ... قوم ... زنده ... [illegible]

حمایت ... از مردم ... جلالی ... ارکان دولت ... [illegible]

... [illegible]

در ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... رایت ... [illegible]

چنانچه سید ظهیر در تاریخ طبرستان تحریر نموده سید قوام الدین ولد سید صادق بن عبدالله

بن محمد ... المرعشی است و نسب به حسین مرعش بن امام زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب

علیهم السلام منتهی میشود و سید قوام الدین از اوایل ایام صبی و ابتدای اوان نشو و نما ... [illegible]

... [illegible]

... تحصیل علوم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... سید قوام الدین ... [illegible]

طواف روضهٔ منوره ... علیه الصلوة ... مشرف گشته ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... سید قوام الدین ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... طبرستان ... [illegible]

... [illegible]

گفت اگر حال سید قوام الدین بر منوال جاری باشد باندک زمانی استقلال [illegible]

دولت و اقبال بر ناصیه احوال او [illegible]

[illegible]

ذکر سلطنت و فرمانروائی سیادت مآب [illegible]

[illegible]

بیان بعضی از وقایع که در زمان سلطنت سید قوام الدین اتفاق افتاد و ذکر صورت فتوحات [illegible]

[illegible]

و بنا و بنیاد [illegible] بر سریر پادشاهی و سلطنت ترجیح داده [illegible] از برادران [illegible]
[illegible] سید قوام الدین که سیوم بود بر کمال الدین تقدم [illegible] برادران [illegible]
[illegible] رایت آن [illegible] فخر الدین جلال [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] کیا وشتاسف [illegible] سادات [illegible]
[illegible] مملکت [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] قوام الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] سادات [illegible] فخر الدین جلال [illegible] کیا وشتاسف [illegible]
[illegible] سید قوام الدین [illegible]
[illegible] کیا وشتاسف جلال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سادات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سید قوام الدین [illegible]
[illegible] فخر الدین جلال [illegible] کیا وشتاسف [illegible] فخر الدین جلال [illegible]
[illegible] کیا وشتاسف [illegible]
[illegible] سید قوام الدین [illegible]
[illegible] فخر الدین جلال [illegible]
[illegible] کیا وشتاسف [illegible]
[illegible] سادات [illegible]

آثار

[illegible] کیا وشتاسف [illegible]
[illegible]
[illegible] کیا وشتاسف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سید کمال الدین [illegible]
[illegible] کیا وشتاسف [illegible] فخر الدین حسن [illegible]
[illegible] سید زاده [illegible] جلال [illegible]
[illegible] کیا وشتاسف [illegible]
[illegible] جلال [illegible]
[illegible] سید زاده کمال الدین [illegible]
[illegible] کیا وشتاسف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سید کمال الدین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سادات [illegible] سید کمال الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] سید [illegible]
[illegible] کیا جلال [illegible]
[illegible] سید کمال الدین [illegible]
[illegible] سید قوام الدین [illegible]

سعادت قرین با پایان قلعه فیروزکوه تشریف برده و آن قلعه را محاصره کرد و کیا جلال متر و مغلوب گشته سید
سلیمان را که جامع اصناف کمالات نفسانی بود و آن اراده را بمن مقدم شریف مشرف داشت شفیع
جرایم خود گردانید طلب عهد و پیمان نمود تا ابواب صلح و مصالحه گشاید و از [illegible] حصار بپایان [illegible]
پیران آمد و سید علی کیا عهد و پیمان او را بسمع سید قوام الدین رسانید و جناب سیادت پناهی ایالت [illegible]
قرار داد میثاق و پیمان با پایان کوه گردانید و سید علی کیا عهد او را بسمع سید قوام الدین رسانیده
این خبر کیا [illegible] رفت و کیا جلال به پیران آمد و شرف ملازمت سادات دریافته با جبال و اموال
و جهات خاصه خود مستوجب سادات گشت و ایالت فیروزکوه و تعلق بدیگری کرفته سید قوام الدین [illegible]
نشان [illegible] خویش مراجعت کرد ذکر فتح رستمدار و استیلای سید قوام الدین بجود حضرت [illegible]
سادات نصرت شعار از ضبط حدود [illegible] فراغت یافت سید فخر الدین سید قوام الدین [illegible]
برادران خود سید کمال الدین و سید رضی الدین از پدر بزرگوار اجازت طلبیده با سپاه و بسیار [illegible]
نوبت صوب رستمدار تاخت و ملک [illegible] که در آن زمان حاکم رویان بود و مقابله و مقاتله اقدام نموده
در منزل [illegible] رفت [illegible] رفع گشت و شیم نصرت بر پرچم علم سید فخر الدین وزید و ملک [illegible]
لشکر [illegible] تاخت و [illegible] رحل کرده و در [illegible] ملک [illegible] شده و را سید فخر الدین [illegible]
عادت [illegible] متوجه کجور گشت و ملک [illegible] رستمدار روی بیابان [illegible]
الکه [illegible] سید [illegible] ساخته [illegible] ملازمان [illegible] کرده [illegible]
از شعف [illegible] تیر [illegible] از کرت [illegible] افتاد و [illegible] داد و الکا [illegible]
سادات پناه با سپاه نصرت دستگاه به پایان قلعه کجور تشریف برد و چون کوتوال آن حصار را دانست
که ملک [illegible] را هیچ [illegible] طلب [illegible] قلعه [illegible] تسلیم کرده و [illegible]
قلاع [illegible] رستمدار [illegible] در تحت تصرف سید فخر الدین بن سید قوام الدین قرار گرفت و [illegible]
[illegible] اسلام شعار [illegible] مستقر گشت و سید فخر الدین [illegible]
[illegible] ساخت [illegible] منزل [illegible] و [illegible] و [illegible]
و چون [illegible] و ثبات جمیع مملکت [illegible] کمالات [illegible] از [illegible]
آن حال [illegible] سعادت و اقبال سادات [illegible] و کمال [illegible] سید آفتاب حیات [illegible]

قوام الدین بضعف و اول [illegible] نموده و مریض گردید اولاد کرام را احضار فرمود این سید عالیمقام [illegible]
[illegible] نمود [illegible] کرده و [illegible] که سکن چند بزرگوار [illegible] بود و [illegible]
[illegible] و سید [illegible] گردانید و [illegible] و ثبوت [illegible]
[illegible] نموده و [illegible] نصیحت و وصیت [illegible] سید کمال الدین [illegible]
[illegible] فرزندان [illegible] عالیمکان [illegible] سید [illegible] ایشان [illegible]
نصرت و [illegible] اقدام [illegible] آنجناب را [illegible] روز [illegible] کرفته [illegible]
سنه [illegible] حضرت [illegible] علیه و آله [illegible] السلام [illegible]
تعداد اولاد امجاد آن سید عالی نژاد باتفاق جمهور [illegible] اولاد [illegible] سید مرحوم [illegible] بوده [illegible]
سید [illegible] بیان [illegible] سید کمال الدین که [illegible] بود و سید [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] سید فخر الدین که در رستمدار [illegible] سید [illegible] الدین که [illegible]
[illegible] سید [illegible] الدین که [illegible]
[illegible] سید زین العابدین سید علی که [illegible]
[illegible] سید شرف الدین که [illegible]
قوام الدین در [illegible] وفات یافته [illegible] ذکر [illegible] احوال سید قوام الدین
[illegible] صاحب قران [illegible] سادات [illegible] بزرگوار [illegible]
رضی الدین در آمل [illegible] سید کمال الدین [illegible] و سید فخر الدین رستمدار [illegible]
[illegible] حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] سید [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] سادات [illegible]
[illegible] سید کمال الدین [illegible] سید غیاث الدین [illegible]
[illegible] ترکستان [illegible]
[illegible] سید کمال الدین [illegible] سید غیاث الدین

قوام الدین

منکر ترتیب کجکلاه را مترتب ساخته کوچ بکوچ بجانب ایشان نهضت فرموده و دران زمان سعد الدوله طوسی
بن تاج الدوله زیار که از نواده افراسیاب چلاوی بود از عهده سپهداری مملکت بدر رفته از سادات اعراض نموده
بر جای ماند و بجز ملازمت امیر تیمور گورکان در دولت اسکندر شیخی در تیغ فنا رفت و رستم نامی
تا مدت اندک [illegible] سعد الدوله [illegible] و حکومت ولایت سپهدار را بدو باز گذاشته بود و اسکندر
و [illegible] بر این خلاف کرد و اما چون حضرت صاحبقران بجرجان رسید سعد الدوله و فخر الدوله [illegible]
شاه [illegible] جمعیت [illegible] سادات [illegible] جاریه [illegible] آن [illegible] که [illegible]
گرد [illegible] ولایت آمل [illegible] شده [illegible] احوال [illegible] سادات [illegible] آمل [illegible]
آن ولایت را مسخر گردانید [illegible] روز دوشنبه [illegible] سنه ۷۹۴ [illegible]
فرود آمد سپاه حضرت صاحبقران و سادات [illegible] سید [illegible] لشکر [illegible]
پسندیده ایشان [illegible] رفت و در [illegible] پادشاه [illegible]
قیام نمودند بسیاری از سپاهیان [illegible] سیم [illegible]
شیخی [illegible] صاحبقران مظفر [illegible] سادات [illegible]
سید قوام الدین [illegible] از قلعه [illegible] اتباع شیخی [illegible]
و همین خواجه [illegible] صاحبقران مظفر [illegible]
حضرت کشور [illegible] سید [illegible]
[illegible] سید کمال الدین [illegible] مظفر [illegible] سید کمال
[illegible] سید [illegible] انتقام [illegible] ایران [illegible]
صاحبقران [illegible] سید [illegible] سید غیاث الدین و سید کمال الدین [illegible]
نجات [illegible] پادشاه [illegible] سید [illegible]
[illegible] سید غیاث الدین [illegible] سادات [illegible]
[illegible] صاحبقران مظفر [illegible]
تیغ ایشان قیام [illegible] سید کمال الدین [illegible]

ازآنجا [illegible]

[illegible] سید [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] اسکندر شیخی [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] سعد الدوله [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] سعد الدوله [illegible] اسکندر
[illegible] سادات [illegible]
[illegible]
سادات [illegible] سید ظهیر الدین [illegible]
[illegible] سید ظهیر الدین [illegible]
[illegible] سید کمال الدین [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] سادات [illegible]
[illegible] سید قوام الدین و سید کمال الدین و سید رضی الدین [illegible]
فخر الدین و سید ظهیر الدین [illegible] سید فخر الدین [illegible]
[illegible] سید زین العابدین [illegible]
[illegible] در بیان [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] سعد الدوله [illegible]
[illegible] اسکندر شیخی در ولایت آمل [illegible]
[illegible] حکومت [illegible]

قزان از پدرش هفت ساله بود به سمرقند توجه فرمود و اسکندر شیخی باو ملحق شده و در دوران نوجوانان سرکش
بود و سید را از آنکه مهم اسکندر شیخی به وجهی که در خاطر داشت نساخته بود صاحب قران مظفر لوا ملول گردیده چند
آنجا سید ایالت ولایت آمل به سید علی بن سید کمال الدین بن سید قوام الدین مفوض گردید و سید علی با اتفاق
برادر خود سید غیاث الدین بآمل شتافته به تمشیت مهمات و اصلاح احوال ساکنان آن ولایت پرداخت
چون سال آن آفتاب اقبال صاحب قران بی همال بسر حد زوال رسید و از اعقاب سید قوام الدین هر کس را اراده بالضرورة
بود و عنان دولت مراد السلطنه هرات نافذ داشت بعد از وصول ملازمت حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا
اجازت مراجعت بجانب مازندران حاصل کرده روی براه آورده چون باسترآباد رسید پیرک پادشاه
که حاکم آنجا بود سادات را بشنید فرمود و این خبر بسادات رسید اشراف و اعیان آن ولایت بجانب ایشان
هجوم نمودند پیرک ناگاه بسر ایشان شتافته شمس الدین جوزانی را بقتل رسانید و جمعی خلقی خارج
خاطر به سمت استرآباد فرستاده و خود رکیب جلال سید علی بن سید کمال الدین را که در آمل بود و جمعیت
روان شده و از مردم آمل بیشتر پیادگان با او پیوسته چون این خبر بسمع پیرک پادشاه رسید
سادات را با جمعی نوکران آورده و جماعه بوشتر داشت بجانب مازندران روان گردانید و مردم
پیاده حضرت پادشاه را از تبار او و اولاد سید قوام الدین رسیده دست بر بال ایشان بر سید وحشت
بیت معرفی رسانیده نظم الحمد لله که هر چه طلبیدیم ❊ وعده از حق دیدیم و بمقصود رسیدیم ❊ و آن فرقه
را به تعظیم در شهر رسانید شیخ و کاکا را بسیار با در آنجا خلعت و سلاح عنبر داده سید رضی الدین بن سید
قوام الدین بآمل شتافته و سید علی بن سید کمال الدین پیغام داد که در وقت قسمت ولایت بموجب
صواب دید پدر خود حاکم آمل شده به حکم حکومت بود و سید کمال الدین در پاس حکومت کیفیت بخود نماید
است که مقرر تسعیر شده سید علی جواب داد که پدر و برادر بدیشان تعلق دارند و حقیقت بر ظهر آن
باید که پدر قتل شمس الدین جوزانی بشاهرخ میرزا رسیده و معلوم شود که آن حضرت از این معنی رضامند باشد
واقع شده و در بیکجز یکبار از مسکن ماو او وقت وداع لعل که از ویسا بازآید هم در دین ایام نامه و حکم
بر او آمده نشانه و احکام خاقان آورده و مضمون آنکه خان هرات مفوض ساخته ساری را تفویض افتاد سادات
نزدیک مراد بسالکه داشتیم و برادر قتل شمس الدین جوزانی که موجب سید عجم قوام آمده که خلق اوست دستگیر
انگاه سید علی بساری رفته و بر زرینه و داد و برادر خود سید غیاث الدین پیغم داشت بر ایالت آمل بسید

قوام الدین

قوام الدین بن سید رضی الدین علی باز گذاشت و چون مدت یکسال از این در گذشت اعیان از سید
قوام الدین که صفت نخوت و استکبار معروف بود و از غایت کم رایی از مرکب کتابی هر دو و دعا آن سید
نمی فرمود متنفر گشته بحکومت سید علی بن سید قوام الدین که در رعایت و تقوی اتصاف داشت
گرویدند و چون در این معنی سید علی ابن سید علی بر سر آمل رفت و رفتند و سید قوام الدین را در آمل بعد از مرض مسند
یافته را در مجلس اول تکیه نمود و برادر طلبید و بر منهالهای در خیابان نشستند سید علی در آمل مهم ابواب عدل
برکت و به سید رضی که حاکم سیف با حلاوت و کیلان بود و اقامت و اقتدار افزونمود و در اول سنه اثنتی و ثلثین ثمانمائه فوت شد اقتدار
آورد سید و از آن سید علی آمل بنابر انواع سید غیاث الدین سید کمال الدین نسبت بسید علی بن پدر
در مقام مخالفت و ابا مل گرد آمدند و از سید عز الدین فراز در بحار و مملکت کیومرث استمداد کرده
راه آمل بیرون خرامید و در موضع سرو کلا منزل گزیده اکثر زرتیب سید قوام الدین و قرب او بزرگ
قرین و رفقاء افتخار بیع گشته سید علی بساری هرب از این معنی خبر یافت مانند شیر غضبناک به وزارت
بجانب لشکر مخالف که از بیرون آمده بود سید و سید علی فتح وجوه را به تیغ بیدریغ گذرانید و در جانب باریک
و دوران اعدا بسیار بود و سپاهیان را از حیث شهرت در هر همم گشته روی باسترآباد آورده و سید غیاث الدین
سید رتفعی و اولاد سید کمال الدین سادات ساری را رعایت نشده در بیک مقدم فرزند با کشته شده سید علی بن
چون باسترآباد رسید بادر و دیگر خود سید فخر الدین را که چه موافق تاریخ قرب ثمانه پیام رسالت نزد
خاقان سعید شاهرخ میرزا فرستاده و تحف و تبرکات مصحوب او ارسال داشته لشکر طلبید و سید ابراهیم
ملازمت آنحضرت منعقد شده این معنی نشتافته و کیفیت را ادا نمود التماس مدد کرده اند و حکم همایون شرف نفاذ یافت
که سیف و لشکر از خراسان با آن سید مرجان ستوده بار بمازندران کشیده در بیع خاقان مذکور سید رضی اعتماد
بگاه آورده باتفاق و از آنجا بلشکر ملازمت سید علی بساری رسید عرض سید شرف الدین بن سید قوام الدین
و برادر خود سید علی آمل محاصره کشته باسترآباد آمده و بسمع شریف رسانیده که سید علی آمل و سید غیاث الدین
سراپا تسلیم خویش رفته اند و سید مرتضی با جمیع مردم آمل در بسیار شکسته و شب از ترس جان بهشت تعالی
بجهت تسلیم خبر توجه ایشان از بسیار بنگر زده و بآهنگ سپاه بکجا که را در مقام سید مقصود محصول گشته بود
بیان سید علی باور نیست کسی از سالکان مسالک یکدل دوری باساری شتافته و چون نزدیک شهر رسید
در مقام و سیر و صول ساری شنیده و از غایت و هم پس تیره بهرام و سید و خود را به جمیع لشکر بر مهم ساخته

برادر خود سید عبدالله نام سوادکوه رفته از آنجا به فیروزکوه شتافت و هم در آن ولایت وفات یافت
و سید علی مظفر و منصور به ساری درآمده و استمالت نامها نزد برادر خود سید غیاث الدین به ساری فرستاده
ارسال داشت و رقم عفو بر جریده جرایم مخالفان کشیده و به واسطه وفور رحمت خلق بار دیگر به ساری آمدند
گردانیده اما نسبت به سید علی آملی در مقام مخالفت بود و در سنه اربع عشر و ثمانمایه به نیت آنکه
با قلع بنیاد او بار دیگر میان آن دو سید علی نام منازعه واقع شده سید علی ساری مظفر یافت و سید علی
آملی گریزان شده به رستمدار شتافت و سید علی ساری به آمل درآمده و باز حکومت آن ولایت را به سید
قوام الدین بن سید رضی الدین داده و بعضی نفایس آن را به ساری فرستاد و در سنه ثمان عشر و ثمانمایه
سید علی آملی مدد و کمک کیومرث رستمداری را طلبیده و لشکر جمع نموده به جانب آمل آمد و چون خبر به سید
قوام الدین رسید به سبب آنکه توقف قرار نموده شده و ولایت را گذاشت و سید علی آملی به آمل درآمد
تا آنکه در آن زمان سید علی ساری چاره نموده ... با مردم رستمدار به آمل رفت و سید علی آملی را منهزم گردانیده
بار دیگر به مقام امداد سید قوام الدین درآمد و آمل را به او سپرد و سید علی آملی گریخته به رستمدار رفت و در جنگ
رفتن ساری را قبول نفرموده و از آنجا به رستمدار رفته و بار دیگر آمل را گذاشته متوجه جانب گیلان گردید
و سید قوام الدین به اشارت سید علی ساری باز به آمل شتافته در مسند حکومت نشست و بعد از انقضای
شش ماه سید علی ساری به علت ... گرفتار گشته چون این خبر به سید علی آملی رسید با جماعه سواران
منزل به منزل به جانب آمل ایلغار نموده و هجوم آورد و سید قوام الدین میان دو کوچه ایستاده سید قوام الدین
غایت پردلی و دلیری ... در رکاب ... و تا نمودند به ساری ... سید علی
آملی مظفر و منصور به آمل آمده به واسطه این قدوم او امور ملک آن سمت رواج و رونق پذیرفت و در اواخر
سنه ... سید علی ساری ... به ساری ... ... رحلت ... ...
سید مرتضی را ... به جانب سید غیاث الدین داشت خاطر رنجیده ...
و در سنه ... دیگر خود و سید نصیرالدین را با فرزندان ... ... سید نصیر
الدین را با عیال و اطفال گرفته به ساری آورده ... ... سید علی را در حبس
انداختند و مدت حکومتش یازده سال بود **ذکر حکومت سید مرتضی و مخالفت سید نصیرالدین با او**
ایام بر نوع بود و ذکر رسیدن ... سید نصیرالدین بن سید کمال الدین ...

فرستید

خود سید مرتضی را در مسند ایالت ساری نشاند و با آمل رفته از سید علی آملی ساری ... ...
جهت او بیعت استادند و متفق آن مرام مراجعت کرده از زمره اعاظم در مقام ... بود و در اوایل
... به جهت مخالفت در خاطر سید مرتضی ... بود اوایل سید مرتضی اسکندر را ... از ...
دیگر سید غیاث الدین ... بر ... ... امور ملک و مال را در قبضه ...
اسکندر ... سید غیاث الدین داشت در ... ...
کرد که ... در قتل سید غیاث الدین ... سید نصیر را با ... ...
قبول ... ... سید مرتضی ... سید اسکندر را ... در میان ...
آن ... ... سید نصیر ... ...
آن ... ... در میان ... سید نصیر ... ...
میان ... سید مرتضی مخالفت واقع شده ... ...
... ... سید ...
... ... سید محمد ... سید نصیرالدین
... ... سید نصیرالدین
... سید ... ...
... سید مرتضی و سید علی آملی ... سید مرتضی سید علی ...
... سید قوام الدین ... ولایت ... سید علی ...
... سید نصیر ... سید علی ...
... ...
... سید علی آملی ... ...
... سید قوام الدین ...
سید نصیر و سید علی ... سید مرتضی ... سید علی و سید نصیر ...
... ...
... سید علی و سید نصیر ... ... گیلان ...

و بسیار [illegible] نوبت دیگر سید علی با جمعی مردم از تنکابن [illegible] ولایت

[illegible] باز ولایت [illegible] در آن ایام [illegible]

[illegible] مشغول [illegible] رضوان [illegible]

[illegible] سید مرتضی [illegible] اجابت نموده [illegible] حکومت را [illegible] در شوال سنه [illegible]

[illegible] سید مرتضی [illegible] مدت سلطنت سید مرتضی [illegible] سال کشید [illegible]

سلطنت سید محمد بن سید مرتضی و ذکر حالاتی که در آن ایام واقع شد بنا بر اقتضای قضا

چون از سید مرتضی [illegible]

[illegible] سید محمد [illegible]

[illegible] ایام دولت [illegible]

[illegible]

[illegible] اقبال سید محمد سید غیاث الدین [illegible]

کمال الدین [illegible]

سید قوام الدین [illegible] سید کمال الدین [illegible] سید محمد [illegible]

[illegible] ولایت [illegible]

[illegible] سید کمال الدین [illegible]

سید قوام الدین [illegible] ولایت [illegible]

[illegible] سید محمد [illegible] سید کمال الدین [illegible]

[illegible] سید مرتضی [illegible]

[illegible] سید محمد [illegible]

[illegible] سید مرتضی [illegible] سید کمال [illegible]

[illegible] سید رضی الدین [illegible]

[illegible] ولایت [illegible]

[illegible] سید محمد [illegible] سید کمال الدین [illegible]

[illegible] سید [illegible]

آمل را

آمل را [illegible] سید عبد الکریم [illegible]

قوام الدین [illegible] سید کمال الدین

[illegible] سید کمال الدین [illegible] سید ظهیر الدین بن سید نصیر الدین [illegible]

[illegible] سید کمال الدین [illegible]

سید عبد الکریم [illegible] سید ظهیر [illegible]

[illegible] سید محمد [illegible] سید ظهیر [illegible] سید مرتضی [illegible] حکومت [illegible]

[illegible] سید کمال الدین [illegible]

[illegible] سید مرتضی [illegible]

[illegible] سید ظهیر [illegible] سید مرتضی [illegible]

[illegible] سید مرتضی منهزم گشته [illegible] سید محمد [illegible]

[illegible] حاکم جرجان [illegible] لشکر جرجان [illegible]

[illegible] سید محمد [illegible] سید کمال الدین

[illegible] سید کمال الدین منهزم گشته [illegible]

[illegible] سید کمال الدین [illegible]

[illegible] سید محمد [illegible] سید [illegible]

[illegible] سید محمد [illegible] سید مرتضی [illegible] حکومت [illegible]

[illegible] سید کمال الدین [illegible] سید مرتضی [illegible]

[illegible] سید محمد [illegible]

سید رضی الدین [illegible]

[illegible] سید مرتضی [illegible] سید کمال الدین [illegible] سید مرتضی [illegible]

[illegible] سلطنت سید کمال الدین [illegible]

[illegible] سید مرتضی [illegible] سید مرتضی [illegible]

[illegible] سید کمال الدین [illegible] سید محمد [illegible]

چندگاه سید مرتضی و ملک کیومرث رستمداری اتفاق نموده لشکر بآمل کشیدند و از طرف
دیگر [illegible] ملتزم کردید و سید کمال الدین که بگلگاه ازعاقب زنده بود فرصت غنیمت شمرده و رستمدار [illegible]
بمدد بیرون آمده و در قصبه [illegible] و ثانیا به سید کمال الدین وفات یافت و سید مرتضی بیار [illegible]
و آنجا [illegible] رستمدار [illegible] و سید ازو حمله کرده سید ایالت متمکن گشته [illegible]
تمام نموده و مردم [illegible] و در سنه ثمان و خمسین و ثمانمایه سید محمد
بجوار مغفرت حضرت باری انتقال کرده و از شهر بیرون [illegible] سلطنت [illegible] اختیار [illegible]

ذکر سید عبدالکریم بن سید محمد

سید عبدالکریم در زمان وفات پدر خویش در دار دولت میرزا جهانشاه بود
یوسف ترکمان بود و چون آن خبر شنود [illegible] و به سرعت [illegible] عبدالکریم [illegible]
[illegible] ایالت [illegible] شده [illegible] و [illegible]
و سید مرتضی در آمل فوت شده و پسرش سید شمس الدین قائم مقام گشت و [illegible] تقلید سید عبد
الکریم کرده [illegible] و [illegible] احوال [illegible] یافت [illegible]
امن و امان و سلامت از آن دیار [illegible] احوال [illegible] و [illegible]
سید شمس الدین فوت شده سید اسدالله ولد سید حسن بن سید [illegible] الدین بن سید قوام الدین [illegible]
[illegible] گشت و چون سید عبدالکریم نه سال باقبال [illegible]
[illegible] و پسرش سید عبدالله قائم مقام گردید و در زمان ایالت سید عبدالله [illegible]
[illegible] صاحب اختیار امور [illegible] بود و [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] پادشاه [illegible] سید [illegible]
[illegible] و سید عبدالله از غایت [illegible] و [illegible]
این امور [illegible] و [illegible] از [illegible]
و در آن اثنا سید عبدالله از [illegible] سید مرتضی [illegible] شده [illegible]
و [illegible] سید کمال الدین بن سید محمد [illegible] شده [illegible] سید [illegible]
با سید کمال الدین [illegible] در سنه [illegible] و ستین و ثمانمایه [illegible] اتفاق نموده [illegible]

سید عبدالله

سید عبدالله در [illegible] بود و [illegible] عبادت [illegible] و [illegible] رفت [illegible]
[illegible] و مدت دولت سید عبدالله [illegible] سال بود و در سال [illegible] میرزا سلطان ابوسعید
[illegible] آذربایجان [illegible] سید عبدالله سید عبدالکریم در [illegible]

ذکر ایالت سید زین العابدین و بیان بعضی از حوادث زمان حکومت او

[illegible] سید زین العابدین [illegible]
[illegible] ایالت [illegible] متمکن گردید [illegible]
[illegible] سادات [illegible] شریف [illegible] سید [illegible]
[illegible] بزرگترین سلاطین گیلان بود [illegible] سید [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سید زاده عبدالکریم [illegible] میرزا ابوسعید
[illegible] سلطان محمد [illegible] سید زاده [illegible] سید عبدالکریم
[illegible] گیلان [illegible] سادات [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] سید عبد [illegible]
[illegible] احوال [illegible] میرزا ابوسعید [illegible]
[illegible] آذربایجان [illegible]
عبدالله [illegible] شهید شدن سید عبدالله [illegible]
الکریم [illegible] حسن بیک [illegible]
[illegible] گیلان [illegible] رستمدار [illegible] سادات [illegible]
عبدالکریم [illegible] ملک کیومرث [illegible] گیلان [illegible]
[illegible] سیادت [illegible] عبدالکریم [illegible]
[illegible] کیومرث رستمداری [illegible]
و سید زاده عبدالکریم [illegible] سید زین العابدین [illegible]
[illegible] سید عبدالکریم [illegible] رستمداریان [illegible]
[illegible] سید عبدالکریم [illegible]
سید زین العابدین [illegible] میرزا زین العابدین [illegible]

و اطراف آن از تشاغل ... رفت ... نموده استوار کرده ... مستعد ... ضرب ... سید ... اشرف
و اعیان ... سادات ... سادات ... کیا ... گیلان ...
... سید زین العابدین ... سید حبیب الله ...
... سادات ... سید عبد الکریم ...
... سید زین العابدین ...
[illegible]

عبد الکریم ... سید ابراهیم ... گیلان ...
عبد الکریم ... سید ابراهیم ... **ذکر گرفتاری و شهادت سید اسد الله ...**
احوال سادات ... سید ظهیر ... تاریخ طبرستان ... سید
سید اسد الله ... حسن و حسین نام ... سید اسد الله حسین ...
... سید زین العابدین ...
[illegible]

عبدالکریم

حال براین منوال است که جناب آقا ... بعد مفارقت وصول ما سید عبدالکریم نیز به قلعه رسیده و سید ابراهیم
نواده خود ... را بتقدیم رسانیده واهالی مازندران از اطراف و جوانب بملازمت سید عبدالکریم
رفتند و سید ... نیز بملازمت مبادرت نموده و باتفاق ... [illegible]
... سید زین العابدین ... [illegible]
شتافت و سید عبدالکریم ... [illegible]
... موافق تاریخ طبرستان ... تاریخ ... [illegible]
ماه رسیده و سید عبدالکریم در ... [illegible] و سید ابراهیم در آمل بمقام
ریاست ... و سید زین العابدین ... [illegible]
ساری بمقام ... [illegible]
و آنچه ... در وقت تحریر این اوراق به تحقیق پیوسته ... [illegible]
سید ... صلوات الله علیهم اجمعین ... رسیده و سید عبدالکریم ... [illegible]
با وزرا ... بامر حکومت مشغول ... [illegible]
انجام ... [illegible]
و بعد ... [illegible]
... [illegible]
... آقا رستم ... آقا محمد ... [illegible]
والتوفیق من الله المجید الحمید **ذکر تسلط ... [illegible]** ... [illegible]
... [illegible]
... امام ... حسین بن علی المرتضی صلوات الله علیه ... [illegible]
... شهاب الدین ... امیر عبدالرزاق ... [illegible]
و ... الدین مسعود ... سلطان ابوسعید
خان ... [illegible]
... [illegible] ... حاصل نموده بود و ...

سلطان

سلطان ابوسعید ... سلطان ... [illegible]
... [illegible]
... امیر عبدالرزاق ... [illegible]
... [illegible]
... امیر عبدالرزاق ... [illegible]
... [illegible]
... امیر عبدالرزاق ... [illegible]
... سلطان ابوسعید ... امیر عبدالرزاق ... [illegible]
... امیر عبدالرزاق ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... سلطان ابوسعید ... [illegible]
... امیر عبدالرزاق ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... خراسان ... [illegible]
... امیر عبدالرزاق ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... امیر عبدالرزاق ... [illegible]

بر شرح حیرت و الم ... گشته شوم ... سر خود ... [illegible] ... شیخ خلیل سعید

و بجهت این سخن ... [illegible] ... رایت اقبال امیر عبدالرزاق ... گشت

... [illegible] ... خواجه علاءالدین محمد ... [illegible]

سبزوار ... امیر عبدالرزاق ... [illegible] ... رسید ...

... [illegible] ... خواجه علاءالدین محمد در ... گشته ... [illegible]

... امیر عبدالرزاق ... [illegible] ... مراجعت کرده ... [illegible]

... [illegible] ... سبزوار ... [illegible] ... ولایت ... ایشان ... [illegible]

... سبزوار ... [illegible] ... امیر عبدالرزاق ... حکومت ... [illegible]

علاءالدین ... [illegible] ... عبدالرزاق ... [illegible]

... [illegible] ... سبزوار ... [illegible]

عبدالرزاق ... امیر وجیه الدین مسعود ... [illegible]

... [illegible] ... امیر مسعود ...

... [illegible] ... سید ... [illegible]

... [illegible] ... امیر وجیه الدین مسعود ... [illegible]

... [illegible]

... علاءالدین ... امیر عبدالرزاق ... [illegible]

... امیر مسعود ... [illegible]

عبدالرزاق ... [illegible] ... امیر مسعود ... [illegible]

... [illegible] ... امیر مسعود ... [illegible]

... [illegible] ... امیر مسعود ... **ذکر امیر وجیه الدین مسعود**

امیر مسعود ... [illegible]

... [illegible] ... شیخ حسن جوری ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... امیر مسعود ... [illegible]

... [illegible] ... امیر مسعود ... ملک معزالدین حسین کرت ... [illegible]

... امیر مسعود ... شیخ حسن جوری ... امیر مسعود ... [illegible]

... [illegible] ... شیخ ... تیمور خان ... [illegible]

... امیر مسعود ... شیخ حسن ... [illegible]

... [illegible] ... تیمور خان ... امیر مسعود ... [illegible]

... [illegible] ... ولایت ... [illegible]

... علاءالدوله ... [illegible]

... بحکومت سبزوار ... **ذکر ... احوال شیخ حسن جوری ...**

... [illegible] ... ... شیخ حسن جوری ...

... [illegible] ... در ایام شباب ... کمالات ... [illegible]

... [illegible] ... خلیفه ... [illegible]

... شیخ خلیفه ... [illegible]

شیخ خلیفه ... [illegible] ... شیخ خلیفه ... [illegible]

... [illegible] ... شیخ ... [illegible] ... شیخ ... [illegible]

... [illegible] ... شیخ رکن الدین علاءالدوله سمنانی ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... شیخ خلیفه ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

بیان نماید آورده‌اند که نقیبان سبزوار ... بسیار متوجه حضرت شیخ خلیفه شده میان ایشان [illegible] روی نمود
و هنوز زمان دعوت تمام نبود که شیخ حسن به سبزوار شتافته [illegible] شیخ خلیفه [illegible]
کرده و اهتمام در آن حال در صباح روز [illegible] ربیع الاول سنه [illegible] مریدان شیخ خلیفه را در مسجد از ستون
معلق آویخته دیدند و بعد از تجهیز و تکفین شیخ [illegible] از خوف [illegible] از سبزوار [illegible] شیخ حسن
[illegible]
[illegible]
[illegible] و کلمات عام [illegible]
[illegible] خلق بسیار [illegible] مرید و معتقد او گشته [illegible]
[illegible] امیر [illegible] شاه [illegible]
[illegible] شیخ حسن را گرفت [illegible] ولایات [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] امیر وجیه الدین مسعود در سبزوار [illegible]
[illegible]
[illegible] آن ولایت [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible] شیخ حسن [illegible]
[illegible] شیخ را از [illegible]
[illegible] میان شیخ حسن جوری و امیر مسعود [illegible] خلق بسیار [illegible]
[illegible]
[illegible] دولت و اقبال ایشان [illegible]
[illegible] امیر ارغون شاه [illegible] طغاتیمور خان [illegible]
[illegible] ولایات خراسان [illegible] **ذکر توجه امیر وجیه الدین مسعود**
[illegible] شیخ حسن [illegible] [illegible] امیر مسعود و شیخ حسن جوری [illegible]
[illegible]

سر و شمشیر زنان [illegible] در آن زمان [illegible]
رایات معز الدین حسین کرت [illegible] ملک حسین [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] در حرکت آمدند [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible]
[illegible] **نظم**
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ملک حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر مسعود و شیخ حسن [illegible]
[illegible] شیخ حسن [illegible]
امیر مسعود [illegible] امیر مسعود [illegible]
[illegible] امیر مسعود [illegible] شیخ حسن [illegible]
[illegible] ملک معز الدین حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ذکر محاربه امیر شیخ علی کاون با امیر**
مسعود [illegible] کشته شدن شیخ علی [illegible] [illegible]
[illegible] طغاتیمور خان [illegible]
[illegible] امیر مسعود [illegible] امیر مسعود [illegible]
[illegible]

خیسار

اصل این لغت خیسار است و در غالب
نسخ از راه تصحیفات عجیبه بصورت [illegible]
خنسار [illegible] و اصل آن خیسار [illegible]
و آن یکی از قلاع مملکت غور [illegible]
[illegible] ملوک کرت [illegible]
[illegible] ملوک [illegible]
قلعهٔ خیسار [illegible] خود را به آن
پناه می‌برده‌اند - [illegible] شاعر
در اشعار خود خطاب [illegible] الدین کرت
ذکر این قلعه [illegible] گه : از [illegible] خیسار
[illegible] داد [illegible] داد [illegible]
حرره آذر ماه ۱۳۲۴

[illegible]
و در تاریخ بیهقی ذکر این قلعه رفته است
و چاپ تهران [illegible]
[illegible]

مراد آن

سر و دست شکسته مرتب گردید سپاهیان و امیران بجانب ساری زبان دراز کردند و نام گرک سپاه دریان رد بیان دادند
آورده و منجر مغلوب بسیار از متعلقان جوانی او بچنگ بریده گردانیدند چون از سپاه داران صف
شکست خورد گریزان شدند امیر شیخ علی بنفس خویش حمله‌ها کرده اسب خود را چون سعادت نبود کوشش او سود
نبخشید و در غبار گرد و غوغا جانی گرفته بمقتل افتاد و از اسب افتاده و ضربت آن زخم قوم
ملک جلال الدین گرد و سپاه او بجانب انهزام یافته سربداران از عقب شتافتند و غنیمت بی‌نهایت
گرفته خانان بطرف جرجان تاختند و طغاتیمورخان را بجانب استرآباد دوانیده ولایت از ایشان باز
گرفتند و امیر مسعود سربدار بسبزوار بازگشت و به رفته ملک سربداران با اسم اقبال و اعیان
درهم آوردند و این زمان ولایت و اقتدار و خویش او دوست گرد کیا جلال الدین محمد جلال که حاکم
بود و کرم و سرور گار رسیده و دران ولایت ربت و دایات ملک و دولت و از خود بی‌باک
نمی‌داشت و چون خبر شوکت و عظمت امیر مسعود شنید ترسید که چگونه در ولایت ما نز
تاز دوست سپاه بر آورده و حیات محرومی گردید نظر را باز ندیده بار بار در بروزاده
کیا تاج الدین کیا جلال عالی‌نسب امیر مسعود شتافت و منظور نظر التفات شده و نوازش یافت
و امیر مسعود را بر ایشان منظور گشته مطمئن خاطر گردانید از توقف بود و در حکام آن دیار علاء الدوله
اسکندر که سابقا شمه‌ای از حال او مذکور شد نوشت که ملاقات کی خواهد بود و علاء الدوله را
فخر الدوله شاه غازی شد و کرده مطالعت خیال دید که بعضی از ولایت را بر سربداران بگذارد
و چون ایشان دلیر و دلاور ایشان را بدیدند و بدیدن کار نیز آمدند و به جنوب مشهد رسیدند
امیر مسعود با سپاه در ذی القعده سنه ثمان و اربعین و سبعمایه آمل منزل ساخته و چون این برادر اسکندر
به جانب گرد آمدند که در آنجا بیا و در آنجا رو که نه جای خود است و بیابان بی‌گناه روشن شاه غازی
شب با سپاه تا ز اردو شتافت و اموال اردو را امیر مسعود برگرفت تعجب نمود و در این قتل و غارت
بی‌پایان آورده‌اند چون این صورت چند نوبت بوقوع انجامید بنیان ثبات امیر مسعود متزلزل گردید
را همه جلال بفرمان خود و بسیار باز رفته و انجام فرستاده که سبب گذشت و رعایت امیر
مسعود هم اندیشه خاطر راه نیابد و احوال عالی خود را بجا آرد و کسی بیاید و در رفع سربداران بکوشد
امکان کوشش نماید از شنیدن این سخنان اگرچه از دشمنان کمر سعی و اقبال در میان بسته بود

خود را از ایشان احوال سمک از امیر مسعود را غارت کنند و فریاد رزده و به ایشان می‌آوردند
کران جواسان بیان از مازندران حجت شیر خایان است و مکر ایشان شما عبث خویش امیر بسا
بر روی خواست و ادامه پای و دوام تیغ زنی شاده و همه غافل بر قرار عدم خواهید یافت
از بین مملکت نجات خواهید یافت امیر مسعود از شنیدن این مقال و اندوه از سرگشته
گشته نه حرکت می‌توانست کرد و نه را بطرفی می‌توانست آورد ناچار سفر کردن و بر ولایت
رسیده و آنکه نه روز دران مقام چاکر نبود کوچ کرده بطرف رستمدار توجه نمود و چون بقریه
کلاده رسید از پیش دلیران رستمدار و از پس شیران مازندران دست جلادت از آستین بیرون
آورده و خود را بطرف دو جانب سربداران زده در کشش و کوشش تقصیر و اهمال بجا نگذاشتند امیر
مسعود چون حال بدین منوال دید کیا احمد جلال را با برادرزاده کلان تنقل رسانید و در راه آملجان
رود به آواز بر کرید نماده و خود و بزرگ و خواهی و علام آن دیار آغاز قتل و غارت کرده
سرگشته راه آنها او سرما ار بسیار و دولت رفته او باش امیر گرفته امیر مسعود
متعدد راه رود بار با لور روانه شد و چون نزدیک رودبار بالور رسید شنید که خواجه‌های
شرف الدوله رستم بن تاج الدوله بار در آن موضع هم پیوسته و در انتظار مقدم شریف
در سلاح نشسته لاجرم عنان اقتدار بطرف انگر انعطاف داد و در سنگر با کشتم اوراق فدا
امیر مسعود در قریه بادو دیدند و دیدن او و آن مکان و اولاد امراء بعضی بفرستاده
به ایشان روز دیگر بگذاشتند و روز سیم قبض الملک بقتل آوردند و در تاریخ سی و سبعمایه
منظور است که خواجه سکندر ستون ملک دیوان امیر مسعود را به راه نامی کلا
رخم خورده و بدین گونه اسباب داشته نزد ملک فخر الدوله و فخر الدوله خواجه بیا
رانده و نظر رحمت به ضایع نگرفت که امیر مسعود سوال کرد جواب یافت که در مازندران
خاصه امیر مسعود دو نوع هزار اسب بود و شش شه بر سبزوار چهار هزار کرده شب تعلیم
علیق آنها متعذر می‌شد عدد سپاه دیاران قیاس باید نمود **ذکر محمد آیتمور** در آن اوان کیا
وجیه الدین مسعود را علم عزیمت بلند امیر شیخ علی کاوان بر افراشت محمد آیتمور را که یکی از بندگان
پرورش بود و بصفت شجاعت و نجابت اتصاف داشت در سبزوار بنیابت خود تعین نمود

و چون محمد ایتمور خبر قتل امیر مسعود شنود در سبزوار [illegible] کشیده از سر استقلال بسر انجام امور ملک و مال

قیام نمود و بعد از آنکه مدت دو سال بدین منوال گذشت خواجه شمس الدین علی که بصفت احسان و عدالت

اتصاف داشت متوجه جمع نمودن حسابات او گشت و جمعی از درویشان و مریدان شیخ حسن را بغور و تفحص

ساخته ناگاه در مجلس محمد ایتمور در آمده او را مخاطب ساخته [illegible] که در روش [illegible]

رقبت نماند و بعد از آنکه [illegible] خواجه [illegible] بدین ترتیب این فرقه را [illegible] ثبت پذیرفته و [illegible]

[illegible] خواجه شمس الدین علی [illegible] این سخن [illegible]

[illegible] محمد ایتمور [illegible] گفت [illegible]

[illegible] این مملکت [illegible] صلاح [illegible]

[illegible] بر خواجه [illegible] حکومت [illegible] امیر محمد ایتمور [illegible]

[illegible] خواجه شمس الدین علی [illegible] حکومت [illegible]

در خدمت [illegible] خواجه شمس الدین علی [illegible]

قتل محمد ایتمور [illegible]

[illegible] حکومت [illegible] محمد ایتمور [illegible]

[illegible] ذکر اسفندیار [illegible] بعد از قتل محمد ایتمور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر وجیه الدین مسعود [illegible] امیر شمس الدین فضل الله [illegible]

امور مملکت [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] امیر فضل الله [illegible]

[illegible] خواجه شمس الدین علی

[illegible] خواجه شمس الدین علی

[illegible] خواجه شمس الدین علی [illegible]

نماند که [illegible] خواجه شمس الدین علی بصفت شجاعت و فراست اتصاف داشت و در زمان

دولت خود ابواب سیاست و تمشیت امور مملکت کما ینبغی شریعت را رعایت می نمود

[illegible] شراب [illegible]

[illegible] خواجه [illegible] تیمور [illegible]

خواجه شمس الدین علی [illegible]

که خواجه شمس الدین علی [illegible] حیدر قصاب [illegible]

خواجه [illegible] حیدر [illegible] خواجه [illegible]

و چون حیدر [illegible]

[illegible] خواجه شمس الدین علی [illegible]

[illegible] حیدر [illegible]

[illegible] خواجه یحیی [illegible]

[illegible] خواجه شمس الدین علی [illegible]

[illegible] خواجه شمس الدین علی [illegible]

[illegible] حیدر قصاب [illegible] خواجه یحیی [illegible]

ای خواجه [illegible] خواجه شمس الدین علی [illegible]

این بیت [illegible] حیدر [illegible] شعر [illegible] حیدر [illegible]

قتل خواجه شمس الدین علی در شهور سنه [illegible] خواجه یحیی [illegible] خواجه یحیی کراوی

بصفت شجاعت [illegible] عدالت موصوف بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خواجه یحیی [illegible] تیمور خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

و سید عزالدین سوغندی را بسته و در وقتی که خواجه غیاث الدین [illegible] با [illegible] طالب علم پیش پادشاه بود و
در [illegible] خواجه عزیز [illegible] و خواجه [illegible] خواجه علی آنرا [illegible] گفت [illegible]
آنگاه [illegible] پادشاه شد [illegible] خواجه علی [illegible]
روز محشر در میان [illegible] مضمون آیت یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه [illegible]
در مجلس [illegible] با اموال [illegible] سبزوار [illegible] و در روایت روضة الصفا [illegible] چون [illegible]
[illegible] تیمور رسید [illegible] ملازمت [illegible] چهارم [illegible] خان [illegible]
قدم [illegible] پیش نهاده [illegible] لقا تیمور خان [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] خان [illegible]
از حکومت خواجه علی [illegible] در سنه [illegible]
[illegible]
نشست [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] خواجه علی [illegible] خواجه علی مؤید
[illegible] به روایت مطلع سعدین [illegible] خواجه علی [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] سبزوار [illegible]
[illegible] اشتغال [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] پهلوان حیدر قصاب [illegible]
[illegible] غلام پهلوان حسن [illegible]
[illegible] امیر لطف الله و امیر حیدر [illegible] پهلوان حسن [illegible]
[illegible] سبزوار [illegible] پهلوان [illegible]
[illegible] امیر لطف الله [illegible]
[illegible] امیر لطف الله [illegible] پهلوان
حسن دامغانی در شهور سنه [illegible] در سبزوار [illegible]

(میرزا)
برادر اولین مرتبه

اوزبردان

و در زمان شیخ حسن جوری در مشهد مقدس بطاعات و عبادات اشتغال نمود و خلق بسیار [illegible]
[illegible] پهلوان [illegible] گرفته [illegible] ابریشم [illegible] گفت [illegible]
[illegible] در [illegible] باصفهان رفته [illegible] خواجه علی [illegible]
سبزوار در [illegible] پهلوان حسن [illegible]
و محمد [illegible] گفت که [illegible] باصفهان [illegible] رفت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] محمود باصفهان رفت [illegible] اصفهان [illegible] خواجه [illegible]
دست [illegible] مردم آن [illegible]
این احوال [illegible] پهلوان حسن [illegible] پهلوان [illegible]
[illegible] سبزوار [illegible] مشغول [illegible]
[illegible] سبزوار [illegible] خواجه علی [illegible]
[illegible] اشتغال [illegible] خواجه یوسف [illegible] پهلوان حسن
[illegible] امیر لطف الله [illegible] پهلوان حسن چون این خبر شنید [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] سبزوار [illegible] خواجه علی [illegible]
[illegible] پهلوان حسن [illegible]
مردم [illegible]
[illegible] خواجه علی [illegible]
حکومت پهلوان حسن [illegible] خواجه علی مؤید [illegible] سبزوار [illegible]
[illegible] مذهب [illegible] امامیه [illegible]
[illegible] صاحب الزمان سلام الله علیه [illegible]
[illegible]
[illegible] حکومت [illegible] امیر [illegible] عزالدین [illegible]
[illegible]

ساخت که درویش عزیز را شاگرد ناشسته مراجعت نماید الحاصل امیر ولی را نیز از [illegible] دانسته منزلی
بازگشت و درویش با زمره از مریدان ولایت عراق رفت و خواجه علی باز عقب او [illegible] داشت
همه را تعقیب [illegible] در سنه [illegible] ملک غیاث الدین پیر علی [illegible] اهل [illegible] خواجه علی
مؤید را تسخیر کرده امارت آن بلده را با اسکندر شیخی داد و از اسباب جلال او در سنه ثمان
و ستین درویش رکن الدین که از جمله مریدان شیخ حسن جوری بود درویش عزیز بود بنابر آن پسر
شجاع استعداد موفور داشت با لشکر [illegible] و فزون از اعمال خراسان در آمده اسکندر شیخی را از امارت
به اتفاق [illegible] سبزوار گشت خواجه علی مؤید [illegible] مقاومت نداشت لاجرم ولایت [illegible]
با وزارت درویش رکن الدین در سبزوار [illegible] در شهر [illegible] و سبعین [illegible] تمام خواجه
سنه [illegible] و سبعمایه امیر ولی که بعد از قتل طغاتیمور خان باز [illegible] مستولی شده بود در [illegible]
خواجه علی آمد و [illegible] سبزوار آورده درویش رکن الدین فرار [illegible]
کرده خواجه علی نوبت دیگر در سبزوار [illegible] امارات [illegible] اقتدار در آورد و در سنه [illegible]
و [illegible] که رایت اعلام صاحب قران گردون غلام امیر تیمور گورکان به ممالک خراسان [illegible]
خواجه علی مؤید [illegible] استقبال شتافته و در [illegible] موکب منصور [illegible] و اصناف الطاف
[illegible] سبزوار گشته همه ایام حیات در ظل دولت آنحضرت [illegible] در رفاهیت گذرانید
امیر ولی به ولایت جرجان پدر امیر ولی که شیخ علی هندو نام داشت از امرای معتبر طغاتیمور خان بود
امیر ولی در [illegible] تربیت [illegible] نشو و نما یافته آثار اقبال در بشره او [illegible] روزی که
طغاتیمور خان [illegible] امیر ولی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

قرار بر کار زار

نزد با [illegible] در ظل رایت امیر ولی جمع آمدند و ابوبکر شاه [illegible]
حکومت [illegible] با دو هزار سوار و پیاده [illegible] جنگ امیر ولی رفته [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
صاحب قران امیر تیمور گورکان [illegible] حکومت [illegible] ذکر ملوک کرت و بیان [illegible]
[illegible] و [illegible] ملک [illegible]
[illegible] ملک فخر الدین کرت شعر [illegible]
[illegible]
[illegible] ملک [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] ملک [illegible] کرت [illegible]
[illegible] رکن الدین [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان غیاث الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا شهاب الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible]

عمر بر عز

زوایا

با جاه و بحقوق و قدر او وفی ٭ از همت چرخ منش آسمان رتبت ٭ [illegible] صفت تواضع و حلم [illegible]
[illegible] ٭ در راست بزم حاتم و در رزم [illegible] ٭ [illegible] وقت که [illegible]
به حکومت دار السلطنه هراة [illegible] کشید [illegible] تاج الدین عثمان [illegible]
[illegible] داشت و چون تاج الدین عثمان فوت شد حکومت [illegible] رکن الدین [illegible]
[illegible] ملک رکن الدین [illegible] ملک شمس الدین محمد کرت [illegible]
[illegible] ملک شمس الدین [illegible]
[illegible] ملک رکن الدین [illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] ملک شمس الدین محمد [illegible]
[illegible] چنگیز خانیان [illegible] ملک رکن الدین [illegible]
[illegible] ملک شمس الدین محمد [illegible]
[illegible] منکو قاآن [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] امارت [illegible]
[illegible] مراجعت [illegible]
[illegible] دار السلطنه هراة [illegible]
[illegible] منکو قاآن [illegible]
[illegible] ملک شمس الدین محمد [illegible]
[illegible] ذکر نشستن ملک شمس الدین محمد [illegible] ملک شمس الدین محمد [illegible]
[illegible] منکو قاآن خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] ولایت کرده و اجازت مراجعت داد ملک [illegible] و به حکومت مشغول گردید [illegible]
[illegible] خراسان در آمد ملک شمس الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] ملک شمس الدین محمد [illegible] لشکر [illegible]
[illegible]
[illegible] شمس الدین محمد [illegible]
شمس الدین محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] ملک شمس الدین محمد [illegible] ٭

فرزند ملک ملک شمس الدین محمد کرت [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	ملک شمس الدین [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] ٭ [illegible] اباقا خان [illegible]
[illegible] ملک شمس الدین محمد [illegible]
[illegible] هراة [illegible]

بسبب آنکه جمعی از امرا و ارکان دولت اباقاخان قاصد بملازمت پادشاه قرار داده و از هراة با اصفهان رفت
و در آنجا سر بر آستان خواجه بهاء الدین محمد صاحب دیوان آورد چون خبر اسیر شدن ملک بسمع اباقاخان
رسید پادشاه او را در تبریز نگاه داشته ... بر او گماشت و ملک در ... نزد او ... فرستاد و ملک در تبریز
... روزگار میگذرانید تا در ماه شعبان سنه ست و سبعین و ستمائه بسبب شربت مسموم رخت بجهان جاودانی کشید
بعضی از مورخان گفته اند که زهر در خربزه تعبیه کرده بملک شمس الدین محمد دادند [illegible]
از جمله فضلا مولانا وجیه الدین نسفی با ملک شمس الدین معاصر بوده و در تاریخ وفات ملک این قطعه نظم نموده
بسال ششصد و هفتاد و شش در شعبان ... ز صحن ... ملک [illegible] نام ...
[illegible] ... ذکر ملک رکن الدین ملک شمس الدین که بکهین مشهور است
ملک رکن الدین محمد بعد از رحلت پدر مدتی [illegible] اباقاخان بوده و در اثنای [illegible]
بعد از فوت پدر [illegible] ... اباقاخان [illegible]
[illegible] ملک رکن الدین محمد [illegible]
[illegible] هراة [illegible] ملک رکن الدین
با ملک شمس الدین کهین خواندند ملک شمس الدین کهین [illegible]
[illegible] سنه [illegible]
[illegible]
[illegible] ملک [illegible] اباقاخان [illegible]
[illegible] ملک شمس الدین [illegible] ملک علاء الدین [illegible] هراة [illegible]
[illegible] ملک شمس الدین [illegible]
[illegible] ارغون خان [illegible]
[illegible] ملک شمس الدین
[illegible]
[illegible] مولانا نظام الدین [illegible] با ملک شمس الدین [illegible]
و در تاریخ وفاتش این قطعه نظم نموده [illegible] سال هجرت [illegible]

خرد افزون شد بیت [illegible] ذکر ملک فخر الدین بن ملک شمس الدین کهین [illegible]
[illegible] ملک فخر الدین محمد [illegible] موصوف بود و [illegible]
[illegible] نظم و نثر [illegible]
[illegible] ملک شمس الدین [illegible]
ملک فخر الدین [illegible]
مدت [illegible] در شهور سنه ثلث و تسعین و ستمائه [illegible]
[illegible] ملک شمس الدین [illegible]
[illegible] ملک [illegible]
[illegible] ملک شمس الدین [illegible]
[illegible] ملک شمس الدین [illegible] فخر الدین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ملک شمس الدین ملک فخر الدین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] هراة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] هراة [illegible]
[illegible] ملک فخر الدین [illegible]
در شهور سنه [illegible] ملک فخر الدین [illegible]
[illegible] هراة [illegible] ملک فخر الدین [illegible]

سپاه عزم نمود و حرکت نمود ... نظم شد ذکر ورود چپان و وصول دانشمند بهادر به دار السلطنه هراة

و ذکر بعضی از حوادث بعد از آن صفحات خفا نماند که در مختصر تواریخ ایام دولت غازان خان سبق ذکر یافت که در زمان آن

پادشاه عالیشان مخالفت کرده ... از ممالک عراق و آذربیجان بخراسان ... ملک فخر الدین محمد

کرت ... سلطان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] محمد سام [illegible] اتباع [illegible]
[illegible] هند [illegible]
[illegible]
[illegible] الدین [illegible]
[illegible] جلال الدین محمد سام [illegible]
[illegible] ملک فخر الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد سام [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] محمد سام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد سام [illegible]
[illegible]
[illegible] ملک فخر الدین [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ملک فخر الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] جلال الدین محمد سام [illegible]
[illegible] جلال الدین محمد سام [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] کشید جام شهادت [illegible]
چون این واقعه بسمع ملک فخر الدین رسید [illegible] محمد سام [illegible]
[illegible] محمد سام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد سام [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] ملک فخر الدین [illegible]
[illegible] ملک فخر الدین [illegible]
[illegible] محمد سام [illegible]
[illegible] محمد سام [illegible]
[illegible] الاسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] ملک [illegible] در بیستم [illegible] بر در [illegible] احوال ملک فخرالدین مریض شده و درگذشت [illegible]

به هرات رسیده [illegible] گشت و [illegible] دیگر [illegible] آغاز [illegible] بوده [illegible]

[illegible] چون [illegible] ملک فخرالدین [illegible] کشتی [illegible] جا [illegible]

[illegible] بجمع [illegible] بزرگ [illegible] شده [illegible]

[illegible] محمد سام [illegible] بزرگ [illegible]

[illegible] حال [illegible] محمد سام [illegible] محمد سام [illegible]

[illegible] کس [illegible] هرات [illegible]

[illegible] عظیم [illegible] کس [illegible]

[illegible] شده [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] در مسجد جامع [illegible] محمد سام [illegible]

[illegible] محمد سام [illegible]

[illegible] هرات [illegible]

[illegible] هرات [illegible]

این خبر [illegible] امیر یساول [illegible]

[illegible] محمد سام [illegible]

[illegible] هرات [illegible]

[illegible] از شهر بیرون [illegible]

[illegible] هرات [illegible]

[illegible] محمد سام [illegible]

[illegible] هرات [illegible]

[illegible] محمد سام [illegible]

[illegible] هرات [illegible] گرفته

باز گشته

باز گشته شد [illegible] امیر یساول [illegible] اولجایتو سلطان [illegible] خراسان [illegible] مطلق [illegible]

[illegible] محمد سام [illegible]

[illegible] محمد سام [illegible] جمیع [illegible]

[illegible] اولجایتو سلطان [illegible]

[illegible] هرات [illegible] تاج الدین [illegible]

[illegible] محمد سام [illegible] اولجایتو سلطان [illegible]

[illegible] امیر یساول این خبر [illegible] محمد سام [illegible]

[illegible] هرات [illegible]

[illegible] امیر یساول [illegible] زراعت و عمارت [illegible]

[illegible] اولجایتو سلطان ملک غیاث الدین [illegible] ذکر صدر الدین خطیب

ذکر [illegible] مولانا صدر الدین [illegible] مشغول [illegible]

[illegible] ملک فخرالدین [illegible]

[illegible] شاهنامه [illegible]

[illegible] مشغول [illegible] انعام و احسان [illegible]

[illegible]

[illegible] ملک فخرالدین [illegible]

[illegible]

[illegible] ملک [illegible]

[illegible] ملک فخرالدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خراسان [illegible]

[illegible] ملک فخرالدین [illegible]

آمده رفت شیخ بیرون ملک ... زبان غیاث خواهش شعر

دیگران پیشه آورده ... چو عیب ... دیگران ... الغرض ربیعی از حمت آن

نشاط ... ملک فخر الدین ربیعی را ... عالی ... که ... ربیعی

پس ... دولت ... سلطان ... ربیعی نوشته ...

... ربیعی ... آن نامه ... گشت ... رعایت ...

و ... ملک ... نظم ... که ...

... آن ... جهان ... و ... پیغام ...

جواب ... ملک ... سلطان ... نوشته ...

آن ... خاطر ... ملک ... ربیعی ... ملک ...

... ربیعی ...

... زبان ... آغاز ...

چو گفتا من ... | ... زمین ... | ... آرام

زمین و زمان ... آرام | ... خورشید ... | ... آسمان ...

... | ... | ...

اگر ... ملک ... زبان ...

... سلام ...

... ربیعی ...

... ملک فخر الدین ... گشت ... ملک ...

... ربیعی ... ملک ...

... ملک ...

... ربیعی ...

زندان ... ربیعی ... ملک ...

... این ... از ... در پناه ...

... آنرا بجرم ... ملک آن ابیات را مطالعه نموده هیچ جواب نداد ...

... در وصف ملک ... نظم ... ارسال داشت و ربیعی ...

... ربیعی در ان حبس بپایان رسید ... کیفیت آن ... **ذکر ملک غیاث الدین**

محمد بن ملک شمس الدین محمد کهین ... بولایت خراسان در آمده ...

... هراة ... ملک غیاث الدین محمد ...

سلطان ... قتل ... ملک ...

... سلطان ... ملک ...

ملک غیاث الدین ... ملک ... السلطنه

هراة ... ملک ...

... ملک ...

سلطان ملک غیاث الدین ... ملک ...

... هراة ... ملک ...

... ملک ...

... اسلام ...

... سلطان ...

... ملک ...

ملک غیاث الدین ... سلطان ...

ملک غیاث الدین ... سلطان ابو سعید ...

... دار السلطنه هراة ...

... ملک غیاث الدین محمد ... هراة ...

...

سلطان غیاث الدین محمد ...

معاصرت آن پادشاه والا نگرده است از مشایخ عظام و فضلای کرام قدوة السادات
والنقبا **امیر حسینی** قدس سره معاصر ملک غیاث الدین بود نام آن جناب حسین بن عالم ابن ابی الحسین
است و امیر حسینی در اصل از گزیو بود در علوم ظاهر و باطن بهرهٔ وافی داشت و در تحقیقات مسطورات کم
سبب توبه امیر حسینی آن شد که روزی بشکار بیرون رفت و بموضعی رسید خواست که تیر بجانب آهو
اندازد آهو بسخن در آمد و گفت حسینی تیر به ما مینداز خدای تعالی ترا برای ما نیافریده است بندگی آفریده است
حضرت گشته بشتاب از آنجا باز آمد امیر حسینی متنبه شده و تجرید شده با جماعتی از مریدان سوی ملتان رفت
شیخ رکن الدین ابو الفتح بن شیخ صدر الدین بن شیخ بهاء الدین زکریا آن طایفه را ضیافت کرد
و صاحب رسول عرب را صلی الله علیه و آله و سلم بخواب دید گفت فرزند مرا از میان این جماعت
بیرون آر و به کار مشغول کن در شب دیگر شیخ رکن الدین پرسید که در میان شما فرزند رسول
کیست اشارت بامیر حسینی کردند شیخ رکن الدین آن جناب را از ایشان جدا ساخت و تربیت ارزانی
داشت تا بدرجات عالیه رسید پس آن جناب بهرات رو آن گردانید و چون امیر حسینی بدان عبدهٔ خالوزه پادشاه
گرفت و بدین زمان بسیاری از مریدان مرید و معتقد بیش شدند و آن جناب را مصنفات منظوم و منثور
موفوراست که از مشهور زاد المسافرین از جمله مصنفات اوست و نزهة الارواح و روح الارواح
مستقیم از جمله منثورات او امیر حسینی در شانزدهم شوال بسال هفتصد و هفده در گذشت و مرقد او
در هرات در بیرون شهر جنب عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر طیار رضی الله عنهم مدفون گشت **ذکر ملک
شمس الدین بن ملک غیاث الدین** ملک شمس الدین محمد بعد از فوت پدر خویش باتفاق اشراف و اعیان هرات
بمسند ایالت نشست و از غرایب اتفاقات آنکه تاریخ جلوس او لفظ علمدار که بوده مولانا جلال الدین
صاحب سعید الدوله در این باب قطعهٔ نظم نموده **نظم** امارت شمس ملک شد زمانش ❊ در این [illegible] المراد است
دهن عجب تاریخ شد او علمدار ❊ که ابن قول الناس ملک الملک ❊ و ملک شمس الدین یا در دوش غریب شوقی
داشت چنانکه در مدت دو ماه که زمان حکومتش بود یک روز هشیار نبود و خاتمش در سنه [illegible]
در آن مرده **ذکر ملک حافظ بن ملک غیاث الدین** ملک حافظ که برادر خوش صورت بود و در هفتصد و بیست و نه
نشست ... بار و دو برادر خویش ملک شمس الدین هرات گرفت و در زمان ایالت او بعضی از امرای بر ملک استیلا یافتند لاجرم
کسی که سعادت باو فضل جهد او ندید و در شهور سنهٔ هفتصد و سی در حصار او را متقبل ساختند **ذکر ملک معز الدین**

حسین بن ملک غیاث الدین ملک معز الدین حسین خاصه دودمان ملوک هرات بود و نقاوه سلاطین فرخنده صفات
حسنت صفت رعیت نوازی موصوف و به بوی عدالت و رعیت پروری معروف تقویت ارکان شریعت
و اعانت ارباب ملکی همت او مقصور بر تربیت مشایخ و اعاظم و فضلا و اعلام و ابن یمین را در مدح
با احسان او سخن رانده است ❊ مدیحش بنور دل بشنو از نکته سنجی ❊ رعیت نوازی سنوان بجا ❊
و ملک حسین بعد از شهادت ملک حافظ باتفاق اشراف و اعیان خراسان در هرات ملک کمک موروث شد
و در عنفوان شباب بدولت عمران ملک مرز هرات که از جادهٔ مستقیمه انحراف ورزیده بود
با جمیل الهی باز آورده و در شهور سنه ۷۳۲ که سلطان ابو سعید بهادر خان عالم جاودان انتقال نمود و اوضاع
احوال خراسان و دولت باز یافت اکابر و اعیان جهان بادشاه را لقب جهاندار ملک معز الدین حسین
دروازه عبدهٔ خالوزه هرات آورده و ملک حسین ... خیالت خویش جلال داده و ابواب انعام
و اکرام بر روی سکان ملک خاص و عام بگشاد و امرا و خراسان ... با بسر سلطنت نشاند ملک حسین
در آن دیار و سرانجام امور مهام هرات و مضافات آن مدام می‌نمود و خطبه بنام فرخنده او بخوانده
... در مقام اتفاق در آمده و دختر سلطان خان توزان بجایه نکاح در آورده و ملک حسین ... در کرت
مرحوم ملک بنیان گشت در صفر ۷۳۳ با امیر مسعود و مصاف به رو نمود و در آن حرب مظفر و نصرت ملک یافت
و در ایام دولت آن پادشاه عالیمقام امیر قزغن چاپی با سپاه ماوراء النهر لشکر بهرات کشید
و بعد از چند روز محاصره ملک حسین با او صلح کرده و در سنه ... شیخ و جمعیت عسکر بجانب ملک
حسین رسید ملک در کمک اوغلان توجه ایشان کار به صلح انجامید و در آن جنگ سلطنت جهانگیر
و دولت ملک معز الدین حسین روی بانتظام نهاد و ملک حسین در سنه ... هفتصد و هفتاد و یک
بعالم عقبی انتقال نمود مدت سلطنتش سی و نه سال بود و خانقاه و مدرسه که متصل مسجد جامع دار السلطنه
هرات واقع است و مدرسه و خانقاه سلطان و خانقاه و مسجد خیابان از جمله ابنیه ملک حسین
است و آن پادشاه و غیر در ولایت جام وقف کار کرده و از ...
خراسان تتبع غیر نمایند و مسجد جامع هرات را تعمیر و مرمت و عمارت نموده **ذکر ملک غیاث الدین**
پیر علی بن ملک حسین ... **امیر قزغن که جانب دار السلطنه هرات و بیان بیعت و عمال او در ملک حسین بعد از فتح** ... اعیان
و سران هرات را آورده بود ملک حسین گرفته ... بعد از فوت ... باشند مرجا بر بیعت ... عابد خان

داعیه راه داده و بر تیغ خود سعادت و تجسس تربیت و عبادت نموده چند نوبت به تاخت عدو را نموده
در شهر خانان فرستاد و امرا ارلات و اپردی که در آن ولایت اقامت داشتند بتوات قلعه
رسیده و علم نهضت بجانب باورد و فوشنج برافراشته ملک حسین با سپاهی از تخواه عقب آن جماعت
آمده بعد از وصول چنتقول بخاقان جمعی از ایشان بقتل آورد که از روی قتلان و ورشد در
در کوه خان پایان جنگ کرده بنده و چون درین اوان سرداران الوس جغتای و ایات طابه و در
قرار گرفته بود و در هیچ دولت و رحمت بعد فتنه سهام خاصه و عام آن دیار دست انتظام پذیرفته
شاه و مقام حاکم که با ملک حسین عرف خویش نسبتی داشتند و رفته بود و لطفش موافق نزاع
نموده و امیر قزغن رفته از ملک شکایت کرده و امرا ارلات و اپردی نیز درین باب مبالغه نموده
آورده که ⁂ گمر بستی بخنجر خان رفتاده ⁂ که کس کرشته نارد بجاده ⁂ خان خود شد خود را بگند
که جز خود بنیاد را کسی در نظر ⁂ امیر قزغن نمود که تا یک راه جدا آن باشد که قبل استقلال نابدانشاه
حرب بتیغ آبدار زانش بر افغان او را فرو نشانم و از صرصر حمله مبارزان جرار قصر اقبال او را با خاک
یکسان کردانم از آنکه وحی بولا دار و دلیران فتح گذار بجمع بسیار ساخته باتفاق ارلاب تو اپردی و امیر سلطان
و امیر سندر شاه مرغشان در سنه اثنی و خمسین و سبعمایه موافق توشقان ییل بصوب خراسان
شد و ملک حسین بعد از تحقیق این خبر با امرا و ارکان دولت طریق سلوک داشته و زمان را که در
کوهستان او بود از سر جنگ تا شده مدافعه و برای اقامه و در که دیده و اقامت و با او راه نیست و در
از شهر بیرون ایلغار نمود و به سیاره سوار و ده و پانزده هزار پیاده خوب مستعد جنگ و جدال گشته ...
روز دیگر امیر قزغن و مردان صف شکن از زاده و در روی بستان در آمده و بجنگ ... الی بخو
دیگر صف و سان آمد قلی خان سلطان خود از سرداران سوار شده و در دامن کار زار کاه بر بالا بایستاد
و هم که ملک حسین را نظر اضطراب و اقتدار و هر کسی را بیک شیوه ... قرار دادند ... این
موضع کرفته که ... سرعت موجب عزم او گشت ... او آنگاه بنگاه ... سپاه او بالا
بجدا آمد ... به صبح گردون مستعد ... الامی شده ...
شد و بان خود تاخت ... گشته عزم خود را در بر ... از ...
در عسکر خویش نزول نمود و در آن شب ارتحال ... و بعد ... ثبات و همت نموده

روز دیگر که حضرت کوکب سواکب از افق شرق طلوع نمود و روی بمجاربه خاقان شهرستان آورد
آورده و امیر قزغن و مردان شمشیرزن سوار گشته قاف تا باب پایان آتش فتح را بافروخت قتال مردان
اشتغال داده مغز ملک حسین و سپاه او و نیز مستعد بیکار شده دل بر جنگ و جدال نهادند شعر و لشکر
بیکدیگر آمیختند ⁂ ز کین رشته نیز بگسیختند ⁂ ز رنگ تمام شمشیر کوه تن سیلاب خون در معرکه روان گشت
و از زیر شغد و سنان جان ستان خون شد تا گلال ز یک گلگون میدان حلوان سمت افتراق گرفت
سپاه ملک تمام نهضت در جنگ متوالی داشتند کوشش کرده تا ... گشته روی بطرف شهر
و بواسطه آنکه برخی اضطرار مقتولان و رفتار شهر انداخته بود بسیاری در خندق افتاده خود و ملک
حسان سلامت شهر شتافته لشکر بازش و گروه با فغان خلف امرا که نمود سپاه و قتال را انگفا
آنجه بود در آینده ملک ابواب را مضبوط ساخته هر روز از طرفین بانداختن تیر و سنگ
پرداخته مدتی بجنگ مشغول بودند چون امیر قزغن دریافت که تسخیر شهر صورت نخواهد بست
صلح شده و امرا عرض داشتند که اگر مصلحت باشد ارسال با اراده رالفه مراجعت نمایم وسیله ایلچی بکار
مراجعت نمایم امیر قزغن که جز انواع عاکم عادل رحیم بود ... قبول سخنان امرا ... عفو جرم
جسارت کفتیم و مهر در واسطه مردم بکیک از جانبین توقف نمودند ... در شفقت اتفاق
ملک حسین عداوت قدیم و مخصوص عهد شده بود آنگاه و منوار آمده ملک ... الدین حسین
مجلس بیرون فرستاده قبول نمود که سال دیگر باورا النهر رفته امیر قزغن بر قول ملک اعتماد نمود
اند کوفت و راه دیار خویش گرفت و بعد از معاودت امیر قزغن کار ملک حسین روی در ترقی نهاد
شکوه ورود ایلکم شده امراء خود را به استیلا یافت در تشبث امور مملکت تمیز ایشان را در اعمال بلخ
پای رسید که بعضی از آن طایفه اتفاق کرده که ملک حسین را گرفته ... ملک ... بسر
نشد ملک این معنی را دانسته با ایشان رفتار افغان نداشت و ملک بنگام سوار ... آن
هزیم ... خبر یافته و در آن اثنا نظر کس ... افغان ... سبب ... آورده ...
خود را بنیاد کت این مردم را بغارت کشند و افغانان بسبب حرص غارت ... ملک ... کرده
متفرق ... او ... گشته ملک ... غنیمت ... ۷۵۳ ...
با امیر قزغن ... بجانب ... خوبی ... النهر شتافته ... که امیر قزغن ...

ورزیده [illegible] باشتغال داشت [illegible] رسید [illegible] و اسلام [illegible]

ملک [illegible] و کفت [illegible] توفیق رفیق کرده [illegible]

[illegible] امیر [illegible] ملک حسین [illegible]

[illegible] ملک [illegible] امیر [illegible]

صورت [illegible] ملک حسین در [illegible]

[illegible] امیر [illegible]

[illegible] دار السلطنه هراة [illegible]

[illegible]

[illegible] ملک [illegible]

[illegible] ذکر محاربهٔ ملک حسین [illegible]

[illegible] ملک معز الدین حسین کرت [illegible] دار السلطنه هراة [illegible]

[illegible]

[illegible] کفایت [illegible]

[illegible] ملک حسین [illegible] دار السلطنه هراة [illegible]

شیخ [illegible]

در وقت [illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible] ولایت [illegible]

[illegible] ملک معز الدین حسین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جنابانه در ساعت [illegible] رسید ❁ [illegible]

[illegible] شد ❁ [illegible] ❁ ملک معز الدین حسین [illegible]

[illegible] مراجعت [illegible]

[illegible] ❁ [illegible] ❁ ربیع الاول [illegible] ❁ [illegible]

[illegible] ذکر فوت ملک معز الدین حسین [illegible]

[illegible] در شهور سنهٔ احدی و سبعین و سبعمائه ملک معز الدین حسین کرت را مرض [illegible]

[illegible]

[illegible] ملک غیاث الدین پیر علی [illegible] ملک محمد [illegible]

[illegible]

ملک غیاث الدین پیر علی [illegible] ❁ نظم ❁ [illegible]

حسین [illegible] ❁ [illegible] ❁ [illegible] ❁ [illegible]

[illegible] ❁ [illegible] ❁ [illegible] ❁ [illegible]

[illegible] وفات ملک حسین [illegible] در مقبرهٔ سلطان غیاث الدین [illegible]

[illegible] ❁ [illegible] ❁ ذکر بعضی از مشایخ [illegible]

[illegible] که معاصر بوده‌اند با آن ملک عادل [illegible] مولانا نظام الدین عبدالرحیم [illegible]

ملک معز الدین حسین در دار السلطنه هراة اقامت داشت [illegible]

[illegible]

ملک حسین [illegible] مولانا نظام

الدین [illegible]

[illegible] صدر الشریعه [illegible]

نظام الدین [illegible] هراة [illegible]

[illegible] ملک حسین [illegible]

[illegible]

مولانا نظام الدین ... بر ایشان فتوی نوشت و سربداران ... شده در شهور سنه ... ابیات

اجتماع ... لشکر ... از دار السلطنه هراة کشیده ... و چون ... آن سپاه ... داشت در شهر

تحصن نمود و ... پیغام فرستاده ... از ... کس ... ملک ...

... مردم هراة ... که ... ایشان ... باید که آن شخص را بیرون فرستند

و چون کار بر ... فتوی نوشته ... جایز است و در ...

... مولانا ... از ... به ...

... از شهر بیرون رفت و ... در ...

... و ... هراة ... [illegible] خواجه

شمس الدین محمد ... بود و ... ابو الفضل ... و ... علوم ظاهری و باطنی ... و ... شیخ صفی الدین ...

قدس الله سره العزیز ... هفت نوبت ... و ... ...

... در ... هراة و ... بیرون ... گشت و از ...

قاضی القضاة ... جلال الدین محمود الامامی ... و ... در زمان ... و ...

... ملک معز الدین حسین ... نوشتن ...

... که ... و ... قاضی جلال الدین محمود ...

... و ... امیر قوام الدین ... استرآبادی ...

... رکن الدین محمود ... و در ...

... روضة الصفا مسطور است ...

... ملک معز الدین حسین ... رسید ...

... این بیت ... شعر ... ما ...

... امیر ناصر الدوله ... ...

... ...

... شیخ ... و ... ...

... ... بر ... ... بدین ... نوشته ...

... امیر فخر الدین محمد ... مشهور است ... ...

... در وقت ... امیر ... شیخ حسن ... ملک معز الدین حسین ...

... لشکر ... ...

... ... در آن باب ... ... فتح ...

...	...	...	...	...
...	...	...	...	...
...	...	...	...	...

... ...

ذکر سلطنت ملک غیاث الدین پیر علی بن ملک معز الدین حسین کرت

... خواجه علی مؤید ... [illegible]

ملک غیاث الدین پیر علی بعد از فوت ملک معز الدین ...

... هراة ... سلطنت ... ملک محمد ... ...

... ... ملک محمد ...

ملک غیاث الدین ... ... ملک غیاث الدین ...

... ...

... ملک غیاث الدین ... ...

... ملک غیاث الدین پیر علی ...

... ...

... ...

غیاث الدین پیر علی خواجه علی مؤید ... ...

... سلام الله علیهم اجمعین ... ...

غیاث الدین ... ...

... خواجه علی مؤید ... قتل و غارت ... ولایت ...

... ...

درختان صد ساله را از بیخ کند و کار بجایی انجامید که ولایت و کلات نزدیک بود از دست ملک غیاث
الدین بیرون رود و ایشان متوجه ولایت خواف و جام شدند و مدتی در آن نواحی بودند و در مطلع سعدین مذکورست
که در این ایام که ملک غیاث الدین در قلعه بنشسته بود ایشان این امور را نسبت بحکم بیرون و از
این رو میانه ایشان و پسر ملک غیاث الدین درآمده بود و عنایت بلیغ نموده گفت صاحب ایشان را بجان امان داد
آن تحف را بجانب امیر فرستاده بودند که بر سبیل خدمت و هدایا پیش آورده و کار بنیان باشد
و وقت ارادت که ملک غیاث الدین از شنیدن این سخن متفکر گشته مراجعت بشهر نمود و در شهور سنه
بسبب آنکه خبر نوبت دیگر بلشکر امیر انجام شده و بر کرت روانه ولایت شده بود و امیر ولایت را آباد ساخت
و صاحب اختیار آن جمله ششم ولد او از اسب جلال بیفتاد و در سنه ۷۷۱ امیر بالاتفاق صاحب قران آمد
سرکرده بهرات رسید و از زبان آن حضرت ملک غیاث الدین را گفت که میان ما و پدر تو
رسل بوده حالا بنا بر آن که صورت زیارت کرده بیگانگی بیگانه باشد جواب داد که
خدام آن حضرت رسوخ تمام دارم امید آنکه فرزند بر محمد را بخدمت فرستاده قبول نمایند و موجب
و مدتی این پیغام صاحب قران کردن قلم رسید فرزند را با سوغات و تحف و انواع تبرکات به
نام بزرگ ملک زاده گرد و در سنه ۷۷۲ ملک پیر محمد را بعز خدمت امیر تیمور گورکان فرستاد و او را منظور نظر لطف
و مرحمت ساخته روزی چند در اردو نگاه داشته اسباب و امارت داد که مرجع و مطاع
منشور سرافراز گشت و در خدمت سعادت از آن قرب و وسوسه قلق آقا را ناقل یافت که گردن
برافرازد و بعد مدتی اسپ و بسایر اسباب و تجهیز ملک غیاث الدین پیر علی که از جانب هرات
در دروازه شهر هرات با رفقا براه افتاده و بر تعجیل بسلامت و سرور وصول یافت
داد و در بار امیر او را سوغات رسانید و بعد عنایات بیکران و خلعت و آلات گران
اجازت مراجعت داد و در سنه ۷۷۲ که صاحب قران گیتی ستان سمت ولایت خراسان
سیر کرد و بمناسبت استیلای ملک غیاث الدین پیر علی و اندیشه اوضاع آن حضرت موکب همایون جهانگیر
نمود و حضرت صاحب قران با سپاه بیکران و لشکر جرار متوجه هرات شد و از مقربان ملک عنایت و استقلال بمرو رسید
میان بر روز هرات جنگ کرده و تسخیر ملک آن دیار نمود و نواب ظفرانتساب حکم فرمودند که دروازه ها را بستند
بنیاد نمودند و تمام شهر و کوهستان تسخیر شده و بعضی اطراف خراب گردید و سپاه ظفر پناه از آن ساحت بامداد

بانت وهنه روز در درگاه عالم پناه بود در وقتی که اعلام ظفر اعلام بصوب سمرقند معاودت نمود خواست
دیگر ولایات هرات بقرار سابق مقرر گشته و در سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه که یاد معافی آن سرافراز و از آن
حضرت شرف عرض رسید و از رعایت موکب همایون و کلات و امالی آن از ملک غیاث الدین پیر علی
پادشاه بنا بر آن در وقت معاودت امیر صاحب قران متوجه بمسبب راه داده و امارت هرات تعیین کرده ملک غیاث الدین
پیر علی را با اولاد و اتباع بسمرقند فرستاد و همراه خود با ماوراءالنهر برده و در سنه خمس و ثمانین و سبعمایه با پسران
در حین وقایع حضرت صاحب قران تبیین فرمود که گشته روز نامه حیات ملک غیاث الدین پیر علی
و پسر او را بموجب حکم ایشان در سمرقند بند نموده در رقوم آن سلطنت اندیشه ملک شمس الدین محمد
الملک علی که آخر وقت تعالی رسید پس ثبات حیات ارکان و اعتبار ایشان را حوادث روزگار ساخت
گرد و اسباب آن بسر کار در دوران رسید روز دوران اقبال ایشان در درگاه پادشاه بصوب
رفعت بشهر پیوسته و تمامی مرحمت و بخشش باز یافت در عهده استقلال نظام مملکت بکثرت نیکو گشته شعر
در این گنبد است در وقت بیت تمام شد و دیگر بخش کرد و داد و در این عهد بیت در این عهد ملک که تا سید آن با ارض
کرد را با او زمانی است که شد با تمام رسیده در فارس و شهر خاقان صاحب قران بصوب
دولت امیر تیمور گورکان سعادت کرده اند مثنوی در این نظم خوش قرق پیش بالا بیت گفت این باد
کرد با قوام بصیرت سلوک در ره صدق حدیث ملوک نقشه ایشان همه پاییان رسانده

قصه سوای دگر که خاقان دوران	تا شود این نامه بزرگ و تمام	در نظر تصنیف هم اختتام
سر در این پرده زمانی که مسند	از شرف نقش هنر بهره ور	در شب افروز دل اهل بینش
ایمه در بارگه بارگش	هیچ هنرمند چو آمینه سان	عکس همه بر چو آینه دان
یک در آیینه دل خود	هست تابان صور نیک و بد	هست در آیینه طبع بدید
خود صور نیک پناه تعبید	چون بکرم مرجع اهل زمان	اسم گرفت از شرف معالی است
ای شرف سر دار اهل فخت	واقف اسرار جهان کهن	خاصه که خسرو دانش پژوه است
گر در این نظم خود آبادان	بر که در این خیر و حالیون اثر	خیر و خاتمت تو ختم کر
تا نظم نامه مزین شود	تا سخن از خامه جمیع شود	نامه ارباب فضیلت تمام
نام و راز تمام تو باد مدام	گرسپ اقبال تو تا بنده باد	دولت و اقبال تو پاینده باد

جزو پنجم از مجلد ثالث در ذکر صدور رایات اقبال و ورود احوال حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان
نبذه از توابع اقبال او و اولاد امجاد آن پادشاه کیتی ستان تا این زمان ... رباعی

ای نام تو گنج نامه نیک و ظفر ... وی از تو عنوان سخن بانیور ... هرگز نشود کسی بافسر سرور ... تا دست ...
[illegible]

[illegible]

جون وصال دلبران ... فرح افزای آمده و استعارات مستعد بمنشی ... آفتاب ...
[illegible]

[illegible]

بن ایلنگیز بن ایجل بن امیر ایلکل بن قراچار بن یزدان بن امیر سوغوچین بن ایرذمچی بن قاچولی بهادر بن

تومنه خان بن بایسنقر خان بن قیدو خان بن دوتومین خان بن بوقا خان بن بوزنجر قاآن الالنقوا از

در خواب اول از نجیبه ترکم تم صحت یافت الانقوا از نسل قبایل بوده و نسب ایشان به یافث بن نوح علیه السلام

می پیوست و چون نسبت از علامات امیر ایلنگیز آباد و اجداد او از عمّ قاچولی و قاآن و چنگیز خان با

ما کرده و بسیار ازان عبارت می نماید در قوم مشهورکه امیر برکل عاقبت طالع او بافتاد و خویش از نزد او

باید و تمام برفت ه خویش خود را و در مخالفت ه تکیه از ممالک دیگر جانان فرخ خویش ه و پنجم نهایت خدا

و اهل امیر برکل با وجود و بدکل گفت امیر تیمور خان را امیر حیدر امیر تیمور خان که به جانب خراسان

جهان کرم بود و بخت ه شکوه کار و دین و داد و فرخ تا ه و مواره بجانب شیخ زین الدین کلانی

بود و نسبت بسیار صحبت اخلاص و ارادت بجانب آورده نظم نشستی باو خلوت

سرانجام کار بجز سعادت بود ه ز زهد و دانش بر بخت گو بود ه همیشه بر گوارش آمد و رود ه و پیوست

رسید که سلطان ابوسعید بهادر خان رحلت نموده زمان اقبال و اوان استقلال سلاطین چنگیزیان

و این شعبات رسید و رونق کلام ... نظام ... ایشان امیر تیمور گورکان از

ترکان از تخمه قاآن که آیین شریعت ... امیر تیمور خان ... که در ربیع الاول سال

مذکور وفات یافت پادشاه سعید سلطان ابوسعید بود و در بیست و پنجم شعبان صورت ولادت حضرت صاحب قران

در قبة الخضرا اش در برابر نور ... گشت ... آمد ... نامه ... پیدا

صدق ... قاچولی بهادر ... خان کرده ... هنگام ولادت آن حضرت در خوابی دید

مجلد ... حضرت ... سر ... شب ...

آن نور ... محمود ... خلیفة فی الارض ... کرده ...

... بر بساط ... و جمیع ... آن ...

سعید ... در ... کشور ... بر ... سعید ...

... سعید ه ... بر ... اقبال ... ه ... سایه ... ه ... بود ...

... کام دل ه ... با پیشش آرام دل ه و حضرت صاحب قران ...

مواره ... از ... خوش ... مستوره ...

تزوج ... و به ... اجل ... الله تعالی نزدیک است

ستون صاحب قران کامکار و بیان نسخه بعضی از حوادث و امصار صاحب قران ...

کمال و ... شباب ... در ... بزرگ بند ... آثار بزرگی

... سعادت ... آن حضرت بود ...

در ... ازین ... شیخ ... تشریف برده ...

... صحبت ... سعید ...

... شوکت و ... سلطنت ...

... صاحب قران ... سعادت ...

... در نظر ... شیخ ...

... خلیفه اعظم یعنی حضرت آدم ...

... مکونات حضرت ... انی جاعل فی الارض خلیفه ...

... خلافت ...

... مقام ...

... خلافت در باب ترجیح و تفضیل خویش با ...

... معارضه و نزاع ...

... زمین ...

... خلیفه ... صورت ... مقبول ...

... آدم علیه السلام ... نظم ...

... نظم ...

در همه احوال ... ه ... ه ... ه

... ه ...

... اقبال ... نظام ...

... الهی ... مطلوب ...

باستقبال می‌شتافتند و در تفصیل معروف است که سالک طریق [illegible] مقصود [illegible] دولت و اقبال [illegible]
[illegible] بجا [illegible] از ذات [illegible] بود [illegible]
[illegible] حوادث [illegible] آن [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] کرده [illegible] مراتب [illegible] انواع [illegible]
[illegible] مرام [illegible] زمان [illegible] بحکم [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] گشته [illegible]
[illegible] کلام [illegible] زمان [illegible] فرمان [illegible] گشته
[illegible] زمان [illegible] گشته [illegible]
[illegible] آن پادشاه [illegible] سعادت [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] الاسلام [illegible] سنه احدی و سبعین و سبعمایه قدم [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] ماوراء النهر [illegible]
[illegible] مشرق [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible]
اقبال [illegible] استقلال [illegible] فیروز [illegible] دولت
[illegible] رفت [illegible]
[illegible] صف [illegible]
مفتوح و مسخر گردانید [illegible] ملک [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] آن [illegible] ملک [illegible]
[illegible] سنه اثنی و ثمانین و سبعمایه از توران بایران [illegible] سنه [illegible] و ثمانین [illegible]
[illegible] سنه [illegible] سبعمایه [illegible] سیستان [illegible] و آن ولایات [illegible]
مالک [illegible] سنه [illegible] و ثمانین و سبعمایه [illegible] اقبال [illegible]

و در سنه

و در سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه [illegible] از جیحون رفته همت عالی نهمت بر فتح آن [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] رفته [illegible]
پانزدهم رجب سنه [illegible] با توقتمش خان [illegible] او را منهزم گردانید و در سنه [illegible]
پنج ساله [illegible] از توران بایران [illegible] نهضت [illegible] ممالک [illegible]
[illegible] در جمادی الاول سنه [illegible]
[illegible] با توقتمش خان [illegible] او را [illegible] سنه [illegible] از [illegible]
[illegible] آن مملکت [illegible] سمرقند رفته و در سنه [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] میرزا شاهرخ [illegible]
و در [illegible] ربیع الاول سنه احدی و ثمانمایه [illegible] میان آنحضرت و [illegible]
سلطان محمود [illegible] فتح [illegible]
[illegible] شعبان [illegible] رمضان [illegible]
سمرقند [illegible] محرم سنه اثنی و ثمانمایه بعزم یورش هفت ساله [illegible]
[illegible] از توران بایران [illegible] جمادی الاول سنه ثلث و ثمانمایه [illegible]
با پادشاه مصر ملک فرج [illegible] کرده او را منهزم گردانید و تمامی بلاد شام را [illegible]
[illegible] سلطان احمد جلایر [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] سنه اربع و ثمانمایه بعزم رزم [illegible] روم ایلدرم بایزید [illegible] آن مملکت [illegible]
[illegible] میان آنحضرت و [illegible]
[illegible] روم [illegible] ایلدرم بایزید [illegible]
[illegible]
روم [illegible] ایلدرم بایزید [illegible]
شعبان سنه [illegible] و ثمانمایه ایلدرم بایزید وفات یافت و حضرت صاحبقران آن مملکت [illegible]
[illegible] از جیحون [illegible] سنه [illegible] و ثمانمایه [illegible]

[illegible] بتصرف درآورد [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible]
[illegible]
صاحب قران باستقلال [illegible] سال [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] کرده اند شعر [illegible]
[illegible]
[illegible]
و حضرت صاحب قرانی در ایام سلطنت و کامرانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و مولانا قطب الدین [illegible] در ایام دولت آن پادشاه بجاه صدارت و تولیت اوقاف [illegible]
[illegible] سمنانی [illegible] سمنانی [illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر [illegible] در بیان بعضی از حالات
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

لشکر با جمعی آورده بودند و در طرف دشت قلاقی با ده هزار سوار ایلغار کرده بودند چون این اخبار بسمع توغلق تیمور خان رسید بخراسان
که در اوایل جغتای حشم پادشاه بوده بود در شهور سنه احدی و ستین و سبعمایه به فرمان توغلق تیمور خان در طرف
گردانید عبد ازو و صول بمنزل حاجی قاق که نزدیک بجیحون است امیر تیمور و حاجی بیگ ارکنون ...
عزیمت مقابله و مقاتله ... چون این طایفه از آب خجند گذشتند امیر بایزید جلایر با توابع خود و در طرف
گروه بایشان ملحق گشتند و باتفاق روی بشهر سبز نهادند امیر حاجی برلاس ... بخوارزم داده
خراسان توجه نمود و امیر تیمور گورکان ... با امیر حاجی ... بوده جهت ... انتقام
... اجازت مراجعت طلبید و رخصت یافته ... آنجا رفت
خاطر ... تاریخ ... خشم ... امرا ... شد
... احوال ... امرای ... آنحضرت ...
خروش ... توغلق تیمور خان ... معلوم ... توغلق تیمور
منصب حکومت ... شهر سبز ... با امیر تیمور گورکان توغلق تیمور
و حضرت صاحب قران ... ولایت ... الکا ...
... توغلق تیمور ... امیر ... خان ...
امیر حسین ... امیر بایزید جلایر و امیر خضر یسوری و امیر تیمور گورکان ...
... امیرزاده ... امیر بیان سلدوز ... امرا ...
راسید ... امیر بیان ... خان ...
... و ماوراء النهر ... امیر حسین ...
جلال ... امیر حاجی برلاس ... خراسان ...
... امیر بیان ... امیر تیمور گورکان ...
امیر خضر یسوری ... امیر حاجی برلاس ...
چون ... توغلق تیمور خان ... ماوراء النهر ...
... امیر بایزید ... امیر بیان ... امیر حاجی برلاس ... امیر تیمور گورکان ...
... امیر بایزید ... امیر حاجی ... توغلق تیمور خان ...

خراسان

خراسان ... گردانید ... از ولایت ... آمد ... تفصیل
رسید و امیر تیمور گورکان ... امیر حسین ... خان ...
... ولایت توغلق تیمور ... شهر سبز ... خان ...
... امیر حسین ... ماوراء النهر ... رسید امرا
... امیر حسین ...
... امیر حسین ... خان ...
الکا ... الیاس خواجه خان ... ماوراء النهر ...
... امیر تیمور گورکان ...
... الیاس خواجه خان ... توغلق تیمور ... امیر حسین ...
... امیر حسین ... آنحضرت ...
... امیر حسین و امیر تیمور ...
... امیر حسین ... آنحضرت ...
... امیر تیمور ... خجند ...
... امیر حسین ...
امرا ... امیر حسین
و امیر تیمور ... ماوراء النهر ... حضرت صاحب قران ...
... امیر حسین ... حاجی محمود شاه ... آنحضرت
... امیر تیمور ...
... حاجی محمود ...
... امیر حسین ... امیر تیمور ... امیر حسین ...
رسیده ... حاجی ... جلوس ... امیر
... امیر ... جلوس ...

مشغول بود و بسبب حال امیر حسین و امیر تیمور که کار [illegible] و شفقت در سمع رسانید [illegible]
با خان [illegible] در موضع [illegible] کرده بودند [illegible] محمد بیک [illegible]
از [illegible] و [illegible] در سال [illegible] علی بیک [illegible]
[illegible] علی بیک [illegible] محمد بیک [illegible]
بیک و امیر حسین و امیر تیمور [illegible] در ایام [illegible]
رسیده [illegible] با امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible] امیر حسین [illegible] روان شد و امیر تیمور [illegible]
[illegible]
بخراسان رفته با ملک معز الدین حسین کرت [illegible]
[illegible] سید حسن [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] ملک معز الدین [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] رسید [illegible]
امیر حسین [illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] ملک حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر تیمور [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر حسین و امیر تیمور [illegible]

بیرون [illegible] امیر شجاعت پناه را اجازت [illegible]
[illegible] امیر تیمور [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] امیر تیمور [illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر حسین و امیر تیمور [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] امیر [illegible]
[illegible] ابو سعید [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] امیر حسین و امیر تیمور [illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر عبور امیر حسین و امیر تیمور از آب و ظفر یافتن بر مخالفان
چون امیر حسین و امیر تیمور گورکان [illegible] ابو سعید [illegible]
[illegible]

بر دشمنان ... آهنگ جنگ نمودند و بعد از وصول از آب گذشته به راه ... عازم ... شدند
و از جوانب عبور ... نموده در موضع ... را معسکر ساختند و در آن منزل به تحقیق پیوست که ... مسعود ...
[illegible] سپاه ... هزار ... بودند ... نشسته اند ...
[illegible] ... هزار ... حضرت صاحبقران ...
[illegible] ... سعادت آثار ... رایت نصرت ...
[illegible]
[illegible] ... امیران ...
[illegible] ... صاحبقران ...
[illegible]
[illegible] ... با ... آب ...
[illegible] ... از آب گذشته ...
[illegible] ... ایشان ...
[illegible] ... صاحبقران ...
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... دولت ... اقبال ...
[illegible] ... امیر حسین ...
[illegible] ... امیر صاحبقران ... لشکر ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نسیم ... سپاهی ... نقش ...
... اقبال ... ظفر ...

ذکر محاربه ... امیر حسین و امیر تیمور ...

[illegible] ... امیر تیمور گورکان ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... امیر تیمور گورکان ...
[illegible] ... امیر حسین در میان ...
[illegible] ... الیاس خواجه خان ...
[illegible] ... دشمن ...
[illegible] ... حضرت صاحبقران ...
[illegible]
[illegible] ... امیر حسین و امیر تیمور ...
[illegible]
[illegible] ... امیر حسین و امیر صاحبقران ...
[illegible] ... حضرت ...
[illegible]

در بیان جنگ ... و انهزام یافتن لشکر ...

[illegible]
[illegible] ... الیاس خواجه ...
[illegible]
صاحبقران ... امیر حسین ... دشمن ...

و تیر بجمیع کرده اند و علم نصرت بجانب اعدا افراشته و از آب چرچیق گذشته طبقات حشم را سوار جل
خیمه و خرگاه منصوب ساخته و از طرف الیاس خواجه خان نیز رسیده بکنار آب ایدام با لشکر گران
رسیده و امیر حسین و تمامت امرا بر تیمور پیشتر رفته بعد از تقارب طرفین تعبیه و ترتیب صفوف را مشغول
گشتند امیر جاکو و امیر سیف الدین و امیر برادر با یک جانب و امیر بایزید جلایر در قول جای داده و تومان خویش
با لشکر بزرگ هنگام کارزار را از اسب پیاده دریش بود و ... امیر تیمور گورکان با فوج
بعضی دیگر از سپاه و جمعی در هر جانب علم افراشته اند و امیر حسین و ... از میمنه و میسره ...
از اعیان امرا و سپاه و اراء امرا بدل بتر ساخته از آنجانب الیاس خواجه خان نیز خود را جنگ کرده
نیز گشته که در میان جانبین در کنار آب ایدام بجهت اشتعال آتش قتال پرداخته بیار هجوم آوردند تا
در آن اثنا آب آمد و هر دو سپاه و امیر حسین و امیر تیمور بکثرت عدد و وفور شکوه صف آراسته بودند سرداران جنگ
جنبه بکمر بر کشیده و جمعی بیک بیکه اشتعال بودند و بعضی آن سنگی که از بدایع صنایع الهی است
آب و در رنگ در رزم فرو ماند و چند دانه نیز آب زیان بر زده و بیار ... تا شمیر کرده
و هر هوا استعمال پرت شده و بیک بار دور بار رسید ∴ تا شتوب باران و جوش حباب ∴ سمند جوشن بر غوطه
گرد و آب ∴ تیر تیز پر برده در مغفر بر سوار ... و کمان کیانی بجهت ... کشتند
روی بگوشه آوردند و سنان و حسام از شجاعت ... بر ... و قامت نیزه گرد
مرد غرق دریا از افواج خاک بسته بود و ... بجهت بر ... مخالفان بواسطه ... و لای و گل
حرکت باز مانده و از نوب ... جنگ گران شده و ... گشته نیند ∴ به که ... و فرو ...
غتبه ∴ تا ز میدان ... شد ∴ با ... مخالفان ... ∴ راست ... بر ... رشد ∴
و چون از سیلاب باران آنکه ... و مخالفان ... حصول ... از ... تا از ... تیغ و سنان ...
حتی ... سلاح و ... در لشکر ... امیر ... شدند ... و ثبات
قدم ... و ... تقدیم رسانیده و امیر شیخ علی ... از جمله ... خان سپاه و الیاس خواجه
خان هر دو بجهت ... تا آن ... و ... امیر حسین ... و ... امیر ...
... قدم ... پشت ... میدان ... مخالفان ... ثبات
آثار ... و نصرت ... امیر حسین که ... اعلام ... با ...

و باز ایستاده

مردانه بهزیمت و صاحب قرآن کامگار با خویش و قوم باز گردانید با یاران امیر تیمور گورکان از ... و خاطر
گشته و در مقاتله از ... مسلک داشت و بر مردم لشکر ... بکمر جدا شده و ... و ... حرب
خود را بیک ملک منهزم ... مرتفع کرده اینکه از ... صف ... رسیده بتیر گورکان
ردیف ... بر بعد از ... سپاه چند انهزام یافته با ... امیر شیخ علی بهادر ... از روم
جلادت ... که رسیده ... امیر تیمور ... و ... مراجعت ... و ...
با جمعی ... در لشکر ... خان ... امیر حسین و امیر تیمور ... خیل ... تیمور ... گرداننده
بهادران ایشان ... با ... لشکر جغتای ... گشته و امرا ...
... امیر حسین با تیمور ... سال ... و ... از ... و در ...
کردند امیر صاحبقران ... بعد از ... روزی چند از آب ... و ...
در ... تیمور ... و ... باید ... مقاتلان ... رسیدند و ...
سمرقند ... و ... آنکه ... گشته ... صاحب قرآن
... که روزی چند ... آب گذشته ... در صدد ... اقامت ...
تیمور ... تقصیر ... دولت امارت ... و ... یافته ...
در ... و ... انگاشت ذکر ... سمرقند ... و ... مولانا ... و طریق ...
... سربداران ... امیر حسین و امیر تیمور ... یافته ... منهزم ...
... منهزم ... سیلاب اضطراب ... ثبات ...
آن دیار ... سمرقند ... جلادت ... اتفاق ...
... مولانا ... و ... غالب ...
... سمرقند ...
... مولانا ...
... ثبات قدم ...
... سمرقند ...
... سمرقند ...

جهاندار با این اسباب و خواجه [illegible] از سر جهار [illegible] زنده [illegible] نماند مغولان غالب
و جبران شده [illegible] بر پشت بسته و پیاده [illegible] خویش نهاده و چون سرداران
سمرقند آن هم [illegible] به [illegible] در راه [illegible] رفته [illegible] نهاده و دست تعرض باموال رعایا
دراز کرده و این اخبار بسمع شریف صاحبقران کامکار رسیده [illegible] اصفهان [illegible] امیر حسین
فرستاده و [illegible] اعلام داده و امیر حسین [illegible] سال [illegible] در حرکت آمده
امیر تیمور گورکان باستقبال روان شده [illegible] میان ایشان اتفاق ملاقات افتاده و در [illegible]
[illegible] با یکدیگر سخن گفته [illegible] سرداران سمرقند [illegible] گشته [illegible]
قلع و [illegible] ایشان فرستاده [illegible] امیر حسین در سال [illegible]
صاحبقران [illegible] قشلاق [illegible] در وقت [illegible] شده [illegible] اشرف [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible] اقدام [illegible] عمارت [illegible]
[illegible] بسمرقند رسیده سرداران شده [illegible] ترکات و [illegible]
[illegible] روان ساخت گفتار در بیان رفتن امیر [illegible] بسمرقند و کشته شدن [illegible]
و ذکر وقوع مخالفت میان امیر حسین و حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] سال [illegible] بسلامت [illegible] رسیده [illegible] اتفاقات [illegible]
[illegible] در احوال [illegible] امیر حسین [illegible] امیر حسین و امیر تیمور
گورکان [illegible] و تیمور [illegible] قشلاق [illegible] متوجه [illegible] نهادند و [illegible]
[illegible] گورکان [illegible] سرداران [illegible] بیایند [illegible] بسمرقند [illegible]
اتفاقات صاحبقران [illegible] دیگر [illegible] گشت [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] امیر [illegible] حیث [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] اقبال امیر حسین [illegible] رسید [illegible]
[illegible] ابن الحاجب [illegible] صفات [illegible] اصحاب ریاست [illegible]
[illegible] همت [illegible] جمیع اموال [illegible]
صاحبقران [illegible] احوال [illegible]

بسبب اتلاف

بسبب اتلاف باقی و اموال در جنگ [illegible] امرا [illegible] بغیر رسیده [illegible] امیر حسین طمع داشت [illegible]
اند نزد امیر تیمور [illegible] امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین و اقبوغا بهادر و [illegible]
و دیگر [illegible] از خود [illegible] امداد و اعانت کرده [illegible] مطالبه [illegible]
آنحضرت تا آن [illegible] رسید [illegible] امیر [illegible] گورکان [illegible]
امیر حسین [illegible] امیر حسین [illegible] امرا [illegible]
[illegible] امیر تیمور [illegible] خویش [illegible] امیر حسین
[illegible] قبول [illegible] بلخ [illegible]
[illegible] این [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] توانند [illegible]
[illegible] امیر [illegible] امیر تیمور [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] مشغول [illegible]
امیر حسین [illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] امیر تیمور [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible] میان امیر حسین و امیر تیمور
[illegible] گورکان [illegible] خویش [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] امیر سیف الدین [illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] بهادر [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] امیر تیمور
گورکان [illegible] امیر حسین [illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] اتفاقات [illegible]
[illegible]
[illegible]

جلگه باهم مقاومت نتوانسته پشت بنفاق داده از عهده میثاق برگشتند با هم هرچند بعضی امیر کیخسرو دیگر
تخلف ورزیده امیر حسین در رعایت خبر و رعایت او فرض شمرده با ایشان مبالغه امرا در رفاقت
بنده با سیصد سوار جرار در حرکت آمد حضرت آنگه دویست سوار خنجر رعایت او در قریه ... توقف
نا بیده با جمعی کس بر جنگ جلگه ... امیر حسین چون روی بتوجه آنحضرت اطلاع یافت طریق غدر و غفلت
مسلوک داشته فرمان داد تا سه هزار سوار چون گذر بجانب صاحبقران کامکار ... گشته تا از راه
بار ... بپا نشسته و آنجا رسیدند وقت ... آنحضرت رسیده با ... مشغول گردیده
تا قتل جنگ در عقب امیر تیمور گورکان بود آنگاه از رابستان ... رسیده و سپاه ... حضرت
شده مشغول گشته حضرت صاحبقران از قتل ... فرمان رحمت ... از آنجا در جوف لیل با سیصد
از خیل ... بجانب ... حرکت آمده ... از آب ... عبور فرموده ... در آمده ... سوی آب
... رسیده
آنجا که ... سعادت آن ... سعادت ... شور
... از ... ملک ... امیر حسین ... روان گردانیده ... حکم ...
در ... آنحضرت در تمام ... و ... خلاف ... زمان ...
... خراسان ... پادشاه عالی ...
... سعادت ... بر ... بسته ...
... اجازت ... سوار گشت ... روی ... آورد ... قرشی رسید
امیر موسی ... امیر حسین ... امیر تیمور گورکان ... رسید ...
امیر تیمور ... خود ... امیر موسی ...
... سوار ... سوار ...
... ذکر توجه نمودن امیر صاحبقران بجانب قرشی و انهزام ...
محمد خان در غایت ناخوشی چون صاحبقران کامکار ... اجازت ...
... روان شد ...
... قرشی ... رسید ...

نوبت ... معروف گردانیده ... امیر حسین ...
... امرا ... امیر ...
و امیر جاکو ... امیر سیف الدین ...
...
... حضرت ...
... آب آمویه ... گذشته ...
... سپاه ... امیر جاکو ...
... صاحبقران ... سپاه ...
... قرشی رسید ...
... خندق ...
...
...
... خندق ...
... قرشی ... خندق ...
...
...
...
...
...
...
... حضرت صاحبقران ... قرشی ...
... امیر موسی ...
... امیر موسی ...

شده و امیر موسی رفت و کیفیت واقعه باز گفت و چون امیر موسی با لشکر بسیار [illegible]
روز دیگر امیر موسی و ملک بهادر [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر موسی [illegible] ملک بهادر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر موسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر موسی [illegible]
[illegible]
امیر [illegible] امیر موسی [illegible] امیر تیمور [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] شتافت و با آن [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] امیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان از نواحی [illegible] بازگشته امیر جاکو و امیر سیف الدین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] این حکایت [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر تیمور [illegible]
[illegible]
[illegible] گفتار در [illegible] امیر تیمور گورکان و امیر حسین [illegible]
[illegible] الجانبین

چون امیر موسی از [illegible] گریخته به امیر حسین پیوست و کیفیت حال باز گفت
امیر حسین [illegible] امیر موسی [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] امیر جاکو
و امیر سیف الدین و [illegible] بهادر [illegible] امیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
امیر تیمور گورکان [illegible]

پاشند

لشکریان امیر حسین بر جانب استیلا یافته و محمود شاه و بایان قاچی [illegible] جنگ [illegible] کریخته و [illegible]

عبور نموده و بدو بوکب عالی پیوست و صاحبقران عالی جاه چون خبر آن واقعه در اثنای راه [illegible] کرد

در بیست و ششم شهر [illegible] دار [illegible] و در آن منزل رخصت [illegible] نموده و دیگر [illegible]

علامت بر آن [illegible] نشان نموده [illegible] طرف آب [illegible] کردانیده [illegible] و قرشی [illegible]

چون از توابعان امیر موسی که در آنجا بود [illegible] در آن اثنا خبر یافت که [illegible] از لشکر [illegible]

متفاوت نشسته اند متوجه شده هم اسباب جمعیت ایشان شده چون نزدیک آن مکان رسید [illegible]

رخصت [illegible] ساخت و از اطراف و جوانب [illegible] سوار آمده [illegible] اندازد و در [illegible]

[illegible] استیلا یافته با وجود کثرت عدو از پیش [illegible] کریخته و امیر صاحبقران کامیاب [illegible]

جانب سمرقند نهضت فرمود [illegible] که از قبل امیر حسین در شهر بود در [illegible] رحمت [illegible]

[illegible] زمان [illegible] همیون [illegible] رحمت [illegible] راه فرار [illegible] و شهر [illegible]

و امیر تیمور گورکان پنج شش روز [illegible] ساخت و [illegible] آنجا رسیده در آن اثنا شنید که امیر حسین

[illegible] جنگ [illegible] رشید با جنود نامحدود در قرشی منزل کزیده و [illegible] لشکر او [illegible]

[illegible] که جمعی کثیر [illegible] و [illegible] توقف [illegible] و [illegible]

[illegible] ترکستان [illegible] ساخته [illegible] اقبال [illegible]

[illegible] آن ولایت [illegible] بهرام جلایر [illegible]

[illegible] خان [illegible] ترکستان [illegible] ملاقات [illegible] بهرام جلایر [illegible]

[illegible] امیر [illegible]

و امیر حسین [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] ترکستان [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] امیر حسین [illegible]

[illegible] امیر [illegible]

[illegible] امیر حسین [illegible]

[illegible] امیر تیمور [illegible]

[illegible] موافقت [illegible]

آنحضرت را [illegible] داده بودند در باب [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

امیر حسین را [illegible] اتفاق [illegible] خاطر [illegible] ملاقات [illegible]

[illegible] از پیش [illegible] امیر حسین [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

که امیر حسین [illegible]

[illegible] امیر حسین [illegible]

تیمور گورکان [illegible] امیر حسین [illegible] امیر حسین [illegible]

[illegible] صاحبقران [illegible] ملاقات [illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] امیر موسی [illegible]

[illegible]

[illegible] ملاقات [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] امیر موسی [illegible]

[illegible]

و امیر تیمور گورکان [illegible]

ذکر ملاقات امیر حسین و امیر تیمور گورکان و بیان بعضی از وقایع که در آن اوقات روی نمود [illegible]

[illegible] امیر حسین [illegible]

[illegible] امیر حسین [illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

[illegible] صاحبقران [illegible] ملاقات امیر حسین [illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان

[illegible]

[illegible] امیر حسین [illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

آنحضرت

[illegible] شاه [illegible] سمرقند [illegible] ساخت [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible]
امیر حسین [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] حضرت صاحب‌قران [illegible] شیخ محمد بیان سلدوز [illegible]
امیر حسین [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
امیر تیمور گورکان [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] شیخ محمد بیان سلدوز [illegible]
[illegible] شیخ محمد [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] **گفتار در بیان وقوع مخالفت میان حضرت صاحب‌قرانی و امیر حسین بن امیر مسلم [illegible]**
[illegible]

چاپار رسید

[illegible] آفتاب اقبال صاحب‌قران [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] صاحب‌قران [illegible]
[illegible] امیر [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
امیر تیمور گورکان [illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] صاحب‌قران [illegible]
[illegible] شیخ محمد بیان سلدوز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب‌قران [illegible]
[illegible] امیر [illegible] حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] صاحب‌قران
[illegible]
[illegible] حضرت صاحب‌قران [illegible]

تنفیر و تهییج و اجلاب جمعی نمود [illegible] در ملک گذشت و در [illegible] انجام [illegible]

سلم و وقت و مدت امیر نسبت با ایشان در طریق ارادت و اخلاص سلوک نمود و چون [illegible]

تاج منزل [illegible] رسید شیخ محمد بیان سلدوز [illegible] و امیر [illegible]

شیخ محمد [illegible] بدخشان [illegible] امیر حسین [illegible]

رسید و در سلک [illegible] اقبال [illegible] انتظام یافته [illegible] امیر [illegible]

و از سالکان مسالک [illegible] امیر حسین [illegible]

شد [illegible] بیان [illegible]

بیان [illegible] شد [illegible] و [illegible] اجتماع امرا و اشراف [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر [illegible]

[illegible] بود [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]

[illegible]

[illegible] مردم [illegible]

[illegible] امیر تیمور [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر حسین [illegible]

[illegible]

از کلاه بکلام

از کلاه بکلام [illegible] زیارت [illegible]

در [illegible] امیر [illegible]

[illegible] امیر حسین [illegible]

[illegible] مناره مسجد جامع [illegible]

[illegible]

[illegible] بالای این مناره [illegible]

[illegible] مناره [illegible] امیر حسین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر حسین [illegible] مناره [illegible] امیر حسین [illegible]

[illegible] مناره [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر حسین [illegible]

[illegible] امیر حسین [illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] امیر حسین [illegible]

[illegible] امیر حسین [illegible]

[illegible] امیر حسین [illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

را یاد ایام مصاحبت و اتفاق امیر حسین آمده رقت فرمود و قطرات عبرات بر رخسار مبارکش
روان شد امیر کیخسرو و امیر ... که به واسطهٔ آن ... ایام ... و متعلقات او ... واقف بود و کینه
دیرینه داشت [illegible]
از ورثهٔ امیر حسین ... و ایشان ... که ... امیر حسین کشته شده ... و ...
و ... [illegible] ... عاقبت ... بیافتند ... کدام ... اقبال
سر کشید ... **نظم** که ... عاقبت ... نگشتند ... ... که بند ...
دست ... اورنگشتند ... و در ... امیر حسین خان سعید ... و سلطان ... سعید ...
... و ... سلطان ... رستاق ... و ... جام ... کرده ...
... امیر حسین را ... و ...
... بند ... آنحضرت ... خانم دختر ... سلطان خان ... امیر ... سعید ...
و ... آقا ... دختر ... خان ... و ... آقا ...
خان ... بلخ ... آقا ... عظیم ... دختر ... خان ...
با امیر جاکو ... دو دختر ... امیر حسین ... و ... عقد ... و ...
و ... حضرت ... جشن ... **نظم** ...
... رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمائه ...
... **گفتار در بیان جلوس**
حضرت صاحبقران ... اقبال ... آسمان ... **نظم** ...

... سعید ...	...	...	...
... سعادت ...	...	...	...
...	...	...	...
...	...	...	...
...	...	...	...
...	...	...	...

کنه هم بسازی

کنه هم بسازی ... بنو دیگر ... ... کاش ... چه ... ... جاش ... دو ... حکومت جاکا
... صاحب ... جیحون ... آیت ... صاحب قران ...
... سلطنت ... امیر تیمور گورکان ... ایام ... قرار ...
امیر حسین را ... بتاریخ روز چهارشنبه دوازدهم ماه مبارک رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمائه
... شمسی ... رسیده ... عظام ...
... امام سعید ... خواجه ابوالمعالی ... علی اکبر ...
... امیر شیخ محمد ... امیر ... و امیر ... خواجه ...
... امیر جاکو ... شیخ محمد ... از اشراف و اعیان
... مجتمع ... سلطنت آن امیر ... اتفاق ...
... بادشاهی ... **نظم**
... نبرده ... **نظم**
... کمر ... بنده ... جهان ... بیکدلی ...
زبان ... که ... تاج
... جان و دل ... بندگان ... خدمت جلیل ...
... بندگان ... و چون حضرت صاحبقران ... سلطنت ...
... امیر حسین ... قلم ...
... ارکان دولت و اعیان حضرت ... خدم ...
... **نظم** ... جانب ...
... تعیین ...
... بلخ ...
... سمرقند ... شوال ...
... **ذکر ... نهضت**
... امیر ... کشته شدن او ... بلخ ... حضرت صاحبقران ... سمرقند ...

از موکب همایون تخلف نموده بود و بعد از استماع خبر قتل امیر حسین روزی چند در ترکستان سرگردان بود
با آنکه از آب آمویه بگذرد نکرده بود و شیر بهرام زنده حشم پیوسته او را بمخالفت صاحبقران تحریض مینمود
و خود مخالفت ورزید تا آنکه صاحبقران لشکر کشید و در قبای فرمود زنده حشم طاقت مقاومت نداشت گریخته
رفت و امیر تیمور گورکان فرمود یوسف و الداوی تیمور و جمعی را با لشکر بسیار بر عقب زنده حشم
فرستاد و آن جماعت او را تعاقب کردند و این خبر بسمع پادشاه هفت کشور رسید و آتش غضب
یافت و با لشکر ظفر اثر از آب آمویه گذشته بطرف شبرغان تاخت و بعد از محاصره جمعه زنده حشم
گرد پشیمانی گشت و امیرداود و امیر تیمور را برسبیل شفاعت فرستاد و ایشان بعرض رسانیدند و از آن
سخن امیر تیمور گورکان ملتمس ایشان را بشرف اجابت مقرون گردانید و سپاه دست از غارت و کارزار بازداشت
زنده حشم بیرون آمد و از قلعه شبرغان بیرون آمد و امیر موسی را همراه آورده بشکار بپایه سریر سلطنت
معلی رسیده پادشاه بخشش فرموده زنده حشم را بشمول الطاف بیدریغ مخصوص ساخته نوبت دیگر ز
در تحفه و هدیه را بشاه و قفقان فرستاد تصوب و التفات فرموده و چون بمشهد رسید نظر بر جانب
انداخت تماشا کرده ... بالغات مخربات ... و حکایت این الوس را در خاطر و گرد اینده
در حال آنکه زنده حشم با خواجه ابوالمعالی ترمذی باقی شده بود در الحدود
بغارت و تاراج بیاورد و این خبر بسمع صاحبقران رسید و غضب او بجوش آمد
را با لشکر شبرغان جمع نمود و با سامان جنگ ؛ حصار کشتی افروز را با هم و جنگ ؛ در شبرغان با و
تا مدتی فرمود و چندی شبرغان از و محصور بماند و بستم تو نتوانست خبر یافته از آب آمویه بگذشت
و بشبرغان رسید چون خبر آمد از آب گذشته آن سرحد را بر ایشان بگرفت و چون زنده حشم با سپاه
سپاه ظفر قرین بدو رسید روی بهزیمت نهاد و بر جزیره افتاده بعد از آنکه ... بیان ...
آن طرف رفت حال خود و خواب و ... و در آن نشست و بر ... بر رفته از غضب دست قدرت
به تیر و کمان بر آورده و آن ... روان ... و ... آب ... آن گفته شد
و همچنان در آن سرحد شکار کردند و زنده حشم با ... و با ... از ... هزیمت آورده
بطلب نجات رسیده خود را بشبرغان انداخت و باستحکام برج و باره و قلعه دروازه و
صاحبقران عالی و امیر جاکو را با لشکر بسیار محاصره شبرغان فرستاد و امیر جاکو

زمستان را داد

زمستان در آن کار صرف نمودند و چون هوا گرم شد و بهار رسید زنده حشم ... با عجز و انکسار
در حصار بود و بیرون آمد و امیر جاکو را همراه خود بپایه سریر اعلی برد و زبان بشفاعت
گشاد و امیر صاحبقران کرامت کرد و از سر جرم زنده حشم درگذشته حکم فرمود که او بخدمت در
بدرگاه رفته بعد از آن حصار ساخته اندر پیش بر سپاه ثابت و استقامت تا غایت بیرون
اب ... خوارزم و مراسم اشفاق فرموده و در آن سال جانب قراقیاش و فضلا ... سپاه و بطرف مغولستان کشید
و در آن دیار مظفر و منصور شده با غنیمت بسیار مراجعت کرد و در ... اورد ...
حشم را برابر ... امیر ... و امیرزاده جهانگیر و امیر ... ابوالمعالی ترمذی و شیخ ابوالعباس سمرقند
منعقد گشته ... و چون سپاه قراسان رسیدند آن آفتاب آسمان جهانبانی گذر ساخته از
بجانب ... بعد از تقدیم لوازم پرسش و تهنیت گشاده امیر موسی شفاعت
ساخته ... امیرزاده ... ابوالعباس و امیرسیف الدین که خواهر او در حباله نکاح
سیاست بنابر ... و خواجه ابوالمعالی را آنچه شد بنیادن ... جهانگیر داده و ...
در آن ولایت ... و چون ... خواجه ابوالبرکات مسئول ...
نیز ... و ... رسید ... حوالی آن ... انتقال ...
زنده حشم را ... بر دو ... روان آمدن نداشت نظم ... خود ... از
که ... گفتار در بیان توجه امیر تیمور گورکان بجانب خوارزم و ذکر مصالحه با
یوسف صوفی بعد از وقوع جنگ و نزاع ... صاحبقران ... و صفات
... خوارزم ... آنحضرت ... و ...
... مملکت ... و پیغام ...
... خان ... موافقت
... مملکت ...
... سلام و پیغام ... صاحبقران ...
... خوارزم ...
صاحبقران ...

یک تحفه جمعیت اهالی آن ولایت متفرقه و پریشان تبدیل یافته و اجازت طلبیده بخوارزم رفته بدرگاه
رسوم تعزیت حسین صوفی را از خواب غفلت بیدار نموده و رخصت یافته [illegible]
[illegible] و احوال علما [illegible] تقدیم رسانیده حسین صوفی
آن پند را بسمع رضا نشنود [illegible] و چون این خبر بگوش [illegible]
[illegible] مطلع سعادت [illegible]
[illegible] خوارزم شد و چون [illegible] آیات نصرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حسین صوفی [illegible]
[illegible] خوارزم [illegible]
[illegible]
[illegible] حسین [illegible]
[illegible] خوارزم [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible] حسین صوفی [illegible]

یوسف صوفی [illegible] ایلچیان [illegible] سلطنت آشیان فرستاده [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible] اجابت [illegible]
[illegible] ازبک [illegible]
[illegible] یوسف صوفی [illegible] قبول [illegible]
[illegible] سمرقند فرستاد [illegible] پادشاه [illegible] سعادت [illegible]
[illegible]
[illegible] یوسف صوفی [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] خوارزم [illegible] یوسف صوفی [illegible]
آن ولایت حاکم خوارزم [illegible] پشیمان گشته [illegible]
[illegible] خانزاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خانزاده [illegible] خوارزم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و چون خسرو انجم ... [illegible] ... سادات ... [illegible]

[illegible] ... اتفاق ... [illegible] ... بعلی ... [illegible]

رود **نظم** ... [illegible] ... کامگار ... [illegible] ... کام دل ...

[illegible] ... آرام دل ... [illegible]

[illegible] ... کام دل ... [illegible] ... **در بیان ... [illegible]**

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... پنجشنبه غره شعبان سنه ... [illegible]

[illegible]

بوی رسید ... [illegible] ... ضرب تیغ ... [illegible] ... منهزم گردید ... [illegible]

[illegible] ... طریق ... [illegible]

[illegible] ... استقلال ... [illegible]

[illegible] ... قبچاق ... [illegible]

[illegible] ... اعلام ... [illegible]

[illegible] ... انتقاص ... [illegible]

[illegible] ... امیرزاده ... [illegible]

[illegible]

بیکچک و قمرالدین سلطنت کرده بنده بود و در آن محمود ایشان از گذشته بپشتیبان ساخته امیر اموس از دو بار
شد و در یاب اورکنج رفته و قمرالدین و سایر بوغا و ایشان و دیگر تماج بار و دیگر هم
خواسته که با جمعیتی از ... آگاه امیر تیمور گورکان در وقت ایشان رسیده و همه با ایشان ...
و امیر قمرالدین و در حرب قمرالدین رفته و از پا در آمد و بار دیگر نامرد شدند و قمرالدین بجانب ...
قرار گرفت و در آن روز فرار کرده امیر قمرالدین سر کشیده و شمشیر در دست گرفته ... قمرالدین
بدیشان رسیده و گفت ... که با او ... از همه ... بپایان ... بار دیگر ...
دو بار به ... از آن کوهستان ... تخت ... ایشان ... بوده باشد
و دیگر دید این سرگذشت ... امیر زاده عمر شیخ ... سالها ... قبلاً از
از خضر خواجه اوغلان ... معلوم بستانند و متوقف ... با ... رسانید ... حضرت
صاحب قران ... سلطنت ... استقلال ... اجابت ...
... اموال ... مقام ... تفصیل این اجمال آنکه صاحب قران
آن ... بجانب ... امیرزاده جهانگیر ... بنیابت ... از ...
... الاتباع ... امیرزاده ... الحوادث ...
... بجانب ... امیر حسین صاحب قران ...
بدیشان ... سمرقند ... بدو ... از صورت
... امیرزاده ... و ...
... سلطنت ...
... امیرزاده جهانگیر ... سلطان ... امیرزاده ...
... امیرزاده ... امیرزاده ...
ظفرنامه ... امیر سیف الدین ...
... سال ... صاحبقران ...
... صاحبقران ... آن حضرت ...

کس در سال دوشت تا آن ... در ... کشته ... بوغا باتفاق عادل شاه و ...
سلوک ... سال ... صاحبقران ... آنحضرت ...
... عادل ... جنگ ... باز ...
... قمرالدین ... امیر ... آنحضرت ... امیر ...
... ایشان ... قمرالدین رسیده ... منهزم کردانیده ...
... توقتمش خان ... پادشاه دشت قبچاق ... اروس خان
... بدرگاه عالم پناه رسیده ... انعام و اکرام ...
صاحبقران ... سمرقند ... حکومت ولایت ... توقتمش
... توقتمش خان ... ولایت ... قتلغ بوغا ... اروس
خان ... قتلغ بوغا ... فوت ...
... عالم ... بجانب توقتمش خان ... توقتمش خان ... صاحبقران ...
... پادشاهی ... ساخته ...
خان ... اروس خان ... دست ... خود ...
... بجنگل ... اروس خان ... امیر ...
صاحبقران ... جنگل رسیده ... توقتمش خان
... توقتمش خان ... صاحب ...
... سلطنت ... اروس خان ... بدرگاه عالم پناه رسیده
... توقتمش ... اقبال ...
... توقتمش ...
... اروس خان ... گذشته ...
... اروس خان ... تیمور ملک ... رسیده ...
... تیمور ...
... بعد از آن حضرت صاحبقران ...

کس در سال دوشت

و قیان بهادر و محمد سلطان شاه و جماعتی از بهادران مقرر فرمود که بسر دشمنان شبیخون زنند و ایشان را ...
و دمان با چندکس روان شده در همان شب با پسر اروس خان توقتقیا اغلان که سرداران لشکر بودند همراه ...
برزده آغاز جنگ کرده و قیان بهادر شربت شهادت چشیده ... ایلچی ...
پسران توقتمش خان ... اغلان رسیده بنا بر اشتغال بصوب ... منهزم ساختند ... اروس خان ...
قدم در میان نهاده ... صاحب قرانی ... عزم ... رفت ...
مراجعت ... دشت قبچاق آورده ... و مسافت قطع کرده ...
و اروس خان ... رسیده ... آن حال اروس خان ...
بدرود تسلیم نموده ... مقام پدر شده ... رسم ... ایام ...
... صاحب قران ... توقتمش خان را ... بیاد ... پادشاهی ... قبچاق ...
... توقتمش ... رسید ... توقتمش خان ... و کرت دیگر ...
توقتمش ... صاحب قران ... مقام ... باز ...
گشته ... سمرقند ... امیر تیمور گورکان ... توقتمش ...
... اتفاقات ... توقتمش ... بجنگ ...
... زنان ... و ... ولایت ... موافق ...
... خان ... بنا بر مراسم ... مغول ... ذکر طلوع اختر
میرزا شاهرخ از مطلع سعادت و بیان بعضی از وقایع که در آن ایام اتفاق افتاد ... سلطان ...
... صاحب قران ... بیست ... امیر ... دولت ... روز ...
... دولت ... خانه ...
... آن ... بجای ... آورد ...
... تاج و تخت ... آن ...
گشته ... [illegible] ... اقبال ... مشهور ... ❁ ... ❁ ...
عالمیان معین السلطنة والدین شاهرخ سلطان بتاریخ روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر سنه تسع
و سبعین و سبعمایه از افق ولادت طلوع نمود ... صاحب قران ...

امین پادشاهی ... بشارت ...
... خان ... سعادت این ولایت ... ربع مسکون ... جان ...
... [illegible] ... پادشاهی ...
سال ... توقتمش خان ... برج کمال رسیده ... صاحب قران ... از سعادت ...
... قبچاق ... امیر تیمور ... خان ... پادشاهی ...
... سال امیر سیف الدین از ... باز آمده ... دولت و اقبال
... و قایع و احوال ملوک ایران ... معلوم کرده ... در آن سال ...
... سمرقند ...
... ذکر مخالفت و عصیان صوفی ... و در آمدن خوارزم ... صاحب قران
در آن ... صاحب قران ... رفته ... اروس خان ...
یوسف صوفی ... امیر تیمور گورکان ...
... خوارزم ... یوسف صوفی ...
... صاحب قران ...
سال ... اول ...
... امیر ...
... خوارزم ...
... امیر ... خوارزم ...
... یوسف صوفی ... امیر تیمور گورکان ...
... ❁ ...
... ❁ ... ❁ ... ❁ ...
... روز ❁ امیر تیمور گورکان ...
...
... آسمان ...

خندق را غرقه آب و آوازه بر آورد که یوسف صوفی را بگو بیرون آید که موجب [illegible] رسیدن آمده ایم [illegible]

[illegible] خاص [illegible] حصار [illegible] یکدیگر [illegible] یوسف صوفی [illegible]

[illegible] امیر تیمور [illegible] رسید [illegible] پشیمان گشته [illegible] صاحب قران [illegible] آواز

[illegible] خود [illegible] یوسف صوفی [illegible] حفظ جان [illegible]

[illegible] امیر تیمور [illegible] گورکان [illegible]

[illegible] محاصره خوارزم [illegible] ماه [illegible]

ایام [illegible] صاحب قران [illegible]

[illegible] کثرت [illegible] یوسف صوفی [illegible] صحت [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] سادات و علما [illegible]

[illegible]

[illegible] صاحب قران [illegible] خوارزم [illegible]

[illegible] انتقام

[illegible] در بیان لشکر کشیدن حضرت صاحب قران [illegible]

[illegible] اقبال [illegible] صاحب قران [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] شعر

[illegible]

[illegible] ملکت [illegible]

[illegible] سنه [illegible] امیرزاده [illegible]

[illegible] امرا [illegible] خراسان [illegible]

کامکار

کامکار [illegible] گذشته [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] صاحب قران [illegible]

[illegible] سعادت [illegible]

[illegible]

الدین پیر علی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الدین [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] سعادت [illegible]

[illegible] رایات ظفر پناه [illegible]

[illegible] ملک غیاث الدین پیر علی [illegible]

[illegible] صاحب قران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ملک غیاث الدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ملک غیاث الدین [illegible]

و ترتیب و ضرار از غور زیان و بیم ساده در جنگ انشا کرده بر گشته صاحب قران کامکار روی بر هزیمت ایشان آورد
رفته راه جاده بر جهانیده و اجازت مراجعت داده و حرکت با مردم شده بگویید که هر کرا رغبت رخت سفر [illegible]
تمامی اهل [illegible] در امان باشند تا بر سر بندگان رعایا و کنج خانها نشسته کس متعرض ایشان نشود [illegible]
شاهزادگان عالم گشته شهزاده [illegible] وضع و معالی شنید با آنکه ملک غیاث الدین پیر علی امیر [illegible] سلطان
کرد و فرمان تیمور خان بود با پسر خود ملک پیر محمد و اسکندر شیخی [illegible] از سبب حلال شده امیر تیمور گورکان در سال
[illegible] سلطان فاخر ترک ملک شاه و در ولایت [illegible] قلعه فاو [illegible] بنده و خود را ملک [illegible]
که او را بخلاف [illegible] و اراده شد چون آمد که اگر حق تعالی [illegible] شد گیلک مسخر کرد و [illegible]
در سر [illegible] انقاده و [illegible] آن [illegible] ملک باشد و اجازت سعادت [illegible] اسکندر شیخی
[illegible] و حقیقت حال مرد با [illegible] معلوم کرده [illegible] تشریف برده ملک غیاث الدین پیر علی
در محرم الحرام سنه [illegible] از شهر بیرون آمده به قرب [illegible] دریافت امیر تیمور گورکان
با صنوف الطاف نوازش [illegible] و روز دیگر سعادت [illegible] ایشان
آن [illegible] شان سعادت ملازمت رسیده و صاحب قران گیتی ستان [illegible] و [illegible] گرفت
[illegible] روز توقف نموده [illegible] بیرون آمده [illegible] شده آمده [illegible] و [illegible]
حضرت [illegible] و [illegible] آمیخته [illegible] از اسباب [illegible] شده
به [illegible] مولانا قطب الدین و مولانا نظام الدین [illegible] معتبر به جلد [illegible]
و چون [illegible] صاحب قران [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] از آن [illegible] علی بیگ جانی قربانی که [illegible]
و [illegible] امیر [illegible] آن [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] از [illegible] در [illegible] حضرت [illegible]
امیر [illegible] آورده [illegible] و ظفر پناه [illegible]
امیر [illegible] اقبال [illegible] بارگاه [illegible]
[illegible] تعظیم و تکریم [illegible]
و امیر تیمور گورکان از اسفراین به [illegible] توقف فرمود

کلام فرزانه ساز اجازت داده که اسباب [illegible] روی توجه باز [illegible] تا سعادت اقبال
در [illegible] جزای [illegible] واقع شود و [illegible] حضرت صاحب قران [illegible]
مملکت آن [illegible] بر قرار [illegible] در [illegible] آمده [illegible] احوال آن پادشاه [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] حضرت [illegible] شاه [illegible] وفات یافت
بیگ [illegible] سبب حسن سیرت [illegible] صورت [illegible] صاحب قران [illegible]
[illegible] سلطان حسین نام [illegible] صاحب قران [illegible] آن [illegible]
[illegible] روز با [illegible] تربیت [illegible] تزویج [illegible]
[illegible] بامر [illegible]

[illegible] حضرت صاحب قران ممالک [illegible]

[illegible] زمستان که [illegible] صاحب قران
قران [illegible] حضرت [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] بیگ [illegible] اتفاق نموده [illegible] حضرت صاحب قران
[illegible] زمستان [illegible] اعلام نصرت [illegible]
[illegible] تربیت [illegible]
[illegible] صفات [illegible]
[illegible] رفته [illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت صاحب قران [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
گورکان [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] اعلام ظفر پناه [illegible] قلعه [illegible]

به فوشنج رسانید که نیابت ملک غیاث الدین پیرعلی در آنجا حاکم بود و جمعی گرفته بود در آن ولایت به اشغال انتظام او
مشغول گشته اند بگو جانب ایشان رفت متوجه آنجا بیاید در حوالی آن احوال امیرزاده شاهرخ و گروهی از ارکان دولت به نکو
بود در وقت سکوت صورت نوشته بود و ... و ... را سفارش نموده رسانید و آنحضرت در جواب نوشت
روز دیگر توجه فرمود و بمنزلی نزول فرمود و گریه از خانمان نظر کرده امیرزاده پیر محمد امیرزاده عمر شیخ
فراستگاه را گرد وحاجی خواجه را با جمعی تمام آن مهم بصوب ایشان با هیئت فرستاد و چون ملک صاحب قرآن
با پیرداخت عزم نهضت بصوب مقصد را فرمود و از راه روی به کبود جامه و ش مسافت در آمده امیر
با آنحضرت در حین قدرت شد بلاد و توفیقات و ترکات بصوب ایشان تحفه وارد بکستان اقبال آن شهزاده
او را طلبید و قبول نمود که اگر این نوبت او را از ملازمت معاف داشته رایات مظفر سعادت مرتبه
و چون نوشته بود همه اوقات زندگانی در خدمت عالیه صاحب قرانی گذرانیده و آنحضرت این ملتمس را قبول
و از راه سعادت روی بکلان بانگ دارکان فرمودند و در آن منزل شیخ علی بهادر علی بیک جونی قربانی
حضرت صاحب قرانی رسانیدند و این سخن که شیخ علی بهادر درین ایام که در قلعه توقف داشت بود و شیر
و سبب اختیال خود را و کلمات ... از نوکران خاصه بهادر که بر جای خود برآمده و ...
بقای بهجت و آن در عقب و شورا و اتفاق مرجع امیران جونی قربانی خبر یافت و شیخ علی بهادر را خلعت داد
علی بیک به ... شیخ علی بهادر را در تعظیم و اکرام تمام نموده مرکامی تکلف زبانی ...
با او ... که شیخ ... و نمود و از این ... کلمات صاحب قران مظفر را ...
و امیر شیخ علی این سخن را قبول نمود و چون دارکان ... امیر تیمور گورکان گفت امیر شیخ علی
کیفیت احوال علی بیک و اتباع او را عرض رسانید و گفت ایشان از لطف صاحب قرانی ...
... علی بیک جونی قربانی ... امیر علی بیک ... گشتند و بیشتر ... تربیت او
یافت او شمال ... دولت ... یافت که در آن ... جونی قربانی ... سمرقند ...
نفس نفیس ... سمرقند ... ملک غیاث الدین پیرعلی را با ... امیر ...
کلی ... ترتیب ... صاحب قرانی سعادت ... سمرقند رسید علی بیک و امیر ... ملک غیاث
الدین پیرعلی ملک محمد برادرش را ... و ... علی جونی قربانی ... در سالی ... ملک
غیاث الدین پیرعلی را با پسر بزرگش ملک پیر محمد ... سمرقند ... در آن ایام ... انتظام

والملح

والملح را ... خواه هرات صورتی ... شده ... امراء ...
به ... شهر ... آن ... ملک فخر الدین محمد امیر ... زمان دولت
ملک ... ملک غیاث الدین پیرعلی در ... فات ... گذرانید ... هرات ...
... حضرت ... ملک محمد ... امیر ... و امیر سعید ...
در سال ... ملک غیاث الدین پیرعلی ... گذاشت ... و ...
... اهل ... شهر هرات ... امیر سعید ... سعادت ... آن ...
... گشت ... اهل علم و صلاح ... غیاث الدین ...
امیرکه ... و ... هرات ... گذارد ... ملک ...
و ... آن ... ملک ... و از ...
... غیاث الدین ... آتش ... امیر سید فخر الدین ...
... رعایا ... امیرزاده ...
... امیر حاجی سیف الدین و امیر اقبوقا ...
... هرات ... اتفاق ...
... امرا ... استقبال ... شاه و ...
... امیرزاده ... امیرزاده ...
... قیامت ... تیغ ... نام اعظام کشیده ... خود ...
... امیرزاده ... امیرزاده ...
صاحب قران ... ملک غیاث الدین پیرعلی ...
... امیر ... علی بیک جونی قربانی ... سال ...
... صاحب قران سعادت ... آنحضرت ...
... صاحب قران کامکار بجانب ... و ...
فتح ولایت اسفزار و گرمسیر و قندهار ... امیر تیمور گورکان ...
... حضرت ... خراسان ... رمضان ...

حکم قتل و غارت فرمود و اهل صلاح زبان شفاعت گشاده بمسمع رسانیدند اهل امان قرار گرفت و چون آنجا
باسم مربیان الامان کرده بودند متقدر شده و بسیاری از مردم بشکنجه و تعذیب هلاک شدند و درین اثنا
شیخ داود کوکلتاش امیر تیمور گورکان در اسفزار حکومت داشت ... حضرت صاحبقران ...
سبزوار ... لشکر بتاخت ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... صاحبقران ... [illegible]
... شاه جلال الدین ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... صاحبقران ... آنحضرت ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... صاحبقران ... [illegible]
... آنحضرت ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... آنحضرت ...
... قطب الدین ... [illegible]
... [illegible] ...

شاه شجاع ...

... سنه ۸۰۵ ...

... [illegible] ... صاحبقران ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... صاحبقران ... امیر تیمور گورکان ... [illegible]
... [illegible] ... صاحبقران ...
... [illegible] ... سلطان ... [illegible]
... [illegible] ... صاحبقران ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... ذکر ... امیر ...
ذکر ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... صاحبقران ... [illegible]
... [illegible] ...
... شیراز ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

حرکت آمده و نواحی بصره و حویزه و شوشتر را از نهب مقدم آن آب عبور نمودند غیرت افزای همت امیران گشت و از آن
امیران قدم جلادت پیش نهاده مدت دو روز میان ایشان و متعلقان سپاه دشمن سه روز آتش حرب اشتعال
بود روز چهارم امیران با سپاهی ... جنگ پیش آمده بقیه ... کشش و کوشش بجای آورده مغلوب و منهزم
گردید نوبتی دیگر جسارت کرده و شیخ ... مدت ... با ... سپاهیان لشکر صاحبقران جهانگشا
گرامی ... ساخته بودند در ... میان قیام ... سپاه ... اقسام ... داده ... تاختن
تیغ برآورده و بسیاری از دو جانب کشته گشتند امیران ... دیگر ... مغلوب گریختند ...
اتباع او در ... سپاه ... منهزم ... اموال ... دیگر ...
دیگر جا امیران ... کرده ... به ... متعلقان خود ... و ... عساکر
منصوره ... امیران ... رسیده ... مطرف ... وجانب
شیراز ... بجانب ... حضرت صاحبقران ... اوجان ...
شاه ... بغداد ... در شوال سال مذکور ... بعضی ... فرمان
... زمستان در ... بیلاق ... بجانب ... تبریز ... اردو
... سپاه ... مقدم ... فتح ... سلطانیه ...
بود ... سلطان احمد ... در آن وقت ... بعضی ... امرا
در آن قلعه ... سلطان احمد ... وصول ... آنحضرت واقف شده ... گرفت
روان ... بغداد ... آورده ... عباس ... امیران ... میرانشاه
پیشتر سلطانیه رسیده قلعه ... صاحبقران ... فتح سلطانیه
سلطانیه درآمده ... امرا ... تبریز ...
ذکر ... سلطنت ... صاحبقران ... سلطانیه
... امیر محمد سلطان شاه ... تبریز ... رسیده
بازگشته حکام آنجا ... امیران ... آنحضرت ... ولایت
سادات ... سید ... الدین و سید کمال الدین ... ولایات ... عرض
... سعادت ... قیام و اقدام ... بجانب ... رسیده ... آنجا ...

زمستان ... عازم ... ذکر ... صاحبقران ... فتح قلاع
و ... آذربیجان و عراق ... صاحبقران ... لشکر ... غیرت ... از آن
... خان ... نمود ... امیران ...
در ... امیران ... رسیده ... عزیمت ... لشکرکشان ... بودند ...
زمستان ... تبریز ... و اعیان آن ولایت ...
... امیران ... بجانب ... ساخته ...
... تبریز ... لشکر ... قیام نمودند ... خان ...
... امیران ... شدند ... سپاه ... قلعه ...
... زمستان ... بجانب
... سلطان ... آمده ... صاحبقران ...
صاحبقران ... رسیده ... سپاه ... اسلام ... آمده ...
... آذربیجان ... سپاه ...
سلطان شاه ... امیر عباس ... سپاه ...
... حاجی ... سپاه ...
... سید کمال الدین ...
... سید غیاث الدین ... صاحبقران ...
... آمده ... امرا ... گردیدند ...
... الدین ... آن ... امیر ...
... امیر عباس ... مشغول شدند ... آن
عادل ... امیر محمد سلطان شاه ... سلطان احمد ... عازم تبریز ...
... حضرت صاحبقران ... آذربیجان ... امیرزاده میرانشاه ... شدند
احمد ... تبریز ... بغداد ...
امیر صاحبقران ... تبریز ... امیر محمد سلطان شاه ... شعبان

[illegible] سلطان [illegible] روان شده [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible]

[illegible] صاحب‌قران [illegible]

صاحب‌قران گیتی‌ستان و بیان سعادت آنحضرت [illegible]

[illegible] صاحب‌قران [illegible]

[illegible]

بدلی

منهزم گشته و خلقی کثیر از سپاهیان در آن واقعه بقتل رسیدند و امیر یادگار اندخودی تعرض آن حصار
عهده شد و اعادت امور گشته هرچند بس بود یکی از آن حصارها خواست ساخت و از آن امیر
الوتیمور ... یافت ... برخت رسید شیخ ناصرالدین را ... رسید و در روز کوچ ... از آن
و در کنار ... لشکر ... کشتند و ... حد و ... سلاح ... از جنبا ...
... بازگشت ... الدین ... سرافراز شده با ایالت ولایت ... رفت و ...
... از این ... صاحب قران منصور ...
... و چون ... ولایت فارغ شد ... بعقوب ...
و در آن وقت که در آن مملکت ... اصفهان ...
... رسید ... خان ...
... حضرت صاحب قران ...
منصوف کرده رسید **گفتار در بیان حوادث رجب رسیدن سپاه ازبک و قتل ... در ترکستان و در ماوراءالنهر و توجه**
امیر تیمور گورکان بجانب ایشان ...
قران آفاق ...
... صاحب قران آفاق ...
... ترکستان ...
...
...
... ترکستان ...
...
...
...
...
...
...

برادرزاده

برادرزاده امیر حاجی بیگ ... لشکر کشیده و ...
... خاقان ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
... صاحب قران ...
...
...
...
...
...
...
...
...
... **امیر تیمور گورکان**

باز آمدن [illegible] اتفاق افتاد و سبب [illegible] [illegible] [illegible] صاحب قران [illegible] نوبت

دیگر [illegible] سمرقند [illegible] خوارزم [illegible] [illegible]

خان [illegible] سلطان [illegible] در خوارزم [illegible] [illegible]

[illegible] بجانب [illegible] [illegible]

[illegible] توقتمش خان [illegible] صاحب قران [illegible] خوارزم [illegible]

امیرزاده [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] صاحب قران [illegible] خوارزم [illegible]

[illegible] سمرقند [illegible] خوارزم [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] خوارزم [illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] امیرزاده [illegible]

[illegible] سمرقند [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] سمرقند [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] خوارزم [illegible] توقتمش خان [illegible]

و در کنیست [illegible] امیر تیمور گورکان از خوارزم [illegible] سعادت [illegible]

[illegible] توقتمش خان [illegible] سلطان محمود [illegible]

[illegible] توقتمش خان [illegible] خوارزم امیر تیمور

گورکان [illegible] [illegible]

[illegible] توقتمش [illegible] صاحب قران [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] حضرت صاحب قران [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] [illegible]

[illegible] حضرت صاحب قران نوبت [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] توقتمش خان [illegible]

[illegible] توقتمش خان [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

[illegible] توقتمش خان [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] حضرت صاحب قران [illegible]

[illegible] [illegible]

و در کنیست

و آشوب ... صاحب قران ... امیرزاده میرانشاه ... [illegible] ... به خراسان ...

... مقصد ... ظفر و اقبال ... [illegible] ...

... [illegible] ...

[illegible]

حسن فاخر زاده

حسن فاخر زاده ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

[illegible]

توجه امیر ... کامکار بجانب دشت و ذکر بعضی از امور که در اثنای راه واقع گشت

سلطان ... [illegible] ...

[illegible]

با سپاه خراسان به سوی قندهار [illegible] شده روز پنجشنبه [illegible] صفر سنه [illegible] و ستین و [illegible]
و [illegible] صاحب قران [illegible] در باب [illegible] قندهار [illegible]
[illegible] زمان [illegible] سرداران [illegible]
و [illegible] زمان [illegible] قندهار [illegible] خان [illegible]
[illegible] سرداران [illegible] شاه [illegible] سپاه [illegible] دست [illegible]
[illegible] قندهار [illegible] بیگ [illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible] مقام [illegible]
[illegible] عنایات [illegible]
[illegible] شاه [illegible] شاه [illegible] جهان شاه [illegible]
[illegible] جهان [illegible] انواع [illegible]
[illegible] خان [illegible] حقوق [illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] زبان [illegible] استغفار [illegible]
[illegible] **نظم** زبان [illegible] **بیت** [illegible]
این [illegible] **بیت** [illegible] روز [illegible]
[illegible] شنبه [illegible] ربیع الاول [illegible] روز [illegible]
جمادی الاول [illegible] رسیده [illegible] نزول [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] قندهار [illegible] لشکریان [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] ایام [illegible] روز دیگر [illegible]
[illegible] آب [illegible] روز [illegible]
[illegible] نزول [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] لشکریان [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] قندهار [illegible]

[illegible] بزرگ [illegible] عبارت [illegible] رسید [illegible]
[illegible] صاحب [illegible]
[illegible] سبب [illegible] زمان [illegible]
[illegible] جات [illegible]
[illegible] شکست [illegible]
[illegible] شرح است [illegible]
[illegible] روز [illegible]
[illegible] ایام [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] **بیت** [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] **بیت** صاحب قران [illegible]
[illegible] روز [illegible] جمادی الاول [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] لشکریان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] روز [illegible] جمادی الاخری [illegible]
[illegible] روز [illegible] آب [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible] آتش [illegible] **بیت** [illegible] سلطان [illegible]
صاحب قران [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]

آن روز هر چند سعی نمودند از توقتمش خان نشان نیافتند و در صحرای حیرت سرگردان شده و امیر تیمور گورکان [illegible]

دولت روز [illegible] شیخ داود [illegible] [illegible] بیرون آمد [illegible]

[illegible] و [illegible] شیخ داود [illegible]

شیخ داود [illegible] توقتمش خان رسید [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

[illegible] توقتمش خان [illegible]

[illegible]

امیر تیمور گورکان [illegible]

[illegible]

امیر اکو تیمور [illegible] لشکریان [illegible]

[illegible] امیر اکو تیمور [illegible]

[illegible] امیر اکو تیمور [illegible] امیر تیمور [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

[illegible] توقتمش خان [illegible]

[illegible]

[illegible] گفتار در بیان [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

امیر اکو تیمور

تمده هم هفت قول ترتیب داده و زده بود و بسلامت هر قولی را در قبضهٔ اقتدار یکی از سرکشان نامدار
قول اول بفر طلعت سلطان محمود خان زیب و زینت داشت و در قول دوم که خاصهٔ آنحضرت بود امیرزاده
محمد سلطان رایت ابهت برافراشت و سیم جنب اهتمام میرزا امیرانشاه تعلق پذیرفته ضبط و انتظام
بر او اختصاص یافت و چهارم بوجود امیر حاجی سیف الدین زیب گرفته و از تربیت رایات ...
و قول پنجم بنصرت شوکت امیرزاده عمر شیخ مستحکم شده جانب او در هوا افتخار سر گشته و در قول ششم
نیز بصولت و صلابت امرا و مقام مستحکم یافته و در شکوه از البرز گذشته **نظم**

ز من هفت صف	نشان سپند سعادت نمی	بیان هفت صف سکندر اساس	سپهید ...
صفت اختر سپهر	در او هفت البرز پولاد پوش	نشان هفت دریای آتش بجوش	ز داغ ...
فلک منبر و ...	بپشت نگه در سپاه و سپاه	بیاو کرده آواز در روئینه نای	و ...

و میمنه و میسره را ... شاهزادگان ... و طغان ... و ...
... و سلیمان ... و صولت ... و ...
... حیات ... و ... بحر ... و ...
سرداران ... آراسته و مستحکم ... اعلام ... **نظم**

همه صلابت ... سیح	... آهن ...	ز دستور چنگیز آهن پذیر	زرنگ
بپا و ...	...	... زادن ...	...
ز شیران ...	...	...	و ...

تقتمش خان ... لشکر ... آن ... امیر تیمور ... شجاعت ...
... تمام سپاه ... حضرت ... آتش ... آتش ...
و تقتمش خان ... التفات ... لشکر صف شکن ...
... ظفر ... آتش ...
... ابطال ...
... تیغ ... سرداران ...
... بر ... از ... سرکش ...
... ظفر ... از ...

بخش غالب شد ... سوال ... از مناجات و عرض حاجات ... نشست امیر تیمور
بر پشت سمند ... حربه ... گرفت ... فاتحه ... خان ... صف کارزار
و دران ... شیخ ... امیر سید برکه ... شیخ ... جام ...
... ولایت ... ضیاء الدین یوسف و شیخ شهاب الدین اسمعیل ...
... ... صاحب قران ... بستان ... رایات ... تقتمش خان ...
... حضرت ... سعادت ... ظفر ... گفت ...
... شیخ ... علیه الصلوة
... ... شهادت ... بر زبان الهام ... ساخت
... امیر حاجی سیف الدین و امیر ... امیرزاده ... امرا ...
... حضرت ... بمقام ...
... ... سیف ... حمله ...
... ...
... ...
... ...
... ... تقتمش خان ...
... ... شیخ ... آتش ...
... ... تقتمش خان ...
... ...
... ... صاحب قران ...
... امیرزاده عمر شیخ ...
... امیر تیمور ... رکاب حضرت ...
... ... آن ...
... آن ... ... سپاه ...

بر پنجم [illegible] دست مکرر زمستان آن پادشاه صاحب تایید و اقبال [illegible] گشت مضمون [illegible]
[illegible] بتحقیق انجامید و بسیاری از لشکریان دست [illegible] گشته [illegible]
دوشنبه پانزدهم رجب سنه ثلث و تسعین و سبعمایه [illegible] صاحب قران [illegible] معسکر اعلی
کامران نشسته شاهزادگان و امرا زبان بادای تهنیت [illegible] و ادام فتح و نصرت [illegible]
و بخدمات انعام و عنایت آنحضرت [illegible] سرافراز شده و رایات [illegible]
مراسم [illegible] جناب [illegible] جلال [illegible] بجای آورده [illegible]
تمامی لشکر [illegible] و تعیین [illegible] [illegible]
اعدا [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] آتش [illegible] [illegible]
[illegible] در میان آب و آتش زندگان [illegible]
مردم [illegible] رسیده [illegible] اطفال و عیال و اموال ایشان [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] [illegible]
[illegible] **صاحب قران** [illegible]
دار السلطنه سمرقند و بیان بعضی احوال [illegible] [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] منزل بمنزل [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] امیر حاجی سیف الدین [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]

امیرزاده میرانشاه را بجانب خراسان روان ساخت و خود بتاشکند شتافته [illegible]
و در محرم سنه اربع و تسعین و سبعمایه امیر حاجی سیف الدین با [illegible] بتاشکند رسید [illegible]
امیر تیمور گورکان [illegible] [illegible] رسانیدند [illegible]
[illegible] جانب سمرقند روان شد [illegible]
و در [illegible] امیرزاده [illegible] [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
رایات [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] صاحب قران آفاق [illegible]
[illegible] دولت قدیم [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] صاحب قران آفاق [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] رجب سنه اربع و تسعین و سبعمایه [illegible]
[illegible] شعبان [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

امیرزاده میرانشاه

در منزل ... که ... و وصول ... در اوقات ... اتفاق ... پادشاه عالم

کوچ فرموده ... حصار ... سعادت و اقبال ملازم موکب حضرت صاحبقران اعلام ظفر اعلام

در آب ... نزول فرموده ... روز دوشنبه بیستم شوال ... عسکر اقبال

... سید ... سادات ... سید قوام الدین

... سید غیاث الدین و سید کمال الدین ... سید کمال الدین

... امیر تیمور گورکان ... [illegible]

... سید قوام الدین ... [illegible]

... بیستم محرم الحرام سنه ... [illegible]

... صاحبقران ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... سلطان ... امیرزاده ... [illegible]

... [illegible]

... شیخ علی بهادر ... [illegible]

... [illegible]

... حضرت صاحبقران ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... امیرزاده ... سلطان ... امیرزاده ... [illegible]

... موکب همایون ... [illegible]

... [illegible]

... امیرزاده ... شیخ ... [illegible]

... روز جمعه ... جمادی الاول ... بجانب اصفهان ... [illegible]

... روز شنبه ... رجب ... [illegible]

... صاحبقران ... [illegible]

... اصفهان ... [illegible]

ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب بغداد ... که در آن ایام اتفاق افتاد

تیمور گورکان ... عراق ... سلطان احمد جلایر ... [illegible]

... [illegible]

... رجب ... از اصفهان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... شعبان ... [illegible]

... رمضان ... [illegible]

... شیخ ... [illegible]

... موکب همایون ... رمضان ... صاحبقران ... [illegible]

... [illegible]

... شیخ ... [illegible]

... سلطان احمد ... امیر تیمور گورکان ... [illegible]

... شیخ ... اسلام ... [illegible]

... سلطان احمد ... امیر تیمور گورکان ... شیخ ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

سلطان احمد جلایر که از طرف بغداد برآمده بود بجانب آنحضرت مکتوب کرد [illegible]

[illegible] آن نامه را نوشته بود و رقعه دیگر در قلم آورده مضمون آنکه [illegible] امیر تیمور [illegible] کرده بود

[illegible] از تحقیق [illegible] رسیده [illegible]

اند و آن نامه را [illegible] سلطان احمد [illegible]

اول مضمون [illegible] احوال [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سواد [illegible] صاحب قران [illegible]

بیت [illegible] مسافت [illegible] و تاریخ [illegible] شوال [illegible] رسید آن [illegible] بغداد [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان احمد [illegible] کرده [illegible]

[illegible] روان گشته از آن طرف بیرون رفت [illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

[illegible] سلطان احمد [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] سلطان احمد [illegible]

[illegible] اسبان و شتران [illegible]

[illegible] تاریخ [illegible]

و امیر جلال [illegible] امیر عثمان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

[illegible]

و امیر عثمان [illegible] امرا [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] السلام بغداد [illegible]

[illegible] جام [illegible] ساقی [illegible]

است

[illegible] بغداد [illegible]

[illegible] قلعه تکریت [illegible]

[illegible] تکریت [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] تکریت [illegible]

[illegible]

[illegible] صاحب [illegible] مشغول [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible] محرم الحرام [illegible] قلعه تکریت [illegible]

[illegible] آن قلعه [illegible] امیر حسین [illegible]

[illegible] عالم پناه [illegible]

[illegible] قلعه بیرون آمده [illegible]

[illegible] تکریت [illegible]

حسین [illegible] از قلعه بیرون [illegible]

این خبر [illegible] قلعه [illegible] اطراف [illegible]

[illegible] امیر حسین [illegible]

[illegible]

[illegible] تکریت [illegible]

حسین [illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

[illegible]

رسیده [illegible] حضرت [illegible]

آن حصار [illegible] محرم [illegible] قلعه [illegible]

و آن هم جا سوخته اکثر دیوار با پیرایه زینت اشتداد و کار اهل حصار را بفضول انجامید و فریاد الامان با بوان سپهر رسانیدند و چون تضرع ایشان بحکم [illegible] در حیز قبول یافت [illegible] آخر [illegible]
بهت [illegible] عمارات [illegible] امیر حسین [illegible]
رعایا و ایجان امان یافته [illegible] بقتل [illegible] از [illegible]
و پس آن قوم [illegible] عمارات و بیوتات ایشان را [illegible]
بشیح [illegible] صاحب قران [illegible] امیرزاده محمد سلطان [illegible]
و ده عنایت [illegible] قطاع الطریق و اهل فتنه [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] هر کس [illegible]
آمده [illegible] سالار [illegible]
[illegible] ذکر نهضت لوای کشورگشای جانب [illegible]
و از [illegible] صاحب قران سعادت [illegible] عراق عرب [illegible]
[illegible]
[illegible] رسیده اهل حصار [illegible]
و آن [illegible] صاحب قران [illegible]
[illegible]
[illegible] حاکم آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عمارات [illegible] خلیل الرحمن علیه [illegible]
[illegible] خلیل الرحمن [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible]
[illegible] مرو [illegible] ربیع الاول [illegible]

معبوب ایا

معبوب بار دیگر در حرکت آمده بعد از وصول بحدود [illegible] آن قلعه والی آنجا سلطان عیسی [illegible]
[illegible] غنیمت [illegible]
[illegible] سلطان عیسی [illegible]
آن قلعه [illegible] سلطان عیسی [illegible]
و [illegible] سلطان عیسی [illegible]
[illegible] امیر [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] حاکم آن [illegible]
معبوب [illegible] ولایت آن [illegible]
[illegible] سلطان عیسی [illegible] ذکر شهادت میرزا عمر شیخ بهادر و [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] بیان [illegible] میرزا عمر شیخ [illegible] فارس [illegible]
شیراز [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] عراق عرب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا عمر شیخ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] فارس [illegible]

[illegible]

ذکر بعضی دیگر از وقایع آن ایام و … آمدن … سلطان احمد … دارالسلام

[illegible]

ازنواب

برابر سلطان [illegible] موکب همایون گشت
و در روز [illegible] نزول اجلال واقع شد [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] شروان [illegible]
[illegible] توقتمش خان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]

و در [illegible] ذکر لشکر کشیدن امیر تیمور گورکان کرت دیگر به جنگ توقتمش خان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible]

سنه سبع و تسعین و سبعمایه [illegible] آفتاب [illegible] عازم [illegible] شروان گردید
[illegible]
صاحبقران [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] توقتمش خان [illegible]
[illegible] سلطان صاحبقران [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] توقتمش خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در بیان محاربه امیر تیمور گورکان با توقتمش خان و ظفر یافتن [illegible]

روز دیگر که خسرو خاور ⁂ [illegible] لشکر اخضر ⁂ [illegible] ⁂ شور [illegible]
خلق [illegible] گشت [illegible] ⁂ [illegible] زبان گشت ⁂ صاحب قران [illegible]
بعزم رزم توقتمش خان [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] با میرزاده محمد سلطان [illegible] تومان [illegible]
لشکر ظفر [illegible] شعر ز شهزادگان [illegible] سپاه ⁂ [illegible] چشم مردم سپاه ⁂ [illegible]
آن سرفرازان ⁂ [illegible] ⁂ [illegible] توقتمش خان [illegible] شهزادگان [illegible]
[illegible] میدان رسیده [illegible]
[illegible] ⁂ [illegible] ⁂ [illegible]
[illegible] ⁂ [illegible] ⁂ [illegible]
[illegible] صاحبقران ظفر پناه رسید [illegible] اوغلان [illegible]
از سرداران سپاه توقتمش خان از جانب [illegible] لشکر ظفر شعار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible]
[illegible] نور الدین [illegible]
[illegible] ⁂ [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] شیخ نور الدین [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] امیر زاده محمد سلطان [illegible]
[illegible] امیر حاجی سیف الدین و امیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] توقتمش خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ⁂ [illegible] ⁂ [illegible]
[illegible] ⁂ [illegible] توقتمش خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ نور الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر تاختن [illegible] قبچاق [illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible]
[illegible] توقتمش خان [illegible]
[illegible]
[illegible] توقتمش خان [illegible]

[illegible] غارت [illegible] صاحب قران [illegible]

[illegible]

[illegible] صاحب قران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ذکر توجه صاحب قران [illegible]

[illegible] بجانب دارالملک [illegible]

[illegible] امیر جلال [illegible]

[illegible]

[illegible]

دنباله آن

[illegible] گذرانیده و از آنجا بسمرقند خواجه احمد [illegible] تحت [illegible]
[illegible] گرد آورده [illegible] بر جای [illegible] مستقبلان [illegible]
[illegible] سعادت و اقبال [illegible] شمال [illegible]
[illegible] ایام انتقام [illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] چند روزی [illegible] در کمال سعادت و اقبال [illegible]
[illegible] **ذکر توجه امیرزاده شاهرخ بسلطنت مملکت خراسان و [illegible] حضرت [illegible]**
[illegible] خواجه [illegible]
[illegible] امیرزاده شاهرخ [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] مملکت خراسان [illegible]
[illegible] شعبان سنه مذکوره موافق [illegible]
[illegible] اعیان [illegible]
[illegible] ماه مبارک رمضان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خراسان [illegible] سمرقند [illegible] ماه مبارک [illegible]
[illegible] انتقام امیرزاده [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] سعادت ملازمت [illegible]
[illegible]
[illegible] غیاث الدین ترخان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] خواجه احمد [illegible]
[illegible] غیاث الدین ترخان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] موکب [illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible]
[illegible] رسالت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ماه مبارک رمضان سنه مذکوره [illegible]

[illegible]

ترکان قوم به اغتنام فراغ بال حاصل کرده بوثوق حمایت پیوسته در صوب کابل آورده بعد از وصول
بآن سرزمین چند روز در منزل [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] از آن منزل اقبال مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده [illegible]
[illegible]

[illegible] روز شنبه ششم صفر [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]

برمحمد جهانگیر بموجب صاحب قران گردون سریر در بیان فتح [illegible]

[illegible]

۱۲۰۲

[illegible] قلاع [illegible] و اطراف آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ربیع الاول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان محمود [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان محمد [illegible]
[illegible] سلطان محمد شاه [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] شعر [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان محمد شاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان محمد شاه [illegible]
[illegible] وفات سلطان محمد شاه [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان فیروز شاه [illegible]
[illegible]
سلطان فیروز شاه [illegible] سلطان محمود را [illegible]
[illegible] سلطان فیروز شاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ربیع الاول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ربیع الاول [illegible]
[illegible] سلطان فیروز شاه [illegible]

[illegible] تاریخ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

چون [illegible] و روز دیگر رایات [illegible] صاحب قران [illegible] لشکر [illegible] شده [illegible]
[illegible] سوار [illegible] زمین [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] موضع [illegible] آن [illegible] خان [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] سید [illegible] و بهادران [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] دروقت [illegible] شده [illegible]
[illegible] صورت [illegible] حضرت [illegible]
صاحب قران [illegible] موضع [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible]
[illegible]
[illegible] شد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible] روز [illegible]

سبحان الله [illegible] شده [illegible] تیغ [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] امیر [illegible] الدین [illegible] قران [illegible] سید [illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] امیرزاده [illegible] شاه [illegible]
و امیر شیخ نورالدین و امیر [illegible]
از [illegible] سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیر شاه [illegible] و شیخ ارسلان [illegible]
[illegible] امیرزاده رستم و امیر شاه ملک [illegible] حضرت [illegible]
امیران [illegible] بگذشت شعر [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible] ملک [illegible] الدین [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] فیلان [illegible]
[illegible] فیلان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صاحب قران [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] مولانا جلال الدین [illegible]
قاضی [illegible] الدین [illegible]
[illegible]

[illegible] ساخته [illegible] بالکان موکب حضرت [illegible]

[illegible] احتیاج [illegible]

حضرت [illegible] اقبال [illegible]

صاحب [illegible]

و جمیع [illegible] حضرت [illegible] اجابت [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] حضرت صاحب [illegible]

سالکان مسالک [illegible] فتح و فیروزی [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] فتح [illegible]

امیرزاده [illegible]

منهزم گردانید [illegible] شاهزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ⁂ [illegible]

[illegible] خلیل سلطان [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] صاحب قران [illegible]

[illegible]

[illegible] ⁂ [illegible] ⁂ [illegible] ⁂ [illegible]

[illegible] ⁂ [illegible] ⁂ [illegible] ⁂ و سلطان محمود خان [illegible]

[illegible] صاحب قران [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] سلطان [illegible]

جانب

جانب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] ذکر فرار سلطان محمود و [illegible] و وقوع [illegible] [illegible]

[illegible] سلطان محمود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صاحب قران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صاحب قران [illegible]

[illegible]

[illegible] مولانا ناصر الدین عمر [illegible] حضرت [illegible] سلطان محمود

[illegible] آنحضرت [illegible] سلطان [illegible] ⁂ [illegible]

[illegible] نظم [illegible] حضرت شاه ⁂ [illegible]

[illegible] صاحب قران [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر بعضی دیگر از فتوحات ارجمند و بازگشتن امیر تیمور گورکان [illegible]

[illegible]

[illegible]

شهزادگان و امرا و اعیان و ارکان سپاه [illegible] روز [illegible] آورده بودند [illegible] اعیان [illegible]
[illegible] گشته حضرت [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] شده [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] روز یکشنبه [illegible] سلطنت [illegible]
رجب [illegible]
[illegible] روز [illegible] پنجشنبه [illegible]
[illegible] روز یکشنبه [illegible] احسان [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] امیرزاده [illegible] امیرزاده [illegible]
[illegible] سعادت
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] روز یکشنبه [illegible] امیرزاده [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] روز یکشنبه [illegible] امیرزاده [illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible]
[illegible] روز [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] روز [illegible] شنبه [illegible]
[illegible] روز [illegible] پنجشنبه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible]

السلطنه از

السلطنه [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] والصلوة والسلام علی سیدنا [illegible] **ذکر بعضی از حالات میرزا**
معین الدین میرانشاه و بیان پوشش حضرت [illegible] از آن حالها [illegible] امیرزاده [illegible]
[illegible] میرانشاه [illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان احمد جلایر [illegible]
[illegible]
[illegible] آذربایجان [illegible]
[illegible] تبریز [illegible]
[illegible] تبریز [illegible]
[illegible] تبریز [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] تبریز [illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible]
[illegible] آذربایجان [illegible]

طریق مخالفت با پیش نهاد همت ساز و نباید صاحب قران چند به وصفات [illegible] از آن [illegible] استعداد

[illegible] در بیان توجه صاحب قران گیتی ستان [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] گورکان [illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] هندوستان [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا [illegible] خراسان [illegible]

[illegible] تبریز [illegible]

[illegible] خراسان [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] سمرقند [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] صاحب قران [illegible] شعر [illegible]

[illegible] سعادت [illegible]

حضرت [illegible] سعادت [illegible]

حکم [illegible] میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible] تبریز [illegible] میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شعر [illegible]

[illegible]

[illegible] ذکر قشلاق امیر تیمور گورکان در قراباغ اران [illegible]

[illegible] صاحب قران آفاق [illegible] عراق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بهزادند

و هم در کشت و با بعضی از سپاه مظفر [illegible] مراسم جهاد و غزا [illegible] در عقب [illegible]

و در [illegible] قتل و غارت [illegible] حاکم کرمان آن [illegible]

[illegible] سلطان احمد [illegible]

بجانب [illegible] امیرزاده رستم و امیر سونجک [illegible] شیراز [illegible]

رسید [illegible] صاحبقران [illegible] بغداد [illegible] امیرزاده [illegible]

[illegible] خراسان [illegible] امیرزاده [illegible]

رستم [illegible] امیر سونجک [illegible] سلطان احمد جلایر [illegible] غارت [illegible]

[illegible] امیرزاده [illegible] شیراز مراجعت نموده [illegible]

[illegible] امیر سعید [illegible] بارگاه عالم پناه [illegible]

[illegible] امیرزاده [illegible] شیراز [illegible]

[illegible] امیرزاده رستم [illegible] حاکم [illegible]

[illegible] شیراز [illegible] امیرزاده رستم [illegible]

[illegible] شیراز [illegible] امیرزاده [illegible]

[illegible] امیرزاده رستم [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] سلطان احمد جلایر [illegible] بغداد [illegible]

[illegible] امیرزاده رستم [illegible] عراق [illegible]

بغداد [illegible]

[illegible] شروان [illegible]

[illegible] سلطان احمد [illegible]

[illegible] ارکان دولت سلطان [illegible]

[illegible] امیرزاده [illegible]

[illegible] شروان [illegible] سلطان احمد [illegible] سلطان [illegible]

از ملاحظه

از ملاحظه [illegible] سلطان احمد [illegible] صاحبقران [illegible]

[illegible] بغداد [illegible]

[illegible] ارکان دولت [illegible]

[illegible] سلطان احمد [illegible] بغداد [illegible]

[illegible] قرا یوسف ترکمان [illegible]

[illegible] سلطان احمد و قرا یوسف [illegible]

بغداد [illegible] دارالسلام [illegible] سلطان احمد [illegible]

[illegible] قرا یوسف [illegible]

[illegible] سلطان احمد و قرا یوسف [illegible]

[illegible] لشکر ظفر اثر [illegible] مصر و شام [illegible]

[illegible] سلطان احمد [illegible] صاحبقران [illegible]

[illegible] صاحبقران [illegible]

[illegible] حضرت صاحبقران [illegible] [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

[illegible] جانب [illegible]

[illegible] گرجستان [illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible] صاحبقران [illegible]

[illegible] گرجستان [illegible]

[illegible]

... در تسخیر ممالک ... سلطنت ... امیر تیمور گورکان ... سلطان ... [illegible]

... امیر تیمور گورکان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

در بیان رسیدن سلطنت ممالک روم بعثمان بن ... و ذکر مجملی از احوال ... زمان خواهیم و فرمود

... [illegible]

... [illegible]

واسعد از اداه

وسعد باز ادوار ... [illegible]

... [illegible]

... سلطان ... عثمان ... [illegible]

... [illegible]

که این معنی موجب مزید غضب پادشاه [illegible] شد و لاجرم اسب عنایت که [illegible] سلطان [illegible]

و بی واسطه [illegible] که داشت [illegible] دولت [illegible] و این عزیمت را مصمم کرده [illegible]

منزل [illegible] و وصول ایلچی [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

درین ولایت [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عثمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عثمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

داده خود را از ... [illegible] ... اسلام ... [illegible]

[illegible] ... سخنان ... [illegible]

[illegible] ... مقامات ... [illegible]

[illegible] ... سپاه ... [illegible]

[illegible] ... صاحب قران ... [illegible]

[illegible] ... قلعه ... [illegible]

[illegible] ... امیرزاده ... [illegible]

[illegible] ... شاهزاده ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... صاحب قران ... [illegible]

[illegible] ... قلعه ... [illegible]

[illegible] ... سپاه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... حضرت صاحب قران ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... قلعه ... [illegible]

[illegible] ... ولایت ... [illegible]

[illegible] **ذکر توجه صاحب قران ... بجانب ... شام و بیان فتح قلعه ...** [illegible]

... احتشام سپاه ... [illegible] ... عرب ... [illegible]

[illegible] ... سلطان ... [illegible]

[illegible] ... پادشاه ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... قلعه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... شام ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... صاحب قران ... [illegible]

[illegible] ... شام ... [illegible]

[illegible] ... قلعه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... جنگ ... [illegible]

[illegible] ... جنگ و فتح ... [illegible]

[illegible] **ذکر فتح ... قلعه ...** [illegible]

[illegible]

[illegible]

امیر ... [illegible] ... و فتح ایشان موقوف ... [illegible] ... است ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... رایات ... شام ... [illegible]

[illegible] ... صاحبقران ... بجانب دمشق ... [illegible] ... سلطان مصر ... شام ... و فتح دمشق ... [illegible]

صاحبقران ... [illegible]
[illegible] ... دمشق ... [illegible]
[illegible]

در تفصیل ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... دمشق ... [illegible]
[illegible]

در تفصیل

[illegible]

ذکر [illegible] و مراجعت نمودن رایات نصرت آیات از آن ولایت

[illegible]

در این زمان

بود [illegible] رفتند

[illegible] حکومت آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر فتح دار السلام و قتل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زبان تبریز

زبان تبریزیان [illegible] سلطان احمد [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

[illegible] دار السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دار السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گزارش رایات امیر تیمور گورکان از بغداد با آذربیجان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان احمد بغداد [illegible]

[illegible]

گورگانی

[illegible]

[illegible] و پادشاه و صاحب [illegible]

[illegible]

گفتار در بیان توجه صاحبقران [illegible] بجانب [illegible]

[illegible]

در مجالس

و آب را در رف کرده بسته بود و مقرر داشته شده و بران [illegible] لشکر منصور از هجوم سپاه مردم [illegible] تمام [illegible]

جنبش [illegible] زمان [illegible] خیالات [illegible] شدند [illegible]

در غایت [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

[illegible] سعادت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زنبک

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible] **امیر تیمور گورکان** [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دار و احمد عمل گرفتند و لشکر ایلچی بیگ را بخیه گرفتند زنگی تجارت را گرفتند صاحب تیغ و دار برکه ابراهیم [illegible]
که منقل فرمودند ایلچی و ترکمان و جماعتی از سپاهیان هزار و درخت گریخ و توغ کشتکار را در وقت سوار پرسیدند
ستان را آتش بکن برانداختند و برج را دریا انداختند ودر آن حین میرزاده ابو بکر و امیر شاه ملک سلطان محمود بیشتر
و روسیان که بکار پیشتر بودند رانده بجای ایشان را که ایلدرم بایزید بسپاه و غزال میرزاده ابوبکر کرده
پیاده و رانده و در آن حین بسیار و لشکر روم را نظر و فصل و نورزاده و بسیار آمیز را در تعاقب ایشان نهادند
و حضرت بزرگ مشغول شده و دیگر سوار و پیاده روی گشته امیر تیمور گورکان و ایلدرم بایزید بر مدارا
بنه و دیده و باتفاق میرزاده ابوبکر و امیرزاده میرانشاه و میرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه و بلخاب
فتح و پیکت منصور که پشته را احاطه نمودند قیصر را اکثر روز پای قلعه و ثبات بیشتر و هنگام غروب گرد آن
آن اوقات که بود از مقام و مقابله گشته و کرد و بیشتر گرفت و روی گریخت و هر شیب فرار
با لشکر سپاه و منصور که دارند ... بتیر گورکان بر دست گرفت شب شب به نکان
کوه ... بسیار ... قیصر ... با ... از ... خود را ... کشیده و حضرت
... مسافت ... سلطان محمود خان ... ایلدرم بایزید ... بایزید ... گرفته
... گرفت ... گرفت ... ظفر ... بسیار ... نزدیک ... کلان ... بارگاه
قرآن زمان ... سعد ... که صاحبقران ... منصور ... بسته
... شاه ... قیصر ... حضرت ...
... شاه ... سید احمد ... خان ...
بکی از ... صاحبقران ... ایلدرم بایزید ... بسته ... بارگاه ... آن حضرت
قیصر ... گاه ... و ... باتفاق ... خان امیر تیمور گورکان
... قیصر ... و ... تاریخ ...
... اسباب ...
... الجانب ... ظفر ...
... حضرت ...
... باین ... و ...

نور الدین ... ایلدرم بایزید ... حضرت ... زنان
... امیر تیمور گورکان ... قیصر ... قیصر ...
... ایلدرم بایزید ... آن ...
... بود ...
... حضرت صاحبقران ...
... ایلچیان ...
... بارگاه ...
... و گذشته ... بیان ... ذکر شمه از احوال ممالک روم و ضبط آن ممالک

ذکر ... حضرت ... امیر تیمور گورکان ... روم ... حضرت

انگوریه ... یعقوب ... ایلدرم ...
... میرزاده ... امیرزاده محمد و امیرزاده ابوبکر و امیر ... امیر نور الدین و امیر ...
... شیخ نور الدین ... ایلدرم بایزید ... امیرزاده
... سلطان محمود خان و امیرزاده اسکندر و امیرزاده
سلطان حسین و امیر سلیمان شاه ...
... امیرزاده ...
... قیصر ... سلطان ...
... امیرزاده محمد سلطان ...
... سلطان ... سلطان ...
... شیخ نور الدین ... سلطان ...
... حضرت ...
نور الدین ... ایلدرم بایزید ...
... احوال سلطان
خان ... امیر تیمور گورکان ... صاحبقران ...

[illegible]

[illegible]

بدارند

و الا بر مراجعت کرده سبب التفات بر تیمور [illegible] بر رفق [illegible] و در آن شب [illegible]

رسید و کشته گردید و جهان [illegible] گشته [illegible] سعید [illegible]

و حال [illegible] شد [illegible] و چون توجه جانب [illegible] گشته [illegible] آن حدود [illegible]

و در آن [illegible] امیرزاده محمد سلطان [illegible] صاحب‌قران [illegible]

[illegible] امیرزاده محمد سلطان [illegible]

[illegible]

آن احوال [illegible] و پنجشنبه [illegible] دهم شعبان سنه [illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

[illegible] امیرزاده محمد سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

سلطان [illegible]

[illegible] حضرت صاحب‌قران [illegible]

[illegible] شعبان [illegible] محمد سلطان [illegible]

[illegible] صاحب‌قران [illegible]

[illegible] تیمور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

آن دولت و [illegible] ربا عی نظم [illegible] شعبان [illegible] سلطان [illegible] محمد سلطان [illegible]

[illegible] تاریخ وفات او [illegible] جهان [illegible]

[illegible] گورکان [illegible] مراجعت [illegible] محمد [illegible]

امیر تیمور گورکان [illegible] سلطان [illegible] روم [illegible]

[illegible] صاحب‌قران [illegible]

[illegible]

[illegible] صاحب‌قران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

[illegible]

سبب رنجش ... [illegible] ... جانب عراق ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... اقبال ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... امیرزاده ... سلطان ... [illegible]

امیرزاده ... سلطان ... امیرزاده ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ذکر نهضت رایات نصرت نشان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

شهر بابرلس

[illegible] ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب کرجستان [illegible]

[illegible]

[illegible] ذکر بعضی از وقایع و احوال [illegible]

[illegible]

ارزوی

مردم اقسام [illegible] تمام [illegible] کار [illegible]
[illegible] الاسلام [illegible] سپاهیان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علوم [illegible]
ایران [illegible] شاهزاده [illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible]
حکایات [illegible] احسان [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible] امیر تیمور [illegible]
[illegible] اقسام [illegible] اوقات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible]
[illegible]
[illegible] روایت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] روایت [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] مولانا [illegible]
از عدل و احسان حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] مملکت [illegible] مردم [illegible] مولانا [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] مدت [illegible]
[illegible] مملکت [illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] امرا و شاهزادگان [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible]
[illegible] ملک [illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible] رستم [illegible] سلیمان شاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرزاده رستم و سلیمان شاه [illegible]
[illegible] خواجه عبدالاول و خواجه عصام الدین [illegible]
[illegible] شیخ الاسلام [illegible] خواجه عبدالجلیل [illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible]
[illegible] امیر شیخ ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

فرزند [illegible] مراد کار فرموده آورده‌اند و صاحب قران [illegible] ساخته
فرموده که [illegible] سید امیر رضا کیا و امیر محمد [illegible] حضرت [illegible] تحفه را با انعام
ایشان مقرر داشته و تحفه را با انعام ایشان مقرر داشتند [illegible]
سید رضا کیا و امیر محمد [illegible] لشکر [illegible] بازگشتند و مقارن آن حال [illegible]
[illegible] سید [illegible] ذات شریف [illegible] اشتغال [illegible]
[illegible] حکم [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] امیرزاده اسکندر [illegible]
[illegible] سلطان عیسی حاکم ماردین [illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible] مبارک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **[illegible] امیرزاده [illegible]**
[illegible]
صاحب قران [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible] امیر شیخ [illegible]
[illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible]
[illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ذکر [illegible] اسکندر [illegible] امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه [illegible]

[illegible] امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه [illegible] اسکندر [illegible]
[illegible] اسکندر [illegible] صاحب قران [illegible]
[illegible]
[illegible] امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه [illegible]
[illegible] اسکندر [illegible]
[illegible] رستم [illegible]
[illegible] اسکندر [illegible]
[illegible] امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] اسکندر [illegible]
اسکندر [illegible]
[illegible] شوال [illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible]
[illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible]
[illegible] اسکندر [illegible] امیرزاده رستم [illegible]

[illegible]

ذکر توجه صاحبقران والا گهر از عقب اسکندر

[illegible]

[illegible]

ذکر نهضت [illegible] همایون [illegible] کابل [illegible]

[illegible]

[illegible] ذکر [illegible] فرمودن صاحبقران [illegible] کامران [illegible] میرزا کامران [illegible] حکومت

[illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان از کنار [illegible]

[illegible] نزول اجلال فرموده [illegible] امیرزاده [illegible]

[illegible] امیرزاده احمد بن عمر شیخ [illegible]

[illegible] همراه ایشان [illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] سلطان مصر [illegible]

[illegible]

[illegible] مولانا شیخ محمد [illegible] خواجه [illegible] تبریزی [illegible]

[illegible] سلطان مصر [illegible]

[illegible] سلطان احمد جلایر و قرا یوسف [illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] سلطان احمد [illegible] قرا یوسف [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان احمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **گفتار در بیان نهضت**

رایات ظفر آیات [illegible] **فتوحات** [illegible]

[illegible]

[illegible]

گشته دارالسلطنه سمرقند نزول اجلال فرموده [illegible] سعادت ازلی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیرزاده خلیل سلطان [illegible]

[illegible]

و امیرزاده سلطان حسین [illegible] سمرقند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیرزاده خلیل سلطان [illegible] امیرزاده سلطان حسین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در ترجیعات [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] **ذکر نهضت رایات نصرت آیات از فتوحات** [illegible]

[illegible]

[illegible]

صاحبقران [illegible]

[illegible] شیخ نور الدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ارتحال حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان از جهان گذران بجنان [illegible]

[illegible] صاحبقران [illegible] سعادت [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] **شعر** [illegible]

[illegible]

[illegible] صاحبقران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صاحبقران سعادت [illegible]

[illegible]

[illegible] قاآن و امرا [illegible] بجانب [illegible] آورده [illegible]

[illegible] ولایت [illegible] حکومت سمرقند را امیرزاده [illegible]

امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک [illegible]

[illegible] امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک [illegible]

[illegible] امیرزاده خلیل سلطان [illegible]

[illegible] سعادت ملاقات [illegible]

[illegible] امیرزاده [illegible] **شعر** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کلام [illegible]

[illegible]

[illegible] السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **ذکر [illegible] وقایع [illegible]**

[illegible]

[illegible] روزگار [illegible] گرفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک [illegible]

[illegible]

[illegible] امیرزاده [illegible] خلیل سلطان [illegible]

[illegible] امیرزاده [illegible]

[illegible]

[illegible] امیرزاده [illegible]

[illegible] امیر شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **شعر** [illegible]

[illegible]

ذکر برداشتن امیرزاده خلیل سلطان را بابر ... و بیان وقوع اختلافات میان ارکان دولت حضرت صاحبقرانی

که بر ... رسیده ... در میان ... مصاحبت ... [illegible] ... از وقت ... و دیگر ... الحمد لله

دیگر ... از راه ... از طریق ... تیمور ... صحبت ... سخن گفت ...

دولت ... میان ... حضرت ... [illegible] ... بیش ... حضرت ... طریق ... مشورت ...

... حضرت ... جانب سمرقند ... حضرت میرزا خلیل سلطان ...

زاده و ابراهیم سلطان ... بجانب ... میرزا ... و قلعه ...

سمرقند ... تاریخ ... شعبان ... [illegible] ...

که ... حضرت ... صاحب قران ...

و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک ... حضرت ... عالیات ...

... بجانب سمرقند ... حضرت میرزا ابراهیم سلطان بجانب ...

در جانب ... [illegible] ...

... حضرت صاحبقران ... میرزا ... خلیل سلطان حسین ...

... سمرقند ... [illegible] ...

... امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک ...

... امیرزاده سلطان حسین ... بجانب ...

... [illegible] ...

و حضرت ... امیرزاده سلطان حسین ...

... میرزا خلیل سلطان ...

... امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین ...

میرزا ابراهیم سلطان ... سمرقند ...

... سمرقند ... [illegible] ...

... امیرزاده خلیل سلطان حسین ...

... [illegible] ...

... شاهزاده خلیل سلطان ...

و ... امیر ... که ... عنایات ... امیر شاه ملک و امیر شیخ ...

نور الدین ... [illegible] ...

... حضرت صاحبقران ... امیرزاده ...

... سلطان ... میرزا ... حضرت ...

حضرت صاحبقران ... [illegible] ...

در میان ... امیرزاده ...

از حضرت و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین ... امیرزاده سلطان خلیل ...

... [illegible] ...

... حضرت صاحبقران ...

سلطنت ... [illegible] ...

و امیر شیخ نور الدین ...

... [illegible] ... حضرت ...

و ... امیرزاده ... امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین ...

امیر ... [illegible] ...

و اجازت ... بجانب سمرقند ...

... سمرقند ... امیرزاده خلیل سلطان ...

... امیرزاده ... شاه ملک ...

... سمرقند ... [illegible] ...

شاه ... حضرت صاحبقران ...

که امیرزاده ... شاهزاده ... سمرقند ...

... امیر شاه ملک ... امیرزاده خلیل سلطان ...

شده ... [illegible] ...

گشت ... امیر شیخ نور الدین ...

و در خوزستان شاه رخ مخالفت در کمین دشمنی امیر شیخ نور الدین نیز همه بود از ذکر گورستان رفته و با امیرزاده خلیل سلطان نزد

بر سر حرب گرفته و شاه ملک را با خود همراه ساخت و امیر برندق ... از ... تا نگشت

و لشکر امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک ... شاه را ... امیر ... حسینی ... و ...

امیرزاده خلیل سلطان ... اتفاق کنند ... الا الله ... حضرت صاحبقران

... و ... حضرت ... امیر ... مجلس ...

آن ... امیرزاده خلیل سلطان ... دست ... امیر ... شاه ... نامه

شیخ نور الدین و امیر شاه ملک ... امیرزاده ...

... امیرزاده خلیل سلطان ... ملکت ... الملک ... قرین ...

... خواص و عوام ... احسان و انعام ... امیرزاده خلیل سلطان ... امثال ...

... حضرت ... شاهزادگان و امرا ...

... از ... نفاق ...

... امیر ... شاهزادگان ... اتفاق ...

... امیر ... حسینی ...

... امیرزاده خلیل سلطان ... حالات ...

... ترتیب ... تمام ...

... میرزا خلیل سلطان ... برندق ...

ملک و امیر شیخ نور الدین ... سمرقند ... میرزا خلیل سلطان ...

... میرزا خلیل سلطان ... شاه ... جمعیت ...

بیت اقدام ... نمود ... **ذکر توجه امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امرا و ...**

داخل شدن امیرزادگان بسمرقند ... میرزا خلیل سلطان ...

... امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین ... سمرقند ...

خلیل سلطان ... سمرقند ... امیر برندق ...

... امیرزاده الغ بیک ... ابراهیم سلطان ... حضرت ...

بسمرقند

بسمرقند رسید و بعد از تقدیم ... پنجشنبه ... ماه ... مبارک ... امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان

و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین ... و ... کل ... اول ... سلطان ...

... امیر ... حضرت ... را ... بجانب سمرقند

... حضرت صاحبقران

... امیرزادگان ... شاهزادگان ...

... امیرزادگان ... امیرزاده ... جانب

... امیر ... یوسف ... ماه ...

... امیرزاده ... امیرزاده ... گذرانید

... جانب ...

... امیرزادگان ... امیرزاده ...

... شاه ...

... امیرزاده خلیل سلطان ...

... سمرقند ... امیر ... شیخ ...

... امیرزادگان ... استقبال ...

... سلام ... اتفاق ...

... امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک ... قلعه ...

... الغ بیک و امیر شاه ملک ...

... امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نور الدین

... سرداران ...

... **ذکر وصول امیرزاده خلیل سلطان بملک**

سمرقند ... ماه ... حضرت صاحبقران ... میرزا خلیل سلطان ...

سمرقند ... امیر ... یوسف ... سمرقند ...

... ساداد و علما ... استقبال ...

قرارداد سعادت شد

[illegible]

[illegible] امیرزاده خلیل سلطان [illegible]

[illegible] در ماه رمضان سنه سبع و ثمانمایه [illegible]

[illegible]

[illegible] امیرزاده خلیل سلطان [illegible]

[illegible] امیرزاده [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] صاحبقران [illegible]

[illegible]

[illegible] صاحبقران [illegible]

[illegible]

[illegible] خلیل سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر [illegible] اولاد و احفاد صاحبقران [illegible] صاحبقران [illegible]

[illegible] امیرزاده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیرزاده میرانشاه [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] امیرزاده [illegible] خلیل سلطان [illegible] امیرزاده [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] ذکر بعضی

از سادات و مشایخ و علما و افاضل که معاصر بوده‌اند با صاحبقران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مولانا جلال الدین محمود زاهد مرغابی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر سید علی بن شهاب الهمدانی [illegible]

[illegible] شیخ شرف الدین [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بابا سنگو [illegible]

کرد صاحبقران مغفور در زیارت شیخ خراسان ... [illegible] ... در آن ملاقات ...
[illegible] امیر تیمور گورکان از ذات آن حضرت ... [illegible] ...
[illegible] ... در تایباد ... [illegible] ... ملاقات ...
مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی جامع کمالات صوری و معنوی بود و در علوم ظاهر و باطن ... [illegible]
[illegible] ... مولانا زین الدین ابوبکر ... [illegible] ...
[illegible] ... امیر تیمور گورکان ... [illegible] ...
و جناب ... [illegible] ... آن حضرت ... [illegible] ...
[illegible] ... ملک غیاث الدین ... [illegible] ...
[illegible] ...
کمالات ... [illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ... مولانا زین الدین ابوبکر در روز پنجشنبه سلخ محرم الحرام سنه ... [illegible]
[illegible] ... تاریخ وفات آن ... در این قطعه نظم نموده **نظم**
... [illegible] ... تاریخ ... [illegible] ...
... [illegible] ... ابوبکر ... [illegible] ...
... [illegible] ... تاریخ وفات ... [illegible] ... **خواجه بهاء الدین نقشبند** ...
محمد بن محمد البخاری ... [illegible] ... خواجه ... [illegible] ...
[illegible] ... خواجه بهاء الدین ... [illegible] ... خواجه عبد الخالق
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ... وفات خواجه بهاء الدین ... [illegible] ...
سنه احدی و تسعین و سبعمایه اتفاق افتاد و یکی از فضلا ... تاریخ آن را ... در سلک نظم انتظام داده

خواجه ... بهاء الحق والدین نقشبند ... [illegible] ... مشهور ولایت ... [illegible] ...
[illegible] ... **خواجه علاء الدین عطار** ... محمد بن محمد البخاری ... [illegible]
[illegible] ... خواجه بهاء الدین ... [illegible] ...
[illegible] ... علاء الدین ... [illegible] ... وفات خواجه علاء الدین ... [illegible]
[illegible] ... **مولانا سعد الدین مسعود التفتازانی** ... [illegible]
[illegible] ...
[illegible] ... علوم ... [illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ... ملک معز الدین حسین کرت ... [illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ... امیر تیمور گورکان ... [illegible] ...
[illegible] ... غیاث الدین ... [illegible] ...
[illegible] ... آن حضرت ... مولانا سعد الدین ... [illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ... آن حضرت ... مولانا سعد الدین ... [illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ... آن حضرت ... [illegible] ...
[illegible] ... مولانا سعد الدین مسعود تفتازانی ... [illegible] ...

خواجه ابو

[illegible] مولانا سعدالدین [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

[illegible] مولانا سعدالدین [illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

[illegible] مولانا سعدالدین [illegible]

[illegible] مولانا محمد نام [illegible] مولانا سعدالدین [illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] شیخ الاسلام [illegible]

[illegible] مولانا سعدالدین [illegible]

[illegible] مولانا سعدالدین [illegible]

[illegible] مولانا سعدالدین [illegible] مولانا محمد [illegible]

[illegible] مولانا زاده [illegible] مولانا سعدالدین [illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

[illegible] مولانا زاده [illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

[illegible] مولانا محمد [illegible]

امیر سید شریف الدین علی گرگانی [illegible]

[illegible] امیر سید شریف [illegible] مولانا سعدالدین [illegible]

[illegible]

مولانا سعد الدین [illegible] در بارگاه [illegible] مولانا [illegible]

[illegible] مولانا شریف [illegible]

شریف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] زر دست [illegible]

دست آمیزه [illegible]

[illegible]

[illegible] مولانا عبد الله [illegible] مولانا [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] مولانا نظام الدین [illegible]

[illegible]

[illegible] مولانا نظام الدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ شمس الدین محمد بن محمد الجزری [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ نور الدین [illegible]

[illegible] شیخ شمس الدین [illegible]

[illegible]

[illegible] قاضی قطب الدین

عبد الله الایجی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برهان الدین ابو نصر بن مبارک [illegible]

[illegible] شیخ کمال الدین خجندی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی [illegible]

[illegible]

نقد ما سخن آرا سینه که شیخ کمال در لطافت سخن و دقت معانی بمرتبه ایست که پیش از آن تصور نتوان کرد
و مبالغه در آن شعر [illegible] بیرون [illegible] است آنجناب در شعر تتبع خواجه حسن دهلوی نموده و [illegible]
معانی لطیف که در نظم [illegible] در شعر حسن نتوان یافت و اگر شیخ را [illegible] تتبع [illegible]
در [illegible] از دیوان آنجناب این دو بیت مسطور است که کس [illegible] معدوم [illegible]
حسن [illegible] شیخ کمال [illegible]
ما کلام [illegible] شیخ [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible]
[illegible] **مولانا محمد شیرین مشهور بمغربی** [illegible] شیخ اسمعیل
[illegible] شیخ عبد الرحمن [illegible] بغداد
[illegible] سلطان احمد [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
حضرت شیخ [illegible] مولانا محمد شیرین و شیخ کمال [illegible]
[illegible] دیوان اشعار مولانا [illegible] مشهور است [illegible]
[illegible] مسطور است [illegible] ذکر [illegible]
[illegible] **مولانا [illegible] الدین [illegible]** [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] **شیخ محمود**
[illegible] کرمانی [illegible] کلام [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان رسید [illegible]
آنحضرت رسید [illegible] شیخ محمود [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] الدین [illegible] ولایت [illegible]

[illegible] شیخ محمود [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible]
[illegible] شیخ محمود [illegible]
[illegible] شیخ محمود است که **شعر** [illegible]
مولانا [illegible] [illegible]
[illegible] مولانا علی [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible]
[illegible] **خواجه عصمت الله بخاری** [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] **شعر** [illegible] سلطان [illegible]
خواجه عصمت [illegible] اشعار [illegible]
[illegible]
[illegible]
مولانا نجم الدین [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible] **خواجه علی [illegible] تبریزی** [illegible]
[illegible]
[illegible]
امیر تیمور گورکان [illegible] **مولانا حسام الدین [illegible]** [illegible]
[illegible]

[illegible] صاحب قران [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] **گفتار در بیان سلطنت میرزا خلیل سلطان و بیان آ[illegible]**

[illegible] دولت [illegible] [illegible] تصانیف اخبار [illegible]

[illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible] اسباب سلطنت [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible] ارکان دولت [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible]

[illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible]

[illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible]

[illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible]

[illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible]

گفتار در بیان خاقان منصور مظفر لوا معین السلطنة والدین شاهرخ [illegible] خاقان سعید میرزا شاهرخ پادشاهی بود صاحب سعادت

[illegible] بکمال عدل [illegible]

بیضا [illegible] مدت [illegible] از این پادشاه اسلام پناه [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] شریعت [illegible] اطلاق [illegible]

[illegible] وزارت [illegible] ابقا [illegible]

[illegible] ثبات قدم [illegible]

[illegible] تبریز [illegible] دیوان [illegible]

[illegible] شد [illegible] سعید [illegible]

[illegible] شد [illegible] شد [illegible]

و [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]

[illegible] صاحب قران [illegible] خراسان [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] مملکت فارس [illegible] آنحضرت [illegible]

پادشاه [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

خاقان سعید [illegible]

[illegible] خراسان [illegible]

[illegible] فارس [illegible] خاقان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خاقان سعید [illegible] استقلال [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

مولانا جلال الدین [illegible] مولانا [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] صدارت [illegible] غیاث الدین [illegible]

[illegible] نظام الدین [illegible] غیاث الدین [illegible]

[illegible] **گفتار [illegible]**

بر سر سلطنت خراسان و وقوع مصالحه میان آنحضرت و [illegible] خاقان سعید [illegible] سلطان صاحب [illegible]

[illegible] صاحب قران [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] خلافت [illegible] سعادت [illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] شریعت [illegible]

[illegible] سمرقند [illegible]

[illegible]

[illegible] دولت و اقبال [illegible]

[illegible] خراسان [illegible]

[illegible] حضرت اعلی [illegible] السلطنه هرات [illegible]

[illegible] سمرقند [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] مشورت [illegible]

[illegible] امیر [illegible]

واقعه آن بود که ... [illegible] سمرقند شده و چون ... [illegible] شیخ زاده و بایزید اتفاق نزول ... میرزا
سلطان حسین گورکان ... [illegible] با او مخالفت کرده ... ملازمت شتافت و ... الطاف ... [illegible]
و از جانب میرزا خاقان سعید ... [illegible] ابراهیم رسالت نزد میرزا ابا بکر سلطان فرستاده ... [illegible]
... [illegible] ... یکدیگر ... [illegible] ... و الا ... [illegible]
... [illegible] ... سلطنت ... [illegible] ... اگر ... [illegible]
... [illegible] ... مملکت ... [illegible]
... [illegible] ... سمرقند ... [illegible]
... [illegible] ... میرزا ابا بکر سلطان ... [illegible]
... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]
... [illegible] ... سعادت ... مملکت ... [illegible]
... [illegible] ... خاقان سعید ... [illegible]
... [illegible] ... دار السلطنه هرات ... [illegible]
... [illegible] ... امیرزاده سلطان حسین ... [illegible]
که میرزا ابا بکر سلطان ... [illegible]
امیرزاده ابراهیم سلطان ... [illegible]
... [illegible] ... سمرقند ... [illegible]
اگر ... [illegible] ... امیر شیخ نور الدین ... [illegible]
... [illegible] ... شیخ نور الدین ... میرزا ابا بکر سلطان ... [illegible]
... [illegible] ... امیر شیخ نور الدین ... [illegible]
... [illegible] ... میرزا ابا بکر سلطان ... [illegible]
... [illegible] ... امیرزاده ... سلطنت ... [illegible]
... [illegible] ... خاقان سعید ... [illegible]
... [illegible] ... حضرت ... میرزا ... [illegible]

ازحضرت

درحضرت ... [illegible] ... اعلام حضرت ... [illegible]
... [illegible] ... دار السلطنه هرات ... [illegible] **ذکر توجه امیرزاده سلطان حسین**
... [illegible] ... پادشاه ... [illegible] امیرزاده سلطان حسین ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... پادشاه ... [illegible]
... [illegible] ... سمرقند ... [illegible]
... [illegible] ... خاقان سعید ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... میرزا ابا بکر سلطان ... میرزا ابا بکر سلطان ... [illegible]
... [illegible] ... امیرزاده ... [illegible]
... [illegible] ... امیرزاده ... [illegible]
... [illegible] ... امیرزاده سلطان حسین ... [illegible]
... [illegible] ... امیر ... [illegible]
... [illegible] ... میرزا سلطان حسین ... [illegible]
... [illegible] ... میرزا سلطان حسین ... [illegible]
... [illegible] ... میرزا ابا بکر سلطان ... [illegible]
... [illegible] ... میرزا سلطان حسین ... [illegible]
... [illegible] ... میرزا سلطان حسین ... [illegible]
... [illegible] ... سلیمان شاه ... [illegible]
... [illegible] ... سلیمان شاه ... میرزا سلطان حسین ... [illegible]
... [illegible] ... پادشاهی ... [illegible]
میرزا سلطان حسین ... سلیمان شاه ... [illegible]
... آنحضرت ... [illegible] ... سلیمان شاه ... [illegible]

سیورغال کرده اید و حکم نمود که [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] خاقان سعید [illegible]

[illegible] امیر سلیمان شاه [illegible]

[illegible] امیر سلیمان شاه [illegible]

[illegible] خاقان سعید [illegible] مراجعت نمود [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]

[illegible]

حضرت خاقان سعادت [illegible] ماوراءالنهر [illegible]

ذکر [illegible] میرزا [illegible] و میرزا [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] الغ بیگ [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا [illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

گذشته

گذشته [illegible] حضرت خاقان [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت خاقان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خاقان سعید [illegible]

[illegible] امیر [illegible] میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] خاقان [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] خاقان سعید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا [illegible] خاقان [illegible]

حضرت [illegible] ... حضرت [illegible] خاقان [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] ... [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] ... [illegible]

[illegible] امیر ... خواجه یوسف ... میرزا اسکندر ... شیخ ... میرزا [illegible]

[illegible] خراسان [illegible] ... [illegible]

[illegible] تاریخ غره محرم الحرام ... [illegible] ... مشهد مقدس رضویه [illegible]

[illegible] اتفاق ... [illegible]

[illegible] خاقان [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... سعادت [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... میرزا [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... میرزا [illegible]

[illegible] ... میرزا [illegible]

[illegible] میرزا ابابکر [illegible] ... [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] ... میرزا [illegible]

[illegible] خاقان [illegible] ... [illegible]

[illegible] میرزا ابابکر [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] گرگان

[illegible] میرزا [illegible] ... امیر جهانشاه [illegible] ... میرزا [illegible]

[illegible] ... امیر جهانشاه ... میرزا [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] ... رمضان [illegible]

[illegible] ... شیخ [illegible]

[illegible] ... استقلال [illegible]

[illegible] امیر جهانشاه [illegible]

[illegible] ... امیر جهانشاه [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... امیر جهانشاه [illegible]

میرزا ابابکر [illegible] ... میرزا [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] میرزا ابابکر [illegible] ... میرزا [illegible]

[illegible] ... میرزا ... میرزا ابابکر [illegible]

[illegible] خراسان [illegible] ... میرزا [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... میرزا [illegible]

[illegible] ... محرم الحرام [illegible] ... میرزا ابابکر [illegible]

[illegible] میرزا ابابکر [illegible]

[illegible] ... شیخ [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] خراسان [illegible] ... میرزا [illegible]

[illegible] ... [illegible]

آمده بود در آن حال شیخ حمزه [illegible] از جانب سمرقند رسیده [illegible] میرزا ابابکر [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

میرزا ابابکر [illegible]

[illegible]

ذکر [illegible] خاقان سعید [illegible] پادشاه [illegible] و استیصال

حکومت شاهزاده ابابکر میرزا [illegible] میرزا میرانشاه [illegible]

میرزا ابابکر

[illegible]

ذکر شهادت میرزا پیر محمد جهانگیر بدست پیر علی تاز

[illegible]

[illegible]

ذکر مخالفت میرزا ابابکر با حضرت خاقانی و کشته شدن او

[illegible]

ذکر قتل پیر علی تاز به میامن توجه خاقان سرافراز

[illegible]

در حرکت آمده ... حضرت ... رسول ... ادب ... میرعلی ... متوجه ... غیاث الدین ...

... حضرت خاقان ... سید میرعلی ... بجانب ... حضرت خاقان

سعید میرزا ... سید احمد ... امیر ... شاه ... امیر ... شیروان ... تغلق ... در ...

به میرعلی رسید ... بجانب ... کرد ... بازگشته

در ... سیورغان ... در آن ایام که خاقان ... در قبة الاسلام ... بازگشت ...

... التفات ... میرزا ... امیر ... بجانب ...

... [illegible] ...

میرزا ... امیر ... دارالسلطنه هرات ... میرعلی ...

... سید ... اسلام ... سید احمد ... میرزا ... کرده ...

... میرزا ... [illegible] ...

... سید ... امیر ... میرزا ...

... دارالسلطنه هرات ... حضرت خاقان ... ذکر رفتن حضرت خاقان

بجانب مازندران و ... میرزا ... خواجه غیاث الدین ... ذکر

حضرت ... حضرت خاقان سعید ... الاسلام ... حضرت ... سید ... دارالسلطنه هرات ... سید ...

... میرزا ... بیک ... پادشاه ...

... [illegible] ...

... خاقان ... ابراهیم سلطان ... دارالسلطنه هرات ...

... [illegible] ...

... میرزا ... بیک ... کرد ... شهید ...

... حضرت ... ابراهیم ... [illegible] ...

... پادشاه ... بجانب ... [illegible] ...

... خاقان ... [illegible] ...

... [illegible] ... سید ...

... [illegible] ... میرزا ... شکست ...

... [illegible] ... هرات ...

... امیر ... سید ... [illegible] ...

... سلطان ... حضرت ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... حضرت خاقان ... امیر ... یوسف ... سعادت ...

... سلطان ... میرزا ... [illegible] ...

... خاقان سعید ... امیر ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... حضرت ...

... [illegible] ... سعادت ...

... [illegible] ... سعادت ...

... امیر ... [illegible] ...

... یوسف ... میرزا ...

... سلطان ... ابراهیم سلطان ... شاه

در بیان بعضی از حوادث عراق و آذربایجان ... سلطان احمد و قره یوسف

ترکمان ... حضرت ... امیر ... ترکمان ...

... سلطان احمد ... امیر ... یوسف ... حضرت ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... یوسف ...

گشت و سلطان احمد ... [illegible] ... در وقت ... [illegible]

میان سلطان احمد و قرا یوسف عهد و پیمان واقع شده که اگر از این قید خلاص یابند ... [illegible]

رسند با هم متفق و متحد بوده ... سلطان احمد ... باشد و قرا یوسف در تبریز حکومت نماید

... قرا یوسف ... امیر تیمور گورکان از ... [illegible] ... در اطلاع ... [illegible]

کرده ... سلطان احمد ... سلطان ... حکومت ... [illegible]

... [illegible] ... چون ... آن ... [illegible]

وفات امیر تیمور گورکان ... رسیده ... [illegible]

... [illegible] ... تسلیم ... سلطان

... [illegible] ... گرفت ... [illegible]

یوسف ... [illegible]

در ... [illegible] ... قرا یوسف ... [illegible]

... [illegible] ... قرا یوسف ... [illegible]

... [illegible]

قرا یوسف ... [illegible]

یوسف ... سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... قرا یوسف ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... قرا یوسف ... قرا یوسف ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان احمد ... [illegible]

قرا یوسف ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... سلطان احمد ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... سلطان احمد ... [illegible]

... [illegible] ... میرزا ابا بکر ... شیخ ابراهیم ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان احمد ... [illegible]

... [illegible] ... شیخ ابراهیم ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان احمد ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... شیخ ابراهیم ... شروان ... [illegible]

... سلطان احمد ... تبریز ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان احمد ... [illegible]

... [illegible] ... تبریز ... [illegible]

... [illegible]

میرزا ابا بکر ... [illegible]

تبریز ... سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... تبریز ... [illegible]

... میرزا ابا بکر ... [illegible]

بستوه آمدند و باطراف و اکناف روان گشتند و حکم شد که هیچ آفریده بهیچ وجه متعرض رعایا نگردد و در آن اثنا
شنیده شد که قرا یوسف قلعه اوینک را از دست الوند و لقمان انتزاع نموده و بسیاری از ترکمانان
و اموال فراوان در دست خاطر بر حرب قرا یوسف قرار داده متوجه آنجانب شد و بعد از تلاقی فریقین میرزا
متعاقب چون آنجا رسیدند متفرق شده بودند و در روز چهارم میرزا ابابکر با جمعی قدم در راه نهاد و در
قبضت آن نواحی گرفته میرزا ابابکر در دفعه قرا یوسف باز گشته به سپاه در عقب آنجا یافته غارت کرده و به
تبریز رفته آنجا بر دست تاراج دادند و چون شب شد شیخ نقاب که با جمعی از تبریزیان از شهر
گریخته بود و نزد و در مجموع آتش بسیار برافروخته بودند و میرزا ابابکر آتشها دیده و پنداشته که
ترکمانان بکار مشغول آمده‌اند بنا بر آن علی الصباح میرزا ابابکر تبریز را گذاشته متوجه سلطانیه
سلطان امیر قرا یوسف بتحویل آمده خواجه بسیار را که خلاصه خاندان شیخ بود از آن ... میرزا را
رفته از سیاه آن که درون ... تبریز رسیده بود بشر بیفرستادند و از دست ...
منقضی الزمان مراجعت فرموده امیر قرا یوسف آن زمستان در نواحی ... و در ... جا در ...
سنه تسع و ثمانمایه امیر بسطام جاگیر که بتاخت رفته امیر الامرائی یافت و همچنین دیگر امیران ...
مبادرت نموده از جانب حکم ... با وضیع و شریف و اهل افغان را تنبیه و ...
فرمود ذکر محاربه میرزا ابابکر کرت دیگر با امیر قرا یوسف ترکمان و کشته شدن میرزا معز الدین میرانشاه
گورکان چون میرزا ابابکر تبریز را گذاشته متوجه سلطانیه رفت از ولایت همدان و در گزین و قزوین
سپاهی جهانگیر درهم کشیده بعزم انتقام بجانب تبریز بازگشت و امیر قرا یوسف با ترکمانان و امیر بسطام
جاگیر و جمعی دیگر از سرداران آذربایجان مستعد مقابله شدند و بتاریخ ... شهر ... سنه تسع و ثمانمایه
در حوالی سرد رود تلاقی فریقین روی نمود و از هر دو طرف ... شجاعان ... در ...
قدم در میدان پیکار نهادند و جنگ از جانب امیر قرا یوسف امیر بسطام رسیده و میرزا ... در
... امیر ... بیگ ... جلال الدین ... میرزا ابابکر ... علامت
... رسیده ... جلال الدین ... بیک ...
... میرزا ... در آن ... از ...
... میرزا ابابکر ... در ...

بانک

میرزا یوسف ... داشته ... از پیش خان بازگشتند تا در شهر ... که در ... بپنجره ... و در غیبت او
... پسر ... میرزا ... بر ... شد ... ترکمانان داشته ... میرزا
میرانشاه ... از ... اضافت ... به ... میرزا ... از ...
و میرزا ابابکر بعد از ... با ... که ... گشته ... سپاه ... در ...
... قرار کرده ... امیر قرا یوسف ... میرزا امیر ... ابراهیم
... میرزا ابابکر ...
... امیر شده ... میرزا ... خواجه ...
... ببندد ... سلطان ... در ... کرده ... در ...
... ذکر رفتن
میرزا ابابکر بکرمان و قتل و جدال آن پادشاه بی باک میرزا ابابکر چون از دست ... امیر قرا یوسف
... فرار ... اصفهان ... امیر ... میرزا ...
کرمان ... حکومت آن مملکت ... سید ... پادشاه ...
حضرت سلطان ... میرزا ابابکر ... شد ... استقبال ... میرزا
کرمان ... سلطان ... پادشاهی باستقلال یافت ... در ... قصد ...
سلطان ... سلطان ... میرزا ... با ... کرد ... جنگ
... میرزا ابابکر ... سلطان ... کرمان ...
... میرزا ابابکر ... ملکت ...
... سیستان ... حاکم ... شاه ...
... حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا ... سیستان ... ولایت ...
... میرزا ابابکر ... کرمان ...
... سلطان ... ثمانمایه ...
... میرزا ابابکر ...
... میرزا ابابکر ... میرزا ابابکر ...

مرو [illegible] بگشت و اعیان [illegible] سلطان اویس [illegible] حضرت [illegible] نوبت [illegible]

[illegible] خان [illegible] و ازان [illegible]

ذکر احوال میرزا پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر که بعد از وفات صاحبقران [illegible] میرزا [illegible]

محمد بن عمر شیخ برادر الملک شیراز استقلال یافت و برادرش میرزا رستم در اصفهان حکومت می‌نمود و برادر

دیگر میرزا اسکندر در همدان [illegible] رسید میرزا پیر محمد [illegible]

[illegible] خاقان سعید [illegible] میرزا

[illegible] خراسان [illegible]

[illegible] میرزا رستم و میرزا اسکندر [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]

[illegible] امیر [illegible]

[illegible] میرزا اسکندر [illegible] میرزا پیر محمد [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا پیر محمد میرزا اسکندر [illegible]

[illegible] خراسان [illegible] اصفهان [illegible] میرزا رستم

[illegible] میرزا اسکندر [illegible] میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] میرزا اسکندر [illegible]

[illegible] میرزا پیر محمد [illegible]

[illegible] میرزا رستم و میرزا اسکندر [illegible]

اصفهان [illegible] فارس [illegible]

[illegible] میرزا پیر محمد [illegible] میرزا رستم و میرزا اسکندر [illegible]

[illegible] میرزا رستم [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible] شیراز [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا رستم [illegible]

[illegible] فارس [illegible] میرزا پیر محمد [illegible] میرزا اسکندر [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible] میرزا رستم [illegible]

[illegible] خاقان سعید [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] میرزا پیر محمد [illegible]

[illegible] میرزا پیر محمد [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] میرزا پیر محمد [illegible] میرزا [illegible] شیراز [illegible] **ذکر رفتن میرزا رستم به [illegible]**

[illegible] و مراجعت نمودن میرزا اسکندر به جانب شیراز چون میرزا رستم میرزا اسکندر [illegible]

[illegible] خراسان [illegible] میرزا رستم [illegible] خاقان [illegible]

[illegible] میرزا اسکندر [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] میرزا اسکندر [illegible]

[illegible] خاقان سعید [illegible]

[illegible] میرزا اسکندر [illegible] میرزا پیر محمد [illegible]

[illegible] میرزا اسکندر [illegible]

[illegible] میرزا اسکندر [illegible] فارس [illegible]

[illegible] میرزا پیر محمد [illegible]

[illegible] **ذکر شهادت میرزا پیر محمد به شمشیر [illegible]**

میرزا اسکندر بجای برادر [illegible] در شهور سنه [illegible] میرزا پیر محمد [illegible]
میرزا اسکندر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا اسکندر [illegible]
[illegible]

[illegible]

بود و چون عنایت میرزا [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] عمر شیخ [illegible] میرزا پیر محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا اسکندر
[illegible]

اسکندر روانه ساخت و بوی نوشت که ما متوجه [illegible] بجانب [illegible] معاودت نموده
باشد [illegible] بجانب [illegible] نوشت [illegible]
[illegible] آورد [illegible] ایشان [illegible] آنجا [illegible]
[illegible] اسلام ذکر [illegible] میان امیر قرا یوسف و سلطان احمد [illegible]
و کشته شدن سلطان احمد در تبریز بتیغ [illegible] امیرزاده [illegible] کوکلتاش [illegible]
بجانب [illegible] آذربایجان [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible] آذربایجان [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] امیر قرا یوسف [illegible]
[illegible]
امیر قرا یوسف [illegible] امیر قرا یوسف [illegible] سلطان
احمد [illegible] حضرت سلطان [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] قرا یوسف [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible] امیر قرا یوسف [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] امیر قرا یوسف [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] امیر قرا یوسف [illegible] تبریز [illegible]
[illegible] تبریز [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] امیر قرا یوسف [illegible]

[illegible] سلطان احمد [illegible] قرا یوسف [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] جلایر [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] قرا یوسف [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible] آذربایجان [illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] تبریز [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] امیر قرا یوسف [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] امیر قرا یوسف [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible]

مصلحت چنان دید که آغاز قتال و جدال کند چون از آن کار فارغ شد با لشکر [illegible] چنان در عقب [illegible]
[illegible] رسید [illegible] چون شب در آمد [illegible] مردم پیش سلطان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] یوسف [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] یوسف [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] سلطان حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible]
[illegible] یوسف [illegible] ذکر [illegible]
[illegible] و ذکر [illegible] خاقان سعادت [illegible] میرزا [illegible]
سلطان [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible] خاقان سعادت [illegible] سنه [illegible] عشر و ثمانمایه [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] شیراز [illegible]
[illegible] شیراز [illegible] میرزا [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] سلطان [illegible] شیراز [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible] سلطان [illegible]
سنه [illegible] عشر و ثمانمایه [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible] سلطان [illegible] خاقان سعید [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] بیت [illegible] خاقان [illegible]
[illegible]
خاقان [illegible] شیخ [illegible]
[illegible]
[illegible] محرم الحرام سنه [illegible] عشر و ثمانمایه [illegible]

سوی آن حدود حرکت آمد و بعضی از شاهزادگان و امرا شاه ملک را برسم منقلای از پیش روان ساخت و چون
آن شاهزاده [illegible] آمیخته خیال مجلس [illegible] گشته بود و در سوی [illegible] امیر خداداد و [illegible]
[illegible] خان [illegible] کرده بود [illegible] جهانشاه [illegible] و چون خداداد [illegible]
وصول [illegible] آگاهی یافت [illegible] باستقبال [illegible]
[illegible] واقع شد [illegible] خداداد [illegible]
[illegible] امیر [illegible] شاهزادگان [illegible]
[illegible] ماوراء النهر [illegible] شاه ملک [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible]
[illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible] ترکستان [illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] بعز ملازمت [illegible]

میرزا خلیل سلطان بملازمت حضرت خاقان سعید و تفویض یافتن ایالت ولایات [illegible]

میرزا خلیل سلطان [illegible] امیر خداداد [illegible] بعرض [illegible] رسید [illegible]
[illegible] حضرت خاقان [illegible] شاه ملک [illegible]
[illegible] شاه ملک
[illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible]
[illegible] شاه ملک [illegible]
[illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] ملازمت [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] ملازمت [illegible]

[illegible] امیر شیخ نور
[illegible] شیخ نور الدین [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] میرزا
خلیل سلطان [illegible]
[illegible] میرزا خلیل [illegible] حضرت خاقان
[illegible] حضرت خاقان
[illegible] خلیل سلطان [illegible]
[illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible] میرزا خلیل سلطان
[illegible] امیر [illegible] حضرت
خاقان [illegible]
[illegible] شاه ملک [illegible] میرزا الغ بیگ
[illegible] سلطان [illegible] میرزا
[illegible] خاقان [illegible] میرزا
[illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible] امیر [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] عراق [illegible]
[illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible]
تاریخ [illegible] خداداد حسینی و قتل امیر شیخ نور الدین [illegible]
[illegible] توجه خاطر خطیر خاقان ظفر قرین [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] سمرقند [illegible] میرزا الغ
بیگ [illegible] امیر غیاث الدین شاه ملک [illegible] حضرت شاهزاده [illegible]

صوب دار السلطنه هراة باز فرستاد امیر شیخ نور الدین در غایت خشم و کین لشکر [illegible] درهم شکسته
متوجه تسخیر سمرقند گردید و امیر شاه ملک از شهر بیرون رفته و [illegible] اقدام نموده انهزام یافت و فرار
[illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible]
[illegible] سنه اثنی عشر و ثمانمایه [illegible]
شیخ زاده [illegible] سمرقند خواجه عصام الدین [illegible] قاضی صلاح الدین [illegible]
شیخ زاده [illegible] شیخ نور الدین [illegible]
مراجعت نمود [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] امیر شیخ نور الدین شنیده و امیرزاده بایسنغر را [illegible]
هراة باز داشت و در [illegible] محرم الحرام سنه ۸۱۳ [illegible] ماوراء النهر نهضت [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک گورکان [illegible] انتقام [illegible]
[illegible] مشرف گشت [illegible] امیر شاه ملک
[illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] ملک [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible]
[illegible]
سمرقند [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
[illegible] امیر شاه ملک [illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible]
[illegible] دار السلطنه هراة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] امیر شاه ملک از ترکستان [illegible] سمرقند مراجعت
و امیر شیخ نور الدین از [illegible] محمد خان [illegible] امیر شاه ملک [illegible]
[illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible] ترکستان [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک گورکان [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible]
شیخ نور الدین [illegible] امیر شاه ملک [illegible] ترکستان [illegible]
شیخ نور الدین [illegible]
[illegible] امیر شاه ملک [illegible]
[illegible] امیر شاه ملک شیخ نور الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ نور الدین [illegible]
[illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible]
[illegible]
حضرت خاقان [illegible]
شیخ نور الدین [illegible] امیر شاه ملک [illegible] شیخ نور الدین
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر شاه ملک [illegible]
[illegible] شیخ نور الدین [illegible]
[illegible]

این عبارت [illegible] شیخ نورالدین [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ نورالدین [illegible]

امیر شیخ نورالدین [illegible]

[illegible] امیر شیخ نورالدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر شیخ نورالدین [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت خاقانی [illegible]

[illegible] **ذکر معاودت رایات ظفرآیات از ماوراءالنهر به دارالسلطنه هرات و بیان [illegible]**

[illegible] امیر شیخ نورالدین [illegible] ماوراءالنهر [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ نورالدین [illegible]

[illegible] دارالسلطنه هرات رسید و حضرت خاقان سعید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دارالسلطنه هرات [illegible]

[illegible]

[illegible] آن پادشاه [illegible]

میرزا الغ‌بیگ گورکان [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]

[illegible]

بامیرزا

با میرزا [illegible] حضرت خاقان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **ذکر شمه از احوال ولایت خوارزم و در آمدن آن مملکت [illegible] به دیوان حضرت خاقانی [illegible]**

[illegible]

[illegible] خوارزم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خوارزم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جلال‌الدین [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ [illegible] خوارزم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خوارزم [illegible]

[illegible]

حضرت خاقان سعید [illegible] خوارزم [illegible]

[illegible] خوارزم رسید [illegible]

افتاده و فوج فوج از میان سادوری بیرون فرستادند و در این اثنا ترکمانان امیر الیاس خواجه [illegible] از اطراف آن
مملکت تاخته متوجه [illegible] بازگشته [illegible] امیر [illegible] بخوارزم [illegible] جنگ [illegible]
داده [illegible] شهر بیرون آمده [illegible] جنگهای مردانه کرده [illegible] وارد [illegible]
در [illegible] امیر [illegible] رسید [illegible] از اعمال و اشغال [illegible] گذاشته [illegible] راه [illegible]
در پیش حضرت خاقان [illegible] استماع این خبر [illegible] خاطر شده [illegible] امیر سید علی [illegible]
تسخیر آن ولایت ارسال داشت [illegible] احوال خوارزم [illegible] نمود [illegible]
[illegible] اعیان و اشراف آنجا [illegible] سادات و علما [illegible] باستقبال [illegible]
[illegible] شهر [illegible] خوارزم در آمده [illegible] امور [illegible] نسق [illegible]
سلطنت [illegible] دولت [illegible] بدار السلام هرات [illegible]
در این اوقات خاقان سعید [illegible] خوارزم [illegible] امیر [illegible]
[illegible] حکمت [illegible] سلطان ابراهیم بود ذکر بعضی از حالات میرزا رستم و میرزا [illegible]
و پیوستن میرزا خلیل سلطان بجوار رحمت مالک الملک اکبر در این اوان که میرزا اسکندر [illegible]
[illegible] بدار السلطنه [illegible] امیر [illegible]
[illegible] میرزا رستم [illegible]
[illegible] مشغول شد میرزا اسکندر [illegible] امیر یوسف [illegible]
[illegible] میرزا رستم [illegible] شیراز [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] عازم شیراز [illegible]
میرزا رستم [illegible]
میرزا اسکندر [illegible] رسید و میرزا رستم بجانب اصفهان [illegible] میرزا اسکندر [illegible]
[illegible] میرزا رستم [illegible]
[illegible] میرزا اسکندر [illegible] میرزا رستم و میرزا خلیل سلطان [illegible]
[illegible] میرزا اسکندر [illegible]
[illegible] رسید [illegible] در این اوقات [illegible]

شیراز [illegible] اصفهان [illegible] اصفهان [illegible] میرزا رستم
[illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible]
[illegible] میرزا رستم [illegible] میرزا اسکندر میرزا [illegible]
شیراز [illegible] میرزا اسکندر [illegible] و [illegible] الملک [illegible] اصفهان
[illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible] شیراز آمده [illegible]
رستم [illegible] میرزا [illegible] امیر یوسف [illegible] استقبال کرده [illegible]
[illegible] میرزا رستم [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] ولایات [illegible] میرزا رستم [illegible]
[illegible] میرزا رستم [illegible] قبول [illegible] بجانب اصفهان [illegible]
[illegible] امیر یوسف [illegible] میرزا رستم [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] استقبال [illegible]
[illegible] میرزا رستم [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
میرزا بایقرا عازم خراسان شد [illegible] سعادت [illegible] خاقان سعید
[illegible] میرزا اسکندر [illegible] اصفهان [illegible]
میرزا خلیل سلطان [illegible] تاریخ [illegible]
[illegible] این خبر [illegible] خاقان سعید [illegible]
[illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible] مشهد مقدس [illegible]
[illegible]
در بیان نهضت رایات [illegible] بطرف مملکت آذربیجان و عراق و [illegible]
جانب اسکندر [illegible] میرزا [illegible]

بشارت رسید حضرت خاقان سعید نقش انتقام مخالفان بر لوح خاطر و صحیفه ضمیر نقش و در تسخیر [illegible]
عتبه حضرت رفیع و تسخیر آن [illegible] نصرت منقول گشته آنکه خاطر عالی آن شده را از مهمات
[illegible] آذربیجان و دار السلطنه عراق تا رب [illegible] و اراده نمود تا همایون رسید
[illegible] بجانب [illegible] نمود و امرا و اعیان [illegible] عتبه اقبال لشکر را [illegible] باطراف و اکناف ممالک
[illegible] آمده سپاهیان [illegible] نصرت [illegible] تیغ [illegible] گشته [illegible] الاسلام حضرت [illegible]
تا [illegible] رجب [illegible] [illegible] دار السلطنه هرات [illegible] نهضت فرموده چون [illegible] نزول [illegible]
انداخت حضرت خاقان سعید میرزا اسکندر نامه [illegible] مضمون آنکه [illegible] عالیات عتبه [illegible]
[illegible] یوسف ترکمان [illegible] آذربیجان [illegible] اقامت [illegible] سلوک [illegible]
فارس و عراق [illegible] موکب همایون [illegible] ابو سعید [illegible] عتبه [illegible]
در حرکت آمده [illegible] آن [illegible] زمستان [illegible] قشلاق [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] حضرت رسید [illegible] انعام و احسان [illegible] مراجعت [illegible] ابو سعید [illegible] اصفهان
رسید [illegible] حضرت خاقان سعید امیر [illegible] میرزا اسکندر [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آذربیجان [illegible] مصلحت وقت [illegible]
خاطر [illegible] ابو سعید [illegible] اجازت [illegible]
و سعید در قشلاق [illegible] ملازم میرزا اسکندر [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] اتفاق [illegible] اسکندر [illegible] آذربیجان
[illegible] میرزا اسکندر [illegible] مراجعت [illegible]
خلاف [illegible] همایون [illegible] رسم [illegible]
[illegible] آذربیجان [illegible] سیستان [illegible]
[illegible] آن [illegible] احکام [illegible] ابو سعید [illegible]
امیر المؤمنین [illegible] اسکندر [illegible] میرزا اسکندر [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] همایون [illegible] میرزا اسکندر [illegible] خاقان سعید [illegible]

آذربیجان

آذربیجان [illegible] میرزا بایسنغر [illegible] دار السلطنه هرات [illegible]
[illegible] متوجه [illegible] فارس [illegible]
[illegible] میرزا اسکندر [illegible] رسید [illegible]
اسکندر [illegible] صورت [illegible]
[illegible] حضرت خاقان [illegible] قشلاق [illegible]
[illegible] قبول [illegible] زمان [illegible]
[illegible] میرزا اسکندر رسید [illegible] امیر یوسف [illegible]
[illegible] میرزا اسکندر
[illegible] خاقان [illegible] امیر [illegible] صوفی ترخان رسید [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] میرزا اسکندر
[illegible] میرزا اسکندر [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] همایون [illegible]
[illegible] همایون [illegible] انتقام [illegible]
[illegible] میرزا اسکندر [illegible] خاقان [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] شد [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] ذکر وصول موکب حضرت [illegible] اصفهان و بیان
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] مقدم [illegible]
و شیخ محمد [illegible] میرزا اسکندر [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] میرزا اسکندر [illegible]

و امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته [illegible] بار دیگر [illegible] آتش جنگ [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] خاقان [illegible]

[illegible] میرزا اسکندر [illegible]

[illegible] خاقان [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا اسکندر [illegible] خاقان سعید [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] میرزا اسکندر [illegible]

[illegible] میرزا اسکندر [illegible]

[illegible] میرزا اسکندر [illegible]

[illegible] خاقان سعید [illegible]

[illegible] میرزا اسکندر [illegible]

[illegible] خاقان سعید [illegible] میرزا اسکندر [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اصفهان [illegible] خاقان [illegible]

[illegible] میرزا اسکندر [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] خاقان سعید [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خاقان [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible]

شیراز تشریف [illegible] و حکومت [illegible] سلیمان شاه و امیر [illegible] و در آن ایام [illegible] شیخ [illegible]
دولت [illegible] از [illegible] عراق [illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] مشمول عنایت [illegible]
[illegible] خلاصه [illegible] میرزا ابراهیم سلطان [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] سعادت و رعایت رعیت [illegible]
[illegible] عزت و کرامت [illegible] فارس [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] ابواب [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] آن دیار [illegible] و حکام [illegible] وصول آن [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] الطاف [illegible]
[illegible] امیر [illegible] جاکیر [illegible] امیر یوسف [illegible]
[illegible] در آن ایام [illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر بعضی از حالات [illegible]
الغ بیگ گورکان [illegible] خاقان [illegible] در آن اوان که خاقان سعید در [illegible] اصفهان بود میرزا الغ بیگ
گورکان از سمرقند [illegible] میرزا ابابکر [illegible] حکومت [illegible] میرزا ابابکر [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
[illegible] میرزا ابابکر [illegible] میرزا الغ [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا ابابکر [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] میرزا ابابکر [illegible]
[illegible] میرزا ابابکر [illegible]

فوز را [illegible] میرزا ابابکر [illegible]
[illegible] حالات [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] رمضان [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] میرزا بایسنغر [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] مطلع سعدین [illegible]
[illegible] ذکر بعضی از وقایع که در ولایت عراق و فارس بعد از معاودت خاقان صاحبقران [illegible]
[illegible] حالات [illegible]
[illegible]
در ولایات عراق و فارس [illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید میرزا [illegible] امیر یوسف [illegible]
[illegible] امیر یوسف [illegible]
[illegible] امیر [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] امیر [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] امیر [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] امیر یوسف [illegible]
[illegible]

[illegible] میرزا سعد وقاص [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] رسید [illegible] یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] خاقان سعید [illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
علی الرجال [illegible] میرزا ابابکر [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] میرزا ابابکر [illegible]
[illegible] میرزا ابابکر [illegible] میرزا ابراهیم سلطان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا ابابکر [illegible]
[illegible] میرزا ابابکر [illegible] میرزا ابراهیم سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا ابراهیم [illegible] میرزا ابابکر [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا ابابکر [illegible]
[illegible] میرزا ابراهیم سلطان [illegible] میرزا ابابکر [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible]

ابابکر

این خبر میرزا اسکندر [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
[illegible] میرزا ابابکر [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible]
[illegible]
میرزا ابابکر [illegible] خاقان سعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] میرزا ابابکر [illegible]
امیر ابوسعید [illegible] میرزا بایسنغر [illegible] حضرت خاقان [illegible]
[illegible] میرزا بایسنغر [illegible]
[illegible] امیر ابوسعید [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] میرزا ابابکر [illegible] امیر ابوسعید [illegible]
[illegible] امیر ابوسعید [illegible]
[illegible]
میرزا ابابکر [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
[illegible] امیر ابوسعید [illegible]
[illegible] حضرت خاقان [illegible]
میرزا [illegible] امیر ابوسعید [illegible] میرزا بایسنغر
میرزا بایسنغر [illegible] خاقان سعید [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] میرزا ابراهیم سلطان [illegible]

[illegible] ... حضرت ... [illegible]

[illegible]

ذکر نهضت خاقان [illegible] ... بجانب کرمان [illegible]

[illegible] ... حضرت ... خاقان ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... حضرت خاقان ... میرزا ... [illegible]

[illegible] ... خاقان ... میرزا ... [illegible]

[illegible]

ذکر ... سلطان ... [illegible]

[illegible] ... حضرت خاقان ... [illegible]

[illegible]

باز گردانیدند امرا سلطان اویس [illegible] افغان [illegible] شیخ حسن [illegible]
[illegible] تقرب و اختصاص داشت [illegible] کرمان [illegible]
[illegible] شیخ حسن [illegible] خاقان [illegible]
سلطان اویس [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
[illegible] سلطان اویس [illegible]
[illegible] شیخ حسن [illegible] کرمان [illegible] سلطان اویس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کرمان [illegible] سید [illegible] خاقان
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] میرزا بایسنغر [illegible]
[illegible]

ذکر [illegible] احوال سید فخر الدین [illegible]

[illegible] خاقان [illegible] میرزا شاهرخ [illegible]
[illegible] سید فخر الدین [illegible]
غیاث الدین سالار [illegible]
[illegible] سید فخر الدین [illegible]
[illegible] غیاث الدین سالار [illegible]
[illegible]
[illegible] غیاث الدین سالار [illegible]
[illegible] سید فخر الدین [illegible] غیاث الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] سید فخر الدین [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] غیاث الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا بایسنغر [illegible] نظام الدین احمد [illegible]
[illegible] سید فخر الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] سید فخر الدین صاحب [illegible]
[illegible] میرزا بایسنغر
[illegible]
[illegible] میرزا بایسنغر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] خواجه پیر علی [illegible] گشتند
[illegible] خواجه پیر علی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] خواجه پیر احمد خوافی [illegible] وزارت

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نجات [illegible] بیورت تشناق [illegible] خاقان [illegible] مسند وزارت
[illegible] نظام [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible]
[illegible] وزارت [illegible] غیاث الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] جنان [illegible]
[illegible] **[illegible] خاقان [illegible]** [illegible]
در پانزدهم ماه رمضان [illegible] امیر ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] خاقان سعید [illegible] امیر ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] امیر ابراهیم [illegible]
[illegible] میرزا ابراهیم [illegible] میرزا ابابکر [illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] میرزا بایسنغر [illegible]
[illegible] غیاث الدین [illegible] میرزا ابراهیم سلطان [illegible]

شده کمک از دروان و شاه بیرقشان خواجه تاج الدین را همراه ایلچیان فرستاده و بوسیله آن نقبای رفته از ادا
بشارت نمایند و خواب حالی که این جواب در آن محکمت شده و هنوز ذات باشد تعالی در خاطر کتب
جیبت فرموده بود هم در باب لابنهر شده وقت و عزیمت خاقان منصور در عهده مراجعت کرده و در اوائل
شعبان جانب قراباغ نهضت نمود و از انجا به دار السلطنه مراغه نزول سعید و عزم یورش آذربایجان مصمم کرده اند ذکر
محاربه و جدال امیرزاده ابوبکر با امیرشیخ ابراهیم شروانی و سپاه ترکمان و آذربایجان از عراق عجم
وقت قتال در زمان که امیرزاده ابوبکر با سلطان احمد جلایر بجانب گیتی رشته حیات خواب سلطان ...
تمام قبیس ... امراء و حکام عراق عرب در کرمی هم جا در سرخط فرمان امیرزاده ابوبکر امیر شیخ
ابراهیم شروان که ... و ترک و الکات ... و در ... شروانات ... آذربایجان
کرده توجه سلطان احمد بتبریز و بیرم خواجه ترکمان ... و عسکر بغداد ... در آن سال
... چون ... نزاع ... در مجمع آمده امیرشیخ ابراهیم سپاه شروان ... رسیده ... آذربایجان
... و ... دو سه هزار سوار ... امیرزاده ابوبکر ... شروانات ... و دولت شیخ
با سپاه آذربایجان ... ترکمانان ... جانب ... در حرکت آمده ... گرد
میان ایشان ... آتش نزاع ... شکست بر شروانیان ... و بسیار ... گرجیان ... بسیار
امیرشیخ ابراهیم ... بجنگ ... ایستاده
بیامد آنگاه ... زمین ... شکست ... و در ... کشته ... رسیده
بت ... امیرشیخ ابراهیم ... بدست ... مضطر ... مراد
دیگر ... امیرزاده ابوبکر ... رسیده
و ... آذربایجان ... امیرزاده ابوبکر ... تمام ... شیخ
کرده ... امیرشیخ ابراهیم ... تبریز رسید ... تبریز ... شده ... شروان
... امیرزاده ابوبکر ... شده ... رسیده ... اقبال
رسیده ... امیرشیخ ابراهیم ... امیرزاده ... بجانب
... شروان ... مراجعت ... و حوالت ... امیرشیخ
شیخ ابراهیم ... شروان ... مجلس ...

ابلیز

دیده ... قرایوسف رسانید که شیخ ... روی گردانیده ... بدار ... جانب
در آن ... تعصب ... بتبریز شتافته ... قرایوسف ... امیرشیخ ابراهیم
... تبریز ... عراقیان و رعایا ...
قرایوسف ... امیرشیخ ابراهیم ... ولایت ... عراق ...
قرایوسف ... ملک ... رسیده ... مخالفت ... قرایوسف ...
آذربایجان ... آذربایجان ... بنام ...
... امیرشیخ ابراهیم
... شروانات ... ولایت ... امیرزاده ...
شیخ ابراهیم ... استقبال ... حرکت ... امیرزاده ابوبکر
... خراسان رسید ... امیرزاده ابوبکر ... رسید ...
... صدق ... آذربایجان ... ایشان ... گردید
... امیرزاده ... رسید ... خاقان ...
رسید آذربایجان ... نهضت رایت ظفر پیرای نشان از خراسان بقراباغ و ... آذربایجان ...
... نظام ... مقصود ... وزیر ... صاحب ...
... مملکت ... ملک ...
... رشیدیه ... نشان ... مرفت ... اقبال
... استقبال ... صورت ... فتح ...
... اسباب ... آذربایجان ...
... شادمانی ... حقیقت
... یافت ... مجلس ... کلمات ...
امیرزاده ابوبکر ... قرایوسف ... آذربایجان ...
حضرت خاقان سعید ... آذربایجان ... قرایوسف ...
... سپاه ... رسید ...

در سلک ... [illegible] ترتیب اسباب قتال و تحصیل آلات جدال اشارت فرموده و امراء عظام [illegible]
کرسی ... وزارت ... [illegible] ... همایون ... حضرت ... [illegible] ... وزارت ... [illegible]
... میرزا الغ بیک گورکان بجانب ترکستان ... میرزا ... [illegible]
[illegible]
... شعبان ... [illegible] ... در حرکت آمده ... [illegible]
[illegible]
... [illegible] ... حضرت خاقان سعید ... [illegible]
[illegible]

[illegible]

زبان

سلطنت پناه [illegible] خاقان [illegible] شرف زیارت [illegible] حضرت سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر اشتغال امیرزاده یوسف [illegible] دار السلطنه تبریز
چون امیرزاده یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرزاده یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible] تبریز [illegible]
[illegible] امیرزاده یوسف [illegible] تبریز [illegible]
[illegible]
[illegible] امیرزاده یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible] تبریز [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرزاده یوسف [illegible]

ایلچیه

[illegible] امیرزاده یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خاقان سعید [illegible] ذکر [illegible]
[illegible] چون حضرت خاقان سعید رفیق توفیق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرزاده یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] اتفاق افتاده [illegible] موضع [illegible] رسید که با امیر [illegible]
[illegible] میرزا بایسنغر [illegible]
[illegible] میرزا بایسنغر [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
خاقان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر قرا یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
خاقان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible] روان شد [illegible]

باولاد امجاد امیر قرا یوسف ترکمان [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] امیر قرا یوسف [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] امیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

جهت ... [illegible] ... ایشان ... [illegible] ... لشکر ...

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... خاقان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... همایون ... [illegible]

[illegible]

امیر غیاث الدین شاه ملک ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... حضرت خاقان ... [illegible]

[illegible] ... فتح نامها ... [illegible]

[illegible] ... بجانب تبریز ... [illegible] ... همایون ... [illegible]

[illegible]

ذکر معاودت خاقان سعید از تبریز بدار السلطنة هراة و برخی از حوادث و واقعات آن باب

چون خاقان سعید از ... مهمات آذربایجان فراغت یافت عنان مراجعت بجانب خراسان معطوف فرموده رایات ظفر

آیات از تبریز در حرکت آمده ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

نفوذ ... ممالک خراسان ... امیر غیاث الدین شاه ملک ... رخصت یافته از راه ...

[illegible] ... شوال ... خبر همایون فال ... سعادت و اقبال ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... میرزا ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... حضرت ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... خاقان ... خراسان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... ربیع الاول ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الغ بیگ مظفر و منصور بجانب سمرقند بازگشته بعد از وصول ... بدرگاه عالم پناه ... حضرت خاقان [illegible]

[illegible] السلام ... شعبان ... دار السلطنه هراة رسیده کیفیت حال [illegible]

[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]

[illegible]

شاهزاده [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] خاقان سعید [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] میرزا سلطان مسعود [illegible]

ذکر توجه میرزا الغ بیگ گورکان بجانب سغناق و انهزام یافتن از براق [illegible]

[illegible] براق [illegible] الغ بیگ [illegible]

[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]

[illegible]

زینهٔ کنگرهٔ قصر عزت و دولت [illegible] لشکر [illegible] حضرت [illegible] میرزا بایقرا
و میرزا محمد جوکی غالب شد و میرزا [illegible] قدم [illegible] معرکه [illegible]
[illegible] از آن در یای [illegible] بیت [illegible]
[illegible] ترکستان [illegible] **شعر** [illegible]
[illegible] **ذکر کارد خوردن حضرت میرزا شاهرخ بهادر در مسجد جامع** [illegible] احمد لر حضرت خاقان سعید پیوسته در [illegible]
[illegible] اهتمام تمام [illegible] ساعات [illegible] اوقات [illegible] عبادات [illegible]
[illegible] مسجد جامع [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] مسجد جامع [illegible]
[illegible] احمد لر نام [illegible] مولانا فضل الله
استرآبادی [illegible] حضرت خاقانی [illegible]
این شخص [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] مسجد [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
و حضرت خاقان سعید [illegible]
[illegible] حضرت خاقانی [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] میرزا بایسنغر [illegible] احمد لر [illegible]

[illegible] مولانا معروف [illegible]
[illegible] خانه [illegible] مولانا معروف
[illegible] مولانا معروف [illegible]
[illegible] کلام [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] میرزا اسکندر [illegible] مولانا [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] مولانا معروف [illegible]
[illegible] اسکندر [illegible]
[illegible] کتابت [illegible]
و میرزا اسکندر [illegible] مولانا معروف
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible] میرزا اسکندر [illegible] حضرت
[illegible] مولانا معروف [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] صحبت [illegible]
[illegible] میرزا بایسنغر [illegible] کتابت [illegible]
[illegible] مولانا معروف [illegible] میرزا بایسنغر [illegible]
[illegible] مولانا [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] مولانا [illegible]
[illegible] میرزا بایسنغر [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] معارف [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]

تربیت و سیاست آن جلیله فرزند رشید میرزا الغ بیگ کورکان مقدم [illegible]

[illegible] ... **گفتار در بیان موکب همایون خاقان** [illegible]

[illegible] حضرت خاقان [illegible] میرزا

الغ بیگ کورکان [illegible] خاقان [illegible]

[illegible] شعبان [illegible]

[illegible] میرزا بایسنغر [illegible]

[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] خاقان [illegible]

[illegible] رمضان [illegible]

[illegible] میرزا بایسنغر [illegible]

[illegible] خاقان [illegible] میرزا بایسنغر [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]

[illegible] خاقان [illegible]

[illegible] خاقان [illegible]

[illegible] ترکستان [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] **[illegible] حضرت خاقان [illegible] عراق و آذربیجان**

[illegible] میرزا [illegible] اسکندر [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible] عراق [illegible] خاقان [illegible]

[illegible] ترکستان [illegible]

[illegible] خاقان [illegible]

آذربیجان

آذربیجان [illegible] آمده [illegible]

[illegible] میرزا بایسنغر [illegible] سلطان [illegible]

حضرت خاقان [illegible]

[illegible]

[illegible] فارس [illegible] میرزا ابراهیم سلطان [illegible] شیراز [illegible] میرزا [illegible]

اصفهان [illegible] کرمان [illegible]

[illegible] خاقان [illegible]

[illegible] رمضان [illegible]

[illegible] حضرت خاقان [illegible]

[illegible] تبریز [illegible]

[illegible] تبریز [illegible]

[illegible] حضرت خاقان [illegible]

[illegible] میرزا ابراهیم سلطان [illegible] میرزا بایسنغر [illegible]

[illegible] خراسان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا ابراهیم سلطان [illegible]

[illegible] خاقان [illegible] اسکندر [illegible]

[illegible]

[illegible] اسکندر [illegible]

نیز جمعی از شجاعان سعادت میرزا ابابکر سلطان بمیدان تاخته کارزار ... از سوار آن ...
خون ریز در چار رزنا پدید گشت حضرت ... رجم ... ان اهل ... کرده ... بکمال
چشم ... سعادت ... جوی آب ... حیث ... حال ... ناسید ...
... سپاه ... لشکر ... آن شب تا صباح ... مراتب ...
... از دو روز ... مراتب ...
... [illegible] ...
... خاقان سکندر ... سلطان ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... خاقان ... اسکندر ... سعادت ...
... خاقان منظور ... روز ...
... [illegible] ...
... حضرت ... خاقان ... اسکندر ...
... خاقان سعید ...
... [illegible] ...
... میرزا محمد ... خاقان ...
... [illegible] ...
... شرف الدین علی یزدی ... میرزا ابراهیم سلطان ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... اسکندر ...
... تاریخ ... ابوالفتح ...

ناصر میرزا

تا صد میرزا الغ بیک گورکان از جانب ماوراء النهر ... سعید ... رسانید ...
در ... سلطان محمود ... اتفاق ...
... میرزا ... میرزا ...
... میرزا ... میرزا محمد ... خاقان ...
... [illegible] ...
... ماوراء النهر ... سلطان محمود ...
... [illegible] ...
ذکر نهضت رایت ظفر آیت ... صوب قلعه النجق ... مراجعت ... از آن ...
... ملک الملک مطلق ... خاقان ... اسکندر ...
... قلعه النجق ...
... [illegible] ...
... خاقان ... اسکندر ...
... میرزا ابوسعید ...
... [illegible] ...
خاقان سعید ...
... شعبان ...
... رمضان ... شوال ...
... میرزا ابراهیم سلطان ...
... شوال ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... شوال ...

[illegible] ذکر رفتن غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر بجرجان

[illegible] و بیان بعضی دیگر از وقایع و حوادث که درین تاریخ [illegible] حضرت خاقان [illegible]

[illegible] میرزا بایسنغر بهادر [illegible]

[illegible] میرزا بایسنغر [illegible]

[illegible] میرزا بایسنغر [illegible]

[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]

[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]

[illegible] حضرت خاقان [illegible]

[illegible] حضرت خاقان [illegible]

[illegible] ذکر شمهٔ از صفات و خصایل [illegible] غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر و بیان رحلت آن جناب از عالم فانی در ایام شباب و اوان جوانی

میرزا بایسنغر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... سلطان سعید بایسنغر ...

[illegible]

... علاء الدوله میرزا و سلطان محمد میرزا و ابوالقاسم بابر ...

[illegible]

[illegible] ... میرزا ابراهیم حکومت اصفهان تعلق ... گرفته بود و در این هنگام ... اشغال
[illegible] سال ... حرکات ... طغیان ... بسیاری از خلایق ... هنگام
[illegible] آن حالت ... رسید که ... در شهر ... سپاه ...
[illegible] ... حاجب ... موجب ... گماشتند ...
[illegible] ... فرمان ... خراسان ... رسید ...
[illegible] ... قشلاق خبر رسید که ... خود ...
[illegible] ... موکب همایون ... اشغال ... آنحضرت
[illegible] ... سید ... یوسف خواجه ... خان ...

[illegible] ... بجانب دارالملک آذربایجان و رفتن میرزا محمد ... از عقب اسکندر ... آذربایجان

چون ... [illegible] ... میرزا ... لشکر ...
[illegible] ... نیات ... حضرت خاقان ...
[illegible] ... میرزا محمد ... اسکندر
[illegible] ... موکب همایون ... خان ...
[illegible] ... مقام ... سادات ...
[illegible] ... استقبال ... آنحضرت ...
[illegible] ... دارالملک آذربایجان ... صاحب ... فرموده
میرزا محمد ... اسکندر ... خان ...
[illegible] ... ولایت ... امیر ... ایام ...
[illegible] ... میرزا محمد ... عبارت ... حضرات ...
[illegible] ... سنه ... ربیع الاول ...
[illegible] ... حضرت خاقان ... سعید ...
[illegible] ... دستور ...
[illegible] ... ایام خاقان ... ربیع الاول ... قشلاق ...

[illegible] ... خاقان ... ربیع ... شیخ ... الدین محمد ...
[illegible] ... سلطان ... پیغام ...
اسکندر ... یوسف ... موکب همایون متوجه مملکت آذربایجان ...
[illegible] ... آن ...
[illegible] ... رعایای آذربایجان ...

[illegible] در بیان معاودت رایات ظفر آیات و تفویض ... حکومت آذربایجان به ...

[illegible] ... رایات ... جهان ... گلشن ...
آفتاب ... خاقان ... شوال ... سنه ...
[illegible] ... حکومت تمام ولایت آذربایجان
[illegible] ... یوسف ...
[illegible] ... مملکت آذربایجان ...
[illegible] ... ربیع الاول ... اربعین ...
[illegible] ... خراسان ... سال ...
[illegible] ... موکب همایون ...
[illegible] ... آنحضرت ...
[illegible] ... رعایا ...
[illegible] ... شیخ ... الدین محمد ... تبریز ...
[illegible] ... خاقان ... ولایات ...
[illegible] ... شریف ... مملکت ...
[illegible] ... سلاطین ...
[illegible] ... ابواب ...
[illegible] ... دولت ...
[illegible] ... رب العالمین والصلوة علی محمد و آله المعصومین بخیر (?)

کشته شدن اسکندر بدست پسر او قباد ثقات روات روایت کرده‌اند که اسکندر بن قرا یوسف [illegible]
پسر او قباد نام با محبوبه [illegible] سلطان بود [illegible]
دوران که خاقان [illegible] از آذربایجان [illegible] خراسان [illegible] اسکندر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قباد [illegible] اسکندر [illegible]
[illegible]
[illegible] قباد [illegible] اسکندر
[illegible]
[illegible] **[illegible] جهانشاه [illegible]**
در بیان بعضی از حوادث ایام و وقایع شهور [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
[illegible] خاقان سعید [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان ابراهیم [illegible]
[illegible] شعبان [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]

مناقب او را بولد رشید ش امیر ابو الفضل تفویض فرمود و یکی از فضلا این قطعه را در تاریخ وفاتش نظم نمود
میر در بهار اول [illegible] از محرم شد در زمان شاهرخ سلطان [illegible] رحمت خدا بر او باد
در تموز پیرک زمان شود تاریخ فوت رحمت الله علیک رحم [illegible] و خبر به دار السلطنه هراة رسید
حسام الدین مبارکشاه که از جانب [illegible] و [illegible] از اهل [illegible] وفات بانو [illegible] امیر ابراهیم [illegible]
حکم قائد سلطان [illegible] رفته بود اتفاقات سلطان [illegible] وفات امرا [illegible] مقارن این حال [illegible]
[illegible] خبر آمد که [illegible] عظیم کلمات آقا [illegible] در اوایل حال [illegible] میرزا [illegible]
امیر [illegible] کار [illegible] و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا از دولت [illegible] سعادت میرزا [illegible]
حضرت خاقان سعید [illegible] میرزا سیورغتمش [illegible] از عالم فانی [illegible]
[illegible] اشغال [illegible] آقا [illegible] الاسلام [illegible] ربیع [illegible]
و مرقد آن خاقان [illegible] سعید [illegible] خاقان [illegible] هراة [illegible]
[illegible] در میان [illegible] دلیل [illegible]
[illegible] ازین [illegible] آورده [illegible] وفات [illegible]
[illegible] تعالی انه [illegible] و [illegible]
حضرت خاقان سعید [illegible] نیشابور [illegible] کوهسرخ [illegible] میرزا [illegible]
محمد بن بایسنغر [illegible] شهید [illegible] سلطنت [illegible] کوهسرخ [illegible]
[illegible] که [illegible] خبر به [illegible]
رسید خاقان [illegible] کشته [illegible] چون [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] خلافت [illegible]
[illegible] عدالت [illegible] آن [illegible]
[illegible] کوهسرخ [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] امیر جلال الدین فیروزشاه [illegible]

اوقات

اوقات که شیخ بهاء الدین عمر [illegible] به دار السلطنه هراة رسید [illegible] که در باب [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible]
[illegible] عراق [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] امیر جلال الدین
[illegible] میرزا سلطان محمد [illegible]
[illegible] میرزا سلطان محمد [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible] به دار السلطنه هراة [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] میرزا سلطان محمد [illegible] عراق [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] میرزا
[illegible]
[illegible] امیر جلال الدین فیروزشاه [illegible]
[illegible] عراق [illegible]
[illegible] خاقان سعید [illegible]
[illegible]
[illegible] سادات [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] اوقات [illegible]
[illegible] دار السلطنه هراة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در دولت ... در مقام ... پرشد ... و در بارگاه دولت ... تحیت
دولت ... حضرت امیر ... امیر جلال الدین فیروزشاه
... امراء ... امور ملکی و مالی ... ماند ...
... آن ... خاقان ...
... امور مملکت ...
... امیر جلال الدین فیروزشاه و امیر علاء الدین ...
... احوال ولایت ...
... جهت ... امیر سید ...
... حضرت خاقان سعید ... تحقیق ... احوال ...
... شیخ ... علی سید ...
... امیر فیروزشاه ... سید علاء الدین ...
... میرزا محمد جوکی بهادر ...
خاقان سعید ... احوال آن ولایت ... واقعات ...
... امیر فیروزشاه ... میرزا ...
... شیخ الاسلام ... میرزا محمد جوکی ...
... امیر جلال ... سید ...
... میرزا محمد جوکی بهادر ... معاملات ...
... امیر فیروزشاه ...
... حضرت خاقان سعید ...
... امیر جلال الدین فیروزشاه ...
... امیر جلال الدین فیروزشاه ...
...

تفرج و امتیاز ... علی الاطلاق ... ذات فایض البرکات ...
... عنایت ایزدی ... حال ... صحت ...
... حضرت ... عبدالله ... اعلی ...
ذکر ... جامه پوشیدن ... امیر جلال الدین فیروزشاه
در ... حضرت خاقان سعید ... سید محمد ...
سلطان ... جامه ... سید ... ولایت ...
... حضرت ... خاقان ...
... شیخ نور الدین محمد ...
... حضرت شیخ الاسلام ...
...
... تعظیم ...
... سلطان ... حضرت ...
... سلطان ... احوال ...
سید ...
...
... آن سلطان ... حضرت ... خان ...
خاقان ... شیخ ... حضرت ...
...
... خاقان ...
... میرزا محمد جوکی بهادر ... شیخ الاسلام ...
... ولایت ...
خاقان سعید ...
... امیر فیروزشاه ...

تفرج و امتیاز

که بخاطر رسیده که اشارات این مقال با ... گفت تا ... مشغول گشته رجوعات ... [illegible]
از مجلس ... بیرون رفت و چند روز ... حاضر شد ... خاقان عالمی و مولانا معتوب ... [illegible]
را پیش جناب ... بیرون رفت ... پیغام ... که موجب ملال خاطر ... شده واقع شده [illegible]
در خاطر ... بیرون ... تعرف سؤال ... استان ... باز پرسش کنیم ... [illegible]
که پادشاه ... در بیان ... گذشته از مجلس ... رفته مبارک ... [illegible]
نه ... امیر ... و از این پیغام ... [illegible] ... پشیمان گشت [illegible]
... حضرت خاقان سعید از غایت لطف ... [illegible]
... امیر ... [illegible]
... حضرت ... اشتغال ... دارالسلطنه هرات ... [illegible]
... حضرت خاقان سعید ... [illegible]
... امیر نظام الدین احمد ... سلطان شاه ... [illegible]
... حضرت خاقان سعید ... ذکر فوت میرزا محمد جوکی
بهادر میرزا محمد جوکی بهادر ... خاقان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... خاقان ... [illegible]
... میرزا محمد جوکی ... [illegible]
... میرزا علاء الدوله ... میرزا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... حضرت خاقان سعید ... [illegible]
... [illegible]

در کنف ... میرزا بایسنغر ... [illegible]
... خاقان ... میرزا محمد قاسم و میرزا ... [illegible]
ذکر ... در بیان اشتغال حضرت خاقان سعید ... و ذکر بعضی از وقایع [illegible]
قضیه قریب ... [illegible]
... فارس ... سلطان محمد بایسنغر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
حضرت خاقان ... [illegible]
... اصفهان و شیراز ... [illegible]
... میرزا ... شیراز ... [illegible]
... میرزا سلطان محمد ... [illegible]
... [illegible]
... فارس ... میرزا ... [illegible]
... شیراز ... دارالسلطنه هرات ... [illegible]
... خاقان ... [illegible]
... [illegible]
... فارس ... [illegible]
... دارالسلطنه هرات ... [illegible]
... سلطان شاه ... امیر نظام الدین احمد [illegible]
... [illegible]
... شیراز ... خاقان ... [illegible]
... [illegible]
... میرزا سلطان محمد ... [illegible]

دراشده موافقت و مصاحبت گردانید بیکبار در اواسط ماه مبارک رمضان اکثر آن قوم حاجات ناپاب
رسانیده و جناب شرف الفضلاء المحققین مولانا شرف الدین علی یزدی از صحبت مصاحبت میرزا
سلطان محمد رخصت گرفت و بنابر آنکه حضرت خاقان شنیده بود که در تبی خدمت جناب مولانا [illegible]
وقت میرزا فرزند نو خواهان آن بیکه میر دولت خود باعوث داد و حکیمانه که حضرت خاقان
سعید ... انجا [illegible] باطنید [illegible] که تو از بیکی بیکفتی که بحانب خود [illegible]
مولانا جواب داد که من این سخن از روی دولت خواهی گفتم چه کنم تنها با عقل جوانی سیده [illegible]
عنایت خجسته طلال بر هر بیابر دولت و اقبال بالا کشیده و آفتاب چتر رفعت بر قواعد [illegible]
بر استقلال طالع گردید و فلا راقب تا هر که از هر قبه عزو علا کرد از پای در [illegible]
خاقان بکری ساز زوال در قعر کسوف ابدیه افتاد میرزا عبد اللطیف که خاطر شد و مخالف جناب مولانا
دولت ثبات بر وصلی وقت معارضی انجا بیان شمه سخنان ناخوشت آمیز بر زبان راند و حضرت خاقان
سعید حضرت شرف الفضلا را بشاهزاده سپرده و آنحضرت جناب شیخ را بالیبه را بطرف [illegible]
حسین مسعود و حضرت خاقان سعید از تشت رسانی تشفی کرده و صورت انقضا و فضل [illegible]
ساعات تقاضا رفت که امرا و اعظام سلطانی و ارباب شیخ ابو الفضل برجیب احمد وغیره رفته و نزد میرزا
سلطان محمد رفته تو ساز و کرشاهزاده و تقدیم اتفاق دار استعفا و عدم بکرده در مکاه ببادر اکبر [illegible]
اینها بسیع قبول اصغا تا مدا دار بحوال بکلیف اولویت رسانند و از اوقات قلیل کرده این [illegible]
شده و بر شیخ ابو الفضل و [illegible] از رفقا غایت میرزا الغ بیک هم تنها رسید از آن [illegible]
را مجاز دولت موکب حسابرین خاقان و بولکشید او وزدان اثنا صورت وقت دار که خرکست [illegible]
گفتار در بیان انتقال حضرت خاقان سعید [illegible]
حکم از لیکون حبیبا خاقان تقاضا بیت ... و قصیده کلیه کل نفس ذائقة الموت حکمت بحکم [illegible]
کرسید جهاردهم سنه خمس و خمسین و ثمانمائه ... روز بر دار الرحمة دارست و رسید که [illegible]
خانه دولت و اقبال اوست روز هم و بالا بر دارست خورشید که سیمرغ بر بیند
دوره سر و نوزدهمین فریکین هر روز کاوش بر دالیت قرین پیوسته بر چنین جهان را آئین
تقرین بتشبیه آنکه در او آنکه همین دولت و حشمت حضرت خاقان سعید مظفر بود و اکثر [illegible]

ربع مسکون

ربع مسکون بنیرت کارگاه کردون بود ناگاه تقدیر یزدان بوسیله استیصال صورت تقلین الکمال [illegible]
حکم یارانشت طبانگشت و تعیین این واقعه جانسوز و تفصیل این حادثه محنت افزود آنکه در آن
دوران که مملکت به اولوالامرت خاقان صاحب شوکت بر بکام یاران در سعدده و ضعف بیننده [illegible]
در صباح یکشنبه بیست و پنجم ذی حجه سنه خمسین و ثمانمائه موافق او دوبیل روز تو روز شراب [illegible]
پادشاه مبارکی در کوکب سعادت اقتاب آورده و عزیمت زیارت مرقد شیخ قلندر بیک نموده [illegible]
کرمان جانب طرف اصفهان از را تازیانه بیشتر از که در کوکب آن شمعوار سیدان ناصر ادای [illegible]
ترکش کرده و عزت و ملک و با سلک خاقان رفتار فشوده تا بیابان از استر نزد و اقعه در گفت تدشت [illegible]
منزل در سعده و مرتبه مستولی و اشفاقه الملک کشت که کار با هر صفر اکبر روزنه با میرزا [illegible]
بر طبق آیه کریمه اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون پادشاه ربع مسکون فیل از [illegible]
ملک شبابه و هادم مستوحش که دید و رقابه ربع شریف خاقان خلافت پناه و خلف سزاوار آن [illegible]
شده و در صف بقدس در روضه انس و در الکرند دلالت دایم تخاله و حیات که عالم غدار [illegible]
مسدوق بخت از برج کمال هر خورشید با شعبه به زوال بیا تا کم بریم آه وزاری کرو شمع [illegible]
دوره از دولت خدرو و زارت وزراء ارکان بکشتی قضا و نعمه میرزا ابو القاسم بابر الدوله میرزا بایسنغر و میرزا علاء
الدوله و عبد اللطیف بن میرزا الغ بیگ و میرزا خلیل سلطان بن میرزا اباابکر و غیره و خزانه خاقان مغفور [illegible]
حاضر بود و از امرا و اعظام تنگه نفر سرتختان بالاس کسی را تشریف حاضر داشت و دیگر میدان [illegible]
میرزا سلطان محمد رفته بود و خبر او از روز آفتاب شبقت آن واقعه بر تعب بکش و ... [illegible]
جبر و آقا مهد حافظ فلفطر فرزند ارجمند میرزا الغ بیک گورکان متحیلانه و میرزا عبد اللطیف [illegible]
در پیغام دادکه در آن فرزدی جای او داد بیابان رفت و بی جوانب با سرور عافه تا انجم [illegible]
دستگیر با سوده را نگند و کار پرستان با جمع اروان فوج با ها با عبد میرزا عبد اللطیف [illegible]
و از نظار بیان تو قرار علو شعار شت صباح و رزه پکه از جوانب آن و واقعه گفت از سر [illegible]
از زمان کابل رفته و رحمت و سرکاران حضرت شهید بالای بیکر مکر در بر باغفند و انقانب [illegible]
بر آمد مهد صباح بکشیدن و پنج اکبر در عالم اعتراف رفت و عبد و تعزیه امیر و رسیده منبر بکر [illegible]
داروبان جا مرقب بکلم و شبیه دار روز آن دو اوسعد بوران بطا و خوردشید آما خوار شید [illegible]

خدمت ... شتافت و در اثنای آن میرزا ابو القاسم بابر از اصحاب ... که محمود عثمان او بود ... رایت نصرت
عزیمت خراسان برافراخت و میرزا ... سلطان ... عازم آن طرف شده ملازمت موکب بابر ...
شاه ... ساخت و ... آن ... شهزاده ... که ... واقع ... بود ...
... رفته ... آمده ... عالم ... میرزا عبد اللطیف ... گشته ...
... سپاه ... تیغ آتشبار ... سلطنت ...
... رعیت و سپاهی ... اعلام ... نصرت ...
... شاه ... خراسان ...
مردم ... شاهزاده ... سعید علی کوکلتاش ... امرا ... اتفاق نموده ...
... شاهزاده ... دولت ... نسبت میرزا علاء الدوله ...
... میرزا ...
... آغاز ... حضرت سلطان ... امیر نظام الدین ...
... میرزا عبد اللطیف ...
...
... میرزا عبد اللطیف ...
... شاهزاده ...
... عالم ... میرزا عبد اللطیف ...
... میرزا ...
... حضرت ...
... میرزا ... سلطان ...
... ملازمت ... امیر ابو الفضل ... امیر نظام الدین احمد ...
... سلطان ... میرزا عبد اللطیف ...
... میرزا علاء الدوله ...
...

صورت ... بری ... تخفیف ... که در مملکت ری ... خاقان
سعید ... سعید علی کوکلتاش ... آغا ... شاه ...
و میرزا علاء الدوله ... حاکم ...
... ارکان دولت ...
... اطلاعات میرزا الغ بیگ ...
... میرزا ...
میرزا عبد اللطیف نسبت سعید علی کوکلتاش ... میرزا علاء الدوله ...
...
... میرزا ...
... میرزا عبد اللطیف ...
...
... میرزا عبد اللطیف ... سعید علی ...
...
... میرزا عبد اللطیف ...
...
...
...
... میرزا ...
... میرزا ...
... میرزا ...
... کوکلتاش ... میرزا علاء الدوله ...
... میرزا عبد اللطیف ...
...

میرزا عبد اللطیف فرمان فرما شده در زمان پادشاهی شاهزاده [illegible] کنار [illegible] کرده [illegible]

[illegible] آورده ... در سلطنت ... میرزا علاء الدوله [illegible]

[illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible] خواجه [illegible]

[illegible] خاص [illegible] تعیین نموده [illegible]

[illegible] در سلطنت [illegible] غیاث الدین [illegible] خاقان

[illegible] کلام [illegible]

[illegible] در وقت حضرت خاقان سعید [illegible] میرزا الغ بیک گورکان میرزا ابراهیم سلطان

میرزا بایسنغر میرزا [illegible] میرزا محمد جوکی [illegible]

[illegible] ابراهیم سلطان و میرزا [illegible] و میرزا بایسنغر و میرزا محمد جوکی [illegible]

[illegible] حیات [illegible] وفات یافتند [illegible] میرزا ابراهیم سلطان [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] وفات [illegible]

سلطان مسعود و میرزا [illegible] میرزا بایسنغر [illegible] میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا

[illegible] میرزا محمد جوکی [illegible] میرزا محمد قاسم میرزا ابابکر [illegible] خاقان مغفور [illegible]

[illegible] میرزا محمد [illegible] میرزا [illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible] سلطان [illegible]

ذکر صدور حضرت خاقان مغفور [illegible] مولانا جلال الدین

مولانا صدر الدین ابراهیم در زمان سلطنت خاقان [illegible] منصب صدارت [illegible]

[illegible] مهام سادات [illegible]

مولانا جلال الدین لطف الله صدر [illegible]

[illegible] مولانا لطف الله صدر [illegible]

[illegible]

[illegible] مولانا صدر الدین ابراهیم [illegible]

[illegible] خاقان [illegible]

[illegible] صدارت [illegible]

تربیت

تربیت [illegible] خاقان مغفور [illegible]

[illegible] مولانا [illegible] حیات [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

مولانا صدر الدین ابراهیم [illegible]

[illegible] مولانا عبد الحمید [illegible] مولانا قطب الدین [illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] منصب صدارت قیام می نمود و مولانا عبد الحمید در زمان سلطنت حضرت

خاقان سعید چند سال [illegible] مولانا لطف الله صدر [illegible]

[illegible] مولانا شمس الدین محمد امین [illegible] مولانا لطف الله صدر [illegible]

[illegible] خاقان [illegible] مولانا صدر الدین ابراهیم منصب صدارت [illegible]

[illegible] حیات پادشاه [illegible]

حضرت خاقان [illegible]

[illegible] سلاطین [illegible] میرزا ابو القاسم بابر میرزا [illegible]

ابو سعید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ذکر جمعی از اعاظم وزرای خاقان مغفور [illegible]

[illegible] سلطنت حضرت خاقان سعید [illegible]

غیاث الدین [illegible] خواجه [illegible]

[illegible] منصب [illegible] خواجه غیاث الدین [illegible]

[illegible] حضرت خاقان [illegible]

[illegible]

[illegible]

پیر احمد در آن امر استقلال یافت و قریب بسی سال در کمال دولت و اقبال گذرانید و همواره بنیاد
در رعایت شرایط مرحمت و مروّت اهالی پیکان [illegible] و رعایا یافت و در آن اوقات
رعایا بتتابع بنیاد نهاد و [illegible] و مشتغلات مرغوبه [illegible] ارباب حرفت
و سید محمد [illegible] و [illegible] خاقان [illegible]
مدار سلطنت مرتب گشته نیابت میرزا علاءالدوله در [illegible] روانه شد در آن اوقات
[illegible] احوال آن خواجه [illegible] در رشته [illegible] آینده مذکور خواهد گشت
در [illegible] حاکم [illegible] از تفصیل آن در گذشت **خواجه غیاث الدین سیدی احمد بن خواجه**
نظام الدین احمد شیرازی [illegible] بشرف خاندان و رفعت منزلت [illegible]
داشت و [illegible] صفوف [illegible] وزارت با خواجه غیاث الدین پیر احمد شریک شده
[illegible] که خواجه سیدی احمد در ایام وزارت
[illegible] مولانا نصیح خوافی که [illegible] منصب [illegible]
[illegible] خواجه سیدی احمد [illegible] مولانا نصیح [illegible]
[illegible] مردم [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] خواجه سیدی احمد [illegible]
[illegible] روزی خواجه سیدی احمد [illegible] خواجه سید احمد
[illegible] مولانا [illegible]
[illegible] وفات خواجه سیدی احمد در شعبان [illegible] اتفاق افتاد [illegible]
[illegible] خواجه ابوالولید احمد [illegible]
امیر علاء الدین علی شقانی [illegible] خاقان [illegible] وزارت با خواجه غیاث
الدین پیر احمد شریک [illegible] مخالفت [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] خواجه غیاث الدین
احمد [illegible] امیر علی [illegible] خواجه پیر احمد [illegible]
الدین پیر احمد [illegible]

[illegible] خواجه عبدالقادر [illegible] گفته [illegible] در مجلس [illegible]
[illegible] بتحقیق [illegible]
[illegible] جلال الدین [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] امیر علی [illegible]
[illegible] جلال الدین [illegible]
[illegible] خواجه [illegible]
[illegible] جلال الدین [illegible]
[illegible] تحقیق [illegible] خواجه پیر احمد [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر علی [illegible]
[illegible] امیر علی [illegible]
[illegible] استقلال یافت [illegible]
[illegible] امیر علی [illegible]
[illegible] امیر علی [illegible]
[illegible] خواجه غیاث الدین پیر احمد
[illegible]
[illegible] خواجه پیر احمد و امیر علی [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] خواجه شمس الدین علی [illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه شمس الدین [illegible]
[illegible] امیر علی شقانی [illegible] امیر جلال الدین [illegible] تحقیق
[illegible] خواجه پیر احمد [illegible] خواجه شمس الدین علی
[illegible] امیر علی شقانی [illegible]

[illegible] خواجه شمس الدین محمد علی [illegible]

حضرت خاقان [illegible]

[illegible]

از سادات و مشایخ و اکابر و افاضل که معاصر بوده اند [illegible]

[illegible] حضرت خاقان [illegible]

[illegible] خواجه محمد [illegible]

[illegible]

[illegible] خواجه [illegible] الدین [illegible]

[illegible] امیر غیاث الدین محمد [illegible]

[illegible] امیر غیاث الدین [illegible]

[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]

[illegible] امیر غیاث الدین [illegible]

[illegible] خواجه حسن [illegible]

[illegible]

[illegible]

و در ادارت ولایت [illegible] مولانا [illegible] نظام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ [illegible] مولانا جلال الدین یوسف

اوبهی [illegible]

مولانا سعد الدین مسعود التفتازانی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مولانا یوسف [illegible]

[illegible]

[illegible] مولانا جلال الدین یوسف [illegible] مولانا نظام الدین [illegible]

[illegible] خواجه [illegible]

[illegible] شیخ الاسلام [illegible]

[illegible]

[illegible] مولانا شمس الدین [illegible]

[illegible]

[illegible] مولانا سعد الدین التفتازانی [illegible]

[illegible] مولانا جلال الدین یوسف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مولانا سعد الدین

[illegible]

[illegible] مولانا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خواجه ناصر الدین خلیل [illegible]

[illegible] شیخ الاسلام [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر [illegible] الدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مولانا [illegible] الدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و آنجناب به زبدة التواریخ بایسنغری که مشتمل بر وقایع و حوادث عالم و کیفیت احوال و اوضاع طبقات
بنی آدم و روایات از زمان آدم تا زمان تالیف بود و معظم وقایع عسکریه را به سبیل تفصیل تا شهور سنه
در سلک عبارت ادا به درج نموده ، و حافظ سخن را به نهایت رسانید ، پیوسته به سال سخن زینت شد
تاریخ وفات و موضع انتقال حافظ ابرو از دار ملال در بیت که نوشته میشود مذکور است ، به سال
هشتصد سی و چهار روز شوال ، وفات حافظ ابرو شهید زنجان بود **مولانا رکن الدین محمد الخوافی** جامع فنون
صوری و معنوی علوم معقول بوده و سالها در دار السلطنه هرات به درس و افاده قیام می نموده و علما و شرفاء
خراسان آستانه فضیلت آشیانش را مرجع و ملاذ خود میدانستند و امرا و ارکان دولت خاقان عالیشان
جنت شریفه آن وحید زمان تعظیم و تبرک می جستند و جناب مولوی در ایام شباب به اراده حج اسلام
گذاره از شیخ الاسلام نموده و از خراسان به عراق و فارس رفته و به اصفهان شاه شجاع کرمانی در آن زمان
به ملازمت آنجناب مبادرت نمود و چند نوبت به مستدعای حضور بخشش نموده و لوازم تعظیم بجا آورد ، و مولانا
به جانب کعبه عزیمت حاصل نموده به فیض زیارت مکه مشرف گشت و به شرف زیارت روضه
حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام رسید ، وفات آنجناب در شوال سنه اربع و ثلثین و ثمانمائه
روی نموده و آنحضرت در غار مرقد حافظ ابرو هرات مقبره شده و در آن واقع بود **خواجه ابو الوفا**
خوارزمی به تکمیل علوم ظاهری و باطنی موفق گشته بود و در مبادی ایام جوانی نادر و وحید بگانه
در طریق صوفیه سلوک می نموده از نتایج طبع شریفش در علم توحید چند رساله مشهور است و بعضی از
رباعیات آن آیت ربانی در السنه و افواه مذکور و این رباعی از اشعار آنجناب است که ، من از تو جدا نبوده ام تا بودم
و بیت الیها لایح مسعودم ، در ذات تو ناپدیدم از معدومم ، در نور تو تا قائمم اگر موجودم ، خواجه
در خوارزم در شهور سنه خمس و ثلثین و ثمانمائه به مرکز نقاب درگذشت و هم در آن ولایت مدفون گشت **مولانا کمال**
الدین حسین الخوارزمی در سلک مشاهیر افاضل زمان حضرت خاقان سعید انتظام داشت و از تحایل فضایل
در قوم علم گوی برده مقرب به حضرت خاقانی امیر نظام الدین علیشیر بود و خان مشار الیه مولانا حسین
در ایام دولت حضرت خاقانی غزنین در سلک نظم کشید که مطلعش این است ، ایا در همه عالم پنهان بود سید
هم و دوام عیش هم اهل عالم ، و ولایت از اعاظم فقها حنفیه محمل بعضی ابیات آن غزل در کتب
تذکره مسطور است مولوی نقل نموده و آنجناب را کتاب ترجمه که مرقوم نموده به سر پیاله سی بند
حضرت مولوی را به حنفی پرسش از قضیه از خوارزم به هرات آورده و نقد او در حنفیه سعی می نموده و علمای ذوی الاحترام
بر ثبوت مشار الیه رسانیده مولانا حسین ارقام ثبات اعتقاد و جد جواب جواب گشته و از آن پیشه فضایل و کمالات
مفید و مستفید بوده مستغنی از معرفت سوانح حضرت مولانا کمال الدین حسین است و در اوایل آن کتاب
مقالات باب رسالت و فصاحت و بلاغت نوشته شده و بعضی از کلمات آن در عمل تحایل گشته و شرح
مثنوی مولانا جلال الدین محمد رومی نیز از نتایج اقلام معارف نظام آنجناب است ، و مولانا مسعود
خوارزمی در ختم تاریخ فایحه او است که در بیت و تاریخ انتقالش نمود اند در شهور سنه ثمان
برمعنی انجا سید قریش در ثبوت پایان رسید ، خواجه ابو الوفا **سید صدر الدین یونس الحسینی**
در عهد امرا سادات خراسان بوده و همواره در طریق زهد و تقوی سلوک می نموده از نتایج تصانیف ایشان
شیخ الاسلام سیف الدین احمد تفتازانی خیابان را شیخ و استاد و کبیر فخر الدین ورشی معرفت و سیاست
در عالم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خواب دید و پرسید که یا رسول الله به صدر الدین یونس فرزند منت باد
ترسو و کوی بی فرزند ثمت در روز دیگر در تعظیم و اکرام آن زبده اولاد خیر الانام بقدر امکان مساعی بجا آورد
و اول مرتبه نماز استخاره به زیارت در حضیره آن سید بزرگوار شد که هیچ کدام اکابر خراسان را با آنجناب بخصوص الا
و سید صدر الدین یونس در شهور سنه ، سیده فاخره در هرات وفات یافت و او را یک پسر بود در وفات
پدر بزرگوار والده ایشان سید حسن الدین مرتضی نام و سید حسین الدین مرتضی زاده بود ، از علما و شایستگان
دوران بزرگ بود ، سید رضی الدین عبد الجبار نام صلحای امرا و اعزاز حضرت سلطان العلماء **خواجه صاین**
الدین علی اصفهانی جوهر تفایل نفسانی و کمالات انسانی موصوف و معروف بوده و
در فنون معقولات و اوار و فارسی تصانیف دارد ، شرح فصوص الحکم و کتاب مفاحص و شرح قصیده ابن فارض
است و وفات آنجناب به دار السلطنه هرات در عهد دولت الغ بیگ بر قلم رفت **مولانا جلال الدین**
عبید القایف ، و مولانا جلال الدین اسحق برادر مولانا کمال الدین عبد الرزاق
سمرقندی در تکمیل علوم دینیه و تحصیل معارف یقینیه سالها گذرانیده و از آن فایده به سایر می نموده و فاضل
زمان بودند و اکابر و فضلا از ایشان حضرت ولایت شعار **امیر قاسم انوار** ، و نقل شأن آن سرور والا
حقایق و معارف از آن زیاده است که قلم از بیان شمه از آن در این اوراق بیان تواند کرد و عقول کاملان
آن مرجع احوال به کرامات و لیاقت ایشان در آن رتبه نیست که نایب و بیان نصیب ایشان را داند از حیز تحریر بیرون

[illegible] ⁂ [illegible] ⁂ [illegible] ⁂

امیر قاسم انوار [illegible] ⁂ [illegible]

[illegible] شیخ صدر الدین [illegible]

[illegible] شیخ صدر الدین [illegible]

[illegible]

[illegible] خراسان [illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر قاسم [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] ⁂ [illegible] ⁂ [illegible] ⁂ [illegible]

[illegible] ⁂ [illegible] امیر قاسم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر قاسم انوار [illegible]

جانه

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] مولانا فصیح الدین محمد بن محمد [illegible]

[illegible] شیخ الاسلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان محمود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]

و چون امیر علیشیر بیگ در ملازمت خاقان منصور [illegible] مرجع اکابر [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر علیشیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مولانا فصیح الدین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مولانا فصیح الدین [illegible]

[illegible]

مولانا حمید الدین شفیق الله [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ زین الدین ابوبکر الخوافی [illegible]

[illegible] علیه الصلوة والسلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

خاقان سعید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ بهاء الدین عمر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ زین الدین [illegible]

[illegible] قاضی صدر الدین محمد بن قاضی قطب الدین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مولانا ضیاء الدین

[illegible] خوارزمی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مولانا جلال الدین محمد القاینی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مولانا شمس الدین محمد [illegible]

[illegible] شیخ ابو سعید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

التفات بسیار [illegible] سلطان احمد جلایر [illegible]
در سلک [illegible] اعاظم زمان میرزا امیرانشاه [illegible] شاهزاده عالی [illegible]
[illegible] میرزا امیرانشاه [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سید عزالدین [illegible] سید شریف الدین علی [illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا شمس الدین محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان سعید [illegible]
[illegible] حضرت مولانا [illegible]
[illegible] خاقان سعید [illegible]
[illegible] مولانا [illegible]
[illegible] روز جمعه ۲ ربیع الاول سنه [illegible] قوام
الدین معمار شیرازی [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] قوام الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]

گرد آسمان

گرد آسمان [illegible] استاد قوام الدین [illegible] شعبان سنه [illegible] اتفاق افتاد
عمادالدین عبدالعزیز ابهری [illegible] فضلای [illegible]
[illegible] زیارت حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا یحیی سیبک [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] تالیف و تصنیف [illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا یحیی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا شرف الدین علی یزدی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و دو روز [illegible] اتفاق افتاد و در رفتار [illegible] که بیکبار [illegible] گشت مولانا شهاب الدین عبد
الرحمن [illegible] که مولانا [illegible] بود و [illegible] از جانب او در تجوید و التجوید فخر الملة و الدین الرازی
[illegible] مولانا شهاب الدین [illegible] و کمال [illegible] ملازمت خاقان سعید می نمود و [illegible]
آنحضرت آنجناب را [illegible] شغل حاصل گشت که [illegible] علوم [illegible] داشت [illegible] اسباب [illegible]
[illegible] از جمله آثار مولانا [illegible] که در میان [illegible] کتاب [illegible] روان [illegible]
[illegible] و [illegible] مشهور [illegible] بتمام رسید و مولانا [illegible]
[illegible] که درین علوم [illegible] وقت [illegible] و [illegible]
[illegible] مولانا [illegible] این علوم [illegible]
[illegible] که [illegible] ادوات [illegible] عبارت [illegible]
[illegible] وفات مولانا شهاب الدین روز [illegible] جمادی الاولی [illegible] اتفاق افتاد [illegible]
بود و مولانا جلال الدین عبد الرحیم [illegible] مولانا شهاب الدین [illegible] و رفات [illegible]
[illegible] میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله [illegible] فضایل و کمالات [illegible]
[illegible] مولانا جلال الدین [illegible]
[illegible] میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله [illegible] سپاهیان [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible] جلال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا [illegible] میرزا الغ بیک [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] مولانا [illegible] میرزا الغ بیک [illegible] مولانا جلال الدین [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible]
[illegible] سید مرتضی صحاف [illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] مولانا عبد الجلیل [illegible]

[illegible] و در [illegible] آن امر [illegible] و در [illegible] امرا [illegible]
[illegible] خانه [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] مولانا [illegible] حضرت خاقان [illegible]
[illegible] بچشم [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] میرزا احمد [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
کلام [illegible] سید مرتضی و مولانا عبد الجلیل
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر [illegible]
[illegible] سید مرتضی [illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سید مرتضی [illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] سید [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] میرزا بایسنغر [illegible]

[illegible]

مولانا کاتبی ترشیزی [illegible] شعرا [illegible]

[illegible] میرزا بایسنغر [illegible]

[illegible]

[illegible] مولانا کاتبی [illegible]

[illegible]

بابا سودائی [illegible]

[illegible] میرزا بایسنغر [illegible]

[illegible]

مولانا محمود [illegible]

[illegible]

امیر شاهی [illegible]

[illegible] میرزا بایسنغر [illegible]

[illegible] امیر شاهی [illegible]

[illegible]

شمس الدین [illegible] هروی [illegible] میرزا بایسنغر [illegible]

[illegible] **مولانا جعفر تبریزی** [illegible] انواع خطوط [illegible] نسخ تعلیق [illegible]

[illegible] مولانا شیخ محمود [illegible]

[illegible] **رکن السلطنة والخلافة میرزا علاء الدوله** [illegible]

میرزا بایسنغر [illegible] اخلاق و محاسن آداب [illegible]

[illegible]

در رعایت مراسم عبادات و حفظ ناموس شریعت غرا ... و ... بعادات مرضیه و اخلاق حمیده موصوف بود

رعیت نوازی ... حضرت خاقان سعید ... از حضرت میرزا بایسنقر ... بود

... اصل ... و مدار امور ... استقلال ... بنفس نفیس ... داشت

... الدوله ... ابواب ... و احسان ... روزگار ...

و در وقتی که حضرت خاقان سعید ... حضرت ... میرزا سلطان محمد ...

میرزا علاء الدوله ... نظر ... میرزا ... قایم مقام گذاشت و چون حضرت

خاقان ... میرزا علاء الدوله ... استقلال ...

... اسباب ... لشکریان ... در ... لشکر ...

... چون آن پادشاهزاده ... مدت ... دولت ... کامرانی ... گذرانید

... میرزا الغ بیک گورکان منهزم شده ...

... میرزا بابر ... میرزا ...

... میرزا علاء الدوله ... میرزا ... گرفته ... کار ...

... میرزا سلطان محمد رفت ... میرزا سلطان محمد ...

میرزا بابر ... میرزا علاء الدوله ... نقش ...

آن ... سلطنت ... میرزا ... روز ...

... اطراف عالم ... قیام ...

... دریای قلزم ...

... حضرت ... میرزا ...

... ایام ... علاء الدین ... سلطان ...

ذکر میرزا الغ بیک گورکان میرزا الغ بیک ... نام ... داشت ...

... حضرت خاقان سعید مغفور ... ولایت ...

... جمیع ... بنفس ... روزگار ...

... قرآن مجید ... حرمت ... رعایت ... او ... بنفس ...

و ... در ضمن احوال صاحب قران ... و ... آن پادشاه ... گشت

... روزگار ... از ... و ... میرزا ...

... حضرت صاحب قران ... میرزا الغ بیک ... رحمت الله ...

... ما وراء النهر ... سعدت ... روزگار ...

آن مملکت ... سلطنت ... میرزا ...

و در ... سمرقند ... رفیع ... بانجام رسانید ...

... آن عمارات ... سعادت ... فلان ...

آن ... مولانا غیاث الدین جمشید ...

... مولانا معین الدین کاشی ... آن ... و ... بعد ... گشت

... زیج جدید گورکانی ... میرزا الغ بیک ...

... ایام ... روزگار ... و ...

... حضرت ... مرحوم ... جانب خراسان ... میرزا علاء ...

الدوله ... خراسان ... ایام ... دولت ...

الغ بیک ... میرزا عبد اللطیف ... گردانید ...

... سلطنت سمرقند ... میرزا الغ بیک ... ظلم ...

... شهادت ...

... میرزا الغ بیک ... کتاب ...

... آن پادشاه ... سعادت ... **ذکر بیان علم میرزا الغ بیک گورکان و**

اسباب ... یافتن میرزا عبد اللطیف از عم ... میرزا الغ بیک ...

... وفات خاقان سعید ... قیام ... بموجب کلام

... ملک ... خاقان مغفور ... ملک ...

... الغ بیگ ... حضرت ... و ... مملکت ...

... بعزم ... سمرقند ...

در رواقهای استقبال ... میرزا بابر که ... میرزا محمد جوکی که ولایت ... [illegible]
او بود و خبر واقعه ... خاقان ... شنیده ... و بخیال استقلال ... [illegible]
... بر این طریقه ... عزم ... آن گشت که میرزا الغ بیک ... [illegible]
... شاهزاده ... فرستاده ... مرتب ... از مقام ... گذشته ... [illegible]
... [illegible] ... میرزا
الغ بیک ... سمرقند ... [illegible] ... گذشته در
... استقلال ... [illegible]
... میرزا الغ بیک ... [illegible]
... میرزا علاء الدوله ... [illegible]
... [illegible]
صدارت ... [illegible]
... میرزا علاء الدوله ... [illegible]
... صدارت ... میرزا ابوالقاسم بابر ... [illegible]
جرجان ... میرزا علاء الدوله ... شاهزاده ... [illegible]
... دارالسلطنه ... میرزا ... [illegible]
... [illegible]
میرزا الغ بیک ... [illegible]
... [illegible]
ذکر ... میرزا ابوالقاسم بابر ... غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

... [illegible] ... که در ... گرفت
میرزا ابوالقاسم بابر ... حضرت خاقان سعید ... برادران خویش میرزا علاء الدوله ...
... [illegible]
... حضرت خاقان ... [illegible]
... میرزا ... سلطان ... میرزا ... خراسان ... [illegible]
... خاقان سعید ... [illegible]
... سلطنت ... [illegible]
... [illegible]
... میرزا بابر ... [illegible]
... دارالسلطنه ... [illegible]
... میرزا سلطان محمد ... [illegible]
... [illegible]
... خراسان ... میرزا بابر ... [illegible]
... [illegible]
... میرزا ابوالقاسم بابر ... [illegible]
... [illegible]
صدارت ... **ذکر ... میان میرزا علاء الدوله و میرزا ابوالقاسم**
... میرزا ... چون میرزا بابر ... [illegible]
... خراسان ... [illegible]
... میرزا علاء الدوله ... میرزا الغ بیک ... [illegible]
... [illegible]
... میرزا بابر ... [illegible]
... [illegible]

که خاصه میان مملکت پادران ولایت حوزه شان باشد و در حدود جعفر رجان مقابل ایشان نگاه دارند
میرزا علاء الدوله مراجعت بازگشت و میرزا ابوالقاسم بابر بجانب کرمان و جانب مازندران انتقال داد
موکب همایون میرزا بابر رسید خبر شنیدند که سید محمد که در آن زمان حاکم ولایت ساری بود و کمر اخلاص
خدام آستان شد و برای تجدید ملاقات از آن مراد بار دیگر [illegible] و در اوایل [illegible] و خسیس [illegible]
با لشکری در ترک [illegible] از آنجا که [illegible] و بهره [illegible] جرجان متوجه جنگل مازندران [illegible]
روز دیگر سید محمد نیز از ساری [illegible] و سپاه بسیار همراه داشت ایشان را بر سبیل [illegible] شد و [illegible]
موکب همایون را استقبال نمود و در منزل [illegible] از آنجا [illegible] و ارسال اسب [illegible]
ولایت بسیار آورده [illegible] و دولت [illegible] آفتاب جهانتاب در [illegible] آن [illegible]
[illegible] و [illegible] اتفاق [illegible] و جنگل در غایت صعوبت دست داده [illegible] ابواب حضرت [illegible]
بر دوام میرزا بابر کشید و سید محمد بجنگل [illegible] شد [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آن ملکت [illegible] و سید محمد [illegible]
[illegible] ملازمت [illegible] گشت و میرزا ابوالقاسم بابر [illegible]
[illegible] و دیگر سلطنت ساری [illegible] و یکی از [illegible] آن سید [illegible]
[illegible] مراجعت جانب جرجان [illegible] الزام [illegible]
[illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] عنایت نمود [illegible] میرزا
[illegible] و میرزا [illegible] و [illegible]
[illegible] ساقیان [illegible]
[illegible] بزم [illegible] گلهای [illegible]
[illegible] با [illegible]

ذکر قرار یافتن صلح در میان میرزا علاء الدوله و میرزا عبداللطیف و [illegible]

[illegible] میرزا علاء الدوله و میرزا [illegible]
[illegible] عبداللطیف [illegible] و [illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
در سال [illegible] میرزا عبداللطیف [illegible]

طلب [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] ولایت [illegible] میرزا [illegible]
سپاه خراسان [illegible] میرزا عبداللطیف [illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]
[illegible] میرزا عبداللطیف [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] میرزا عبداللطیف [illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
میرزا علاء الدوله [illegible] میرزا ابوالقاسم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible] علاء الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ملازمت نمود

بنام امام [illegible] گرد [illegible] و آن [illegible] والدهر [illegible] و در روز [illegible] علام [illegible]

[illegible] انجام [illegible] رسید [illegible]

[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] اقبال [illegible]

[illegible] ثبات [illegible]

[illegible] میرزا الغ بیگ میرزا

علاء الدوله [illegible] شکست یافتن سپاه خراسان [illegible]

[illegible] سپاه خراسان [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]

[illegible] علاء الدوله [illegible]

[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]

[illegible]

[illegible]

احتیاج افتد

احتیاج افتد [illegible] میرزا علاء الدوله

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] ثبات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا [illegible] خراسان [illegible]

[illegible] سمرقند [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]

[illegible] ثبات قدم [illegible] سمرقند [illegible]

[illegible]

میرزا علاء الدوله [illegible]

[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] خراسان [illegible]

[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان ابو سعید [illegible]

[illegible] سلطان ابو سعید [illegible]

[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]

[illegible] خراسان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

میرزا الغ بیگ [illegible]

آمده در منزل [illegible] سپاه سمرقند شیخ جمال الدین [illegible] شهید [illegible]
رسید [illegible] و میرزا الغ بیگ [illegible] در آن منزل [illegible]
کرده تعظیم [illegible] بجای آورد [illegible] مخدوم [illegible]
[illegible] سادات [illegible] و اموال [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا الغ [illegible]
میرزا بابر [illegible] سلطان ابو سعید [illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله و میرزا بابر [illegible]

[illegible] در بیان توجه میرزا الغ بیگ بجانب [illegible] سلطان ابو سعید [illegible] میرزا [illegible]

چون میرزا علاء الدوله در ولایت [illegible] میرزا ابو القاسم بابر [illegible]
[illegible]
الغ بیگ [illegible]
[illegible] زیارت [illegible]
تحف الصلوة والتحیة بجای آورد [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا بابر [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله و میرزا بابر [illegible]

الغ بیگ [illegible] بانک سلطان [illegible] شهید [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] میرزا عبد اللطیف
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
سلطان ابو سعید [illegible]
[illegible] سلطان ابو سعید [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان ابو سعید [illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] الغ بیگ [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] میرزا الغ بیک [illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible]

[illegible] دار السلطنه هراة [illegible] ولایات خراسان [illegible]

ذکر نهضت میرزا ابو القاسم بابر بجانب دار السلطنه هراة و بیان مآل حال میرزا [illegible] و دیگر حالات

میرزا ابو القاسم بابر [illegible] میرزا الغ بیک گورکان [illegible] دار السلطنه هراة [illegible] میرزا ابراهیم [illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible] ماوراء النهر [illegible] میرزا بابر [illegible] میرزا بابر [illegible]

سنه ثلث وخمسین وثمانمایه [illegible] میرزا بابر [illegible] میرزا ابراهیم [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] میرزا ابراهیم [illegible] میرزا بابر [illegible] سلطان ابو سعید [illegible]

تخت سلطنت بجانب [illegible] و از بیرون [illegible] در سلطان ابوسعید رفت [illegible]
[illegible] شیخ علی بهادر [illegible] نجات [illegible] در این سال قلعه [illegible]
[illegible] مرزا
علاء الدوله [illegible] شد [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] ارکان دولت [illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]
[illegible] عراق [illegible] میرزا [illegible] آنجناب [illegible]
[illegible] ملاقات [illegible]
[illegible] بیان وفات میرزا الغ بیک و میرزا عبد اللطیف [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک و میرزا عبد اللطیف [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible]
[illegible] هندوستان [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible]
[illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible]
[illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible]
میرزا عبد العزیز [illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible]
عبد اللطیف [illegible] میرزا [illegible] دار السلطنه هرات [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible]
[illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible]
[illegible] مملکت [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible]

خلاف [illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible] سمرقند رسید میرزا الغ بیک [illegible] میرزا عبد العزیز [illegible]
[illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible]
[illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible] میرزا عبد العزیز [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible] میرزا عبد اللطیف
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible] ابوسعید بن میرزا [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible]
[illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
میرزا عبد العزیز [illegible] میرزا الغ بیک
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible] سمرقند [illegible] میرزا الغ بیک [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible] میرزا عبد العزیز [illegible]

[illegible] رفته روزی چند در آن معدن [illegible] اقامت [illegible] در آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] معروف گردید [illegible] آنحضرت [illegible] خلاف [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] بحال الملوک [illegible]
[illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible]
[illegible] حضرت صاحب قران
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible] میرزا الغ بیگ
[illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
میرزا الغ بیگ [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
[illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible] میرزا عبد العزیز [illegible]
[illegible]

[illegible] وقتی که [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
[illegible] شهادت میرزا الغ بیگ گویند [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] **ذکر فضلا زمان**
میرزا الغ بیگ گورکان [illegible] پادشاه عالیجاه میرزا الغ بیگ [illegible]
حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] **مولانا غیاث الدین جمشید**
رسـت [illegible] میرزا الغ بیگ
[illegible] مولانا معین الدین الکاشی و مولانا صلاح الدین موسی [illegible]
[illegible] **مولانا علاء الدین شاشی** [illegible]
سمرقند [illegible] **مولانا نفیس طبیب** [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] **مولانا محمد حکیم** [illegible]
سمرقند [illegible] میرزا الغ بیگ گورکان [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible]
[illegible] **خواجه عصام الدین** [illegible]
[illegible] شیخ الاسلامی [illegible]
[illegible] **خواجه ابو الفضل [illegible]** [illegible]
سمرقند [illegible] **سید عاشق** [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
[illegible]

پیدا آورده بود و شنیدن استماع داشت و دیگر روزی که میرزا الغ بیگ جهت قتل میرزا عبدالعزیز در کار [illegible]

[illegible] سمرقند [illegible] عام [illegible] مشغول گشته [illegible]

[illegible] روزی که اکابر و اعیان سمرقند در مجلس پادشاه نشسته بودند سید عاشق در غایت [illegible]

[illegible] میرزا الغ بیگ آورده گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سید عاشق [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]

[illegible]

و مولانا ... [illegible] ... صاحب [illegible] ... شریف ... [illegible]

[illegible] ... میرزا الغ بیک ... [illegible]

[illegible] ... عبد اللطیف ... [illegible]

[illegible] ... خواجه فضل الله ابو اللیثی ... [illegible]

[illegible] ... مولانا علاء الدین علی قوشچی ... [illegible]

[illegible] ... میرزا الغ بیک ... [illegible]

[illegible] ... خواجه عبد الاول ... [illegible]

[illegible] ... میرزا الغ بیک ... [illegible]

[illegible] ... خواجه عبد المؤمن ... [illegible]

[illegible] ... خواجه عبد المؤمن ... [illegible]

[illegible] ... مولانا [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... مولانا جنیدی ... میرزا الغ بیک ... [illegible]

[illegible] ... سلطان محمد بن بایسنغر ... [illegible]

[illegible] ... میرزا بابر ... [illegible]

[illegible] ... جهانشاه ... [illegible]

[illegible]

گفتار در بیان لشکر کشیدن میرزا سلطان محمد بجانب اصفهان [illegible]

[illegible]

رسید و صورت حادثه را عرضه داشته [illegible] آتش خشم [illegible] مشتعل گردانید [illegible]
[illegible] رسید سوار [illegible] در موکب همایون [illegible] میرزا بابر [illegible]
و جوانان پراکنده گشته و میرزا بابر بار دیگر [illegible] میرزا احمد [illegible]
[illegible] باشند [illegible]
[illegible] و مردم [illegible]
[illegible] اردوی همایون [illegible] لشکریان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] میرزا بابر [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]
مولانا [illegible] میرزا بابر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ بهاء الدین عمر [illegible]
[illegible] میرزا بابر [illegible]
مولانا [illegible] میرزا بابر [illegible]

ذکر سلطنت میرزا عبد اللطیف [illegible]

[illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible]
[illegible]
[illegible]

قلی زجت [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
[illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible]
[illegible] در سمرقند [illegible] استقلال [illegible]
دولت و اقبال [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
میرزا الغ بیک [illegible] امیر سلطان شاه برلاس [illegible] امیر جلال الدین محمود [illegible] میرزا عبد
اللطیف [illegible]
میرزا عبد اللطیف [illegible] میرزا الغ بیک و میرزا عبد العزیز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک
[illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible]
[illegible]
عبد اللطیف [illegible] بابا حسین [illegible] تاریخ [illegible]
[illegible] بابا حسین [illegible] تاریخ [illegible]

میرزا ابو القاسم بابر [illegible]

[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]

باز گشت و میرزا علاء الدوله از مشاهده [illegible] کرده روی بکوهستان غرجستان آورد و میرزا ابوالقاسم
و بعد از آنکه خبر [illegible] شیخ الاسلام [illegible] رسید [illegible] شدت برودت هوا [illegible] میرزا علاء
الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ابوالقاسم بابر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]
[illegible]

بجنس

بتخفیف آن مشغول گشتند و میرزا علاء الدوله [illegible] بیرون کشید [illegible]
[illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] **گفتار در بیان [illegible] میرزا سلطان**
محمد و میرزا ابوالقاسم بابر [illegible]
[illegible] میرزا سلطان محمد بن بایسنغر [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ الاسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خراسان معاودت نموده گفت [illegible] میرزا بابر بموجب [illegible] میرزا ابوسعید [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا بابر [illegible]

میرزا سلطان محمد [illegible] خراسان [illegible]

[illegible] میرزا بابر [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا سلطان محمد [illegible]

و میرزا بابر [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا بابر [illegible]

[illegible] نظم [illegible]

[illegible] و چون میرزا بابر [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا بابر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

داستان آن

ر شاهان آن اقبال [illegible] پادشاه [illegible]

در بیان رفتن میرزا ابوالقاسم بابر بدار الملک شیراز و مراجعت فرمودن بجانب [illegible]

چون [illegible] میرزا بابر [illegible]

فارس [illegible] میرزا احمد [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان محمد امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا بابر [illegible]

[illegible]

میرزا بابر [illegible] فارس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا بابر [illegible]

[illegible] فارس [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible] خراسان [illegible]

[illegible] خراسان [illegible]

بسیار در رفق و [illegible] آمده و اند نیابان میرزا بابر خوشنود [illegible] مملکت [illegible]

[illegible] هم رجب سنه [illegible] خمسین و ثمانمایه [illegible] بجانب [illegible]

[illegible] الولایت میرزا [illegible]

سلطان بن میرزا [illegible] دولت [illegible]

[illegible] سلطان حسین [illegible]

[illegible] سعادت و اقبال [illegible]

هم میرزا علاء الدوله [illegible] شجاعت امیر [illegible]

[illegible] بتفصیل [illegible] **ذکر توجه میرزا علاء الدوله**

بجاده قوم ازالات و بیان بعضی از وقایع و حالات [illegible] میرزا علاء الدوله

[illegible] میرزا بابر [illegible] المشهد المقدس [illegible]

[illegible] سلطان محمود بن [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] میرزا علاء الدوله

[illegible]

[illegible] سلطان محمود [illegible]

میرزا علاء الدوله [illegible] السلطنه

[illegible] میرزا بابر [illegible]

عازم [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]

[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] میرزا بابر [illegible] دار السلطنه [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا ابو القاسم بابر [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] میرزا بابر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا [illegible] زین العابدین [illegible]

[illegible] **ذکر پادشاه و صاحب‌قران سعید میرزا سلطان ابوسعید**

سلطان ابوسعید میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان ابوسعید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رفته و بیعت ایشان بسته علامت [illegible] ساخت چنانکه مذکور شد در شهور سنه ثلث و خمسین و ثمانمائه

که میرزا الغ بیگ گورکان و میرزا عبد اللطیف در کنار آب [illegible] متوجه [illegible] اقامت [illegible]

بود و چون آنحضرت با شهزاده [illegible] سمرقند را [illegible] میرزا الغ بیگ این خبر [illegible]

[illegible] سمرقند [illegible] میرزا سلطان ابو سعید [illegible] در آن شهر [illegible]

رفت و روزی چند [illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible] میرزا عبد اللطیف

پدر را کشته [illegible] سمرقند [illegible] و میرزا سلطان ابو سعید

که [illegible] آنحضرت بسلطان سعید [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] میرزا عبد اللطیف

[illegible] سلطان سعید [illegible] آنحضرت

[illegible] سمرقند [illegible] میرزا عبد الله [illegible]

[illegible] سلطان سعید خان [illegible]

[illegible] سلطان سعید [illegible]

[illegible] سلطان سعید [illegible] سمرقند [illegible]

[illegible] میرزا عبد الله [illegible] سمرقند [illegible] سلطان سعید [illegible]

خانیکه در آن زمان پادشاه [illegible] و ابو الخیر خان [illegible]

و سپاه [illegible] میرزا سلطان ابو سعید [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] بدار السلطنه سمرقند [illegible] میرزا عبد الله [illegible]

[illegible]

و سلطان سعید [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان سعید [illegible] میرزا عبد الله خان [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا سلطان ابو سعید [illegible] سلطان سعید [illegible]

[illegible] سمرقند [illegible]

[illegible] سمرقند [illegible] ابو الخیر خان [illegible]

[illegible] سلطان ابو سعید [illegible]

[illegible] سلطان سعید سمرقند [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت خاقان [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو الخیر خان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible]

[illegible] خراسان [illegible]

تا امیر محمد قوق و رقت تصرف ... آستان سلطنت آشیان قرار گرفت و یازده سال دیگر از افق
ترکستان نامه ... از آنجا ... بنخیر آن پادشاه و سعادت نشان بود و در اندک مدت معموری آن ولایات
... سپاه زیاده ... حضور شوان ... و چون آتش ... شعله ... شوال اشتعال کرد و در اوایل
سنه اثنی و ستین و ثمانمایه روی بجانب عراق ... آورد و ... در ... ایران در میان شد
و در ماه رجب سنه ثلث و ستین و ثمانمایه ... بگذشت و ... روزی عقیده بود و دست
امیر حسین ... و ... مبانی تفصیل این حکایات ... محمد ... کرده
حالات آن سلطان صاحب سعادت در ضمن ... آینده صحت و صنع ... پذیرفت و در ایام
دولت آن پادشاه عالی‌مقام مولانا شیخ احمد تبریزی و مولانا عبد الکریم سمرقندی و شریف ...
میر عبد الکریم ... صدارت ... خواجه ... خواجه سعید ... خواجه ...
فارس سمنانی و خواجه معز الدین ... مولانا امیر ... قندی و خواجه ...
... سلطان سعید انعام ... گفتار در بیان قشلاق فرمودن
میرزا ابو القاسم بابر در ولایت جرجان و مراجعت نمودن جنت آشیان سلطان سعید ...
پادشاه ... میرزا ابو القاسم بابر ... خیال تسخیر فارس ...
... آفتاب با اشراق ... روز دوشنبه ... رجب از دار السلطنه ...
حرکت ... منازل و مراحل ... عساکر ...
از ... میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر ... جلال ... شهزاده ...
... اتفاق کرده ... واجب الاذعان ...
یافته امرا ... لوازم ... قیام نموده ... صدق ...
... میرزا خلیل سلطان ... شاهزاده ...
... گشت ... میرزا ابو القاسم بابر ... انتقام ...
واقدام نموده ... شوال ... قشلاق جرجان ...
...
...

ب ... زمین ... پادشاه ... از یورت قشلاق ...
... عراق در حرکت آمده ... جانب ... سلطان
سعید میرزا سلطان ابو سعید ... تسخیر ولایات خراسان ...
... امیر علی ... عبادت کرده ...
...
... ولایات خراسان ... میرزا ابو القاسم بابر ...
این خبر استماع نموده ... تسخیر عراق ...
... ملک ...
... سلطان سعید ...
... میرزا ابو القاسم بابر ...
... رمضان سنه خمسین و ثمانمایه ...
...
... ذکر رفتن میرزا ابو القاسم بابر بجانب دار السلطنه سمرقند و محاصره
کردن با سلطان ...
...
...
...
...
... سلطان سعید ... پادشاه ...
... مولانا شیخ احمد ...
... سلطان ابو سعید ...
...
...

[illegible] مبارک [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible]
[illegible]
سمرقند [illegible] شوال [illegible]
[illegible] میرزا سلطان ابو سعید [illegible]
حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible]
میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] خراسان امیر خلیل [illegible] مولانا احمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر خلیل [illegible] مولانا احمد [illegible]
میرزا سلطان سعید [illegible] امیر خلیل [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

میرزا سلطان

میرزا سلطان ابو سعید با امیر خلیل و مولانا احمد [illegible]
میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] خواجه نظام الدین [illegible] مولانا شیخ احمد [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
ذکر فتح مملکت سیستان [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] سیستان شاه حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر خلیل [illegible]
[illegible] سیستان [illegible] امیر خلیل [illegible]
[illegible] شاه حسین [illegible]
[illegible] امیر خلیل [illegible] سیستان [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر خلیل [illegible]
[illegible] امیر خلیل [illegible]
[illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible]
[illegible] امیر خلیل [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] ... جلال الدین محمود ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

گفتار در بیان رفتن میرزا بابر بولایت مشهد و انتقال نمودن او از جهان فانی بعالم [illegible]

[illegible] ... در شعبان سنه [illegible] و ثمانمائه ... مشهد مقدس ... علی الرضا ابن موسی جعفر علیه السلام ... [illegible]

[illegible]

مرقع مصحب

علیه ... [illegible] جشنی ترتیب کرده پادشاه ... [illegible] اوقات ... [illegible]
و در ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... آمده ... [illegible]
پادشاه ... [illegible] ... زیج ... [illegible]
اشتغال ... زیج ... [illegible] این ... [illegible]
... زیج ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... میرزا ... [illegible]
... [illegible] ... آفتاب ... [illegible]
... [illegible] ... پادشاه ... [illegible]
... [illegible] ... این ... [illegible]
... [illegible] ... سلطنت ... [illegible]
... [illegible] ... زیج ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... آفتاب ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... حضرت ... [illegible]
... [illegible] ... علیه السلام ... [illegible]
... [illegible] ... علیه السلام ... [illegible]
... [illegible] ... پادشاه ... [illegible]

در زیج ثانی ... [illegible] ... این ... [illegible]
... [illegible] ... میرزا ... [illegible]
... [illegible] ... ذکر ... شیخ ... [illegible]
... پادشاه ... [illegible] ... شیخ ... [illegible] ... میرزا ... [illegible]
... [illegible] ... شیخ بهاء الدین عمر ... شیخ محمد ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... شیخ بهاء الدین عمر ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
شیخ بهاء الدین عمر ... شیخ ... [illegible]
بهاء الدین عمر ... خاقان ... میرزا ... [illegible]
... اسلام ... حضرت ... علیه الصلوة والسلام ... [illegible]
... [illegible] ... مولانا سعد الدین کاشغری ... مولانا ... [illegible]
... مولانا ... شرف الدین ... مولانا تاج الدین ... مولانا سعد الدین
... [illegible] ... شیخ ... [illegible]
... [illegible] ... علیه الصلوة والسلام ... [illegible]
... مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی ... مولانا سعد الدین کاشغری ... [illegible]
حضرت شیخ بهاء الدین عمر ... [illegible]
... [illegible] ... شیخ ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
شیخ بهاء الدین عمر ... ربیع الاول ... [illegible]
... [illegible] ... حضرت شیخ ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]

در آنجا رسانیدند [illegible] آن پادشاه عالیجاه [illegible] برداشت و در [illegible]

موجب رعایت شیخ و اشراف آفاق [illegible] سید برهان الدین [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] مرقد شیخ بهاء الدین عمر [illegible] دار السلطنه هرات است [illegible]

[illegible] مزار [illegible]

[illegible] قاضی قطب الدین [illegible] مولانا شریف [illegible]

[illegible] تاریخ [illegible] این قطعه نظم شد نظم [illegible] شریعت [illegible] محمد [illegible]

وفات [illegible] دار السلام [illegible] تاریخ اوست [illegible] وفات [illegible] علیه السلام

مولانا سعد الدین الکاشغری در اوایل حال به تحصیل علوم مشغول بود [illegible]

[illegible] مولانا نظام الدین خاموش [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وفات یافت [illegible] مولانا محمد عرب [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] دار السلطنه هرات [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible] قاضی عبد الوهاب مشهدی [illegible]

[illegible]

[illegible]

این قطعه در مدح خواجه رضی الدین [illegible] میرزا بابر [illegible]

[illegible] خواجه عبد الوهاب [illegible]

[illegible]

[illegible] مولانا جلال الدین بایزید پورانی [illegible]

[illegible] احکام شریعت [illegible]

[illegible] رسالت علیه الصلوة والتحیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مولانا جلال الدین بایزید [illegible]

[illegible] رسالت صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]

[illegible] وفات [illegible] مولانا بایزید [illegible]

خواجه شمس الدین محمد الکوسوئی [illegible] شیخ الاسلام احمد جامی [illegible]

[illegible] شیخ زین الدین خوافی [illegible] شیخ بهاء الدین عمر [illegible]

[illegible] مسجد جامع دار السلطنه هرات [illegible]

[illegible] کلام الهی [illegible]

رسالت [illegible] مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا جلال الدین بایزید پورانی و مولانا [illegible]

[illegible]

میرزا سلطان ابو سعید [illegible]

وفات [illegible]

[illegible] قطعه شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible] بنظر [illegible] شود سالها [illegible] مولانا شمس الدین محمد [illegible] طبع و حدت ذهن
در میان افاضل علما شهرت تمام داشت و در اوایل حال چندگاه کسب علوم [illegible] بتحصیل [illegible]
[illegible] با شیخ بهاء الدین عمر و شیخ زین الدین خوافی و مولانا سعد الدین کاشغری مصاحبت [illegible]
در شب جمعه غره ماه رمضان سنه اربع و ستین و ثمانمائه از عالم انتقال فرمود شیخ آذری اسفراینی از مشاهیر
شعرای زمان خود بود [illegible] بطریق درویشان [illegible] از اسفراین بحج [illegible]
حج اسلام [illegible] حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام [illegible]
[illegible] سلاطین آن دیار [illegible] شیخ [illegible] رعایت بسیار نمودند و طریق احترام مسلوک داشتند [illegible]
[illegible] شیخ آذری [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] در سلک نظم در آورده [illegible]
[illegible]
[illegible] از تصنیفات شیخ آذری [illegible]
[illegible]
[illegible] از تصنیفات شیخ آذری [illegible] مولانا طوسی [illegible] در سلک شعرای مشهور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سید [illegible]
[illegible]
[illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] مولانا محمد غزالی [illegible]
[illegible]
[illegible]

در نظم [illegible] قصیده [illegible] حکیم [illegible] مرزا [illegible]
[illegible] قصیده [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]
[illegible] عبد الحق [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] مولانا سیمی [illegible]
شعر [illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا سیمی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] درویش [illegible]
درویش [illegible] میرزا ابو القاسم بابر [illegible]
[illegible] درویش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
قصیده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible]

ایام دولت [illegible] در ماه رجب آن شب زندگانی میرزا ابوالقاسم بابر بسبب [illegible]
ارکان دولت میرزا شاه محمود [illegible] امیر حسین علی
[illegible] میرزا [illegible] میرزا شاه محمود [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر حسین علی [illegible]
[illegible] پادشاه مرحوم شد [illegible]
میرزا ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا شاه محمود [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا شاه محمود [illegible]
[illegible] امیر شیخ ابوسعید [illegible]
[illegible] امیر شیخ ابوسعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر شیخ ابوسعید [illegible]
[illegible]
آن حال خواجه [illegible] میرزا شاه محمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ ابوسعید [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ ابوسعید [illegible]
[illegible] شیخ ابوسعید [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ ابوسعید [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر حسین علی [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ ابوسعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
میرزا شاه محمود [illegible] میرزا ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا ابراهیم [illegible]
[illegible]

در میرزا سلطان ابراهیم چون فروغ آفتاب عالمتاب بر جهانیان روشن است و [illegible]
[illegible] از خاطر [illegible] عظمی امرا [illegible] و معین [illegible] چه [illegible] بر [illegible] کرد
[illegible] در قبضهٔ اقتدار [illegible] امیر شیر حاجی [illegible] شده و [illegible]
حسین [illegible] قتل [illegible] سلطنت [illegible] روزی [illegible] جانب [illegible] میرک بیگ
[illegible] مجلس منعقد شد امیر احمد [illegible] شاه [illegible] داشت که [illegible]
[illegible] پسران [illegible] نشد [illegible] امیر سلطان حسین [illegible]
[illegible] امیر شیر حاجی [illegible] حسین [illegible] را [illegible]
[illegible] امیر شیر حاجی [illegible]
حاجی [illegible] یوسف [illegible] ترخان [illegible]
[illegible] حسین [illegible] احمد ترخان [illegible]
[illegible] سلام [illegible] کلام [illegible]
[illegible] حسین [illegible] امیر احمد [illegible] شاه [illegible]
[illegible] غیاث الدین [illegible] مولانا احمد [illegible]
[illegible] میرزا سلطان ابراهیم [illegible]
[illegible] میرزا شاه محمود [illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
[illegible] امیر شیر حاجی [illegible] میرزا ابراهیم [illegible]
تمام [illegible] دار السلطنه هرات است [illegible] امیر شیر حاجی میرزا شاه محمود [illegible]
[illegible] امرا و ارکان دولت [illegible]
[illegible]
[illegible]

ذکر ظهور میرزا سلطان ابراهیم بر سریر پادشاهی [illegible] میرزا شاه محمود [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] ابراهیم [illegible]

سلطان ابراهیم [illegible] شد و [illegible] از مطالع [illegible] ابراهیم
[illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] در جمعه [illegible]
[illegible] میرزا شاه محمود [illegible] مشهد [illegible]
[illegible] امیر شیر حاجی [illegible]
[illegible] میرزا سلطان ابراهیم [illegible]
[illegible] میرزا شاه محمود [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] خلیل [illegible]
[illegible] میرزا ابراهیم [illegible]
[illegible] امیر شیر حاجی [illegible]
[illegible] امیر شیر حاجی [illegible] میرزا سلطان ابراهیم
[illegible] فتوحات حضرت [illegible] انعام و احسان [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا سلطان ابراهیم [illegible]
[illegible] خواجه شمس الدین محمد [illegible] خواجه [illegible] الدین [illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]
[illegible] میرزا شاه محمود [illegible] مشهد [illegible]
[illegible] میرزا شاه محمود [illegible] مشهد [illegible]
[illegible] دار السلطنه هرات [illegible] میرزا سلطان ابراهیم
[illegible]
میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله و میرزا ابو القاسم [illegible] میرزا شاه محمود [illegible] میرزا سلطان

ابراهیم بهبوت و منقبه موافقت شده و در ولایت ترشیز وقت سفر آن رتبت را افشا [illegible]

میرزا بابر در وقت هراة بوده و میرزا ابراهیم را محبوس ساخته بود [illegible] که در آن [illegible]

بوده بود هم نوبت جام [illegible] برداشت اتفاقا در میان رباط [illegible] و منقبت کوسوئی [illegible]

رحمت الهی رسیده و جنود مسعود پراکنده و انواع لشکر [illegible] در حوالی آن [illegible] آمده [illegible]

و سلطان در رفقا و سپاه [illegible] وقت سپاه میرزا شاه محمود [illegible] و میرزا [illegible]

کرده بودند و عاقبت الامر امیر احمد ترخان با پسران قول [illegible] پریشان شده کمال [illegible]

ظهور رسانیده و میرزا سلطان ابراهیم بعد از آنکه منهزم گشته بود [illegible] میرزا شاه محمود [illegible]

مشهد متوجه شد و میرزا ابراهیم لشکر موهبت الهی بجای آورده و غنیمت بی نهایت گرفته [illegible]

کرده [illegible] روز دوشنبه بیست و پنجم شعبان خبر به دار السلطنه هراة رسید که میرزا شاه محمود [illegible]

و حضرت [illegible] بعد از [illegible] جمعی دیگر [illegible] میرزا ابراهیم [illegible]

و میرزا شاه محمود [illegible] روز [illegible] میرزا سلطان ابوسعید [illegible]

آورده [illegible] نام [illegible] شرف [illegible] و صباح [illegible] موکب همایون [illegible]

[illegible] احوال [illegible] دولت [illegible] اسباب عدل [illegible]

[illegible] **ذکر چگونگی وصول میرزا سلطان ابوسعید بدار السلطنه هراة و [illegible]**

سلطان ابوسعید از جانب [illegible] سمرقند [illegible] حضرت [illegible] مملکت [illegible]

و ساير ممالک ایران [illegible] خاطر [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible]

[illegible] در آن اثنا [illegible] حاجی [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] جانب [illegible] صورت [illegible] هراة [illegible]

[illegible] موکب همایون [illegible] سلطان ابوسعید [illegible]

[illegible] دار السلطنه هراة [illegible] روز دوشنبه [illegible]

[illegible] سلطان ابوسعید [illegible] ملازمت [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] هراة [illegible]

[illegible] مغرب [illegible] و عاقبت [illegible] هراة [illegible] گذشته [illegible]

قلعه [illegible] در روز [illegible] خورشید [illegible] شهرستان [illegible]

در [illegible] سلطان سعید [illegible] دار السلطنه هراة [illegible]

[illegible] بشارت [illegible]

[illegible] مولانا [illegible]

[illegible] مولانا [illegible]

[illegible] آورده [illegible]

[illegible]

[illegible]

سعید [illegible] رفت [illegible] سلطان سعید [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] قلعه اختیار الدین [illegible]

[illegible] اختیار الدین [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

قلعه [illegible]

[illegible] مولانا [illegible]

در [illegible] سلطان سعید [illegible] میرزا [illegible]

ابراهیم [illegible]

[illegible] سلطان سعید [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا سلطان ابوسعید [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible] دار السلطنه هراة [illegible]

جامعیت در غایت زیب و زینت در مشهد مقدس رضویه بر مسجد جمعه در کمال تکلف ساخت و بمستغلات
خوب و اسباب مرغوب مرتب [illegible] رفت نمود و [illegible] تعالی [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] سلطان [illegible]
سلطان سعید [illegible] در غایت [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
میرزا سلطان ابو سعید [illegible] الاسلام [illegible]
[illegible] میرزا ابراهیم [illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اکنون ذکر توجه میرزا سلطان ابراهیم
بجانب گرگان و منهزم گشتن از صولت سپاه میرزا جهانشاه ترکمان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible]

دیار ابر

و بدیار امیر با حسن [illegible]
و میرزا ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا جهانشاه [illegible]
میرزا جهانشاه [illegible] امیر نظام الدین عبد الکریم [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا جهانشاه [illegible]
[illegible] امیر عبد الکریم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا جهانشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] ترکمانان [illegible]
[illegible]
[illegible] ترکمانان [illegible]
[illegible]
ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]

و امیر سید یوسف ولد امیر سید خواجه و امیر سلطان حسین ولد امیر فیروزشاه و امیر سعادت خاوند
شاه [illegible] بودند در آن کشاکش کشته گشتند و امیر ابو سعید میرم [illegible] امیر سید خواجه
[illegible] و امیر جهانشاه [illegible] بردند و حسب الحکم او را نیز بقتل آوردند و این واقعه در روز شنبه
بیست و پنجم محرم الحرام سنه اثنی و ستین و ثمانمایه [illegible] میرزا سلطان ابراهیم چون
در آن معرکه [illegible] در وقت رحلت [illegible] در هیچ منزل نیاسود و در روز یکشنبه
هفتم ماه صفر [illegible] چون میرزا
ابراهیم [illegible] بادشاه جهانبان [illegible]
[illegible] امیر احمد ترخان که حاکم هراة [illegible]
[illegible] جمیع لوازم استقبال [illegible]
[illegible]
[illegible]
میرزا ابراهیم [illegible] سلطنت [illegible] و مولانا احمد [illegible] افتخار الدین [illegible]
[illegible] سلطان ابو سعید
[illegible] میرزا ابراهیم [illegible]
[illegible] میرزا ابراهیم [illegible]
[illegible] مولانا احمد [illegible]
ترخان [illegible]
[illegible] مولانا احمد [illegible] میرزا
[illegible] افتخار الدین [illegible]
[illegible] ذکر توجه [illegible] سلطان سعید ابو سعید [illegible] میرزا علاء الدوله
بدار السلطنه هراة [illegible] میرزا سلطان ابراهیم [illegible] هراة [illegible]
امرا و ارکان دولت [illegible] میرزا سلطان ابو سعید [illegible]
[illegible]

برآمد

برآمد [illegible] شیخ [illegible] الدین [illegible] شیخ [illegible] الدین [illegible] شیخ شمس الدین محمد [illegible]
[illegible] امیر برهان الدین [illegible] امیر غیاث [illegible]
سلطان [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible] قبول [illegible]
[illegible] میرزا ابراهیم [illegible]
[illegible] هراة [illegible] ولایت [illegible] ولایات خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا سلطان ابو سعید [illegible]
[illegible] میرزا ابراهیم [illegible] ولایات [illegible]
خراسان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] میرزا سلطان ابو سعید [illegible]
و میرزا سلطان ابراهیم [illegible] مولانا احمد [illegible]
[illegible] میرزا سلطان سنجر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر خلیل [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
و میرزا علاء الدوله [illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] مطلع سعدین [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible] خراسان [illegible]

[illegible] و وصول مقدم همایون [illegible] میرزا ابراهیم [illegible]

[illegible] آمیز پیغام [illegible]

[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]

[illegible] میرزا ابراهیم [illegible] استقبال [illegible]

میرزا علاء الدوله [illegible]

[illegible] و میرزا ابراهیم [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] **ذکر وصول میرزا [illegible]**

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] میرزا ابراهیم [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] ساعت [illegible]

[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] میرزا ابراهیم [illegible]

[illegible] میرزا ابراهیم [illegible]

[illegible] میرزا ابراهیم [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]

حقیقت **ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله [illegible]**

بدار السلطنه هرات [illegible] میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم [illegible]

[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] امیر خلیل [illegible]

[illegible] میرزا ابراهیم [illegible]

[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]

[illegible] میرزا ابراهیم [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]

[illegible]

... زنهار بیان باز با خود متفق ساخت و شبی ... لشکر کشیده و میرزا ابراهیم را از قید نجات داده ...

عزیمت ... [illegible] ... میرزا جهانشاه و ... [illegible]

... میرزا علاء الدوله ... میرزا علاء الدوله ... [illegible]

... [illegible] ... میرزا جهانشاه ... [illegible]

... [illegible] ... میرزا علاء الدوله ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... میرزا ابراهیم ... [illegible]

میرزا جهانشاه ... [illegible]

... [illegible] ... میرزا سلطان ابوسعید ... [illegible]

گفتار در بیان توجه سلطان سعید بعزم رزم میرزا جهانشاه و ذکر بعضی از سوانح که در آن ایام پادشاه واقع شد چون میرزا سلطان ابوسعید ... دار السلام ... میرزا ... [illegible] ... میرزا جهانشاه ...

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... میرزا جهانشاه ... [illegible]

... [illegible]

... سلطان سعید ... [illegible]

... میرزا جهانشاه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... میرزا جهانشاه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... میرزا ابراهیم ... میرزا جهانشاه ... [illegible]

... [illegible] ... میرزا جهانشاه ... [illegible]

... سلطان سعید ... میرزا جهانشاه ... [illegible]

... [illegible] ... میرزا جهانشاه ... [illegible]

... [illegible] ... میرزا سلطان ابوسعید ... [illegible]

... میرزا جهانشاه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... سلطان سعید ... [illegible]

... [illegible] **گفتار در بیان وصول میرزا سلطان ابوسعید به دار السلطنه هرات و ذکر انقراض ...** ... [illegible]

... [illegible] ... میرزا سلطان ابوسعید ... میرزا جهانشاه ...

... [illegible]

... [illegible]

رفقا ... با زکر برسم استقبال مبادرت جسته بودند ... الطاف ... [illegible]

... سلطان سعادت ... میرزا ... مراجعت گشت ... [illegible]

... حضرت ... مسجد جامع شریف ... [illegible]

... حضرت شیخ ... [illegible]

[illegible]

... میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم ... [illegible]

... سلطان سعید ... [illegible]

حسام الدین

... میرزا علاء الدوله ... سلطان سعید ... [illegible]

... میرزا علاء الدوله ... میرزا ابراهیم ... [illegible]

... سلطان سعید ... [illegible]

ذکر توجه صاحبقران ... و فتح قلعه ... و وقایع که در آن ایام اتفاق افتاد

[illegible]

و در سلخ ... رسیده از آنجا به هراة فرستاده شد و بعد از فتح در اوایل ماه مبارک رمضان سنه ثمان و ستین

و ثمانمایه دست داد و در اواسط همین ماه وفات میرزا ابراهیم اتفاق افتاد تبیین این مقال آنکه چون میرزا

الدوله و میرزا ابراهیم از معرکه میرزا سلطان ابوسعید گریخته به جانب دامغان رسیدند و میرزا ... بکه یکدیگر

میرزا ابراهیم از آن ولایت ... سپاهی به هم رسانیده از آن ولایت به جانب ... شد مقدمات ... رسیدند اما در آن

راه مریض گشته ... در ... بیماری ... فامیه شد و ... علامات ... روی

شاه و بعضی از ملازمان ... نعش مغفرت شعار را به هراة آورده در شوال سال مذکور در بیت المغفرة ... مدفون

آغا ... امرای سلطان ابوسعید ... از لوازم ... والمعاصی

و در این سال ... سلطان سعید ... و چون آن ... عاقبت محمود ...

حکم ... میرزا علاء الدوله ... میرزا ... موسوم شد و در ... سال ... سنه ...

امیر علی فارسی ... تسخیر قلعه ... گشت ... حصول ... محمد ... از قبل میرزا

حسن ... به قلعه ... مقدم الملازمت ... امیر علی فارسی ... برج ... قلعه

تسخیر ... سال میرزا ... محمد ... میرزا بابر ... سپاه میرزا ... جهانشاه

به ولایت سیستان ... امیر خلیل هندو ... کار ... بود ... شهادت

جنید ... میرزا ... بر قوام ... مستقیم ... گردید **ذکر لشکر کشیدن**

میرزا جهانشاه و ... امیر خلیل هندو ... و ... اسیر ... از مطالع ... تا بنده

... میرزا ... سپاه ... سلطان حسین میرزا

... بر ولایت ... جهانشاه ... محمد ... آثار ... ارغو

لوازم ... سلطان سعید ... جمادی الاول ... جرجان

و سلطان حسین میرزا ... ولایت ... برافراشت

سعید ... جرجان ... آن مملکت ... سلطان ... بکاموفق

... توجه ... کرامات ... امیر خلیل هندو ... سردار

... میرزا ابوالقاسم ... ولایت سیستان ... حکومت ... قرار

سلطان سعید ... استقلال ... برافراشت ... مبارک

نقل ... رسید ... امیر نظام الدین احمد ... از قبل سلطان سعید در شهر حاکم بود

و امیر ... ولایت ... سه روز ... برج و باره هراة را محصور کرده بودند و در باب

منع ... کمال ... امیر خلیل ... روز از صباح تا رواح ... جنگ

مشغول ... تیر و سنگ ... مردم ... کار

و چون امیر خلیل ... مولانا محسن شاه ... گرفته

... امیر خلیل ... جواب مشغول

مطلع این **قطعه** با ... امیر خلیل **قطعه** ... **قطعه** ... فرود

... **قطعه** صباح ... امیر خلیل ... سپاه ... ملازمان

... هراة ... خندق ... گردون

مشغول گشته ... قلعه ... حملات

شهر هراة ... امیر خلیل ... تیغ ... شاه

... سلطان ابوسعید ... اقدام ثبات ... امیر خلیل

... عازم ... سلطان سعید

... امیر خلیل ... مسافت

... ماه مبارک رمضان ... هنگام ... آورده

... امیر خلیل

... امیر خلیل ... مظفر

... سلطان ... گشته ... شهید

... امیر ...

... امیر خلیل ... همراه

... سلطان سعید ... امیر خلیل ... اقبال

... سیستان ...

... تعلق گرفت ... اقبال

استعداد پذیرفت ذکر بعضی از وقایع که در عهد دولت ... [illegible] ... میرزا علاء الدوله ...

... سلطان سعید در اطراف ... [illegible] ...

... رجب ... [illegible] ...

... پادشاه مرحوم ... سلطان ... سلطان سعید ... [illegible]

... [illegible] ... میرزا ... [illegible]

... سلطان سعید ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

... میرزا ... [illegible]

... سلطان سعید ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... سلطان حسین میرزا ... [illegible]

... خراسان ... سلطان سعید ... [illegible]

[illegible]

... سلطان حسین ... [illegible]

[illegible]

... میرزا سلطان حسین ... [illegible]

... میرزا سلطان ابوسعید ... [illegible]

... میرزا ... [illegible]

... سلطان حسین ... [illegible]

... سلطان ابوسعید ... میرزا سلطان حسین ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ...

... [illegible] ...

[illegible]

... امیر خلیل ... [illegible]

[illegible]

... سلطان سعید ... [illegible]

[illegible]

... سلطان حسین ... [illegible]

[illegible]

... امیر خلیل ... [illegible]

[illegible]

... سلطان سعید ... خراسان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... هرات ... [illegible]

و [illegible] خواجه قطب الدین [illegible] خواجه اسمعیل [illegible] وزیر شده خواجه مظفر [illegible] بواسطه
تصرف و تقصیر بسیار [illegible] از منصب معزول گشت [illegible] خواجه شمس الدین محمد صاحب [illegible]
خواجه معز الدین [illegible] خواجه مظفر [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] گفت **شعر** [illegible] خواجه شمس الدین [illegible]

[illegible] سلطان سعید [illegible]

چون میرزا سلطان ابو سعید [illegible] روزی چند [illegible] سعادت
[illegible]
[illegible]
[illegible] جمادی الاولی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] سلطان سعادت [illegible]
سلطان سعید [illegible] میرزا سلطان ابو سعید [illegible]
[illegible] محرم الحرام [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible]

[illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان سعید سعادت [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] خواجه اسمعیل [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible] خواجه اسمعیل [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شعبان [illegible]
[illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شوال سلطان سعید

[illegible] خورشید منظر توجه نمود و میرزا بابر [illegible] سوم گشت [illegible] و از آنجا [illegible]
[illegible] در آن وقت حکم [illegible] بهشت [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] تقدیم رسانیده [illegible] و وزرا [illegible] رجب [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] مناسب [illegible]
[illegible] الملک [illegible] حاضر بوده [illegible] وقت [illegible]
[illegible] اصفهانی [illegible]
[illegible]
[illegible] اجتماع [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible]
[illegible] خاص و عام [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] یوم [illegible] ترتیب [illegible]
[illegible] شوال [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] اتمام [illegible] مقام [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible] دولت و اقبال [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] مشغول بوده [illegible]
[illegible] میرزا جهانشاه [illegible] در آن [illegible]

گفتار در بیان

گفتار در بیان شمه‌ای از احوال میرزا جهانشاه و میرزا پیر بداق و از کشته شدن پیر بداق بدست پدر و [illegible]
[illegible] مطلع آثار [illegible] و روات [illegible] اخبار [illegible]
میرزا [illegible] بایسنغر [illegible]
در منزل [illegible] میرزا مظفرالدین جهانشاه [illegible]
آذربایجان [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر حسین بیگ [illegible]
[illegible] میرزا جهانشاه [illegible]
[illegible] استقلال [illegible]
[illegible] امیر حسین بیگ
[illegible]
[illegible] جهانشاهی [illegible]
[illegible] میرزا پیر بداق [illegible] میرزا جهانشاه [illegible]
ولایت فارس [illegible] سلطان سعید [illegible] میرزا جهانشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا جهانشاه [illegible]
[illegible] میرزا پیر بداق [illegible]
[illegible] میرزا جهانشاه [illegible]
[illegible] میرزا پیر بداق [illegible] فارس [illegible]
[illegible] میرزا جهانشاه [illegible]
[illegible] میرزا پیر بداق [illegible]
[illegible]
جهانشاهی [illegible] میرزا جهانشاه [illegible]

سبب رفت و به سبب رسول رسالت به حضرت فرستنده و فرو رسید می پرداخت بکابل خبر رسید و آن شاهزاده که بشتر

در فوج روان از انتظام شوکت و شتاق بگذرانید و امیر میرزا جهانشاه خاطر به استقبال مثال اقبال میرزا دو ماه

در شهر سنه بعین رکاب به انگاه بسیار بظاهر در اسلام منتظر داشت و میرزا امیر مرادی بیرون

شهر را مستحکم ساخته در مقام فتحت و تزلزل ثبات قدم بود و میرزا جهانشاه آغاز محاصره کرد و بنا نهاد

در اسلام و تجهیزات اتباع شاهزاده و تدبیر انتظام مدت یکسال صورت فتح میسر نگشت و در آن اوقات

عراق و آذربیجان بشقت فرزندان و مهم انتظام و ترتیب کرد و میرزا امیر مرادی نیز بدیوان شد و اسکان

حالت و ملازمان گرسنه نهایت درماندگی و عاجزی رسانید که صورت عافیت شد و آن

تربیت وقت و ملوک اعظم روان بوده علاوه عمر بحکم شرع بابت حسن گرفت و به ایران تحویل و تربیت

ساعت بنده و کمال رسید و دی بود که از روی سلطنت دست علوم ایشان نجات در کشتن

در گشتن سلک از بهشت انتظام که ایوان آورده نظام رکاب شد و بدین جهان رسیده و کسی باز بار و فغان

آسمان رسانید و کسان در بارگاه میرزا جهانشاه فرستاده و از طلب کرد و میرزا جهانشاه

در سلطنت خویش ایمن کرده بنده و اولاد در اسلام و دولت با برکت شد و در سلک ملوک

روی با روی میرزا جهانشاه و شاه شد امیر مرادی میرزا بابر و روان گشت و در آغاز جمیع دو روز

شکست و بود کمان حق رعایت پدر و برادر و اقضای اندیشه و مهم در آن ایام میرزا جهانشاه و پسر بکر

و چون از امرا کشتن میرزا امیر مرادی و جور کرد و بنده و بعد از آن بیگ آگاه و در جهان بسته

دست پادشاه فتح گشت و بعد و محمدی با تقصد شمشیر بر سر بزرگوار کرد بعد امرا نفیس داد و آن وقت

میرزا جهانشاه مبارک بنیاد و طبع خلایق از شهادت بشد متغیر شد و در آن پادشاه و مدام انتظام

مهم سریع ساخت بحکم همت متوجه و ترتیب امیر حسن بیگ گشته رایت دولت به صوب آذربایجان افراخت و در

بیک از توجه دشمن آگاه شده بنا بر عدم استقلال ممالک و در عقب بکر بنیاد مستحکم بر مقصد متوجه

جهانشاه و جلو او موسوم و از روم گذشته فرستنده کتیبه نزد امیر حسن بیک فرستاد التفات نقد نمود و امیر

بیک را کمال کیاست و کمال رای رسوم موجب زمان نزد پادشاه و او تربیت فرمود

انتظام داده و میرزا جهانشاه و انتظام بازخجلت و خفت آن کتاب مالی کرد و تا بهشت و زمستان در موضع

گذرانید و بعد از هجوم هوا و شدت در فرو بشکست سرو بلند پای که در آن دیار اقامت نمود و در

انصراف طلبیده در قرو ترکمان آن کاغذ با شرف اجازت در زمان داشته با خواص و مقربان روز چند

در حوالی مکان بیش با عشرت مشغول گرد و امیر حسن بیک از غفلت دشمن و پریشانی سپاه و دولت آگاه

شده و با ده دوازده هزار سوار مکمل جرار بقصد میرزا جهانشاه در حرکت آمد و چون آن هنگام در حوالی اردو رسید

از مردم شهر با ده کمالی کردی العلمای نمود را داد و آن شب رسول ابی العلما و انشاد بعد از سپاه آغاز

کرد و میرزا محمد و میرزا ابو یوسف جنگ پیش رفته تاب جنگ نیاورده و منهزم گشته بدر رفتند و

امید ابو اقبال شکسته امیر میرزا جهانشاه و جمعی پرشکوه با او بسته بود بگرفتار شدند و دیگران

بر مرکب سوار شده و فرار بصوب بغداد کرد و امیر حسن بیک حاضر طلب بار داده و آن جماعت

رسید و مرغ در حیات حسن اسیر دادن آذربیجان را به اقامت داد و وقتی که میرزا جهانشاه گرفتار

و لشکریان امیر حسن بیک شکسته و ناموس او پراکنده و مطیع او گشته بازگشت و بر تخت

تکیه متعلق شد و امیر حسن بیک تنها جلال و عظم را دریافت و در آن اثنا امیر حسن بیک با میرزا جهانشاه

داشت نزد آن اعزت به او گفت که پادشاه است امیر حسن بیک با آن سرداران میرزا محمدی و یوسف بیک

بر سید آن برکت موجب اینکه او را رخصت است که شنیده بود و امیر حسن بیک به آغاز جنگ

مردانه و شجاعت کرد که خان لشکر را جانب پادشاه داد و بر او و دیگران کرد از امیر جهانشاه و فرزندانش

و امیر حسن بیک اسکندر الحضور طلبیده و به سید کرد این اسباب و کمی دولت و جواب

سلطنت و بر صفحات بیان ایشان موضع شیخ آوردم و جای ایشان امیر حسن بیک

و بابر نرسیده و نام قبیله آن صدا ساخته و نظر آورده و منع به بلده حق میرزا جهانشاه و برادر

امیر حسن بیک خواهم لشکر شاهی الهی به دولت محمدی را بازگشته میرزا یوسف بالیس آتش و

ساخت و دولت از آن خاندان درگذشت بکلی گشته شد و کارها گذشت

گشاده در بیان وصول خبر توجه میرزا جهانشاه به عزم میرزا سلطان ابوسعید کورکان و توجه آن پادشاه عالیشان بصوب ممالک عراق و آذربیجان

مرغ آفتاب اقبال ابو النصر حسن بیک از مطلع فتح و ظفر طالع گشت و هم میرزا جهانشاه

رنجی که سلطان را از هم گذشت هر دو لشکریان عراق و آذربیجان روی امید به درگاه امیرزاده حسن علی

و او جهانشاه می بود آورده شد داد و امرای فتح این دو خاندان گشاده و صد و هشتاد هزار سوار را مواجب داد

در رکاب شاهزاده را به جنگ سپه گشته و بر باب عظم هیچ موافق نشد این قضیه گذشته و امیرزاده حسن علی

بان سبب و آیات اساس مصادقت و مصافات طرح انداخته شرح احوال را به درگاه عالم پناه سلطان سعید بیان
نموده و التماس نمود که رایات نصرت آیات متوجه عراق و آذربایجان نهضت نماید تا او کمر خدمتکاری بر
میان بسته ممالک را مفتوح و مستخلص ساخته بقدم اخلاص خدمات شایان بتقدیم رساند و بعد از شنیدن این
معروضات و انبساط بر خاطر عاطر سلطان سعید و فضلای دولت حکم همایون در جمع لشکر از ممالک
محروسه صادر یافت و مرجان آن پادشاه عالیجاه بهسته کلیات امور دین و دولت را بمشورت
حقایق آگاه ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله منوط ساخته طلب جنابت آنحضرت میرک جلال
عبد الرحیم صدر را بسمرقند فرستاده خواجه [illegible] حضرت سلطان را صدق دل وابسته [illegible] میرزا سلطان
ابو سعید در باب یورش عراق و آذربایجان با آنحضرت مشورت [illegible] تقدیم رسانید صدر گفت
[illegible] خاطر [illegible] رفت [illegible] خواجه عبید الله [illegible] میرزا سلطان ابو سعید
[illegible] قشلاق [illegible] کثرت [illegible] عراق [illegible] در اواخر شعبان سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه
آذربایجان و عراق نهضت فرموده [illegible] ولایت [illegible] مزارات [illegible] رفته
تقدیم [illegible] استقامت [illegible] صدقات [illegible]
[illegible] نقش [illegible]
[illegible]
[illegible] ممالک [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] رسیده [illegible]
[illegible] امرا [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] نظام الدین احمد بن امیر علی [illegible] فارس [illegible]
کرمان و امیر جلال الدین محمود [illegible] حکومت کرمان [illegible] امیر سعید [illegible]
[illegible] سلطانیه [illegible] همدان [illegible] امیر حسین علی [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] عراق [illegible] استقلال سلطان [illegible]

[illegible] بار [illegible] آفتاب سعادت آثار [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] حسن بیک [illegible] میرزا [illegible] خوارزم [illegible] سلطان [illegible] ییلاق [illegible]
[illegible] درگاه [illegible] ایلچیان امیر حسن بیک [illegible] عالم پناه [illegible] رسیده
اخلاص و شرح اخلاص [illegible] اشرف اعلی [illegible]
[illegible] نسبت [illegible] حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] قدم [illegible] طریق [illegible] سعید [illegible]
[illegible] خلاف [illegible] سلطان سعید [illegible] ایلچیان [illegible]
[illegible] امیر حسن بیک [illegible] شمشیر [illegible]
[illegible] امیر حسن بیک [illegible] سپاه [illegible] نماید [illegible]
[illegible] انتقام [illegible] ایلچیان امیرزاده حسین علی [illegible]
[illegible] آمده [illegible]
[illegible] آذربایجان و عراق و فارس [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] حال [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible] آذربایجان [illegible] موکب همایون [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] امیرزاده حسین علی [illegible]
[illegible] امیرزاده حسین علی [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible] امیرزاده حسین علی [illegible]
[illegible] امیر حسن بیک [illegible]
[illegible] ابراهیم شاه [illegible]
[illegible] امیر حسن بیک [illegible] سلطان سعید [illegible] تبریز [illegible]

امیرزاده حسین علی شیوه یافته مردم منوّعل هم بر آمدند که قضا و اشان تیسیر نه پذیرفت بعضی از لشکریان
با ولای امیر حسن بیک پیوستند و بسیاری از ایشان پناه به درگاه سلطان سعید بردند لاجرم فتح و ظفر و دولت
هر روز بیشتر در ضمیر آنحضرت متمکن گشت و روز بروز بسلطانیه نشستند در آن حال رسول خوب
آن عهد و وعده داشت امیر ... که به تبریز رفته بوده ... مضمون آنکه امیر حسن بیک رفیع از
رفقه الطاعت ... و نام ابن ... که امرای جغتای ... از تبریز بر ... که ...
[illegible] ... که رایات نصرت آیات ... برین ...
و بر ... صورت ... آیینه ... امیر حسن بیک ... که سلطان سعید
را ... ازول موکب همایون ... از ... تبریز کوچ کرده ... و سلطان سعید
... تبریز ... سال ... بسلطانیه ... و ... امیرزاده حسین
و ولد سلطان علی ... امیرزاده یوسف ... و ... لشکر ...
... سلطان سعید ... امیرزاده ... تقبّل ... مرزا ...
و ... امیر حسن بیک ... و ... یوسف بیک ...
... و سلطان سعید ... رسالت ... امرا ... نام
یوسف بیک ... سلطان ...
بیک ... که ... بنسبت ... حضرت
... امیر تیمور ... طریق ... طریق ... رایات
... در آن ... که ...
... بجانب ...
امیر حسن بیک ... سال ...
... که ... و از ... سلطان سعید ... بنام امیر حسن
بیک ... موکب همایون ... رایات ... تقدیم ...
... میرزا ... یوسف بیک ... میرزا ...
حسن بیک ... آنحضرت ... رایات ... میرزا ...

سلطان محمد میرزا با بایسنغر میرزا ... بجانب ... قرار گرفت ...
سپاه ... سلطان ... میرزا ...
... امیر حسن بیک ... میرزا ...
... امیر حسن بیک ...
... [illegible] ...
[illegible] ... و سلطان ...
... سلطان ... تبریز ... سپاه
سپاه ... الملک ... تبریز ...
... تبریز ...
...
... سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید ...
حضرت ... حضرت ... فتح و ظفر ...
... امیر حسن بیک ...
...
... سلطان ...
... سلطان سعید ...
... امیر حسن بیک ...
...
...
...
... امیر حسن بیک ...

[illegible] خراسان [illegible] روزی [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر حسن بیک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] امیر حسن بیک [illegible]
[illegible] میرزا سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر حسن بیک [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] امیر سعید [illegible]
[illegible] امیر سعید [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] امیر حسن بیک [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] سلطان حسین [illegible]
[illegible] امیر سعید [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible] امیر غیاث الدین [illegible] امیر جلال الدین [illegible] امیر غیاث الدین
[illegible] امیر سعید [illegible]
[illegible] امیر حسن بیک [illegible] سید صدر الدین ابراهیم
[illegible] امیر حسن بیک [illegible]

با خود آورده

با خود آورده [illegible]
[illegible] امیر حسن بیک [illegible] رسالت [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] امیر حسن بیک [illegible] صدر الدین ابراهیم [illegible]
[illegible] ذکر واقعهٔ [illegible]
سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید چون سید صدر الدین ابراهیم قمی [illegible]
[illegible] امیر حسن بیک [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible] امیر حسن بیک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر حسن بیک [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بیان [illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible] سپاه خراسان بوقوع انجامید [illegible] میرزا سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible]
[illegible]

بنگاه ... ایران ... سلطان سعید ... میرزا ... آن ساعت ... لشکر اجنبی ... رسیده

رت و چون ... از دست ... کار افتاده ... غارت و تاراج کرده بنا بر حیث بیگ

تا برکنج ... دوران پناه ... افتاده ... بعضی ... مقام ... دولت ... جان برده

مظفرالدین حسن بیک شرف حضور ... شده و ... سپاه ... عقب

... فرمان ... راه ... ایشان ... رساند و ...

... پیش ... خراسان ... از اطراف ... مشغول ... گنج ... عزیمت ...

رسانید ... تا ... خراسان ... هرات ... امرا و سپاه پادشاه

شیب ... میرزا بابا ... مجتمع گشتند ... از ... رسانید ... خوش عبارت

... و عاطفت ... به ... آن ... امرا عظام و صدور ... مقام

... امیر احمد ... عبدالرحیم صدر ... امیر ... بود ...

... سلطان ... عاقبت ... عبدالرحیم ... بعضی ... گشته

... گشته ... نجات یافته ... میرزا بابا ... کرده ...

خراسان ... شروان ... سلطان ... گشته ... سلطان

خواجه برهان الدین عبدالطیف ... ملازمت امیر حسن بیک رفته ... ایران ...

خواجه شمس الدین محمد ... اصفهان ... استقلال ... بعد از ... درگاه پادشاه ...

... وزارت ... خواجه قطب الدین ... عراق ... مشغول

... اجازت حاصل کرده ... **ذکر احوال اولاد امجاد آن سلطان سعید ... و شمه**

بیان احوال ایشان اجمال ... سلطان سعید ...

یازده پسر ... سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا و ... میرزا

عمر شیخ میرزا و ابابکر میرزا و سلطان خلیل میرزا و سلطان ... هر یک ...

... سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا و عمر شیخ میرزا

... ارقام ... شرح ... و ...

... احوال ... بیان ... سلطنت ... پیوسته ...

مهر السلطنة والخلافة میرزا سلطان احمد ... سلطان سعید ...

در دار السلطنة سمرقند ... خان ... آن پادشاه ...

... سلطان سعید ... خراسان ... حضرت صاحبقران ...

... پادشاه ... ساخت ... سلطان ...

شاهزاده ... سمرقند ... اوقات حیات سلطان

سعید آن حضرت ... رسید ...

خراسان ... سلطنت ... خراسان ... گذشته ...

... سلطان حسین میرزا ...

سمرقند ... احمد ... آن پادشاه ... میرزا سلطان احمد

... عمر شیخ ...

... سلطان احمد میرزا ...

... عمر شیخ میرزا ...

... سلطان محمود خان ...

... سمرقند ...

... سلطان احمد میرزا ...

... سلطان محمود خان ...

... سلطان احمد میرزا ...

... سنه ۸۹۹ ...

احمد میرزا و سلطان محمود خان ... عمر شیخ ...

قصه ... سلطنت ... سلطان محمود خان ...

آب خجند و سلطان احمد میرزا از خوف عبور آن آب سوی اندجان توجه نموده در آن اثنا واقعه [illegible]
فوات دست داد و در شب [illegible] میرزا [illegible] آن حضرت در روز [illegible]
ماه مبارک رمضان [illegible] سلطنات [illegible]
سلطان احمد میرزا این خبر شنیده [illegible] مملکت [illegible]
[illegible] اندجان [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] شوال [illegible]
آب [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] سلطان احمد میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان احمد
میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] بیگم [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان احمد میرزا [illegible] آن پادشاه [illegible]

[illegible] بیگم [illegible] سلطان [illegible] بیگم [illegible]
بیگم [illegible] بیگم [illegible] سلطان احمد [illegible] سلطان محمود خان
[illegible] سلطان محمود خان [illegible] سلطان [illegible]
بیگم [illegible] بیگم [illegible] سلطان مسعود میرزا [illegible]
سلطان بیگم [illegible] پادشاه [illegible] ظهیر الدین محمد بابر [illegible] سلطان بیگم [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان بیگم [illegible]
سلطان بیگم [illegible] حضرت [illegible] ظهیر الدین محمد بابر پادشاه [illegible]
[illegible] سلطان محمود میرزا
[illegible] آن حضرت [illegible] سلطان [illegible]
احمد میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
حضرت [illegible]
[illegible]
آن [illegible] سلطان ابو سعید میرزا سلطان احمد میرزا
سلطان محمود [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا
[illegible] سلطان محمود میرزا [illegible]
[illegible]

جهار نفر

و حصول حیات جدید فرزند و پس باشند میرزا سلطان احمد ابواب لطف و مرحمت بر روی او باز کشاده و [illegible]
میان برادران طریق موافقت مسلوک بود و آخر الامر میرزا سلطان محمود در روزی [illegible]
بیرون رفت و [illegible] رسید و بعضی از مقربان درگاه [illegible]
پیش گرفت [illegible] امیر قنبر علی که در آن وقت حاکم آن ولایت بود میرزا سلطان محمود را
به سلطنت برداشت و آن حضرت در ولایات [illegible] حصار و ختلان و قندوز [illegible]
[illegible] علم سلطنت بر افراشت و میرزا سلطان محمود در ایام [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا سلطان محمود [illegible] آن حضرت را [illegible] اوقات سلطنت به سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا سلطان احمد وفات یافت سلطان محمود [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
صاحب [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
خواجه [illegible] الدین [illegible]
[illegible] حضرت خواجه [illegible] سلطان محمود میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] آفتاب اقبال [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] اجابت رسید [illegible]
سلطان محمود میرزا [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] عماد الدین [illegible]

وزارت میرزا سلطان محمود در اکثر ایام سلطنت [illegible] الدین مسعود [illegible] خواجه [illegible]
محمد بن خواجه جلال الدین محمد بن خواجه برهان الدین محمد شیرازی متوطن بود و میرزا سلطان محمود [illegible]
[illegible] سلطان مسعود میرزا بود [illegible]
بیگم [illegible] امیر [illegible] میرزا [illegible] بیگم [illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
دیگر [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] سلطان [illegible]
میرزا عمر شیخ [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
شیخ میرزا [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] شیخ میرزا [illegible]
[illegible] شیخ میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

رحمت جاودانی پیوسته کان شد ، مرده فاقه آواره گان شد ، و میرزا عمر شیخ گورکان بعد از انقراض
ایام حیات والد رحمت مکان بر مسند حکومت کامل الولایت اندجان [illegible] متوطن شد و [illegible]
[illegible] سلطان احمد میرزا شد و [illegible] جنگ شد و [illegible]
[illegible] مابین حضرت [illegible]
[illegible] یونس خان [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] یونس خان [illegible] میرزا عمر شیخ گورکان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] عمر شیخ میرزا [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] یونس خان [illegible]
[illegible] عمر شیخ میرزا [illegible]
[illegible] یونس خان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
شیخ گورکان را [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
آن حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] میرزا عمر شیخ [illegible]
[illegible]

و چون فوق میرزا سلطان احمد [illegible] سعادت [illegible] اتفاق [illegible] میرزا عمر شیخ
گورکان [illegible] دار الملک [illegible]
[illegible] عمر شیخ میرزا [illegible]
[illegible] چهارم ماه رمضان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
ظهیر الدین محمد بابر [illegible] یونس خان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible] اندجان [illegible] میرزا عمر شیخ
[illegible] محمد بابر [illegible]
[illegible] سلطان احمد میرزا [illegible] سلطان احمد میرزا [illegible]
[illegible] سلطان بیگم [illegible] سلطان [illegible] سلطان بیگم [illegible]
شیخ میرزا [illegible] میرزا عمر شیخ [illegible]
[illegible]
سلطان [illegible] میرزا الغ بیگ کابلی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت
[illegible] میرزا عمر شیخ [illegible] سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رمضان [illegible]

شخص [illegible] و در غایت [illegible] نسبت خدام درگاه سلاطین پناه شاهی بود از جمله امرای [illegible]
[illegible] و تاریخ [illegible] در سلک [illegible] منتظم [illegible] الله تعالی [illegible] میرزا عمر شیخ بهادر
[illegible] ولایت [illegible] حیات [illegible] سلطنت [illegible]
و [illegible] سعادت [illegible] ولایت [illegible] بود [illegible]
[illegible] میرزا عمر شیخ در شعبان سنه [illegible] و تسعین و ثمانمایه [illegible]
[illegible] بود [illegible] قدس [illegible]
میرزا [illegible] پادشاه [illegible]
و میرزا سلطان [illegible] میرزا سلطان محمود و میرزا [illegible] در روز [illegible]
سلطان [illegible] امیر [illegible] آذربایجان [illegible]
[illegible] در شهور سنه [illegible] و تسعین و ثمانمایه میرزا
[illegible] دار السلطنه هراة [illegible] ولایت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible] میرزا
[illegible] میرزا ابا بکر [illegible]
سعید [illegible] زمان حیات [illegible]
[illegible] میرزا سلطان حسین [illegible]
[illegible] و ثمانمایه [illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible] میرزا سلطان [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] میرزا سلطان ابو سعید [illegible] میرزا سلطان
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] میرزا سلطان
[illegible] میرزا [illegible] سلطنت [illegible]

میرزا [illegible] و سعید [illegible] سلطان [illegible] میرزا سلطان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] میرزا سلطان حسین شاهزاده [illegible]
[illegible] میرزا سلطان خلیل [illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] میرزا سلطان
حسین [illegible] ولایت [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] میرزا سلطان ویس [illegible]
سلطان سعید [illegible] میرزا سلطان عمر [illegible]
[illegible] میرزا سلطان احمد [illegible]
[illegible] میرزا ابا بکر [illegible] میرزا ابا بکر [illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible] ذکر بعضی از اعاظم سادات و مشایخ و علماء که معاصر
بودند با سلطان سعید مغفور [illegible] میرزا سلطان ابو سعید [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] خراسان [illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا شیخ احمد تبریزی [illegible] علوم [illegible]
سلطان سعید [illegible]
[illegible] سلطان
[illegible] مولانا شیخ احمد [illegible] ولایت
[illegible]
سنه [illegible] وفات یافت مولانا محمد جامی [illegible] حضرت [illegible] عبد الرحمن جامی
[illegible] علماء [illegible] علوم [illegible]
[illegible]

میرزا [illegible]

در رعایت جانب ... در سلک نظم انتظام داد و دو بیت از ان ابیات ثبت [illegible] از جهان گرامی باد [illegible]

در سلک اهل فضل [illegible] [illegible] [illegible]

شریف الدین عبدالقهار جامع علوم معقول و منقول و جامع اصول و فروع بود و در نظم اشعار [illegible]

روزگار در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] کمال الدین عبدالرزاق [illegible] [illegible]

[illegible] **مولانا معین الدین** [illegible] از اکابر علمای [illegible]

سلطان سعید [illegible] [illegible]

[illegible] **شیخ صدرالدین رواسی** [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] **مولانا جلال الدین** [illegible]

[illegible] امیر نظام الدین [illegible]

[illegible] **شیخ کمال تربتی** [illegible] خراسان [illegible]

[illegible] [illegible]

سوره رسول علیه الصلوة والسلام [illegible] [illegible]

[illegible] **سید کمال [illegible]** [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] قصیده [illegible]

سلطان امیر نظام الدین علیشیر [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] **مولانا [illegible]** [illegible]

[illegible] **خواجه [illegible]** [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] **خواجه یوسف برهان** [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] **خواجه مولانا [illegible]**

بوده در سلک خواجه نظام الدین بوده و مدتی در تربیت سادات و شیخ الاسلامی و در او شغول می بود
و از کسب علوم بهرهٔ تمام داشت و در تحصیل مقامات شریعت نقش امانت و دیانت بر صحایف خواطر کائنات
چون آنجناب به مدتی از آن سالک طریق مرتضوی میرزا علیه الرحمه شیرازی مصاحب و ندیم بود و در وقتی
که سلطان سعید به مملکت سمرقند استیلا یافت متوجه شده و نشان قرب حضرت خوراسان داشت
و در ایام سلطنت با بر تعظیم و تکریم خواجه مولانا قیام می نمود و امیر لطیف را انعام میداد و روزگار شیخ
و در عهد سلطان آنجناب به امره مرزا محترم و اوقات گذرانید تا بر هنجار سلطان سعید خاقان
مرحوم در اوایل اوان از دار الفنا و وفات حیات کرد اگر چه دار السلطنه هراة آمده در گذشت
شوال سنهٔ ست و سبعین و ثمانمایه در مدرسه امیر فیاض شاهی وفات یافت سید برهان الدین عطاء الله
نسب شریف آنحضرت به چهارده واسطه به امام جعفر صادق می پیوست و از اعاظم سادات بود و در سلک نظام
و تقوی و دیانت بی بدل بود و سلسلهٔ آبا و اجداد او به سید اجل بن الامام زین العابدین علیه السلام منتهی می گشت و پدر عالی گهر
امیر علاء الدین و کمال الدین محمود نام داشت و جد سید محمود بر دیگر منصوبان اشتغال می نمود سید علاء الدین
در حضرت مرتضوی بود و به واسطه آن در روزگار از وطن مألوف سفر کرده و در مرتبه شیخ الاسلامی ترقی یافت و به تحصیل علوم
اشتغال به فنون فضایل و مفهوم آن در او را یگانه زمان و در سلک اعاظم دانشمندان زمان انتظام یافت
راه آخرت مشغول گشت و از آنجا سفر نموده و مدتی در صحبت شیخ نظام هروی و برادرش شیخ بهاء الدین عمر
آنحضرت محبت و عنایت داشت و از جمله مرضیات وصیت فرمود که امیر علاء الدین شاه در تربت او را گذاردند
و در آن ایام روزی آنحضرت را مخاطب ساخته گفت که سید محمود است که امام و شیخ الاسلام است و معتقد دیگر بیان
شمار کرده و آنجناب در حدود فوت شیخ بهاء الدین عمر از مرو به هرات رسید و در ...
و کما تا یافت و در میان سلطان احمد مقبرهٔ مدفون شده و از آنحضرت پسری ماند امیر خواجه محمد که
بزرگوار والد او مشهور و امیر امامت سید نظام الدین سلطان احمد که در سلک علما و فضلای سلطان ابوسعید
از زمان میرزا منصب صدارت داشت و سید نعمت الله که مجذوب مسلوب شده بود و در زمان وفات او
علوم اشتغال می نمود شیخ نورالدین محمد ولد امجد شیخ بهاء الدین عمر بود در سلطنت سلطان سعید در تعظیم آنجناب مبالغه
می فرمود و وفاتش در صبح جمعه بیست و سیم ماه رمضان سنهٔ ثمان و سبعین و ثمانمایه روی نمود و مرقدش در کنار
حظیرهٔ والد بزرگوارش مدفون گشت قاضی قطب الدین احمد

بن مولانا نورالدین

بن مولانا نورالدین محمد بن قاضی جلال الدین محمد والا مرتبه و اکابر خوارزم و علمای انام
بود و در زمان دولت خاقان سعید میرزا شاهرخ و اوان سلطنت سلطان حسین
میرزا در دار السلطنه هراة مدرس و قاضی و مفتی بود و در تحصیل مقامات با جد و اجتهاد تمام
در طریق امانت و دیانت سلوک می نمود و همیشه به درس و فتوی و نشر علوم دینیه
اوقات صرف می نمود و طلبه را از فواید و فضایل بی شمار مستفید می گردانید و در هفتم
شوال سنهٔ ثمان و سبعین و ثمانمایه بحسب فرموده سلطان حسین میرزا در محل مقام خود وفات یافت
و در مزار علما مدفون گشت مولانا قطب الدین یحیی ولد مولانا شمس الدین محمد بن مولانا سعد
الدین مسعود تفتازانی بوده و از زمان اقبال خاقان سعید میرزا شاهرخ تا اوان استقلال
خاقان سلطان حسین میرزا به منصب شیخ الاسلامی مشغول می بود و از علوم دینیه بهرهٔ تمام
داشت و بر هنجار طلبه و کمال دیانت و امانت بی نظیر
و به ترویج شریعت و اظهار حق همت می گماشت و در روز دوشنبه بیست و چهارم ذی الحجه
سنهٔ ثمانمایه اتفاق افتاد و در مزار بی بدل مدفون شد
سید عبد الله سید ابراهیم قمی از اعاظم سادات و صاحب جلالت بود و همواره با سلطان سعید میرزا
ابوسعید مصاحبت می نمود گویند در روزی که سلطان سعید تیمور میرزا الغ بیگ میرزا سید ابراهیم را
به جهت آن پادشاه والا گهر سلطان با لشکر بی شمار ... و آن التماس را به سمع قبول نشنید
روزی دیگر در حضور سید ابراهیم زبان طعن دراز کرد و گفت میرزا الغ بیگ لشکر جمع کرده با خاقان
در زمان دولت استقلال یافته و ... در روزی که ...
سبب ... و سید ابراهیم ...
داشت ... میرزا ابوسعید ...
... در ماه مبارک رمضان ... سلطان سعید ...
... سید ابراهیم ... ایام دولت سلطان حسین میرزا
مولانا شمس الدین محمد ... از افاضل علمای زمان بود و در زمان سلطان سعید
... وفات یافت ...

در مدرسهٔ شریفهٔ غیاثیه بدرس و افاده اشتغال داشت و نقوش تحقیق و تدقیق طبع نقادش [illegible] صحایف
[illegible] بعلوم [illegible] نگاشت و بعد از فوت سلطان سعید طلوع آفتاب دولت سلطان حسین میرزا [illegible]
مدتها بنوشتن تاریخ [illegible] آنحضرت مشغول گردید و [illegible] از خدام درگاه سلطنت [illegible]
و در [illegible] ابوالقاسم میرزا سلطان محمد [illegible] داشت و هم در آن ولایت ساکن بود و از آنجا [illegible]
[illegible] رحلت نمود مولانا نظام الدین داود خوافی در علم کلام [illegible] زمان بود و مدتی در دار السلطنهٔ هرات [illegible]
افاده قیام مینمود و [illegible] فصاحت بیان و طلاقت لسان اتصاف داشت و [illegible]
[illegible] کتابت [illegible] اعلام [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible] مولانا کمال الدین شیخ حسین [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] مولانا [illegible] سلطان ابو سعید [illegible]
[illegible] جناب افادت [illegible]
[illegible] افتخار [illegible] غیاث [illegible] سلطان محمود میرزا
[illegible] شرح [illegible]
مولانا قطب الدین النفیسی [illegible] سعادت [illegible] درگاه سلطان
سعید [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] سلطان محمد [illegible]
[illegible] مولانا [illegible]
[illegible] اشعار [illegible]
[illegible] مولانا [illegible] قصیده [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] قصیده [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] مولانا [illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا [illegible] عبد الرحمن جامی [illegible] در دیوان [illegible]

والحضرت

و آنحضرت [illegible] مولانا [illegible] بتحصیل علوم قیام نمود [illegible]
[illegible] مولانا شمس الدین محمد
مولانا محمد [illegible] مشهور بود [illegible] صدارت میرزا بابر [illegible] سلطان ابو سعید میرزا
[illegible] میرزا ابو القاسم
[illegible] شیراز [illegible]
[illegible]
میرزا بابر [illegible] مولانا [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible] عراق [illegible] مولانا شمس الدین محمد [illegible]
حاکم شیراز [illegible]
[illegible] مولانا صدر الدین محمد [illegible]
[illegible] سلطان ابو سعید [illegible] مولانا [illegible]
[illegible] امیر نظام الدین علیشیر [illegible] خاقان منصور سلطان حسین میرزا
[illegible] سلطان محمد میرزا [illegible]
[illegible]
مولانا [illegible] در خط تعلیق [illegible] سلطان سعید
[illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا کمال الدین شیخ حسین [illegible]
[illegible]
سعید [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible] مولانا کمال الدین شیخ حسین [illegible]

[illegible] کمال [illegible] جناب مولانا [illegible] وفات [illegible]
عمارت [illegible] میرزا [illegible] دارالسلطنه هرات [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] ایام حیات سلطان سعید [illegible] مولانا شیخ حسین [illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه ناصرالدین عبیدالله [illegible] ترکستان [illegible] ماوراءالنهر [illegible]
[illegible] مولانا یعقوب چرخی [illegible] مولانا نظام الدین خاموش [illegible]
[illegible] انوار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلاطین [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible] سلطان ابوسعید [illegible] حضرت خواجه [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] حضرت خواجه [illegible]
[illegible] سلطان محمود [illegible]
[illegible] سلطان احمد میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه عبیدالله [illegible]
[illegible] خواجه عبیدالله [illegible]
[illegible]

میان سپاهان

میان سپاهان [illegible] سلطان ابوسعید [illegible] سلطان محمود [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] خواجه [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت خواجه عبیدالله [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت سلطان [illegible] امیر نظام الدین علیشیر [illegible] تاریخ وفات خواجه عبید[illegible]
[illegible] شعر خواجه [illegible] عبیدالله [illegible]
[illegible] حضرت خواجه عبیدالله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
حسین میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

من الله تعالی و حسن توفیقه [illegible] ذکر مجملی از احوال و اوصاف خاقان منصور مغفور ابو المنصور سلطان [illegible]

ابو الغازی سلطان حسین میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible]

منصور را [illegible] در شهور سنه اثنین و تسعمایه [illegible] دولت و اقبال و نهایت جاه و جلال [illegible] اوقات مجمع

سعادات [illegible] دولت در ظلال آن اوقات خجسته [illegible] جمیع عالم [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] و اولاد امجاد آنحضرت خیال استقلال [illegible] خاطر [illegible]

ذکر [illegible] میان آن چشم و چراغ دودمان صاحبقرانی [illegible] میرزا بدیع الزمان [illegible]

[illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible]

[illegible] صورت صلح [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]

[illegible] طریق مخالفت [illegible] خاقان منصور [illegible]

[illegible] دار السلطنه هرات [illegible]

[illegible]

ذکر [illegible] آنحضرت [illegible] سال [illegible] اقامت داشت [illegible]

در خراسان [illegible] سال [illegible] دولت و اقبال [illegible]

[illegible] خواجه [illegible] خواجه علاء الدین علی [illegible] خواجه [illegible]

[illegible] خواجه غیاث الدین منصور و خواجه معز الدین حسین و خواجه [illegible] نظام الملک الخوافی و خواجه

[illegible]

[illegible]

[illegible] خواجه جلال الدین [illegible]

[illegible] خواجه غیاث الدین [illegible] خواجه شهاب الدین [illegible]

[illegible] جلال الدین قاسم [illegible] غیاث الدین [illegible]

غیاث الدین [illegible] خواجه شهاب الدین [illegible] کمال الدین حسین [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] خاقان منصور [illegible]

[illegible]

ذکر نسب خاقان منصور سلطان حسین میرزا و ذکر ولادت با سعادت آن پادشاه عالیجاه

[illegible] سلاطین [illegible] انساب [illegible]

مکارم اخلاق

مکارم اخلاق [illegible] محاسن [illegible]

[illegible] خاقان

منصور [illegible] خاقان [illegible]

[illegible] سلطان غیاث الدین منصور بن امیرزاده

بایقرا بن عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان [illegible] والده [illegible] سلطان غیاث الدین منصور [illegible] بیگم [illegible] امیرزاده

[illegible] چنگیز خان [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] خواجه [illegible]

[illegible] خاقان منصور فیروزه بیگم است بنت امیرزاده سلطان حسین بن امیر [illegible]

[illegible] امیرزاده سلطان حسین [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] سلطان بیگم [illegible] سلطان [illegible] خان [illegible]

خان بن [illegible] خان بن [illegible] خان بن قاآن [illegible] ولادت با سعادت خاقان منصور

در محرم الحرام سنه اثنی و اربعین و ثمانمایه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سعادت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خاقان منصور [illegible]

[illegible] سعادت [illegible]

جاه و جلال و علامات سعادت و اقبال از صفحات احوال و اوراق اوقات افعالش ظاهر بگونه که بر جبین [illegible]
هر چه در ذات او وجود [illegible] بلکه نسبت سعادت که قرب تاج کمال ترقی خواهد بود و بر [illegible]
درایت شود و بدایت اخلاق حمیده و اطوار پسندیده مبادی رشد و هیچ بود که خاطر [illegible] که اعلی مراتب اقبال منتج
اقبال اسباب آمال و آمال بر این روزگار [illegible] خواهد گشود نظم [illegible] بالا آلات [illegible]

سعادت گفتار در بیان بعضی از حالات خاقان مغفور در عنوان اوان جوانی و فرزند سلطان سعید [illegible] آنحضرت
سعید مرحوم میرزا بایسنغر و رحلت او بدار الجلال چون مدت هفت سال از سن شریف خاقان مغفور [illegible] روزگار گذشت در
سلطان غیاث الدین مغفور متوجه جوار رحمت ملک غفور گشت و آن در فهم صدف شریف هفت سال [illegible]
در [illegible] خویش بوده و روشنی که داشته و تمام [illegible] منزل [illegible] زبان حال [illegible]
مضمون این مقال [illegible] این عبارت [illegible] [illegible] فارغ [illegible]
و بیت وقت حضرت [illegible] والده ماجده خویش [illegible] مستورات [illegible] و میرزا ابو القاسم
[illegible] آنحضرت [illegible] اشفاق و مرحمت [illegible] [illegible]
[illegible] میرزا ابو القاسم [illegible] میرزا سلطان ابو سعید
[illegible] خاقان مغفور [illegible] میرزا سلطان ابو سعید [illegible] میرزا ابو القاسم
[illegible] سلطان سعید [illegible]
آن حال میرزا سلطان [illegible] میرزا محمد [illegible] میرزا [illegible] مخالفت [illegible] میرزا سلطان
ابو سعید [illegible] خان مغفور را [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] [illegible] [illegible] معرفت
و زبان [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible] سعید [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible] خاقان مغفور [illegible]
[illegible] خاقان مغفور [illegible]

نوبت دیگر بخدمت میرزا ابو القاسم [illegible] ایام حیات آن [illegible]
[illegible] میرزا معز الدین بایسنغر [illegible] دولت و اقبال [illegible]
خاقان مغفور [illegible] مقام [illegible] نهایت اشفاق و الطاف [illegible]
صاحب [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مجلس [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا بایسنغر [illegible]
[illegible] خاقان مغفور [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
میرزا معز الدین بایسنغر [illegible] خاقان [illegible]
مخالفت [illegible] **ذکر [illegible] خاقان مغفور [illegible]**
[illegible] مخالفت با میرزا بایسنغر چون [illegible] خاقان مغفور [illegible]
[illegible] استقلال [illegible] سلطنت و اقبال [illegible]
[illegible] مخالفت میرزا بایسنغر [illegible]
[illegible] شعبان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] میرزا بایسنغر خاقان مغفور [illegible]
[illegible] میرزا بایسنغر [illegible] خاقان [illegible]

دولت سنجری را بعد از رفتار ارتفاع یافته بود قصد آنحضرت نمود و خیال باطل آن جاهل را
خاقان عادل با پنج سوار ... از شهر بیرون خرامید و متعاقب نهضت موکب ... جانب
با شصت سوار از مردان کار ... آنحضرت ... خاقان ... نیت فتح و ظفر ...
... بشمشیر ... و ... رفت و ...
... در آن ... بر ... رکضت از آستان تخت ... دیگر
... میرزا سنجر ... و ... اتفاق نموده ...
... از شهر بیرون رفته و ... از نیام انتقام کشیده ...
... خاقان ... سعادت ...
... سنجر ... در مقام استحکام برج ...
... در تمام آن ... از شهر ...
... و ... خورشید ...
... خاقان ... میرزا ...
... در شهر ...
... خاقان ... میان بسته ...
... برج ... مردم ...
... آنحضرت ...
... خاقان ... از وصول ...
... سعادت ... حضرت ...
... آن ... میرزا سنجر ...
... خاقان ... شمشیر ...
... ملازمان رکاب حضرت ... گشته ...
... خاقان ... مرحمت ...

و ... آنکه ... و تیغ ... از نیام انتقام ... خاقان ... سلطان
سنجر ... اخلاص ...
... آنحضرت ... خاقان ...
... جانب ... و ... میان ...
... آفت ... غبار ...
و در آن وقت میرزا سلطان ابوسعید ... الاسلام ... سلطان
... خاقان منصور ...
... رکاب سعادت انتساب ...
... ایام ... مصاحبت ...
... میرزا سنجر ...
... خاقان مظفر ... آنحضرت
... میرزا ... اوقات ...

گفتار در بیان توجه خاقان ... بجانب ... و ظفر یافتن بر ...

... سلطان ...
... خاقان ...
... خاقان ...
... سلطان ...
... خاقان منصور ...
... میرزا علاء الدوله ... حضرت ...
... شهر ...
... میرزا ...

دوزانکی

خاقان منصور بعد از شنیدن این خبر با سعید خواجه [illegible] در ملازمت یکجا جمع آمده بودند [illegible]
و جانب استراباد [illegible] که پادشاه روز [illegible] از [illegible] را مقرر [illegible]
در منزل [illegible] رسید و آن [illegible] صف [illegible] شده [illegible]
صفوف [illegible] آراسته آغاز جنگ [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] از [illegible] آمده [illegible]
[illegible]
[illegible] سلامت [illegible] شد [illegible]
[illegible] گرفت [illegible] از [illegible] شکستگان [illegible]
[illegible] سوخت [illegible] عاقبت [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] موکب حضرت [illegible]
گرفته شد [illegible] آب تیغ آتش [illegible]
[illegible] درگاه عالم‌پناه آورده [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
ولایات را گرفته [illegible] و التوفیق من الله الملک المعبود **ذکر توجه خاقان منصور**
به دار الفتح استراباد و مفتوح شدن آن مملکت به عنایت آفریننده [illegible] ولایات [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible]
[illegible]
خاقان [illegible] استراباد [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] رسیده [illegible]
استراباد [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible]

برادرشنید

[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] درگاه عالم‌پناه [illegible] خاقان [illegible]
[illegible]
[illegible] موکب [illegible]
[illegible] تیغ [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
خاقان منصور [illegible] سلطان [illegible] میدان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
خاقان منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] خون [illegible]
[illegible]
[illegible] زمین [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]

[illegible] و ... [illegible] ... از غایت لطف پروردگار ... [illegible]
[illegible] ... خان ... [illegible] ... مخالف ... [illegible]
[illegible] ... سلامت ... [illegible] ... شریعت ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

منصور بر سریر سلطنت ایران و ذکر بعضی از وقایع و حوادث دوران که منطوی است در آن

[illegible] ... سلطان ... [illegible]
[illegible] ... مملکت ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] خاقان منصور ... دولت و اقبال ... مقدم شریف ... [illegible]
[illegible] ... سلطنت ... [illegible]
[illegible] ... انعام و اکرام ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... خاقان ... [illegible]
[illegible] ... خطبه ... سلطان سعید ... [illegible]
[illegible] ... آن حضرت ... خطبه ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... سلطان حسین ... سلطان سعید ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... سلطان سعید ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... خاقان منصور ... [illegible]
[illegible] ... سلطان سعید ... [illegible]
[illegible] ... خراسان ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... سلطان سعید ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... سلطان سعید ... خاقان منصور ... [illegible]
[illegible] ... خاقان منصور ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

ذکر طلوع دولت آفتاب سلطان سعید ... و فتح استرآباد و محروم شدن اهالی آن مملکت از سایه مرحمت خاقان منصور [illegible]

[illegible] ... خاقان منصور سلطان حسین میرزا ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... سلطان سعید ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... سلطان سعید ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

این جانب

بهجت و آنحضرت در غایت عزت و عظمت در آن مملکت به سند اقبال و تمکن [illegible] استقلال افراشته

[illegible] سلطان [illegible] [illegible] بر عزیمت آن [illegible]

[illegible] خراسان [illegible] [illegible] خاقان [illegible]

[illegible] سلطان سعید [illegible]

[illegible] خاقان [illegible] که سلطان سعید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تمام [illegible] عساکر ظفر انجام [illegible]

[illegible] خاقان منصور [illegible] مملکت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان سعید [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] خاقان منصور [illegible]

[illegible] سلطان سعید [illegible] حضرت [illegible] اقبال [illegible]

[illegible] خراسان [illegible]

از موافقت و مخالفت خاقان منصور با میرزا [illegible] مصطفی خان و بیان نهضت رایت نصرت نشان

حرکت از مملکت و [illegible] [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible] خاقان [illegible]

[illegible] مصطفی خان [illegible]

زمان در سلک خواقین اوزبک انتظام داشت و در [illegible] رایت [illegible]

[illegible] مصطفی خان [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] مصطفی خان است که [illegible]

[illegible] خاقان منصور [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] خاقان منصور

[illegible] مصادرت [illegible]

[illegible] مصطفی خان [illegible]

[illegible] خاقان [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] مصطفی خان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] خاقان منصور [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] مصطفی خان [illegible]

[illegible] خاقان منصور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مصطفی خان [illegible]

[illegible] خاقان منصور [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] مصطفی خان [illegible] خاقان منصور [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] مصطفی خان [illegible]

[illegible]

[illegible] هرات و ابراء بعضی دیگر از حوادث آن اوقات

[illegible]

[illegible]

نوبت رسیده به برج سید ... و از جانب دروازه فیروزه بار بستهای آلات جنگ و پیکار ... [illegible]

و بزم ... [illegible] و پهلوانان ... سینه سوز ... المجروح ... [illegible]

و مردم ... [illegible] ایام دروازه ... جنگ ... امیر سید ... امیر شیخ حسن

... [illegible] میدان ... نامه ... [illegible]

... همایون ... [illegible]

... [illegible]

خاقان ... سلطان سعید ... میرزا ... [illegible]

... [illegible]

خاقان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... فرمود ... [illegible]

... [illegible] میرزا سلطان ابو سعید ... خاقان منصور ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... خاقان ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان سعید ... [illegible]

خاقان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] امیر سید ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... خاقان منصور ... [illegible]

در مجلس بزم

در مجلس بزم نشسته ابواب فرح و نشاط بر گشاده ... ساقیان ... [illegible]

آمده ... و جنگ ... [illegible]

... [illegible] ... شراب ... [illegible] ... مغنی ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

بیت ... [illegible] ... خاقان ... [illegible]

... [illegible] ... امیر سید ... [illegible]

... خاقان منصور ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... خاقان منصور ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] سلطان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

در ذکر ... [illegible] ... خاقان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

واتفاق سعید محبت و صورت حال عالم گذرانید که به جانب توجه نماید و چند روزی طریق اتفاق و
سلوک داشته در سرانجام مهام کشورکشی به موجب اتفاقی رای صواب نمای عالی افزاید و در الحقیقه
شنیده و زیر رفته مصطفی خان شرایط ضیافت تقدیم رسانیده و در جواب حدیث ملاقات
گزارید که جنان اشتیاق افتاده که آن فرزند ارجمند به جانب [illegible] زحمت کشیده و به ولایت
خراسان کوچ رسیده و خطبه به نام والد همایون مزین گردیده و به تخفیف [illegible] اوقات
سلطنت را [illegible] یافته عالم و حقیقت [illegible] که چون آنحضرت به این ولایت تشریف آورد [illegible]
عهد و خدمت و ضیافت [illegible] آمده و [illegible] موجب [illegible] کرد و آنگاه [illegible]
[illegible] به استقبال موکب همایون [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] سید [illegible] عرض کرده [illegible]
[illegible] در حرکت آمده [illegible] نزول موکب همایون گشت [illegible]
[illegible] مصطفی خان [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] قتال [illegible] خان [illegible]
حضرت [illegible] گشت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از کلفوار [illegible] نقوزات [illegible]
[illegible] مصطفی خان [illegible] موکب همایون
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایام [illegible] نقوزات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] موکب همایون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

گفتار در بیان توجه موکب همایون به عزم رزم و ستیزه و وقوع محاربه با امرا سلطان سعید در ولایت ترشیز

در شهور سنه [illegible] که میرزا سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible]

و زرشیر خواهید لشکر حضرت [illegible] ولایت [illegible] تاریخ اقدام [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible] این [illegible] بولایت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رکاب حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

... گفتار در بیان رفتن خاقان [illegible] ابوالخیرخان

چون خاقان مغفور چندگاهی دیگر با روزگار ناسازگار در ساخته [illegible]

خاطر حضرت اعلی [illegible] ابوالمظفر خان که در آن زمان [illegible] قپچاق [illegible]

آفاق [illegible] از آنحضرت [illegible] متوجه تسخیر مملکت خراسان شده [illegible]

[illegible] پای مبارک در رکاب حضرت [illegible]

ابوالمظفر خان [illegible] شاهزادگان [illegible]

[illegible] خاقان [illegible] رعایت تعظیم و حرمت [illegible]

[illegible] نزول [illegible]

[illegible] ابوالمظفر خان [illegible] شاهزادگان [illegible]

[illegible] حضرت خاقانی [illegible]

[illegible] خان [illegible] آنحضرت [illegible] تعظیم [illegible]

[illegible]

[illegible] خاقان مغفور این صورت را قبول ننموده [illegible]

بسیار واقع شده [illegible] ابوالمظفر خان [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] خاقان [illegible] ابوالمظفر خان [illegible]

[illegible] خاقان مغفور [illegible] دولت [illegible] استقلال ذات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابوالمظفر خان [illegible]

[illegible] خاقان [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

خان [illegible] خاقان [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] ابوالمظفر خاقان [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

عالی نسبت

عالی نسبت و مقرب [illegible] دولت و اقبال [illegible]

[illegible]

[illegible] خاقان مغفور [illegible]

[illegible] حضرت خاقانی [illegible]

[illegible] خاقان مغفور [illegible] ابوالمظفر خان [illegible]

[illegible] ابوالمظفر خان [illegible] حضرت [illegible] تسخیر خراسان [illegible]

[illegible]

[illegible] خاقان [illegible] قپچاق [illegible]

[illegible] در بیان سعادت رایات آفتاب اشراق از ولایت قپچاق و تسخیر

ممالک خراسان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خاقان مغفور [illegible]

[illegible]

[illegible] ملکت خراسان [illegible] ابوالمظفر خان [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] خراسان [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سلطان ابو سعید میرزا در قرا باغ اساس ... [illegible] ... خاقان منصور
[illegible] ... اشراف و اعیان آن ولایت ... [illegible]
... [illegible] ... دار السلطنه هراة رسید امیر تاج الدین حسن ... [illegible]
... [illegible] ... بضبط ... [illegible]
... [illegible] ... میرزا سلطان احمد ... [illegible] ... خاقان ... [illegible]
و ابو الغازی سلطان حسین میرزا ... [illegible]
... [illegible] ... امیر جلال الدین ... [illegible]
و میرزا سلطان محمود ... [illegible]
... [illegible] ... سلطان سعید ... [illegible]
بتحقیق ... [illegible] ... خاقان منصور ... [illegible]
... [illegible] ... میرزا سلطان محمود ... [illegible]
و چون خاقان منصور ... [illegible] ... میرزا سلطان محمود ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... خاقان منصور ... [illegible]
... [illegible] ... میرزا سلطان محمود ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... خاقان منصور ... [illegible]
سلطان ... [illegible] ... دار السلطنه هراة ... موکب همایون ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... خاقان ... ابو سعید ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... سنه ۸۷۳

موکب جاه

موکب همایون خاقان منصور ... [illegible] ... دولت ... [illegible]
سادات ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... امیر جلال الدین ... [illegible] ... مشهد مقدس رسید ... [illegible]
... [illegible] ... مسجد جامع ... دار السلطنه هراة ... خاقان ... [illegible]
... [illegible]

باید که چون رساند خبر	خسرو کامران عدل طراز	شاه عالمیان ...	چون قدوم ...
سوی سواد هراة	... [illegible]	... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]	... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]	... [illegible]	... [illegible]

... [illegible] ... والحمد لله ... والصلوة والسلام علی النبی الاکرم محمد ... [illegible]
ذکر ... [illegible] ... سلطنت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... میرزا سلطان ابو سعید ... [illegible]

صاحبقران امیر تیمور گورکان فخر خاقان عالیمکان ابو الغازی سلطان حسین بهادر خان گیتی ستان [illegible]
این مفهوم [illegible] که کلام معجز نظام [illegible] السموات والارض [illegible]
[illegible] ملکت [illegible] مفاتیح سلطنت ولایات خراسان [illegible]
آن حضرت [illegible] رمضان سنه [illegible] وسبعین [illegible]
[illegible] خاقان سعید مغفرت [illegible]
[illegible] اقلیم چهارم [illegible]
آن سلطان [illegible] و آنحضرت [illegible]
[illegible] جهانبانان [illegible]
[illegible] مرحمت و احسان [illegible] ارکان [illegible]
استحکام [illegible] سادات و قضاة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اهل البیت [illegible] اهل البیت [illegible]
[illegible] صلوات الله علیه [illegible]
در آن ایام که سریر سلطنت خراسان [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
در اطراف آفاق [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] سادات و قضاة و علما و اشراف [illegible]

[illegible] آرایش یافته [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] حضرت اعلی [illegible]
خاقان عالیجاه [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
حضرت [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] والصلوة والسلام علی [illegible] ذکر وصول [illegible] امرا و وزرا و صدور بسعادت
ملازمت خاقان منصور و بیان سرانجام مصالح [illegible] السلطنه [illegible]
[illegible]
[illegible] نظام الدوله والدین [illegible] سلطان [illegible] حضرت [illegible]

در اصناف الطاف و اعطاف سرافراز شده در سلک خواص بارگاه جهان پناه منتظم گردید و صورت حال [illegible]
و حال آنکه او از اکرام و اعزاز و اعظام آن امیر ثاقب رای مقتضی احترام از قدیم الایام در سلک مقربان دودمان [illegible]
شیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان انتظام داشته و نقش منصب بکلک [illegible] اقبال بر لوح [illegible]
نگاشته آن جناب در ایام [illegible] در سال [illegible] حاضر بوده و در خدمت خاقان منصور [illegible]
در وقتی که آنحضرت با میرزا ابو القاسم بابر مصاحبت [illegible] امیر علیشیر [illegible] خدمت آن پادشاه [illegible]
که در حین میرزا بابر بر نجات [illegible] خاقان منصور از مشهد مقدسه [illegible] آن امیر [illegible]
رعایت [illegible] بوده و [illegible] دولت سلطان سعید [illegible]
رفته و [illegible] ملازمت [illegible] اقبال [illegible] رعایت [illegible]
از خراسان بسمرقند رفته [illegible] خواجه جلال الدین [illegible] و اکثر اوقات [illegible]
معروف داشته [illegible] امیر [illegible] محمد ترخان و امیر احمد حاجی که صاحب اختیار سرکار [illegible]
[illegible] میرزا سلطان احمد [illegible] خاقان منصور [illegible] خراسان [illegible] امیر
علیشیر [illegible] سلطان سعید [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] امیر احمد حاجی [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] خواجه [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] میرزا [illegible]

کرخواهرزاده

که خواهرزاده خاقان منصور بود و میرزا الغ بیک نسبت دامادی داشت و والده او میرزا سلطان احمد و میرزا [illegible]
احمد بن میرزا ابو سعید بن میرانشاه بن امیر تیمور گورکان [illegible] میرزا [illegible] هراة رسیده [illegible] خاقان
منصور [illegible] میرزا الغ بیک [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر شیخ [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] ولایت بلخ [illegible] امیر [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت خاقانی [illegible] امیر شیخ [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible] امیر شیخ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] در عاشر محرم الحرام سنه [illegible] در گذشت
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفتار در بیان نسبت میرزا بابر [illegible]

ترکان با میرزا سلطان ابو سعید گورکان صلح کرده و چون آن [illegible] معاودت نمود میرزا بابر کار محمد بن بایسنغر
با سیف الدین میرزا شاه ملک بن امیر تیمور گورکان با شاه رخ [illegible] پاینده سلطان بیگم که ملکه [illegible]
عاقله بود در تربیت بهادر زاده و سعی بلیغ می نمود و از بیت میرزا علاء الدوله اختیار کرده [illegible]
نصرت ابقتش در رعایت و حمایت اوقات گذرانیدند و بعد از قتل [illegible] پادشاه عالیجاه [illegible]
بیک در تیغ و اقدام میرزا بابر کار محمد بیشتر مبالغه نموده و چون خاطر از [illegible] سلطان سعید جمع ساخت
[illegible] امرا و خواص سلطان با سپاه و فرزندان همراه گشته و گرد آمدند و [illegible] تسخیر مملکت موروث گرفت
و میرزا بابر کار محمد [illegible] علم جهانگیری برافراشته عزم خراسان نمود و [illegible] شیخ زاده [illegible]
در صورت لشکر انهزام یافت و چون این خبر بسمع خاقان منصور ابو القاسم سلطان [illegible] میرزا
رسید امیر ناصر الدین [illegible] با امیر نظام الدین احمد بن امیر فیروز شاه و امیر [illegible] الدین [illegible]
[illegible] با فوجی از سپاه [illegible] باستقبال [illegible] روان کرد [illegible]
[illegible] روزی چند در [illegible] اقامت انداختند و خاقان منصور میرزا [illegible] را از [illegible] سال [illegible]
[illegible] و [illegible] سلطان بمیرزا [illegible] محمد [illegible]
[illegible] بود پناه شد و بعد از وصول [illegible] متفق [illegible] میرزا [illegible] سید [illegible]
از میدان قتال [illegible] و [illegible] سلطان [illegible] حضرت [illegible]
و [illegible] میرزا [illegible] رفته [illegible]
تسخیر [illegible] جانب خاقان [illegible]
بتاریخ [illegible] ربیع الاول سنه [illegible] رایات ظفر آیات [illegible] مشهد مقدس [illegible]
همایون [illegible] امام علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا [illegible]
[illegible] و چون میرزا [illegible] و امرا و اعیان [illegible]
[illegible] میرزا بابر کار محمد [illegible]
و خاقان منصور [illegible] میرزا بابر کار محمد [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] که در میان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] رسیده [illegible] میرزا

بابر کار محمد و سپاه [illegible] بنده خاقان منصور چون از [illegible] منصور خبر یافت [illegible]
[illegible] و امیر علی [illegible] شیخ [illegible] سواد [illegible] از جیحون [illegible]
[illegible] اسباب [illegible] جنگ [illegible] و امرا و اعیان با امیر علاء
[illegible] امیر علی فارسی [illegible] سید [illegible]

همایون [illegible] **ذکر محاربهٔ خاقان منصور ابو سعید [illegible] با میرزا بابر کار محمد** صباح روز دیگر که [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] سپاه ظفر [illegible] تیغ [illegible]
انهزام [illegible] خاقان منصور مظفر [illegible] ابو القاسم
حسین میرزا [illegible] مصاف [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] اهتمام [illegible]
سرداران میمنه [illegible] امیر [illegible] الدین [illegible] میسره [illegible]
میرزا [illegible] امیر [illegible] شیخ [illegible] امیر شیخ ابو سعید [illegible]
[illegible] همایون [illegible]
[illegible] جنگ [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ همه [illegible] جنگ ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ابو المظفر میرزا بابر کار محمد [illegible]
[illegible] میدان [illegible]
[illegible] امیر احمد علی فارسی [illegible] امیر سلطان [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] تیغ [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] قتال [illegible] میرزا [illegible]

چون آفتاب جهانتاب تیغ زراندود از نیام شفق برکشید و مانند بهرام خون آشام در مقام انتقام ثبات
قدم ورزید میرزا بابا [illegible] الوس [illegible] و [illegible] جانب [illegible] کمان [illegible]
[illegible] رسید [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] نظم
بکین رایت افراخته ۞ [illegible] ۞ جهان [illegible] تیغ [illegible] ۞ [illegible]
[illegible] ۞ در آن [illegible] سپاه خاقان منصور امیر [illegible] الدین [illegible]
[illegible] امیر حسن شیخ تیمور [illegible]
[illegible] میرزا بابا [illegible] شیخ تیمور [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
آن [illegible] انجام [illegible]
کمان [illegible] ۞ [illegible] ۞ [illegible] ۞ [illegible]
انداختند ۞ [illegible] ۞ [illegible] خاقان
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible]
[illegible] ساخت ۞ [illegible] ۞ [illegible] ۞ [illegible]
[illegible] ۞ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible] تیغ [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]

و امیر ایوب و امیر احمد علی فارسی و سلطان حسین [illegible] امیر [illegible] امیر احمد و امیر ایوب [illegible]
[illegible] استان [illegible] عالم [illegible]
[illegible] امیر حسن شیخ تیمور [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خاقان [illegible]
خراسان [illegible] ذکر وصول بعضی از امرا و میرزا ابابکر شاه به درگاه خاقان
آفاق و [illegible] رایات [illegible] میرزا [illegible] [illegible] خاقان [illegible]
حسین [illegible]
[illegible] علی ترکمان [illegible] محمد علی [illegible]
[illegible] میرزا ابراهیم [illegible] میرزا [illegible] امیر حسن بیگ [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] امیر حسن بیگ [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible] میرزا سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] ترکمان [illegible]

والبر

ایلغار از دروازه فیروزآباد بیرون رفته بودند و چهار هزار رفتند و در سر پل چراغ شعله تیغ و تیر معرکه رزم
گرم کردند و قزل ارسلان میرزا بابر که سر محمد خلیل بیک و امرا و غلامان هفت هزار تن روی به هزیمت نهادند و خاقان
ملک را با طلایه دیگر احتیاط فرمودند و چون از بالای آمدند او معتمدی بیرون آمده که ما در معرکه خاص امیر حسین بیک
بود و فوج بیرون رخت گشته تا آن طایفه بیات گشته ترد افغان را فتند آنگاه ناچار قلم آن را بیان
در خدمت آمده به پرتو رسول رسید و جلو اندافت و در وقت جنگ سنجر و کار رشید و اسباب کار زار
ساخت تا کار بکشش مجلس بود و پیوسته **گفتار در بیان سبب تغییر یافتن نیت عزم و معاودت رایات خاقانی**
از جانب جرجان بصوب [illegible] در آن ایام که جابر ابو القاسم رسول خاقان منصور باستان کلستان اوم اقامت فرموده بود و زمانه آنجا
رسید و پیش او از مقام گلستان حکایات روایت جبر او جمیع فقرا و تشریف یافت که میرزا بابر بکار ملک ممالک
امیر حسین شیخ تیمور را که در او ممنه استراباد شسته بود از برخ تعجیل تمام ایالت در خلوت حسین سلطان گرفته
معدوم جمعی روز بیرون آمده مدت با هزار سوار در دم ان دولت شاه و آوازه او داشت و بجز این خبر
شیخ شیخ از سر دواره ... در مملکت خاقان قصد نموده بود و در آن ولایت آرام داشت
بسیار سوار و کار دولت با بالا گشته و اتفاق با علیه الامام و ابو القاسم افغان رآل علی ابن موسی
علی بن موسی الرضا علیه السلام توجه نموده از آب حوالی آن قبه جوانب ملکات کیا آورده نقارت
دولت را از بازگاه دولت عظیما مساعدت کرده و طرف بن خاتون که محل نزول اردو بود روانه شد
و بعد از وصول آن منزل معروف موسوم رسیده در دار السلطنه هرات جلوس فرموده ... و از آن قلعه بزرگ
سعادت به اعلا متوقف شد آنجا بیرون آمده در خلال احوال اکثر گذشته خواجه عبد الله
خواجه قطب الدین طاوس سمنانی تحت تعزیت ایشان حضرت خاقانی رسیده و خواجه مجد الدین محمد
مبلغ سعید هزار دینار نقد و خواجه شهاب الدین خواجه عبد الله ... اشراف دیوان اعلی و کارگزاری
که در روزگار حکومت خاقان منصور در دار السلطنه بوده فرمود تا نقد خواجه عبد الله بیک ...
سرانجام مهام دیوانی اشتغال داشت ... و رعایا به نهایت از ... و آورده ... از سمت
برآورده کار رعایا و خطر رسیده و ... مدتی انجا رسیده که مردم انتساب بجرم شود ... خواجه عبد الله
که در دار السلطنه میرزا شاه محمد نشسته بود ... ابواب ایلغار ... در ... گرد ...
از قاضی سالار ... گرفته ... بعد از آن ... ملک ... بیرون ... در منزل ... خاتون این خبر ...

یکی از ایلیان

یکی از ایلیان علاء زمان استان سلطنت آشیان صوب غرجستان را به ... خان شهید گشته و خواجه ...
سرکرده و بر در ... حاضر رسانیده ... در حال خاقان شهزاده ... امیر نظام الدین علیشیر ... بیمار ...
و الطاف ... رسم ... از آب ... هرات در سال ... بر دار بخت ... مستوفی ... آن ...
وقت امیر علیشیر ... خواجه ... نشسته ... جمعی ... جعلیه ... به ... ابراهیم مرحوم ...
استان مطهران ... مکان ... اهل ... و ... وقت ... آن نشان ...
فرا ... مقام خلایق ... ساختند ... گشته ... جهان ... دوام دولت خاقانی ...
سلطان ... امیر نظام الدین علیشیر ... سعادت ... خواجه نظام الدین ... رشید ...
نشست و خواجه قطب الدین ... فارس ... اشراف دیوان ... سعید ... ابوالقاسم ...
صوب ... خاقان ... دار السلطنه ... تاریخ ...
گاه نزول ... و ... پایه ... گشته ...
بعد از مراجعت موکب ... ظفر ... خراسان ... گشته ... مشهد ...
خاقان ... امیر ... سلطان محمود ...
رسانید و این اخبار ... فیروزآباد ... گشته ... خاقان ...
بود قدم ... پای ... حضرت خاقانی ...
خیمه ...
بسیار از مردم ... موکب همایون ... الغ ...
و ... خاقان ... حضرت ... سلطان ...
سلطنت ...
محروسات ... رایت ...
آن ... حضرت اعلی ...
می آوردند ... خاقان ... سعادت ...
سخن ... خاقان ... میرزا ...
و بیرون ... سلطان ... از ... شیخ

در روایت ترجمی سالک طریق فراز گشته ... بر توقیع اعظم ... جزو ... ولی شد ... دولت ... گردنا
جانب ترحم نماید و در آن اثنا قاصدی بایوسف نام از نزد امیر مظفر برلاس در درگاه گردون اساس رسید و خبر
رسانید مضمون آنکه چون ... گان حدود ... در ... اثر ... امیر ... زادگان
مجاهد ... و جمعی کثیر از مردم ... در نواحی قندهار ... موکب حضرت ... اجتماع ...
شوکه ... عالم ... جمعیت ... امید ... که ... بر ... یکدیگر ...
مصلح دولت ... خاقان ... باشد ... امیر بایسنغر ... افراد ...
سر ... باشد ... امیر مظفر برلاس ... دولت ... شده ...
و ... ترکان ... خاقانی ... مهربانی ...
تحصیل ... حصول ... جوانان ...
... امیر ... تیمور ... ایام ... الطاف ...
... جوانان ... سعادت ...
... آوازه ... اطراف ... جواب ...
... خاقان ... آنچه ... دولت ...
... حضرت خاقانی ... منزل ... اقامت ... ضعف ...
... دولت ذکر جلوس میرزا ابابکر بن میرزا محمد بر سریر سلطنت خراسان و بیان شمه از وقایع
ایام دولت آن شاهزاده ... خاقان ... سلطان حسین بهادر خان ...
... میرزا ابابکر بن میرزا محمد ... ولایت ... شاهزاده ... سلطان
... امیر ... سلطان احمد ... هرات ...
آن ... فوت ... شاهزاده ...
... ابو المظفر میرزا ابابکر بن میرزا محمد ... ایام ... مولانا
شاعر قصیده ... سلطان ... مضمون آن بیت شعر ...
... رسید ... میرزا ابابکر بن میرزا محمد ...
... هرات ... سلطان حسین

میرزا ابابکر

... مرغاب ... امیر حسن شیخ تیمور ... آن حدود ... دولت
دولت و سلطنت ... هرات ... سادات ...
... شاهزاده ... ایشان ... تمام ...
... خاقان سعید ... چند سال ...
آنحضرت ... آفتاب ...
ابو المظفر ... شاهزاده ... خراسان ... اقامت ...
سلاطین ... خراسان ...
... دولت امیر حسن ... میرزا ابابکر
محمد ... میرزا ابابکر بن محمد ...
... سلطان ...
... شاهزاده ...
... حکومت ...
... خراسان ... ولایات ...
... خراسان ... سلطان خلیل الله
حسن بیک ... آن حدود ...
... امیر ... دولت ...
امیر شیخ حسن تیمور ... مرغاب ...
... بجانب ... توجه ... شد
دیگر آنکه ... دولت خاقان منصور ... دار السلطنه هرات ... گفتار در بیان توجه خاقان منصور
بصوب ... و گرفتار ... آن ... ایام ...
... سلطان حسین میرزا ... نقلی ...
... میرزا ابابکر بن محمد ... شد ...

خراب [illegible] هرگز خیال ضبط ملک [illegible] هیچ وقت [illegible]
[illegible] رجوع [illegible] اعیان حضرت [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] ارکان دولت [illegible] شیخ [illegible]
[illegible]
[illegible] دار السلطنه هراة [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] امیر نظام الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] امیر [illegible] جواب [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ارکان دولت [illegible]
[illegible] دار السلطنه هراة [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] دار السلطنه هراة [illegible] غایت [illegible]
[illegible]
آن دولت [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
میرزا [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] سلطان حسین ابو الغازی [illegible]
[illegible] خاقانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خاقان [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible] غایت [illegible]

[illegible] بازگشت و خاقان منصور [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible]
[illegible] شب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] خاقان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible]

بنا بر آنچه بنده خادم شهر ما سابقاً مرقوم گشت مدت چهار سال [illegible] گشت [illegible] در آن کار [illegible]

که [illegible] بر کار [illegible] و زمین ال [illegible] بکنار [illegible] جانب [illegible] سادات عظام و

اسلام و علما و [illegible] کار در [illegible] عالم [illegible] شهر [illegible] و چنین [illegible] جناب [illegible] اقبال آثار

که [illegible] فتح و فیروزی [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] غلام لطف عام پادشاه [illegible] علام امید وار گشته [illegible] همایون

[illegible] رحمة الله علیه [illegible] زبان [illegible]

[illegible] و بیان ایام [illegible] فیروزی نمود

[illegible] زندگی یافت [illegible] شریف [illegible] افزون [illegible]

[illegible] و خاقان منصور [illegible] متوجه [illegible] احوال [illegible] شکسته [illegible]

[illegible] در حضور [illegible] شیخ حسین [illegible]

[illegible] در سال [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] بارگاه [illegible]

[illegible] روی نیاز [illegible]

تشریف مولانا [illegible] شیخ حسین [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] خاقان منصور [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان محمود [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

خاقان [illegible] اقبال [illegible]

[illegible]

روزافزون

روزافزون در توجه موکب فیروزه نشان فیروز رایت عزم جزم کرده اند و خاقان منصور

[illegible] از [illegible] گذشته متوجه مرو گشت و میرزا الغ بیک و اتباع

[illegible] حضرت [illegible] فیروزی [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] خاقان منصور [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

سالکان [illegible] ذکر در آمدن قبة الاسلام بلخ بتصرف میرزا سلطان محمود

و بیان بعضی از وقایع که حضرت خاقانی را روی نمود [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] میرزا سلطان محمود [illegible]

فتح [illegible] سلطان [illegible] خاقان [illegible]

[illegible] سلطان محمود و میرزا [illegible]

[illegible]

سلطان محمود میرزا [illegible]

و خاقان منصور [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] میرزا سلطان محمود [illegible]

[illegible] میرزا سلطان محمود [illegible]

[illegible] خاقان

[illegible] میرزا سلطان محمود [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] خاقان منصور [illegible]

[illegible]

از بزرگ‌زادگان رفقا و عمال بوده و موافقت امیر نظام الدین علیشیر [illegible] خانواده [illegible] وزارت نموده جهان
لطف میرزا مسعود [illegible] بایکارا که به درگاه عالی پیوسته رسیده بود و از آن جمله اتفاق عظام مجلس [illegible]
و در آن زمستان امیر مبارز الدین ولی بیک باباجان ولایت [illegible] گشته رفت [illegible]
و [illegible] سعادت [illegible] وفات احوال محمد حسین و عبد الله [illegible] در مجلس [illegible] نموده [illegible]
در اوایل صورت بسامع جلال رسید که خسرو شاه از امرای سلطان محمود میرزا با بسیاری از سپاه [illegible]
و [illegible] بجانب [illegible] نهضت نموده و امیر [illegible] و امیر مظفر برلاس و امیر کریم [illegible]
نموده [illegible] بعد از [illegible] بشارت [illegible] و امیر کریم [illegible]
[illegible] کرده [illegible] آتش غضب خاقانی [illegible] اشتعال یافت و عزم قتال [illegible]
محمود میرزا جزم کرده [illegible] بطرف [illegible] یافت **گفتار در بیان نهضت رایات نصرت آیات**
بجانب حصار و وقوع محاربه و مقاتله [illegible] در غره [illegible] سال نهصد [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] بجانب [illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
و [illegible] در [illegible] دولت [illegible] نشانی [illegible]
[illegible] نهضت [illegible] گشت [illegible]
[illegible] رسید [illegible] قیام و اقدام نموده [illegible]
[illegible] و [illegible] آتش [illegible] بر [illegible]
[illegible] دولت [illegible] نهضت سپاه [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] ∴ سلطان [illegible] رایت افراخت ∴ [illegible] ساخت ∴ [illegible]
[illegible] ∴ [illegible] ∴ و [illegible] نزول همایون [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] محمد میرزا [illegible]
[illegible]

[illegible] رفعت [illegible] حاصل [illegible] نموده [illegible] و [illegible]
[illegible] منزل اتفاق [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] گشته خبر رسید که میرزا سلطان محمود [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] ظفر [illegible]
[illegible]
[illegible] گشت [illegible]
سلطان محمود [illegible] خاقان منصور [illegible] دولت [illegible]
[illegible]
[illegible] بشارت [illegible]
[illegible] تقدیم [illegible]
[illegible] صباح [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible] رایت ∴ [illegible] ∴ [illegible]
[illegible] ∴ [illegible]
[illegible] ∴ [illegible] ∴ [illegible] ∴ [illegible]
[illegible] ∴ خاقان منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] میرزا سلطان احمد [illegible] شیخ [illegible]
و امیر [illegible] و امیر مظفر برلاس [illegible]
[illegible] شیخ ابو سعید خان [illegible] و امیر [illegible]

کشته

سلطان محمود بترتیب صف لشکر آراسته میمنه و میسره و ساقه و مقدمه را بامرای نامور گذارد و خود در قلب [illegible]

کارزار [illegible] ساخت و بتقاضای معرکه [illegible] و [illegible] باز رفت [illegible]

بر آمد بانگ [illegible] و [illegible] در آمد بموج [illegible] [illegible] جنگ [illegible] [illegible] تیغ کین [illegible]

[illegible] حسن شیخ تیمور [illegible] سلطان محمود [illegible]

[illegible]

سالت

تا در حوالی درهٔ بجکن پتوار می انداخت و بازگشته روزی چند در محل اقامت انداخت الحمد لله ولی النعم
والمتعال والصلوة علی محمد و آله خیر آل ذکر وصول میرزا ابابکر ولد میرزا سلطان ابوسعید بملازمت حضرت
خاقان منصور صاحب تأیید چنانچه در اثنای بیان احوال میرزا سلطان ابوسعید بوضوح انجامید که
ابابکر که شاهزادهٔ شجاع و جلادت بود در ایام دولت پدر بزرگوار در مملکت بدخشان حکومت می نمود
بعد از وفات او با امیر جلال الدین مزید بیدخشان رفته قاشیهٔ متابعت شاهزاده بر دوش کشید
و مدتی در اسباب عیش گذرانید اکثر امرا و لشکریان آن ولایت جمع آمده متابعت میرزا ابابکر نمودند
و چون در موضع بجکن بنیابت پادشاه و وزرا امن خاقان و دشمن شکن بر میرزا سلطان محمود ظفر یافت
تشنهٔ محبت فتوحات بر اطراف و اکناف ممالک آن سرحد تاخت میرزا ابابکر را اعتماد آن بود که با خاقان
منصور طریق اخلاص و محبت اندازد و مراسم موافقت و اتحاد در میان آورد چون پادشاهی والانژاد
ازو دور شد و آن عزیمت از بدخشان بکنار آب آمده و امیر را بر سر راه در آن جایگاه فرستاده وصیت از کمال
ضمیر منیر به بوساطت درگاه عالم پناه پیغام داد و چون به سمع شریف خاقان منصور رسید صورت آن اخلاص
تبیع و مسرور گشت و بعد از استشاره و استخاره مقرر شد که موجب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر
بخدمت شاهزاده رود و او را بعنایت خاقانی امیدوار گرداند و نوعی سازد که بملازمت سدهٔ
سدره مرتبت شتابد و امیر علیشیر حسب الفرمان بدرگاه شاهزاده عالیمکان رفته چنانچه از کمال ذات
و وفور کیاست آنجناب متصور بود ادای رسالت نموده از سر نیک و مکارم اخلاق آن قدر از الطاف
آفاق انتقاد بعرض رسانید که شاهزاده باتفاق امیر جلال الدین مزید ارغون عازم ملازمت خاقان
شد و از آب جیحون گذشته در دارالسلطنهٔ هرات بشرف تقبیل آستان فیض نشان خاقان منصور میرزا ابابکر با امرا
و انعام و مشمول عواطف و اکرام و نوازش فرموده چند روز بجشن و سرور و عیش و عشرت پرداخت بمجلس
نشین [illegible] و عصمت و حشمت سلطان بیگم را بآن شاهزاده داد و خاطر شریفش را از همه جهت فارغ گردانید
ساخت بعد از انقضای ایام طوی و ضیافات حضرت میرزا با سپاه و خزانه و دیگر لوازم نظام امور سلطنت
و جهانبانی گشته میرزا ابابکر را که بعد از قلع و قمع پدر شاه شاهی بوی و مختص گردانیده بود
و همراهی کرده بوده امیر مزید ارغون و سایر امرا و سپاه شاهزاده را بانعام خلعت و زر و اسب خاص اختصاص
و بکمند مراد از سلطنت و عطفت الطاف ارزانی داشت و چون شاهزاده بولایت بدخشان رسید

در امیر مزید بر بخیلی و بغض ایشان از آنکه هنگامی که قیام بر عقب رفتن بارات شعار موافق مزاج ایشان
نبوده او را امیر به بیعت شاهزاده رسانید الحکم والوقت انتقال تام با جواب ملک و مال میرزا ابابکر را ه یافت
سلطان محمود طمع در تسخیر مملکت بدخشان کرده شاهزاده بار دیگر بملازمت خاقان منصور شتافت
روزی چند در ظل تربیت و رعایت آنحضرت بفراغت گذرانید و در حین مخالفت امیر محمد قراولیان
سپاه خاقان بجانب بدخشان مسافت گردانید چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست
ان شاء الله تعالی وتقدس ذکر اسمار به میرزا احمد میرزا با خاقان منصور و آمدن میرزا شاه و فرزند کلان عمر شیخ بجمله علیه
و در آن اوان که بواسطهٔ استیلای میرزا بابر و گماشتن بعضی از امرای خراسان مردم که هم اتفاقش از سلوک بایشان
مسعودت گشته یکلخت بودند و طریق فرار می سپردند میرزا احمد بن میرزا سلطان خلیل بن میرزا احمد جهانگیر
امیر تیمور گورگان با اتفاق قاسم بن یوسف ترخان و جمعی از امرا و ارکان در راه و رمیده ۹۲۹ از ولایت ساحلی
فرار نمود و در حالی که به جانب کرمیر و قندهار آمد و بعد از وصول بحدود آن ولایت امیر علی
و مدتی با او در الوس که از شعبهٔ میرزا سلطان سعید بود و در قندهار حکومت می نمود ایشان را با شاهزاده
فرستاده او را بالطاف و انعام امیدوار گردانید و میرزا احمد در قندهار تا خواهر او به جهت میرزایان شاد گشتند
دوران که خاقان منصور بر رفع میرزا سلطان محمود اشتغال داشت میرزا احمد عریضه متضمن اظهار عبودیت
بسته روان ساخت و بجهت آن تحت و توجه قندهار برساختند تا از آن لشکرکشی به کار نزند و در تاب
آن ولایت آمد و در وقتی که خاقان منصور از آن جانب مراجعت کرد و میرزا ابابکر را اجازت داد
بدخشان ارزانی داشت و مظفر و منصور بجانب هرات آمده رایات اقامت برافراشت خبر قندهاریان
مسموع گشت تا رسید و خاقان منصور استقبال نمود و اقبال او را حسن شارتی ساخته متوجه جهت
گردید و بعد از وصول بمنزل انعام فرمود و عنایت کمک و رای خاقان بعده خطاب دارا او را بستهٔ القاب
روایی و در آن روزها که ایشان نهاده بعنایت او بر همراهیان شاه و فرزند میرزا او
بعد چند ضیافت چون اتفاق موجب حرمت فرا گرفت بکلی خاقان سعادت ایشان را آورده بود و از آن تنها شتافت
موجب فرح و انبساط خاطر حاضران شد و چند روز تمهید اسباب انشاد و فرزند پرداخت و چون از تمام
جشن و طوی فراغت یافت از آنجا کوچ فرموده بعد از طی منازل و مراحل بعد از خاف رالحمل نقش
جاه و جلال بساخت و از آن جا بسوی هرات شنید که در آن ولایت قاتل وقایت خشک نشد خبر قرب و وصول

از امیر

نزد اولاد خاقان منصور مشغول شود و هوس ازدیاد رتبه از سیادت صدارت بر جبین ایشان نرسته تا یکی را از
پایه سریر سلطنت معدلت آورند و آن حضرت از ناخلفی نقش عالی میرزا احمد عمر شود و موضوع ...
کرده شاهزاده در فکر عدم اتقان فرزند آمده بجانب [illegible] اشتغال دارد و آنگاه خاقان شجاعت پناه و جهانگیر
از سپاه حضرت ... بدو رسید ... استعداد شده بجانب ... گشت و این خبر به میرزا احمد عمر رسیده و فرزند
زاده ... اعتبار ... آن حضرت ... از وی ... و ... بسیار کرده و چون ... گریخته
نتوانستند رسید خاقان ... استعداد داده در ... عاقبت ... خاقان ... و آن حضرت
... هراه ... مراجعت ... از ... دولت ... گذرانیده فتح
حالفت ... متوقف ... خراسان ... میرزا احمد عمر ... صول ...
نوبت دیگر لشکر ... شده ... این خبر ... شریف حضرت خاقان ...
امیر مظفر برلاس و دیگر امرا ... حضرت ... جانب ... رفته و
ابن ... مهم ... در آن ... بیرون ... و مملکت ... تقدیم ...
خاقان ... در آمده ... آنجا ... تاریخ ... گذشت **ذکر سرافرازی اسفندیاری و رتبه کارکنان**
**دولت ... و گذشته شدن امیر شیخ ... الوفاق و ... ** چون خاطر خطیر حضرت جهانگیر
... امیر علیشیر که در ... سلطنت ... طبع ... و ...
... و ... مراتب ... جلال ... سلطنت ... جهانبانی
... با عهده ... کرده ... امیر نظام الدین علیشیر ... که ... امر ...
... منصب ... التماس ... امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی ...
رفعت ... این ... اجابت ... در شعبان ... و ...
کرد امیر ... منصب ... امارت دیوان ... سرافراز ساخته و امیر نظام الدین علیشیر ...
از قبول این امر ... و ... نظام و ...
منصب ... امیر ... امیر ... نظام ... مقام ...
کرده ... امرا ... امارت ...
به خاقان منصور ... منصب ... صدور ... بایت ...

امیر مظفر

امیر مظفر برلاس پیشکار از امرای عالی اساس با امیر علیشیر مقدم ممتاز شد به تقرب حضرت سلطان رفیع
مکان خاطر خطیر خاقان صاحب منصب امارت دیوان اعلی گشته ... علاوه ... و ...
شغل سرافراز شده ... قوام ... امیر علیشیر بموجب فرمان واجب الاذعان مقدم ...
... زاده ... ثبت ... آن کتاب ... عالی ... متقدم ...
از وضع ... در جایی ... ٭ ... ٭ ... ٭
... در آینه ... ٭ ... ٭ ... ٭
... اسلام ... امیر ...
... فایق ... کار ... حقیقت ... شرف المکان ...
... جناب ... مولانا ... الدین ... تاریخ امارت
امیر نظام الدین علیشیر ... **شعر** ... جناب علیشیر گر شرف ٭ ... ٭
دیوان ... شعبان ... ٭ ... ٭ ... ٭
... تاریخ شد ... علیشیر ... ٭ ... امیر نظام الدین علیشیر ...
دیوان ... امیر ... منصب ... سرافراز گشت ...
نظام الملک خوافی در منصب امارت دیوان ... نظام الملک ... شهاب الدین اسمعیل
... خاقان ...
... الدین محمد ... غیاث الدین ...
... منصب ... جمیع ...
... درگاه ... دیوان ... خلافت ...
... عالی ... مراتب ...
... مجد الدین محمد ... میرزا ...
... منصب ... نظام الدین عبد ...
خاقان منصور ... امارت ...
... منصب ... سرافراز ...

امیر علیشیر رغبت بخدمت خواجه مجدالدین محمد امور سلطنت و پادشاهی رواج و رونق گرفت و مهام
ملک و سپاه بحسن سعی تدبیر آن حضرت نظام و انتظام پذیرفت ﴿ شه از عدل آن میر نیکو سیر ﴿ زمان [illegible]
ملک معمور [illegible] ﴿ زنده [illegible] آن خواجه پاک دین ﴿ اساس ایالت نجابت [illegible] ﴿ و [illegible]
رعایت این جماعت امیر [illegible] شیخ [illegible] اعلی [illegible] و [illegible] سیادت خاقانی
روز [illegible] آن [illegible] و در [illegible] شیخ [illegible] زمان [illegible] میرزا
[illegible] آن پادشاه عالیجاه [illegible] روز [illegible]
و بعد از [illegible] میرزا [illegible] در سلک [illegible] انتظام یافت
[illegible] در زمان [illegible]
[illegible] در زمان سلطان
سعید [illegible] خاقان [illegible] گرفت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] میرزا بابر [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] میرزا بابر [illegible] خاقانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حقیقت این حالات [illegible]
[illegible] خاقانی [illegible]
[illegible] امیر [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible] ﴿ [illegible]

[illegible] **شعر** [illegible]
[illegible] ﴿ [illegible] ﴿ [illegible]
ذکر ورود بیان [illegible] آفتاب [illegible] فتنه و فساد [illegible] [illegible] احمد مشتاق [illegible] الاسلام
[illegible]
[illegible] سلطان احمد میرزا [illegible]
محمود میرزا [illegible]
[illegible] احمد مشتاق [illegible]
[illegible] امیر عبدالخالق [illegible]
[illegible] الاسلام [illegible]
مشتاق [illegible]
[illegible] احمد مشتاق [illegible]
[illegible] امیر عبدالخالق [illegible]
[illegible] احمد مشتاق [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر عبدالخالق [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
احمد مشتاق [illegible]
[illegible]
الاسلام [illegible] سلطنت [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] احمد مشتاق [illegible] خاقان [illegible]
[illegible]
سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا [illegible]

بلخ متوجه امداد امیر شیخ شاه گشت سلطان محمود میرزا نیز بنفس نفیس عازم کنار آب شد و سلطان
احمد میرزا اگرچه بنابر ملال خاطر بنفسه متوجه نشد اما فوجی از امرا و لشکریان سمرقند را بامداد [illegible]
نمود و چون [illegible] خاقان منصور [illegible] بلخ را از [illegible] ساخت کیفیت [illegible]
گشت قاسم بیگ بتحقیق پیوست خاقان ظفر قرین جهت [illegible] انگیخته و ترتیب آلات [illegible]
و تنسیق ادوات [illegible] فرمان نمود و اطراف شهر بامرا تقسیم یافت هر کس جهت عمل خود [illegible]
فرمان و زبان خاقانیت در باب برج شاه حسین [illegible] حضرت سلطان [illegible]
شهر قواره را [illegible] گردانیده و سایر امرا و ارکان دولت [illegible] آن حصار [illegible]
و در میان گرفتند و آب خندق را بطرف دیگر انداخته [illegible] سوار [illegible] آغاز
نهادند و خاشاک [illegible] در آن اثنا [illegible] حضرت اعلی شنید که سلطان محمود میرزا با سپاه
انبوه [illegible] امیر شیخ [illegible]
[illegible] فرمان همایون [illegible] امیر مظفر برلاس [illegible]
در باب [illegible] دولت قاهره [illegible] مرتفع ساخت و لشکر [illegible] حصار [illegible]
آمده [illegible] با سلطان محمود میرزا [illegible]
[illegible] قدم [illegible] خلاف و نفاق استوار گردانیده [illegible]
[illegible] شجاعت [illegible] از آن جانب [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] خاطر اقبال [illegible]
[illegible] ارکان [illegible]
همایون [illegible] میدان قتال [illegible]
[illegible]
روزی [illegible]
[illegible]
[illegible] خندق [illegible]

[illegible]

تمور [illegible] خندق [illegible] سید غیاث [illegible]
[illegible] شجاعت [illegible] شاه حسین [illegible] امیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاه حسین [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر مظفر برلاس [illegible]
[illegible] حضرت خاقان منصور [illegible]
[illegible] امیر مظفر [illegible]
[illegible]

بر محمود سلطان امیر شجاع الدین محمد بن امیر ... بن امیر علی بن امیر جهانشاه بن امیر جاکو برلاس ...
آمده در باب صلح و جنگ سخن بسیار شد و ... بر آن قرار یافت که از جانب امیر مظفر برلاس ...
طرف امیر محمد امیر جهانگیر برلاس در کشتی نشسته در میان آب ... بواسطه گفت و شنود ...
رسانیدن مصالح ... بموجب ... رسانیدند ... [illegible]
آمده ... کشتی امیر مظفر برلاس ... خاقان ... [illegible]
نشسته نگاه داشت ... سلطان محمود میرزا ... [illegible]
رسانیده ... امیر مظفر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
نجات خواهید ... [illegible]
... امیر مظفر ... خاقانی ... [illegible]
... سلطان محمود میرزا ... [illegible]
... [illegible]
... خاقان منصور ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... امیر مظفر برلاس ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
امیر ... [illegible]
... حضرت سلطانی ... [illegible]

ذکر رفتن

ذکر رفتن خاقان کامیاب ... [illegible]
... [illegible]
... امیر مظفر ... سلطان احمد میرزا ... [illegible]
محمود میرزا ... [illegible]
... خاقان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
محمود میرزا ... امیر ایوب ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... امیر ایوب ... [illegible]
... خاقان منصور ... [illegible]
... [illegible]
امیر ... سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا ... [illegible]
... [illegible]
... خاقان ... [illegible]
... [illegible]
... خاقان ... خاقان کامیاب ... [illegible]
... سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا ... [illegible]
... خاقان منصور ... [illegible]
... خاقان منصور ... [illegible]
حضرت ... [illegible]
راه سلطان ... میرزا ... هرات رسیده ... [illegible]

شد و سپاه برگشته و خاقان منصور از آب غالب عبور نموده و [illegible] کنار آب را منصب ظفر آب
ساخت و در آن منزل اوجاقات و الایات مرجان و بار قیس در حوالی آن اردوی کیهان پوی جمع گشته [illegible]
و گوسفند و سایر اجناس که مطلوب خدام موکب گردون اساس بود بفراغت ارزان شد و لشکریان از
قحط و غلا [illegible] رسیده و بشارت وصول همایون بکنار آب مرو [illegible] فوج فوج از عساکر [illegible]
خراسان با حکام و سرداران [illegible] ملازمت پایه سریر خلافت مصیر رسیده و [illegible]
گردون [illegible] منتظر جنگ و پیکار [illegible] زیر کشور [illegible] لشکر [illegible] زد [illegible] میان [illegible]
[illegible] نشاو [illegible] میان [illegible] و [illegible] بار [illegible] بدرگاه عالی رسیده [illegible] سه [illegible]
[illegible] و در آن [illegible] سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] و مطلع گردیده [illegible] ایشان [illegible] و تفاوت آن حال [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] از موکب خاقان منصور بطریق [illegible] رسیده [illegible]
ساخته و [illegible] رمیده و [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] گشته [illegible] مراجعت ایشان [illegible]
[illegible] امیر مظفر برلاس را [illegible] باز [illegible] سلطان احمد میرزا [illegible]
[illegible] گشته [illegible] سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا
[illegible] لشکریان ایشان [illegible] احمد [illegible] فرستاده [illegible]
[illegible] وفاق و اتفاق [illegible] احمد [illegible]
[illegible] جواب [illegible] آن [illegible]
[illegible] همایون [illegible] امیر عبد الخالق [illegible]
[illegible] احمد [illegible] امیر مظفر [illegible]
[illegible] همایون [illegible] امیر مظفر [illegible]
آن [illegible] خاقان [illegible]
بجانب [illegible] احمد [illegible] بخدمت [illegible]
[illegible] استقلال [illegible]

شرمسار و [illegible] خاقان منصور [illegible] کرم جمیل و عاطفت [illegible]
عفو و بخشش [illegible] خلعت انعام و احسان [illegible]
[illegible] **ذکر بعضی احوال اسب**
سلطان جلال [illegible] خاقان [illegible] حکومت آن مملکت [illegible]
در [illegible] امیر مظفر برلاس [illegible]
[illegible] امیر [illegible]
[illegible] محمد [illegible] برلاس [illegible] سلطان محمود میرزا [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] و تفاوت [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] سلطان بیگم بنت میرزا ابو سعید [illegible] سلطان بیگم بنت میرزا
علاء الدوله [illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] وزارت [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]

زبهار

شاه و خواجه مجد الدین محمد موافقت کرده [illegible] الدین [illegible] او مقرر شده هم در آن ایام خاقان منصور

پرسش آن قضیه پرداخت و خواجه نظام الملک و خواجه افضل [illegible] به سر رسید مقدار یکساله خواجه مجد

الدین محمد در مقام تعرض آمده آغاز قیل و قال کردند و پادشاه عدالت پناه [illegible] که طریقه انصاف آنست

که [illegible] کنند و [illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible] مستقل گشته [illegible]

[illegible] از مقربان چون این صورت مشاهده نمودند [illegible] در آن ایام [illegible]

خواجه مجد الدین محمد [illegible] شد و از آن خاقان منصور [illegible]

[illegible]

[illegible] شهور سنه ۸۹۵ [illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible]

[illegible]

[illegible] **ذکر شمه از کیفیت [illegible] میرزا ابابکر و کشته شدن او [illegible]**

میرزا معز الدین ابابکر [illegible] خاقان [illegible]

[illegible] میرزا سلطان محمود [illegible]

[illegible] خاقان [illegible]

[illegible] خاقان منصور [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] معز الدین [illegible]

[illegible] میرزا ابابکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا ابابکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت خاقان منصور [illegible]

[illegible]

[illegible] خاقان منصور [illegible] میرزا ابابکر [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] حضرت خاقان [illegible] میرزا ابابکر [illegible]

[illegible] میرزا ابابکر [illegible] خاقان [illegible]

[illegible] خاقان [illegible]

[illegible] میرزا ابابکر [illegible]

[illegible] میرزا ابابکر [illegible] خاقان [illegible]

[illegible]

[illegible] خاقان [illegible]

[illegible] خاقان [illegible]

[illegible] میرزا ابابکر [illegible]

[illegible] میرزا ابابکر [illegible]

[illegible] خاقان [illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] آن حضرت و میرزا ابابکر [illegible] میرزا ابابکر

بجانب رباط گرگان رسیده با معدودی چند از آب عبور نموده و در آن وقت بسبب بزرگی کشتی [illegible]
امده بجانب ترشیز شتافت و خاقان منصور در آن شب از آستانه شتاب نموده و خواب بجنبه و معیده [illegible]
راه را طی نموده علی الصباح که خاقان منصور بکشتی رسید [illegible] در نظر [illegible]
سپاه منصور اکثر [illegible] رباط گرگان رسیده و وقت امیر علی میر آخور و [illegible]
و [illegible] ساریق [illegible] از آنکه شنیده و مشتاق [illegible] گردد و مراتب [illegible] میرزا ابابکر
در آن وقت [illegible] در خواب بود و از آواز [illegible]
سپاه و ارباب [illegible] از آنجمله امیر احمد [illegible] گرفته [illegible] میرزا
ابابکر [illegible] شاهزاده [illegible] باز کرد [illegible]
بآنجناب رسانیده [illegible] بسیف [illegible] میرزا ابابکر [illegible]
کسی از کلانتران [illegible] آمده [illegible] آن محفل
قبول [illegible] آنجناب را مطمئن گردانیده [illegible] در رسالت منسوب بامیر
[illegible] کیفیت حال [illegible] رسانید خاقان منصور [illegible]
[illegible] خان [illegible] میرزا ابابکر [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
رشته حیات [illegible] انقطاع [illegible] میرزا ابابکر [illegible]
آورده [illegible] میرزا ابابکر [illegible]
[illegible] فارغ گردانید [illegible]
[illegible] حاکم [illegible] مستحقان [illegible] خاقان
منصور [illegible] رجعت [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] افزاشت **ذکر بعضی از احوال امیر**

شجاع الدین ذوالنون ارغون و ارتفاع رایات دولت او بجانب قندهار و حکومت امیرزاده
[illegible] شجاعت [illegible] خان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible] سلطان ابوسعید

[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] عنایت [illegible]
[illegible] امیر ذوالنون [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] سلطان احمد میرزا [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] آن امیر [illegible]
ولایت [illegible]
[illegible] امیر ذوالنون [illegible]
[illegible]
[illegible] دولت خاقانی [illegible] شجاعت [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر ذوالنون [illegible] خاقان [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر ذوالنون [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

رجوع داشته باشد و رستم [illegible] علاوت [illegible] اوزبک [illegible] اطوار طاعات [illegible]

[illegible] رکاب [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] خاقان [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] امیر [illegible]

[illegible]

کرده [illegible] این حکایت [illegible] تعالی از مظهر مزار

مرقد مبارک حضرت شاه مردان در قریه خواجه خیران [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] الدین [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] سلطان ابو [illegible]

[illegible] سلطان سنجر

[illegible] کتاب [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام [illegible] در قریه خواجه خیران [illegible]

بایقرا میرزا [illegible]

از نخ

از نخ تا آنجا [illegible] مسافت است [illegible] کتاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اطراف [illegible]

[illegible]

[illegible] خواص و عوام [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] خاقان منصور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الدین [illegible]

[illegible]

[illegible] خاقان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یکی از اهل کره‌ی زمین که در سلک اهالی دار السلطنه هرات انتظام داشت با خود خیال نمود که در اوقات فرصت

مردم را بر آن داشت [illegible] هزاران مرد و زن در حوالی بیت الله آورده و پای برهنه [illegible] عزت

در راه نگاه و زار [illegible] جامه در پیش کرده و چون مردم بر [illegible]

کیفیت رسیدند جواب داد که [illegible] بصورت ابواب [illegible] سوار در دین گذار

فارغ شدند که [illegible] حضرت شاه ولایت پناه امیر المؤمنین علیه السلام التحیه و الثنا

مرقد است [illegible] بغیر از شما [illegible] مردم [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] خواص و عوام از رجال [illegible]

[illegible] آب حیوان [illegible]

[illegible] در میان طوایف انام مشهور گشته [illegible]

حضرت [illegible] رو نیاز بر زمین گشوده

[illegible] بجانب [illegible] رسید

[illegible] صلوات [illegible]

[illegible] آن بیچاره [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مشهد [illegible] الخلایق [illegible]

[illegible] صدای [illegible]

[illegible] منقد [illegible] سلطان [illegible] خاقان منصور

[illegible] شاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ضرورات و سلاطین [illegible] و الله اعلم بحقایق الامور ذکر شمه‌ای از حالات

میرزا محمد سلطان که مشهور است بکیچک میرزا و ذکر اشتغال آن شاهزاده و فضیلت انتساب [illegible] شاهزاده

سلطان [illegible]

[illegible] ارباب فضل و کمال [illegible]

[illegible] در تحصیل فروع و اصول علوم دینی [illegible] و در تحصیل فنون معقول [illegible]

[illegible]

[illegible] ❀ [illegible] ❀ [illegible] ❀ [illegible]

[illegible] ❀ [illegible] ❀ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ❀ [illegible] ❀ [illegible]

[illegible] خاقان منصور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خاقان [illegible]

[illegible]

گوهرت

فرمان داده که روز سه‌شنبه بار دیگر تخت امرا و اعاظم در سلامت شاهزاده را گرفته تقبیل اعتاب بالادین نموده
و در یکی از برج سپهر برج محبوس گرده بی نقاب صبا پیر زده نظم عنبرافشان زلف سپهر بلند
تربیت اقبال او بر کشیده ه کمال دولت از باغ دنیا که چیده ه سر تیب از خار نکبت نرید ه و چون
میرزا الغ بیگ چند گاه مانند لعل در صمیم دل در جوف صدف ملازمت اوقات گذرانید عرق شفقت اصلی
و مرحمت جبلی حضرت خاقانی در حرکت آمده او را مطلق العنان گردانید بعد از آن شاهزاده ارباب
استقبال عازمت درگاه جاه و جلال پیکر و در افعال را قرار سابقه تمام بوده لوازم [illegible]
بجای آورد نظم اگر گناه ببخشند شرمساری ست ه عاقبت گذاردن حج اسلام در دل شریف
زیارت روضهٔ منورهٔ خیر الانام علیه الصلوة و السلام در ضمیر منیرش جای داشته [illegible]
بالکلام اجازت حاصل کرده با اهل بیت از دار ملک خارج [illegible] اتمام فیض انجام آورده [illegible]
پدرت و متوجه رفیق [illegible] الاعتدام [illegible] ملک الملک لا یزال [illegible]
رفته همراه [illegible] رفیق رفعت همراه نظم اقبال بدرگاه و دیگاه ه و چون سوای تبریز از [illegible]
آن حضرت [illegible] بازگشت و رات و منظور بود سلطان یعقوب میرزا مقدم شریفش را [illegible]
شمرده [illegible] تحف شایسته و تبرکات بایسته مبادرت نموده در [illegible]
حال [illegible] آورده التماس ملاقات نمود و میرزا الغ بیگ جواب داد که چون [illegible]
دوران [illegible] ام و زبان حال و مقال [illegible] بنده [illegible]
سر [illegible] قیام [illegible] اقبال شهان [illegible]
بیا [illegible] حضرت لطف نموده [illegible] شریف آورده [illegible]
[illegible] نظم [illegible] ه [illegible] شرف روزگار باشد ه
یعقوب میرزا [illegible] پادشاهی [illegible] التماس [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
[illegible] جند روز [illegible] گفت [illegible] قرار یافت که میرزا
الغ بیگ روزی [illegible] تبریز [illegible] و سلطان یعقوب میرزا [illegible] تشریف حضور
[illegible] ملاقات دست داده [illegible]
لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسید سلطان یعقوب میرزا الغ بیگ را در آغوش لطف و مرحمت کشید

ارغون و اشتیاق [illegible] شاهزاده صاحب توفیق [illegible] و اعزام از تبریز
[illegible] و میان [illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]
میرزا [illegible] میرزا الغ بیگ از [illegible]
اسلام [illegible] روضهٔ طیبهٔ رسول علیه الصلوة و السلام [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] رسیده [illegible] میرزا
[illegible] حضرت
[illegible] سعادت [illegible] ملک [illegible]
[illegible] ه [illegible] گذشت ه [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] ه [illegible] ه [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] ه و سلطان احمد میرزا [illegible] شاهزاده را [illegible] استقبال [illegible]
[illegible] کرده [illegible] آن [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] توفیق [illegible] اسلام
[illegible]
[illegible] استقبال [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ را استقبال [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] نظم [illegible]
[illegible] ه [illegible] ه [illegible] ه [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] السلام [illegible]
میرزا الغ بیگ رسانید و شاهزاده [illegible] خانه [illegible]

رنگ ملاحت از امید شمال [illegible] کلک از اقبال بعد حضرت از ابواب دولت و درین آفتاب در مشرق سپهر استقلال
از اوج کمال سر بر کشیده و ابر بهار خرم و خورشید سپهر معالی اقبال ٭ عهد سرپرست فضل و افضال ٭ بر اوج کمال
بخت منتقل شد ٭ از زمره والیان گشت بنیان ٭ و امیر بزرگوار و الده عفت شعار آن شاهزاده والا تبار
اضطراب بیار [illegible] بر روی افکنده و خون از دیدگان راه گشاده و سیلاب اشک بر رخسار روان شد و آه
شرر بار بر سپهر سانید ٭ درین ماتم گریبان چاک کرده ٭ در دیده و گوش رخسار خاک کرده ٭ و خون از دیده بر گل گلگون
رخسار و آه آتشبار بر چرخ گردون ٭ و خاقان منصور بمنزل شاهزاده مرحوم تشریف برده سلطان احمد میرزا
و همشیره عزیزه را پرسش نمود و بتجهیز و تکفین جسد مطهرش اشارت فرمود و اکابر امرا و اعیان
بر سر [illegible] نعش آن سلطان گذشته آب حسرت تحمل [illegible] از [illegible]
مصور [illegible] و شاهزاده را در مدفن [illegible] سادات و قضات
و علما و اشراف و اکابر و اعیان و خواص و عوام [illegible] بیاده در عقب نعش روان شده از راه گریه و
بکا [illegible] اجل [illegible] که [illegible] بادشاهی را بخطیره که در
آن درگاه [illegible] حضرت خیر البریه علیه السلام [illegible]
خاک سپردند ٭ ای چرخ [illegible] حوادث [illegible] ٭ بیداد گری عادت دیرینه تست ٭ ای [illegible]
تو [illegible] ٭ [illegible] ٭ ای [illegible] ٭
روز [illegible] بلوازم قیام نموده [illegible]
[illegible]
در [illegible] حضرت [illegible] مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] در آن زمان در [illegible]

ذکر وصول بدیع الجمال بیگم بدار السلطنه هراة و بیان بعضی دیگر از حالات و کیفیات

[illegible] بدیع الجمال بیگم که همشیره خاقان منصور بود در آن سال که آنحضرت [illegible] سلطان احمد میرزا

گویا شیخ زین الدین عطار طبیب بدیعی را در علم ادویه [illegible]
[illegible] تألیف کرده است.

گذشته

گذشته در [illegible] رایت آفتاب اشراق [illegible] در سلک [illegible] سلطان احمد خان
و بعد از فوت [illegible] سلطان احمد خان که از [illegible] اشتها [illegible]
داشت [illegible] سلطنت [illegible] و بدیع الجمال بیگم را از احمد خان [illegible]
[illegible] بدیع الجمال [illegible]
[illegible] سلطان محمود خان در مستقر سلطنت [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] شاهزادگان و امرا و ارکان دولت [illegible]
[illegible] بدیع الجمال بیگم [illegible]
[illegible] حضرت خاقانی [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] سلطان [illegible] بایقرا میرزا [illegible]
[illegible] امیر نظام الدین علیشیر [illegible] بایقرا میرزا [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]
[illegible] شاهزادگان و امرا [illegible]
[illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]
[illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ٭ و خاقان منصور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزادگان [illegible]

تمام می‌شد و در آن ایام مزاج ... [illegible] ... امیر ... سلطان ... بحرین

و صنایع بیگ ... [illegible] ... ساخته ... [illegible]

ورود ... [illegible] ... و در آن اوقات ارباب ... [illegible]

صاحب صباحت ... و در شب ... مجالس ارباب عیش و طرب ... [illegible]

مزاج ... [illegible] ... جام ... [illegible]

بزم ... [illegible] ... ساقی ... [illegible] ... آفتاب ... [illegible]

محفل ... [illegible] ... روشن ... [illegible]

... [illegible] ... و عشرت ... [illegible] ... و در آن ایام

... [illegible] ... در ساعات ... [illegible]

... [illegible] ... عالم ... [illegible]

... [illegible] ... خاقان ... [illegible]

... [illegible] ... ارباب ... [illegible]

سنت خاقان ... [illegible] ... حضرت خاقانی امرا و ارکان دولت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... خاقان ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت شیخ الاسلامی ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

جای گرفت ... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ... میرزا ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ... [illegible] ... خاقان ... [illegible]

... [illegible] ... اقدام ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان مرحوم ... [illegible]

میرزا ... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... عدل ... [illegible] ... اساس صلاح ... [illegible]

... [illegible] ... **ذکر توجه ... باستراباد ... حضرت سلطانی ... خواجه**

مجد الدین ... در ... سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه ... خاقان ... [illegible]

... [illegible] ... امیر ... [illegible]

... [illegible] ... آمده ... [illegible]

حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر ... [illegible] ... استراباد ... [illegible]

... [illegible] ... خاقانی

... [illegible]

... [illegible] ... امیر نظام الدین

... [illegible] ... امیر ... [illegible] ... باستراباد ... [illegible]

... [illegible] ... استراباد ... [illegible] ... امیر ... [illegible]

... [illegible] ... سادات و علما و اشراف و اعیان ... [illegible]

... [illegible] ... امیر ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... باستراباد ... [illegible]

... [illegible] ... استراباد ... [illegible] ... امیر ... [illegible]

... [illegible] ... خاقان ... سلطان یعقوب میرزا ... [illegible]

و متوقعات را فرونشانده آنگاه به رعایا بگذرانید و فرامین نیابت آن عزیز صادر شد و رحمت انگیز بر شش
کمال بهجت و سرور مطمح رسید بنده مقرب حضرت سلطانی امیر ... سالکان مسالک جهانبانی
را به انعام اسب و جامه و زر نوازش کرده فرامین منشور مبنی بر نقلت خویش جهت سلطان ... فرستاد
و حکام کیلان و رستمدار و مازندران و تنگبهان پادشاه ارسال نمود و در غایت تجمل سرافراز
و به نیابت سعادت و ربیت نوازش بر سر ایالت آن مملکت تمکن نمود جناب نقابت انتساب
نیکو امیر برهان الدین عطاء الله ... تاریخ حکومت آن امیر عالی ... گردید آن امیر کبیر
در صفات بیرون از حد تقریر * چون کرد قبول بازار امارت * تاریخ شدش امارت میر * و همدران
زمستان که خاقان منصور در ولایت مرو رایت ... به سرور داشت و نیت آنکه خواجه مجد الدین
قدم بر مسند نیابت نهاده علم اقتدار برافراشته منصب ابن محل آنکه از دو دو بار که خواجه
قوام الدین نظام الملک و خواجه افضل الدین محمد کسان بر آنگیخته که نسبت به خواجه مجد الدین محمد
تعزیر آمیز به زبان آورده او آنحضرت از کثرت شفاعت آنها آن سخن ... مدت ده سال نزدیک امیر
تنگچی پرداخته بود و در سایر مهمات سلطانی دخل نمی‌نمود و در آن اوقات بنده نوبت حضرت خاقانی
متوجه تربیت آن خواجه ... شده اکثر ... زبان معنی ... نمود و زمام امور اختیار
دیوان در قبضه اقتدار خواجه نظام الملک و خواجه افضل بود و چون آنکه مقرب حضرت سلطانی از
مرکب خاقانی دور مانده و به استرآباد نهاد خاقان شده خواجه خاطرش برآن قرار داده که بار دیگر
خواجه مجد الدین محمد را به مراتب بلند و مناصب ارجمند سرفراز گرداند و به اتفاق قبل از آنکه این
از عزیزت متصل رسید روزی حضرت خاقانی در وقتی که خواجه مجد الدین محمد در پای سریر جهانبانی
ایستاده بود خواجه نظام الملک و خواجه افضل را گفت که مبلغ ... کلی جهت مهمی که روی نموده
انجام می‌باید کرد و آن وجه از نقد ... می‌باید این سخن را جواب گفتند و چون از بارگاه بیرون شدند
خواجه مجد الدین محمد در نظر آن پادشاه مرتفع الرتبه بود ... داشت که اگر حضرت اعلی بار دیگر
زمام وزارت به دست کفایت او دهد و خواجه که هرکس ... از اموال دیوان تعرف نماید
فرونشانده به چون در رسید از شنیدن این سخن خاقان منصور بسیار خشنود گشته ... ساخت آن
مهم را به کرامت مقرون کرده بنده روز دیگر فرمان قضا جریان به اطلاع آن خواجه آراسته رأی و دیوان

واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که موجب آن نشان به منصب توقیع ... مقرر و بایست
داشت و تشخیص مهمات و امور دیوان متوجه خواجه مجد الدین محمد باشد و هیچ از امرا و صدور دیوان
و بکلیات و جزئیات هیچ مهمی از مهمات کلی و مالی با او ... و شکوه آن جناب موقوف
در ... او را در ... مهمات سلطانی و ... سرانجام جمیع امور ... دیوان اعلی ... مقرر
منصب ... سلطنت ... و فرامین ... آن خواجه والا ... معتمد السلطنة
الملک ... خواجه مجد الدین محمد ... از پرتو انوار عاطفت خاقانی شبنم صفت
منصب الصفا ... و ... نفاذ یافت ... حیلی کسان ... خواجه زبان حال
مضمون این مقال ... * شب هجران مرا شد ... صبح چو ... * یافت ... کلید * ...
... * ... وفا ... * و چون خاقان منصور ... گفت
در ... جان ... به ... انسان ... اشرف ... گشته ... السعف
سرافراز ... در آن اثنا خواجه افضل الدین محمد ... که مقرب خواجه مجد الدین محمد
در صدد انتقام آمده ... شد ... خواجه ... جهت ... خود ... الصحبت
با آنکه ... کمک ... شد ... استرآباد ... سوابق ... را ... با
و ... دیوان ... المحصول ... خزانه عامره ... خواجه مجد الدین محمد ...
... خواجه افضل ... و ... خاقان ... ساز و ... الحاق
... خواجه افضل الدین محمد ... خانه ... استرآباد ... آن خواجه
... مرتبت ... جاه و جلال خواجه مجد الدین محمد ... کمال ... و جمیع صدور و وزرا و
... و امرا ... آن خواجه عالی ... و ... عمال و محترفات و ...
... دیوان ... و ... خواجه مجد
الدین محمد ... و متصدیان اشغال را ... در وقت ... خواجه نظام
الملک و خواجه افضل ... امور پادشاهی دخل داشت ... متعدد و مضبوط
... وزارت ... دیوان ... و ... تا
... وزرا و عمله دیوان ... عامره ... گشته

بجای او منصوب گشته بکار پادشاهی [illegible] رسید و از زمره [illegible] هیچ عمده ای را یارا نبود که [illegible]
از روی [illegible] سبیل [illegible] بنظر در آورد [illegible] هیچ [illegible] زمره دولت که [illegible]
بیاری [illegible] پاس [illegible] رسیده [illegible] هیچ [illegible] دولت [illegible]
[illegible] بزرگان [illegible] و خواجه مجد الدین محمد [illegible] دولت [illegible] بجهت [illegible]
سلطانی [illegible] انجام [illegible] که [illegible] هر [illegible] در [illegible]
[illegible] صحبت [illegible] در مجلس [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible] احسان [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible] بود [illegible]
[illegible] این [illegible] بجانب [illegible] بود [illegible]
[illegible] زبان [illegible] ارکان دولت [illegible]
[illegible] آستان خلافت آشیان [illegible] کلام [illegible]
[illegible] عنایت [illegible] از عنوان [illegible]
[illegible] خاطر [illegible] بجانب [illegible]
[illegible] احوال [illegible] اوقات [illegible]
از خراسان [illegible] بیمار [illegible] آن حضرت [illegible]

ذکر فوت بیگه سلطان بیگم والده بدیع الزمان میرزا

[illegible] بیگه سلطان بیگم [illegible] والده بدیع الزمان میرزا [illegible]
بیگم [illegible] سلطان [illegible] بود [illegible]
خاقان منصور [illegible] بود [illegible] و [illegible]
[illegible] بیگم [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] و اموال [illegible]
[illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا و جمیع شاهزادگان [illegible]
[illegible] رحمت [illegible] و [illegible]

دفن نمودند و چند روز لوازم سوگواری [illegible] صحبت [illegible] بانعام اطعام و خیرات
[illegible] قیام و اقدام [illegible] سلطان [illegible]
الدین بود [illegible] سلوک [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]

ذکر رفتن خواجه افضل الدین محمد بجانب عراق و از آنجا باز آمدن امیر نظام الدین علیشیر بالا دست آستان خاقان عالیشان

چون خواجه افضل الدین محمد بولایت استراباد رفت چند وقت در حکومت امیر نظام الدین
علیشیر [illegible] اوقات [illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible] از جانب
[illegible] خاقان منصور [illegible] استراباد [illegible]
خواجه افضل [illegible] سعادت [illegible] خاقان [illegible] خواجه مجد
الدین محمد [illegible]
[illegible] امیر علیشیر [illegible] عراق و آذربایجان شد [illegible] ملازمت میرزا
سلطان یعقوب [illegible] انعام و احسان [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] اسلام [illegible] خیر الانام علیه الصلوة والسلام
[illegible] امیر نظام الدین علیشیر [illegible] بیکسال [illegible]
[illegible] ملازمت خاقان [illegible] امیر [illegible] الدین [illegible] استراباد
[illegible] هرات [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] ارکان دولت [illegible] ملازمت
[illegible] حضرت [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] استراباد [illegible] امیر [illegible]
[illegible] امیر [illegible]
[illegible] حضرت سلطانی [illegible] آستان خلافت آشیان
[illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] استراباد [illegible]

همایون در باب مهمات امیر عالی حضرت ارسال داشته درین شان سوگندان یاد کرد که هرگز این نوع [illegible]
در خاطر اشرف اعلی خطور ننموده و آنچه درین باب بمسامع شریف رسیده اصلا واقع نشده و چون آن [illegible]
ملازمت امیر علیشیر دریافت [illegible] بموقف عرض رسانید مقرب حضرت سلطان [illegible]
[illegible]
و سعادت [illegible] حاصل کرده [illegible]
[illegible]
علیشیر [illegible] بمبالغه تمام [illegible]
[illegible] مقرب حضرت سلطان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
الحضرت [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] امیر علیشیر [illegible] استغفار نموده
بار دیگر امیر [illegible] گفتار در بیان تزویج شاهزاده محمد معصوم با دختر الغ بیگ
میرزا و آیین بستن خاقان منصور [illegible] باغ جهان آرا [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ بن میرزا سلطان ابو سعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آن [illegible] شاهزاده محمد معصوم [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
[illegible] ملازمت آن پادشاه [illegible]

[illegible] خلافت
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باغ جهان آرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] شاهزاده محمد معصوم [illegible]
[illegible] باغ جهان آرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده
محمد معصوم [illegible]

با جاه بلند که گویی ... هر شو ... روزی دیگر که ... تنقا و تقدیر ...
زرنگار آفتاب در فضای زنگار سپهر ... و از فروغ طلعت جمشید خورشید ... مسکون را
منور و مزین ساختند روزی دیگر ... زنگار سپهر ... روشن ... طلعت مهر ... خاقان منصور
در خرگاه سپهر ... بر تخت ... نشسته ... خورشید ...
آیین آرایش یافت و ... جامهای ... ساقیان ...
... ساقیان سیمین ساق ... آن محفل ...
مطربان خوش آواز ... و سرود ... باده ... ازین ...
... [illegible] ...
... اوقات ... مرحوم ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... خاقان منصور ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... ذکر ...
ذکر ... و کشته شدن او ... [illegible]
این روز ... امیر ... ولایت ... خاقان منصور ...
آن مملکت ... امیر ...
... خواجه ... الدین ...
... [illegible] ...
... خاقان ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
روزی ... [illegible] ...

شیلان ... خواجه ... محمد ...
... الدین ... سلطنت ...
... سادات ... کمال الدین ...
... اسلام ...
... امیر علیشیر ... ولایت ...
اشتغال ...
... خاقان منصور ...
... امیر ... سلطنت ...
... میرزا ... امیر ... عراق ...
... سلطان یعقوب میرزا ... بایسنغر میرزا ...
... بایسنغر میرزا ...
... امیر ... بایسنغر میرزا ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... بایسنغر ...
... ذکر ... خواجه
نظام الملک وزیر ... و وزارت خاقان کشورگیر ... اوقات ... خواجه ...
... نظام الملک ...
... خواجه نظام الملک ...
... خواجه ...
... خاقان منصور ...
... خواجه ... الدین محمد ... خواجه نظام الملک ...
... [illegible] ...

شیلانی

آمده و بعد از اشتغال پادشاه بعداوت شده خواجه نظام الملک مع اولاد و اتباع مقید و مواخذ گشت
و مصادره بمبلغ صورت انجامید و او در شکنجه تعذیب کشیده و خواجه بواسطه مزید زلال امانت
بسیع نزد ... سوق عهد به مراقبت کرده و چون اولیا و اعزا خواجه واقف شدند از عهد آنچه او ال
در گذشت و تمامی جهات و متعلقات او و اتباع مجموع او و جبر ... و در آن گشت خواجه مجد الدین
ترحم نموده اشارت فرمود تا چند ... خواجه نظام الملک به ... شد و او را مطلق العنان گردانیدند
منقول است که در آن حال ... جمعی از ارکان دولت و امرا و ارکان دولت آغاز اشتغال کرده با هم اتفاق
نموده ... جهت ... ساختند که خواجه مجد الدین محمد را از دخل امور ملکی باز دارند
و منع نمایند و این حدیث بسمع همایون رسیده بخاطر شریف خطور نمود که چون دست از سرانجام مهام
باز دارد و معاملات که دخل نماید مقربان بارگاه رسیده اتفاق نمودند و دیگر خواجه نظام الملک
به سر ... رسانیدند و خواجه کرامت ... بیان ... در صدد انتقام در آمد بنابر آن خواجه نظام
الملک را ... که من کرت دیگر ... وزارت متمکن گشته ... و ... اطلاع و فضل
و رونق مهمات دیوانی را در قبضه درایت خویش ... لوازم ... و ... در میان آن که ...
بجهت ... و ... به ... و ... و رتبه ... تا ... قدم ... با ...
و ... طرح موافقت ... چند از آن خواجه نظام الملک ... ابواب ... وزارت عظمی را استقلال
مسلم ... خواجه مجد الدین محمد حکمت کرده ... باتمام ... ساخته ... سرانجام مهام ...
آورده و هم در آن ایام به وقوع پیوست که ... امیر ... علی ... سبب آنکه خواجه مجد الدین
محمد ... امیر نظام الدین علیشیر ... و ... اتفاق ... و دولت ...
حضرت در مجلس اشرف ... زبان ... و ... امیر ...
تبلیغ ... خاطر پادشاه ... و ... و ... سلطان محمود
میرزا ... و ... اعلی ... حضرت ... که خواجه مجد الدین محمد ...
در مهمات ... سلطنت ... و از ... اشتغال ...
استقلال نیابد ... خاقان ... خواجه ...
معزول کرده ... مبلغ صد هزار دینار ... انعام ... خلعت ... پوشانید انگاه

واو ونواب امیرمحمد

خواجه قوام الدین نظام الملک با استقلال در سرانجام امور ملک و مال دخل کرده و خاقان منصور در وادی توجه
نیّت الاسلام ... و دیگری در بیان ... آنچه از خلاف ... احوال امیر ... بجانب ... توجه خاقان
منصور ... جانب ... امید حضرت ... چون امیر ... علی ... مرات ... استیفا
... خواجه مجد الدین محمد ... امیر نظام الدین علیشیر
... که ... العزت ... ابواب خلاف ...
... که ... امیر علیشیر ...
معزول شده ... خاطر ... خاقان منصور ... خواجه مجد الدین محمد را از
... شوکت ... خلاف ...
... ابراهیم حسین میرزا ... و ... حکومت ...
... میرزا ... سلطان ... میرزا ابراهیم حسین
... خاقان منصور ... سلطنت
... سلطان محمود میرزا ... امیر ... علی ... ابراهیم
حسین میرزا ... امیر ... علی ... خاقان منصور ...
... سلطان محمود میرزا ... ابراهیم ...
... امیر ... علی
... کوچ ...
... امیر علیشیر ...
... خاقان منصور ... العزت ...
... خواجه مجد الدین محمد ... خاطر ... سلطان ...
... پادشاه ...
... خواجه ...
... خاقان ... امید ...
... صورت ... جانب ...
... جانب ...
... خاطر ...
... جانب ...

علی اسرع الحال از راه ... بحضرت سپهر احتشام خاقان منصور ... [illegible]
غیاث الدین را اجازت رسالت ... [illegible] ... امیر ...
... حضرت ... [illegible] ...
... غیاث الدین ... امیر نظام الدین ... [illegible]
... خاقان ... [illegible]
... غیاث الدین ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... خاقان منصور ... غیاث الدین ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... خاقان منصور ... [illegible]
... [illegible] ...
... امیر نظام الدین ... [illegible]
... [illegible] ...
... خاقان منصور ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... حضرت خاقان ... [illegible]
... خاقان ... [illegible]

آن عهد

آن عهد دولت ... [illegible] ... حضرت ... [illegible]
... [illegible] ...
... امیر ذوالنون ... [illegible]
... [illegible] ... **ذکر توجه خاقان منصور بعزم ...**
سلطان محمود میرزا و ... امیر ذوالنون ... ... [illegible]
... سلطان ... [illegible]
خاقان منصور ... سلطان محمود میرزا ... امیر نظام الدین علیشیر ...
... [illegible] ...
... خاقان منصور ... [illegible]
... [illegible] ... حضرت ... [illegible]
... سلطان محمود میرزا ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... سلطان ... [illegible]
... [illegible] ...
... خاقان ... [illegible]
... سلطان محمود میرزا ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... سلطان ... [illegible]
... سلطان محمود میرزا ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... خاقان

منصور در اسفار آن و نسبت مشهور گشته ناگاه امیرزادگان و ارکان اعیان امیر محمد با جمعی از سپاه
رایت حضرت آیت لوای نصرت فتح انتماء اتفاق اتحاد و تعیین این مقال نمودند امیر مجد الدین و ذو النون و اوزن
که سوی جنب آن هامون از طرف زمین داور متوجه گردند تا رایت خاقان منصور بر وجه بالغ نهضت کنند
از فتح و نصرت باز گردد با سپاه و تیغ جنگ آن صحرا رسیده و از غایت دلاوری کمین نمایند که ملک سپاه بیرون آمده و دیگر
با شوکت تمام و امیران سپاه و جلادت اثر روی با جنگ نهاده و تیغ و تبر برافراخت لشکر امیر ذو النون
حمله آورده امیرزادگان با عنف در صحرای کارزار روی در یکدیگر نهادند و امیر ذو النون حمله آورد و صف اعادی برهم
از کثرت عدد و عُدد دشمن جنگ شدید و سخت روی نموده بیکار کردند و هر چند جمعی از دلاوران سپاه منصور
دلاوری نمودند که چون مردم در غایت شجاعت اند با این سپاه رزم خواه قدم در میدان قتال نهاده و
شجاعت فراوان ابراز نموده با یکدیگر در آویختند و از جانبین جمعی کثیر کشته شدند و آن شب بر حسب تقدیر
فتح و نصرت از پیام اتمام امیر محمد مقدمه امیر ذو النون ظاهر گشت و بعد از اول صبح آتش حرب و قتال اشتعال یافته
تا وقت زوال با سپاه در برابر ایستادند و امیر رستم نشان فرار پیدا کرد و سپاه منصور
در میان گرفته منصور و مظفر گشتند و غنایم بسیار به دست آورده امیر ذو النون گریخت
و در آن دستگیر گردید و امیر ولی و جمعی از سپاه او گرفتار شدند و بعضی روی به فرار نهادند
طلب و سعادت فتح امیرزاده امیر ذو النون اشارت نمود چون این خبر به خاقان منصور رسید خاطر اشرف اعلی
در آن زمان رایت نصرت را برافراشتند و به جانب امیر فیروزشاه روانه فرمودند و آن گاه روی به سلطان
محمود میرزا آوردند و او در کمال سرعت از راه کوچ کرده متوجه شدند و بعد از طی منازل
به آن حدود رسیده لشکر ظفر اثر به اوقات سعادت اقبال شده از کوه و دشت سیاه گشت
گرفته در برابر قلعه فرود آمدند و اکثر ایام که از فرمان گذشت اکثر دلاوران سپاه بر دور قلعه حصار گرفتند
از تیغ و تیر کار از تمام اهل قلعه تنگ گردید و در طلب امان شدند و چون حکم به فتح قلعه شد
لشکر منصور به پای دیوار قلعه رسیدند و به ضرب تیغ و تیر و سنگ دیوار را شکستند و بعد از آن به تمام رسیدند
از هر جانب که مقابله کردند سپاه گران با تیغ آخته بر در حصار ایستاده دلیرانه حمله آوردند
کرده از شعله‌های آتش و دود هوا تیره گشت و از آن سبب گریخته و جمعی در دست لشکر منصور گرفتار شدند
دیگر به تیغ خون‌ریز در شهر شهر پرداخته به کام دل از آن جماعت انتقام گرفتند ∴ و به جانب شهر آوردند

برادران

سپاه دولت خاقان منصور ∴ نمودند و سکوس اقبال را زدند ∴ چون فتح و ظفر روی نمود ∴ و چون سلطان
محمود میرزا مراجعت خاقان منصور را از آن جانب معلوم نموده و قضیه قاهره را دید مستعد رزم گشت
از دلیران روزگار انتخاب کرده و سرداران سپاه را با محمد ایلچی بوغا که از سایر امرا ممتاز بود سردار کرد
و مردانگی و شجاعت مشهور بود روانه کرده و امر نمود که بر لشکر ظفر اثر خاقان منصور شبیخون زنند
و به موجب فرمان محمد ایلچی بوغا به آن صوب روان گشته در غایت سرعت قدم در راه نهاده و در شب
از آب عبور نموده نزدیک به اردوی همایون رسیده و بنابر آنکه لشکریان مراقب بودند و اطراف
مضبوط نموده خاقان منصور از این حرکت و کید آگاه بودند چنانچه به جانب لشکر روان شدند
محمد ایلچی بوغا خواست که شبیخون زند و آن اندیشه را به فعل آورد اما چون سپاه منصور از آن واقف بودند
حضرت را قدم در میدان مقابله و مقاتله نهادند و چون آتش حرب در گرفت و روز روشن شد
گرد و غبار از سم مراکب سپاه خاقان منصور صف شکن برخاست و همه سرداران و امرای لشکر
اطراف و اکناف از خاص و عام بیرون شتافتند و به مدافعه ایشان پرداختند و محمد ایلچی بوغا را
تاب مقاومت نماند و راه فرار پیش گرفت و سپاه منصور به تعاقب او شتافتند و بسیاری از ایشان را
منصور و مظفر گشته امرا و سرداران مجتمع ساخته و التفات به جانب ابو المحسن میرزا فرمودند
شاهزاده سعادتمند را به انعام اسب و خلعت فاخر سرافراز گردانیده و امر نمودند که با سپاه و لشکر
نیز از عقب ایلچی بوغا شتافته و ابو المحسن میرزا حسب الامر روان گشته
ایلچی متعاقب او به یک دو منزل در رسیده و ابو المحسن میرزا آن روز به آن جماعت رسید
آب رسیده و در ساحل آن موکب عالی جاه فرود آمد و ایلچی بوغا نیز به آن طرف
در جنگ گشت و سپاه طرفین به هم در آمیختند و از جانبین جمعی کثیر کشته شدند و از اینجا
نهایت رسیده بودند که شب رسید و سپاه از شدت خستگی باز ایستادند و چون روز شد
روی به کارزار نهادند و به شمشیر فتح و ظفر از صنع عنایت ایزد متعال ابو المحسن میرزا و دیگر امرا
محمد ایلچی بوغا منهزم گشته و جمعی کثیر از سپاه او مقتول گشتند و جمعی گرفتار شدند
در میان ایشان رود و آب به جوش آمده و از بیم جان عنان از دست داده در رود غرق شدند
و بعضی از سپاه او جان به در بردند و بعضی در آب غرق شده و آن روز سپاه منصور فتح یافته برگشتند

مظفر بود و مرحمت زندگانی و شمت نژاد آتش غضب سوخته و رخساره حالیون و بوارفتح و ظفر و زمان برافروخته
سبک حالیون سعادت بود و خاقان منصور مبتهج و مسرور گشته ابواب عاطفت و اشفاق بر روی روزگار
بگشاد و مردم حبس بازمردم سلطان محمود میرزا که در ربقه تقدیر اسیر دست لشکر شده بودند بخشید
و دیگر باره بجانب کلیج [illegible] و در [illegible] باغ [illegible] نزول کرد [illegible] ذکر معاودت خاقان
منصور با میرزا سلطان محمود و معاودت جانب مقر [illegible] و ظهور [illegible] [illegible] چون بگوش [illegible]
سلطان محمود میرزا رسید که کیفیت گشته شدن او در حرف رسانیدند مجدداً [illegible]
و [illegible] تحقیق الحال [illegible] در منازعت خاقان منصور [illegible] فایده [illegible] [illegible] هرکه با بر اولاد [illegible]
سال [illegible] بخشید [illegible] بنابر [illegible] صلح [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] جانب [illegible] سیادت و دستگاهی امیر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
جاه و جلال [illegible] حشمت و اقبال [illegible] خاقان منصور [illegible] [illegible]
[illegible] مضمون کلمه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] اساس [illegible] [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] سیادت [illegible] [illegible] سلطان محمود میرزا [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
محمود میرزا سلطان [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ینخانی

[illegible] امرا [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] امیر [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] میرزا سلطان محمود [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] اقبال خاقان [illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] شاهزاده [illegible]

ظل رایات حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر میرزا انار الله برهانه ذکر صعود خواجه قوام الدین نظام الملک
بمدارج تقرب و نیابت خاقانی و موافقت امیر محمد برندق و امیر جهانگیر و خواجه مجد الدین محمد

چون بسبب اتفاق امرا و ارکان سلطان حسین میرزا خواجه مجد الدین محمد را از دخل در امور ملکی
و مالی و دیوانی ممنوع داشت و نظم امور دیوانی و سرانجام مهام سلطانی را بکفایت خواجه قوام الدین
نظام الملک گذاشت و خواجه نظام الملک بعلو مدارج اقبال و ارتفاع رتبه ترقی کرده قدم از اندازه
بیرون نهاد و روز بروز جاه و منصب او در افزایش بود و دیوان اعلی مشرف شده و به دولت در خدمت امرا عظام و صدور
دست تسلط او در رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد مهمات ممالک محروسه قوی شد و اکثر امرا
و مقربان دولت ... او ... نقش ... آورده ... روزگار ... و تحت ...
و درخواست ... الدوره ... چنانکه خواجه نظام الملک
علم ... موصوف بود و نسبت به شیخ ... و ارادت و اخلاص تمام ظاهر می‌نمود و ... صاحب
بر روضه ... و ... خواجه رشید الدین عمید
الملک و خواجه کمال الدین حسین که در جوان بود و تحت صورت و سیرت آراسته و ...
از صفات ... خواجه کمال الدین حسین ... و ...
بیان و طلاقت لسان موصوف و معروف بود و خواجه رشید الدین عمید الملک ...
در ... ملازمت ... از ... بود ...
... در سلک ... و مقربان خاقان ...
... و ... تقرب و نیابت خواجه نظام
الملک ... خواجه مجد الدین محمد ...
... محاسن ... خواجه
... و ... امیر علیشیر ...
... خاقان ...
... خواجه مجد الدین محمد ... خاقان منصور
... خواجه مجد الدین

تعلق بود و دو آنجناب ستم ... در ... افتاد ...
... خواجه مجد الدین محمد ...
... مجد الدین ... جهانگیر ...
در مقام ... آنجناب ... خواجه نظام الملک از این معنی وقوف یافت ...
... امیر محمد برندق و امیر جهانگیر ...
...
... خاقان منصور ... امیر محمد برندق ...
...
... امیر محمد و امیر جهانگیر ... خواجه مجد الدین محمد ...
... خواجه مجد الدین محمد از نیابت ...
امیر محمد و امیر جهانگیر ...
مولانا ...
... خواجه مجد الدین محمد ...
...
... خاقان منصور ... خواجه مجد الدین محمد ...
... خواجه ...
...
...
خاقان منصور ...
خاقان ... امیر محمد برندق
و امیر جهانگیر و خواجه مجد الدین محمد ...
... خواجه مجد الدین محمد ...
ملازمت ... امیر محمد برندق و امیر جهانگیر ... الدین ...

تعلق بود

و امیر جهانگیر بعد از ده و پانزده روز از قید نجات یافته بار دیگر به تربیت خاقان منصور به ضبط [illegible]
یافت و امیر مجد برنوق مدت یکسال در حبس ماند و بعد از آن خاقان کامکار او را نیز مشمول نظر عاطفت
ساخت و از مطموره حبس بیرون آورده به انعام جامه و جیبه نوازش فرموده [illegible] سرافراز گردانید و [illegible]
منصب امیر الامرایی عنایت کرده و در باب آن امیر عالی گهر لوازم التفات و مرحمت به تقدیم رسانید [illegible]
مجد الدین محمد [illegible] امیر [illegible] در رسید و به خاقان منصور [illegible]
امیر [illegible] امیر نظام الدین [illegible] و امیر علی فارسی برلاس و امیر [illegible]
خواجه قوام الدین نظام الملک [illegible] امرا و وزرا و ارکان دولت [illegible]
[illegible] امیر [illegible] خواجه مجد الدین محمد را [illegible]
[illegible] خواجه نظام الملک [illegible]
مجد الدین محمد [illegible]
[illegible] خواجه نظام الملک [illegible]
[illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible]
و ارکان دولت [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر [illegible]
نظام الملک [illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] مجد الدین محمد [illegible]

[illegible] که امروز [illegible] خاقان منصور [illegible]
خواجه نظام الملک [illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] خواجه نظام الملک [illegible]
[illegible] مجد الدین محمد [illegible]
[illegible] خواجه نظام الملک [illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible]
[illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر نظام الدین [illegible]
[illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible] سنه [illegible] و تسعین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر سلطنت بدیع الزمان میرزا در مملکت استرآباد و بیان شمه‌ای از وقایع که در آن اوقات اتفاق افتاد
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]

کوه‌گاه

پرداخته تبارک و تعالی که در وقت مخالفت امیر مغول واقع شده بود قیام نموده بدولت سعادت ابواب انعام و احسان برمردم رعایا و اهل صفه ... و امیر شمس الدین محمد امین عباس را از باب مرزا ... سلطان ...
سیف امیر الامرا ... معتبر ... بر ... نظام امور صدارت و امور دیوانی ...
مسعود رسید نظام الدین سلطان احمد بن امیر برهان الدین خاوند شاه مفوض گشت و چون ... خانی
با امور دولت سلاطین آن ... را دریافته ... از امرا و ارکان ... اتفاق شاهزاده ... کرده ... حکم
در اوایل ... سلطان بدیع الزمان میرزا با ... امراء ... نعمت ...
تحریر ... کرده ... در ... بدیع الزمان ... ابو سعید ...
بجانب ... مراجعت فرموده ... نظام امور ... بدیع الزمان میرزا ...
... خواجه فخر الدین ... غیاث الدین ...
... خواجه شمس الدین محمد ... کرده ... چون ...
مردم ... سلطنت آن ...
... خواجه مجد الدین محمد ... سعادت ... خواجه سیف الدین ...
... حسین میرزا ... امرای ... انعام ...
... امیر محمد امین ... خاقان منصور ... رسید ...
... بدیع الزمان میرزا ... خاقانی ... اوقات ...
... خراسان ... نیابت ... بدیع الزمان ...
... بدیع الزمان ... امیر محمد امین ... شاهزاده ...
آن ... امرای ... که ...
... امیر محمد امین ... امیر حسین علی ...
... امیر محمد امین ... مستوفی ...
... خاقان منصور ... امیر محمد امین ... امیر حسین علی ...
... امیر ... امین ... امیر حسین علی ... سلطان ...
و امیر نظام الدین ... امیر محمد امین ... در سلک نظم کشید

سوی شیروان شتافته آورده اند شعر ... الخ ... و چون خبر قتل محمد امین ... رسید خواجه شمس الدین محمد معز الدین ... نسبت ... مرتبه وزارت ... سلطان بدیع الزمان میرزا ...
... سلطان ... خواجه جلال الدین ... گشت ... احوال ... رایات ...
خاقان ... بجانب حصار ... سلطان بدیع الزمان میرزا ...

گفتار در بیان بعضی از وقایع سمرقند و حصار و نهضت رایت نصرت شعار میرزا ...

درین نو نگین صورت پرستی ❊ ز نرگس ... مستی ❊ زمستان از چمن رفت ...
... ❊ ... ❊ مصداق این سخن
آنکه میرزا سلطان احمد که پسر بزرگتر سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید بود در بلده فاخره سمرقند
سلطنت می‌نمود در اواسط شوال سنه تسع و تسعین و ثمانمائه از دار غرور به سرای راحت و سرور انتقال
کرد و این خبر به میرزا سلطان محمود ... رسید میرزا سلطان مسعود را در حصار قائم مقام
گذاشته روی به سمرقند آورد و بعد از وصول بدان بلده فاخره بر مسند سلطنت نشسته حکومت بخارا
... بایسنغر میرزا گذاشت ...
... بایسنغر میرزا ...
... کشته ...
... بایسنغر میرزا سلطان محمود ... خان ...
بایسنغر میرزا ... استقبال ...
... سلطان محمود ...
... سپاه سمرقند ...
...
... بایسنغر ...
... بایسنغر میرزا ...
... سلطان محمود ...

که در عهد شاهرخ زمان قیام و مقام نموده بود و چون از فوت آنحضرت خبر یافت در آن ولایت خطبه و سکه
بنام خود کرده به تمهید اساس جهانبانی قیام نمود امیر فیروزشاه که در زمان سلطان سعید از
نوکران امیر سید مرتضی بود بفنون انتظام دولت و امین تربیت سلطان محمود میرزا با جمعی از [illegible]
شاه وردی در اوقات سلطنت آنحضرت در مملکت قندز و بقلان اعلام ایالت می افراشت بعد از
وفات آنحضرت داعیه استقلال پیدا کرده و اگرچه بر روی چند نوبت سلطان مسعود میرزا مراسم اطاعت
آورده اما آخر الامر به سبب بسیاری اموال و عیال و افزونی اسباب حشمت و استقلال مغرور گشت و در تکلم
زمان سلطان مسعود میرزا [illegible] حرمت و عظمت و دار و بروت و از عهده [illegible]
چون این اخبار بدار السلطنه هرات رسید خاقان منصور عازم تسخیر آن ولایت گردید و بعد از [illegible]
سپاهی که در کثرت از اوراق اشجار زیاده بود [illegible] در صورت [illegible] بیرون [illegible]
می بود تا بتاریخ اوایل سنه احدی و سبعین [illegible] شیخ الاسلام شیخ [illegible]
[illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا انجام فرمود که با سپاه [illegible]
عازم [illegible] موکب همایون [illegible] باتفاق سایر شاهزادگان [illegible]
قاهره که [illegible] بر میان جان بستند و چون ایلچی [illegible] شاهزاده رسید [illegible]
رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible] در ملازمت [illegible]
ملاحظه [illegible] همایون [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] مسعود [illegible]
[illegible] خاقان منصور چون [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] محمد میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مظفر و منصور

مظفر و منصور از [illegible] تاریخ ممالک محروسه [illegible] خاقان [illegible]
و امرا [illegible] مشورت فرموده [illegible] دولت [illegible] شاهزادگان [illegible]
[illegible]
[illegible]
تا [illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible] همایون [illegible]
[illegible] سلطان مسعود میرزا [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] سلطان مسعود میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان مسعود میرزا [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان مسعود [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible]

و در مجموع ایام چنان رسید که سلطان مسعود میرزا با انواع عنایات بی‌علت خبر رسد که در ... با ...
دعوی ... بر ... مسعود ... از ... بسیار ... داده از ...
داشته ... گسترده و ... جانب ... پایان گشته ... خاقان ... عزیمت ...
نیا ... ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا ... در ... داشته روز چهارشنبه ...
... خاقان منصور ... سلطان محمد میرزا ...
... اتباع ... پیشتر ... رسیده ... امیر ... بیگ ... سلطان ...
... زمان ... استعمالت ... آن ... توجه نموده ... اولاد ...
... امیر ... تحمل ... عنایات ... فرمانده ... اگر ...
... و ولایت حصار ... عزیمت ... بجانب ... سپهر ...
در ... سلطنت ... آفتاب ... باشند ... احکام ... لازم ...
... بیگ ... و ... سپاه ... بیک ... کاه ...
و اگر ... حکم ... سپهر ...
چهارشنبه ... حضرت ... بیگ ... موضع ... اوقات سلطنت
و استقلال شده ... مظفر حسین میرزا ...
شاهزاده ... حسین و امیر مبارز الدین محمد ... بیک و امیر ابراهیم ... و امیر محمد سعید ...
... سلطان بدیع الزمان میرزا ... مظفر حسین میرزا ...
... امیر ... شاه ...
... مظفر حسین ...
شاهزاده ... سلطان بدیع الزمان میرزا ...
... سپاه ...
حکم ... لشکر ...
منصور ... مظفر حسین میرزا ... گذشته سلطان بدیع الزمان
... شاهزاده ...

روز دوشنبه ... سلطان ... فتح ...
سلاطین ... خاقان ... رسید ...
در سلک ... شاهزادگان منتظم گردید و در همین روز ...
امارت ... سلطان مسعود ... سلطنت ...
... روز ... همایون ... موضع ...
... سلطان ... مظفر حسین میرزا
سلطان بدیع الزمان میرزا ... عزیمت ... حصار ...
... آن قلعه ...
... سلطان بدیع الزمان میرزا ... مظفر حسین میرزا
سلطان بدیع الزمان ...
... خاقان منصور ... حصار ...
... **ذکر محاصرهٔ حصار و صلح با یکدیگر ...** ...
... حصار ...
...
...
... سلطان محمود میرزا ...
... حصار ...
...
...
...
...
... حصار ...

در رفعت و حصانت تشبیه قلعه خیبر و سد سکندر و خندق عمیقش بسان وسعت ارباب کرم و عریض
[illegible] در نظر تعمق نگرش از برج زحل بالاتر آورده و چندین کمال [illegible] خندقش از زمین [illegible]
و چندان که از برج تا درون خاک [illegible] افواج سپاه نصرت پناه آن قلعه رفیع را [illegible] در میان
گرفتند و اسباب حصارگیری را ترتیب داده [illegible] از جانبین دست بانداختن تیر و تفنگ
گشته و لوازم محاصره [illegible] بجای آورده [illegible] آتش [illegible] جمعیت [illegible]
[illegible] از تیر و [illegible] ساخت [illegible]
[illegible] اهل حصار [illegible] خاقان [illegible]
خواجه حسن [illegible] خواجه علاء الدین [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] امام [illegible]
[illegible] خواجه [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] است [illegible]
[illegible] حصار [illegible] گشته [illegible]
[illegible] فرستاده [illegible]
[illegible] حصار [illegible]
[illegible] خواجه [illegible]
[illegible] خواجه حسن [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] سلطان مسعود میرزا [illegible]
[illegible] امیر یعقوب [illegible]
[illegible] سلطان مسعود میرزا [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] امارت [illegible]

ومواجب

و مواجب مناسب تعیین فرموده و دیگر آنکه قدوة الصدور و الاعاظم میرک جلال الدین قاسم ولد مولانا
[illegible] الدین محمد امین که او را منصب صدارت سلاطین جنت آیین بود تاریخ پانزدهم شعبان
[illegible] ایجاب گشت [illegible] اشتغال نموده خاقان منصور [illegible]
[illegible] اشارت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] خواجه ابوبکر [illegible] مدت حیات [illegible]
پنجاه و [illegible] سال بود [illegible] تاریخ وفاتش این بیت نظم شده [illegible]
[illegible] سال [illegible] روز برات **ذکر نهضت موکب حضرت [illegible] از ولایت حصار شادمان**
قندهار [illegible] [illegible]
[illegible] اسباب حصار [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] امرا [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] کشتی [illegible]
[illegible] کشتی [illegible]
[illegible] کشتی [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] آب [illegible]

[illegible] گذشت و خاقان [illegible]
[illegible]
آن [illegible] معلوم شد که [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر [illegible] شاه [illegible]
[illegible] خلافت [illegible]
[illegible] امیر خسروشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر خسروشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible] دارالسلطنه [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible] دارالسلطنه [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ایستن بعضی از

ایستن بعضی از امرا در آن سال که تاریخ هجری به نهصد [illegible] رسیده بود شاهزاده [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
خاقان [illegible]

بیان سلوک بدیع الزمان میرزا [illegible] اطراف [illegible]

[illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا بموجب فرمان [illegible]
[illegible] آن مملکت [illegible]
[illegible] محمد [illegible] میرزا [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible]
آنحضرت [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] میرزا مظفر حسین [illegible]
بدیع الزمان میرزا [illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] محمد [illegible] میرزا [illegible]
و چون مظفر حسین میرزا [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] امیر خسروشاه [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] دارالسلطنه [illegible]
خاقان منصور [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible]

رفتند و آن قرب سواران و پیادگان نشستند لشکر ظفر اثر حضرت شاهی بعد از وقوع رسانیده بدیع الزمان میرزا
را ... ملازمت نموده و از سلوک طریق عقوق ... گردانیده متوجه حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر
... رسانید که اگر ... همایون شاهی ... رفته میرزا بدیع الزمان ... تمام ...
... امید ... که ... ببار ... بیع ...
و ... موافق ... میر علیشیر ... مقصد ... زلزله ...
... استقبال ... داشته مقدم شریف آن سلطان عزیز ... لوازم تعظیم ...
کرده ... مرام ... رفیعات ... امیر ... تقریر میرزا ...
از ... سلوک طریق ... حقوق ...
خاقان ... بدیع الزمان میرزا ...
... منظور ... میرزا ... حضرت سلطانی ... احوال ...
... معاملات ... صورت
... امیر علیشیر ... کلمات ... آیات ... خاطر ...
از زمان میرزا ... خاقان منصور ... خواجه نظام الملک ...
... امیر علیشیر ... امیر ... اسلام ...
... بدیع الزمان میرزا ...
... اختصاص ...
... بدیع الزمان میرزا ... امیر علیشیر ...
... موافقت ... حضرت سلطانی ...
... دیده ... شنیده ...
... ترتیب ... خاقان منصور
میرزا مظفر حسین ... امیر ناصر الدین ... استرآباد ...
... خان ... بدیع الزمان ...
... بدیع الزمان میرزا ... شنیده

اولاد انعام

اولاد انعام و ... امیر نظام الدین شیخ علی ...
... شعبان سنه اثنی و تسع مایه ...
... فتح ... قتال و جدال ... ماه ...
... جواز ... خاقان ...
گذشته آن ... عساکر همایون ... شب ...
... اسباب ...
... ذکر وقوع ... جنگ ... میرزا ... ...
... کواکب ... آسمان ...
... الملک ... خاقان منصور ...
... میرزا ...
... میدان جنگ ... همایون ...
... بدیع الزمان میرزا ...
... میدان رزم ... قتال و جدال ...
... زمین و زمان ...
...
...
...
...
... اقبال ...
... بدیع الزمان میرزا ...
...
...
... شاهزاده ...

اگر خویش را بغیر قرب ملک حیث بندند و چون بدیع الزمان میرزا افغان [illegible] صعوبت راه [illegible]
تنگی آن راه ورود عام خیل و سپاه متوات است که بسبیل سرعت از قفا [illegible]
[illegible] از خواص که ملازم موکب سعادت اختصاص بودند [illegible] از طریق [illegible]
[illegible] رسانید [illegible] از هیچ طرف آن [illegible]
[illegible] عالی حضرت ابو المحسن میرزا [illegible] خاقان مغفور [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] گشته پیاده شده و ملازمان موکب عالی [illegible]
[illegible] پای رفت [illegible] بعد از پنج شش سال [illegible]
بدیع الزمان میرزا بدان موضع رسید [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] رسیده [illegible]
بدیع الزمان میرزا [illegible] رسید [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] تبه الاسلام [illegible]
[illegible] وقایع آنکه چون [illegible] بدیع الزمان [illegible] شعبان سنه [illegible]
[illegible] رمضان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]
بتفصیل آن [illegible] انشاء الله تعالی [illegible]
سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible] چون امیر نظام الدین شیخ علی [illegible] تبه الاسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] امیر شیخ علی [illegible] بدیع الزمان میرزا
[illegible] خاقان مغفور [illegible] امیر عبد اللطیف
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر عبد اللطیف [illegible] خاقان مغفور [illegible]
[illegible] امیر عبد اللطیف [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر شیخ علی [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible] امیر شیخ علی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر شیخ علی [illegible]
[illegible] خاقان مغفور [illegible] شیخ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان محمد زمان میرزا [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] سعادت [illegible]
شیخ علی [illegible]
[illegible] خاقان مغفور [illegible]
[illegible] کمال الدین حسین [illegible] نظام الملک [illegible]
[illegible] امیر شیخ علی [illegible] امیر شیخ علی [illegible]
[illegible] شوال سال مذکور [illegible]

و بسعادت تقبیل بساط خلافت مناط مشرف شده به پرتو انوار الطاف خاقانی بر جنابت الوالی تشـ
و چون امیر شیخ علی بیغ شش روز در الکای جنابت بهد بیغ در سید و رخصت حاصل نموده با شاهزاده
و والده او که حبیبه تمر بیک بود و سایر مستورات حرم سرای بدیع الزمان میرزا فرصت غنیمت شمرده
خاقان منصور رایات قبه الاسلام بلخ و توابع را با برادرش محمد حسین میرزا تفویض کرده روی بجانب
هرات آورد و بدیع الزمان میرزا از شهر که چهل برج با معدودی از امرا و مخصوصان خاقانی بکرات
مصحوب شده از اطراف او وعده بر وصول طلبید و آن ولایت امیر خسرو شاه وقت عزیمت و برکات
باروت آنه از منبع او کلاه و سرا پرده و بارگاه و اسبان تازی باد و دار و پیشران رکابی بنظر
در آوردند و از امیر انسوده شود با معدودی مصحوب جنس از خواص خویش به استقبال شاهزاده فرستاد
نیز متعاقب ملازمت شتافته شرف تقبیل یافت و بخلعت در یافت اتکاء آن حضرت عالی جاه و امیر خسرو
شاه و سایر امرا استمالت نهاده در باب تسخیر مملکت و قدم امور دولت شروع بمشورت کنان آورد
مقرر شد که بدیع الزمان میرزا بقندهار شتافته امیر ذوالنون را نیز همراه گرداند و لشکر آن ولایت
فراهم آورده از آنجانب طلبد و خراسان در آید و امیر خسرو شاه از طرف بلخ بکشاید و خطاب
و هر کسان مشورت صدور یافته از خطه شبرغان کوچ کرده اتفاق حالات بحصول پیوسته و چون بدیع الزمان
میرزا و رفقا فرصت نمود که امیر شیخ علی بخدمت رسیده و در ساحل سلطنت را بپای کلاه و سپهدار شتافته
آنحضرت بدیده جهد ارشاد نموده و روشن کرده و چند روز ببالا شتافته و عبور کرده بیکدیگر نرسیدند
از چند را با جمعی نشینان شرف عصمت در قندهار گذاشته بجانب مقصد متوجه گشتند
و پس از وصول آن مملکت امیر شجاع الدین ذوالنون و اولاد و اتباع او بیک و محمد مقیم و شاه بیک
سوی شده هوا درهم نهاد و حشمت و شوکت رفتن و بعد از آن خود را بر منصب ولایت رسانیدند
سلام آن حضرت احتشام بایشان داد و بعد قبول اقبال آن مقرر نمودند و در آن ایام بدیع الزمان میرزا
امیر ذوالنون را که بهمه پیوستگی وصلت و اطاعت بود و خود را در سلک او منتظم ساخته بود
گشته و چند روز ببالا و سر و سعید و داشته جمعیت خاطر گذرانیدند و بعد از آن رخصت
امیر ذوالنون و اولاد او نسبت به آن حضرت بیت احکام گرفت و سر آمد بعضی از ایشان شاهزاده
را رفقت و مرافقت پذیرفته او را امداد حشمت و دفع اعدا به حسن اتکال امیر در نهایت

و آن

بآن واسطه امیر شیخ علی بغلان را در بند گذاشته و صورت حال بشکر رسید و در روزی که امیر ذوالنون
بکی از مزارات زمین داور اشتغال داشت گمنامی بطریق داد خواهان پیش آمده کاردی
رسانیده و ملازمان در ساعت او را پاره پاره کرده و آن حرکت را از آنکه امیر شیخ علی دانسته
و او را و قصد قتل آن نیک نموده امیر شیخ علی را اسیر ساخته سلطان بدیع الزمان میرزا گرفت و از
ایشان با دو سه هزار سوار جرار و پیاده فالی را محکم کرده در میان گرفتند و کس نزد آنحضرت فرستاده
امیر شیخ علی را طلبید و هر چند بدیع الزمان میرزا در ابا اوفتاده امیر شیخ علی سخنان نپذیرفت
قبول نشد و منشا امیدواری را با یکدیگر شوکت کردانیدند که امیر شیخ علی را کشتند بعد از آن بدیع الزمان
میرزا جناب امارت مآب را با امیر ذوالنون تسلیم نموده او را با یکدیگر از آنحضرت راضی گشته
میان نبوت امیر شیخ علی را مبتلا یکی از قلاع گرمسیر محبوس گردانیده و الحق امارت جهانیان
عداوت که خواهد و آن جناب به درگاه عالم پناه خاقان منصور شتافته و در سلک امرا و بنظم
منتظم شد و هم در آن ایام که بدیع الزمان میرزا در زمین داور بسر میبرد خاطرش بمحمد مومن میرزا
شتافته رنجانیدن و شعله آتش ظلم افروخته و گاه و در دل بلکه نایره فتنه و عداوت شروع میکرد
کیفیت این اجمال بتفصیل میپیوندد ذکر گرفتار شدن محمد مومن میرزا بدست ابوالمحسن میرزا و
حسین میرزا و از پای در آمدن آن نهال برومند اقبال بصرصر تقدیر ایزد متعال سلطان محمد مومن میرزا
شاهزاده بود آفتاب طلعت همایون منظر که نهال دولتش در ریاض ابهت بر اطلال سعادت روز افزون
او را ملک و فرق رفعت رسانیده زیب و زینت شایستگی داشت و دولت نصیب
رسیده و با هیبت هم در رنگ در میدان رزم چون شیر ژیان بر صف اعدا حمله میکرد
هم در ایوان بزم چون باران بر ... از نعمات که سر بالکشی اهل دولت داشت آنحضرت
بخشید و مراتب لیغ طبیعت ملک بر صور حضرت خواهی و مصالح رای منیرش عقده انوار عنایات الهی
مشمول بود دولت در در ریاض شاهی ** ز ره ز ذره شمس منور آگهی ** ز الطاف عدلش رفعت پرتو ** از
طلایعش سپاه ها میساخت ** هم آئینه مرات طبیعتش منور ** منور در صورت شغیر خواهی ** و چون
سنش به رسید مرحوم آن شاهزاده بهنجر است که لوامع انوار اقبال سعادت آن در آن اوقات جلالت
در پناه مرحمت آن گوهر گران عدالت آشیان نمایند در عنفوان اوقات جوانی نهال زندگانی او را بتیشه

بدار اجل [illegible] و در مبادی اوقات شباب آثار نجابت [illegible]
[illegible] را استقبال نماید [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]
محمد مومن میرزا [illegible]
[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]
[illegible] رمضان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مظفر حسین [illegible] محمد مومن میرزا [illegible]
[illegible] محمد مومن میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مظفر حسین [illegible] محمد مومن میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد مومن میرزا [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]

امراء

[illegible] نظام الملک [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد مومن میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در مجلس [illegible] روز با ایام انعام و عنایات

کلام [illegible] ذو الجلال والاکرام [illegible] روز از این صحبت [illegible] امیر نظام [illegible]

[illegible]

[illegible] ایام [illegible] ازمان [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] شیخ محمد [illegible]

خراسان و عراق [illegible] چنگیز خان [illegible]

[illegible]

[illegible] خراسان [illegible]

[illegible] بدیع الزمان میرزا

[illegible] **ذکر توجه موکب خاقان منصور**

[illegible] مراجعت [illegible] چون خاطر خطیر خاقان [illegible]

[illegible] محمد مومن میرزا [illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خاقان منصور [illegible]

[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]

[illegible] محمد مومن میرزا [illegible]

[illegible] بدیع الزمان میرزا و امیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خاقان منصور [illegible]

میرزا با [illegible]

میرزا با [illegible] بدیع الزمان میرزا

امیر [illegible] موکب همایون [illegible] خاقان منصور [illegible]

[illegible] همایون [illegible]

[illegible]

[illegible] عبد الرحمن [illegible]

[illegible] موکب حضرت [illegible]

[illegible] خاقان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] خاقان منصور [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر نظام الدین [illegible]

[illegible] موکب همایون خاقان [illegible]

[illegible]

[illegible] رب العالمین [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر [illegible] محمد حسین میرزا [illegible] مراجعت [illegible] محمد حسین میرزا [illegible]

[illegible] خاقان منصور [illegible]

[illegible]

میرزا [illegible]

او قات کنند را یند در وقتی که اعتقاد با حوال سلاطین و حکام آن قرعه داده یافت و در ملک عراق
و آذربیجان نواب منوچهر نوعی التجا سید که کوکب طالعش از حضیض ادبار باوج اقبال رسید و در حوالی از
اجلال رجال مقبل الاسلام جامی ثانی التجا کرده اکثر با محاربات مشغول گشت و در این وقت ارسال
سید را بوصول عمال و ولایات خراسان قاصدان ببستان سلطنت آشیان خاقان جهانگیران فرستاد
شیوه از اشتیاق خواهش مبادرت بملازمت عرضه داشت نمود و آنحضرت از توجه ولد رشید عطوفت
شیخ و مسرور گشته استمالت مهاد ارسال فرمود و در این اثنا بعضی از منهیان چابک بسمع اعلی رسید
مرقوم رسانیدند که آمدن محمد حسین میرزا از روی اخلاص و عبودیت نیست بلکه بقبایل عشایر و مردم
در جانب توجه نماید بنابر آن خاقان منصور امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ و امیر قنبر بیگ امیر دالی
را با دو هزار سوار بصوب استقبال شاهزاده روانه گردانید و با ایشان گفت که اگر فرصت یابید او را
گرفته رسانید و هرگاه میرزا مقید دست باید و چون امرا بمشهد مقدس رسیدند محمد حسین میرزا
در آن منزل متبرک نزول اجلال فرموده تحقیق مردم شده که امرا قصد گرفتن او دارند جانوم نمایند و بقبض
اشتغال یافته عزیمت دست برد یافت و در رکاب امرا ... و امیر ... بیگ ... جهار باغ مشهد مقدس
مرسید ... و اسباب سفر ساخته ... شاهزاده ... ایشان ... قیصریه ... گرفت ... رسیده ...
بلاد و ولایت جرجان ... گرفت و چون این خبر بمسامع خاقان ... مثال همایون نفاذ یافت
که امرا با آن دو هزار سوار عازم استراباد گشته بدیع الزمان میرزا مظفر حسین ... و در ملازمت ...
محمد حسین میرزا روانه شوند و ایشان در حسب فرمان ... بدیع الزمان میرزا مظفر حسین ... آن لشکر
... و ... در آن ولایت ... ساخت ... از استراباد
بیرون رفته ... از ... محمد حسین میرزا ...
... میرزا مظفر حسین ... استراباد ...
امیر ... بیگ و امیر ... بیگ ... اعلی ... انعام ... اعلانات ... اعزاز ...
... و ... ذکر وصول خواجه افضل الدین محمد کرمانی به پایه
وزارت حضرت خاقانی و گرفتار شدن خواجه نظام الملک و اولاد و منتسبان او بجزای اعمال ... سال ... سنه اثنی و تسعین

یافته و بر نوشتارت برتبین این حکایت آنکه خواجه افضل الدین محمد در شهور سنه اثنی و تسعین
و ثمانمایه از قشلاق مرو باستراباد شتافت و از آنجا بآذربیجان رفته با امارت تا غلامی از مرز
شده و در آن سفر بمیامن ملازمت بوده و چند سال بفراغ بال در ولایت عراق و آذربیجان گذرانید
فرمود و چون گاه خاقان منصور بکاهی ... اورا بازگرده و بپاید مراجعت نموده و پرسش تقدیم رسید خواجه
نظام الدین علیشیر از اشتیاق ملاقات شریفش در غایب ... اوقات میکشید و انه خاطر نگران
و ... بود ... گشته ... تعالی بود و در سطر اول از صحیفه ... این آیت بر آمده ...
فرصت نمود ... اعدای ... که و در باده خراسان آورده ...
... در ان زمان ... نظام الملک ... خواجه نظام الملک و اولاد
... بدرگاه خاقان ... و رعایت ... نقش مرهم ... نهاد مست ...
... خواجه افضل الدین محمد با ... استیلا اعدا ... رفتار ... ابواب
... در غایت ... ساخت ... در واسط ماه رمضان سنه ...
... امرای حضرت ... ارکان دولت ... حضرت ... مواد ...
... خاقان ... از وصول آن ... جناب ...
... بواسطه ... خواجه نظام الملک ... محمد مؤمن میرزا ...
تمام ... داشت و ... ایام ... حضرت اعلی ... ییلاق ...
... منزل ... خواجه افضل ... خاقان ...
... در روز یکشنبه ... ماه رجب ... خواجه ...
الاسلام که ... خواجه نظام الملک ... مدت ... سال ... وزارت
خاقان ... نمود ... و این ... خواجه نظام الملک
... وصول آن ...
و در اوایل شوال خواجه افضل الدین محمد خلعت وزارت پوشید و بعد از چند سال ...
... بعضی از ارکان دولت و اعیان حضرت ... ایشان ... خواجه
نظام الملک ... خواجه افضل ... خواجه ... مقام ...

و تفویض مناصب امین الدوله و این معنی درآمده موجب آزار ایشان که متضمن تعرف و تنفیر ایشان بود
از پس پرده اختفا جلوه نما شود و کیفیت آن بر سبیل اجمال آنکه بعرض رسید که موجب [illegible]
پادشاه و سپاه گردید و خاقان منصور چون چند روز در منزل بابا خاکی بسر برد روی توجه بجانب
ارگ نشین آورد و در آن موضع [illegible] جاه و جلال [illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا با خاقان
شجاع [illegible] سپاهی از چند صوب [illegible] مجتمع ساخته در باب [illegible]
حضرت [illegible] همایون را فراغت [illegible] فرزندان حسین میرزا و امیر عبد اللطیف [illegible]
و خواجه مجد الملک با جمعی از سپاه و حضرت [illegible] استرآباد آورد [illegible] آن
حال [illegible] خواجه نظام الملک [illegible] همایون واقع گشته
حضرت خاقانی در باب [illegible] ایشان [illegible] طریق مشورت مسلوک داشت ❁ و [illegible]
عزم کنند [illegible] ❁ و خاطر [illegible] قرار یافت [illegible]
[illegible] خواجه مجد الملک [illegible]
[illegible] حضرت سلطانی اجازه [illegible]
و در صباح روز [illegible] میرزا سلطان احمد [illegible] خواجه کمال الدین حسین و خواجه [illegible]
و تاج [illegible] خواجه نظام الملک [illegible] نظام الدین [illegible]
خواجه [illegible] شوال [illegible]
و خواجه مجد الملک در استرآباد و خواجه نظام الملک [illegible]
و افضل الدین محمد در مقام تحقیق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه کمال الدین حسین و خواجه مجد الملک [illegible]
[illegible] وزارت [illegible]
[illegible] خاقان زمین رسید آتش غضب قیامت [illegible]

در سلک

در سلک انجم کشید [illegible] ایشان [illegible] در باب سیاست ایشان [illegible] سلطان
میرزا را امیر عبد الخالق [illegible] دستگاهی [illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه کمال الدین حسین را و خواجه مجد الملک را در نظر [illegible]
[illegible] خواجه نظام الملک [illegible]
[illegible] خواجه نظام الدین [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] حضرت پادشاهی مخصوص گردید ❁ [illegible]
[illegible] ❁ [illegible] ❁ [illegible] ❁
[illegible] افضل الدین محمد [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible]
[illegible] منصب [illegible]
[illegible] استقلال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مجد الملک [illegible]
[illegible] خواجه افضل الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه افضل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه افضل الدین محمد [illegible]

[illegible] وقت بار و مهمات خواص و عوام را متکفل [illegible] و عنایت کفایت مقرون ساخته و نقد روز شب [illegible]
[illegible] آن ایام را تفویض کرده و در آن ایام با علما و فضلا و موالی صحبت داشتی و مباحثه [illegible]
[illegible] در رفع [illegible] ملکی گماشتی [illegible] و وزرات و رسا [illegible] عمارات خانقاه [illegible]
[illegible] مسجد جامع [illegible] و حمام و خانقاه [illegible] و [illegible] سمت [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] و مدرسه [illegible] با نام [illegible] روزگار باقی و پایدار مانده
و [illegible] بر [illegible] روزگار باقی [illegible] **ذکر رسیدن [illegible] خاقان سکندرنشین و ظفر یافتن**
خاقان نصرت قرین [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] حوادث [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible] حوادث [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] خاقان سکندرنشین [illegible]
[illegible] خاقان سکندرنشین بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] سکندرنشین [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible] حضرت [illegible]
بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حسین میرزا [illegible]
[illegible] شوال [illegible]

[illegible] [illegible] درگاه عالی [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] حضرت سلطان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] امیر نظام الدین علیشیر [illegible]
[illegible] امیر [illegible] الدین محمد ولی بیک و امیر [illegible] بیک [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible]
میرزا بدیع الزمان [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان سکندرنشین [illegible]
[illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]

و از پی شکستن مشغول می‌شود و بعضی نیز از دلیران پیش‌دست مصاف حمله کنان [illegible]
بر دروازه‌ها بودند رسید و چون مقدم آن شاهزاده مظفر لوا [illegible] و سپاه و [illegible] نصرت [illegible]
و اکثر لشکر منهزم [illegible] گردیدند و [illegible] امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر [illegible]
و امیر [illegible] علی [illegible] استرآباد و [illegible] حسین میرزا و امیر عبد اللطیف بخشی و سایر امرا [illegible]
[illegible] آثار [illegible] رسیدند و [illegible] بکار گشته صف کارزار مرتب گردانیدند ❀ و آن [illegible]

[illegible] | رسیدند از دو سو گروه آهنگ | ز هر جانب سپاهی در رسیدند
صف آراسته شد | [illegible] | کمند ابرو سلطان [illegible]
[illegible] | [illegible] | و از جانب دیگر بدیع الزمان میرزا [illegible]

[illegible] سپاه [illegible] و چار [illegible] و سوار [illegible]
[illegible] و [illegible] آن کارزار [illegible] صدای [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] دران [illegible] اقدام [illegible] و [illegible] آتش [illegible]
[illegible] گرد [illegible] که از [illegible] آفتاب [illegible]
و پیکان [illegible] و چشمها [illegible] که [illegible] تیغ و سنان [illegible] ❀ [illegible]
[illegible] ❀ [illegible] ❀ [illegible] ❀ [illegible]
[illegible] ❀ [illegible] ❀ [illegible] ❀ [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] خاقان [illegible] احوال لشکر [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] گرفته [illegible]
[illegible] گشته [illegible]
سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] علی میرزا [illegible]

[illegible] و صول [illegible] شاهزاده [illegible] ساخت [illegible]
و این واقعه در روز شنبه [illegible] شعبان [illegible] و خاقان منصور [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] بسمع [illegible] رسانیدند [illegible] سلطان مسعود میرزا [illegible]
کلام [illegible] که [illegible] ولایت ما وراء النهر [illegible]
این اوراق [illegible] اولاد [illegible] میرزا سلطان محمود [illegible]
[illegible] ذکر شمه از احوال اولاد امجاد میرزا سلطان محمود و بیان انجام [illegible]
[illegible] غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] اطراف آن مملکت [illegible]
[illegible]
آن شاهزاده [illegible] امرا [illegible]
[illegible] بدیع [illegible] تفصیل این اجمال [illegible]
[illegible] بایسنغر میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان علی [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible] بایسنغر میرزا [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان علی [illegible]
[illegible] بایسنغر میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] بایسنغر میرزا [illegible]
[illegible]

اذن الله البرکه

و سلطان ملک بعضی از ترخانیان که بر در آن خانه ایستاده بودند فرار میرزا بایسنغر را دانسته روز دیگر
اجتماع نموده کرت دیگر مرتبهٔ خواجه یحیی کاشغری شهزاده را طلبیدند خدام ذوی الاحترام آن خواجه
عالیمقام ... میرزا بایسنغر معرفت ... ترخانیان ... مراجعت نموده میرزا
سلطان علی را بر تخت پادشاهی نشاندند و در تمشیت امور مشغول بودند بعد از دو سه روز خواجه
... پناه ... الاکابر والاعاظم خواجه ابوالمکارم ... تعظیم ... آن جناب ...
جناب ... اولاد و صاحب ... و امرا ... اعیان و اشراف ... منصب شیخ الاسلامی
... ترخانیان ... امیر احمد حاجی و بعضی دیگر از ...
و ... سلطان علی ... ترخانیان ...
سمرقند ... میرزا بایسنغر از خانهٔ خواجه بیرون آورده ... مخالفت ...
... ترخانیان ... محمد مزید ترخان ...
... سلطان علی میرزا ... ترخان ... که بایسنغر میرزا
... امیر احمد حاجی ... ترخان ...
... بایسنغر میرزا ...
... سخن ... جواب ...
... سلطان علی میرزا رسید ...
... میرزا ... آن حضرت ...
...
... سلطان علی میرزا ...
...
... خواجه ... خواجه ...
... بایسنغر میرزا ... خواجه یحیی ... سلطان علی میرزا ...
... سلطان علی میرزا ... بایسنغر میرزا ... سلطان علی
... ترخانی ... میدان قتال ...

... میرزا ... سلطان علی میرزا ...
... بایسنغر میرزا ... سمرقند ... امیر احمد حاجی ...
... سلطان علی میرزا ...
... سمرقند ... سلطان مسعود میرزا ...
...
... حضرت پادشاه عالیجاه ظهیرالدین محمد بابر میرزا ...
...
...
...
... میرزا ... سلطان محمود ...
...

گفتار در بیان مجملی از دولت احوال پادشاه سعادتمند از وقت ولادت تا زمان نهضت بجانب هندوستان

... کلک ...
... شیخ گورکان ... سلطنت ...
... خورشید ... خلافت ... صاحب قران ...
...
...
...
بن میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان صاحب قران ...
...
...
...
... صاحب قران ...
...

این نظاره ایمان عنایت و جهانبانان بر روز بهجت و شادمانی [illegible] و نیت **شعر** بی آن که هیچ کس [illegible]

بود [illegible] روشنایی روز [illegible] شعر [illegible] اقبال [illegible] تمام [illegible]

[illegible]

[illegible]

و سخنی چند در باب موافقت عم بزرگوار و برادرزاده [illegible] مذکور گردید و [illegible] جهان [illegible]
کردند بعد از آن سلطان احمد میرزا به سمرقند بازگشت و [illegible] نوشته شد [illegible]
عدول [illegible] که گذشت و سلطان محمود خان که از طرف دیگر متوجه [illegible] بود [illegible]
خیال [illegible] و در آن وقت جهانگیر میرزا [illegible] حضرت [illegible] تشریف [illegible]
[illegible] شیخ عبد [illegible] و آقا [illegible] میر غیاث [illegible]
آن در [illegible] بعد از وصول سلطان محمود خان [illegible]
اساس ثبات [illegible] کاسان [illegible]
از آن سلطان ناصر میرزا [illegible] حصار [illegible] خان
[illegible] و [illegible] ملازمت [illegible] کاسان
کاسان [illegible] خان [illegible] میر غیاث [illegible] آن [illegible]
[illegible] در خدمت ناصر میرزا [illegible] سلطان احمد [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] سلطان محمود خان [illegible] کاسان [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] آن حال [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] اوزکند [illegible]
و خواجه قاضی [illegible] ایشان [illegible]
گردانیده [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible] حکومت
[illegible] خان [illegible] سلطان [illegible] یعقوب [illegible]
امیر قاسم قوچین [illegible] حسن [illegible]
[illegible] سلطان محمود میرزا [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible] دختر سلطان احمد میرزا [illegible] سلطان
[illegible] بعد [illegible] پادشاه [illegible]

الکیز

الکیز [illegible] حسن بن یعقوب [illegible] حسن بن یعقوب
[illegible] سلطان محمود میرزا [illegible] حضرت پادشاهی [illegible]
[illegible] پنج شش ماه [illegible]
[illegible] جهانگیر میرزا [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] خواجه قاضی و امیر قاسم قوچین و [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] حسن یعقوب [illegible]
[illegible] حسن [illegible] وقت [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] حضرت پادشاه [illegible]
[illegible] استقبال [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] جان [illegible]
[illegible] شیخ میرزا [illegible]
[illegible] بایسنغر میرزا [illegible] حضرت پادشاهی [illegible]
[illegible] ماه شعبان سال [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] قیام [illegible] قتال [illegible]
[illegible] مدت [illegible]
[illegible] احوال ابراهیم [illegible] خواجه قاضی [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] حصار [illegible]
[illegible] وصول [illegible] پادشاهی [illegible] استقبال [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] پادشاه [illegible]

استماع نمود که سلطان محمود خان ثانی مرتبه دیگر از [illegible] همایون مشرف ساخته و خاطر [illegible]
سابقه [illegible] اوقات خان [illegible] گذشته یک مرتبه رفت و خان از [illegible] آن [illegible]
جانب [illegible] عزم [illegible] شده و چون پادشاه [illegible] در آمد و لوازم تعظیم و تجلیل [illegible] داشته [illegible]
و آنحضرت [illegible] اسب [illegible] و خاقان عالیجاه پادشاه اسلام پناه [illegible]
و [illegible] رسیده و از [illegible] اشتیاق و خاطر [illegible] پادشاه [illegible]
روز در صحبت خال [illegible] بسر برده و چون [illegible] مستقر دولت [illegible]
و هم در این سال [illegible] خلافت و استقلال [illegible] از ابطال رجال [illegible]
[illegible] سابقه [illegible] میرزا [illegible]
در [illegible] بایسنغر میرزا [illegible] سلطان علی میرزا [illegible] آنحضرت [illegible]
و چون سلطان علی میرزا [illegible] پادشاه [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] سلطان علی میرزا [illegible] آنحضرت سلطان ابو [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] شیخ [illegible] اطلاعات [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] صلاح [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان محمود خان [illegible] شیخ [illegible]
خان [illegible] حکومت [illegible] سلطان محمد حسین [illegible] تاریخ [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
سلطان [illegible] وصول سلطان حسین میرزا [illegible] سلطان مسعود میرزا
[illegible] خان [illegible] پادشاه [illegible]

و آنحضرت

و آنحضرت بتعظیم سلاطین قیام نموده [illegible] لوازم ضیافت و مهمان نوازی [illegible]
و در شوال همین سال خبر [illegible] سلطان محمود میرزا [illegible] سلطان مسعود میرزا [illegible]
علی میرزا [illegible] دار السلطنه سمرقند [illegible] رسیده پادشاه [illegible] تسخیر آن [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] سلطان علی میرزا [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] قبول [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] سلطان علی [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سمرقند [illegible] پادشاه اسلام پناه [illegible]
سلطان علی میرزا [illegible] سلطان مسعود [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] آنحضرت [illegible] سمرقند [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] شیبانی [illegible]
سمرقند نوبت ثانی و در آمدن آن به تسخیر حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان علی میرزا [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] بایسنغر میرزا [illegible]

[illegible] پادشاه اسلام پناه [illegible] مبارک [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] بایسنغر میرزا [illegible]

[illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible] بایسنغر میرزا [illegible] شیراز [illegible]

[illegible] شیراز [illegible]

[illegible] حضرت پادشاهی [illegible] شیراز [illegible]

[illegible] بایسنغر میرزا [illegible] حضرت پادشاهی [illegible]

[illegible] شیراز [illegible] بایسنغر میرزا [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] بایسنغر میرزا [illegible]

صدر که برادر [illegible]

[illegible] حضرت پادشاه [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] حضرت [illegible]

کشت نابت غلوزیت حسب حکم قرعه رجعت نموده و از کشت غلبه و [illegible] سیادت ذات زوال [illegible] شده [illegible]
همین گنجر [illegible] رعیت و سپاهی [illegible] بیرون آمده تا بیابان جبه که نزدیک لشکرگاه پادشاه بود رفتن [illegible]
و حال آنکه [illegible] موکب پادشاهی در زمان تا قلی بود [illegible] استعمال آن بکار گشته بودند و هم [illegible]
سمرقندیان سلطان بایقرا [illegible] گرفته تقدیر [illegible] روز [illegible] پادشاه شهر [illegible] منزل [illegible]
[illegible] یکی [illegible] خان سپاه و [illegible] شده سمرقندیان [illegible] پادشاه [illegible]
رجعت آن [illegible] نموده [illegible] از [illegible] بیرون آمده [illegible]
[illegible] سپاه و پادشاه [illegible] رفتند [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] سید [illegible] و پادشاه [illegible]
[illegible] پیاده [illegible] رفته [illegible]
[illegible] خان [illegible] پادشاهی [illegible] لشکر [illegible] شاه [illegible]
[illegible] شده [illegible] باشند [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] شد [illegible] لشکر [illegible] شده [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] لشکر پادشاه [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] ملکان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] شده [illegible] سلطان [illegible] حصار [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] سپاه [illegible] نظر [illegible]
[illegible] حصار [illegible] خان [illegible] ملکان [illegible]
[illegible] بایسنغر میرزا [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] حصار [illegible] زمان [illegible]

مهابان

مهابانیان [illegible] سبب [illegible] خسروشاه [illegible] خان [illegible] سید [illegible]
[illegible] بایسنغر میرزا [illegible] خان [illegible]
[illegible] خسروشاه [illegible] خان [illegible]
میرزا [illegible] خان [illegible]
[illegible] خسروشاه [illegible] سلطان حسین [illegible]
مسعود میرزا [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] بایسنغر میرزا [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] بایسنغر [illegible]
[illegible] خسروشاه [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] بایسنغر میرزا [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] سید [illegible]
ذکر لشکر کشیدن [illegible] بایسنغر و امیر خسروشاه بجانب حصار شادمان و [illegible] سلطان مسعود میرزا [illegible]
[illegible] میرزا بایسنغر [illegible] خسروشاه [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

ذکر تزویج سلطان مسعود میرزا با بیگم سلطان بنت خاقان منصور و تمهید اسباب [illegible] و سرور و حشمت و سور

چون خاقان منصور [illegible]

[illegible]

[illegible]

رفتند

بحکومت شهر [illegible] در حالتی [illegible] حکایات [illegible] بنده [illegible] بر زبان خامه [illegible] گذشت [illegible]

حضرت اعلی سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] شجاع بیگ [illegible]

[illegible] امیر ذوالنون [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]

[illegible] امیر ذوالنون [illegible] باستقبال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بدیع الزمان [illegible] امیر ذوالنون [illegible]

[illegible] خاقان [illegible]

[illegible]

[illegible] بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ الاسلام [illegible]

[illegible] بدیع الزمان [illegible]

[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]

[illegible] شیخ الاسلام [illegible] دار السلطنه هرات [illegible]

[illegible] امیر ذوالنون [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]

[illegible] ابو سعید [illegible]

خاقان [illegible]

[illegible]

[illegible] خاقان [illegible]

[illegible] بدیع الزمان [illegible]

[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]

[illegible] بدیع الزمان [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] بدیع الزمان [illegible]

هرات [illegible] بدیع الزمان [illegible] خاقان [illegible]

[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] دار السلطنه [illegible]

[illegible]

[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]

[illegible] خاقان [illegible] بدیع الزمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بدیع الزمان [illegible]

[illegible] خاقان [illegible]

[illegible] بدیع الزمان [illegible]

[illegible] دار السلطنه [illegible]

ذکر توجه محمد حسین میرزا بجانب استراباد [illegible] مظفر حسین [illegible] کورکان [illegible]

[illegible] محمد حسین میرزا [illegible]

[illegible] مظفر حسین [illegible] کورکان [illegible]

[illegible]

[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]

[illegible] بدیع الزمان [illegible]

[illegible] محمد حسین میرزا [illegible] مظفر حسین [illegible]

[illegible] خاقان [illegible]

به دو نوبت به رسالت پیش امیر کمال الدین حسین علی جلایر جهت تکلم [illegible] و ترجمه بسیار آورده [illegible] مغفور به [illegible]

[illegible] آن حال بسیار جمعیت [illegible] ابوالمحسن میرزا [illegible] خان [illegible]

[illegible] ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا [illegible] حضرت خاقان منصور [illegible]

گفتار در بیان سلوک ابوالمحسن میرزا در طریق عصیان و نهضت رایات نصرت آیات خاقان منصور جانب [illegible]

[illegible] محمد محسن میرزا [illegible] آفاق [illegible]

[illegible]

[illegible] ابوالمحسن میرزا [illegible]

[illegible] ابوالمحسن میرزا [illegible] محمد محسن میرزا [illegible] ولایت [illegible]

[illegible]

[illegible] خاقان [illegible]

[illegible] امیر قوام الدین [illegible]

[illegible] میرزا ابوالمحسن [illegible]

[illegible] امیر قوام الدین [illegible]

[illegible] ابوالمحسن میرزا [illegible] خاقان

[illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] نظام الدین

[illegible] امیر [illegible]

[illegible]

خاقان [illegible]

[illegible] امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] ابوالمحسن میرزا [illegible]

[illegible] مقرر [illegible] وصول [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] ابوالمحسن میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

ختایه [illegible] حضرت سلطانی [illegible]

گذار در تاریخ اسلام و بیان بعضی از وقایع و حوادث که در ایام [illegible] امیر [illegible] نظام الدین علیشیر [illegible]

[illegible]

[illegible] اسلام و سعادت [illegible]

حضرت رسول علیه السلام [illegible]

خاقان منصور [illegible]

[illegible] ابوالمحسن میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible] مولانا عبدالعلی [illegible]

[illegible] امیر [illegible]

[illegible] محمد میرزا [illegible] امیر شیخ احمد سهیلی [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] حضرت سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] مولانا عبدالعلی [illegible] خاقان منصور [illegible]

[illegible] مولانا عبدالعلی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رفته ... شوب در ولایت ... و از ... بحالت ... که ... خاقان منصور ... [illegible]

... رفته ... شرف ... حضرت ... موقوف داشته ... جانب ... [illegible]

... صفات ... در ... و ... حضرت ... طریق ... سهو ... [illegible]

... مکتوب ... عنایت ... اسلوب ... امیر نظام الدین علیشیر رسیده ... [illegible]

... عبارات ... سلوک داشته ... الطاف ... [illegible]

... روان ... کرد ... جانب ... آب ... بیان خاقان منصور

... ابو المحسن میرزا ... بصورت ... بنا ... حضرت سلطان ... [illegible]

حضرت ... جانب ... روان شد ... حصول ... [illegible]

... حضرت ... صورت ... [illegible]

... حضرت خاقانی ... [illegible]

ابو المحسن میرزا ... امیر نظام الدین

... آب ... خاقان منصور

... دار السلطنه هراة ... [illegible]

... ابو المحسن ... [illegible]

... حضرت ... [illegible]

... حضرت ... [illegible]

... دار السلطنه هراة ... خاقان منصور ... [illegible]

... حضرت ... [illegible]

... دار السلطنه هراة ... [illegible]

... [illegible]

نوازش نموده

نوازش نموده ... [illegible]

سلطان احمد میرزا ... آن پادشاه ... دار السلطنه هراة ... [illegible]

... امیر ... فیروزشاه ... [illegible]

... کلام ... ذکر ...

... فیروزشاه ... و ذکر ... و بیان کشته شدن نظر بهادر در ... [illegible]

... ابو المحسن میرزا ... امیر فیروزشاه ... [illegible]

... ابراهیم حسین میرزا ... [illegible]

... فیروزشاه ... ولایت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

حسین ... [illegible]

... فیروزشاه ... نظر بهادر ... [illegible]

... ابراهیم حسین میرزا ... [illegible]

... [illegible]

... نظر بهادر ... فیروزشاه ... [illegible]

... نظر بهادر ... [illegible]

... نظر بهادر ... [illegible]

... [illegible]

... فیروزشاه ... ابراهیم حسین

میرزا ... [illegible]

... خاقان منصور ... [illegible]

... فیروزشاه ... امیر ... [illegible]

[illegible] موکب نصرت نشان [illegible]

[illegible] اقدام ثبات و قرار [illegible]

[illegible] خاقان [illegible]

[illegible] ابراهیم حسین [illegible] معصوم میرزا [illegible]

[illegible] امیر حیدر [illegible]

[illegible] خاقان منصور [illegible]

[illegible] امیر حیدر [illegible]

[illegible] حضرت خاقان [illegible]

[illegible] ابراهیم حسین میرزا [illegible]

[illegible] امیر حیدر [illegible]

ظاهر پنج

ظاهر [illegible] خاقان منصور [illegible]

[illegible] خاقان [illegible]

[illegible] ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا [illegible] خاقان [illegible]

[illegible] خاقان منصور [illegible]

[illegible] ابوالمحسن میرزا [illegible]

[illegible] خاقان منصور [illegible]

معاودت موکب ظفرنشان [illegible]

مضمون منشور شریف نوبت دولت در محل نشست بر تخت [illegible] ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا
بودند از قرب وصول موکب [illegible] جانب [illegible] بیرون رفتند [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] استماع نموده [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا
مظفر حسین گورکان و حیدر محمد میرزا و ابن حسین میرزا و امیر شجاع الدین محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] مظفر حسین گورکان [illegible]
محمد میرزا [illegible] ابن حسین میرزا [illegible] ابوالمحسن [illegible]
[illegible] ابراهیم ترخان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] * [illegible] * [illegible] * [illegible]
[illegible] ابراهیم ترخان [illegible]
حضرت [illegible] حیدر محمد میرزا [illegible]
[illegible] ابن حسین میرزا [illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]
منصور [illegible]

[illegible]

خواجه شهاب الدین اسحق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا [illegible] خاقان [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible] ابوالمحسن میرزا [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] خراسان [illegible]

ذکر نهضت همایون خاقان منصور بجانب جرجان و مسارعت مراجعت بواسطه طغیان بدیع الزمان میرزا

[illegible] محمد حسین میرزا [illegible]
مظفر حسین گورکان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] محمد حسین میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] ابوالمحسن میرزا [illegible]
خاقان [illegible] محمد محسن میرزا [illegible]
[illegible]
حضرت [illegible]

مشهد مقدسه رضویه را واقف ... بر سر ... معروض کرده ... بحال ... از ...

از موم و پشیمان بوده سعید ... بسته ... آن مملکت را ... سعادت و رتبت ...

معمور ... و آن ... بعد از آنکه ... خاقان منصور ... ابو المحسن میرزا ... بسعادت ...

مشهد مقدس ... اقدم ... از زمان ... امرا ... از ... بعد ... خاقان ...

اهتمام ... حضرت خاقان منصور ... استرآباد ... مقدم ...

حضرت ... ساخت ... از ... خاقان ...

... بیت ... دارالسلطنه هراة ... امیر ...

... سلطنت ... بدیع الزمان میرزا ... اعلی ...

... خان ... عزیمت ... خاقان منصور ...

... میرزا ... ابو المحسن ... خاقان منصور ...

حکومت استرآباد ... محمد حسین میرزا ...

... عزیمت ... نمود ...

... امیر ... بدیع ... نهاده و کوچ بر کوچ ...

... حکومت آن ... مظفر حسین میرزا ... شمس الدین ...

محمد حسین میرزا رسید ... آنحضرت ...

مقر سلطنت ساخت ... و ... آنحضرت ... **ذکر نهضت بدیع الزمان**

میرزا ابو ... دار السلطنه هراة و رفتن بجانب ... معاودت ... ظفر آیات و ...

... از ... سلطان ... سلطان بدیع الزمان میرزا

... امیر نجم الدین ... و ... بدیع ... ولایت ...

... و ... بعد ...

... ولایت ... خاقان ...

... بجانب ...

دار السلطنه هراة ... امیر نظام الدین علی شیر ... امیر ... الدین محمد ولی بیک ...

کرده ... ابو ... بتاریخ ... قاف ... بودند ... از ... بودند و امیر ... بایکدیگر ... مولکات ...

در آنروز ... قرار ... بدیع الزمان میرزا ... سید امیر ذو النون ...

پیشتر ... بعضی از امرا ... مولکات ... امیر ذو النون ...

... بدیع الزمان میرزا ... امیر ذو النون ... آنحضرت ... هراة ...

... امیر ذو النون ... لشکر ...

... آن ... محمد معصوم میرزا ... هراة ...

محمد ولی بیک ... محمد معصوم میرزا ... سید ...

میرزا ... شهر ... محمد معصوم میرزا ...

... امیر ... بدیع الزمان میرزا

... امیر ذو النون ...

... امیر ذو النون ... لشکر ...

...

...

...

... زبان ...

...

... **نظم** ... بدیع الزمان ...

... بدیع الزمان میرزا ...

... سید ...

... محمد معصوم میرزا ... الدین محمد ولی بیک ...

... محمد معصوم میرزا و سید ...

... بدیع الزمان ... سلطان بدیع الزمان میرزا

مظفر منصور ...

کماادان

... [illegible] بیکار کرده و مردم ... شهر ... حصار ... [illegible]

... [illegible] در خلال این احوال ... خبر مراجعت خاقان منصور ... [illegible]

... [illegible] بدیع الزمان میرزا ... [illegible]

... [illegible] خاقان منصور ... [illegible]

... [illegible] شاهزاده ... [illegible]

... [illegible]

خاقان ... [illegible]

منصور ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ذکر توجه ... سلطان بدیع الزمان میرزا ... خاقان منصور

و آمدن میرزا ابراهیم حسین ... چون سلطان بدیع الزمان میرزا ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] خاقان منصور ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] بدیع الزمان میرزا ... [illegible]

... [illegible] خاقان منصور ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] بدیع الزمان میرزا ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

میرزا بدیع الزمان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... بدیع الزمان میرزا ... [illegible]

حضرت خاقان ... [illegible]

... ابراهیم حسین میرزا ... [illegible]

... [illegible] خاقان منصور ... [illegible]

... [illegible]

... ابراهیم حسین میرزا ... [illegible]

... [illegible]

بدیع الزمان میرزا ... ابراهیم حسین میرزا ... [illegible]

... [illegible]

... ابراهیم حسین میرزا ... بدیع الزمان میرزا ... [illegible]

... [illegible] بدیع الزمان میرزا ... [illegible]

... [illegible] ابراهیم حسین میرزا ... [illegible]

خاقان منصور ... [illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] شاهزاده ... [illegible]

... [illegible]

آنحضرت ... بدیع الزمان میرزا ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] سلطان ... [illegible]

ذکر آنکه [illegible] و توجه رایات ظفر آیات خاقان کامکار بجانب استراباد [illegible] بر سر محمد حسین میرزا

در مملکت استراباد تمکن تمام پیدا کرد و لشکر ترک و تاجیک از اطراف آن ولایت با جمعی [illegible] و [illegible] دیگر ولایت

خراسان [illegible] [illegible] بجانب [illegible]

[illegible]

[illegible]

حسب الحکم تمهید مراتب بندگی و اخلاص آن امیر به محمد حسین میرزا که بزرگ ... ساعت در ...
سلطان ... امر ... آن ... مانند شاهزاده و فرستاده ... مراسم استقبال ... آورده ... میرزا ...
پای سکینه ... سعادت ... خاقان منصور ... شده ... سابقه ... استغفار ...
و ملازمت ... امید ... منشور ... به عهده ... خاقان منصور ...
دولت ... ایوان ... سعادت ... تحقیق ... مطالعه ... آن ... رسالت ...
در جهت پذیرفت ... هاتف عالم غیب ... میرزا سلطان حسین ...
طریق مخالفت ... غایت ... حضرت ... پادشاه ...
و ... درگاه عالم پناه فرستاده خاقان ... سعادت ... قبول ...
گشت ... حرکت ... سلطنت ... ارسال ...
در ... خاقان ... ملازمت ... فرستاده ...
مراجعت ... خراسان ...
محمد حسن ... ولایت ...
دست ... مشغول گردانید ... شرف ...
... خدمت ...
ذکر اشتغال امیر به خدمت حضرت سلطان ... و زوال رایات نصرت آیات خاقان منصور ...
... مطلع ...
...
...
...
...
...
...

شنبه بیست و ...
...
...
...
...
خاقان منصور ... امیر نظام الدین علیشیر ...
...
...
...
... خاقان منصور ...
...
...
خواجه شهاب الدین ...
...
...
حضرت خاقانی ...
...
مولانا جلال الدین قاسم ...
... خاقان ...
...
...
...
مقرب حضرت سلطانی ...

صحبت ... مولانا عبد الحی ... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت سلطانی ... [illegible] ...

... [illegible] ... خاقان منصور ... [illegible] ...

... [illegible] ... **قطعه** ... [illegible] ...

... [illegible] ... خاقان منصور ... [illegible] ... حضرت سلطانی ... [illegible] ...

کمینه ... که در شمال مسجد جامع ... حضرت ... [illegible] ...

خیر البریه علیه السلام والتحیه ... [illegible] ... حضرت خاقانی ... [illegible] ...

در تربیت ... حضرت سلطانی ... [illegible] ...

... [illegible] ...

جمع آمدند و خاقان منصور ... [illegible] ...

... [illegible] ... کلام ... [illegible] ...

... [illegible] ...

امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی این قطعه ... [illegible] ... **نظم** ... [illegible] ...

... [illegible] ...

آن امور ... [illegible] ... حضرت خاقان منصور ... [illegible] ...

آمدن ابو المحسن میرزا بملازمت خاقان منصور و پیوستن بعضی از شاهزادگان ... [illegible] شاهزاده ... [illegible]

میرزا ابو المحسن [illegible] برادر عالی‌نسب [illegible] محمد محسن میرزا
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] اقبال [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] محمد معصوم میرزا [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] شاهزاده [illegible]
میرزا [illegible] محمد معصوم میرزا [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]

[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] **ذکر توجه [illegible] حسین میرزا [illegible] سیستان [illegible]**
[illegible] خاقان منصور [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible] میرزا [illegible] حسین [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible]
[illegible] حسین میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حسین میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] محمد حسین میرزا [illegible]
[illegible] محمد حسین میرزا [illegible]
[illegible] حسین میرزا [illegible]
[illegible] **[illegible]**
[illegible] محمد [illegible] بیان مخالفت میرزا [illegible] بعضی از امرا [illegible]

عجب منوال دایم حال ایشان	نباشد از خلافت ملک گیتی	ز خورشید کسی دولت می رباید
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
ظهیر الدین محمد پادشاه	بو سلطان جهان خاقان [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

در کیفیت حال سعادت مآل آن پادشاه و سعادت [illegible] سمرقند [illegible] بسبب اشتداد ایام [illegible]

[illegible]

در جه قبول [illegible] مردم دور و نزدیک [illegible]

[illegible]

درجه قبول

تعقیب قندهار از حضور پادشاه سعادتمند [illegible] رخصت [illegible] سالت [illegible] بدان [illegible]

[illegible] رسانید که [illegible] از این [illegible] روز [illegible] قزلباش [illegible] شده [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] بین حال [illegible] پادشاه [illegible] تمام [illegible]

[illegible] رسالت [illegible] عالم پناه آمده [illegible] کلان [illegible] آنحضرت

صحبت [illegible] رخصت مراجعت [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] قزلباش [illegible] حالات [illegible]

ثبات [illegible] قزلباش [illegible] خان [illegible]

[illegible] تسلیم [illegible] میرزا [illegible] اتباع آنحضرت [illegible] خان [illegible]

پادشاهی قندهار [illegible] خواجه [illegible] مسعود [illegible]

پادشاهی [illegible] خان [illegible]

[illegible] خواجه [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] جناب [illegible] جلال [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] جناب [illegible]

[illegible] گشته [illegible] سلطان محمود خان [illegible]

[illegible] سلطان محمود خان [illegible]

[illegible] حضرت پادشاهی [illegible] خان [illegible] اعلی [illegible]

شد و حضرت پادشاهی [illegible] خان [illegible] استقبال [illegible]

[illegible] شده [illegible] تقدیم [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] گشته [illegible] خان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] رسالت [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] سلطان محمود خان [illegible] خان [illegible]

در محلی که [illegible] جانب [illegible] میرزا [illegible]

پادشاهی [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] علی [illegible]

[illegible] قزلباش [illegible] سید [illegible]

[illegible] محمد [illegible] قزلباش [illegible]

[illegible] قاسم [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] قندهار [illegible]

[illegible] حضرت پادشاهی [illegible] محمد حسین [illegible]

[illegible]

[illegible] محمد حسین میرزا [illegible]

[illegible] قزلباش [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

سید یوسف [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا [illegible] حضرت پادشاهی [illegible]

[illegible] سید یوسف [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت پادشاه [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

در [illegible]

[illegible]

[illegible]

بجانب اندجان انعطاف داده و بنا زنجیر سقند رسید امیر بیک و اولاد علام او دو رخت بیک [illegible]
مراسم استقبال استعجال نموده از مراسم نثار و پیشکش [illegible] گذرانیدند و بشرف الطاف [illegible]
اختصاص یافته [illegible] و مبادات [illegible] سعادت [illegible] شده [illegible] و عنایات [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] بیرون [illegible] بار دیگر [illegible] دیوان آنحضرت قرار گرفت و این فتح [illegible]
شده در سنه اربع و ثمانمایه از هجرت خاتم انبیا [illegible] السلطان احمد [illegible] که حضرت امیر [illegible]
[illegible] گشته [illegible] رسید [illegible] نموده و ایشان [illegible] گذرانیدند [illegible]
مراجعت کرده [illegible] آمده [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] و از [illegible] جز [illegible] شده [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] انجام [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible]
[illegible] گشته [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه و سعادت [illegible]

مع

مع جمیع [illegible] امیر [illegible] وصف [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible] و بعد از [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible]
[illegible] بیرون آمدند [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
احمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **شعر** [illegible]

[illegible]

[illegible]

محمد ابراهیم قلی که صاحب ... لشکر بود و رتبه تقدم داشت به ... تمام طلب ... کرده ... [illegible]
... کالا ... و بعضی دیگر از امرا و لشکریان ... قلی ... خانان ... [illegible]
بعد از ... جان ... گشته چند روز ... و در ... سلطان احمد قلی ... [illegible]
بدستان سلطان محمد ... خان ... بیک ... تنگ ... قلی بود و ... صیغه قاقانی ... [illegible]
... داشت و احمد بیک که قرابت ... سلطان محمد ... سلطان محمد ... [illegible]
... سلطان محمد بیک ... پنج شش هزار ... ایشان ... [illegible]
... کاسان ... قلعه ... این خبر ... جان رسیده پادشاه جهانبان ... [illegible]
... که ... در میان ... زمین ... اتفاق ... سلطان ... [illegible]
... خود را ... کالا ... شیخ ... جان ... کاسان ... [illegible]
... و صبح ... نزول ... [illegible]
... کاسان ... ثابت ... خبر رسید که ... [illegible]
... پادشاهی ... یافته ... رجعت ... قلعه ... [illegible]
... کاسان ... پادشاه ... جان ... شد ... [illegible]
... کاسان ... روز ... پادشاه ... رسیده ... [illegible]
... حالت ... متوجه ... شد ... صورت ... [illegible]
... پادشاه ... مسافت ... جهت ... پادشاه ... [illegible]
... دولت ... الهام ... کریم ... [illegible]
... الحال ... [illegible]
... دولت ... اقبال ... [illegible]
... پادشاه ... قبول ... [illegible]
... پادشاه ... قلعه ... [illegible]
... الغرض ... پادشاه ... قدم ... [illegible]
... سید یوسف ... [illegible]

... او ... سلطان ... اعیان ... دولت ... [illegible]
... طریق ... پادشاه ... [illegible]
... سید یوسف گشت ... آمده ... [illegible]
... سلطان احمد قلی ... [illegible]
میرزا ... جهانگیر ... پادشاه ... [illegible]
... ایشان ... پادشاه ... [illegible]
... میرزا جهانگیر ... ایشان ... [illegible]
... پادشاه ... [illegible]
... [illegible]
... ایشان ... [illegible]
میرزا ... پادشاه ... [illegible]
... پادشاه ... [illegible]
... لشکر ... [illegible]
... پادشاه ... [illegible]
... میرزا جهانگیر ... میرزا جهانگیر ... [illegible]
... پادشاه ... الطاف ... [illegible]
... جان ... [illegible]
... جهانگیر میرزا ... [illegible]
... پادشاهی ... [illegible]
... [illegible]
... پادشاه ... [illegible]
... پادشاه ... [illegible]
... ایشان ... [illegible]

ابنا ...

[illegible]

ذکر خلافت محمد مزید ترخان با سلطان علی میرزا و توجه سلطان ویس بسوی سمرقند [illegible]

[illegible] سلطان علی میرزا [illegible] سمرقند [illegible] محمد مزید ترخان [illegible]

[illegible] سلطان حسین [illegible] سمرقند [illegible]

[illegible]

ذکر رفتن محمد مزید ترخان [illegible] بحضرت پادشاهی و بیان بعضی [illegible] [illegible] چون محمد مزید ترخان از سلطان علی میرزا [illegible]

[illegible] سمرقند [illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible]

[illegible]

منصوب درگاه و مکلف اقتدار خواجه محمد علی کتابدار [illegible] رفعت [illegible]

[illegible]

سلطان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان احمد [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان علی میرزا [illegible]

[illegible] محمد خان شیبانی [illegible]

[illegible]

ذکر بعضی از نسب و احوال ابو الفتح محمد خان شیبانی و بیان بعضی از اوقات او در زمان جوانی که منجر بسلطنت گشت

[illegible]

جنان تحقیق نموده

جنان تحقیق نموده اند که محمد خان شیبانی ولد بداق سلطان ابن ابو الخیر خانست و ابو الخیر خان [illegible]

[illegible] خان [illegible]

دولت و اقبال رایت سلطنت و استقلال برافراشت [illegible] سلطان سعید [illegible]

سلطان ابوسعید [illegible] خان [illegible]

[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible] محمد خان شیبانی [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] ابو الخیر خان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] محمد خان [illegible] سلطان [illegible] ایباق خان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

سلطان [illegible] خان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] شیبانی [illegible]

[illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] شیبانی خان [illegible]

سلطان احمد میرزا [illegible] محمد خان [illegible]

[illegible] شیبانی [illegible]

میرزا [illegible] شیبانی خان [illegible]

چند روز در صحبت ایشان بودند و بعد از آن بسمرقند مراجعت کرده چند وقت دیگر بعیش و کامرانی گذرانید و مصحوب سید ابراهیم خان برادر

محمد زمان میرزا که سلطان بدیع‌الزمان میرزا را بوساطت آن داده بود توقف در رفتار او را سعادت اندیشیده و اتفاقا متوجه در وطن او گشت و چون

شاه اسماعیل بر سر خراسان عازم شد و در قرب شهر هرات رسید بسیاری از مردم آن دیار که از ستم و تعدی

مقدم دولت خان او اطاعت نمودند و از جانب شاه اسماعیل که بحسب مقدمات از اوزبکیه آن ولایت قطع امید کرده بودند

ما بقی جمیع لشکر را در سلک ملازمان خود منتظم ساخته و در باب انتقام و قصاص شیبانی خان از اوزبکیه و سپاهیان که در آن ولایت

بودند بعد از چند روزی که جمعی کثیر از مردم خراسان بسیار گرفتار آمده بودند از آن حدود گذشته متوجه

سمرقند گردید و اکثر اوزبکان را بقتل رسانید و بعضی دیگر که از آن مقام فرار کرده بودند تعاقب نموده

را در سر بخارا نیز از قتل و غارت امان نداد و صحبت از آن مکان با چند کس از مقربان سمرقند رسید

خان جهان گیر بیت بمرو رسید و صحبت ایشان در آن شهر بود چون خبر رسید که مردم میرزا از ولایت استقبال

از مردم آن ولایت بعضی حقیقت احوال را از کتاب جمعی ملاحظه کرده بودند و خان جهان نیز آن حال فرمود که

با لشکر اوزبکان متوجه جنگ شیبانی خان گشته او نیز با چنین صورت که اراده داشت از مرو بجانب

هری رفت و عمرش به رایت لشکر خان در حدود آن نزول فرمود و سپاهیان و شاه آن ملک اوزبک

مهرداد طلب آن ولایت کرد و نیز از اینجا عالم پیروز گشت و شیبانی خان با سپاه خود

زمره ای کتاب سمرقند مراجعت نمود و بعد از آن در ولایت خان و حاکم آن سرزمین را حاضر کرده و جان بیگ خان

سپاه و متعلقان و مرتبت در خدمت سلطان شاه اسماعیل صفوی و خان دستور و مخلص

را در منتهای مرتبه صفوی خود را متوجه گردانیده و مواعید و الطاف و عنایات بیحد فرمود و سلطان حسین

که از قبیل خاقان سعید را که پیش از آن در ولایت بود بسیار با عزت و مرتبت در محل خدمت

سلطان شاه شیبانی خان را از مواعید پادشاه والا شأن به عزت و احترام تمام رخصت داد و محمد زمان

روزی اول شهر را در مقام احتیاط با بعضی از امرا و ارکان دولت بقلعه آمد و مراسم تعظیم بجا آورد

میرزا سمرقند خان را برای حفظ و حراست آن ولایت گذاشت و از آنجا متوجه

کرده بود و تمامی آن جماعت در ولایت خان خانان شده بعد از آن در مقام جنگ و جدال آمدند

شیبانی خان که سردار آن سپاه بود سمرقند را با سلطان احمد میرزا صلح نموده مصحوب او گشته

محمد خان ملاقات نمود و در آن وقت از آن حدود سلطان احمد میرزا را بیرون شد و خان ملاقات کرد

بطوب

معصوب سمرقند آمده شیبانی خان از آن زمان و در تاخت نموده از آن جا بدار السلطنه رفت و از آنجا اکثر ملک

از آنجا در دارالسلطنه استحکام داده بعد از آن از دست سپاه و کوچ و بنه بر قلعه خان را محاصره نمودند

سپاه او بعضی گرفتار گشته و قتل و غارت بسیار واقع شد چنانچه شیبانی خان از آن لشکر گریخته

ما دون شهر خراسان را که شیبانی خان بدان جانب گذشته بود بحکام آن ولایت تفویض نمود و مملکت خراسان را

بعد از آن شیبانی خان را رخصت داد و جمعی از مردم آن ولایت را که در آن وقت حاکم و امیر بودند

شاه و پیرزاده و خاقان عالی مقام و جمعی از اوزبکان را که در آن قلعه بودند از آنجا متوجه شد و بعد از شیبانی خان

آن حدود رسید و در زمان چند روزی از آنجا متوجه بخارا گشت و سپاه مملکت را بتصرف آورد

و در بعد از آن در خراسان سمرقند و تمامی سپاهیان که در آنجا بودند از آن حوالی گریختند

بر سر آن قلعه جمع شدند و از آنجا بجانب شمال رفتند و جمعی از آن قوم در آن نواحی ساکن گردیدند

خراسان آمده بود و در آنجا مدتی بسر برد و در آن وقت از شیبانی خان خبری نبود و در آنجا اقامت

داشت و در آن وقت بعضی از سپاه او در آن حوالی بودند و بعضی دیگر در آن ولایت

و از آنجا بر سر هرات آمد و در آن وقت سلطان محمود خان و برادر او با سپاه بسیار

گشت و از آن جانب شیبانی خان بجانب سمرقند متوجه شد و در آن حال مردم آن شهر

او را بسیار اعزاز و اکرام نمودند و از آنجا بخوارزم رفته در آنجا سلطان محمد خان

میران در آن ولایت مردم تمامی آن دیار را از سپاه و لشکر بجانب آن قلعه آوردند

امیر بیگ و دیگر امرا لشکر بسیار جمع کرده در ساحل دریا منتظر بودند و چون شیبانی خان

میرزا که از آن جا با ایشان بجنگ پیوسته بود سلطان محمود و سلطان احمد با لشکر گران روانه شدند

سلطان که بعد از آن در سلطنت آن زمان بود سپاه و لشکر تمام از سلطان و امرا جمع کرده

صاحب سمرقند اول حال دولت و سلطنت شاهی رسید و سلطان حسین میرزا را بجانب خراسان فرستاد

آن حال تا حدود شهر بخارا رفته و شیبانی خان بود و بعد از آن متوجه ولایت شد

بعد از آن بجانب ترکستان شتافت و در آن وقت شیبانی خان و امرای اوزبک جمع شده

شیبانی خان با سپاه گران بسمرقند رفت و در آن حدود بجنگ مشغول شدند و آن ولایت را متصرف گشت

تیمور و کلان اوزبکان در آن وقت بجانب سلطان محمود خان و سلطان احمد خان رسیده بر سر قلعه خان جمع

[illegible] ... سمرقند ... [illegible]

[illegible] ... شیبانی خان ... [illegible]

[illegible] ... سلطان محمود میرزا ... [illegible]

[illegible] ... شیبانی خان ... [illegible]

ذکر توجه محمد خان شیبانی بصوب سمرقند و بخارا و مفتوح شدن آن دو بلده ... [illegible]

[illegible] ... سلطان محمود میرزا ... احوال ... سمرقند و بخارا ... محمد خان ... [illegible]

[illegible] ... سمرقند ... شیبانی خان ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... سلطان علی میرزا ... سمرقند ... شیبانی خان ... [illegible]

چون شیبانی خان رحمه سید جلال الدین خاوند کار بخارا را با حفاظ و ثقات بصحبت آن عزیز مراسلات فرستاد
انجمن رسید و فرستاده تا بعد فتح توانند خواجه قطب الدین یحیی را با تباع بخش [illegible] آمده میرزا اسمعیل علی با جناب ولایت
رسید و در ساعت رفته بدرگاه [illegible] رسانید و جناب سیادت ماب تحف اخلاص و حاجات [illegible] خاقان
هر چند سعی نمود که آنحضرت بجانب شیبانی خان میل نماید بکار پیش نرسید انگاه در خلوت [illegible] علامت سلطان
میرزا رسانید و عرض کرد که حضرت خان میفرماید که درین ایام که خان در سمرقند [illegible] حضرت انجام
[illegible] خواجه یحیی [illegible] احوال بعدم اختیار رفته [illegible]
[illegible] شود [illegible] جلال [illegible] اسباب خلافت [illegible]
راه [illegible] نجات [illegible] در سایه [illegible]
[illegible] آن شاهزاده ساده [illegible] گشت و جناب سیادت پناهی قبول نمود که [illegible]
با قدام اخلاص از سمرقند بیرون شتافته [illegible] شیبانی خان [illegible] تعجیل [illegible]
[illegible] اقدام نمود و [illegible] جناب سیادت پناه [illegible]
ملازمت شیبانی خان بازگشت [illegible] سلطان علی میرزا [illegible]
سیادت [illegible] خواجه قطب الدین یحیی [illegible] سمرقند [illegible] مسجد جامع [illegible]
[illegible] شیبانی خان [illegible]
[illegible]
[illegible] شیبانی خان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] خواجه قطب الدین یحیی [illegible] سلطان علی میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان حسین [illegible] شیبانی خان
[illegible] خواجه یحیی [illegible]
[illegible]
[illegible]

اما در وقتی

اما در وقتی که خواجه از زمان [illegible] بیرون آمدن [illegible] شیبانی خان [illegible] آنجناب [illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه [illegible] بارگاه [illegible]
خان [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible]
[illegible] سمرقند [illegible] شیبانی خان [illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه [illegible]
[illegible] شیبانی خان [illegible] سمرقند [illegible] خواجه [illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] شهادت سلطان [illegible]
خواجه قطب الدین یحیی و بیان شمه از ظلم و تعدی اوزبکان [illegible] سمرقند [illegible]
شیبانی [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه قطب الدین یحیی [illegible] خواجه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه قطب الدین یحیی [illegible]
خواجه یحیی [illegible]
[illegible] شیبانی [illegible]

رسید که اولاد و اعقام نقیب ابو الحسن همواره خود را از اهل اسرار و سعادت کلام معارف [illegible]

[illegible] را منظور نظر اعتبار ساخته مرحوم شیخ الاسلام سمرقند [illegible]

[illegible] لطیف را [illegible] تشریف [illegible] خواجه [illegible]

[illegible] خواجه ابو المکارم [illegible] زمان [illegible] در سفر و حضر ملازم [illegible]

جناب هدایت [illegible] اجازت [illegible]

[illegible] اسباب [illegible] اشتغال [illegible]

[illegible]

[illegible] عبد الرحیم [illegible] حضرت خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خواجه محمد [illegible] خواجه محمد باقی [illegible] سعادت شهادت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عوجا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ذکر نهضت حضرت پادشاهی از سمرقند به جانب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شکر حضرت [illegible] و ملک خاقان [illegible]

[illegible]

ذکر [illegible] پادشاه [illegible] بصورت فتح و آمدن [illegible]

[illegible]

این [illegible]

[illegible]

ذکر فتح [illegible] سمرقند [illegible] بجانب [illegible]

[illegible]

ایتام

این [illegible] حال معروض [illegible] شیبانی خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] که شیبانی خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بخارا

میان سمرقند و دروازهٔ آهنین [illegible] استحکام [illegible] بسته [illegible] در ملازمت [illegible]
زیاده [illegible] سلطان [illegible] رفته [illegible]
آن [illegible] دروازهٔ آهنین گشت [illegible]
پادشاه [illegible] دروازهٔ آهنین [illegible] خان [illegible]
[illegible] دروازهٔ آهنین [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
خان [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] دروازهٔ آهنین [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
[illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
[illegible]
سمرقند [illegible]

شهر [illegible] سمرقند [illegible] میدان [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
ذکر [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]

تیغ ظفر ... به پادشاه ... [illegible] ... سید ... سلطان ...

[illegible]

... به پادشاه و دوست ... [illegible]

خواجه کلان ... [illegible]

[illegible]

ستانی

[illegible]

قرار گرفته بود و تا شیبانی خان مجال ترتیب کمال نیافته [illegible] اساس ثبات بعضی از ازبکان

شیبانی خان را منتظر [illegible] گذاشته بود [illegible] لشکر [illegible] برکت [illegible]

[illegible]

[illegible] شیبانی خان [illegible] [illegible] استمالت [illegible]

[illegible] ازبکان [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] دشمنان [illegible]

[illegible] ملازمت [illegible] سعادت [illegible]

[illegible]

[illegible] جناب [illegible]

[illegible] قاسم بیک [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] شهادت [illegible]

[illegible] سلطان محمود خان [illegible] لشکر [illegible] استقلال [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] ازبکان [illegible]

[illegible]

[illegible] السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ازبکان [illegible]

[illegible] قاسم بیک [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

بخوارزم

پذیرفت [illegible] پادشاه [illegible] امیر قاسم [illegible]

[illegible] شهرت [illegible]

[illegible]

[illegible] مدرسه [illegible] شیبانی [illegible]

[illegible] سمرقند [illegible]

[illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible] ازبکان [illegible]

[illegible] شیبانی خان [illegible]

[illegible] شیبانی خان [illegible]

[illegible] ازبکان [illegible]

[illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] ازبکان [illegible]

[illegible] شیبانی خان [illegible]

[illegible]

[illegible] ازبکان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گفتار در باز گرفتن حضرت پادشاه جم جاه گیتی ستان بار دیگر سمرقند را از ابوالفتح محمد خان شیبانی

[illegible]

[illegible]

گفتار در بیان بعضی از حوادث ... و در آمدن کابل ... تسخیر امیر محمد مقیم ارغون قندهار

[illegible]

تیمور کلاه با پرتاب نموده مراجعت کردانید و چون بجانب [illegible] شد و میرزا عبد الرزاق فرزند میرزا [illegible] اختیار کرده [illegible]
مقیم دولت و اقبال در آن مملکت مقیم شده و [illegible] میرزا الغ بیک [illegible] در آن دیار اختیار [illegible]
بدیع الزمان میرزا را امیر ذو النون بکنار آب مرغاب بوده [illegible] رسیده و بموجب [illegible] ممکنات کرد

ذکر لشکر کشیدن سلطان بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خاقان عالیجاه و بازگشتن از کنار آب مرغاب بسبب عدم اتفاق امیر نظام الدین خسرو شاه

چون صیت گیتی ستانی ابو الفتح محمد خان شیبانی در اقطار آفاق مشهور گردید و دولت
سپاه او [illegible] جمعیت [illegible] اطراف [illegible] گردانید خاقان منصور سلطان حسین میرزا [illegible]
نزد میرزا بدیع الزمان فرستاده [illegible] امیر خسرو شاه [illegible]
سپاه او [illegible] نموده [illegible] آب مرغاب [illegible]
[illegible] اقبال [illegible]
[illegible] میرزا بدیع الزمان [illegible]
[illegible] امیر ذو النون [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] امیر ذو النون [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] امیر [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] امیر ذو النون [illegible] کنار آب [illegible]
[illegible] رسید [illegible] بدیع الزمان
میرزا [illegible] سوار [illegible]
[illegible] امیر [illegible]
[illegible] کنار آب [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] سلطان حسین [illegible]
و امیر ذو النون [illegible] امیر خسرو شاه [illegible]
[illegible] محمد خان شیبانی [illegible]

[illegible] دولت [illegible] سلطان حسین [illegible] امیر خسرو شاه [illegible]
امیر [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] امیر ذو النون [illegible]
[illegible] امیر خسرو شاه [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] محمد خان شیبانی [illegible]
سلطان [illegible] میرزا [illegible] اجازت مراجعت [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] امیر خسرو شاه [illegible]
[illegible] آب مرغاب [illegible] امیر [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا
با امیر ذو النون [illegible]
[illegible] سلطان میرزا [illegible] امیر [illegible] ذو النون اجازت [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] شیبانی خان [illegible] خراسان [illegible] آب مرغاب [illegible]

[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] محمد خان شیبانی [illegible] آب مرغاب [illegible] کردید

[illegible] سید [illegible] سادات [illegible]
[illegible] الاسلام [illegible]
بدیع الزمان میرزا [illegible] شیبانی [illegible]
[illegible] سلطان بدیع الزمان
میرزا [illegible] سید [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] سید [illegible] سلطان بدیع الزمان
[illegible] خان [illegible]

استیلاء محمود سلطان بر بخارا [illegible] بدیع الزمان میرزا آورده [illegible]

[illegible] محمد خان [illegible]

[illegible] بدیع الزمان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان حسین [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] ابراهیم سلطان [illegible]

[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] سیستان [illegible] محمد زمان [illegible]

[illegible] محمد خان شیبانی [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] ذکر [illegible]

[illegible] محمد خان شیبانی [illegible]

[illegible] محمد خان شیبانی [illegible]

[illegible]

[illegible] محمد خان [illegible]

[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] ایران [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] محمد زمان میرزا [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] شیر خان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] محمد خان شیبانی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

و چون احمد جغتای قراول امیرزاده درویش محمد کتابدار بدست استحکام پذیرفت صاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین بیگ
در دروازه شتر خوار را ضبط نمود و همه زمان میرزا ابا شیخ احمد سعید [illegible] از جهت الفوت در ارک متوطن
بود و ... سلطان قلیچاق در مسجد جامع شهر رحل اقامت انداخت و [illegible] محمد خان جمیع [illegible]
پس نقاره حسب [illegible] محمد خان شیبانی [illegible] بود [illegible]
شتر خوار [illegible] جلال [illegible] سلطان [illegible] در دروازه عراق [illegible] سلاطین [illegible]
را [illegible] بر روی تمامی برج [illegible] امرا [illegible] و در وقت [illegible] سال [illegible]
و سایر امرا جمیع الزمان را [illegible] و دعوت نمود و چون آن سخن در سمع قبول [illegible] جهان [illegible]
اسب [illegible] بشارت [illegible] زر [illegible] چهره [illegible] خندق [illegible]
انداخته [illegible] سلطان [illegible] جواب [illegible]
[illegible] شکست [illegible] شمشیر [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] خواجه جلال الدین [illegible]
[illegible] سنگ [illegible] خندق [illegible]
شیخ [illegible] تیر [illegible] دشمنان [illegible] جهت [illegible]
[illegible] برج [illegible] دیده [illegible]
[illegible] خندق [illegible]
[illegible] شهر [illegible] توپ [illegible] برج [illegible]
[illegible] ارک [illegible]
[illegible] خان [illegible] شهر [illegible]
[illegible] شهر [illegible]
[illegible] توپخانه [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] خان [illegible]

باشتعال نیران

باشتعال نیران قتال و جدال [illegible] و در تحقیق [illegible] شهید [illegible]
[illegible] امیر علیشیر [illegible] دروازه [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] بالای [illegible]
[illegible] محمد خان شیبانی مدت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
در وقت [illegible] امیر علیشیر [illegible]
[illegible] خان [illegible] طریق ملازمت [illegible]
[illegible] آفتاب اقبال سلاطین [illegible] زوال [illegible]
نوبت [illegible] چنگیزی [illegible] خان [illegible]
[illegible] شهر [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] خواجه جلال الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] حضرت خان [illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] توفیقات [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible]

آنقدر در قوای او رسیده و او بجنگ در غایت حزم بوده و توابع روی نموده که مزیدی بر آن متصور نشود [illegible]

در باب تاریخ آن حادثه خامه سخن گذار این نقطه در سلک تحریر آورده [illegible] محمد خان بود [illegible]

[illegible] تمام شد و بیان گشت از جنگ [illegible] از آن تاریخ [illegible] **ذکر [illegible] احوال میرزا [illegible]**

در آن دوران و بیان مخالفت امیر [illegible] الدین [illegible] [illegible] محمد خان شیبانی با سپاهی معدود [illegible]

[illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible] خاقان منصور [illegible]

[illegible]

[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]

محمد خان [illegible] سلطان بدیع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]

[illegible]

محمد خان [illegible] بدیع الزمان

میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible] خواجه نظام

[illegible] نظام الدین [illegible] شیخ محمود [illegible] خواجه [illegible] احمد [illegible]

[illegible] وزارت [illegible] امارت [illegible]

[illegible] امارت [illegible]

[illegible]

[illegible] احوال امیر [illegible] خاقان منصور [illegible] بدیع الزمان

میرزا [illegible]

[illegible] نظام الدین [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] خواجه [illegible]

[illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible]

[illegible] امیر [illegible] خاقان منصور [illegible]

[illegible]

[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]

[illegible] خواجه [illegible]

[illegible] امیر [illegible]

[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]

[illegible]

امیر [illegible] خان [illegible]

[illegible] **ذکر [illegible] خاقان منصور [illegible]**

[illegible] مراجعت [illegible] [illegible] امیر [illegible] میرزا

بدیع الزمان [illegible] خاقان منصور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر توجه میرزا بدیع الزمان از [illegible] شبرغان و [illegible] آمدن امیر [illegible] بیک [illegible] اقبال [illegible]

[illegible]

ذوالنون

ذو النون [illegible]

[illegible]

و سمرقند امیر ذوالنون [illegible] عازم [illegible] شیبانی خان گشت امیر [illegible] بیگ چون این خبر شنید [illegible]

بشارت [illegible] رسانید [illegible] حضرت [illegible]

و امیر [illegible] بیگ [illegible] سعادت [illegible]

و بدیع الزمان میرزا [illegible]

[illegible]

سعادت [illegible] شیبانی خان [illegible]

روز دیگر امیر [illegible] بیگ [illegible] **ذکر توجه امرا [illegible]**

وفات امیر خسروشاه و بیان [illegible]

بر ضمیر [illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible]

[illegible] شیبانی خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سرگذشت رایت ثبات بنابر صوابدید شیرم خان برافراشت و بعد از وصول باندجان زمام حکومت آن ولایت
را بکف کفایت امیر علی بن امیر عمر بیگ داده و در ملازمت شیرم خان روان شده و از راه انکله با تنگ
و در آن منزل امیر حسین از پای سریر اعلی با نامه الطاف و انعام گردون فرسای خاقان منصور بنسبت آنحضرت
شرف وصول یافته [illegible] موجب ازدیاد تعظیم عزت آنحضرت شده [illegible]
بشارت رسانیده در آن منزل امیر خسرو شاه بسعادت ملازمت استسعاد یافت
عنایت و ملاطفت [illegible] احوال [illegible] آن حکایت مسطور خواهد
در تفصیل آن روایت بعد از داستان کارزار محمد خان شیبانی با سلطان محمود خان مرقوم خامه [illegible]

گفتار در ذکر لشکر کشیدن سلطان محمود خان و الچه خان جهت معاونت پادشاه و رفتن ایشان بصوب [illegible] و بیان وقوع کارزار میان آن دو خان عالیشان و شیبک خان

ظهیر الدین محمد بابر میرزا [illegible] دار السلطنه سمرقند [illegible] سلطان احمد تنبل
[illegible] اقدام نموده [illegible] مخالفت و عصیان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] پادشاه اسلام پناه سمرقند [illegible]
[illegible] تا تنگ [illegible] سلطان محمود
خان [illegible] سلطان محمود خان [illegible] سلطان احمد
الچه خان [illegible] سلطان احمد تنبل
[illegible] پادشاه و جهانیان [illegible]
روان شد [illegible] شیبانی خان [illegible]
[illegible]
الچه خان [illegible] پادشاه جهانبانی [illegible]
[illegible] شیبانی خان [illegible]
[illegible] الچه خان [illegible]
ظهیر الدین محمد بابر پادشاه [illegible]
[illegible] خواجه ابو المکارم [illegible]

کردانید

کردانید و مردم تا شکنت خواجه ابو المکارم را گرفته محبوس ساختند و شیبانی خان تا آن دو خان عالیجاه را
[illegible] داشته [illegible] خواجه ابو المکارم
[illegible] تا شکنت [illegible]
[illegible]
[illegible] شهر [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] شیبانی خان [illegible] خواجه ابو المکارم
[illegible] خواجه [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] خواجه [illegible]
[illegible] شوکت شیبانی خان [illegible] سمرقند [illegible]
سلطان [illegible] حکومت [illegible] تا شکنت و ولایات سلطان محمود خان
و الچه خان [illegible]
[illegible] امرا [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] ظهیر الدین محمد بابر [illegible] سلطان بدیع الزمان [illegible]

چون پادشاه اسلام پناه از معرکه سلطان محمود خان و الچه خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت پادشاه [illegible]
[illegible] حاکم آن ولایت [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] محمد خان شیبانی [illegible]
[illegible] حضرت پادشاه [illegible]

با روزگار ستیزه کار در ستیز [illegible] و با [illegible] کامیابی [illegible] ملک [illegible] دور باد [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] در آن [illegible] پیدا [illegible] اشتغال [illegible]
پادشاه عالیجاه [illegible] مستعد [illegible] کابل [illegible]
[illegible] امیر خسرو شاه [illegible] جناب امارت [illegible]
حضرت پادشاه [illegible] سعادت [illegible]
روزی چند [illegible] دولت و اقبال [illegible] خلافت [illegible]
حضرت پادشاه [illegible] خدمت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] عراق [illegible]
[illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] امیر خسرو شاه [illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] میرزا [illegible] ذو النون [illegible]
و ارکان دولت [illegible] ذو النون [illegible]
امیر خسرو شاه [illegible] سعادت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible] امیر خسرو [illegible]
[illegible] کابل [illegible]
[illegible] ذو النون [illegible] امیر خسرو شاه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] ذکر وصول موکب حضرت محمد بابر پادشاه [illegible] بکابل و مفتوح شدن آن ملک
بعنایت حضرت خداوند [illegible] پادشاه [illegible] امارت [illegible]
[illegible] محمد بابر [illegible]
[illegible]
[illegible]

میرزا [illegible]

[illegible] روایت [illegible] استصواب [illegible]
سلطنت و جهانبانی [illegible] خلافت [illegible] امیر خسرو شاه [illegible]
[illegible] پادشاه عالیجاه [illegible] ولایت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] قبول [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
گفتار در بیان خاقان منصور [illegible] با استقبال [illegible] سلطنت و جهانبانی و [illegible]
[illegible] امیر خسرو شاه [illegible] حضرت سلطان بدیع الزمان میرزا
[illegible] حضرت خاقان [illegible] خسرو شاه [illegible]
[illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] ذو النون
و امیر خسرو شاه [illegible] خاقان منصور [illegible] نظم [illegible]

الله لا اله الا هو حی قیوم

روی بمشهد آورد و بکمال اعتبار بمشهد مقدس رسید و حضرت سلطان میرزا بدیع الزمان را امرا و اعیان
شیخ الاسلامی سیف الدین احمد تفتازانی از شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی و سید نظام الدین
علی مشهدی که مشهور بود بمیر اب و سید غیاث الدین محمد بن یوسف الرازی و قاضی صدر الدین
ملا علی را که اعاظم مشایخ و سادات و قضاة ممالک خراسان بودند بمجلس شریف خاقان طلب نموده
و سخن در باب کلام مخفی که پیش از این شده بود در میان انداخته با ایشان گفتگو کرد و گفت که نسبت به میرزا بدیع
الزمان و امیر ذو النون و امیر خسرو شاه و مقصد بمقابله خاطر همایون ما تمیز رانم و در باره ایشان غایت شفقت
و عنایت بتقدیم رسانم آنگاه آن شیخ بزرگ رخصت طلب نموده بمصاحبت ایشان بمشهد رفته در دار السلطنه و کمال الطف
و مهربانی حضرت خاقانی را بخدمت ایشان نماینده و عزیمت ملازمت را با انتظار رسانند و اکابر عظام
روز دیگر متوجه ملاقات شاهزاده گردیده آن عزم مشتمل بر سعادت فرخنده رسانیدند و سعادت فایز شدند
و بیمن پیشکش لایق کشیده و کیفیت سوگند و میثاق خاقان آفاق با شروع موافقت کرده بودند بدیع
میرزا نسبت بآن فرزند در عین تعظیم و کمال اعزاز و احترام بتقدیم رسانیده و عواطف ایشان تشریف
بجامع خامه و رفاهیت و اعزاز و نوازش کرده روی بمقصد آورده و چون در منزل بادام تبر نزول اجلال
و ابو السلطان مظفر حسین میرزا باد الله عمره بمیر علیشیر که بیکی که بیستم استقبال از میرزا توجه کرده بود
با حضرت عالی ملاقات نموده بود پیش از آنکه بیع الاول بتاریخ صحیح جلوس یافته مواصلت فرزندان
در ناحیه سمنان بجهت ملاقات رسیده بودند و روز دیگر که داخل ایام حاجی الاولی سنه عشر و تسعمایه بود خاقان
مغفور از باغ جهان آرا با لشکر منصور بملاقات فرزند ارجمند شتافت و صفات گشته بدیع الزمان میرزا از بادام توجه
حرکت آمده و موقف ناز پیشین در نواحی خانقاه بباغ سرکج نزول فرمود و از منتظران بیرون آمدند
و در نیم سعادت حضرت الف سپاهی میرزا بدیع الزمان میرزا بملازمت رسیده والده
ایشان و خواهرانی که به شوهر داده بود و ارکان و امرا و ... بجهت زانو زده تعظیم با بوسی خاقانی
مغفور از نشسته پاین صورت رفتند و چون بحالت اجتماع فرزندان از معادن امرا و میرزا بدیع الزمان
کم زانو زده و حضرت خاقانی ایشان را در آغوش عاطفت و مهربانی کشیده و نوازش عزت افزا رسانیده اشفاق
کشیده و ایشان گردانیده و پیش و سایر خویش کرده که هر یک از آن زانو زنان ایشان را حضرت خاقانی عالی
مهربانی بدیع الزمان میرزا را بنیاد سعادت مغفور رسانیدند و در وی و کمال مرحمت

کمال اشتفاق ظهور و اثر شیر بظهور پیوست ﴿ که این معنی مصراع واضح ﴾ زمین رفعت گاه سرودند ﴿ و هم در آن
مجلس که بود سادات عظام و مشایخ کرام و قضات اسلام و علما و فضلا مشحون بود امرا و اکابر بامر علیشیر الامیر
ذو النون و امیر خسرو شاه را بشرف و شیوه خاقانی اعلی رسانیدند و آن دو امیر را عنایت و اشفاق
و عنایات زینت اعزاز و معصیت مشمول مشمول ساخته بود و کم اعتماد و محبت اظهار کرده بودند خاقان
مغفور ایشان زانو زده به پرسش و نوازش مشغول شد و مرا از آن سخن و مضمون کلمه همایون لاتثریب علیکم الیوم
بر زبان الهام بیان راند و به تسلی خاطر ایشان پرداخت و آنگاه حضرت خاقانی و جناب سلطانی در
دو محل بزم عیش از فرخندگی اجابت فیض و سرور مشغول و مشتغل گشتند و جمیع ملازمان و شاهزادگان با اولاد
مظفر تمام از آن مکان بر گرفته بیت گذرانی بعزم رفتند روز دیگر که خسرو سیاره زمان تفاوت و خاتم از جانب
خورشید خاور را بجانب شهرستان سپهر جغر شرط کشیده شد و لطف سلطانی عزیمت متوجه مرکز جاه و شکوه
شوکت و اقبال رسانیده خاقان مغفور بر تخت روان نشسته با وزرا و ارکان دولت متوجه بسیار کار بود
مقام سلطانی بدیع الزمان میرزا و ابو المظفر مظفر حسین گورگان پیش آن حضرت روان شده امیر
بجانب دست راست و امیر خسرو شاه طرف دست چپ در حرکت آمدند و از زانو اضافت ایام ملکی
تمام مشتمل و سرور حرکت از شهر بیرون شتافته رفت و کوه را از گرفته بودند و اجتماع خلایق
در مقام آن مرتبه بود که و مجمع عید و روز عاشورا دیده نشود ﴿ و از آن روز و حضرت خاقانی
زینت مسند اعظم عوام ﴿ و در آن روز و راه مرحل بسته بود ﴿ زمحل خلایق زمین فرسته بود ﴿ و خاقان مغفور
بعین عزم و حضور در این ترتیب و آیین در راه و خیابان عادل رسیدند و عالی قدر بمجلس شاهانه و مسند عالی همت
رسیده و شاهزادگان عظام و مرجان و ارکان الاعتزام پیاده گشته و بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین
در پایه پیش تخت روان آن حضرت با ترتیب پیش گرفته و امیر ذو النون و امیر خسرو شاه در عقب تخت فرود
تخت پیاده روان شده و سمند پیشکش شریف را آورده شد ﴿ مرکب نظام کریم پیاده و راستای آن ﴿ و در مجلس حضرت اعلی پادشاه
خاقانی که در آن مقام حاضر بودند و در عالی همت آنکه خاقان مغفور را ملاحظه ضرورت آن صورت فرمایند برانداده
نوازش و عاطفت با ایشان بر سانیده و در آن ساعت و وضع و ساخت محفل اکمال آیت روشن گفته و به زبان گوهر اینده کاه
خاقان اعلی و بلیغ جهان آرا از نشست و منزل امیر علیشیر از نزدیک مقدم سلطان بدیع الزمان میرزا نیز رفت
منزل یافت و هر یک از امرا و ارکان منزل و جهت انزوای مقرر داشتند تعیین یافته بود و منزل ایشان نمودند و روز جمعه

بغایت ترافت بسر برده و از بلخ راه ... شد **ذکر بعضی از وقایع که روی نمود در زمانی که بدیع الزمان میرزا در ...**
در این ایام که بدیع الزمان میرزا در ... بپایه سریر پادشاهی تشریف داشت خاقان منصور چند کرت ... را
... داده و در هر مجلس انواع انعام و احسان در باره شاهزاده عالیشان بجای آورده و امرا و صدور
... را ... حضرت را ... فرموده ... شاهزاده ... شاه ابوالمنصور مظفر حسین کورکان ...
... بیکتر و امرا ... جشن ... ترتیب ... و لوازم ... پیشکش ... داشته ...
... امیر ... نظام الدین ... بغایت ... مرتب سلطنت میرزا بدیع الزمان ...
... باسپان ... رفته ... پیشکش ... لوازم خدمتگاری بجای آورده و ...
... ارکان دولت ... تقدیم رسانیدند ... و ... رفیق ...
... امیر شجاع الدین ذوالنون ... حضرت پادشاه ...
... محمد ... میرزا ... رفته ... کابل ... عرض ...
... [illegible] ... اجازت ... و شمول انعام و احسان ...
... سلطان بدیع الزمان میرزا در این ایام که در هرات تشریف داشت صبیه میرزا الغ بیک ...
سلطان ابوسعید ... سلطان ... بحبالهٔ نکاح در آورد ...
سادات و قضاة ... قاضی اختیار الدین حسن ... کمالات ... قبول اقدام نموده ...
... مجلس ... جشن ... شاهزادگان ... امرا ...
... اوقات خواجه ... خواجه افضل الدین محمد ... کمال ... اختیار ...
... حضرت خاقان ... روزی ... گذشت و سلطان بدیع الزمان ...
میرزا و مظفر حسین میرزا با امرا و وزرا و سادات و مشایخ و علما ... خواجه ... بجای آورد ...
... کار ... بر ... حضرت ... نیابت ... خاقان ...
... تحقیق ... خواجه ... در زمان ... اولاد ... بر ...
... گشته ... خواجه ... شهاب الدین ...
... افضل ... منصب صدارت یافته ... خواجه جلال الدین ...
... آن جناب ... امیر نظام الدین علیشیر ... بود ...

اتفاق افتاده چون انجام ... مقصود ... از قبیل ... **ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا**
بعزم رزم خاقان ... امیرزاده ... شاه چون سلطان بدیع الزمان میرزا ... از ... دو ...
... از تسلط ... بجانب ... رحلت کرد ... شده ...
... خاقان منصور ... شاهزاده ... سلطان مظفر حسین میرزا ...
... خاقان ... را ... نمود ...
... سلطان بدیع الزمان میرزا ... مبارک رمضان ...
... سلطان ... مظفر ... بدرست ... اختیار ...
... آن حال ... محمد ... میرزا ... مکاتیب آنحضرت ...
... انعام و احسان ... اجازت ... بدیع الزمان ...
بدیع الزمان میرزا ... مظفر ... فرمان ... خان ...
... مظفر حسین ... میرزا ...
... کار ... از ... خواجه ...
... ابوالمحسن ... میرزا ... مظفر حسین ... مرا ...
... سلطنت ... آن ...
... امیر ... ذوالنون ... امیر ... شاه ...
... امیر ... شاه ... نیکان ... سیف ...
... تقدیر ... سپاه ... قشون ...
... تحقیق ... نظم ... بیت ...
... بیت ... نثر ...
... بیت ... سلطان محمود میرزا ... نیابت ...
... آنحضرت ... خاقان ... مرحوم ...
... دولت ... اقبال ... فرمان ... استقلال ...
... کتاب ... پادشاهی ... وقایع ...

عبادت و قرائت کلام مجید ربانی و تلاوت آیات بینات سبحانی قیام و اقدام می‌نمود و [illegible]
صفات حمیده [illegible] اشتغال ملک و دولت [illegible]
[illegible] حدیقه [illegible] ارکان [illegible]
[illegible] سلطنت و اساس [illegible]
[illegible] انتظام [illegible] الاکرام [illegible] شعر [illegible]
[illegible]
نهفت [illegible] و در همین سال [illegible] شاهزاده [illegible] ابراهیم حسین میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حسین میرزا [illegible] آنحضرت [illegible]

ذکر توجه بدیع الزمان میرزا [illegible] بجانب [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

لولای جهان

لولای جهان گشت محبوب قندهار و زمین داور [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] بدیع الزمان [illegible]
[illegible] بجانب قندهار [illegible]

در بیان وصول سلطان بدیع الزمان میرزا بمملکت قندهار و ذکر بعضی از وقایع [illegible]

[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] قندهار [illegible]
[illegible]
[illegible]
محمد [illegible] میرزا [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد [illegible] میرزا [illegible]
بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible]

[illegible]

ذکر جنبش لشکر قیامت اثر خاقان و توجه بدیع الزمان میرزا [illegible] حضرت خاقانی

[illegible]

خاقان کامیاب [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **شعر** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ارتحال خاقان منصور از دار غرور به سرای سرور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **مثنوی** [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible]

[illegible]

بدیع الزمان میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible] مظفر حسین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]

[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر انتقال [illegible] حضرت [illegible] مستقر سریر [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر فرزندان و اولاد و احفاد خاقان منصور عالی نژاد

منصور حضرت [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]

[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]

بیگم که در دوران جمال بیگم و سلطان بدیع الزمان میرزا بود و در آخر و جمال عبد الباقی میرزا نیز که از بیگم زادهای بود از جمله بیگم رسول آن
جلوس همایون بدولت متعدد بحکم آنحضرت در آمده بود و حیدر محمد میرزا آن بیگم که در سلک ازدواج محمد قاسم میرزا
بود و ابو القاسم بود زادت انتظام داشت بیگه بیگم در عقد سید مولانا خواجه و در نکاح بیگم زاده آغا بیگم که پیش از
وصول بعد جنوز وفات شد بیگه بیگم که زوجه میرزا بود و الدوله قاسم میرزا بود و دختر عقل ابنه و سلطان بیگم
بنت میرزا سلطان ابو سعید شاه و فرزند میرزا مظفر حسین میرزا از محمد علی جنگیکی آغا ابو المحسن میرزا که مشهور
بود کپک میرزا از لطیفه سلطان آغا که نسبش بمولانا عبد الرحمن جامی میرسد فرخ حسین میرزا محمد معصوم میرزا
حسین میرزا ابن حسین میرزا محمد قاسم میرزا سعادت بخت بیگم که مشهور بود به بیگم سلطان در سلک زوجیت سلطان
محمود میرزا انتظام داشت سلطان نژاد بیگم که در عقد سلطان سکندر میرزا بود منور سلطان بیگم که شبستان عزیز با
میرزا و خانک را از ترک سیادت شرف بود و از شیخ جمال صنو و داشت از شیخ بابا آغا و ابو تراب میرزا محمد
حسین میرزا از جمله حسین میرزا ابن سلطان که صاحبه سید عبد محمد میرزا بود و آغا و سلطان بیگم که زوجه میرزا بانکار
فرخ میرزا نکاح بود از سید عبد الله و آغاچه که ترکیه بود و علاوه که شنیده بود بنت سلطان ابو سعید میرزا ...
بیگم که در دوران که شرف ازدواج خاقان منصور مشرف بود و از آنحضرت بخشید و ده عایشه سلطان بیگم که زوجه
میرزا قاسم سلطان در نکاح بیگه زاده از جمله آغاچه عادله میرزا و اولاد دیگر که خاقان منصور نیست نبوده ادام
در نکاح آنحضرت جهان خانم زاده در ازدواج کرد نامه اسامی ایشان اینست فرخ حسین میرزا شاه و فریدون میرزا محمد معصوم
حیدر محمد میرزا ابراهیم حسین میرزا ابو تراب میرزا زاده اولاد و داشت پنج مستوره ... از حیات آن
صفات مقابه بسبب زر و اکرده شده نامهای ایشان اینست آق بیگم بیگه بیگم آغا بیگم کپک بیگم فاطمه سلطان بیگم
و در ازدواج کاملات آنحضرت بیگه سلطان بیگم و حرابیگم از جمله آغاچه عادله و لطیفه سلطان آغاچه و در زمان زندگانی
آن دو دختر حبابه آن حبیبه خانم خاقان را در ازدواج کرد و دیگران است از آنحضرت بادیگر زنانی که بیک فرزند
اکثر در غربت روی بطلب نوبت آورد و دیگر آغاچها هم که تاکنون در قید حیاتند **ذکر صدور خاقان منصور** بر
در زمانیکه مسند نشان خاقان عالی مکان مورو ثات دیار خراسان در تبت سید مولانا بود که یک کس از آنجمله در صنعت آن
مردان نکا فرزند آمد پرستش آن بادشاه عالیجاه و در کسی در اعاظم سادات و فضلا را شمیده منصب صدارت
مرافرازی بسعادت مباران در اوان سلطنت آنحضرت جمع گردیده در باب ... انجام آن منصب شریف اقامت
و این جماعت و کسی که اسامی ایشان در کرد شده در اینجا مرقوم بود **سید جلال الدین حمزه انار الله برهانه** در سلک

اشراف سادات افضل منتظم بود و بو نسبه آل ابا سید بسیب نسبت خویشی داشت و انجناب بسعادت ملازمت
حضرت خاقانی بمنصب صدارت رسید و مقدم زمان صدور اعلام ترویج کشید و ادیب علوم و فنون و کثرت شغف
بکتاب بخبر آن علم را از پیش شوکت بود و در کمال با وقت بیان سلوک میکرد تا زمانیکه معزول شده در ...
انزوا آورد **مولانا قطب الدین محمد الخوافی** بصفت مقامات و فضیلت موصوف بود و به فنون فراست و کیاست
معروف و در انشا و کتابت در نوشتن بمرتبه و نکات سعادت تمام داشت و در تحصیل کمالات و سعادات بی زوال
بر اشال در ان رتبت تفوق می داشت و انجناب بزمان سلطان سعید میرزا ابو سعید با شیخ جهان خوافی
صدر الرحیم صدر بود و بعد از واقعه میرزا ابو سعید با دار السلطنه هرات شتافت در ... باسم الجرم الحرام اشتهار یافت
اهالی رسالت ... منصب گشت و در موقف ... بکتب و بجایه ... در دنیا بیکی گزید و آورد و در عاشر صفر سنه
و بکثرت ... خلعت صدارت پوشید و چند سال در کمال استقلال بمعاملات مورو ثات و ... ۸۲۷
ملازم ... منزوی میکرد و اینجا رفاقتش و در زمان ... حضرت السلطنه خواجه مجد الدین محمد
در آن مدت ... مولانا قطب الدین خوافی صلبی مقدم السلطنه بود و انجناب مولانا عم ... اقدام نمود و در
روز سیم ... از ... سادات و نقبا و قضات و علما و سایر اشراف و اعیان دار السلطنه هرات
و ... مرجع ... و ... فقهاء فرزان ... آورده و ... خواجه مجد الدین محمد علاء الدوله
فرزند ... بدوم ... سید خاقان و شاهزاده کامران ... خواجه ... مکلف
ما فوق ... و ... السلطنه و سایر اصحاب صحبت ... خواجه ... زیارت ... جیب
بعد از ... **حافظ معین الدین خلیفه** ... بمنصب صدارت خاقان منصور معزز بود و ...
امور ... شتغل ... **خواجه کمال الدین حسین**
بن خواجه جلال الدین قنبر بیگی ... بر ... از اکابر و ... اعاظم ولایت ابیورد بود و ... نیک
و ... جاه و ... از ... خراسان ... مستثنی ... و ... در غایت ...
... منصب صدارت خاقان منصور استقلال داشت در آن اوقات ... السعادة
... خواجه ... حضرت ...
... حضرت خاقانی ... کشف ... و ... خواجه حسین
... منصب ... و ... حیات ... گذرانیده

در رمضان سنه تسع و تسعین و ثمانمایه [illegible]

[illegible] سید شمس الدین محمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه [illegible] خواجه غیاث الدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

علاء الدین قاسم [illegible] در شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه [illegible]

[illegible]

[illegible] قاضی برهان الدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

و درویشان [illegible] الملک [illegible] خراسان ترغیب [illegible] نمود [illegible] کتاب
حضرت [illegible] مسعود [illegible] و اصول [illegible]
و اولاد [illegible] و بعضی [illegible] آورد [illegible] اختیار کرده
و در آن ولایت [illegible] رحلت یافت **مولانا غیاث الدین [illegible]** پدرش مولانا [illegible]
کلمات [illegible] قاضی [illegible] نسبت [illegible]
[illegible] مولانا غیاث الدین [illegible]
[illegible] عقب [illegible]
صدارت رسید [illegible] خواجه قوام الدین نظام الملک [illegible] نظام الدین [illegible]
[illegible] ایام حیات خاقان منصور [illegible]
[illegible] منصب صدارت
رسید [illegible]
[illegible] **خواجه شهاب الدین اسحق بن خواجه [illegible]** [illegible]
مولانا قطب الدین [illegible] وزارت [illegible]
[illegible] مولانا قطب الدین [illegible] خاقان منصور
[illegible]
[illegible] ایام حیات [illegible] **امیر کمال الدین حسین** [illegible] مولانا شهاب الدین
[illegible] نظام [illegible]
[illegible] علوم [illegible] صدارت [illegible] نظم [illegible]
[illegible] سلطان یعقوب [illegible]
[illegible] مملکت [illegible]
خاقان منصور [illegible]
[illegible] منصب صدارت [illegible]
[illegible] مولانا [illegible] تاریخ صدارت [illegible] **نظم** [illegible]

[illegible] قریش [illegible] تاریخ صدارت [illegible]
[illegible] امیر کمال الدین حسین [illegible]
[illegible] **رباعی** [illegible]
[illegible] **خواجه شهاب الدین عبد الله البیانی** [illegible] محمد [illegible]
اخلاق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] منصب صدارت [illegible]
[illegible] خواجه نظام الملک [illegible] خواجه شهاب الدین عبد الله [illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه نظام الملک [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] نظام [illegible]
[illegible] ایام حیات خاقان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] نظام [illegible]
[illegible] تاریخ وفات [illegible] **قطعه** [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] وفات یافت ؛ [illegible] ؛ تاریخ [illegible] ؛ از نتایج طبع [illegible]
[illegible] عبد الصمد دیوان [illegible] ابیات [illegible]
[illegible] در میان [illegible] مشهور است [illegible]
[illegible] المغفور امیر صدر الدین سلطان ابراهیم والعلماء [illegible]
[illegible] مولانا صدر الدین ابراهیم است [illegible] امیر ابراهیم [illegible]
[illegible] الشیخ ظهیر الدین ابو العلاء [illegible] در میان علما [illegible]
[illegible] الشیخ ابو العلاء [illegible] والده امیر سلطان ابراهیم [illegible]
عبد الرحیم [illegible] میرزا [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]
[illegible] سلطان ابو سعید [illegible]
[illegible] مشهد مقدس [illegible] کمال الدین [illegible]
[illegible] امیر سلطان ابراهیم [illegible]
[illegible] کمالات [illegible]
[illegible]
[illegible] اقسام علوم [illegible]
[illegible] نظم و نثر [illegible]
[illegible] فصاحت [illegible]
[illegible] ؛ بیت ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ابو الغازی سلطان [illegible] حسین میرزا [illegible]
[illegible] منصب صدارت [illegible]
[illegible] سلطان ابراهیم [illegible]
[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]
[illegible] صدارت [illegible] خراسان [illegible]

اشتغال یافت

اشتغال یافت امیر سلطان ابراهیم [illegible] مولانا [illegible]
[illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] تاریخ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر شمه از احوال بعضی از [illegible] ابو الغازی سلطان حسین [illegible]
[illegible] صدارت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه قطب الدین [illegible] سمنانی [illegible]
[illegible] حکایات [illegible]
[illegible] سلطان ابو سعید [illegible]
[illegible]

استیلا یافته بود لاجرم میرزا و امرا و دیوانیان مال بعهده خود دیدند و وقت ارسالش از تغیر و تبدیل شده بعد از شهادت بایکرا
محمد میرزا خواجه قطب الدین طاوس را با آنکه در منصب ... چند سال در ظلال حمایت خاقان از غایت خدمات
بندگان نیکو مینمود و در کتخدائی ولایات و معاملات سمت ... و در آن اوان که خواجه مجد الدین محمد خوافی قدم در مسند وزارت
معاملات نهاده بنا بر طمع سوء الظن نسبت بخواجه طاوس ابواب ... کشاد و خواجه طاوس از آن الم ... برداشته
آن حضرت بعد صوب عراق ... ازو محال مشغلت کردید و در آن مملکت نیز مدتی مختوم ... اوقات ...
پایان آورد و در سنه سبعمایه ... جعفر ... در سال ... کوش ... صفر ... بعلی شنبه رحلت
روح شریفش ... حکایت نظم ... بیاد ... یافت ه معاینات ازین کارها میرزا خواجه شمس الدین
محمد مروارید در سلک اشراف ارکان دولت ... اشتغال داشت و در زمان سلطنت میرزا ... باکار
مرات آمده در خدمت میرزا سلطان ابو سعید یافت وزارت ... در آن سال که سلطان سعید ... ترخان
و آذربیجان ... خواجه محمد ... جانب سمرقند ... بوده و در وقتی که خاقان منصور ...
مسند سلطنت نشست ... آمده که حضرت ... زبان ...
شده و در امر وزارت ... کرده ... خواجه ... محمود ... آورده ...
... در آن کار ... مشغول ... خاقان منصور ...
شیخی و تولیت موقوفات ... حضرت ... خواجه ... قدس سره ...
... دیده ... جمعی ... در زمان ...
... در اواخر شهر ربیع الاول ... درین جهان ... تاریخ آن ...
... مولانا ... خاقان منصور ...
... خواجه ... شهاب الدین ...
... خواجه علاء الدین علی الفانی در سلک اشراف ولایات ... اشتغال داشت ...
... مساعدت ... ذهن ... نظم اشعار ...
... اوقات سلطنت خاقان منصور ... التفات ...
در امر وزارت ... کتابت ...
نسبت ... سلطان ابو الغازی ...

منفرد بوده

تغییر کرده بود و در آن اوقات ... خواجه جلال الدین ... در سلک نظم ... شعرا
حضرت ... شعر ... شود ... علیشیر ... و این ... شده ...
... خواجه جلال الدین ... میرزا ... بجانب ...
... خاقان ... امیر علیشیر ...
... خواجه جلال الدین ...
... در ایام ... حضرت سلطان ... قطع ...
... امیر علیشیر ...
... خواجه جلال ... اوقات ... کلام ...
... قصیده ... خواجه سلمان ساوجی ...
در آن قصیده ... خواجه سیف الدین مظفر بتکچی
... در زمان ... خاقان منصور ...
... نظم ... خاقان منصور ...
... صد ...
... خاقان ... خواجه ...
... خواجه جلال الدین ... خاقان منصور ... امیر علیشیر ...
... خواجه جلال الدین ...
... رباعی ...
... خواجه امین الدین ...
خواجه افضل الدین محمد ...
... خاقان ...
... خاقان منصور ...
... خواجه افضل الدین محمد ...

خاقان حاجی گشته [illegible] در امر وزارت دخل [illegible] و خواجه قوام الدین نظام الملک در ایام اقتدار [illegible]
دیگر در را مسدود ساخته [illegible] و خواجه امین الدین محمود [illegible] سالی [illegible] یافته [illegible]
[illegible] و خواجه افضل الدین محمد [illegible] تحقیق [illegible] الغایب [illegible]
[illegible] خواجه امین الدین محمود [illegible] امیر [illegible] و اجازت [illegible]
[illegible] خدمات [illegible] مرتبه [illegible] یافت [illegible] رسید [illegible]
[illegible] **خواجه علاء الدین علی شکال** [illegible] بود [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] منصب [illegible] استقلال [illegible] مرتبه قدم [illegible]
[illegible] وزارت [illegible] قیام [illegible] اقدام [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] **خواجه نعمت**
سبع [illegible] خاقان منصور [illegible] اعمال [illegible]
[illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible] حضرت خاقانی [illegible] خواجه نعمت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] خواجه مجد الدین [illegible]
[illegible] وزارت [illegible] تقصیر [illegible]
[illegible] خواجه نعمت [illegible]
[illegible] خواجه نعمت [illegible]
[illegible] صندوق [illegible]
[illegible] مجد الدین محمد [illegible] وزارت [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] **مه** [illegible] **مه** [illegible]
[illegible] وزارت [illegible] **سید زین العابدین** [illegible] سید [illegible]
[illegible] سادات [illegible]
[illegible] وزارت [illegible]
[illegible] حضرت خاقانی [illegible] منصب [illegible]

خامه [illegible] خواجه نظام الملک [illegible] اقتدار [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] سید [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] خواجه افضل الدین محمد [illegible]
[illegible] خواجه افضل [illegible] خاقان [illegible]
زین العابدین [illegible] منصب وزارت [illegible] نظام
[illegible] نظام [illegible]
[illegible] سید زین العابدین [illegible]
[illegible] خاقان منصور سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] منصب [illegible] سید [illegible]
[illegible] محمد خان شیبانی [illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] سید زین العابدین [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible] **مه** [illegible] **مه** [illegible] **مه**
[illegible] **خواجه معز الدین حسین** [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] منصب [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] صاحب [illegible]
[illegible] وزارت [illegible]
[illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] محمد خان شیبانی [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] خواجه معز الدین [illegible] **خواجه جمال الدین عطاء الله** [illegible]
[illegible]
[illegible]

بود و در اوایل ایام سلطنت خاقان منصور در امر وزارت شروع نموده [illegible]

[illegible] وزارت [illegible] منصب [illegible]

[illegible] و [illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible] خاقان [illegible] منصب [illegible]

[illegible] سلطنت خاقان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible] خراسان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خاقان منصور [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] [illegible]

ذکر نقبا و مشایخ و علما که معاصر بودند با حضرت سلطنت و الا [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]

[illegible] سادات [illegible] نقبای کرام [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] امیر نظام الدین عبد الحی و امیر غیاث الدین [illegible]

[illegible] نقابت [illegible]

[illegible] سادات [illegible]

[illegible] سعادات [illegible]

[illegible]

[illegible] نقابت [illegible]

[illegible] سادات [illegible]

[illegible] سید غیاث الدین [illegible] [illegible] سادات [illegible]

[illegible] شیخ الاسلام [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] ایام سلطنت خاقان منصور [illegible]

[illegible] الدین محمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] [illegible]

[illegible] امیر سید [illegible] الدین [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] سادات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

و انقیاد [illegible]

[illegible] ... حضرت ... هرات شریف آورده در باب اقامت ... [illegible]
[illegible] ... در ماه ربیع الاول ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... مولانا شمس الدین
محمد تبادکانی در سلک ... شیخ زین الدین خوافی انتظام داشت ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... مولانا کمال الدین ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] ... در زمان سلطان سعید ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... امیر محمد ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... قاضی ... الدین محمد ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

صورت انجام پذیرفته شده و چون آن حاجی بار دیگر عزم آن مهم تمام نمود بو سیلهٔ سلامت نفوس علوم مسلمانان
میر نظام الدین علیشیر با رسالت از شیخ الاسلام استمداد نموده و رخصت داد آن کار باز داشت و مضمون این بیت
که از منصب اداری منصبی دیگر که از هر منصبی به منصبی به مطلع خیر بخش از کرده شنیده همت عالی نهمت بر آفاق
مصروف داشت و کلمات رحال آن حاجی با ریاد در قصه بر جنس در غایت ابواب اقدام در نمایشات
الکرام در وطن مالوف مسکن معمور جنت الماوی السلطنت هرات حیث ملک الاقامات نشریف دارد بود بین وقت
اثام از حوادث الایام بوجوه حنایف الجود ایشان مستغفر و معین خاطر بوده و بوادرم حسن اخلاق را انداخت کلمات
مکاره تنگ مولانا محمد بن حسام الدین در میان فرق انام ابن حسام اشتهار دارد و در نظم اشعار قوت تمام
بوده و پیوسته در منقبت شاه ولایت علیه السلام و المنحی با ساد با نبهٔ معصومین سلام الله علیهم اجمعین قصاید غرا
نظم می نمود و در آن ابیات مطابقت آیات جلال محافل مشهور است در انه از زراعت و عمارت اوقات میگذرانید
جلد مثنوی ابن حسام کتاب خاوران نامه است که بر وزن شاهنامه در سلک نظم کشیده و در آن منحرفه
مکمل معجزات و کرامات امیر المؤمنین علیه السلام مندرج گردانیده وفات ابن حسام در شهر ربیع الاول سنه ثلث
و تسعین و ثمانمایه در قصبهٔ خوسف که از مضافات قهستان است بوقوع پیوست **خواجه مسعود قمی** از جمله
اعیان عراق بوده و در زمان خاقان منصور از وطن مالوف بهرات آمده ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اختیار نمود
و مهربانی و نظم اشعار مهارت داشت حضرت خاقانی نظم احوال الخیر از طرز یوسف و زلیخا بر مرتضی که در
فرا تکلیف میداده و هزار بیت در سلک بیان آورده و قصهٔ یوسف و زلیخا و مناظرهٔ شمع و تیغ و قلم نیز از
جملهٔ منظومات اوست و این مطلع در دیوان خواجه باتش انتظام دارد **مطلع** ای آنکه زنی دمبدم از لب خوردن جام عارف **شعر**
خون ریخته‌ام نمیکنم اسمی از آن جام بر باده وفات خواجه مسعود در هرات در اواخر قعده الحرام واقع نموده و در مزار شیخ عبد الله در حرم
قاضی شمس الدین ابن ابی... خلف صدق مولانا جلال الدین ابو سعید بن مولانا شمس الدین عبد الله قاضی جلال الدین
محمود اکابر هرات بوده و در زمان خاقان منصور دستگاه و در حیطهٔ هرات بوده و منصب قضا بتمام ایام او و در نظم و نثر
شریف سلطانی بهره‌ور بود و در حسن خط مثال داشت و در قبول مظفر عواطف اوصاف... و در سنه مشهور **نظم** عمر در بیت **ملازم** اخرت
مولانا یوسف بدیعی از ولایت اندجان بود و در صغر سن از آنجا فرار نموده بخدمت آن خاقان گیتی ستان رسید و در
زمرهٔ ملازمان خاقان منصور درآمد و از آن الغ بیگ از اقربای شریف یافته و در ملازمت حضرت سلطانی ایام
از علوم و فنون صنایع بدایع شعر و فن معما صاحب وقوف بوده و در تعیین قوافی و عروض رساله تصنیف نموده و مخصوص مسمی

وفات ابن حسام شاعر
۸۹۳ در قصبهٔ خوسف

این مطلع از جمله منظومات اوست **مطلع** که هر بیت آب حیات و آب کوثر ازو منتظر است **شعر** فی ... عالم
وفاتش در شهور سنه تسع و تسعین و ثمانمایه اتفاق افتاد و در مزار شیخ بهاء الدین عمر مدفون گشت **مولانا نور**
الدین عبد الرحمن الجامی لمعات انوار و کمالات آنجناب بنوعی از مطلع آفتاب مشتهر است که مبالغه سلوک
درجات اقوام و فیض طامات آن زبدهٔ شیخ زمان بجنس و نور ساطع جمال حضرت و نقاب بعضی صفحات
جواهر نفایس صدف الفلاک بر وزن سبا حزوه و در ملک نظر شان و محبت عالم ملک عوام از وقت بیت آن حضرت
در اقسام علوم مجید و در تصنیف عقاید دینی معانی سعید علوم حاجت آنکه بیت که اشاره از دیوان و در تعریف آن
مرجع ارباب دانش و فضلات شرع ما خلد در ایام عمر در ابتدا و ابواب باب در تحصیل آن علوم را فتوح یافت
تا آنکه ... در جامعه که کلک حاجت آب حرمت نامه نگاه ... در جامعه که کوبند ارقام
سنوات در وضعیت سبز ... عدات با سعادت آنحضرت در شب بیست و سوم شعبان سنه سبع عشر و ثمانمایه در قصبه خرجرد
جام اتفاق افتاد و چون از حصول این رشته و قبض الفاظ تحصیل علوم نموده و قدم بر مدارج زهد و تقوی نهاد و بواسطه
مناسبت اصل و ولایت جبلی در میادی شیخ عالم حضرت خلیل استفاده یافت و بعد از نقل آن حضرت بنظر
تکمیل و ارشاد رسید و دیوان و اشعار و کتب منثور ایشان در اقصای عالم منتشر گشت
گردید و در زمان میرزا ابو القاسم بابر بنام نامی آن پادشاه دیوان نظم ... و در فنون معما منظوم
و جمیع ارباب ... در زمان سلطان ابو سعید ترتیب دیوان را باتمام رسانید بعد از آن در وصف عرفان
سایر منظومات و منثورات ملاحت آمیزش در زمان خاقان منصور بصحت تحریر و انشای آن حضرت اتفاق افتاد
و در رسایل الهی ابتدا در صحایف روزگار و اوراق لیل و نهار ثبت است که جناب مولوی و امیر نظام الدین
علیشیر رسایل و مثنویات در اشعار و مستحکم ساخته که ما تمام داشت و او کتاب در اکثر فنون منظوم و منثور
مزید ترتیب و رونق آن امیر بلند کوشش بارها ... بیان میکرد ... و مستغنیات حضرت سلطان
در تصنیف آن عارف ربانی از آن کتاب چشمه‌ای ... کسب کمالات او نامزد است
... وفات مولانا نور الدین عبد الرحمن در روز جمعه هیجدهم محرم
الحرام سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه روی نموده در آن زمان ... و خاقان منصور
و امیر نظام الدین علیشیر و سایر امرا و ارکان دولت و اعیان آن مملکت مبادرت نموده لوازم تشریف
آوردند ... و لوازم تجهیز و تکفین بر نهج سنت سید المرسلین بجای آوردند و نعش آن حضرت را بجایگاه ...

وفات نور الدین عبد الرحمن جامی
فی سنه ۸۹۸ در هرات
۸۱

در ... وقت مولانا سعدالدین کاشغری ... [illegible] ... حضرت خاقان
[illegible] ... حضرت سلطان ... [illegible]
[illegible] ... حضرت مولوی ... [illegible]
مولانا نورالدین عبدالرحمن ... [illegible]
[illegible] ... تاریخ وفات مولانا
نورالدین عبدالرحمن ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
... **خواجه قطب الدین ... محمد** ... حضرت شیخ الاسلام ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... شیخ الاسلام ... [illegible]
[illegible]
... خواجه جلال الدین ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
... **خواجه ... ناصرالدین جامی** ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... **مولانا کمال الدین عبدالواسع**
[illegible] ... مولانا ... خاقان منصور ... [illegible]

بر تالیف

بر تالیف و نتایج ... آن حضرت ... حکایات ... تشبیهات و استعارات
[illegible] ... خاقان منصور ... [illegible]
[illegible] ... خواجه مجدالدین محمد ... مولانا کمال الدین عبدالواسع ... [illegible]
[illegible] ... خواجه نظام الملک ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین ... خواجه رشیدالدین ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
قاضی نظام الدین محمد ... [illegible]
[illegible] ... قاضی نظام الدین ... [illegible]
[illegible] ... **مولانا معین الفراهی** ... قاضی
نظام الدین محمد ... [illegible]
[illegible]

روزی چند ان کرد و بطلب علوم اشتغال نمود ... در وقت ... آن ... [illegible]

بیکدیگر ... بعد از فوت ... بموجب تکلیف خاقان ... مدت یکسال ... [illegible]

... [illegible] ... مولانا معین الدین ...

... در میان مردم مشهور است ... احوال ... [illegible] ...

تحقیق ... مولانا معین الدین ... در شهور سنه ... [illegible]

... قاضی نظام الدین ... گشت **مولانا شمس الدین**

محمد اسعد ... در ایام جوانی بتحصیل علوم و تکمیل فنون ... بتمام ... [illegible]

... اخلاق اتصاف داشت ... [illegible]

... سلطان ... دار السلطنه هرات ... [illegible]

... **مولانا شهاب الدین محمد**

بن مولانا شرف الدین عثمان در جمیع اقسام علوم معقول و تمامی فنون منقول ... [illegible]

... خاقان منصور ... [illegible]

دار السلطنه هرات رسید ... خاقانی ... حضرت سلطانی

... دار السلطنه هرات ... [illegible]

... مولانا ... [illegible]

مولانا عثمان ... [illegible]

... در ماه ربیع الاول سنه ... رایت رحلت بعالم آخرت برافراشت **مولانا برهان الدین**

**عطاء الله ... ** ... [illegible]

... [illegible]

خاقان سعید ... حضرت اعلی ... [illegible]

... مولانا برهان الدین ... [illegible]

سنه ... [illegible]

... **حضرت مخدومی ... ** ... [illegible]

بجودت طبع سلیم ... [illegible] ... در ایام جوانی تحصیل کمالات نفسانی نموده

در علوم معقول و منقول ... رقوف آنحضرت ... تاریخ ...

... [illegible]

... [illegible]

... کتاب ... روضة الصفا ... [illegible]

عبارت آن نسخه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] **نظم** ...

... [illegible]

... [illegible]

... اخلاق و محاسن آداب آنحضرت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

صاحب فراش ... [illegible]

... وفات آنحضرت ... [illegible]

... **مولانا قطب الدین محمد آدم** ... [illegible]

... [illegible]

... **مولانا شمس الدین محمد ...**

... [illegible]

... [illegible]

و ایشان هر روز با تشنگان بادیهٔ اشتیاقش می رسید و از انفاس زخمه مباحثش اقتباس انوار سعادات
کرده مراد دوات حاذق نیکو رونمود آنجناب در اوایل ماه رمضان سنه اربع و تسعمایه مریض گشت و در ایام ناتوانی
تا رحمت الهی متوجه گشت نسبت بحضرت سلطانی داشت رعایت مولانا ایشان در تقدیم بجمیع شرایط
اهتمام بجای آورده و در سر موضع علاج دانشمند حکیم و طبیب کرده اند روز شنبه ... ذی الحجه
داعی حق را لبیک اجابت گفته امیر نظام الدین علیشیر براتی تقدیم غسل و تکفین با نعش اشرف ایشان
نعش مغفرت پناه ایشان را ببیکاه و تعزیت بوده بمدرسهٔ ... و در مقبرهٔ مولانا سعد الدین کاشغری
کرده دفن نمودند و ... در بعضی از مریدان ... آن ... و آن ... از قبر ... کشیده
بالای آن گاه و نقل نموده و ... حضرت ... عبد الغفار ...
در این قطعه که نوشته میشود امیر سلطان ابراهیم امینی در تاریخ آن واقعه منظوم کرده ...
سال آن حادثه ... مصراع ... آن بر ... مشهور بود مشهور
منسوب ... در حقیقت ... نسبت ... منقول ... مولانا ... تاریخ ...
... و بود **مولانا امیر حسین معمایی** ... تصنیف ... شریف ...
... و نظم ...
حند ... در مدرسهٔ ... اخلاص ... طلب علم مشغول ...
... و ...
...
...
فارغ ... تاریخ وفات ...
در مقام ... **نظم** ... حسن میر حسین ...
... **مولانا کمال**
الدین مسعود شروانی در علم کلام و منطق و حکمیات اعلم علمای زمان خود بود ...
...
... قاضی نظام الدین ...

کوهرشت ویکم

کوهرشت ویکم داده در مدرسهٔ ... علم افادت ... و در روزی که آنجناب ...
... امیر نظام الدین علیشیر ... سادات و علما ...
... خراسان ... مولانا کمال الدین مسعود ...
...
... افادت ...
در میان طلبه مشهور است ... اشعار ... مجالس النفایس ...
... مولانا مسعود ...
... مشهور ... **مولانا خلیل** ...
... سلطان ابوسعید ...
...
...
...
...
... سلطان ... میرزا ...
... **مولانا صنع الدین** ...
... سلطان ابوسعید ...
...
...
...
...
...
... **مولانا حسن شاه** ... شاعری بود ...
از افاضل شعرا ...

رقیقه در آداب غریبی داشت بر درویشی و بیگمانات در این شیوه تکلف در آن شیوه و این بیش از وی است
خیالی دیدن و بیت بیت نظم سوزد در شعر و در غزل و در قصیده و از اوست
و مولانا حسن شاه مرتب از سلاطین اضیا یا بیت شیخ بگر آید میرزا محمد در آن فوق الحال است چه بیت
خواب جان او جواب دیگر که او هیچ شعر در وقت شکار و جنم و مثنوی گفته است و این از وی است
گفت زنان کافر می تواند گفت که و هزار دینار مولانا حسن شاه رسید دیگر میرزا محمد از شنیدن این
و قصیده او پنج هزار دینار مولانا حسن شاه را صلت کرد مولانا گفت که از اقارب کاملی در میان را
و مولانا حسن شاه و صحبت شاهزاده میرزا محمد در دار السلطنه هراة مشغول گشت و مدتی در سلاطین و حکام
و متقدم و سلوک در آنجا بسر برد اوقات بسیار در آنجا بود و در سلطنت ملک خراسان خاقان منصور شد
هر جا انوار عاطفت امیر نظام الدین علیشیر و خانه او انس داشت و خیالات او بسیار قرب حضرت سلطان
را ملازمت میکرد و بسیار خوب شعر خاطر او را ابیات بسیار نظم در آورده از جمله آنکه بسیار نیکو
مرا به سبب ... خاقان ... صفات ... بکر آورد و از شعرها اتفاق کرده و خود را بعلم
او در خدمت امیر علیشیر نشسته منزل او ... رسید و ... از وی شد
مولانا حسن شاه و مجلس آمد و ... حضرت سلطان مرحوم ... تعلق بخواجه مظفر
و مولانا حسن شاه ... این رباعی میرزا بابر آورد که **رباعی** در شعر ... است **رباعی** ...
کس بنیاد در بیت ... از شعر ... کرده **رباعی** این ... **رباعی** ...
عزت امیر سلطان حسن ... حضرت سلطان ... از ... شعر ... عظیم ... عزیز بود
آنگاه از سرای ... صباح طعام کرده ... مولانا حسن شاه ... آنگاه ... آمده ...
کی رسیده ... روز ... آن ... شعر ... امیر علیشیر ... عظام
با تمام ... این رباعی ... گذشت که **رباعی** ...
... خواهم ... **رباعی** ... این ... **رباعی** ...
مولانا حسن شاه در شعر ... مدت عمرش ... بر یک پایه بود **میرحاج** ...
و صفت ... اتصاف داشت ... ولایت علی السلام ... قصیده ...
یاران ... تکلف ... قصائد میرحاج ... بیت ... نظم آورده ...

بیت انتقاع ... **بیت** ... **مولانا کمال الدین حسین ابوالوفا**
در علم نجوم و ... از فضلای زمان بود و در ... بعلوم ... از فضلا ...
و صور ... و درو ... رسالات ... ابیات ...
آنچه ... رسالات ... صیاغت ... جامع ... روز جمعه در ...
سلطان ... در ... مسجد جامع ...
در ... کار ... اتمام ... آورده ... روز شنبه در مدرسه سلطانی ... و چهار شنبه ...
برکوه ... ابو الولید احمد ... اوقات ... سلطان احمد میرزا ...
شنبه ... رفت ... در ... سکوت ...
آورده ... مولانا کمال الدین حسین ...
... روضة الشهدا ... مخزن الاسرار ... ابیات
مردم مشهور است ... در مجالس النفایس ... **مطلع** ...
... **بیت** ... ترکی ... **بیت** ... تاریخ ... مشهور ...
... مولانا کمال الدین حسین **مولانا فخر الدین علی**
... مسجد جامع هراة ... اوقات ...
... ابو الحسن ... رباعیات ...
... سلطان ... خاطر ...
... مولانا فخر الدین علی ... در سلک ...
مردم مشهور است ... رساله ... **مولانا عبد الجلیل** در سلک
... سلطان ... خاطر ...
... اتفاق ... سلطان ...
... **نظم** ... **بیت** ... تاریخ
... **بیت** ... **مولانا نظام الدین عبد الحق** ... دار السلطنه هراة ...
... **مولانا سیفی** ...

خاقان منصور از بخارا که وطن مألوف و مسکن معهود او بود به هرات آمده آغاز تحصیل علوم نمود و از حسن
تربیت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر ارتقام یافته امیدوار به ملازمت آستان سلطنت آشیان نیز افتخار
یافته بود و بعد از چند سال باقتضای حدیث حب الوطن روی به بخارا نهاده آنجا رفت و در خدمت شاهزاده سعید
بایسنغر میرزا امیر و شریک گشته و بیست سال در خدمت آنحضرت بسر برده و چون میرزا بایسنغر از جام شهادت
شربت شهادت چشید مولانا سیفی در بخارا ساکن گشت و در باب اشعار او عوض ... حاجت
در دیوان مولوی دو بیت که طالع بود و ثبت اشعار او نظم اوست ... نرگس مستانه تا کاکل
... و در دیوان کاکل ... هر دو بیت که ... حلقه حلقه بر ... ز دو رخ کاکل ... ردیف
سیفی در باب صناعات و بدایع علمیه اختراع نموده و در آن منظومات اشعار و معانی مرصع بدایع ترتیب نموده
و این ابیات این مطلع ثابت مشهورات **مطلع** ... جانب ... ز ... سیه چو ... عاشق
... دیگر ... جان ... **مولانا رباعی** در فن شعر ... و بی ... نظم ... حاجت
خاقان منصور ... ولایت ... و ... گرفتند ... ولد او ... تعلق
... ولایت ... از آن ... شده ... در نظم اشعار ... این
مطلع از منظومات اوست که **مطلع** ... بر ... از ... اما ... ما ... **بیت** ...
در آن ... **شیخ صوفی بلخی** در سلک اعلام ... شیخ زین الدین الخوافی ... انتظام یافت
... ایام ... اوقات ... شیخ ... حال ... مراد ... طاعات و عبادات
... اوقات شریف را مستغرق ...
... سعادت ... شیخ صوفی ... خاقان منصور
... اجابت ... خواجه جلال الدین ... اسعد ... ساخته است
گفت **خواجه منصور بلخی** ... ملازمت آستان سلطنت آشیان خاقان منصور ... میرزا
... به نظم اشعار ... تمام داشت ... مولانا ...
... این مطلع از ... ابیات که **مطلع** ... از ...
... **مولانا نظام الدین استرابادی** ... نظم ... مشغول ...
این مطلع از منظومات اوست که **مطلع** ... از ... عالم خاک ... ما را ...

مولانا محمد بدخشی علاوه بر کسب ... اشعار ... داشت و همواره همت بر نظم ...
... آن فن ... مدت ... سال در ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اوقات گذرانید و چند
در علم ... مراعات ... اکتساب ... صحبت آنجناب ... معانی ... مطبوع ...
گشت **شعر** ... **مولانا نور الدین محمد ... سرکاری** آفتاب
... مولانا جلال الدین محمد قاینی ... مولانا شریف الدین عبد الوهاب
... اوایل جوانی در مدرسه ... تحصیل ... علوم ... گشت و در مدرسه ...
... سبب عدم التفات امیر نظام الدین علیشیر ... او را ...
... شیخ الاسلام ... منصور ... نوبت
... میرزا ... در مسجد جامع ... درس ... میرزا ... بدیع الزمان ...
... بود ... تعظیم و تکریم ... مولانا نور الدین
... محمد ... میرزا ... التماس ... منصب ...
صدارت ... میرزا بدیع الزمان ... حاجت ... سبب ...
... تمام ... رفت ... مولانا ...
... ملازمت ... امیر ... شهر ... فرزند ...
... **مولانا معین الدین محمد اسفزاری** ... سلطان ...
... نظم اشعار ... اکثر اوقات ...
آن فن ... تاریخ ... مستقل ...
در بیان ... منظومات ... این مطلع ... **مطلع** ...
... **مولانا حاجی محمد قاشانی** ...
... اوقات ...
... تمام ...
... سلطان ...
... مولانا حاجی محمد ... امیر نظام الدین علیشیر ...

مولانا بدخشی

و در زمان حضرت خاقان منصور [illegible] مولانا [illegible] داشت و چون یک ساعت از روز [illegible] گذشت
آن بیچاره به مأمن [illegible] رفته [illegible] و بعد از گذشتن ساعت دوم و نوبت آن [illegible]
و [illegible] حضرت مولوی [illegible] امیر علیشیر بود [illegible] و در شهور سنه [illegible]
که بدیع الزمان میرزا [illegible] مولانا [illegible] اشتغال داشت [illegible] و در میان [illegible]
و در اوایل [illegible] ابو الفتح محمد خان شیبانی درگذشت **خواجه میرک نقاش** در علم تصویر [illegible]
و در فن [illegible] کتابه [illegible] عمارات [illegible] و وفاتش در زمان [illegible]
محمد خان شیبانی [illegible] خراسان [illegible] **مولانا بنایی** [illegible] و در نظم [illegible]
مهارت کامل [illegible] در علم [illegible] تمام داشت و در اواسط زمان خاقان منصور [illegible]
علیشیر [illegible] سلطان یعقوب [illegible]
بار [illegible] امیر [illegible]
[illegible] سلطان علی میرزا [illegible] و چون [illegible]
[illegible] محمد خان شیبانی [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] حضرت شاهی [illegible]
[illegible] مولانا بنایی [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] مولانا بنایی [illegible] خواجه حافظ شیرازی [illegible]
غزلیات [illegible] **شیخ الاسلام الاعظم مولانا سیف الدین احمد** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا [illegible] شیخ الاسلام [illegible]
[illegible] شریعت [illegible]
[illegible]
[illegible] مسجد جامع [illegible] مولانا [illegible]

فرزند شیخ الاسلام

[illegible] شیخ الاسلام [illegible] در میان [illegible]
[illegible] **امیر مرتاض** در علم حکمت [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] اشتغال داشت [illegible]
محمد خان شیبانی [illegible] سلطان [illegible]
شاهی [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] **خواجه علاء الدین عبد العزیز** [illegible]
و در علم [illegible] در زمان خاقان منصور [illegible] امیر نظام الدین علیشیر
[illegible]
خاقان [illegible] میرزا [illegible] سلطان [illegible] اشتغال داشت و در [illegible]
[illegible] امیر مرتاض [illegible] مولانا [illegible]
قطب الدین صاحب دارا [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر نظام الدین علیشیر [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] مولانا [illegible]
[illegible] امیر علیشیر [illegible]
[illegible] مولانا صاحب [illegible]
[illegible] **رباعی** [illegible]
[illegible]
مولانا طالب [illegible]
سلطان [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] اشتغال داشت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] ظهیر الدین محمد بابر [illegible] در شهور سنه [illegible]

که چون عبید خان ... و مجالس ایشان در ماوراء النهر ... مولانا ... در مرکز ... شریف

... از نتایج طبع آن جناب رساله‌ایست در فن معما و رساله ... و از منظومات مولانا [illegible]

و ... در آن رساله مندرج است که **شعر** ... زلف ... **بیت** ... محبت ...

امیر کمال الدین حسین ابیوردی از سلک فضلای ... خراسان منتظم بود و در ... اوقات ... از اوایل ...

... به تحصیل علوم مشغول بود و در ان اثنا ... میرزا ... [illegible]

... روزگار ... میرزا ... [illegible]

... [illegible]

... سلام ... [illegible]

سلطان یعقوب میرزا ... سال ... [illegible]

امیر علیشیر ... امیر حسین ... [illegible]

... امیر علیشیر ... سلطان یعقوب میرزا ... [illegible]

... [illegible]

... مولانا ... [illegible]

... کلیات مولانا عبدالرحمن جامی ... امیر حسین ... [illegible]

... سلطان یعقوب میرزا ... [illegible]

... [illegible]

... سلطان یعقوب میرزا ... [illegible]

... حضرت ... سلطان ... [illegible]

... [illegible]

... کلیات ... امیر حسین ... [illegible]

... مولانا ... [illegible]

... خاقان منصور ... سلطان ... [illegible]

... [illegible]

...

... میرزا ... امیر حسین ... محمد خان شیبانی ... [illegible]

... امیر حسین ... سعادت ... [illegible]

... [illegible]

... **امیر ناصر الدین ابو النصر** ... [illegible]

... کمالات ... [illegible]

... خراسان ... [illegible]

... سلطان ... [illegible]

... سلطان ابو سعید ... [illegible]

... [illegible]

... کمالات ... [illegible]

... **شعر** ... [illegible]

... **مولانا سلطان علی مشهدی** ... [illegible]

... [illegible]

... خاقان منصور ... امیر نظام الدین علیشیر ... [illegible]

... **مطلع** ... [illegible]

... **بیت** ... [illegible]

... **امیر صدر الدین یونس الحسینی** ... [illegible]

... امیر ... الدین ... امیر صدر الدین یونس ... [illegible]

... خاقان ... امیر صدر الدین یونس ... [illegible]

... [illegible]

... محمد خان شیبانی ... خراسان ... [illegible]

شنیده باد

[illegible] و سالی در رفاقت و دولت بود [illegible] بلا قوه [illegible] از تهران منصب [illegible] گذشت
[illegible] عالم [illegible] کاکی [illegible] بود [illegible] میرزا [illegible] شیخ الاسلامی [illegible]
[illegible] امیر صدر الدین [illegible] شیخ الاسلام [illegible]
اشتغال کرده در کمال [illegible]
[illegible] سید [illegible]
[illegible] در کمال صلاح [illegible]
[illegible] علوم [illegible] منقول و معقول [illegible] امیر صدر الدین ابراهیم شهیدی [illegible]
[illegible] سادات [illegible] خاقان مغفور [illegible] سلطان
مدرسه [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] امیر محمد حسین [illegible]
[illegible] صلاح و تقوی [illegible]
[illegible] مدرسه [illegible] امیر محمد حسین [illegible]
[illegible] امیر عبد الجلیل [illegible] خاقان مغفور [illegible]
[illegible] مولانا فصیح الدین محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] مولانا [illegible]
[illegible] مدرسه [illegible]
[illegible]
[illegible] صحبت [illegible] فصیح [illegible]
[illegible]

مطالع

مطالع آن رسایل فایده تمام [illegible] امیر برهان الدین [illegible] در [illegible]
[illegible] تحصیل علوم [illegible] تکمیل [illegible]
[illegible] صنایع و بدایع شعری [illegible] حاصل [illegible]
[illegible] مدرسه [illegible] تصانیف [illegible] رساله [illegible]
[illegible] صنایع و بدایع شعری [illegible] فضلا [illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible] شیخ جلال الدین ابو سعید
پورانی [illegible] مولانا جلال الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان مغفور [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ [illegible] دار السلطنه [illegible]
[illegible] درگذشت
سید نظام الدین سلطان علی الموسوی [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان مغفور [illegible]
[illegible] خاقان مغفور [illegible]
[illegible] سید سلطان علی [illegible]
[illegible] امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی [illegible] سید
[illegible] سید سلطان علی [illegible]

سال ... میر ... خواجه آصفی ... خواجه نعمت الله ... که مدتی ... به وزارت سلطان

سعید قیام نموده ... جناب ... سلیم ... طبع مستقیم ... سایر شعرا ... فضلا ... [illegible]

تمام داشت ... امیر نظام الدین علیشیر ... [illegible]

... دیوان غزلیات آن جناب مشهور است ... دیوان ... [illegible]

... وفات خواجه آصفی ... [illegible]

... در سال ... امیر ... سلطان ... [illegible] ... رباعی ...

... [illegible] ... تاریخ ... [illegible]

... شیخ فصیح الدین محمد ... شیخ زین الدین ... [illegible]

... [illegible]

... امیر نظام الدین عبد القادر ... [illegible]

سادات ... انتظام ... خاقان منصور ... سلطنت ...

... [illegible] ... نقابت ... [illegible]

... [illegible]

... رباعی ... [illegible]

... مولانا عبد الصمد ... [illegible]

... مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی ... [illegible]

... شیخ نظامی ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... رباعی ...

... [illegible]

... [illegible]

تاریخ ... امیر رضی الدین عبد الاول ... [illegible]

امیر ... الدین محمد ... امیر رضی الدین عبد الاول ... [illegible]

بوده ... در سلک ... مولانا کمال الدین عبد الرزاق ... انتظام داشت ...

... در کمال فضل ... [illegible] ... علوم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

امیر ... الدین محمد ... [illegible]

... [illegible]

... در فضل و کمال ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... تاریخ وفات امیر رضی الدین عبد الاول ... شعر ... قاضی ... [illegible]

... [illegible] ... شعر ...

... [illegible]

قاضی اختیار الدین حسن ... قاضی ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... خاقان منصور ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... قاضی اختیار الدین ... [illegible]

... [illegible]

... قاضی اختیار الدین ... [illegible]

... [illegible]

ظفرنامه ... [illegible]

... ۹۲۷

صدر ... سلطان محمود میرزا بود و مولانا عصام الدین ابراهیم ... صحبت ... و تحصیل علوم
نموده ... منقول ... علما ... خاقان منصور ... کمالات اشتغال نموده و ...
ترقی ... شامخ ... رشته ... رجوع ... کرد ...
... حضرت ... رسید ... تاریخ ...
در دار السلطنه هرات ... شرایط ... ولایت ... امرای ... عبید ... خان
... مولانا قاسم ... از جمله اعاظم علمای ... زمان ...
ایام ... در اوایل ... علوم ... فنون ... مشغول ...
و ... صاحب ... تصنیف ... اصلاح و سداد ... معروف ...
... اسلام ... حضرت ... الاسلام ... کمال ... فنون علم
... رجوع خاطر ... امیر خان ...
هرات ... مشغول ... سلطان محمود ... عاطفت ... نموده ...
... ولایت ... کمال ... امیر جمال الدین عطاء الله ...
... اکابر ... اشراف ... ایام ... علما ...
... الاسلام ... کتب ... فضایل ...
حقایق ... حضرت ... رسالات ... علوم ... کلمات ...
و ... تحقیق ... واقع ... اشعار ...
... علوم ... اسلام ... مشکل ...
نامه ... تحقیق ... توفیق ... جلالت ...
شرع ... روشن ... حضرت ...
... علوم ... فنون ...
... دار السلطنه ... حضرت ...
... افاده و اشتغال ... مسجد جامع
دار السلطنه هرات ... ارشاد ... اعاظم ... اکابر ... ساخته

ساخته این قطعه برحسب اتفاق ... نظم ... از دست ... منزل ... گر ...
... شیخ نور الدین محمد ... والد ...
شیخ ... شیخ زین الدین ... علوم ... فضایل و کمالات ...
علما ... حضرت ... اوایل ایام ...
علوم ... افاده ... الله ...
... فنون ... دقیقه ... حقایق ...
... علوم ... فنون ...
... خاقان منصور ... خان ...
منصوب ... دولت ... زمان ... حقایق ...
... ولایت ... حضرت ...
... مسافرت ... ولایت ... اشتغال ...
... حضرت ... الملک ... فضل ...
... اوقات ... جماعت ... افاضل ...
... شیخ ... اقسام فنون ... سعادت ...
... مولانا شمس الدین محمد ... در زمان خاقان منصور
... علوم ... فضل ...
... حضرت ... منصب ... خراسان ...
... مولانا اسمعیل تبریزی ... علم
... مولانا شمس الدین ... مولانا
حاجی محمد تبریزی ... علما ... دار السلطنه هرات
... منصب ... عبید ... خان ... ایشان ...
... افاده و اشتغال ... مولانا
عصام الدین ابراهیم ... مولانا عصام الدین ...

شعور و استعداد

[illegible]

امیر برهان الدین محمد

[illegible]

خواجه عبد الرحمن

[illegible]

مولانا صدر الدین محمد

[illegible]

مولانا شمس الدین محمد

[illegible]

خواجه ضیاء الدین محمد

[illegible]

مولانا کمال الدین شاه حسین کاشی

[illegible]

دفتر اول

[illegible] باشد [illegible] هر که [illegible] است [illegible] دریغا این [illegible]

[illegible] وقت [illegible] است [illegible] از [illegible]

مولانا جلال الدین محمد [illegible] از جانب پدر [illegible] مولانا جلال الدین محمد [illegible] است و از طرف [illegible]

[illegible] شیخ زین الدین [illegible]

[illegible]

[illegible] مولانا [illegible]

[illegible] قصیده [illegible]

[illegible]

[illegible] بیت [illegible]

حافظ [illegible] [illegible] مولانا [illegible]

[illegible] قصیده [illegible]

[illegible] **شعر** [illegible]

[illegible] **شعر** [illegible]

[illegible]

[illegible] حافظ [illegible]

[illegible] **مولانا حسن [illegible]** [illegible]

[illegible]

اتفاق [illegible] چون شمع [illegible]

[illegible] **مولانا شهاب الدین احمد [illegible]** [illegible]

[illegible]

[illegible] قصیده و غزل [illegible]

[illegible]

غزل [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

مولانا بدرالدین هلالی [illegible] غزلیات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **مطلع** [illegible]

[illegible] **مطلع** [illegible]

[illegible] **مولانا [illegible]** [illegible]

[illegible]

[illegible] قصیده [illegible]

[illegible]

[illegible] قصیده [illegible]

[illegible] قصیده [illegible]

خورده و رستم جمع و تاب و لو سمن رستن   تا بود اندر نگار و سیمبر چون   گر ز [illegible]

ماند و این ناخن گشت سبز انجمن   دادو بنال آسمید و فرزند ز گل زنهر   [illegible]

و این مطلع نیز از مطلع منقوشات است   خوش آن که [illegible] باو رفتار سینه چاکم   [illegible]

و امیر مولانا کمال الدین محمود [illegible] است که حسن نظم و لطف طبع انصاف داشت و در سال [illegible]

نهایت در روش [illegible] خانی مشرب و اشعار [illegible] سلیس و هموار اتفاق می افتد این مطلع غزل [illegible]

بو خاطر و در اول مرتبت [illegible] [illegible] و دنبال تو خاطر ساختم   و این مطلع قصیده نیز از [illegible]

دوست که   فیروزه [illegible] و [illegible] گشتر [illegible] رفت   [illegible] در تو [illegible] گشت

سلطان [illegible] صورت و معظم بود و در [illegible] [illegible] و تاریخ آثار مصوران عالم در جهان [illegible]

سرو بالان [illegible]   [illegible] جان دادی و صورت جان داری   [illegible]

و حسن رعایت امیر نظام الدین علیشیر با بهترین مرتبه ترقی نمود و حضرت خاقان منصور [illegible]

و عنایت بسیار بود و حالا [illegible] منظور [illegible] سلاطین ایام [illegible]

نهایت کلام [illegible] است [illegible] [illegible]   [illegible]

تو بسیار [illegible] [illegible] [illegible]   [illegible]

مولانا لطف طبع و صورت و صحبت [illegible] مشهور و حالا [illegible] همراه [illegible] و در [illegible]

مست [illegible] نسخ شریف [illegible]   تو [illegible] [illegible] [illegible]   [illegible] در زمان خاقان منصور [illegible]

[illegible] مردم [illegible] [illegible] [illegible] و سایر [illegible] [illegible]

و سایر [illegible] رعایت آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] ابواب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] محمد خان شیبانی [illegible]

خراسان [illegible] [illegible] [illegible] بسیار است [illegible] [illegible] [illegible]   [illegible]

خامه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]   [illegible] [illegible] [illegible] السلام

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

سلطنت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و این [illegible] [illegible] سلطنت [illegible] [illegible] [illegible]

صورت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] شریک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سلطان بدیع [illegible]

میرزا و مظفر حسین میرزا [illegible] خاقان منصور [illegible] [illegible] [illegible]

شاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت خاقان منصور [illegible] [illegible]

[illegible] میرزا و بدیع الزمان [illegible] [illegible] [illegible] مظفر حسین [illegible] [illegible]

حضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible]

[illegible] [illegible] خاقان منصور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

پادشاه [illegible] مظفر حسین میرزا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مظفر حسین [illegible]

میرزا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]   [illegible] [illegible] [illegible]   [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] مظفر حسین میرزا [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] محمد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بدیع الزمان میرزا

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بود و جانب سرکشی ترجیح یافته در روز جمعه از جمعات اواخر ذی حجه سنه احدی عشر و تسعمایه در مسجد جامع
دار السلطنه هراة خطبه بنام هر دو شاهزاده خوانده شد و اعیان و ارکان سکه اسامی سامی ایشان نقش کردند و
شمع ... برکات و بر کات ... عدد عوارض عالی ... جمیع ... بود و نقش و نقش ... سلطان
الزمان میرزا ... نقش ... مظفر حسین میرزا ... و سایر اولاد و ...
و ... ملکی ... وزرات ... در عهده صدور بدیع الزمان میرزا
باشد ... مظفر حسین میرزا ... منصب ... در دار السلطنه هراة
... سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر نظام الدین شیخ علی ... تعلق گرفت و امیر یوسف علی کوکلتاش
مظفر حسین میرزا ... امیر شیخ علی ...
امیر یوسف علی ... امیر نظام الدین ... بدیع الزمان میرزا
... و امیر ... مظفر حسین کورکان ...
در ... امیر ... الدین ... خاقان مغفرت ... سلطان
بدیع الزمان میرزا ... مظفر حسین کورکان ...
ملازمت ... بدیع الزمان میرزا ...
منصب ... کمال الدین حسین ... صدارت بدیع الزمان میرزا
... مظفر حسین میرزا
...
و منصب صدارت آن سرکار با میر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی و مولانا نظام الدین ...
... در دار السلطنه هراة ...
...
... سلطان بدیع الزمان میرزا ...
منصب ... مظفر حسین میرزا
...
... خاقان منصور ...

سلطنت جاه

سلطنت جاه ... ایشان ... در ... خاقان ...

خاقان فردوس مکان امیر ... محمد ...
...
...
... خاقان ...
...
...
...
...
...
خلافت خاقان فردوس مکان ... سلطان
... مظفر حسین میرزا ...
... خاقان منصور ...
...
میرزا ... مظفر حسین میرزا ...
... مظفر حسین میرزا
...
... بدیع الزمان میرزا ...
... بدیع الزمان میرزا ...
...
...
...

بنیان خانه سوز ... بنمایند ... میرزا بدیع الزمان امیر محمد ولی بیک ... [illegible]
[illegible] ... امیر ... بیک ... امرا و دیوانیان ... [illegible]
جناب امارت ... [illegible] ... بتحقیق ... مهمات ... مشغول شده ... [illegible]
[illegible] ... امیر محمد ولی بیک ... [illegible] ... خان ... [illegible]
[illegible] ... [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... جمیع مهمات ... [illegible]
[illegible] ... امیر محمد ... [illegible] ... الدین ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... امیر محمد ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... امیر محمد ... [illegible]
[illegible] ... میرزا ... شهر ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... الدین ... [illegible]
[illegible] ... امیر محمد ... [illegible]
ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا ... [illegible]
[illegible] ... امیر نظام الدین ... امیر محمد ولی بیک ... [illegible]
[illegible] ... میرزا ... امیر محمد ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... امیر محمد ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

ودران اوان که خبر استیلاء خان ... [illegible]
[illegible] ... محمد خان شیبانی ... [illegible]
[illegible] ... ولایت ایران ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا ... [illegible]
[illegible] شیبانی خان ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... بدیع الزمان میرزا ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... سلطنت ... [illegible]
میرزا ... مظفر حسین ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... امیر محمد ولی بیک ... [illegible]
[illegible] ... بدیع الزمان میرزا ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] محمد خان شیبانی ... سلطان حسین میرزا ... [illegible]

معه الملازم ... عادات آن ولایت تخلص یافت که مولانا قنبانی نام داشت بسم رسالت ... [illegible]
هرات فرستاده و مولانا ... در باغ جهان آرا ... سلطان بدیع الزمان
میرزا و میرزا مظفر حسین گورکان ... گشته ... که داشت ... [illegible]
خان ... [illegible] ... رجوع ... [illegible]
... [illegible] ... پدران خود ... [illegible]
... [illegible] ... موافقت ... [illegible] ...
... [illegible] ... سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین
گورکان ... شیبانی خان ... [illegible]
... [illegible] ... خراسان ... [illegible]
... [illegible] ... سلطان ... [illegible]
رسیده ... شیبانی خان ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان ... [illegible]
... شیبانی خان ... [illegible]
... خراسان ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... ابوالمحسن میرزا ... [illegible]
... [illegible] ... بدیع الزمان ... [illegible]
... مظفر حسین میرزا ... سلطنت ... بدیع الزمان ... [illegible]

بوده و چون ... ابوالمحسن میرزا ... [illegible] ... تقدیم ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... حسین میرزا ... سلطان ... [illegible] ... خراسان
... [illegible] ... [illegible]
بدیع ... سلاطین زمان ... [illegible]
... سلاطین خراسان ... [illegible]
... سلطان بدیع الزمان میرزا ... [illegible]
... [illegible] ... حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... ظهیر الدین محمد بابر ... آفاق مشهور گردید
... [illegible] ... شیبانی خان ... [illegible]
... حسین میرزا ... [illegible]
سلطنت و اقبال ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... سلطان علی ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]

ابوالفضل به یک پسر پادشاه ... سخنان بسنجید و ... آنحضرت
کلام ... اتمام ... بسید ابوالفضل ...
پادشاه ... سلطان حسین میرزا ... میرزا
... پادشاه ... بجانب ... الغ ...
... پادشاه ... سلطنت ... میرزا
... ایشان ... استقلال ...
... خراسان ... جهانگیر میرزا ...
... خراسان ... پادشاه ... ملک ...
... پادشاه ...
... باقبال شاه ...
... گلانتران ...
... میرزا ... پادشاه
... میرزا ... پادشاه ...
... خراسان ...
پادشاه ... سلطان حسین میرزا ...
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... پادشاه ... بدیع الزمان میرزا ...
... ایشان ... شیبانی خان ...
... بدیع الزمان ...
... [illegible]
... پادشاه ... بدیع الزمان میرزا ...

در ... باستقبال موکب ... پادشاه ...
... اشتیاق ...
... سلطان بدیع الزمان میرزا ... آنحضرت ...
... باستقبال ... سلاطین ...
... [illegible]
... سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمحسن میرزا ...
... پادشاه ...
... [illegible]
... [illegible]
... پادشاه ... سلاطین ...
... سلاطین ...
... خراسان ...
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

... حکایات گذشته ... داستان ...

... شیبانی خان ...
... سلطان بدیع الزمان میرزا ...
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

فتح روم پیک میرزا که بالیمه تسخیر مملکت خراسان با برادران طریقهٔ اتفاق مرعی نداشته لشکر نظام
عمده قانون مراد خود را کشید و تا بانکه مردم شد بالطبع خراسان حکومت امیر محمد ولی بیگ
علی قلعه بیگ و امیر علی که کلتاش از بی نفقت آن حاجی گشته محمد محسن میرزا در دار الملک خراسان
در خور افراد آورد و بعد از فرع آن صورت اکثر امرا و لشکریان [illegible] متعلقات در آن حدود [illegible]
شده بمراد خود رفت و در اثنای این گفتگو این خبر رسید که امیر سلطان [illegible] لشکر ازبک
[illegible] قوت کامل شده [illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] امیر سلطان ابو [illegible] قبة الاسلام بلخ [illegible]
و سپاه [illegible] غارت و تاراج [illegible] محمد خان [illegible]
که اکثر حکام و سپاهیان خراسان [illegible] خیال انتقال [illegible]
سعادت [illegible] چون این خبر [illegible] سلاطین خراسان [illegible]
[illegible] محمد خان شیبانی [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] ابو المحسن میرزا
راه [illegible] امیر ذو النون [illegible] سلطان بدیع
میرزا و مظفر حسین میرزا [illegible]
میرزا ابو المحسن و مظفر حسین [illegible]
محمد [illegible] سلطان بدیع
میرزا با امیر ذو النون [illegible] دار السلطنه هراة [illegible]
باقامت [illegible]
منصور [illegible] شوال [illegible]
[illegible]
[illegible] دار السلطنه هراة [illegible]
و علما و قضاة [illegible]

از مرو [illegible] کمال [illegible] عالی [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] خیر الکلام [illegible]
[illegible] عالی [illegible]
[illegible]
که پایان کار چیست

چون دوران [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
سلطان [illegible]
[illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا امیر ذو النون [illegible] امیر نظام الدین شیخ علی [illegible]
[illegible]
[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان بدیع
میرزا [illegible] دار السلطنه هراة [illegible] امیر ذو النون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و نهم و بیر گذشتن محمد خان شیبانی از معبر کرکی و توجه بجانب خراسان شنودن گشت و سلطان بدیع
الزمان میرزا و امیر شجاع الدین ذو النون و امیر نظام الدین شیخ علی تغایی را با بروز جانب
ابیسان در روز دوشنبه چهارم ماه محرم با عده فراوانی بدرگاه حفایق پناه فرستاده در روز دیگر
ملازمت میرزا گشتند باتفاق سایر امرا و ارکان سپاه مشورت حسب الحکم بجا آورده اندیشه کردند
تقدیر را به میر قبر مستقیم گردانند ساخت و سپاه بشیب حسب الامر بجانب دولت خانه متوجه
دولت سپاهیان جیهات و از همه تقدیر بر شاه محمد الملک مالک علی الاطلاق مستقیم گردانید
خراسان محمد خان در آمده همت دولت اولاد خاقان مغفور بر توجه با جمعی لشکر
ظهیر امرا صاحب تاج خانه مدبر گشت و در زبان اولان سپاه همواره بود به استقبال
خواجه در شیب آن از آب آمویه عبور نموده خراسانیان را مطلع گردانید تا از معبر گذشت و تقدیر
آنجا عبور ز بیابان کرکی و متصل بمرو خراسان نیا بر گاه از مردان مغول ه از میرزایان
کشور شنیدم این سخن گر کسی کز تقدیر بالقوه واقع غیر کیفیت این واقعه چنان بود که محمد خان
شیبانی در اوایل ماه محرم سنه تسع و تسعمایه در دار الملک سمرقند بر تخت سلطنت نشست و
عزم نموده که چون خبر وفات اعلی حضرت سلطان صاحبقران و نقل میرزا بدیع الزمان خاقان
مرحوم از فرمان بپادشاهی عرف دولت خان واقف شد اقبال شامل بارگاه سلطنت را استقبال
رفاه شهادت بر دوش گرفته منظور نظر التفات گشت انگاه خان ظفر توامان به جانب استیلای
مفرط بلاد خراسان و فرزند عالی همت میرزا به وصول به ولایت هرات گردید
از تخت سلطنت گرفتار شد و جانب میرزا بدیع الزمان میرزا و ابو المظفر مظفر حسین گورکان خبر
منصوب شده کمیته قلع و قمع کرده و هرات و جانب میرزا سلطان حسین را در تصرف گرفته
سلاطین و امرا خراسان تا منتهی سلطنت ترکمان در هرات و [illegible] گشته و در حرکت باکی مشورت
دو شنبه امیر ذو النون به شجاعت جبلی صلاح در جنگ مصلحت دید و امیر محمد برندق بالقوه در مخالفت
مصلحت و تمامی ... [illegible] ... روز پنجشنبه محرم الحرام
عزم تسخیر ولایت به سرعت محمد خان شیبانی با سپاه از آب آمویه گذشت و در اثنای راه بشیب
آن سپاه مظفر لوا بمحمد خان و حمید سلطان و عبید الله خان بن محمود سلطان

برانقار و جوانغار

برانقار و جوانغار را آراسته و پیاده بر اسپان سوار شدند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بر
قلب سپاه قرار گرفته و بمانند کوهی که در پای آن دریا باشد و چون چهره خاک اسپان گردانیده سپاه را
پشت گرفت از زمین شریعت دوانیده و در مقام محاربه و مقاتله آمدند و در لشکر دو جانب کشیده
صفها بکوه کوه بیرون کشیدند و از شیهه اسپان و تعرض ترکان و آواز نقاره و نفیر و صورت زلزله
بزمان انداخت و در پیشاپیش مرو و سمرقند سلطان ترکستان و خراسان به تیغ آبدار بر پشت
ولایت مسامحت و در آن سپاه شعله تیغ چون برق لامع عقاب تیر چون
پر زاغ ز بیم سروران بار دیگر لرزه در اندام شیران و ز پر تیغ زبان و دیگر دلیران و در آن میدان
سنان آتش انگیز ز بیم فلک گردان شد ز زبان تیر عقاب تیر از کمین ینگ نمکار ز خون سپر
هلاک ... از جمله امرا و لشکریان خراسان امیر شجاع الدین ذو النون ارغون و امیر نظام الدین شیخ علی
تغایی با جمعی از شیران بیشه رزم از آن جانب در آمدند و در معرکه جنگ آثار مردانگی ظاهر ساختند
و بدستبرد تیغ آبدار و زخم تیر بسیاری از زرده گان خصم از سالکان مسالک عدم
گردیدند و از جانب ماوراء النهر چون عساکر نصرت گروه از بیم و وحشت گریختند خراسانیان به هزیمت
سپاه ... [illegible] ... بر سپاه بدیع الزمان میرزا غالب گشته
ایشان ترتیب سپاه را بر هم زدند و در بیابانی که در سر راه بجانب طوس از اطراف و اکناف
گشته شده امیر ذو النون که زبان حال بر حال او مضمون این بیت مترنم بود که
در دشت نبرد کمان ... مانند شیر شرزه در کارزار به ... [illegible]
در آن رزم تیغ و تیر بر خاک جنگ بر روان بر گوش ساخت مناسب علامت ... [illegible]
در غوغای جواب در آمده آن شه سوار میدان پیکار را از اسپ جدا کرده خود را به سوی دشت
گردن بسته نزد خان برد امیر ذو النون تن بقضا در داده و به جنگ پیکار تا شهید شد و امیر شیخ
علی تغایی با جمعی دیگر از تیغ شیبانیان گرفتار گشت و سپاه و قدرت ...
تقدیر که هر کس تا آخر که از اطراف هزیمت گرفته در سیاه ... [illegible]
از قوم بدان ... [illegible] ... ممالک خراسان تا ... از شیخ ... [illegible] ... و الله تعالی اعلم بحقیقة الحال

اعلم

از جهت محافظت شهر در میان رباط امیر علیشیر و منزل میرانشاه [illegible] و مظفر نشسته [illegible] محمد خان شیبانی [illegible]
سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورگان با اکثر امرا و لشکریان متفق الکلمه عزم [illegible]
عمل نموده و سرکشی [illegible] سید عبد الله میرزا با جمعی از امرا [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] میرزا و امیر محمد [illegible] ابن حسین میرزا [illegible] سلطان [illegible]
در زمان میرزا [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]
[illegible] شهر [illegible] سید و شیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمد التفتازانی و امیر غیاث الدین محمد بن امیر [illegible]
یوسف [illegible] الدین حسن [illegible]
[illegible] مظفر حسین میرزا
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الوداع [illegible]
[illegible] شیخ الاسلام [illegible]
[illegible] محمد خان شیبانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible] محمد [illegible]
[illegible] محمد خان شیبانی [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] محمد خان [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد حسین میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیبانی [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ الاسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ الاسلام [illegible]
[illegible] غیاث الدین محمد [illegible]
[illegible] نظام الدین عبد الحی [illegible]
[illegible] نظام الدین عبد الرحیم [illegible] محمد خان شیبانی [illegible]
[illegible] کمال الدین محمود [illegible]

بد استقبال شتافتند و در یکی از منازل فرود آمده ... محمد خان ... [illegible]
... و امان ... [illegible] ... اکابر و اشراف ... [illegible]
... خواجه کمال الدین محمود ... [illegible]
... [illegible]
... خان ... [illegible]
... محمد خان شیبانی ... سلطان ... [illegible]
... سلطان ... سلطان ... [illegible]
اکابر و اشراف ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... هرات ... [illegible]
... مولانا عبد الرحیم ... [illegible]
... [illegible] **در بیان آمدن امراء عظام به دار السلطنهٔ هرات و**
از شدت مطالبات و مصادرات وقوع و حادثات ... [illegible]
محمد خان شیبانی ... [illegible] ... سلاطین ... [illegible]
تسخیر ... [illegible]
... خواجه کمال الدین محمود ... [illegible]
... [illegible] ... تاریخ یازدهم محرم ... دار السلطنهٔ هرات ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین ... [illegible]
... [illegible] ... خان ... [illegible]
مظفر حسین گورکان ... [illegible]
میرزا ... [illegible]

... [illegible] ... مظفر حسین میرزا ... [illegible]
... سلطان ... محمد خان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... کمال الدین محمود ... [illegible]
... روز جمعه یازدهم محرم در مسجد جامع دار السلطنهٔ هرات خطبه بنام ابو الفتح محمد خان شیبانی خواندند ...
محمد خان ... امام الزمان و خلیفة الرحمن ... [illegible]
... [illegible]
در خلال این احوال ... خراسان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... خواجه ... الدین حسین ... مولانا حاجی محمد ... [illegible]
محمد ... و مولانا جلال الدین ... [illegible] ... غیاث الدین محمد ... [illegible]
امیر جلال الدین محمود ... سلطان ... [illegible]
ذکر تسخیر قلعهٔ اختیار الدین و حصار ... ... [illegible] ... سلطان
... [illegible] ... قلعهٔ اختیار الدین ... امیر عاشق محمد ... [illegible]
... [illegible] ... میرزا سلطان ابو سعید ... [illegible]
... [illegible] ... امیر عاشق محمد ... [illegible]

[illegible]

علی را بتقاضای ایشان [illegible]

[illegible]

ذکر بعضی از احوال مولانا عبد الرحیم و کیفیت سلوک او با اکابر و اشراف [illegible] آنچه در آن اوان بظهور پیوست [illegible]

[illegible]

علم برافرازد [illegible] الغرض چون تسخیر دار الملک خراسان [illegible] خان را میسر گشت [illegible]
[illegible] بار باب علم را [illegible] در سرانجام مهام خود رجوع بمولانا عبد الرحیم [illegible]
و خطاب [illegible] در مرتبه اول [illegible] رشد [illegible] از تکلفات [illegible]
[illegible] صدور [illegible] محل و مصلحت [illegible] شکل [illegible]
[illegible] آن [illegible] مولانا عبد الرحیم [illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا عبد الرحیم [illegible] شیخ الاسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ الاسلام [illegible]
و امیر جلیل القدر نقابت را با میر نظام الدین عبد الله [illegible]
[illegible] صدر الدین محمد [illegible]
[illegible] سید صدر الدین ابراهیم [illegible]
[illegible] علاء الدین [illegible]
آن [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان ابراهیم [illegible] مولانا غیاث الدین [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

جنس [illegible] شیخ الاسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان ابراهیم [illegible] مولانا غیاث [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا عبد الرحیم [illegible]
[illegible] امیر صدر الدین سلطان ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] التفصیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر [illegible] ابو المحسن میرزا [illegible] شهید شدن آن دو
برادر بنا بر اقتضای ملک الملک اکبر [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] ... سعادت ... [illegible]

[illegible] ... سلطنت ... [illegible]

سلاطین کامیاب شعر [illegible]

[illegible] ... روایت ... [illegible]

[illegible] ... ابوالفتح محمد خان شیبانی ... [illegible]

[illegible] ... ابوالمحسن میرزا ... عاقبت ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... محمد محسن میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... شعر ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... ابوالمحسن میرزا ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... محمد خان شیبانی ... [illegible]

[illegible] ... سلطان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... ابوالمحسن میرزا ... [illegible]

[illegible] ... محمد محسن میرزا ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا ... سلطان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... ابوالمحسن میرزا ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بوست برخ گرد از لشکر ٭ برست عقاب بپرواز نور ٭ از سر سپهر رنگ در تیز ٭ شد قبه چرخ نیلگون عالم افروز
تیغ بران آغاز سرافشانی کرده مرغ روح از اشیانه بدنهای شجاعان تعلق نمود و غبار بیابان ... میر مرتضی
و دلیران نامدار کمان بپرواز آمده سهم دلدوز مرکز ... نیزه و طعن ... بسی از فارسان شمشیرزن ...
چهره جوانان ثبت نموده تیغ زمرد رنگ از خون مردان ... برنگ یاقوت احمر برآمده رنگ عیار ... خاک
و رجال نام آور ... از شعله تیغ درخشان ٭ شد سوخته جان پهلوان ٭ از لمعه سنان ... سینه بفروغ ...
بر نیزه ... محمد محسن میرزا که از دودمان شجاعت و دلاوری ... ولایت خراسان امتیاز داشت
ره معین بر ... داشت و در وقت پیکار رنج گذار ... و باب رستم و دستان سام زبان ... مقاومت نتوانستی
... از فرط تهور ... بر سرپنجه تیغ در میان صفها ... در صف اعدا افتاد و بعد از ... بسیار
رجال را بخاک افکند ... آخر نیزه ... آنکه آمده بود ... سر ...
صف گرفتن با پادشاه و دشمن شکن ... گشت ... سکندر بود ... که گیتی
... سواد ... رسید ٭ سر جمله ... هم برید ٭ ... بخت ... رو نماید ٭ ... خون ...
خاک ... داد ... مدت ... بر ... بود ... مقدر ... رسیده بود ...
کشته شد و لشکر ... گشت ... سپاه خراسان ... آن ... گشت ... میرزا
محمود ... امیر ... که ساماندار ... خاقان مغفور ... منصب ... ایام ... بود
تیغ ... سپاهی ... شاهزاده کامکار از ... تیر و تیغ ... بر خاک ... افتاده ...
... تیمور سلطان و عبیدالله سلطان را صورت فتح و نصرت دست داده و سپاه ... الوزه
... تیمور شاهزاده ... گرفته ... سپاه ... دست ... سلطان
... سپه ... و ... از دولت ... افتد ٭ گلگون ...
... ٭ ... بر سر ... ٭ ... که ... گشت ٭ ... زمین
ذکر شمه‌ای از ستیزه و آویز میرزا ابن حسین و التجا کردن او بدرگاه شاه ... عالم پناه ... شاهزاده سعادت نشان ابن حسین
میرزا ... از ... خاقان منصور ... در میدان ... و بسیار ... ساخت
... و ... حضرت ... استماع ... ابن حسین ... گشت
... از ... بر ... خراسان ... میرزا ... مشهور ... بود ...

رجال ... و عبیدالله خان ... میرزا ... شاهزاده ... تمام ... رایت ... بر ...
و بعد از شهادت ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا ... میرزا ... امرا ... بجانب ...
و ... ابن حسین میرزا ... محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان ... از ...
میرزا ... آن شاهزاده ... باشد ... میر ... اعلی ...
... ابن حسین میرزا ... شده ... کمر ...
و ... و سعی ... بگذار ... از ... و ...
... جهان ... گشته ... سلطان ...
... بر آورد و ...
... مقدمه ... باب ...
... ابوالقاسم ... شعله ...
... ابن حسین میرزا ...
سپاه خراسان ... شمشیر ... بیشه ...
... آتش جنگ ...
... ابن حسین ...
و ... سپاه مخالف ... عبیدالله سلطان ... رایت ...
... رایت محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان ...
سپاه خراسان ... ابن حسین میرزا ...
... شکست ...
میرزا ... ابن ... امرا ... خراسان ...
... ابن حسین میرزا ...
... حدیث صحیح ...
... حضرت ...
... وقت ...

شده بعنایت عافیت فایز گردید ... بعضی از خواص که مصاحبان آن شاهزاده ... [illegible]

... [illegible] ... و بمدد ... [illegible] ... این عزیمت است ...

... [illegible] ... حصول سعادت ... ابن حسین میرزا ... [illegible]

... [illegible] ... سلاطین پناه ... [illegible]

... [illegible] ... بعنایت ... کامیاب ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] **شعر** ... [illegible] ... اقبال و دولت ... [illegible]

... [illegible] **ذکر از حوادث خراسان که تعرض بدان واجبست نزد مورخان** ...

دست قدرت ... [illegible] ... [illegible]

خان ... [illegible] ... خاقان منصور ... [illegible]

... [illegible] ... محمد خان ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... حکومت ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... مشهد مقدس ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

ولایت ... [illegible] ... [illegible]

شده ... سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

امیر ... [illegible] ... [illegible]

اطفا را که

اطفا را که ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... محمد خان ... خراسان ... [illegible]

... [illegible] ... خاقان ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... حکومت ... مشهد مقدس ... ابو المحسن میرزا ... [illegible]

... [illegible] ... خراسان ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... خراسان

... محمد خان ... [illegible] ... امیر ناصر الدین ... [illegible]

... [illegible] ... خراسان ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... محمد خان ... [illegible]

امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و قاضی جلال الدین ... و سید صدر الدین ... [illegible]

الدین حسن ... [illegible]

... [illegible] ... محمد قاسم میرزا ... خاقان منصور ... [illegible]

... ابن حسین میرزا ... [illegible]

مشهد مقدس ... [illegible]

... [illegible] ... محمد خان ... [illegible]

... سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... مشهد مقدس ... [illegible]

وصول جوانان منزل شبرک محمد قاسم میرزا [illegible] شد و آغاز جنگ [illegible] مغلوب شد [illegible]

و در [illegible] رسیده [illegible] مشهد مقدس رضویه [illegible]

[illegible] جمعیت مجاوران روضه امام [illegible] تاراج [illegible]

[illegible] اقبال [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] با سپاه ظفر قرین رایت نصرت [illegible]

[illegible] شجاع بیگ [illegible] حضرت پادشاهی [illegible]

[illegible]

[illegible] شجاع بیگ [illegible]

[illegible] حضرت پادشاهی [illegible] امیر ذو النون [illegible]

[illegible]

سلطان [illegible] میرزا [illegible] شجاع بیگ [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] امیر ذو النون [illegible] ولایت [illegible]

[illegible] مستقل گردید [illegible]

ذکر وصول بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان بولایت جرجان و استقلال ایشان

از مسند سروری [illegible] [illegible] محرم الحرام سنه [illegible] عشر و تسع مائه که بدیع الزمان میرزا و مظفر

[illegible]

حسین گورکان [illegible] دار السلطنه هراة [illegible]

[illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible]

شجاع بیگ [illegible]

[illegible] شجاع بیگ [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] بدیع الزمان میرزا

[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible] جرجان [illegible]

[illegible]

[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]

[illegible] خراسان [illegible]

[illegible] بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان [illegible]

[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible]

[illegible] جرجان [illegible]

[illegible]

[illegible] بیان نهضت محمد

خان شیبان از ولایت توران بمملکت ایران کرت ثانی سلطان [illegible]

[illegible]

گشتیده بمیرزا زور [illegible]

بعد [illegible] [illegible] بحرکت تمام [illegible] [illegible] کشور [illegible]
شیخ محمد خان شیبانی با سپاهی [illegible] بعد [illegible] بتیغ [illegible] رانده [illegible]
در آب [illegible] عبور نمود و در غایت حشمت و کامرانی به [illegible] خراسان گذشته نوبت ولایت [illegible]
نمود سلطان بدیع الزمان میرزا چون از [illegible] وصول خبر یافت و در [illegible] [illegible]
آن خان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] خان [illegible] [illegible] [illegible] میرزا [illegible] [illegible]
حسین میرزا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] محمد خان شیبانی [illegible] بدیع الزمان [illegible]
[illegible] آن ولایت [illegible] خاقان منصور [illegible] حسین میرزا [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] حسین
میرزا و محمد زمان میرزا [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حسین میرزا و محمد زمان میرزا [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] محمد زمان میرزا [illegible]

رفتن بجانب آذربیجان حاصل نمود [illegible] حسین میرزا [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] میرزا [illegible] محمد خان [illegible]
خراسان [illegible] اقوام هزاره و نکودر [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] خاقان منصور سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ذکر احوال اولاد امجاد خاقان منصور مغفور اعنی معز السلطنة والخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
محمد محسن میرزا و محمد قاسم میرزا [illegible] ابو المحسن میرزا [illegible]

ظاهرا اقوام هزاره و نکودر که
[illegible] هزاره [illegible] خوانند [illegible]
قوم [illegible] [illegible]
گویند [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

سلطان محمد [illegible] و در [illegible] آن شاهزاده را در روز واقعه [illegible] بعضی از ملازمان [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] داشت [illegible]

[illegible] خان [illegible] سلطان [illegible]

سال [illegible] اتفاق افتاده [illegible] خراسان آورده [illegible]

[illegible] رسیده و آن [illegible]

[illegible] عراق [illegible] **فریدون حسین میرزا** [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] محمد خان [illegible]

[illegible] فریدون حسین میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible] فریدون حسین میرزا [illegible]

[illegible] **ابن حسین میرزا** [illegible] سال [illegible] دولت [illegible]

[illegible] آورده

سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] ولایت [illegible]

[illegible]

[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]

[illegible]

بدیع الزمان میرزا [illegible] ولایت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible]

از امر ملازمت

و از امر ملازمت [illegible] آنحضرت [illegible]

که بدیع الزمان [illegible] تبریز [illegible]

[illegible] پادشاه روم سلطان سلیم [illegible]

[illegible] تبریز رسید میرزا بدیع الزمان [illegible] سلطان [illegible]

میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible] شعر [illegible]

[illegible] ❁ [illegible] ❁ [illegible]

[illegible] ❁ [illegible] ❁ [illegible]

[illegible] ❁ [illegible] **میرزا محمد زمان** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان سلیم [illegible] محمد زمان میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible] ولایت [illegible] حسین [illegible]

[illegible] سلاطین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آن ولایت [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] ولایت [illegible]

زیستند و در آن مدت مردم نیز طریق متابعت و خدمت برادران مسلوک داشته چون کثیری از امرا و ارباب مناصب در خدمت
و بلکه بیشتر ایشان ملازمت گزیده و مناسبت و اشفاقات یافتند در بندگی ایشان عالی ایالت رسیده و مورث و جان
متمسکان آن دو برادر جمع شده بودند پیوسته کرده بود و بدیگر جناب سیف الاسلامی خواجه نظام الدین محمود
در خرم آباد چند روز امیر محمد مظفر که در مواضع حصین تحصن نموده و طریقه سلطنت بکار می‌برد و اندوهی از زمان
بجهت این نوع خود رو ... باشتغال نفور کرده روی بتمهید اسباب وراثت و الاولاد و مدت ...
در بارگاه فرخنده دستگاه و خدم و حشم شراب ناب دانند ساقی ... ایمن بود ... آن ...
جهت رنجانیدن ایشان مکمل اقدام اشتداد مادام طلبیده بتوجیه می‌نمود و مقابل اموال جناب سیف الاسلامی
در خراسان مستوجب آن ... شده در منزل الحمید خبر رسید که میرزا الغ بیک ... با استرآباد و استخلاص نموده
با سپاه بی‌شمار ... که حاکم آن بود ... کرده ... بیگ میرزا از عقب رسیده و جناب
سیف الاسلامی به حوالی سلطان سلیم ... تبریز ... در میان خلایق ... آمده جناب سیف الاسلامی
و سپاه از اتباع ان مسافت کرده ... رسیده ... و از درگاه ... و آمد
صحبت ذات اشرف اعلی مراجعت سلطان سلیم رسانیده و از مدت ... جناب سیف الاسلامی
انتزاع ملک ... میرزا محمد زمان ... و ... امرا ... عالیشان ...
گشته بود ... انقیاد ... وجوب استرآباد کرده و ... بسطام ... و رشته
راه ... بسطام رسیده ... لشکر ... رسانیدند کیفیت ... خواجه ... میرزا محمد
با خروج از سپاه ... بسطام رفته بود ... اکثر ... بعضی ... و رعایت ... باتفاق
همه از مردم ... مدت ... دولت ... خواجه
... گشته ... جناب سلطان ... سپاه ... مشغول ...
در ... استرآباد ... خبر قتل خواجه ... بسطام ... محمد
میرزا ... کیفیت حال ... غیاث الدین ... بیگ
... امیر حسین ... شده ... خواجه ... عقیده ...
روز ... شهادت رسانیدند ... میرزا ... امرای خراسان باتفاق
... صاحب خان ... استرآباد ... آن حال

نظام الدین

نظام الدین محمود و امیر محمد مظفر و توابع و لواحق و میرزا علی ... بچکی ... و دولت ... سید فخرالدین
و سلطان ... قبول ... از مردم صاحب خان ... سلطان ... جمعی ... بنام
... در ... استرآباد ... مسافت ...
روان شود ... لشکر ... کیفیت ... شده ... آن جناب
جناب ... سلطان ... در ... حرکت ... امرا ... سپاه ... عسکر ... آن
... صبح ... بمحافظت ... تمام ...
در ... سالکان مسالک ... احوال ...
مردم ... سپاه ... رسانیده ...
... دولت ... جناب
... جناب سیف الاسلامی ... محمد زمان میرزا ... رسیده
... امیر حسین ... گرفته
میرزا ... مردم صاحب خان رفت و جناب سیف الاسلامی ... مظفر ... استرآباد
روز ... سلطان ... استرآباد ... شده
... رسید ... جناب سیف الاسلامی ... محمد زمان
... و صحبت ... از ... گرفته ... شده
آن مردم ... سلطان محمد بن ... شده
... سلطان ... میرزا ... خراسان ... خروج ...
... خبر ... سپاه ... والا ... شد
... میرزا محمد زمان ... ساخت ... جناب
... نمود و ... است رسید ... شد
... اقدام ... اسباب سلطنت
... حرکت ... سید ... بسبب ...
رسید و ... که ... است ... و ...

و چون از وصول میرزا محمد زمان خبر یافت رعایت حقوق تربیت و رعایت خاقان مغفور سلطان [illegible]
از دان میرزا استقبال [illegible] کرده در مقر دولت [illegible] آفتاب [illegible]
قیام مشرف شده و عامل [illegible] دولت [illegible] از غایت لطف و مرحمت [illegible]
[illegible] که در ملازمت [illegible] بعد خدمت [illegible]
و مساعدت [illegible] تا ذی‌الحجه [illegible] و پدر [illegible]
استقامت [illegible] رسیده [illegible] مخدوم زاده [illegible] انعام کرده امیرزاده و شاه [illegible]
و چون امیرزاده و شاه [illegible] وصول محمد زمان میرزا استقبال [illegible] خلاف [illegible]
[illegible] که در [illegible] والی خراسان بود [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] کشیده [illegible]
[illegible] از حکام آن کوهستان امیر [illegible] امیر فخرالدین اصفهان [illegible]
[illegible] شوکت [illegible] مخدوم زاده [illegible]
[illegible] اقامت [illegible]
[illegible] سلطنت پناهی [illegible] محمد بهادر [illegible]
[illegible] محمد زمان میرزا و امیرزاده و شاه [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] عازم [illegible]
[illegible] مذکور [illegible]
[illegible] از حکام [illegible] نجم الدین [illegible]
[illegible] ولایات [illegible] تمام [illegible]
[illegible] رسیده [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] محمد زمان میرزا و امیرزاده و شاه [illegible]
[illegible] آن ولایت [illegible]
[illegible] جلال الدین [illegible]

تعلق بولایت سیدا شت

تعلق بولایت سیدا شت از محمد بهادر [illegible] مخدوم زاده [illegible] خلاف [illegible]
[illegible] شاه حسین [illegible] عالی مقام [illegible]
محمد زمان میرزا و امیرزاده و شاه [illegible] ششم ربیع الاول سنه [illegible]
[illegible] امیر محمد بهادر [illegible] گذشته [illegible]
[illegible] محمد زمان [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] محمد زمان میرزا [illegible]
[illegible] امیر محمد بهادر [illegible]
[illegible] ربیع الاول [illegible] محمد زمان میرزا و امیرزاده و شاه [illegible]
[illegible] مخدوم زاده [illegible]
[illegible] امیر محمد بهادر [illegible] پنجم [illegible]
[illegible] امیر [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] مخدوم زاده [illegible] عالی مقام [illegible]
[illegible] محمد زمان میرزا و امیرزاده و شاه [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] مخدوم [illegible]
[illegible] امیرزاده و شاه [illegible] خان [illegible]
[illegible] امیرزاده و شاه [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]

زاده بکری بیه با جوم با خود قرار داد که بهنگام مجال با جابزی از ابطال رجال که با آنحضرت اتفاق دارند
از روی عبودیت نشود و در قریب عبار بیگ امیر اردو رفت و شیخ بهلول که بدو سبقت مقبول که کلاه از سر ...
ترک تمام درشت نوبت شده نوبت طالع شد و در حرکت آمده بی یحیی کرمان مخصوص میرزا ...
و محمد زمان میرزا از جمعیت خیر شنود در جانشنگاه عبا را دم و زن سعید و سنجر گرده که موافق او
جدا بود و با همی از خواص خود بیابان شکار رسوا گشته متوجه بوم و رسا به باغ شد و نقض ...
از دست رب بنه آمده چون بحوالی محمد زمان میرزا الملاحی یافت نجابت مخزون و رسا گشت و ...
متوجه قریب شدند و مخدوم زاده و ارسال داشته داشت طالع و بخدمت و نکی رفع و نیابت ...
فرا یابد و سوی او عمل که زده بدو یک تنفیذ خدمت بپردازد و این التماس ... و کلمه ...
رفت و بکوه رسیده و میرزا بیان رسید ایشان حوض و چون خبر ... امیرزاده رفت و قرار نمود و ...
که و محمد زمان میرزا بیگ و ... اکثر جمعیت تمام در رفتن اعلام نصرت اعلام شد ... بورت ...
هست الامیرزاده رفته گشته از بوم و رسا به باغ خود عزیمت بیان و عباد بیک ...
خبر رسید امیرزاده رفت که در قرار نماج بود و بر توجه آنحضرت مطلع گردید و مستقر شده و در روز عید ...
و در شب خود را بی یابان نشست و رفت و رو به قوم کرد که صبح روز دیگر خود و نیز متوجه آن ولایت کرده ...
شب امرا، سنوات عالی تمام و هر روز عالی در دشت و قرار بود و با ستقبال محمد زمان میرزا روان گشته
امیرزاده رفت و محمود و عبدالحی که آفتاب در راه افزود ... چشم سحاب ... کمان ...
هر دو رسیده از قرار نماج کوچ کرده روی به راه آورده در جست اهل ... و دست ... از روی ...
روی جانب ... دولت مخدوم زاده بنده شده چون امیرزاده رفت و از آن حیثیت گذشته بعضی ... و ...
آنجا ... از آن و سعادت و ... امرا ... محمد زمان میرزا امیر محمد ... عالی جاه ... حضرت علی ...
و ... خیر شاه حسین ... میرزا ... رفت ... و ... رسید ...
امیرزاده رفت ... ایشان متفق شده ... امیرزاده رفت ... و ...
... رفت و ... میرزا ... که ...
... میرزا ... آنحضرت ... رسیده ...
و ... که ... رسید ... امیر ...

واتباع او ... رفت ... اتباع ... لشکریان ... خیر ... حضرت ... عبار بیگ ...
... بر موضع ... امیرزاده رفت ... شیر خان ... مخدوم زاده ... اتفاق ...
... از ... اسلام ... امیرزاده ...
... آنحضرت ... مقام ... امیر ...
... رفت ... تمام ...
... آمده ... رفت ...
... کلمات ... امیرزاده رفت ... شاه ... بنده ...
... رفت ... رسید ... بنده ...
... نواب ...
... اقبال ...
... محمد زمان میرزا ... اقبال ... عسکری ...
... احسان ... خان ... اسباب ...
... کرده ... اسباب ... گشت ...
... رفت ... امیرزاده ...
... امیر ... حضرت ... محمد ...
... آنحضرت ... منصور ... حضرت
آنحضرت ... محمد زمان میرزا ... کوچ کرده ... رفت ...
... امیر محمد ... محمد زمان میرزا رسیده ...
... میرزا ... گشته ... محمد زمان میرزا ...
... امیرزاده رفت ... خلافت ... صلاح ...
... محمد زمان میرزا امیرزاده رفت ...
... رفت ...
... امیرزاده رفت ... رفت ...

خوشنشان خود ساختند و چون میرزا علی بیگ باز آمده خبر جمعیت سپاه بندگان شاهزاده و از دو عجز و ماندگی ایشان گفت
رود جانب ابیورد و شاه سید عبدالصمد و عبدالرزاق خان بخدمت مخدوم زاده آمده آنحضرت ابیورد و کلات را
سرکرده در گرگ دره در قلعه ابیورد و شاه و به تقیه شده از جانب محمد قلی بیواره که در سلک خواص بارگاه
محمد زمان میرزا منتظم بود بیغ رفت و خاطر ابیورد و شاه را مطمئن گردانیدند و از جانب ... ممانعت
در اوایل ربیع الاول سنه ... رفته در شب ... با محلی که از خواص خویش که ... بود ...
جیب ... جامه پوشیده بودند به توجه آمده رستم بیگ ... را نزد شاهزاده فرستاد که آنحضرت ...
یافته بود با ... محلی که ... به محمد زمان میرزا با ... سپاه ... قرب هزار نفر بوده
... از بز ... که واسطه است در میان آن منزل و قریه ... رفته ... آنجا لشکر را توقف ... کرده
... شفقت ... که ... عبد ... عزیمت ... ابیورد و شاه روان شده ... که ...
موضع ... رسید ... در حوالی ... کلات ... آمدند و چون
مخدوم زاده ... رسیده ابیورد و شاه ... آمده ... نوبت ... ده ... تقبیل
... حاصل کرده ... بر زبان آورد که ... محمد زمان ... از بارگاه ...
... و چون ... حضرت ... مخدوم زاده ... حوالی ... گشته ... که ...
... مشهد آورده ... سلطان ... سپاه و محمد زمان میرزا ... شده ابیورد و شاه را از آن
حضرت ... خراسان گشت ... مخدوم زاده ... مشهد ...
... خلاف ... آنحضرت ... موضع ... پیوسته ... که ...
رسیده ابیورد و شاه با ... گروه ... آن جمیل سوار که همراه او بوده ... سید
... بیگ ... مراجعت ... را ... بیگ باز گشته ... و ... شهر ... ساخته ... ملازمان
... سپاه ... که ... در ... نام ... اعلام ... بیگ ... شاه ... در
... محمد زمان میرزا ... خلافت ... مخدوم زاده
در ... شکست ... حضرت پادشاهی ... جانب ... گشت ...
میرزا ... رفته ... آن ... سید ... بیگ ... کلاه ... شاه ...
... فتح ... بیگ ... شهر ... بوده ... آنحضرت ... بیگ

حضرت پادشاه عالی که ... وصول ... رایات ... اتفاق ... محمد زمان میرزا ...
... سلطنت ... حضرت ...
با میرزا ... ارسال داشت ... شاه ... توجه ... ابتهاج گشت ... وصول ...
میر حسین ... قدم ... از ... ایلچیان ... حضرت پادشاه
امیر محمد باقر ... بارگاه ... رسیده ... انعام ... نوازش ... آنحضرت
گردانیده مضمون ... دولت آن عزیز ... ارتکاب ...
... جانب ... الطاف ... کلام ... گرفته ...
... آنحضرت ... تفقدات ... منظور ... بارگاه ...
... دولت ... مملکت ... محمد زمان میرزا
... مکتوب ... میر حسین ... حضرت پادشاه
... سیادت ... سلطنت ... سید ...
... سید ... بابر ... حضرت پادشاهی ...
... آنحضرت ... محمد زمان میرزا ... مخدوم
... محمد زمان میرزا شاه و اسکندر بیگ شاه رستم بیگ ...
... شاه میر حسین ... سلطنت ... پیغام ...
... وقت ...
... ملازمان ...
... شاه میر حسین ... شاه ... اسکندر ... محمد زمان میرزا ...
... آن ... رایات ...
... آنحضرت ... حضرت پادشاهی ...
... فتح ...
... رایات عالی ...
... محمد زمان ...

سخن را به وفق واقع تقریر کرده و اردو را در قراباغ گذاشت و علم نصرت بصوب [illegible] خان برافراشت

[illegible] از وصول [illegible] خبر رسید که آتش فتنه [illegible] حضرت پادشاه [illegible]

[illegible] اشتغال داشته و [illegible] بصوب ابنجاج [illegible] میرزا محمد

زمان [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت پادشاه [illegible] ابنجاج [illegible]

[illegible] میرزا محمد زمان [illegible]

[illegible] امیر حسین [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] ابنجاج [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] محمد زمان میرزا [illegible] سیف الملوک [illegible]

[illegible] کمال الدین حسین [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] محمد زمان میرزا [illegible]

حضرت پادشاه [illegible]

[illegible] محمد زمان میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible] ابراهیم سلطان [illegible]

[illegible] امیر [illegible] خان [illegible]

[illegible] سیف الملوک [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] حسین [illegible]

[illegible] نصرت [illegible]

وابراهیم سلطان

و ابراهیم سلطان و احمد سلطان سپاه میرزا محمد زمان را بضرب تیغ [illegible] منهزم کردند

میرزا بیک [illegible] مغول [illegible]

[illegible] سیف محمد زمان میرزا [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] میرزا بیک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible] حضرت پادشاه [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] محمد زمان میرزا [illegible] آنحضرت [illegible]

و امیر ابراهیم [illegible]

[illegible] محمد زمان میرزا [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] حضرت پادشاه [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] محمد زمان میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] محمد زمان میرزا [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] الله تعالی [illegible]

خیز و ... حامیش ...	هرکه بود از کرمش بهره ور
... انقلاب ... نظام	تا که ز رنج غم شد شکفته کام
... انجام ... جهان	با ...

چو ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از انوار جاه و جلال از مطلع عنایت نواب کامیاب شاهنشاهی بر وجنات احوالش تابید [illegible]
و از کشتزار امید شاخسار آرزو سر برکشید ... خواهم که بطول دولت شاه جهان ... رسند اقبال ...
جاوید و چون ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	رسانند

[illegible]

[illegible]

ولیو

جزو چهارم از مجلد سیم در ذکر طلوع آفتاب دولت و اقبال شاهی در بیان انقضای دولت آنحضرت [illegible]

[illegible] الطاف و عنایات الهی ای یافته از [illegible] آگاهی ذرات جهان از کرمت آگاهی

[illegible]

[illegible] فالحمد لله فی الاولی والآخرة [illegible] له ملک السموات والارض وما بینهما

[illegible]

[illegible]

[illegible] یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما [illegible]

[illegible]

[illegible] اللهم صل علی سیدنا محمد المصطفی [illegible] البررة [illegible]

[illegible] مثنوی شهریار ملک فضل و کمال تاجدار شه جاه و جلال

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بکشماره

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible] اسمعیل [illegible]

[illegible] نظام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

گفتار در بیان [illegible]

[illegible]

ابراهیم بن شیخ خواجه علی بن شیخ صدر الدین موسی بن قدوة الاولیاء الآفاق شیخ صفی الدین ابو اسحق بن شیخ
امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ لکلام الله بن عوض الخواص
بن فیروزشاه بن محمد بن شرفشاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن محمد
بن احمد الاعرابی بن ابو محمد القاسم بن ابو القاسم حمزه بن الامام الهمام موسی الکاظم علیه السلام و چون
[illegible]
[illegible]
[illegible]
... و التوفیق گزارش داشتن صحایف این اوراق بذکر مجملی از احوال آن
شیخ صفی الدین اسحق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مثنوی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فیروزشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خوان کرم

خوان کرم گستره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صلاح الدین رشید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صلاح الدین رشید [illegible]
[illegible] قطب الدین [illegible]
[illegible]

ستانی و تنقیص بنیت اعمال آنکه در زمان هدایت و ارشاد امیر قطب الدین یکی از رساتیق کرجستان [illegible]
و از دو صفت ان اوباش و جهال نسبت بغارت دیار اسلام و قتل و تاراج ساکنان آن جز الاقدام [illegible]
در حرکت آمد و چون این خبر بغزنه بکلغوران رسید امیر قطب الدین بر طبق کلمه **حکم والسواد الاعظم** جماعتی
و عیال و اطفال را بشمار در سلخ اسید و خانه در زیر زمین ترتیب کرده اولاد و متعلقان را در آن نهان
و از هجوم آن فتنه ان مستور کردانید و بنفس نفیس نیز در کرشمه نشست و تضرع و زاری از بارگاه کریم
و زان جنب نجات طلبید و در محلی که حوالی از آن آب زیاده بود قرآن سر در پیش داده بود که جمیع
در دره سلامت تنفس و غارت بیاوردند یکی از بنات او مشتوی آن حادثه شده آن جوان و در او را حکم کرد
سر و پا **الحق یعلو ولا یعلی** غالب آمد و شیر آن کافر مشهور ببهانه اقتدار در آورده بر جانب شوکت
کشید و در آن محل که بجا مرتبه و زدکی بعضی از همراهان بکیفیت ایاب نمودند و میان خانه آوردند و آنجا برادر
و از آنکه کافران بر حال مخبر شده اند سرا پرده حفت کرده در زیر زمین بود خود اطلاع یافته اند شنیده و کنده
کرده آن موضع بود و در نهان خانه را دید و کرد ایشان و کلمه توحید بر زبان راندند و مستغرق شربت شهادت
بستند و در همان حال که جیان مرد رسیده و صاحب غم را گشته و دید و شمشیر انتقام از نیام برکشیده
حیات آن جوان بستند و صفات را بانتقاع رسانیدند و بعد از آن امیر قطب الدین از زاویه اتفاق
شکرانه را بیرون آمد تا هنگام آن آن پیر جد کشته فقراء صوفی که جیان و اکثر بسعید شد و کشته کان [illegible]
در وقت خارج از بالا و در اشکال کافران او را کشته سفر کرده و طریق دیگر رفته و امیر قطب الدین از دو تا
در میان کشتگان افتاده بود و بعد از حس بحالش اطلاع نداشت و چون تیغ آفتاب در نیام مغرب محقق
گشت چون از او و بیش ذات بل کحمه تحفه حال شهیدان را در سر بود و سر وقت امیر قطب الدین رسیده و از آن
نادانی آب را شنیده غلام و در نزدیک ترمه کیفیت حال در رسیده و آن امیر و درویش ضمیر جواب داد که او را
و در یاخ سر رسیده و جهت نه در حق علاج و بر تربت الکافر اشارت فرمود تا اتفاقات زخم را بسته او را در خانه
زیر زمین رسانیدند و امیر قطب الدین عیال و اطفال را سلامت یافته از جانب الله که زمین آن عنایت الهی مستند از [illegible]
و امیر قطب الدین در جهان زاویه مقیم بود و تا رفتن کرات کرجستان آن از آن سبب مراجعت نمود و اکثر و فرزند
عاقبت امیر قطب الدین شهید از شفقت و کسوت پیران قواعد و بعضی از علل و منعت بزرگ و فرزند سعادتمند او
شیخ صالح مفقود کرانید و در وقت طلوع اعوان هند از آن را در صالح را در ارشاد حقانیت رفت بر وی خبر افغان

کشید و شیخ

کشید و شیخ صالح در او وفات زند کان سن سبیه اوبا کرام را در اعیا نمود و چون آنحضرت نیز کار ... بنوبت
فرزند خلف سر زمانه و افتخار **امین الدین جبرئیل** قائم مقام شد و آنکه سید زاده و از پدر و [illegible]
ترقی در سن شباب بمحله راه که حبیبه صاحبه عمر و بود و بر جا مقام نشانیت ازلی فرزند فخر و [illegible]
از جمال حالش در خشید مبتغد کلام فوزیش را در آورده و در واهب المواهب و العطیات امین الدین جبرئیل
را در آن مدت و مستوره که با عیب بجا و در نماز و مریم پرتو بود و سعادت بود و در آن مستنیم و امانت
پیر حال که کرامت فرمود **مثنوی** بر آمد آفتاب از اوج امید **شعر** درود شمع طالع اقبال جاوید **بیت**
نقطه بدول از امید محبت سیادتش ظاهر شد و از کیمیای نقش نفیس از مطلع حسن پیش انوار
هدایت و ارشاد و بشرو صیت شان پیدا و علامات ولایت و اقتدار اولیای ازو سره موقوف شد **مثنوی**
کل بشکفت در باغ هدایت **شعر** در سحا فروز در اوج ولایت **شعر** جهان کامل کشت از بوی معطر **بیت** ز نور
هم افتخار شد منور **شعر** و امین الدین جبرئیل بعمده امید از فروغ روی آن مولود فرشته خوی با اداب
سعادت خرم و بهجت و شادمانی بر افراخت و بجای ندر و صدقات قیام نموده و همه و شادی کلبشه و آنکه
بود و زبان ساخت و بالهام آنکه غیب آن فرزند سعادتمند را ابوالفتح کنیت نهاده و نام
و لقب کرامیش را صفی الدین اسحق قرار داد و الحمد لله الواهب الاجداد و الصلوة علی خیر
عباده و آله الانجباء الاتقیاء **تزیین ابن صحیفه بوقف آنچه از قبیل مناقب و مقامات شیخ صفی الدین**
بر اتفاق اکابر آفاق ذات حسنت صفات شیخ صفی الدین اسحق آفتابی بود در مشرق ولایت و ابر ...
در خشیده و شعشعه ضمیر منیرش مسالک انوار غیبیات الهی و حقایق و مکنونات در فضا [illegible]
و گنجینه سینه اش از جواهر علوم لدنی پر و علو و پایه منزلت و منزلت بیرون از احاطه دایره [illegible]
هدایت نقاشش زیور کرشمه بهوش اعاظم سلاطین و ملوک و اقطاب را اقدام صدق اش مکمل [illegible]
بعیبرت الهی در ضمیرش و سلوک قرب جوش قربانی سوی صدای سبب انوار رحمت ایزد تعالی [illegible]
از استماع اوصاف سلطان طریقت سالکان عالم را بازار رفتار اوای الفجر و در بیداری آن در نشان [illegible]
دل بیرون رفتن کاه در نشاط کشیده تیغ درونش حادثش پر خطر و ز آن رفع قامت
درکوی اب عبادت حورش کان ابروی زبان ضمیده و در وصف دل را بخت کشیده و در آیات [illegible]
بر زبان جوهر پرتو جمال خبیر تصور فرمود دل صبح اش از بیان اسرار حقایق معارف زبان کشوده

و از شام تا بام برکوع و سجود | و قیام و قعود اقدام فرموده | همه شب تا روز برکوع و سجود
مشغول بود و قیام و قعود | شده چشم او بی خواب را | و چشمش کم گشته خفته خواب را
نخفته چشم ... به زندگی | بلطف نهان چشمه زندگی | به ... آن ... جواب
به بسته ز خواب ... | شب زنده دار ... | همه شب ز خورشید ... بود
... | ... | ...
... | ... | ...
... | شده حاصل ... | ... کرامات

هنوز در سن صبی بود که بر طبق کلمه کریمه «وآتیناه الحکم صبیا» رتبت نیابت ... ولایت ...
بر وی ... ساعات ... ساعات ... در اثنا ...
... الطاف الهی ... اعلان ...
... مسجد ...
... آفتاب ...
... سعادت طلوع کرده ...
...
ولایت ...
...
... شیخ ...
...
...
... شیخ ...
...
... شیخ امین الدین ...
...

و با زاهرا ... بسته شد و ... دیگر برگرفته ... آن ...
در لمعان آمد و چون این معنی ... نوبت ... خواب ...
... خواب ... شیخ ...
... آفتاب ...
قبیل بیت زهی خواب که تعبیرش تو باشی ... خوشا آن آیت که تفسیرش تو باشی ...
محبت الهی در خاطر ... حضرت ولایت پناهی ...
در طریق ... صلاح الدین ...
...
... شیخ ...
...
...
... شیخ مصلح الدین سعدی ...
...
...
...
... شیخ ...
... شیخ زاهد ... شیخ ...
... ابراهیم ... سید جلال الدین ...
... سید جلال الدین ...
... شیخ ... امیر المؤمنین علی ...
... شیخ صفی الدین ...
... شیخ ...
... شیخ صفی ...

دو طرفی از عشق ملاقات شیخ زاده را تحمل نمی شد و در رفتن شتاب کرد شدت سرما و درد بکمال رسانید چاره و ربنا [illegible]
ایشان کرامت گشت و در ماه مبارک رمضان الذی انزل فیه القرآن بمقصد رسید و در زاویه شیخ زاده فرود آمد
و با وراد نماز و روزه و تلاوت مشغول گردید و حال آنکه در آن روزها شیخ زاده در خلوت نشسته بود چنان معهود بود
سوی کسی نمی دید تا هنگام اربعین ایشان را بیان ملاقات آنحضرت دیده و چون بسته بودند و در رمضان حال آنحضرت بر بنده
منوال جاری بود و او جوان در سالها روز بزرگ داشت از وصول نشد و قاعده ای آن دوست خبر یافت فقیر در آن روزها
که فقیران مبرور طلب را با شیخ گفت آن جوان کیست به چه رو که در گوشه زاویه نماز می گذارد و طلب حق در کار
مست در راه و تا آنجا رسید و محمد فقیران از طلب بر آمده و طلب نمود و هم در آن ایام شیخ زاده طلب آن عادت
فرزند شیخ صفی الدین بخلوت و در خلوت گرفته بود طلب و در ایشان و تحقیق پیدا گفته و بدو ارادت و اخلاص
ملازمت در شرف مبارک شان بود و مدتی در بیعت بود و تربیت ایشان می نمود از شیخ صفی الدین
سره از سیدان کجا بود و در یافت نماز کار ایشان بسیار که در معرفت روز بروز مرتبت افزون گردید
شد و مهم و در آنجا رسید که در مرتبه بلند رسید و از بزرگان آن زمان گشت و مرتبه بلند یافت و از خلفا
بعد از آن در آن میان نماز و در روز که در وقت مرید شیخ زاده در بیعت مرید گشته بود
سال ها از کمال رسوم و علوم مجتنب گشته بود و در وقت اتفاق او که در خلوت با یکی از یاران مشغول بود
یاد و از آن مرتبه بکمال رسانید که شیخ زاده آنجناب را ترجیح از ایشان و ریاضت داده بود
گرفت اشارت فرمود و در پی قیاس حضرت ولایت پناه و در مسند ارشاد بر ترتیب شیخ زاده از ایشان و در مجرد
می بود و صاحب مقامات عالیه و جامع کمالات نسبت گشت و شیخ زاده او را بود و آنگاه فرزند آن صاحب کمالات
منصب سجاده نشینی و ارشاد و حقایق را آن حضرت رجوع نمود و یکی از خاندان کرامت خود را که مرید او
علیه السلام بود و بکمال رسانیده و صیت این حکایت از روایت مولف صفوة الصفا که در شرح
کرد شیخ زاده را به بعد از آن شیخ صفی الدین را بنده کرده بنده و نظر حمت در حضرت ایشان رسانید که
آنحضرت گشت تا به در بیعت در آن وقت به جز اذن خلفا و مریدان با استقلال یافته و شیخ زاده قدس سره وفات
گشت که چون حضرت شیخ مهم ارشاد و سجاده نشینی را به جای شیخ صفی گذاشته و او را در محل نشسته ارادت
طلب او گرد دانش جمع کرده و مرتبه عروج و رونق رفعت خاندان شما خانه را بر خلعت آنحضرت که او را به جلد فرزند
جلال الدین علی را که جمیع کمالات صوری و معنوی را متصف است قایم مقام خود ساخته و تمام تربیت او رسانید

و در و این مشاهدت مخدوم زاده خود را بتم و این حکایت را بسم سیدی کرده و شیخ زاده ما عهد علاقه قرب نمود
و این مقصود همین بود دوست مشاهدت ایزد سبحانه و تعالی و ولایت را به شیخ صفی نهاده و در زمان هم
در باب ارادت حقیقت و دراید از منشا و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء مصراع این کار دولت است کنون تا کرا رسد
پس از آن که سپس زمان ایشان ساختم که به شما حقیقت این حالت ظاهر شود آنگاه فرمود که کدام حضرت
جلال الدین علی گوید که شیخ متصل خلوت حضرت شیخ است و از پرسید که حضرت صفی در کدام مقام است
جواب داد که در سیاحت و در سر صفی است از شیخ آنجا از شیخ مسافرت است شیخ گفت که هر دو را با او
سید هم شد و فرمود تا که کدام به جواب می خواهند داد جواب داد و در سرکت شیخ جلال الدین علی را بخواندند که آمد آنجا
و به شنیدند هر دو از شیخ صفی را از خود و سخن آن آورد آنجناب بشنید و گفت آنکه در مقام علم
شیخ صفی الدین قدس سره مرتفع است و در آن وقت شیخ زاده پرسید که صفی کجا بود او جواب داد که در خلوت
سبب آمد است و بود گفت در آن شما را تسلیم دادم رباعی هرکس که ره عشق خود را بتمام نرود یکدم ز خیال
یار غافل نشود جز حسرت کوچه هوس از و طرفی آنکه از وی قرار ندارد نشود الکاه شیخ زاده او را
بر در ایشان آورد و بر زبان الهام بیان داد که شما را معلوم شد که جلال الدین علی را که اقتدا دارد خاطر است که تا آخر
ترتیب مرا در آن دیده استماع نمود و صفی را که اقتدا دارد هر که در بزم شیخ مسافرت آورده نشود و هم کسی آمده قرب
این سعادت بواسطه مشاهدت صفی را که محبت الجانب و در ازل در ایشان بوده و او در آن بود شعر با خود آوردند
در این خانه قرار بر بسته دایم بجانب قبله نشسته بود و نفس و کمال شیخ صفی الدین قدس سره حضرت
و خلافت دارا و وقت بود و فرقه گرفته از سرفرازی که نشسته شیخ صفی الدین هم در زمان حیات شیخ زاده
رجوع سعادت و مجد و رفعت یافت و در حیات شیخ و تربیت سالکان طریق جانب ارشاد مشغول
بسبب مزاولت به اشتغال بود در مرکز و کوی و در آن ملاقات و شرف دیدار شیخ زاده در آن خانقاه و به کمال
خواسته و غرض کمال ارادت و اخلاص بتمام بر سر بنده این معنی موجب مزید رفعت شان و علو مکان
آنجناب گردید و اعیان شیخ زاده و نیز در آن محل تشریف بردند و نسبت و آنجناب بدان محبت و اتحاد
بجا می آوردند و در صفوة الصفا از شیخ صدرالدین روایت کرده که گفت در زمان شیخ زاده و هم
صفی در حضور حضرت رسید و در زاویه کسی نبود تا نزول خود نموده در حضور شیخ صفی الدین با شیخ ملاقات
از سر قدم او در محل نشسته بود و بر تحفه آورد که ترتیب الاحسان مرتبه سالها

[illegible]
۱ [illegible]
[illegible]

[illegible]

جنابه

و توفیق موهبت دستیابی از مطالع انوار کرامت مباحثش پیوسته بشارت به طلوع و ظهور می‌نمود که از
فروغ آن روز بازار رفعت آن و معارف صحبت افادات پذیرفته طالبان را راه وصول بکعبهٔ مطلوب نشان
سلاطین عالم مرکز دایرهٔ جمعیت جنت رتبتش بسعید بعدالت انگشت و رفعت اوست منافتش مجال تکلم
در نشست ما در فرمان فنون و طبع عالم مورد در زاویهٔ سعادت بر آستانش راه یافتند در حیث خدام
... و در غایت تواضع و فروتنی نشسته نظم در شب تقدیر فروزان انوار هدی ...
... علم بانات تحفه در کار کمالات ... رفته از مدرس به فرقه ...
در کشور ... اقالیم سعید صحبت ولایت آن سرور ... است نتایج گشت و خلق بیابان ...
ارشاد آنحضرت و خلق ... سلوک طریق ولایت موفق شد ...
... آن عارف کمالات انسانی ... انجا شنید ...
... از طلوع ... عارف ذات ... صفاتش کرده بود از آنحضرت
مدد ... ایام ضعف ... زبان الهام بیان ... گفت
... کتب الهیه ... علی الاطلاق ... جمیع اصحاب
... شیخ ... اعراض ... وفات ...
... حضرت صفت ... بعضی از ... تمام ...
... و از احوال ... علما ... شیخ
صدرالدین ... شیخ ... سید جمال الدین اصفهانی ...
... تلاوت کلام ملک علام مشغول بود ...
... در شنبه ... محرم ... در غایت ... گفت ...
... شعر و ... الدنیا ... رسول ...
... الموت ... حضرت حق ...
... بنی آدم ...
... عالم ... آنحضرت ...
... غایب ... نشب ...

صحبت آن صحبت ... زبان ... کیفیت ... آن ... شدت اندوه آن
... مرتبه ... زبان شرح آن ... اوراق ... بیت
زبان ... انسان ... بیت ... که سایه ... از سر خلق
خورشید ... بیت ... سپهر ...
... سید جمال الدین اصفهانی
... آن سرور ... آن کار آن
حضرت ... بنشیند ...
... زبان الهام ... اصحاب
...
ارادت از ... اسباب ... لوازم تجهیز و تکفین ...
حضرت خاتم المرسلین ... نماز گذارده ... جاشنگاه ... روز شنبه
... سلاطین ... آفاق ...
... شیخ ... فاطمه بنت شیخ ... شیخ صدرالدین
... شیخ ...
... حضرت ...
... حضرت ... ع
... شیخ صدرالدین ...
...
... اعلام ... مثنوی ...
...
...
...
... مثنوی ... آن ...

برکت الله ☙ شود و در صدد علاج کشتی نباشی ☙ در آن گروه ارواح پاکان مقام ☙ که هرگز نوح راه گم گشتند

اعتزام ☙ بدین بام مرغی نگار رنده است ☙ یکی مرغ نغمات پرنده است ☙ سنبل آن مرغ از زره

عفو منتخر بوده والیاس نیز ☙ تمسک کرده این آرزو بسپهر ☙ که به دیدش رای روب مهر ☙ والحمد

المستحق محمد والثناء والصلوة علی صفیه محمد المصطفی و آله الفخام الاتقیاء وعترته البررة الا

وسلم علیه وعلیهم تسلیما کثیرا کثیرا **ذکر ارتحال حضرت شیخ صفی الدین و ذکر اخبار شیخ صدر الدین**

موسی و اولاد شیخ صدر الدین بعد از انتقال شیخ صفی الدین بهشت برین در آن زمان

ارشاد برایه تمهید بساط هدایت و ارشاد و پرداخت ریحانه تقوی و طهارت متمکن گشته

رشته سالکان بادیه طلب را سرچشمه زلال فیاض سیراب گشت ☙ شعر ☙ گشت و شیخ معارف پناه ☙

بپاری طالبان در خانقاه ☙ نشستند در مجلس سالکان ☙ سر ملک توحید را سالکان ☙ را آگاه

ترسی را نوده ☙ بتکمیل نفس نفیس رانده ☙ در صفوة الصفا مسطور است که در آن روز که شیخ

زاهد روح الله روحه صبیه صبیه خود بی بی فاطمه را بحباله نکاح شیخ صفی الدین قدس سره در

آورده در اثنا مجلس شیخ برخاست و بازنشست و بعضی از مریدان سبب قیام را پرسیدند جواب

داد که فرزندان که صفی را از بی بی فاطمه خدا خواهند بود رسیدند پیش کرده تعظیم آن فرزند صاحب کمال

کرده قیام نمودم من و صفی خواهد بود برخاستم و چون شیخ صدر الدین موسی از عالم پا بنه وجود

همایون پادارات و لوامع رشد و ارشاد از ناصیه حالش لایح گشت شیخ صفی الدین فرمود که

آن فرزند که شیخ زاهد در مجلس عقد بی بی فاطمه بجهت اکرام او قیام نمود صدر الدین است و هم

در آن سبب مذکور مشهور است که در ولایت اردبیل و قریه ایست که یکی را قول و دیگری را اولاد میگویند

و در قدیم الایام میان متوطنان آن دو قریه پیوسته منازعت و هیجان واقع شده اما در وقت

شیخ صفی الدین قدس الله سره العزیز بزلال معرفت و نصیحت آنحضرت نایره عداوت ایشان

تسکین یافت و بعد از انتقال آن قدوه اهل کمال کرت دیگر مردم قول در مقام جنگ و جدال آمده

مغلوب شده اهالی را سوار شده و نیزه در دست گرفته الا آنکه ولایتیان بنابر عدم قدرت مقاومت

در میان قریه متحصن گردیدند و در آن اوقات چنگیز خان که در سلک مریدان شیخ قدس سره انتظام داشت

نسبت آنحضرت را در عالم رویا مشاهده نمود که میفرمایند که صدر الدین را بگوی که مردم سفید را

نوبیان نرسند که ایشان زاینده و اولاد ایشان را به اولاد ولایتیان منع نمایند که آن سخن را قبول کنند و با

او دامن و امانی که باایشان موافقت کرده و بیمروتی با مصاحبت شیخ صدر الدین رفته چنان

رنجیده از روی غفلت و بیخبری خارج از آن فتنه سالکان زده و کرامات او میان آورده گشت

که بهره اعداء و بقای ایشان را عیب بیارند که مردم سفید روش را نصیحت نمودند که آن مرد کرامت

پادشاه و سلطان الا حضرت شیخ دانسته الکاه ابن او هر عزیز شده و اولیا ایشان نشستند الا آنکه ایشان

ملتزم قبول نصیحت و اولاد ولایتیان از مصالحه او سرگشته بجدی متوجه تا قریه آنها جنگ کردند و باد او رو عاقبت

شیخ صفی الدین در جنت مکان حال حضرت شیخ صدر الدین قدس سره حال غالب آمده بسیاری از قولیان را

به تیغ بیدریغ بگذرانیدند و بقیه السیف منهزم شده چون بتدریج آن سبب بغایت بر سر ایشان رسید گشت

که در حین اشتعال آتش قتال سواری سبز پوش که رایت سبز در دست داشت و نیزه در دست داشت از

اولاد ولایتیان متوجه آن گشت و مقابله او در دست گرفته از کار رفته زنگ سبز کرده و در روی ایوان

آورده ام ☙ بالای ولیکن ستیزه ☙ اگر کرمی باو داد هم بر بزه ☙ بشوید به پیوسته گر کیک ابتراب

و در اوایل ایام جهانبانی خجسته شیخ صدر الدین از ملازمت واشتغال و استفاده بسیار بی نظیر خلف

بیکار و بشرف ملاقات آنحضرت مشرف گشت و از مبارکش را طلب نمود بیت الله و دولت خویش را به اسطه تبرک

نسبت به وفاق را ابلاغ نموده خان آن مشهور شده بخت و آن ورثه اکابر او خان را بدر تبریز طلبیده و کمال

مراسم تعظیم و تکریم بجای آورد و روی او در مقام استغفار شیخ شیخ مشار الیه روایت شده در مروجان شاه

بیکی از نوکران داد و در عام الحضرت تنبیه کرده در اثنای مقابلت سال مقام مقیم عقب طلب

ان جانب خود سفارت بحث الحاجتین در جهان آمده و ملک اشرف در او رشاه و فخر ملک تبریز توقف نمود

و صنعت سعادت معلوب او در پیش خدا و در آن ایام که از زندگیان و شیخ صفی الدین بایشان داد

و افتاده دیده که اعمال در دست مبارک گرفت و در غایت عطف و اشرف میگوید که فرزند نمیگیرد و حضرت شیخ

و بزرگ و رسته آن ملک آذربایجان را بتوجه تو دادم و دید تو ترک پدر را ابین ملک تو را میدهد و اشرف جواب

که سبب تکرار واشتن که دوام زاده است که میخواهم بصحبت ترکش شیخ و تبرک جویم و شیخ ابا کرد

نشست که او را در آن کشت آشنا شود و در ملک تربیت آن ملک را اعاده فرموده آن ملک اعاده نمود و بوار دار

در سفت ناقه در شکایت گشت و ملک اشرف در حین از شاه و سر بقدم شیخ نهاده و زبان اعتذار

و شیخ نسبت [illegible] گفت [illegible] انگاه شیخ [illegible]
[illegible]
[illegible]
شیخ صدر الدین [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] کرامات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ صدر الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] جانی بیک خان [illegible]
[illegible] شیخ صدر الدین [illegible]
شیخ [illegible]
[illegible] جانی بیک خان [illegible]

بقدم رسانید و توکل بن اسمعیل بزاز که کتاب صفوة الصفا جمع کرده است گوید که در آن ایام که شیخ
صدر الدین موسی در اردو [illegible] جانی بیک خان تشریف داشت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ صدر الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ [illegible] آنحضرت
[illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible] ومن یتق الله [illegible]
[illegible] جانی بیک خان [illegible]
[illegible] شیخ صدر الدین [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ خواجه علی [illegible]
[illegible] بیت
[illegible] شیخ خواجه علی قدس سره [illegible]
[illegible]
[illegible] مثنوی [illegible]
[illegible] شیخ خواجه علی [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ ابراهیم [illegible]
[illegible] ومن یتوکل علی الله فهو حسبه [illegible] شیخ [illegible]

بقدم [illegible]

دل روشنش پر نور معمور شد با بابان ازان دیده دریای نور [illegible] بعد از چند روز شیخ ابراهیم
[illegible] شده از غیب [illegible] گشت **بیت** فراق [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ خواجه [illegible] سعادت [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ خواجه علی [illegible]
[illegible] شیخ ابراهیم [illegible] **فبایت**
تجری من تحتها الانهار اشتغال نمود **شیخ ابراهیم** بعد از رحلت شیخ خواجه علی [illegible]
[illegible]
[illegible] خاتم النبیین [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان جنید [illegible] **مثنوی** [illegible]
[illegible]
[illegible] **سلطان جنید** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **مثنوی** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] سلطان جنید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
مثنوی [illegible]
[illegible] سلطان جنید [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] **مثنوی** [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان جنید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان جنید [illegible]

[illegible] غایت جمعیت [illegible] اصحاب و اکرام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان جنید [illegible]
[illegible] شروان [illegible] شروان شاه [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] شروان شاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شروان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شروان شاه [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] سلطان جنید [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان جنید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان حیدر [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان حیدر [illegible]
[illegible]
[illegible]
ذکر طلوع نیّر سعادت [illegible] دودمان مصطفوی [illegible]
سلطان حیدر [illegible] خاندان صفویه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... رب هب لی [illegible]

[illegible] فبشرناه بغلام حلیم و با آنکه جمیع اسباب سیادت صوری و معنوی سلطان حیدر [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] تاریخ ... [illegible]

[illegible] فتمثل لها بشرا سویا [illegible]

ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم [illegible] مثنوی [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] مثنوی [illegible]

[illegible] ... سلطان حیدر [illegible]

[illegible] اسمعیل میرزا [illegible]

الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل [illegible]

[illegible] ... [illegible]

بنجارق

[illegible] نظم [illegible]

[illegible] ... سلطان حیدر [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء

ذکر سلطنت [illegible] ابو النصر حسن بیک بن علی بیک بن امیر قرا عثمان

[illegible] ... [illegible]

السلطنة والخلافة ابو النصر حسن بیک رسیده است و کامرانی انجمن [illegible] و رتبت امیر جهانبانی [illegible]
یوسف که در آن اوان در بغداد بود [illegible] و دیگر [illegible] در طریق خلاف سلوک نموده
بین الجانبین منازعت [illegible] داشت تا بوجهی که [illegible] گشت سر پنجه اقتدار امیر حسن بیک
حیات [illegible] و هم در آن سال پادشاه خراسان میرزا سلطان ابوسعید گورکان [illegible]
[illegible] ممالک جهانبانی متوجه عراق و آذربایجان شد [illegible] امیر حسن بیک [illegible]
[illegible] امیر حسن بیک [illegible] ولایات [illegible] آذربایجان و [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] فتح [illegible] گرفت [illegible]
سعادت [illegible] فتوحات [illegible] در ممالک [illegible]

ست انتقام بهر ربیعت	حسن بیک [illegible] عدل [illegible]	[illegible] حسن خلق پادشاه [illegible]
[illegible] بود آن سرفراز	[illegible]	کرم بود و رسم [illegible]
[illegible]	ممالک [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] و حسن بیک [illegible] و در آن [illegible] شیخ [illegible] الدین [illegible]
و در [illegible] و [illegible] فرزندان [illegible] خود [illegible]
با سلطان جنید [illegible] سلطان حیدر [illegible]
[illegible] بعد [illegible] و [illegible]
[illegible] و اقبال [illegible] رسیده [illegible] حیات
[illegible] انتقام بهر رحلت [illegible]
[illegible] تبریز [illegible] محمد [illegible] سعید [illegible]
[illegible] الدین اسمعیل [illegible] امیر حسن بیک [illegible]
[illegible] امیر حسن بیک [illegible]
[illegible] سلطان یعقوب میرزا [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] حیات پدر [illegible]

[illegible] تاریخ [illegible] احوال [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
ذکر حکومت سلطان خلیل [illegible] امیر حسن بیک [illegible] میرزا یعقوب [illegible]
سلطان خلیل در زمان حیات پدر بزرگوار در مملکت فارس [illegible] اشتغال داشت [illegible]
[illegible] امیر حسن بیک [illegible] تبریز [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] سلطان یعقوب [illegible] سلطان خلیل [illegible]
[illegible]
[illegible] آذربایجان [illegible] سلطنت [illegible] سلطان یعقوب میرزا [illegible]
[illegible] آذربایجان [illegible]
سلطان خلیل [illegible] تبریز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان خلیل [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] سلطنت سلطان یعقوب میرزا [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] سلطان خلیل [illegible]
[illegible] آذربایجان [illegible] سلطان یعقوب [illegible]
[illegible] یوسف میرزا [illegible] مسیح میرزا [illegible]
[illegible] سلطان یعقوب میرزا [illegible]
[illegible] تبریز [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

قاضی مسیح الدین عیسی را که در آن ولا فرزند ارشد وزیر بود که استاد وی بود و بجلال منصب صدارت
و حکومت امور شرعیه منصوب گردانید بلکه آنجناب را در تمشیت امور ملک و مال دخل داده تا
جاه و جلالش رو باوج کمال نهاد و رسانید امر نیابت و سرانجام مهام سرکار سلطنت با شیخ
نجم الدین مسعود که خواهرزاده قاضی عیسی بود تفویض شد و جمیع امرا و وزرا و ارکان دولت در
امور سلطنت ابواب انواع اصلاح بر روی روزگار خویش گشوده از غایت اقتدار اجازت او
کرده و امرا و اعیان سلطنت در برابر صدر بزرگ صاحب بزرگ قدم نهاده توقیع زده بود و فرمود که تا او امر آن
آن توقیع صورت نشود و مجلس عیش را انقیاد و اتحاد بمنصب ارادت و کار سازان سپاه و رعیت را بجلیل
مرحمت او رسیدند چنانکه از گرفت امور و مرحمت و کرامت او اصلاح کمتر بود از کلام شده و بر او
احوال اهل روزگار و انجمن پیدا نشد قاضی عیسی در کمالات بسیار داشت و جلال حاجبش بطلب
دولت متعلق بوده و بهسته نسخ فرموده با انواع خیر را بکار داشت پادشاه و امرا و سپاه را باطراف
اقرار و ارشد ساخته بیشتر مبلغ را می بودند و گشتند که ملک را ارادت چنانکه عیش و شده و بجانب ...
مملکت را بکشور و آن جناب بتربیت شیخ قاضی خیاء الدین نوربخش که در اصل بسی ... و کرمان را از اعیان سلطنت
معمور و اعیان بتبریز آمدند و سلطان یعقوب میرزا در دولت و مقامات ایشان مجلس عالی غایت ...
و حشمت آراسته و کلاه زرد و زری پوشیده و در بر سلطنت نشسته آنچه قاعده بود را بداد و حوادث
ترسیده در محل جنون درگرفت قاضی عیسی بمجلس در آمده و پادشاه و امرا ... را جمع نمود
بجهت کسوت زرد و زر را بر دوش انداخته و از عود مبارک سراج الدین را فرمود که آن ...
در کتف یعقوب میرزا ... گرفته قرار یافت در زمین رنگ و ... پادشاه ... الا ... و ...
و رشته اعمال و ادب بجای قاضی متغیر گشت و در ... صدر ... قدر ... بسته شد ...
اتفاق در ... و در ... که در دیگر ... خلاف شرع شریف بود منع فرمود و ... خیرات ...
ترتیب یافت ... شیخ نجم الدین مسعود ... اخلاق و محاسن آداب ... و عدالت ...
و انصاف ... سرانجام امور ملکی و مالی ... حسن ... آورده و در زمینه ... را ...
و ... گذاشت ... بسیار امرا و ارکان دولت آن پادشاه ... و علما ... متعلق ...
بود ... اوقات ... بسیار بنده ... در ... مستند ... اعمال ...

اعلام انصاف

اعلام انصاف مرتفع گردانید ... زیاده بر دو سال علی هذا المنوال بگذشت و تمامی ... و
در آن ولا از بیجان و حوالی ... بسیار و ارکان ... بهر ... آباد ... گشت یعقوب میرزا ... اعمال حسنه خود را
و ... سلطان حیدر ... بود و ... اساس دولت ...
... ابواب ... گشوده ...
آید و حقیقت این سخن و تفصیل ... انشاءالله تعالی رقم یابد پس **ذکر لشکر کشیدن سلطان حیدر**
صفوی بجانب شروان و توجه آنحضرت در اثنای قتال بمنزل رضوان سلطان حیدر
... اوقات ... سلطان ... و ... از ... گاه ... لشکر ... و ... ایام ...
... اقتدار ... بجانب دربند شروان ... بافراخت ... لشکر ... از طرف دربند
... مقام ... کریمه **اقتلوا المشرکین** ... شروان
... امیر خلیل الله ... شروان شاه ... بودند ... آنحضرت ... ایالت ...
... مقام ... مملکت ... تیغ ... کرده ...
تیغ ... خوارشت ... فرستاد ... جمعی ... ایشان ...
میرزا ... سلطان حیدر ... قزلباش ... رزم ...
شروان شاه ... لشکر ... ولایت ... بود ...
... آن جماعت ... اقبال ...
... سلطان ... آن ... که قدام ...
... قزلباش ... بدانستند ...
... شوکت ایشان ... آمد ...
میرزا ... مذکور ... گشته ... سلطان ...
سوار ... شروان شاه ... اجازت ...
سلطان حیدر ... سلطان حیدر ... بجانب
شمال شروان ... ملک ... لوازم ... بجا آورده ...
مردم آن ... عهد ... اخلاص ... پیش ... آمدند ...

تورش محفوظ [illegible] و چون نواحی [illegible] معسکر حضرت [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] آن [illegible] الآلات رزم و پیکار [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible] بسته است [illegible]
[illegible] سلطان حیدر [illegible] مشهور [illegible]
[illegible] و [illegible] آغاز [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] یک برج از برج [illegible] راست [illegible]
[illegible] آن حال [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] لشکر [illegible]
آن [illegible] اشتغال آتش جنگ [illegible] حضرت [illegible] سلطان حیدر [illegible]
[illegible] این خبر [illegible] گردید [illegible] [illegible]
[illegible] مراجعت [illegible] مخالفت [illegible] منزل [illegible]
شاه و [illegible] با سپاه [illegible] همه [illegible] تیغ کین [illegible] نیام همه [illegible]
آن شام [illegible] حضرت رسیده [illegible]
[illegible] سلطان حیدر [illegible]
[illegible] صفات [illegible] گردان [illegible]
[illegible] آتش قتال [illegible]
در میدان [illegible] تیغ کین از نیام [illegible]
[illegible] و [illegible] زمین [illegible] کین [illegible]
[illegible] تیغ تیز [illegible] جنگ [illegible] زمین [illegible]
[illegible] سلطان حیدر [illegible]
[illegible] حیدری [illegible]
[illegible] شاه حیدر [illegible]
[illegible]

[illegible] است [illegible] گردان [illegible]
[illegible] سلطان ترکمان [illegible] شاه [illegible] در مقام [illegible]
[illegible] زمین [illegible] آنحضرت [illegible] لطف [illegible] از قتل آن [illegible]
[illegible] کشیده [illegible] گناه [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] حیات [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] آن سلطان
[illegible] شکست [illegible]
[illegible] شروان شاه و سلطان ترکمان [illegible]
[illegible] شکست [illegible]
حیات آن سلطان [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] شروان شاه و سلطان [illegible]
حضرت [illegible] سلطان حیدر
[illegible]
[illegible] آورد [illegible]
[illegible]
[illegible] کلام [illegible]
[illegible] سعادت
[illegible]

آن بهوریات داشته یعقوب میرزا صورت نگاره و احوال او را بیان نماید پس اگر [illegible] اسپ [illegible]
رسید بنیاد [illegible] فتح [illegible] معطوف [illegible] شکست یکروز و آنکه [illegible] احوال [illegible] بیک [illegible]
آنکه [illegible] زیرا که [illegible] طریق [illegible] دست [illegible] ابراهیم خلیل [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] بنیاد [illegible] **پادشاه گردید [illegible] علی پادشاه** [illegible] صدور [illegible]
حضرت اسمعیل [illegible] **دولت [illegible]** [illegible] اتفاق [illegible] عاطفت [illegible]
[illegible] **[illegible] و فتح عظیم** [illegible] نادانست [illegible] صدیق [illegible] از [illegible]
یعقوب [illegible] مملکت [illegible] بسیار [illegible] **[illegible]**
[illegible] بر [illegible] **مثنوی** [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] اسمعیل [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] دولت و اقبال [illegible] سلطنت [illegible]
سلطان شاه اسمعیل بهادر [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] سلطان حیدر [illegible]
[illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان حیدر [illegible] شاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یعقوب میرزا [illegible]
[illegible] سلطان علی پادشاه [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] مملکت [illegible]

سلطان علی پادشاه [illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] حضرت شاه دین پناه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کلام [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] یعقوب [illegible]
[illegible]
[illegible] یعقوب میرزا [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] یوسف میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] یعقوب میرزا [illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible] ٭ [illegible] یوسف [illegible] یعقوب [illegible] **[illegible] میرزا [illegible]**
[illegible] [illegible] سلطان یعقوب میرزا [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] سلطنت [illegible] میرزا
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] سلطان یعقوب
[illegible]
[illegible] شیخ نجم الدین مسعود [illegible]
[illegible] امیر [illegible]

عم [illegible] مسیح میرزا از شوکت [illegible] شاه علی [illegible] که در بعضی از ولایات عراق حکومت می‌نمود
[illegible] شد داعیه استقلال [illegible] شاه علی با سپاهی از امرا و لشکریان [illegible]
[illegible] با [illegible] درآورده با سپاهی [illegible]
این خبر به تبریز رسید بایسنغر میرزا [illegible] صوفی خلیل [illegible]
[illegible] بایسنغر میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بایسنغر میرزا [illegible] بایسنغر میرزا [illegible]
[illegible] صوفی خلیل
[illegible]
سلیمان بیگ گشت [illegible] که سلیمان بیگ [illegible]
صوفی خلیل [illegible]
[illegible] تبریز [illegible] صوفی خلیل [illegible]
[illegible]
صوفی خلیل [illegible] بایسنغر میرزا
[illegible] سلیمان بیگ [illegible] صوفی خلیل [illegible]
[illegible] سلیمان بیگ [illegible] بایسنغر میرزا [illegible]
[illegible] تبریز [illegible] رایت استقلال [illegible]
مصرع [illegible] **ذکر ارتفاع لوای دولت رستم بیگ [illegible]**
رایت شوکت میرزا بایسنغر و سلیمان ترکمان [illegible] رستم بیگ [illegible]
[illegible] مسیح میرزا [illegible]
مسیح میرزا [illegible] رستم بیگ [illegible]
صوفی خلیل [illegible]

انتقام داشت

انتقام داشت [illegible]
خلیل [illegible] سلیمان بیگ [illegible]
[illegible] رستم بیگ [illegible]
[illegible]
[illegible] رستم بیگ [illegible]
[illegible] رستم [illegible] بایسنغر [illegible]
[illegible] بایسنغر میرزا [illegible] سلیمان بیگ [illegible]
[illegible] رستم بیگ [illegible] بایسنغر میرزا [illegible]
[illegible] بایسنغر میرزا [illegible]
[illegible] سلیمان بیگ [illegible] رستم بیگ [illegible] تبریز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بایسنغر میرزا [illegible] شروان [illegible]
[illegible] بایسنغر میرزا [illegible] شروان [illegible]
[illegible] سلیمان بیگ [illegible]
[illegible]
[illegible] سلیمان بیگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رستم بیگ [illegible]

ساخت و ... [illegible] نهضت رایات عالیات ... یافت ذکر نجات یافتن ... [illegible]
و ... [illegible] گشته شدن میرزا بایسنغر ... [illegible] بر حضرت ... چون ... حکمت بالغهٔ ربوبیت ...
... [illegible] ولایت چندگاه ... [illegible] زبان ... [illegible] اشتهار یافته ... [illegible]
... [illegible] و تلک الایام نداولها بین الناس ... [illegible]
... [illegible] و اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه چند صورت روی نمود که هر یک سبب نجات آنحضرت ...
... [illegible] ... یعقوب ... [illegible]
آمده ... [illegible] آنحضرت ... رستم بیگ ... [illegible]
... بایسنغر میرزا ... سلیمان بیگ ... [illegible] ... سلطان ... [illegible]
و ... [illegible] رستم بیگ ... [illegible] میرزا بایسنغر ... [illegible]
... [illegible] ... رستم بیگ ... [illegible] ... حضرت شاه دین پناه
سلطان علی پادشاه ... ابراهیم ... [illegible] ... سلطان ...
بجانب شروان ... [illegible] ... حسام ... [illegible]
... [illegible] میرزا بایسنغر ... [illegible] ... ملکت ...
... [illegible] ... بایسنغر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] اخلاص ... [illegible]
... [illegible] سلطان علی پادشاه ... [illegible]
... آنحضرت ... سلطان ... [illegible] میرزا بایسنغر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... میرزا بایسنغر ... [illegible]
سلطان ... سلطان علی پادشاه ... [illegible] ... تبریز ... [illegible]
... رستم بیگ ... [illegible] ... بایسنغر میرزا ... میرزا بایسنغر ... شروان ...

آمده

آمده ... [illegible] ... رستم بیگ ... [illegible]
... [illegible] سلطان علی پادشاه ... [illegible] میرزا بایسنغر ... [illegible]
... [illegible] ... سلطان ... [illegible]
میرزا بایسنغر ... [illegible] ... بایسنغر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] تبریز ... رستم بیگ ... [illegible]
... [illegible]
ذکر شهید شدن سلطان علی پادشاه و ... گشتن ... شاه دین پناه
... [illegible] ... سلطان ...
... شاه دین پناه ... ابراهیم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] سلطان علی پادشاه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] سعادت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... رستم بیگ ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]
... [illegible]

مرتب ساخته لشکر ... و بمجلس ... صوفیه قزلباش در ملازمت سلطان علی پادشاه [illegible]

در آن دوران که آن سه عالی مکان در اردوی رستم بیگ تشریف داشتند هر روز جمعی کثیر از مردم

صاحب عقیدت و معتقدان خاندان ولایت بخدمت رسیده و از نقود و اجناس و اسب و اقمشه پیشکش [illegible]

میکشیدند و چون نمی توانستند که علانیه تکلم دارند بشنیدند ... مراجعت بمنازل خود ... سلطنت

میکردند و اولا امرا رستم بیگ از هجوم آن زمره ناجیه هراسان گشته با ... راه ... [illegible]

از قتل ... خوف ... بیان ... قصه ... مقتول ... گروه سلطان علی پادشاه [illegible]

شهادت چشانیدند مرحمت ... ولایت ... در ... مکرر ... [illegible]

خارج گردانیدند ... کیفیت این اندیشه را معروض داشته آن سرور ... اتفاق [illegible] در نواحی

دانیال فرسنگ ... حضرت شاه دین پناه و سید ابراهیم را بجنگ ... [illegible]

امداد اسپهبد رستم بیگ ... بر فرزند سلطان علی پادشاه ... سلطان را ... [illegible]

بتعاقب آن حضرت ... سلطان ... متوجه ... گشته ... [illegible]

آن حدود رسید سلطان علی پادشاه ... حیات ... [illegible]

وقت که ... اتباع رستم بیگ آنحضرت را ... تیغ آبدار ... شهادت چشانیدند

و ... روزگار ... سلطنت ... دین ... [illegible]

تبار ... امرا صوفیه ... [illegible]

در ساعت تیغ ... مبارک آنحضرت شاه ... سلطان ... [illegible]

شده آن ... مقام ... جانب ... بزرگوار خود امام حسین علیه السلام

با اولاد قتال ... راحت ... شهادت نوشید

درآن جنگاه که سرو ریاض کرام	درافتاد ... تیغ ستم	درآن جنگاه که ... درج کمال
ز ... که ...	درآن جنگاه که ...	... ریاض کرام
درآن جنگاه ...	ز ...	...
...	...	...
...	...	...

مراجعت امرا و دولت ... رستم بیگ ... [illegible]

... [illegible]

و آنحضرت ... از ... مخصوص ... سید ابراهیم ... [illegible]

... آن ... رسید ... [illegible]

... سلطان ... [illegible]

... تعظیم ... آنحضرت ... [illegible]

... سید ابراهیم ... مراجعت ... [illegible]

... [illegible]

... حضرت شاه ... [illegible]

... سلطنت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

ذکر ... احمد پادشاه ... رستم بیگ ... [illegible]

احمد پادشاه ... رستم بیگ ... یعقوب میرزا ... [illegible]

... [illegible]

... احمد پادشاه ... [illegible]

... [illegible]

... رستم بیگ ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... رستم بیگ ... [illegible]

پادشاه به نام احمد پادشاه و بنابر آنکه ... رستم بیگ را ستوده از استقامت جان و دولت
خود نمی‌دانست هم در آن رکاب ارسال او را نزد کلانتران از میان برداشت این صورت در سنه
در ماه شوال و سلطنت رستم بیگ شش سال بود ذکر جلوس احمد پادشاه و سپری شدن سلطنت از بیجان
و بیان شهید شدن او به تدبیر قاسم و ابه سلطان چون رایت به گلستان ... عرصه ملک آذر
بایجان در نظر احمد پادشاه و نقاب ... در کمال حشمت و اقبال رایات جاه و جلال ارتفاع
... تبریز ... احمد از وصول ... خلافت و جهانبانی را وجود
زینت ساخت ... عبدالله ... رایت شریعت ...
... شریعت ... ارباب ... ایشان ...
... اقوال ...
... ارباب ...
... اصحاب ... مبارک ... ایام دولت
... ابه سلطان و قاسم بیگ ... خلافت ... آوازه ...
... احمد پادشاه ... حسین علی خان ...
... امرا و ارکان دولت ... قاسم بیگ ...
... قاسم بیگ ... مظفر ...
... رسیده ... خلافت ...
... ابه سلطان ... آذربایجان ... کرمان ...
... قاسم بیگ ... قلعه ...
... احمد ... قاسم بیگ ... ابه سلطان ...
... ابه سلطان ...
... الملک ... ملک ...
... ملک ... احمد ...
... ارکان ... نفس ...

هم ابه سلطان و قاسم بیگ پرناک ... احمد پادشاه ... سلطنت ...
رسیده و ابه سلطان چون ... قاسم بیگ ...
... سلطان مراد ... یعقوب میرزا ... الوند میرزا ... پناه ...
... تبریز ... آنکه ... الوند ...
... ادعای ...
... سلطان ... ابه سلطان ... کشته شد
... ابه سلطان ... سلطان مراد ... ذکر خروج میرزا محمدی و الوند و کشته شدن ابه سلطان
به تدبیر ملک الملک پادشاه ... الوند ...
در خدمت احمد پادشاه ... محمدی ...
... محمدی میرزا ... مراد بیگ ...
پادشاهی ... الوند میرزا ... قاسم بیگ ... سلطان
... رستم بیگ ... استقلال ...
... ابه سلطان ...
... ابه سلطان ... محمدی میرزا ... عراق
... ابه سلطان ... آذربایجان ...
... محمدی ... حسین ...
... ابه سلطان ... احمد ...
... ابه سلطان ...
... حسین بیگ ... احمد ...
... احمد ... ابه سلطان ...
... ابه سلطان ...
... محمدی ...
... تمام ... امرا ...

ورش کرفته سلطنت را بنظر رسانید احمدی میرزا الحق نتایج تربیت و رعایت امیدوار کرداند
و با عهد و پیمان رعد و وعید منتهی شد ابیه سلطان کرده بود ایبه سلطان تبریز معهود سلطان روی ...
و عزم کشتن آن دولتمند کرده در بیک دیگر رسیده بود و امرا و ... را و رسیده اند و اخته ...
و از آتش جنبش تبریز کرد احمدی بیک تا بنده بود ... اختصاص یافت ایبه سلطان ...
اتفاق و سلطان مراد در موافقت کرد احمدی ... روی توجه بجانب تبریز نهاد ...
میرزا مظفر و منصور به تبریز فرستاده و بر تخت سلطنت نشسته ... ایوان کیوان رسانید
ابتدای سلطنت الوند میرزا و رسیدن ایام دولت میرزا محمدی بانتها چنانچه سابقا ... آمد
الوند ... قاسم بیک ... سلطنت ... اطلاق کرد ... استقلال ...
در ... استقلال ... سر نظام امور ملک و مال ... و ... کار ... دولت ... هیچ
مدد ... یافت ... اختیار ... داشته ... الوند میرزا ...
منصور ... لشکریان ... اتفاق کرده ... قاسم بیک ... شده ...
آذربایجان آورده محمدی میرزا ... لشکر ... بغضب ...
گشت ... از تبریز ... الوند میرزا مصرع ... بجانب
... آذربایجان ... سلطنت ... وزارت ... الدین ...
کرده ... محمدی میرزا باتفاق ...
سلطانیه ... اصفهان ... سلطان مراد ... شیراز ... خلاف ...
بیک ... نصرت ... محمدی میرزا ...
... قاسم ... قشلاق ...
محمدی میرزا ... شده ...
... الوند ... قاسم بیک ...
... سلطان مراد ... الوند ... بیرام بیک
... بیرام بیک ...

عمده ارکان ... اعیان دولت و ... قاسم بیک ... قراچه ... الوند ...
... پیش از تقدیم رسانید ... بیرام بیک ... جانب ... سلطانیه ...
... الوند ... بیرام بیک ...
... سلطان ...
... سپاه ... بیرام بیک ...
... سلطان مراد ... قاسم ...
... پیش ... الوند ... پادشاه ...
... قاسم بیک ...
... سلطان مراد ...
... سلطان مراد و الوند میرزا
و دیگر بعضی از امرا ... تا زمان ... ارتفاع اعلام دولت پادشاه ... کشور
مراد مصرع ... الوند ... تبریز ...
... سلطان مراد ... رسیده ...
... پادشاه ...
... سلطان ...
... الوند ...
... آذربایجان ... سلطان ...
... تبریز ... سلطان مراد ...
... قاسم بیک ... سلطان مراد ...
... مرتب ...
... سلطان مراد ... الوند ...
... قاسم ...

اقتدار و خدمت لوازم استقبال مرعی داشته در قصبه رسید و در رسید سلطان مراد و امرا الامان و الحکم
ایوان اسب داده و جمیع امرا و ارکان گرفته ابواب عطا بر روی ایشان گشاده سلطان مراد و ظفر در کار
رفته و نشستن آنجا با آن رسانیده و در همین سال شاه ... شیروان ... کرده
و سال دیگر که سلطان مراد در ... قشلاق کرد و شاه ... لشکر ... کشیده و روی به ...
اقبال الهی ... از حکایات آینده ... خواهد پیوست انشاء الله تعالی ... بیان

ابتدا ... دولت ... شاهی ... تا ... رسیده ... شاه

... سلطان ... از ... در ... شود
آن ... حضرت ... دولت ... ارباب ...
... دولت ... مثنوی ...
... دولت ... دولت ... زفراز ...

... سند ...		... تاج ...		...		...	...
...		... شد ...		... الملک ...		...	...
...		...		...		...	اقبال ...

... خدمت ... به ... دولت
... داشت ... الهام ...
... دولت ... گرفت ...
... الملک ... اصحاب ...
... سلطان ... شدند ...
... دولت ... ایام ...
... مثنوی ...
... شعر ... اقبال ... شعر ...
... شعر ... است ...
... ولایت ... کرد ...

در میان نشاند و آنچه از حضرت ... اعظم شان ایالت ... حضرت ...
اندیشه ... دیگر ... بجهت ... او ... اند ...
از ... مثنوی ... شعر ... شعر ... شعر
... شعر ... جلوه ... شد
... سلطان ... اوقات ...
... شکر ... امر کرده ...
... قبول ... اجابت ...
... شرف ... مثنوی ... شعر ...
... شعر ... شعر ... شعر ...
... شعر ... شعر ... شعر ...
... شعر ... مثنوی ... شعر ...
سعادت ... شعر ... شعر ... شعر ...
... دولت ... شعر ... شعر ... جوان
شد روان ... سلطان ... طریق ...
... ولایت ...
... دولت ... رسید ...
... بخشش ...
... سلطان ... منزل ...
حضرت اعلی ...
... لوازم ...
منزل حضرت شیخ ... الدین ... بزرگوار ...
... مناجات ... حاجات ...
... مثنوی ... غالب ... ایام ...

درین مدت شب اوراب قرار	سلطان اکابر پناه و کرام	دولت مذاذب زر روی نیاز
به ... که جهان گشت راز	که ... فنون ...	...
تو ...	... حاجت ...	کرم ...
...	...	...
...	...	...
... آفتاب ...	...	...
...	...	...
... دولت ...	... جهان ...	...
...	...	...

... ودعوت امور اجابت دعا ... روی نیاز ...

... دولت ... درین زمان ...

... حضرت ... مقام ...

... درین دیار ... آنحضرت ... بخدمت ...

... مبارز الدوله والاقبال ... بیک ...

مشورت ... ازین ... وزیر ... سپاه ... اهل ...

... رعایت ... حضرت ...

... دولت ...

... الاسباب ...

... اندیشه ... نقل ... عالی ...

... جانب ...

اقبال ... من کان ... الله له ...

... وزیر ... سپاه ...

... امور ...

بست سعینه حضرت سلطان حیدر قدس سره ... مرسلان ... ولایت ...

... ارادت ...

... اعلم ...

... ولایت ...

آفتاب ...

... سلطان حسین بایقرا ... فتنه انگیز ...

... داده ...

... حضرت ...

... سلطان حسین بایقرا ... حکم ...

... سعادت ...

... دولت و اقبال ...

... اخلاص ...

... مثنوی ...

... کرده ... بر ...

... اخلاص ...

... سلطان حسین ...

... مردم ...

... دولت ...

... پادشاه ...

... اقبال ...

... آنحضرت ...

... سلطان حسین بایقرا ...

... اعتقاد ...

[illegible] رایات نصرت آیات [illegible] سلطان حسین [illegible]

[illegible] سلطان حسین [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان حسین [illegible]

[illegible]

[illegible] والحمد لله الملک العلام والصلوة علی خیر الانام و آله الکرام [illegible]

ذکر [illegible] اسپهبد [illegible]

[illegible]

اسپهبد

در تربیت نگاه داشت و از اخلاص و ارادت نیز قدم در راه نهاد و [illegible] از نهانخانه

رسید ... از سرحدات سرداران ... درگاه ... [illegible] ... اعلا و [illegible]

خدام آستان ... سپاه ... [illegible] ... از مردم روم و [illegible] ... [illegible]

قدم در راه نهاده ... [illegible] ... در منزل ... آمده ... [illegible]

... [illegible] ... قدم ... [illegible]

... حسن اعتقاد و اخلاص ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... ایشان ... [illegible]

... [illegible] ... آن جماعت ... [illegible] ... از آن ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ... [illegible] ... الاسلام ... [illegible]

رسیده ... [illegible] ... اقامت لوازم خدمت ... [illegible]

گردانید ... [illegible] ... از ... [illegible]

... [illegible] ... عادت ... [illegible]

... [illegible] ... است ... [illegible] ... کار ... [illegible]

سلوک طریق سلامت ... [illegible]

و عقاب ... [illegible]

... [illegible] ... از جان ... [illegible]

امید ... [illegible]

سعادت انتساب ... [illegible]

... [illegible]

رایات ... [illegible]

... [illegible]

و ... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

جان ... [illegible]

گردانیده

گردانیده ... [illegible] ... ییلاق ... [illegible] ... بارگاه ... [illegible]

... مثنوی ... [illegible] ... اقبال ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... از اطراف ... [illegible]

... مثنوی ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... شاه ... [illegible]

و ... [illegible] گرجستان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

بر رکاب ظفر قرین سعادت مآب نموده ولایت را مسخر و بار دیگر حاکم مراج نموده و از معبر ابوالخلیفه الحاکم
حسین بیگ را این سخن از روی خلوص شریف اعلی با جناب نموده مظفر و بهره یابی الهام ربانی که از اندک
هیچ بیک ازین آرا صواب بجا نماید و در حیز قبول اصحاب عقول درآید و ادب دین استخاره و سر فرو هم
به ورود و بشارت که در روایت ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین رفیع یا بد عین فرو اهم کرده
روزی دیگر از باطن مسعود اخفر شعشعه انوار هدایت آثار و در شنیدن گرفت و موج حضرت الهام آثار
از قلب منیر و ضمیر آفتاب صفت اضافت و زینت آن صورت تابنده الحمد لله سالکان طریق و در غور اعمال
جا به سریر پادشاهی طالب و فرمود که در شش از اهداد و در واقع طیبه و از ره اولام علیهم التحیة و السلام
از روی تحقیق به رشک صلاح دولت ابد پیوند منحصر در انست که رایت ظفر آیت نصرت
به جوار نیم و حسام و حزن آن شام از شام اشام با آورده و مهم شروانات او در حسب المراد ساخته
و جاه و فتح فیق پرده و کار رفته به رزم پیش شروان و ولایت حسام و الی از فتح از تیغ سپاه بیک
پنهان نیکم و امراء این دولت و فرقه را اسباب مع رویسپاه و رسانیده و مجموع ارباب این شعبه
بر زبان آورده که فتح نزد رایت جنگ افروختن و زره عیب دشمنان افروختن و عزم بر تسخیر
جزم شده و موسم آن که دولتی بخشد و گوی رسانید جزم نمود و رایت از دولت از نواز اقبال
برافراخت رایت نصرت سپهر ستاره دولت کامران ملک الخلف شاه جم جاه کشید برگزیده در دوم سو جای
شعار نهایت زمین از زلزله بیسنت بیست شد و در افواه اهل سپهر افتاد و در آن سال
وعده از وصول اعلام نصرت قرین بمنزل پاسین رای اعلی آمدن خان انتقال فرمود که خضا بیک
را عرض کرده و تمکین خان گیرکن را عصر بیک کج بشان متصرف کرده اند که قارتن تن و به رو و از خبر شیه
با در حرکت و بوده باعث شد و چنانچه بیک رجب شوت و احوال و خان ماردین و دیار بکر اقبال کرده و بعد
جا آورده در جمیع گرد از روی صلوات را در میدان قتال تیغ و تیر گذرانید وقت به تیغ کرده به خوبی
دو گروه جا به سریر پادشاه و عالی و رسیده آنحضرت ورد افزود وزنش بوده و گرم قیام کرد آورده و تحت
قسمت فرمود و سپس آن ایام اقبال بیک بیهوده افتخار شیخ فقر منتش از محال واقعه و با جلالت و بلدان
سپاهی از راست و ثنای جهان آن بی گشته منتشر گردید و آیات فتح به رایت افراخت و بعد از وصول خبر
قرب کمال آن عصر وعید سپاه بعون و رب به ثبات و قرار و آن قدرت و تنها ملک کش را منهدم

ساخته فرو بردار دلاوران و پهلوانان کیوان رسانیده غرور و تیغ نگذشت ازو و در اصل اساس بیک شیخ فتح لطف ورا
تسخیر او ایام خوش که رسانید عز و آن جناب قلعه را متصرف گشته ابواب عفو بر روی هستی و فنای آن کانیان
گشت و در کلاه شهرستان رایت ظفر آیات سلطانان اقبال مخیمات پادشاه و عالیان زمینشاه و رشیق آنحضرت عالی دولت
دوران جاوید که تشنه ورود اقلیت ایشان از جمیع ما نعوذ با لله چار است و ضیاع قلعه شش روان سلطنت
مرتبه این رجوع نموده و اجازت انصراف از زلال دولت و رایت نصرت نشان شاه والا جاه آن
منزل روان گشته موجب ترویج و وصول به منزل راحت باد و ادا خدمت نمایند که از کمال لطف حسن
در شهر باینده بود و قدم از سر ساخته و از این سعادت و در این گشته فتح هر کلاه عالم پناه شست و فرست
رسیده از دو ولایت شریف و منصوبی بیک شاه کشیده و زبان اقتدار و استغفار گشته و پادشاه پرورش
جوانه بود ایام منتشر را آب عفو و انعام شست و او را با انعام و ایالت و کلاه رو خلعت خاص کرد مرجع وزیر
را هموار منزل و محاسن که رسانیده و فتح در رحمت اخلاص میان خدمت بست پشت در الوزر نمود
نقض نمود که در سال تحفه در بیان عبور و فرمودن آن شاه رستم شعار شیخ فرزانه را در بیست دولت مکرر در ارادت
شروان و از کمال شجاعت و تهور بنیاد عزم جلالت سرزمین الانتقام آن رایت نصرت قرین که بر جلالت خاص
سازد و در وقت عبور سپاه در بیان مشکلات امور واقع شایست که تیغ فیروزی بسپید و در زیر این قدم پرداخته باسلامی
نجات رسیده و خلاصی فتح و اتفاق صاحب قبیله ای را که با به قدرت و منزلت اوج سپهر و ادراک از
بیکم و فرمان مورث ایام و شهور و آن توفیق رفیق گشته و در او روضه امن و سلامت ثبت نمود
گرد فتح نشسته و جوهر فرو از طوفان نجات یافت به نقل این خبر بیست عبور پادشاه گروه در سرایت رایت
بر فراز و در فتن که بسبب آن طوایف گران سپاه جان در دریا غرق و هم شام بجز بود و ظفر و تمکین و صورت حال
سبیل جدول انگیزد راه در آن که خاطر دریا تماشا و پادشاه مرحال از جانب که شمال که جیحون و فتح خلعه
فرزانه دولت خانه را در زمان مقرر شده و بعد و عالم شروان گشت و در زمان امرای بنیاد و بعد
که بیرام بیک فرزانه و فوج از مردم نکلو و فوج از تقوم و از القدر و پیشتر از موکب فیروز آثار که به رکاب اعظم
گذشته فتح را مفتوح میدان امور و نماید و هرگز شهری و تقاتل را اعلام کرده و مرکب را خانی گرد خیمه نشست
نکن و بعضی از مقوم را سجا گفت آن معرکه و مبارک داده و ز سواران منتوانند که لشکر و برای اثر یاد
ظفر نمود فتح آیند و بیرام بیک به رسم فرزانه را در رکاب ولایت و خان در آن جانب روان شده و بعد از وصول گشته ای

[illegible]

[illegible]

ذکر [illegible] شاه دین پناه [illegible] نسیم [illegible] ظفر [illegible]

[illegible]

آن پادشاه عالی‌جاه و خان ذی‌جاه مذکور شد و در [illegible] امرا و سرداران [illegible]

[illegible]

[illegible]

بوده‌اند چون [illegible]

[illegible] مثنوی [illegible]

[illegible] و چون خاقان ظفر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که زینده و نسیم روح افزای [illegible] بر اطراف و [illegible] قلعه [illegible] مفتوح کرده
پیکان خار [illegible] اعدای دولت [illegible] شده [illegible] شمار خدام و [illegible]
آیین و رسم [illegible] گرفت **مثنوی** [illegible] در غایت [illegible] [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] [illegible] حصن حصین [illegible]
که کوکب مرتبه رایات نصرت و علامات [illegible] بر حوالی [illegible] آن [illegible] خندق
آن حصار [illegible] یافت [illegible] پیکان [illegible] قتال
[illegible] دولت [illegible] که بر بالای آن قلعه [illegible] استوار [illegible]
[illegible] و [illegible] جانب [illegible]
[illegible]
[illegible] آن قلعه [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] پیکان [illegible] **مثنوی** [illegible]
[illegible]
[illegible] **مثنوی** [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] **مثنوی** [illegible]
[illegible]
[illegible] حصار [illegible]
[illegible]

بنوعش

بنوعش در آمده [illegible]
[illegible] رایات نصرت [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] نسبت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چون توجه آن [illegible] جانب قلعه گلستان [illegible]
آنحضرت [illegible] حصار [illegible] [illegible] جانب [illegible]
[illegible] حصار گلستان [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] گلستان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مردم گلستان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آن قلعه [illegible]
[illegible] حصار [illegible]
[illegible]
[illegible] گلستان [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] حصار [illegible]
[illegible] مردم گلستان [illegible]
[illegible] شاه عالم پناه [illegible] **مثنوی** [illegible]

حالی این حضرت نبوی جانشین جناب مرتضوی روایات عنبر نفحات صورت این معنی [illegible]
بود که در آن زمان که [illegible] جانب شیروان در حرکت آمده در باب [illegible]
شود و اینکه چون [illegible] شیروان [illegible] کرده [illegible] گشته تا شمول انعام و احسان گردیده [illegible]
[illegible] علی الصباح [illegible] جواب [illegible]
رسانیدند آنحضرت فرمودند [illegible]
[illegible] غایت آن [illegible]
آن [illegible] جواب [illegible] روزگار [illegible]
[illegible] در اثنای این وقایع [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] رسانیدند که [illegible]
[illegible] آذربایجان [illegible]
[illegible] شیروان درآمده [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible]
[illegible] ارکان دولت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] شیروان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بجانب شیروان [illegible]

از ابطال

و از ابطال رجال [illegible] اعلام [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... حمد رب العالمین والصلوة علی محمد واله المعصومین ... جلوس همایون پادشاه ...

... دولت روز افزون ...

[illegible]

این ... شاه

نسابت پادشاهی [illegible] بندگان [illegible] منصور [illegible]

[illegible] مثنوی شاه کیوان سریر [illegible] مشتری طالع آفتاب ضمیر [illegible] چون [illegible]

[illegible] جانب عدل [illegible] آهنگ [illegible] احسان [illegible]

[illegible] ساخت چون [illegible] تیغ جهاد [illegible]

[illegible]

[illegible] وزارت [illegible]

[illegible] صدارت [illegible]

[illegible]

[illegible] مثنوی [illegible] توفیق الهی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تبریز [illegible]

[illegible] نظم [illegible]

[illegible] ولایت [illegible]

آمدن سپاه [illegible] امیرزاده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible]

[illegible] تبریز [illegible] لشکر [illegible]

[illegible]

[illegible] مثنوی [illegible]

[illegible]

آفاق از راه [illegible] تبریز [illegible] رسید [illegible]

[illegible] تبریز [illegible]

[illegible] زنجان [illegible]

[illegible] تبریز [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تبریز [illegible]

[illegible] تبریز [illegible]

[illegible] امیرزاده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در آن ایام خجسته آغاز [illegible]

[illegible] تبریز [illegible] یعقوب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تبریز [illegible]

[illegible]

آفاق از راه

[illegible]

... عیناً یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا ... [illegible]

[illegible]

... و قذف فی قلوبهم الرعب ... [illegible]

[illegible]

ازین

قطعه ز تیر و سنان تیر دلیران ٭ جهان تاریک شد در چشم روشن ٭ و لیکن [illegible] ٭ [illegible]
ز تیر و [illegible] روز ٭ [illegible] دشمنان [illegible] و استیصال [illegible] رسید [illegible] علاوت
[illegible] شمشیر [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] آنچه [illegible]
[illegible] الاسلام [illegible] مقام [illegible]
[illegible] **مثنوی** [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]
[illegible]
[illegible] **مثنوی** [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible]
[illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible]
[illegible] شیراز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **[illegible]**
[illegible] شیراز [illegible] فارس [illegible] [illegible]
[illegible] شیراز [illegible]

انواقعه

اذ واقعه [illegible] ملک فارس [illegible]
[illegible]
[illegible]
الملک [illegible] خبر [illegible] حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الملک شیراز [illegible] عدل و انصاف [illegible]
[illegible]
[illegible] فارس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه عالی [illegible]
[illegible]
[illegible] دولت و اقبال [illegible]
[illegible] مملکت [illegible]
[illegible] عدل و انصاف [illegible]
[illegible]
[illegible] جلال الدین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بکامرانی نشسته بسرانجام [illegible] اشارت فرمود [illegible] امرا و [illegible]

[illegible]

[illegible]

گروه شان را فتح آن قلعه بلند حصین شوق افزا بگردن تیز کرد و رسولان خوب زبان نزد او
با پیام فرستاد و خود از صبح و صفا تحت راند خود را با سپاه بلند ببلند و بیان و رشمن ان اتفاق
نمود و داد و نگین بیرون آمد و با سپاه بیان در آن بخت حصین بگیا و رتن کرده خود بسعادت دولت
و آن سبب و دوران را شریف شد و دولت رسانید و این خبر را تشکیل عهد و قسم سرور فتح پادشاه
سپهر احتشام کرد و عالم و آتش غضب پادشاه ان اشتعال یافت و در اول فصل بهار گرد ان
ترابی و فتح افزای تزار ورستان سلطان کل قندهار شده و خورشید دولت عازم تسخیر قندهار
شده بالا شام گشت اعلام فتح اعلام بصوب قلعه کل قندهار که محل ترکان حصین گشته از رستم داد
بود نهفت نموده و آن حصار بیست و شش برج بسپهر و دار ان سنگ بود ارشد معمور و
تعمیر کرده و ان جزو ره کاریکه نزدیک اسون خندق عمیق و ترف بیدار اهل در غایت رفعت
خاک ریز مقید بشش شمال سمت قرار شد در کمال رفعت شرقی قلعه بسیم قلعه الرابعه که گنبد بر خط
از کنگره گرفته ساعت از سپهر میناقام اعلی قندهار کلنش بهرام و چون بیجا رایت فیروز که
از جام پر تو وصول برتو ادای آن حصار را مذاقت کرده اول در مقام اهل ارباب خلافت و صف شد
گشته و در وب قلعه بالای بروی جو و بسته و ندافت ترس تنگ آتشبار و حصار بان مقام
جا بجا ان سرکب ملک افتخار آن قلعه را چون نگین در انگشت احاطه نمود و در روز اول نیزه ترتیب
اسباب قلعه گیرایی پرداخته هجوم روز دوم از هر جانب روی جنگ در انداختند فتح آن معقل حصین
پیش نهاد همت ساخته از دوام قلعه تیر آتشین همچون تگرگ انبار بهم روان از بیعقیف داری آزار
و از پیاده و نیکان آتشی دشت ان سبب دولت مستحق ب روی سوی اولیاء دولت قاهره دولت
سنگ رعد اسکان آن گروه سست نزدیک گرفت و از شعله کار روز در قلعه نیار نمد کلان آن گروه
سست اعتراض پذیرفت و قلعه بان عظام سپهر اوج قلعه در کشید و چون سوره فتح از فتحنامه
گذشته و نیک و ویرانه و سپاه تنگ روی عاجز خیمه کشیده در وقتی که اهل کاران سپاهی
گفتند ان سپهر دیده عاقبت کار و ان گشته و بار آن تیر فرو و زمین ردیف و در بهر تیرها سپاه را ز ناکجا رسم
با بال ترجیح نیکبر و بدان بهو راه رسن دولت پادشاه هنر جهان پناه بالای برج بزرگ سان نهاده و
در برج و دست بکنگره قلعه رسانیده بر زبر برج بر آمدند و حصاری آن استحکام را مسخر

مفتوح گشت قلعه دار ان غضب پادشاه دیده و خوب شنیده عام فرزند و زمره و دولت حصن و گنج بیاد و امیر و فتح فتح
فرستاده و دولت را به آتش نگاه نمود و زبان تعدد به یک قلعه برآیت کلمه ضعیف فاروق بگوش هوش سکنه ان
آن مکان رسانید و الله هدا و اراده اهدا راه اعزه بعین الا آن الحق روانگه الا قضایا و حضرت اعلی خواجه ان آن گروه
فتح قلعه فیروز گروه و معاودت شاه و وصول موکب از حکام والا بات جا بجا با سپاه اهل و چون پادشاه سکندر
از مهم حصار گشاده ان باز پرداخت رایت فتح و فیروزی بصوب فتح فیروز گروه برافراخت و آن معقل
حصین در سبلا سپید زمین کمال استحکام و متانت بنا باز شده و در وگر فصل بسیم و برج بسیم خنجر
از دو سپهر نجمه و انهار معدول حالات حاشیه و دوران زمان پیروان عادت آثار و دود بسیار
حصار دار ان و زخیره بسیار را محصور نمود و فتح آن مدت اشتداد ایام محاصره متعذر است و النعمه
از روی وصول سپاه و ثبات گشته و ترکه در ارکان آن گروه و دو لوده و دل ره جان آن گروه اوقات ده
رسید با ایمان دست به تیر و کمان ببرد و در غازیان آغاز نمایان هنر و به جنگ نیکان دیده و در
حصن گشته را از برج و بسمل نیز قدرت و در روز جمال دیدند مقوله گذشته صباح روز بازده هم
در حضرت از صب و بیخ مدد فتح شده نمود جنگ نماید بر هم هم شاه گشوده و رسید و بهرام ان
قلعه فیروز گروه را بطریق حصار گشته و از منتق سافته بر حسب فرمان واجب الاذعان دست شهود
بر آورده و بنام اهل شوق ان انجا ب با مروت فتح سبب دست کرده بند و بر جلس انبیاء گرفته و دوری
بحکم پادشاه و الا که دست برج شر قدمت کیا و قلعه سپاه منحصر شده و با کاهشته در انجانب گنج
حصین کیا بعضت گمالات و سبوی انتقاف بیرون شد در میدان جنگ و استحکام قلعه شاه نام کنگ
رسند ان و سلام از زبان قلعه شیر گشت خورش هر چند داشت در دوران و دوازده هزار سوار ده
سوار و در قلعه و آتش بر بالا رفته بر باق را پرسیدند و بسیار را و اسباب و آلات پیکار جمع آورده و جنگ
در میدان خویش تصور می کرد نه با بدان و چون حصین کیا از تزویر موکب عالی خبر یافت بلا نزول
مردم و قلعه را قدم در مجلس گرفته زیر پا نه و از حصار بیرون فرا سپید و بقصد دست سپاه و در کمین گاه
منزل گزیده و دوازده ان لشکر فرخ ان که بسر ذکر عادات روز تعاقب را بر بلندات ب بلد نشانه
رایح سیاه انستند به سرعت حصین کیا رسیده و قبل رسیدن ان جا ازقضای وقت روان سوار فتح لاینده زنم تنگ

[illegible]

[illegible]

سلطان احمد [illegible] محمد کره [illegible]

در ولایت عراق علم [illegible] پادشاهی [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان احمد [illegible]

یزد را تحت تصرف درآورد و چون ماهچهٔ علم آفتاب اشراق بر ساحت بلاد عراق تافت اتابک

حسین بیگ لله متعلق شده و آنجناب از قبل خویش شعیب آغا را که در سلک نوکران انتظام

داشت بداروغگی تعیین نمود و حکم جهانبان نفاذ یافت که شاه تقی الدین اصفهانی معروف به

یزد در رود و سلطان احمد [illegible] را از مقام [illegible] و خلاف بگذراند [illegible] شاه تقی الدین [illegible]

قوام [illegible] تمهید یافت سلطان احمد [illegible] در میان آورد که [illegible] العراق از جادهٔ عبودیت [illegible]

[illegible] در نگذرد و نسبت بشعیب در مقام اتحاد و موافقت باشد انگاه شعیب یزد [illegible]

روزی چند حکومت کرد و سلطان احمد را غایت شرارت بران داشت که نقض عهد نموده [illegible]

در حمام بسعادت شهادت رسانید و از روی استقلال بفرمان فرمایی مشغول گردید و [illegible] در ان

ایام [illegible] محمد کره که در کرهٔ خاک مثل او [illegible] نبود [illegible] رسید چنان این سخن آنست که محمد کره

در زمان بعضی از سلاطین آق قویونلو در ابرقوه داروغگی می‌نمود و دران اوان که رایت نصرت

آیت نشان شاه [illegible] از سواد [illegible] و در اثنای [illegible]
طریقه [illegible] اطاعت و انقیاد [illegible] کامیاب [illegible] آب [illegible]
عین اشتیاق ساخته [illegible] ابیات [illegible]
و ایمنی مشغول انعام و [illegible] مراجعت نموده [illegible] روزی چند [illegible] طریق [illegible]
مسلوک داشت و آخر الامر [illegible] کلام معجز نظام ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی [illegible]
[illegible] رایت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] ثبات قدم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خورشید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نهضت رایت گیتی فروز [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] کمال الدین حسین [illegible]
سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نیز و ... [illegible] ... با صفاهان شتافت و پرتو انوار معدلت بر ... [illegible]

در الملک عراق ... [illegible] ... الدین ... بیک که ... [illegible]

... [illegible] ... و شرف بساط ... [illegible] ... بواسطه آن ... [illegible]

... [illegible] ... الطاف ... [illegible] ... ایام ... [illegible]

... [illegible] ... آن ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... حسین بیگ ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

نگذارند

که شیوه ... بعد از انهدام بنیان ... [illegible]

[illegible] ... عبادات و صدقات ... [illegible]

[illegible]

... حسام الدین ... [illegible]

... گیلان ... [illegible]

... تاریخ ... [illegible]

فرمود

رفعت سعادت یافت و موکب همایون پادشاه ربع مسکون از همدان به ولایت گیلان مراجعت فرمود

علام رشته رفت در آن رشتستان ... از یمن مقدم کریم غیرت افزای گلستان ارم بود

بساط عیش و نشاط را بسط داده ساعت به ساعت سوار کامرانی و عشرت ... و عون و نصرت

سربلند ... خدام سده سدره انتما پادشاه جمشید پادشاه و سپاه از بهر تشلاق

بیت الشرف خویش کرده ... روی بسیط زمین را ... بساط ... آرایش داد

و سعادت ... کمال شکوفت و گل ... از رشک گلستان ... گشوده و آن انجمن چمن شاد مثنوی

گرد دست سحاب نیسان ٭ در چمن باز گوهر افشان ٭ ژاله بر لاله جلوه ... ٭ ...

بر از من آب ٭ تیغ ... غنچه مستور ٭ چشم ... و نرگس مخمور ٭ پادشاه ... منصور ...

اعلام ... ییلاق ... حرکت آمد و بعد از وصول ... ربایت ... رنگ

ارم ... مقدم همایون شرف ساخت و روزی چند در آن منزل دلپسند ... خوش

اندا ... قیام ... بابت ... سور ... ساخت و در ... ساحت

... که همه ... و دیگر ... هو ... فرمودند ... افتاد

... سیادت ... که دولت فرزانگان و جناب خلیفه الخلفای ... سپهسالار

... با ... گشته ... آورده ... اتحاد ... گرفته ... پناه

... به وقوع ... هنگام ... کامکار ... را ... اقدام ...

... بعد از وصول ... رسم ... حسام ... از نیام

... شکست ... که به عزم ... کرده ... صادر ... ساخته که ...

... ظفر ... آمده ... صورت ... کشت

یافته ... شاه ... گرفته ... کمان ... تقریب

... و معرکه ... گشته ... آفتاب ...

... سوز ... استقامت ... آتش ... آزرده ... دولت

... روزگار ... ساخت مثنوی ... و ... آمد ... ٭ ...

... گرفت ٭ ... گرفت ٭ ... جگر ٭

فرزانان جوان فارسی ... ٭ ... شام ... افسر ... دیده

... و مقام ... سپهر ... گشته

... ساخته ... نقش ... سال

... رابعت ... اعلی ... کرده ... سلطنت ...

... خلیفه الخلفا ... کیفیت آن ... الطاف دولت

... الطاف ... الطاف ... رایت ...

... دولت ... قیامت ...

مقام ... هر یک ...

... رشتستان ... گشته ... اقبال

... اقبال و کامرانی شراب عیش و عشرت ... همایون ...

... افغان ... خاقان ...

... سلطنت ... والحمد لله ... الکریم

... جشن ... شاه ... فرزند ... العلا الدوله

... فرزند ٭ ... ٭ ... ٭ ...

... گل ... ٭ ... ٭ ... ٭ ...

... آمده ...

... خاصیت چشمه تسنیم ... الطاف ...

... جشن ... آراسته ...

... سپهر ... کامرانی ... کامرانی ...

... انواع احسان و انعام ... سرور ... مثنوی ... شاه ... سلیمان ...

...	...	...
...	...	...
...	...	...

شکفته زبان لطف کشود
گل از صبح ... بر رکه
بهار ... سر افراز کرد
بیا ... رسید و قتام
زیج ساقیان ... شراب
و ... شاه ... و پا
... زنخت ... اثر

... سرو ... نوازش ... سود
قبای ... نگار
جام ... باز کرد
... ... شکوار
... ... عارض ... تاب
... ... باد
... ... و ...

با ... جهان ... زد
... ...
... ... مقام
... ...
... ...
... ...
... ...

... ... شاه ... منصور ... سید ... علاء الدوله ... القدر ... علاء الدوله
و ... ... و ... کشیده و ... داده و ... مخالفت ... شاه ...
... ... و ... ...
سپاه ... آتش ... و اشتغال ... لشکر ... مردم ... لشکر
... ... بشارت ... ❁ لشکر ... ❁ مردم ... ❁ ...
... ❁ ... ❁ گروه ... ❁ ...
از ... حضرت ... پادشاه ... کشور ... کشیده ... کرده ...
... ... لشکر ... ...
... ... لشکر ... ...
... ...
... ... شد ... ❁ ... ❁ ... ❁ ...
... ❁ ... ❁ ... پادشاه ... ❁ ...
... ...
... ...
... اقبال شاه جهان ❁ ... ❁ ... ❁ ...
... ❁ ... ❁ ... ❁ ...

برق ... رشید

برق ... رشید ... ساعت از ... فرات ... علاء الدوله
... ... از ... ...
... ... شاه ... رسیده ...
... ... علاء الدوله ... ...
... ... شام ... ...
... ...
... ...
... ... مملکت روم ... ...
... ... سپاه ...
... ... جنگ ...
... ... صف قتال ... ❁ ...
... ... ❁ ... ❁ ...
... ...
... ... ❁ ... ...
... ... ❁ ... ❁ ...
... جنگ ... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ❁ ... ❁ ... سپاه ...
... ...
... ...

از توقف در میدان سپهر [illegible] شده [illegible] رو به معرکه پیش گرفت و شعشعه تیغ آفتاب [illegible]

[illegible]

[illegible] قوله تعالی [illegible]

[illegible]

[illegible] ذکر طغیان علاء الدوله ذو القدر [illegible]

[illegible]

[illegible] کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله [illegible]

[illegible]

تمدن فارس ساخته و محمد بیک از [illegible] شیخ [illegible] و بسر [illegible] گشته [illegible] تمام [illegible]
[illegible] با [illegible] امیر [illegible] کرده [illegible] [illegible] آن [illegible] روان [illegible]
و [illegible] مدار کار سلاطین پناه [illegible] حال [illegible] رسانید [illegible]
انعام و احسان بجانب [illegible] دیگر مراجعت کرده [illegible] [illegible]
بیک کرده [illegible] از [illegible] شنیدند این خبر [illegible] جنگ [illegible] شده [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] روان ساخت و [illegible] دیگر [illegible] رفت [illegible]
[illegible] عزیمت [illegible] کشیده [illegible] شیخ [illegible]
جنگ [illegible] سردار آن سپاه [illegible] [illegible] بیک [illegible]
روان ساخت و محمد بیک از [illegible] بار [illegible] گشت و [illegible] آمده
[illegible] داده [illegible] کرد [illegible] آن [illegible] بی [illegible]
[illegible] بیرون رفت و سپاه [illegible] [illegible] روان شد [illegible]
[illegible] رفت [illegible] بیک [illegible] خود [illegible]
[illegible] بیک [illegible] از [illegible]
[illegible] گشته [illegible] بیک [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] شد [illegible] زمان پادشاه [illegible] شد [illegible]
[illegible] گشته [illegible] [illegible] رسانید
[illegible] نیت [illegible] [illegible] انعام و احسان
و اکرام [illegible] بجانب [illegible] دیگر [illegible] العلاء الدوله [illegible]
[illegible] رسید [illegible] کشید و علاء الدوله
[illegible] [illegible] گشته [illegible]
[illegible] بقیة السیف [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] است

بوزارت

[illegible] و صاحب [illegible] آن [illegible] در [illegible] ولایت [illegible] دولت [illegible]
[illegible] ساعات [illegible] داشت و در [illegible] آن احوال امیر نجم [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] اعتبار [illegible] **ذکر شمه از احوال امیر نجم الدین**
مسعود جیلانی و رسیدن او [illegible] **بمرتبه شرف و کامرانی** [illegible]
[illegible] امیر نجم الدین مسعود [illegible]
[illegible] گیلان است [illegible]
در [illegible] [illegible]
حضرت [illegible] امیر نجم الدین مسعود [illegible]
[illegible] داشت [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible]
[illegible] **٭** [illegible] **٭** [illegible] **٭** [illegible]
[illegible] **٭** [illegible] **٭** [illegible] **٭** [illegible]
[illegible] **٭** [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] قبول [illegible]
[illegible] انعام و اکرام [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] دولت و اقبال [illegible]
[illegible] امیر [illegible]
[illegible] امیر نجم الدین مسعود [illegible]
[illegible] امیر [illegible]
[illegible] امیر نجم [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

آنجناب بعنت وزارت و کارروائی مهمات کیاست و وفور [illegible] انصاف داشت و کلانتر
گشت و در محاسن [illegible] و از اشغال و اقران ممتاز بوده همواره تخم جود و احسان در زمین دل
[illegible] میکاشت [illegible] زوال اقبال و ادبار [illegible] رسید [illegible] اموال [illegible]
رکاب [illegible] همایون سرافراز گشته من حیث الاستقلال روی بتمشیت مهمات ملک [illegible]
آورد [illegible] از امراء اعظم و سرداران بارگاه ملک احتشام درگذشت و در [illegible]
[illegible] تربیت پادشاه [illegible] اشراف و اعیان عراق و فارس [illegible]
گشت مثنوی لطف پادشاه [illegible] پناه عدل گستر [illegible] پناه سروران [illegible]
[illegible] گشت [illegible] گشت [illegible] ضمیر [illegible] اعتدال [illegible]
[illegible] در بعضی از ولایات [illegible] امکان [illegible] حال [illegible]
[illegible] عدالت [illegible] مثنوی [illegible]
[illegible] التفات [illegible] عدل [illegible] لطف [illegible]
[illegible] بعضی از وقایع [illegible] آمدن [illegible] حکمت [illegible]
[illegible] ساختن [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] رقم [illegible] الدوله [illegible] القدر [illegible]
[illegible] دار السلام [illegible] سلطنت و استقلال [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] داشت [illegible]
[illegible] نموده [illegible] حکومت [illegible] داشت [illegible]
[illegible] کیاست [illegible] داشت [illegible]
[illegible] ملازمت [illegible]
[illegible] دار السلام شده [illegible]
[illegible] مردم [illegible] استقبال [illegible]
[illegible] دار السلام [illegible] میرزا [illegible] ملاقات [illegible]

دعوازم

دعوازم تعظیم و تبجیل [illegible] اقدام [illegible] نسبت بنواب [illegible] رکاب [illegible]
اطاعت و انقیاد [illegible] صفات شاهی [illegible] گشته [illegible] مردم [illegible]
[illegible] خلیل بیگ [illegible] ایشان [illegible] آورده [illegible] ارکان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] کرده [illegible] ابو اسحق [illegible]
[illegible] بوده [illegible] خلیل بیک [illegible] درگاه سلاطین پناه [illegible]
[illegible] نواب کامیاب [illegible] نشان [illegible]
[illegible] خلیل بیک [illegible] ابو اسحق [illegible] آورده [illegible] سعادت
[illegible] شاه [illegible] اطاعت و انقیاد [illegible]
[illegible] اشرف اعلی [illegible]
[illegible] اطاعت [illegible] کشیده [illegible]
[illegible] شاه [illegible] التفات [illegible] ابو اسحق [illegible]
[illegible] صحیفه [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] شاه [illegible] سعادت
[illegible] ابو اسحق [illegible] اطراف [illegible] بیک [illegible]
[illegible] بیک [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] آورده [illegible]
[illegible] دار السلام [illegible] مردم [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] نواب کامیاب
[illegible] آنجناب [illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible] ابو اسحق [illegible]

عزم تسخیر ولایت ... عزم اکراد حسین بیک ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دولت پناه ... [illegible] ... سعادت ...

[illegible]

گفتار در بیان وصول پادشاه فلک احتشام به دارالسلام و مشرف گشتن بطواف مرقد ائمه کرام سلام الله علیهم الی یوم القیام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... دارالسلام ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... شعر ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آثار ازان مظفر فیروز بهره ور گشته و از آنجا به بنا و عمارت شاه [illegible] پادشاه حسینی نسب به سر مرقد منور [illegible]
سلام الله علیه [illegible] رسیده [illegible] مراجعت [illegible]
[illegible] فرخنده [illegible] بقعه مقدسه [illegible]
و [illegible] نواب امیرالمومنین علی بن ابی طالب
علیه الصلوة والسلام [illegible] روضه [illegible]
[illegible] زیارت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] **شعر** [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

شاه [illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] دارالسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] دارالسلام [illegible]
[illegible] امام همام [illegible] موسی الکاظم [illegible]
[illegible] سلام الله علیه [illegible] پادشاه [illegible]

بنازیکان

بنازیکان [illegible]
[illegible] زیارت [illegible] امام [illegible]
[illegible] علیها السلام [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] دارالسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] شریف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مراجعت [illegible]
علیهم اجمعین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خلیفه الخلافه [illegible]
[illegible] خلیفه الخلافه [illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible]
[illegible] اعلام [illegible]

آسمان امتداد یافت ذکر نهضت رایات موکب منصور بدشت شتر و شتر ... پادشاه دین پرور
با ... و وصول حاکم رستمدار ملک رستم بآستان خلافت آشیان پادشاه عدالت شیم ...
آن شجاع ... بتفصیل ... ازین معنی ... که ... از ... بجانب ...
شیخ ... بدو دیت حضرت شاه ولایت علیه السلام ... اشتیاق ... که ...
مبادرت ... که ... قوم ... که ... میشود که ... حالت ...
... تا ... شمشیر ... زمین ... و ... کش ... حقوق ...
... بزبان ... که ... شمشیر ... میشود ... شکند ... حاکم
... یکی از ... بود ... آفتاب ... از مطلع ... سلطان
... حاکم بود ... ایام ... جاه و جلال ... سلطان
... ولایت ... احوال ... سلطان
... قوم ... حضرت ... دولت
... احکام شریعت ... مستوجب ...
... پادشاه ... دار السلام ... اعلام
اعلام ... دار الملک ... حکام ... **شعر** ... بوان
شاه ... **شعر** ... **شعر** ... **شعر** ...
... حاکم رستمدار ملک رستم ...
... علم ... مشکلات ... روزگار ...
... امیر نجم الدین مسعود ... بیک ...
... رستم ... رستمدار ... شود ...
... سلطان ... بآستان ...
... فرستاد ... سپاه ... معاملات ...
... بتوجه ... قتال ... پادشاه ... وصول ...
... میمنه و میسره ... اعلام ... صف آرای ... غازیان رستم ...

رزم آزمای آراسته ... انوار ... خورشید ... از مطلع ... گشته ...
... موکب ... از ... حقیقت آیت **کانهم بنیان مرصوص**
... اصحاب ... از ... انجمن ...
... آتش ... فاطر ... موکب ...
... شمشیر ... سلطان ... آتش ... حاصل ...
... سینه ... **شعر** ... انجمن
... **شعر** ... میدان جنگ **شعر** ... آتش ...
... **شعر** ... **شعر** ...
... تیغ ...
... در آن میدان ...
... اقبال ...
... اسلام ... آتش ...
... پادشاه اسلام ... بنده ...
... **شعر** ... جنگ **شعر** ...
... **شعر** ... **شعر** ... جنگ **شعر** ...
... پادشاه دین پرور ... **شعر**
... **کانهم** ... سیف ... **کانهم** ...
... حرف ... **شعر** ... احوال ... غازیان ...
پادشاه عالم پناه ... حضرت ...
... امرای ...
... آفتاب ... وصول ... حاکم ...
... اطاعت ... بارگاه ...
... پادشاه دین پناه ... حاکم

شستر که در ازمنه در قلعه سلاسل توطن داشت چون از توجه موکب همایون زمان زوال [illegible]

منزلت [illegible] دولت [illegible] و [illegible] سازد با اقتدار [illegible] بشیر [illegible] از جمله [illegible]

[illegible] در توقف در [illegible] از قبیل [illegible] از [illegible] [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] سرانجام کرده [illegible] [illegible]

درگاه سلاطین پناه [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] یکی از امرا [illegible] آن مملکت [illegible] و انوار سعادت [illegible]

[illegible] رعایا [illegible] [illegible]

رستم [illegible] احوال ایشان [illegible] [illegible]

[illegible] بعضی از جبال [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] قلعه سلاسل [illegible]

پادشاه عادل [illegible] بیرام بیک [illegible]

[illegible] ملک رستم [illegible] [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] [illegible]

[illegible] ملک رستم [illegible]

[illegible] بیرام بیک [illegible] [illegible]

شستر [illegible] درگاه سلاطین پناه [illegible] رستم [illegible]

[illegible] رستم [illegible] از غایت [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] ملک رستم [illegible] [illegible]

[illegible] **ذکر نهضت رایت نصرت [illegible]**

و وقوع بعضی از امور [illegible] پادشاه دین پناه [illegible] شستر [illegible]

[illegible] بعضی از [illegible] [illegible]

[illegible] آن ولایت

[illegible] که [illegible] از [illegible] [illegible]

[illegible] آن جبال [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] آن [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] منصب وزارت [illegible] [illegible]

[illegible] منصب صدارت [illegible] [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] اقبال [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] پادشاه سعادت پناه [illegible]

سخن را التفات ننموده هم در آن ایام کیفیت حال را با امیر نجم در میان نهاد و قاضی محمد را به سرداری
نجم در آن باب معاونت و موافقت نمود و در اثنای آن استعداد ترتیب اسباب اشغال و نقود و اموال از رعایا فارس گرفت
حکم همایون به سیاستش صادر شد و کار او از شناعت امرا و ارکان دولت درگذشت و بعد از قتل قاضی
محمد منصب صدارت به میر شریف الدین علی که از علما و فضلا و نجبای عظام و از اولاد میر سید شریف
علی الجرجانی بود مفوض گشت به انضمام مناصب شیخ عبد المجید جزایری بود تفویض یافت و آن سید عالی نسب
مرضیه صورت جمیل سیرت از روی استحقاق در آن منصب بلند مراتب رفیع گردید و به لوازم آن امور
پادشاه کامکار به مهمات روزگار مشغول بود **ذکر نهضت رایات نصرت آیات از ولایت خراسان بجانب**
عراق و آذربایجان و انتقال امیر نجم الدین مسعود به مغفرت ملک منان چون پادشاه گیتی
ستان در عهد دولت روزی در نواحی قم نزول فرموده بر صید و شکار پرداخت و آن خطه را حضرت از آن بلاد خوش آمد
و تخت سلطنت عزیمت عراق اصفهان فرمود و بعد از وصول مستقر سعادت آن حدود و جنت نشان
در نقش و تعمیر آن خجسته منزل و ساختن آن عمارات روح افزا پرداخت و امر به ساخت باغ و نظم و ترتیب
آن سیدها را در آن اسبستان داد گردانید و پادشاه عالیجاه و جمعی از آن جانب به گفتن و تربیت
رتبه و اتفاق بپرداخت و از اصفهان بعد از آن متوجه قم و کاشان و در صید و شکار روزگار گذرانید
در هر موضع جا و آب رفتند و در نفس پیوسته آن گروه خوشحال گشتند و از آنجا بعد از آن
و از آنجا متوجه دارالملک تبریز گشته ساکنان آن بلده از غایت فرح و سرور به استقبال
پرداختند و در کمال نشاط و انبساط لوازم نثار و پیشکش بجای آوردند و مراسم اخلاص و دولتخواهی به تقدیم رسانیدند
شاه عالم به عواطف شاهانه اختصاص یافتند و در آن مدت پادشاه عالمیان اوقات گذرانید
و در این زمستان در شهر تبریز و اشتغال امیر نجم که از نتایج افعال اوست اشتغال نمود و
آن شب بسبب عیادت جناب امیر نجم عارض گشت و احتشام و وزارت سید الشریع
به دوام دیدن ساختن آن جناب را از آن واقعه غمگین گشت و اعلام آن در آن بلده
و آن امیر فاضل صفت شاه و پادشاه و خیل و جنود و مغرب و جمیع اشتیاق یافته و در مشت خاک تبریز
روی به عالم دیگر آورد و پادشاه والاجاه را از مفارقت آن عمده ملک و ملت غم و الم بسیار
روی نمود و در موضع شرح شاهانه کلام را العام نموده و ایشان را ساخته حکم آن جانب

روان فرمود بعد از انقضای ایام تعزیت آن عمده ارکان دولت امیر یار احمد اصفهانی را تفویض منصب
وکالت سرافراز گردانید و بنجم ثانی ملقب نمود رایت اعتبار او افراشته شد و بنوعی که در عهد امیر نجم
تمامی امراء و وزرا و ارکان دولت را به اطاعتش مامور ساخت و سرانجام امور ملکی و مالی را به رای صواب
نمایش بازگذاشت او را به زبان لطف و عنایت بالغایت ممتاز گردانید و امیر نجم ثانی نیز در این ایام
تمهید مبانی خدمت نمود و در ایام اقتدار او جمعی از اکابر روزگار در ترفیه عدالت سلوک نمود و بعد از آن
پادشاه و سپاهیان از عنایت الهیه ظفر و نصرت علی بن ابی طالب به پرداخت و در وقت یورش شروان
مواضع نزه آن ولایت اقامت داشت و در آن اوقات میرزا شیخ علی که از ساداتی بزرگوار
است از کشور شهنشاهی صاحب قدر و منزلت عظیم داشت و بعد از رحلت شیخ ابراهیم متمکن گشته
امیر نجم ثانی در وقت شده هم آن را بعد از دولت **گشت و در بیان توجه موکب ظفر نشان بولایت**
شروان کرت ثانی و مراجعت کردن بعد از حصول آمال و امانی در سال ... هجری نبوی
رستگار در آن که عارض شوم آن کار را در فضای دلکش سواد آن رسیده موضع کرم آن به صحبت و
زیبستان به حکم لشکر خیل سحاب ... **قطعه** تو گفتی که عارض تابان شد ** از زبان
دفتر زنگ صفت بنفشه دماغ شد ** خورشید نهم ز لشکر بهار ** هر گوشن ز سحاب بیا بگفت ** پادشاه صاحبقران
کر شیخ شاه کرت دیگر به شروان رایت اقبال برافراشته و به استغفار حقوق جلیلی و ...
علامات آیین نقش سعادت و استقلال بر لوح خاطر نگاشته و در آن بلاد و ... ...
رها به اسباب تنظیم و اقدام در راه ایشان آستان سعید حضرت او برخاست به **خسرو** برافراخت
رایت سروری **هم** شد و ضیائی جهان داوری **هم** که دیدم خاقان بیخت و تاج **هم** که و از نزهت ارادی
بنیاد عمل شد و پادشاه سفر لوازم عزم جزم فرمود که دیگر رایت جهانگشای به جانب شروان برافرازد
و آن ولایت را در حیز تسخیر کشیده و شیخ شاه به تمامی از شیخ زاده با وجود شت
سپاه و سواد حصار و بنا و سپاه به امداد کشور و ... و ... با شماته ... کشور گشا ... به جانب
و در حرکت آمده و زینت ... زمان اشرف اعلی حکم ... عمده جنود ظفر
در گشتن ... پادشاه عالیجاه و تیغ شاهان مراحل کرده و ... رسیده و از آن جمله
گذشته از آن و در ... ایشان ... و ... در آنجا و شروان ... به شیخ شاه از مشاغل

حضرت و بیت پناه و اجتناب واجب دانسته در قلعه [illegible] متحصن شود و نواب کامیاب شاهی از [illegible]
وقوف یافته بعضی از ارکان دولت را بجانب [illegible] فرستاده و بعد از آن ولایت را ضبط نمایند و آنحضرت
بنفس همایون متوجه [illegible] گشته که [illegible] آن حصار [illegible] اطاعت و انقیاد و [illegible] قلعه [illegible] را استقبال کرد
و بعنایات الطاف اختصاص یافته [illegible] شهر [illegible] آستان [illegible] و بادشاه کامران
را با کوکبه [illegible] رفته حاکم آن ولایت در سلوک طریق [illegible] متشبث [illegible] شود و [illegible]
شود و [illegible] شاهی سرفراز شده و پایه قدر و منزلتش در افزوده و [illegible] قیاس اکثر ملازم
قلاع و بلاد شروان [illegible] سپهر اساس رسیده و در سلک [illegible] عالیمقام منتظم گردیدند و منصور
[illegible] الطاف [illegible] رزق [illegible] صبا [illegible] برج [illegible] رسانیدند [illegible] قلعه
شد [illegible] محمد بیگ [illegible] آن حصار [illegible] بجلادت [illegible]
[illegible] پادشاه کامران [illegible] آن قلعه [illegible] شده [illegible]
[illegible] اصول [illegible] الطاف و جوانب آن حصن حصین [illegible] از آثار [illegible]
[illegible] قسمت شود و [illegible] حمل [illegible] آمده [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] حصار [illegible]
[illegible] مقام [illegible] ثبات [illegible] دست [illegible]
مقام [illegible] آتش [illegible] ارواح [illegible] از آشیانه [illegible]
[illegible] آورده [illegible] آن قلعه [illegible]
[illegible] تعصب [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] وقت [illegible] کلاه [illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible] **[illegible]** [illegible]
حصار [illegible] الات جنگ [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] نقب [illegible] آغاز کرده
[illegible] روز [illegible] برج قلعه [illegible] محمد بیگ [illegible]

عون خان

عون خان با [illegible] احوال [illegible] دولت آنحضرت [illegible] نمایند [illegible]
[illegible] [illegible] زبان [illegible] حصین [illegible]
[illegible] عنایات [illegible] خلعت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آن [illegible] ساخت [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] گردن [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] سلاطین پناه [illegible] آن [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] ارواح [illegible]
[illegible] الطاف [illegible]
[illegible] شروان [illegible]
[illegible] گذشته [illegible]
[illegible] ایام [illegible]
[illegible] جنت [illegible]
[illegible] ارکان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] دولت و اقبال [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] ساقیان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] کمال [illegible] دولت [illegible] زمان [illegible]

در روز ورود آنحضرت عالم [illegible] شد و صحبت مصلحت یورش خراسان با جماعتی [illegible]
[illegible] و بعد از نقل چند روز [illegible] الکه [illegible] نزول اجلال فرمود و روزی چند توقف اتفاق
افتاد **داستان فتح قلعه** [illegible] از مکان و اعلام [illegible] و [illegible] بندگان و [illegible] تخت [illegible]
[illegible] و [illegible] خواهند بود که دولت ابد پیوند الا اقبال شاه [illegible]
[illegible] است که [illegible] از [illegible] صفات [illegible] دولت [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] عنایت ملک [illegible]
[illegible] در [illegible] سرفراز [illegible] گشتن [illegible]
[illegible] شده [illegible] حلقه [illegible] خدام [illegible] در [illegible]
[illegible] انقطاع یافته [illegible] صفت [illegible]
[illegible] صورت حال محمد خان شیبانی است که بعد از فتح [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] سپاه و خدم و کثرت آلات جنگ و [illegible]
[illegible] موجبات سلطنت و استقلال [illegible] گشته [illegible]
[illegible] بر [illegible] اطاعت [illegible] شد [illegible]
[illegible] محمد خان از [illegible]
[illegible] سلطان حسین [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] استقلال [illegible] صورت [illegible]
[illegible] کامیاب [illegible]
[illegible] خلاف [illegible]
[illegible] آسمان [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible] شیخ زاده [illegible] قاضی [illegible] الدین [illegible]

[illegible] آن خان [illegible] و [illegible] طریق اطاعت و انقیاد [illegible]
[illegible] از [illegible] خان [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible] از [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] یورش خراسان [illegible] محمد خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد خان شیبانی [illegible]
[illegible]
[illegible] **مثنوی** [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

نزد آن خان

و هر یک از امرا و ارکان دولت [illegible]

[illegible]

مثنوی [illegible]

[illegible]

[illegible] والحمد لله الملک المعبود والصلوة والسلام علی [illegible]

[illegible]

علی الصباح

علی الصباح که حضرت [illegible]

[illegible]

مثنوی [illegible]

[illegible]

گشته
بجای آورده و از آنجانب محمد خان شیبانی که در آن اوان از [illegible] بار اول [illegible]
در باغ جهان آرای هرات مقیم بود چون از زبان احمد سلطان خبر توجه موکب حضرت شاه را شنود
آتش [illegible] زبانه کشیده [illegible] که مضمون [illegible] و از [illegible] خوارزم
شد بعد از تسخیر آن ممالک [illegible] بجا [illegible] آنچه [illegible]
در عقب [illegible] استیلا یافت که پیش از آنکه [illegible] سپاه [illegible] ملک خراسان [illegible]
در اوایل [illegible] در روزی که [illegible] طریقه [illegible]
دولت [illegible] از [illegible] تقصیر نموده [illegible]
[illegible] سلاطین ماوراء النهر [illegible] محمد خان [illegible] میرزا [illegible] از قبل [illegible] حاکم
مملکت خراسان بود [illegible] شاه [illegible] مرو شاه [illegible] گرفت [illegible]
[illegible] ماوراء النهر [illegible] متعین [illegible]
[illegible] سید غیاث الدین محمد [illegible] میرزا [illegible]
تحصن نموده [illegible] نواحی طوس [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ملک [illegible] شاه [illegible] ولایات [illegible]
[illegible] مشهد مقدس [illegible] بعد از وصول [illegible] مقام [illegible]
[illegible] روضه [illegible] سلطان امام الانس و الجن [illegible]
علی بن موسی الرضا علیه الصلوة والثناء [illegible] زیارت بجا آورد [illegible]
[illegible] آن [illegible] رسالت و ولایت [illegible]
[illegible] امام الانس و الجن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کاظم [illegible]
[illegible]
[illegible] سادات [illegible]

[illegible] ابواب [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] اجازت [illegible]
[illegible] ابواب الدول مفتوحست [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد شیبانی خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شهادت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد خان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد خان [illegible]

منه ای گذشت چمن تو پرتو قدوم آن شهریار چه صورت فتح جلوه گر گشت کشاده رو بند
در فتوح بلخ سلطان مظفر بر فتح از مطلع امان به برکات فتح و ظفر رسالع بشکوه شهریار
خورشید شعاع صورت این معنی که فتح بر فراز بود که سال اقبال در صاحب تیغ کشی باشد
لمعات رای جهان پرتو روشنایی یافته مقتضای لا تنال الرغائب الا بتجرع الغصص
نصرت و ظفر خجسته آل او شد و در آینه آیینه بخت بلند شد با عز و فیروزی آثار بر سعدی اسعد
من یشاء ساحت عالم را منور ساخت و دریا پایه گردون پایه تخت ارجمند شد و از اعداد و عنایت
استاد و والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم سر رشت بر افراز و کلاه و از تشعشع اشعه
اعداد او شد بیاض کشاد الجنة تحت ظلال السیوف را حفظ نه کار و بال و بند و دولت محبت
نصرت گیرد و کلاه و از اعتزاز رای اصابت تابش سوانح عطف و در سعادت علیم محاکمه
حامیه و همت عرصه خاکی اعدا ان ملک و ملت گرد شت بدست به الرحیم و العاطف
مباد منقوه و چند بیت مثنوی بر دفاتر فتح این معانی که بر دولت شد و پایه کشور رسانی اسم شیر
حلاوت که همی تو بر اهل سعادت قران ملک جهان گیر فتح که همی از فتح که از حسن تدبیر
فر فتح اگرچه فهم سوزت شعاع رای ما عالم فروز ذات دولت را از این همه برت
ثبات ملک از رای جیرت همه فرخ گشت آن فتح وان ظفر که به دولت ملک مسکن
برد و بر شیره یکی نامه توان گشت بر آن فتح که ملک را بسکنا نیت و عقد المجد الذی
حقیقت این معانی از لمعات آرای صاحب تاج شاه و دین پناه مصور و منقبت و ظفر و تحقیق می سوزد
و در حقیقت این معنی از فتوحات تدبیر کافیه آن پادشاه سکندر جاه جهان کشای
نتیجه رای و اقبال فتح و جمعی ظاهر میگردد و نقش هر تدبیر از بیان سرانجام امور کلیات را برقع
نگار و سوانح فتح تقدیر می آید صورت ... که در باب انتظام مبانی قدرت و مکانی الملک
دین و دولت بر ورق خیال مصور می ساخت و بر وفق اقتضای تقدیر می نماید مثنوی مرو بر کشید
نقش چند بر صفحه از فتح شد و تو آن صورت بدید و الا تو بر نقش نگار و بر ورق آرایش
آید نسخه نشد بر حق تمام صدق این مقال از بیان این حکایات اقبال آمال و ختام جهان
مسطر میگردد که چون روزی چند فی مر در محل اقامت عساکر نصرت اثر بود و بلخ و شکار

وکاربه

ری به وقت فتح و ظفر از مطلع مقصود طلوع نمود و در ساحت ضمیر آفتاب تاثیرات اعلی که مطلع انوار
الهی است صورت این عزیمت رو نمود که چون ... کوکب و کوکبه ... محمد خان شیبانی
کاه ... ولا خیر الا فی ... عزیمه سعادت موکب نصرت آیت ... عزم ...
دولت از ره بیرون آید لگام همان فتح و ظفر بر جانب خصم ... ساعد ... و اعلام نصرت
و نصرت ... کرد ... سنه ... اعلا فتح ... الفات ...
... بود ... رکاب ... در ... محمد خان ...
هشتم شعبان سنه ست عشر و تسعمایه رایات نصرت نشان از ... روی جهان ... آورد
... قرین ... که ... شد ... بود ... نزول اجلال ...
در آن منزل توقف نمود ... از ... کهن ... آن ... الملک ...
... بر ... محمد ... از ... رایات نصرت ... بر ... نمودند ...
... از ... پادشاه ... آیین ... بر ... که آن ...
... و فتح ... آیت من تمسک به و عزم او ...
... مثنوی ... که ... جاهلیت ... اعدا بر
... الهام ... من ... جام ... که ...
... عالم تیغ ... بر ... نام ... کشیده ... خلق ... الملک ...
... سپه ... بر ... مظفر ... امیر بیگ ...
... سپهسالار ... و ... فتح ...
... امیر بیگ ... محمد خان ...
... بر ... مالک ... لشکر ... موکب ...
... راست ... کرد ...
روز ... محمد خان ... پادشاه ...
... نشان ... محمد خان ...
روز اول ... از شهر بیرون ... روز جمعه ...

خیز گرز را که بر کتف جنگ ... مرکب ... و در شب تار دیده ... [illegible] ... و خشتی ... اشتعال

آمد ... روزگار ... از خرمن حیات ... رستم ... [illegible] ... قدم ... [illegible]

... [illegible] ... استحکام ... [illegible]

پادشاه ... [illegible] ... امیر بیک ... [illegible]

... [illegible] ... خان ... [illegible]

... [illegible] ... سیاست ... [illegible]

... [illegible] ... از [illegible]

... [illegible] ... امیر ... پادشاه ... [illegible]

امیر بیک ... [illegible]

... [illegible] ... انتقام ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... مثنوی ... [illegible]

... [illegible]	... [illegible]	... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]	... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]	... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]	... [illegible]	... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... مثنوی ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... انتقام ... [illegible]

... [illegible]

دلیران ... [illegible] ... سپاه ... خان ... [illegible]

... [illegible] ... مثنوی ... [illegible]

... [illegible] ... خان ... [illegible]

... [illegible] ... آتش ... [illegible]

... [illegible] ... تیغ ... [illegible]

... [illegible] ... انتقام ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... مثنوی ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

و از جمله مردم امیر جلال الدین محمود و ... غیاث الدین محمد ... و خواجه ... [illegible]

حسین دیوان و خواجه عبد ... [illegible]

بزخم تیغ رستم نشان غازیان از عالم انتقال نموده و جان [illegible] [illegible]
و حکم [illegible] محمد خان [illegible]
[illegible]
زد و غازیان آن محروم را احاطه نموده دست به انداختن تیر برآوردند و از [illegible]
[illegible] هلاک شدند چنانچه بعضی [illegible]
[illegible]
[illegible]
در میان کشتگان محمد خان را [illegible]
[illegible] منقطع شده [illegible] ارواح تسلیم کرده [illegible]
[illegible]
پادشاه ظفر پناه [illegible]
سجدات شکر الهی [illegible]
[illegible]
[illegible] بانواع الطاف [illegible] محمد خان شیبانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
محمد [illegible] محمد خان [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر نجم الدین مسعود [illegible]
[illegible] امیر نجم [illegible]
[illegible]
[illegible] منصب وزارت و صاحب دیوانی [illegible]
[illegible] در مجالس خاص [illegible]

درگذشت

درگذشت والحمد لله [illegible] والصلوة علی صاحب [illegible] و آله ذکر رسیدن بشارت
فتح و ظفر بدار السلطنه هرات و مسرور شدن [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] فتح و نصرت [illegible]
[illegible] محمد خان شیبانی [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] فتح نامه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دار السلطنه هرات [illegible]
رمضان المبارک [illegible]
[illegible] اقبال [illegible]
[illegible]
[illegible]
سیف الحق والدین احمد التفتازانی و امیر نظام الدین عبد الباقی [illegible] و سید غیاث الدین [illegible]
امیر جلال الدین یوسف [illegible] قاضی صدر الدین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فتح نامه [illegible]
[illegible] فتح نامه [illegible]
[illegible] قرائت کرد [illegible]

پای منبر بود اندر سبب جانب شاه مرزبان علیه الرحمه و الغفران کشور [illegible] سواد شده
هم در مسجد برغم تیغ تیغ‌بازان جان بجانب بقا ارواح تسلیم نمود و از نهضت رعبی تمام بر خواطر [illegible]
استیلا یافت از مسجد متفرق گشتند هم در آن ایام ایالت [illegible] به [illegible] تعلق
گرفته اعلام هدایت اعلام از [illegible] جانب دار الملک خراسان در حرکت آمد و نهضت
جناب سلطان سیف الاسلام [illegible] مظفر [illegible] رسیده [illegible] اکابر
و اشراف [illegible]
[illegible] جامع شریف [illegible]
[illegible]
[illegible] جناب سلطان [illegible] سالکان [illegible]
سلطان عالی [illegible] امیر جلال الدین [illegible]
[illegible]
علیه السلام [illegible]
میان جان [illegible] امیر [illegible]
[illegible] سادات [illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه کمال الدین [illegible] خواجه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

درشتی یافته

درشتی یافته [illegible] بدرگاه [illegible] عالی [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] مقدم همایون حضرت [illegible]
[illegible] عدل و انصاف [illegible]
[illegible] شرف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] رایت اقبال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف [illegible]
[illegible] رمضان [illegible]
[illegible]
[illegible]

در سرور ... شکر ... به ... اعیان ... ترکیب شرب شراب شد ... [illegible]
آن خجسته سرور ... فتح سعادت ساخت ... فتح خراسان ... [illegible]
... اتمام ... اوقات ... دوام ملازمت ... [illegible]
... شرف ... بر ... خلافت ... حاصل گردانیده ... اصناف الطاف ... [illegible]
گردید ... میرزا سلطان اویس بن میرزا سلطان محمود بن میرزا سلطان ابوسعید که مشهور ... [illegible]
میرزا ... فتح ... خراسان ... [illegible]
... مجلس ... شده ... شاهی ... [illegible]
... چند روز ... سلطنت ... [illegible]
... تمام ... مرجع ... [illegible]
... [illegible]
... فتح خراسان تمام ... سعادت پناه ... [illegible]
... حضرت ... [illegible]
... امیر جلال الدین محمد الحسینی ... صدارت ... [illegible]
... [illegible]
... اصناف الطاف ... انواع الطاف ... [illegible]
... ملازمت ... [illegible]

ذکر ... پادشاه گیتی ... روز ... رایات نصرت ... بصوب ... [illegible]

... [illegible]
... رایات نصرت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

... [illegible] شعر ... [illegible] ... سلطان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] سلطان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] شعر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] سلطان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] شعر ... [illegible]
... [illegible] سلطان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible] والصلوة علی سید [illegible]

[illegible] و آله الی یوم البعث والنشور [illegible]

همایون [illegible]

[illegible]

داشت یکجهت [illegible] برده [illegible] رکن آقا رستم انگیخته [illegible] مسافت بعیده را

پیموده رسید و از وصول [illegible] آقا رستم [illegible] بحکم [illegible] بوده [illegible] حرکت

[illegible] رسید [illegible] پادشاه [illegible] اندیشید [illegible] استعمال [illegible]

[illegible] شب [illegible] کرده [illegible] اسباب [illegible] داده و بعد از

[illegible] روز [illegible] مملکت خراسان [illegible] استان [illegible]

[illegible] رسید [illegible] جناب سلطان [illegible] زدن [illegible]

سال آن ولایت را [illegible] کرده [illegible] زمان [illegible] اعلام [illegible]

ساخت [illegible] از وصول [illegible] نظام الدین عبد الکریم [illegible]

[illegible] آقا رستم [illegible] آقا محمد [illegible]

[illegible] عبد الکریم [illegible] حکومت [illegible]

[illegible] مستقل شده [illegible] آقا محمد [illegible] ولایت [illegible]

[illegible] جناب سلطان [illegible] ساخته [illegible]

[illegible] حکومت [illegible]

[illegible] اشرف اعلی [illegible]

رسیده امیر عبد الکریم و آقا محمد [illegible] سلاطین [illegible]

[illegible] حکم [illegible]

[illegible]

[illegible] آقا رستم [illegible]

متعلق [illegible] امیر عبد الکریم [illegible]

[illegible] آن ولایات [illegible]

[illegible] امیر عبد الکریم و آقا محمد [illegible] جناب سلطان [illegible]

[illegible] تشریف [illegible] وصول آن

[illegible]

عراق در حرکت

عراق در حرکت آمد چون سوای [illegible] پادشاه مظفر

[illegible] زمستان [illegible] اشراف ممالک [illegible]

[illegible] اقامت [illegible] مشغول [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] قیصر روم [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] خراسان [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] ذکر لشکر کشیدن پادشاه آفاق و بیان شمه از وقایع [illegible]

[illegible] چون حکمت کامله [illegible] آفاق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خراسان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] لشکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... به قتل رسید ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... پادشاه ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... پادشاه ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... مثنوی ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... صمصام ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... سلطان حسین ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... هرات ... [illegible]

[illegible] ... احوال گذشته ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... پادشاه ... [illegible]
[illegible] ... سلطان سلیم ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

ذکر بیان میرزا ظهیرالدین محمد بابر ... [illegible]

[illegible] ... ظهیرالدین محمد بابر میرزا ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... خراسان ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

با ... بجانب افغان رسیده و بین الجانبین کار بجا رزائد صعوبت روی نمود و ... وفات آنحضرت
بسعادت دولت پادشاه محمد بن میرزا الغ بیگ شکست رسید و اوزبک ... و غیره سلطان
رسیدن سلطان در سمرقند گشته ولایات حصار شادمان و ختلان و قندز و بدخشان بتحت تصرف
خلاصه دودمان امیر تیمور گورکان درآمده ... کشیده ... اعلام عدل و رعیت پروری
مرتفع ساخته کیفیت آن فتح ... بدرگاه پادشاه ... عرضه داشت نمود و ...
... [illegible] ... عرض کردند امید است که ...
احوال ... [illegible] ... ولایات ... بنام و القاب ...
مزین گشته ... سلاطین اوزبک ... آنحضرت ...
... [illegible] ...
... احمد بیک ... شاهرخ بیک ... [illegible] ...
... میرزا ... سلاطین آفاق ...
... [illegible] ...
سمرقند ... سلطان ... احمد خان ... از این حال خبر یافتند
... [illegible] ...
... سمرقند ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... ولایات حصار شادمان و ختلان ...
میرزا ... [illegible] ...
... احمد بیک ... شاهرخ بیک ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... محمد جان ... [illegible] ...

... [illegible] ... محمد جان ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... زین العابدین بیک ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... سلطان ... احمد خان ... احمد بیک و شاهرخ بیک ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... سمرقند ... [illegible] ...
... محمد ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... سلطان ... احمد خان ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... سمرقند ... [illegible] ...

... حصار شادمان پیش گرفت و محمد تیمور سلطان و جانی بیگ سلطان و عبید الله خان را که
بعد از فوت شیخم ملک سمرقند و بخارا و توابع و مضافات و ضیاع و [illegible] مسخر گشته [illegible]
... امید شد و رعایت [illegible] کرده [illegible] آن ولایات [illegible]
[illegible] به جانب حصار شادمان [illegible]
محمد بابر میرزا [illegible] ... خان میرزا [illegible] حصار را [illegible] کرده
[illegible] بیرام بیگ
[illegible] بیرام بیگ [illegible] سلطان محمد [illegible]
[illegible] سلاطین اوزبک [illegible] حصار [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد تیمور سلطان و عبید الله خان
[illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] سادات و قضاة و اشراف و اعیان [illegible]
[illegible] امیر نجم [illegible]
[illegible] امیر غیاث الدین محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] بیرام بیگ [illegible] استقبال [illegible]
[illegible] امیر نجم [illegible]
[illegible] امیر غیاث الدین محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر غیاث الدین محمد [illegible]

الاینه

پس پادشاه و امیر نجم با بعضی از امرا و [illegible] استقبال نموده
[illegible] ملاقات دست داد و [illegible]
[illegible] سلاطین اوزبک [illegible] امیر نجم بیگ
[illegible]
[illegible] **و ذکر شمه از وقایع و کارهای امیر نجم ثانی و شنیدن**
او به جناب جلال سبحانی [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر نجم ثانی [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر نجم [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] جمیع امرا [illegible]
[illegible] امیر نجم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از جمیع امرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ولایت با قلی بیگ و نه بهم بر سبیل جواب داد که جناب اعلی که سفینه مریخ رفتند و نبات و آورد
و سیج و سایر مواضع آنجا در سرکار جناب پیادت امیر روز مراد و من و در چین رفت عز ان و تحصیل
و زر به و بعضی احکام داد و به حزارت میشود و صحبت سید اگر دین آن تفحص می باید نوعی از نواحی
این سعد سه که چون کوکب جاه و جلال آن امیر ایالت پناه و رفیعه این درجه رتبه شود که مبر
حشمت و شوکت متوجه گشته آن که در باب و مؤید منصور رفعت بجهت تکفل فتح و در آن التوکل کرد
و منار سپاه و ارکان را استعمال شده و آن امر خطیر و رفیع بر سبیل و رسالت شمرده و پیش الله جلوه
جانب صوب و ملاقات و حضرت ظهیر سلطنت رایت و زینت جانب خود را افزودت آن قول
سلطان که حاکم آن موضع بود و چون دانست که با قادر جان مقام قوت شناخت ولی نداری با نیما
در باب احکام حران از دور معالی و مسافات در آنکه اعتماد از قلب چه و چنان ابواب شهر و حصار قوی
با دیگران داد امیر بخش او را سپید سیافت و رافق نو بر و نیکی را با جماعت از او ز بکان که در آن مکان
بوده گشته سیر حرمت رعایا رشته و رد انقیاد جانب قوس حرمت بود حاکم آن عبده شیخ میرزاده و مقام
با رفعت و اقامت ثبات قدم ورزید و بعد از حرب جنگ طوایف شهر را بر امر تقسیم و عمده و در مسکن
مدد فرموده آمده و منع و ظفر داده و اقتدار او در اوقات شهر و قلعه کرده اند و ببرم مسکن را عمده و در بنا
بار دیگر شکست افکنده و در عرض دو سه روز شهر را فتح و بر آن عبده استیلا یافتند و شیخ غلام
با شاه جهان از سر بخیه و بقیه شهر را هم حالی تصرف تمام گرفت و رفعت امیر غیاث الدین محمد
بپرست و جمعی یکی از اعیان قوت صفی از آن کیان که در آن عبده بود و نه از امیر بخش در خواست
شد و ایشان را به رفع نشود و در ترتیب زرده هزار کس را از سپاه جهت رعایت بر تیغ و جمع و بنگاه
عازم فتح قلعه نیز که بجانب سلطان و رشید امیر خان با سپاه لشکر سپاه او ز بک در آن عبده مقام
داشتند و منتظر شد در صورت معارضه و کار از برج خاطر و جمعیت و صبر بر آن کار شد
و چون امیر بخش در روز عن غیار رسید که محمد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان و الغ بیگ خان
با برخی از سپاه و سمرقند نجیل رفت و به متوجه گشته اند در ضمن منزل توقف کرده و عزیمت
تسخیر قراول را با جمعی بجهت از سالکان مسالک و بجای الجمیع رشان و روز کرده و شنید در آن و از سلطان
ارغون و امیر ابراهیم بیگ و غازیان خبر یافته و در قلعه قلعه در آن متحصن شدند و ابراهیم بیگ کیفیت حال

ارعلام شود و بخش بیگ خان را چاپ کرد و بر سر قلعه در آن شتافت و محمد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان
و اولاد اطفال را مضبوط ساخته بر روز توجه نمود و از ز بکان خود اکثر از الغ بیگ و برادران او ز جنگ
در قوت سپاه غازیان و در باب رفعت که ما مقابل اعیان و مغلوب گشته اند و چون عهد و روز
حال بر شیوه ال یگانه گشت و آن روز در میان سپاهیان منظور گشت خواجه کمال الدین محمود
مروارید را و سلاطین او ز بک بجانب توقف نمود و سیدالنساء که شهر آن قلعه بکار و به تسخیر بر نخت
جمعیت امیر بخش رسید و بدین رشته تمام به جهت ریکا عزم در آن مترتب نمی شود در بیرون آن
قلعه بجهت قلعه سپاه را کثرت الات و لوازم و بکار رسیده بود و در سلطان با سپاه کم از لشکریان
در آن قراول داد و اگر چند روز دیگر این منزل اقامت کرده و قرار باشد غازیان جهت قلعه دار
حیوانات تفحص خواهند یافت مناسب دولت آنکه از آنجا کوچ کرده و در نواحی سمرقند
رفته و در مقام تشکیل دادن زنیم و در ولایات سمرقند و بخارا و ولایات ایران و سمرقند اکثر آن قلعه
را در آن قراول اقبال ساخت و چون رشته آن جا و تاب رسیده و قلعه آن او ز بکان در حوالی
و در طی جابر پایان در صحرا پیدا شود و متوجه فتح قلعه و قلاع شویم امیر بخش جواب داد که
و از قرار قلعه قلعه در آن کوچ کرده و طرف کنار آب روان شویم او ز بکان منصور خواهند شد که
این دولت نیابت خوف هراس از آن و بنام ما جهت این سخن و موجب عبارت ایشان خواهد شد
و مرد این سخن باتمام رسید به و گفت که ظهیر سلطنت و الملک محمد و بر میرزا بدانجا آمده و جان
و در میان آورده و در جواب زیرک مظاهره و توجه بجانب خود ورزش نمایند که امیر بخش محمد
جناب ما مقبول شود و فرمود که فردا کوچ کرده و بدان طرف رویم روز دیگر که سه شنبه بود
بیست و چهارم ماه صبح طلیعه سپاه سلاطین و در اثنای آن میان و رفت تا ما رایات قلعه در آن ایمان
گشت و هم از جزیره پراکنده در گذشت صورت حال آنکه چون در عهد به بخارا رسیدیم حال
سلطان و سید احمد خان رسید که امیر بخش در حوالی قلعه در آن از پیش گذرد و در
لشکر بدین جهت سرعت آورده آنچه رعایت می باید این متفرق و در بستان را گذشتند قوم
لشکر ز بک از این سپاه را از پیاده و سوار سه هزار سه پوش قوچ گرد و بجهت مبادرت شود
قلعه در آن گشته و اعداد و اصول محمد و آن را به محمد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان با

۱۳۱

که در آن حصار بودند بدیشان پیوسته صفهای یکدیگر را در میدان کارزار آراستند و امیر نجم ثانی
بسیار زحمت بود و این حال اکثر رجال شاه و میمنه و میسره لشکر را برهم زد و امرا و اعلام را مستحکم
و مقرر و تقلب [illegible] و سرداران که ظهیر الدین محمد بابر میرزا با جنود خاصه طلیعه انداختند که در مواقف [illegible]
و ابتهاج شود ترتیب داده لشکر از شهر بیرون آمده به صفوف ترتیب درست سوار جلادت آثار از اوزبکیه [illegible]
سپاه و اوزبک در میدان آمدند و بر یکدیگر حمله کردند و جمعی از بیک که در الکا [illegible]
دفع شر [illegible] گشته بر هم جنگ از دو جانب افتاده و جمعی موجب از دو جانب کشته شده
بسیار رسیده و [illegible] چون در آن آمدند و مردم بیدار که با نجم بیگ رسیدند [illegible]
و مشغول گشت بیکار و بر دو جانب در دامن فرار نمودند و امیر نجم بیگ شکست یافته ظهیر السلطنه
و الخلافه محمد بابر میرزا با سپاه خاصه در آن نوبت دلاوری و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف
و خواجه کمال الدین محمود و مستعاقب موکب آنحضرت و حرکت آمده حسین بیگ [illegible] و احمد بیگ
و فوج منسوبه که در آن کارزار کشته شدند و جمعی از امرا و سلاطین اوزبک در آن معرکه فتح و ظفر [illegible] شده و سپاه
اوزبکیه تاخت و تاراج نموده و جمعی از لشکر ابن عبید الله خان در معرکه با امیر نجم رسیده
واقع گردید چنانکه پراکنده شدند و بادشاه و فرزندان همه به قلعه [illegible] رسیده
استماع نموده امیر نجم بیگ [illegible] بسیار از آنجا [illegible] که از آن طرف از کثرت شهادت [illegible]
دلاوری که در آن معرکه [illegible] خواجه محمد الدین یحیی و فرزند او [illegible] الدین محمد و
و فرزند او میرزا جان بن خواجه نظام الدین محمد بن [illegible] و عبدل [illegible] بدست گرفتند و آن اقبال
ایام [illegible] رسید و در روز [illegible] ماه رمضان این خبر به دار السلطنه هرات رسید و امیر [illegible] الدین
اصفهانی که [illegible] او مستعد [illegible] و رعایای [illegible] خراسان بود [illegible]
و مستحکم نمودن [illegible] و حسین بیگ [illegible]
شاهانه و مسرت تشریف آوردند و چون موجب این اخبار [illegible] آن ولایت [illegible]
بیگ استقلال یافته بود و در قلع و قمع [illegible] الدین [illegible]
را تهیه [illegible] و معدلت [illegible] امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و خواجه کمال الدین
محمود که [illegible] ظهیر الدین محمد بابر میرزا [illegible] از آنحضرت عنایت و رعایت

بانته

بانته [illegible] و بیش گرفته و در پانزدهم رمضان آن بلده رسیده خواجه محمود [illegible] ظهیر الدین
محمد بابر میرزا صوب حصار شادمان رفته بودند از آنحضرت عنایت و رعایت [illegible]
کرد و اسپ [illegible] ساخته با شفقت امیر [illegible] الدین محمد و [illegible] امرا و حکام و ارباب [illegible]
[illegible] مقام [illegible] سبزوار داشت و این اخبار در قشلاق اصفهان بعرض نواب [illegible]
[illegible] رسیده و بار دیگر بر سر خراسان رو نمود [illegible] بلکه از بیش [illegible]

ذکر نهضت پادشاه [illegible] از قم بصوب [illegible] و جنگ با روم و توجه رایات
[illegible] از دارالملک عراق

چون از رایات [illegible] مردم [illegible]
[illegible] در عهد [illegible]
[illegible] بیش [illegible]
[illegible] بلبل [illegible]
از بیم [illegible] سر [illegible] آمد به سبب [illegible]
[illegible] بود [illegible] در خاطر [illegible] پیدا شده [illegible]
[illegible]
[illegible] رسید [illegible]
[illegible] بیلاق [illegible]
[illegible] اقامت [illegible]
[illegible] در آن [illegible] اقدام [illegible]
[illegible]
[illegible] گرفت [illegible]
اصفهان [illegible] در آن بلده [illegible] قشلاق [illegible]
[illegible] دار الملک [illegible] الطاف و احسان [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] سلطنت و استقلال [illegible]

[illegible] و اوصاف [illegible] بسیار عدل و انصاف [illegible] مثنوی [illegible] کشید [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] نشستن [illegible] عبادت [illegible] صلوات [illegible]

[illegible] از [illegible] آن [illegible]

[illegible] بعضی از ولایات فارس [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] خراسان [illegible] بجانب [illegible]

[illegible] بعضی [illegible]

ولادت با سعادت شاهزاده عالمیان ابوالفتح [illegible] میرزا [illegible]

خراسان [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] مثنوی [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] سعادت [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] سعادت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آن شاهزاده [illegible]

[illegible]

[illegible] بسیار [illegible] و عمال [illegible]

امیر [illegible] خراسان [illegible] سلاطین [illegible]

[illegible] خراسان [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] سلطان محمد [illegible] اصفهان [illegible] خراسان [illegible]

[illegible] خراسان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

الدین [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] امیر علاءالدین [illegible] دروازه [illegible] امیر غیاث الدین [illegible]

امیر [illegible] دروازه [illegible] دروازه [illegible] سلطان محمود [illegible]

غیاث الدین [illegible] دروازه [illegible] خراسان

[illegible] سلطان [illegible] ذوالقعده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دروازه [illegible]

علاءالدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دروازه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ی صره نمودی یک هفته روز اشتداد یافته بعد از آن به توفیقات الهی به صحت ... روزگار
یافت و میان جهان‌شاه سلطان و سید احمد خان مخالفت روی نموده و در صباح ...
که موافق اول روز ... بود ... از آن ... سردار ... از آن جانب ... توجه ...
و ... سپاه ... از ... الی ... در ... گشته ... مصالحه ...
یافته ... تخلف ... از ... گشته ... اینجانب ... و تخاصم ...
و جهان‌شاه سلطان توقف ... خراسان ... گذشته ... رفت ...
تیمور سلطان ... آمده و در حدود ... غالب سید احمد خان ... و آن ...
و ... خان ... در ... مشهد مقدس ...
جهت ... ولایت خراسان ... و چون این خبر به دارالسلطنه هرات ... سید ...
... مصلحت توقف ... و ... مذکور ...
آذربیجان آورده ... خواجه ... و ... از ... مشهد ...
مقدسه ... بشارت ... تیمور سلطان ...
... با ... آورده ... و ...
و تیمور سلطان ... آورده ... خود ...
... بسیار ... یافته ...
مذهب اهل سنت و جماعت ... سعادت ... از ...
و ... مولانا شمس الدین محمد ... مولانا ...
... فتنه ...
مولانا خواجه ... امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف ...
تیمور سلطان ... در مقام ...
... ملک ...
مولانا ...
یافت و چون ... تیمور سلطان ... هرات و سید احمد خان در مشهد مقدس ...

از ولایت

در ولایات حکومت می‌کردند ناگاه خبر قرب وصول ... سپاه ... شایع شده ...
در ... خراسان ... آن ... ذکر مشرف شدن امیر نظام الدین عبدالباقی
سید شریف الدین علی ... منصب ... مولانا صدر خراسان ...
مراتب امیر سید شریف الدین علی که جامع ... فضل ادب ... علوم ...
در شرف نسب ... سادات ...
... صدارت ...
امیر ... امیر نجم الدین مسعود ...
... خراسان ... ولایات ...
... ابو سعید ... سلام الله علیهم اجمعین ...
الدین عبدالباقی ... منصب صدارت ...
... سعادت و اقبال ... امیر نجم ...
...
... امیر نجم ...
... ولایت ... امیر نظام الدین عبدالباقی
...
... سید شریف ...
... سلطان ...
... خراسان ...
...
...
...
...

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] سلاطین [illegible]

[illegible]

دوام ✿ سعادت رفیق تو و هم صبح و شام ✿ نوای تو پیوسته فیروز باد ✿ [illegible]

باد ✿ [illegible] ✿ [illegible] ✿ [illegible]

[illegible]

ذکر رسیدن [illegible] مظفر [illegible] سلاطین [illegible] از استماع خبر وصول پادشاه منصور

[illegible]

و تیمور سلطان [illegible] سمرقند رسید [illegible]

[illegible] **میرزا [illegible]** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر [illegible] ابوالقاسم [illegible] ابوالقاسم [illegible]

[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]

[illegible]

و ابوالقاسم [illegible]

[illegible]

بازدانشمند

امید دارد که از جمله علوم رعیت پروری بر او واقف اند و اوقات همه صرف آن نماید و آنکه
در حدود قهستان و شام و تنجاق بجهت رباط و اهالی آن نواحی انگار کند و مقدمه قبا
روانه کرده و هم در آن حدود ملی بود و خبر امیر او رسید و فوج که برخ [?] بر قرار بود
الحمد لله الکریم المنان و الصلوة و السلام علی [?] والسلطان ذکر وصول پادشاه و امیکان بالک [?] و ارکان
و متعلق شدن ایالت دار الملک خراسان بجناب ملک شاه [?] زینل خان
و چون شکست حق تعالی محمد بن [?] خلیل سلطان سبب جا بر روز و کار بیوش [?] نعمت [?]
و کوچ بکوچ بجنب شان [?] رفته در اثنا راه خبر انهزام سلاطین در المهدشیر [?] ایالت حضرت
شاهی بموقوف شکر و سپاس الهی تقدیم رسانیده از خوشنودی بالک و ارکان خواص و سپاه [?]
متابعت آثار جلیله روز افزون فرموده بسلامت و سعادت بر انتظام مهمات و معموری گردید
در آن اثنا حاکم ولایت مرو در و بیگ که از قوم بسیار او بیک آن حدود را بار کرده بود
بپایه سریر اعلی رسید و بواسطه آن حرکت ناهنجار پادشاه جمعیت سپاه حکم فرمود که او را بکوشت
سپردند و سر بد [?] کوشش سوار ساخته کرد و در روی حاضران کرد و شید او هم و در روز [?]
دیگر جنابت چون سه روز تمام حال در ولکک [?] و دیگر گشت و تمام خلعت خاص اختصاص یافته در شهر
در سلک ملازمان منتظم شده ام و بالک [?] ارکان خاطر حاضران و ارث می برد [?] در ترتیب [?] ازاد
دولت قرار گرفته بعضی را منصب عالی و جمعی را بیان سلطان [?] منصب و مرسوم ساخت و زینل بیگ را
منصب نواب جلیل ایالت دار السلطنه هرات و توابع و مضافات با بیجا قدر و [?]
درگاه پادشاه و در آن روز با دوام [?] بیگ مرتبه ام [?] سپاه ابو الحسن [?] علی بن موسی الرضا
بسته [?] در ارکان و در آن مکان مدت [?] گشت و مقبول تر شیوه و رسوخ و اعتقادی که در آن ایام [?]
اخلاص بجا آورده ام زیارت [?] کیان انوار [?] و روضه منوره از مرحمت ششم روضات عالیه بر ایام آن [?]
و رضای حضرت شاهی در آنجا منصوب ولایت [?] قبیس [?] مقصد فرموده و ترتیب وصول در آن حدود و بقای
معلوم است که بسیار قابلیت و محروم تشنه ماندن [?] بشت سیاه [?] مانند [?] و [?] اخلاص که مراعات شود و بود
تعرض بسیار کرده اند و هلاک [?] را تشید ساخته بر لشکر [?] رفته تا بتارت برده اند و اتفاقا در وقت
او مکان از دیار هر کدام خانشی [?] الاطاعت ایشان بر روشن گردیده اند و ایشان بیاد آن کرده [?] صحبت

سوانح [?] ایشان را بپذیرفته اند بنا بر همین خواطر اقامت امیر پادشاه و حضرت همه [?] حاصل شده و در آن دارد
و مرحمت و جمعی بیکبیره [?] از اهل آن کار [?] حرکت بآن کوه و صحرا که اشغال بود و در ساعت آن ولایت را از خوف آن
قوم در آن ملک خان ساخته رو و اهالی آن نواحی [?] حسب تاریخ بر اراده و مصدران [?] بعمل آمد
بعرضه به عرض خان کردند اند اقامت کردند [?] در حسب حاضران پادشاه وضع سکونت و را اسکند بفاطان [?] فیکن
که مر عرض ازیت و رفاهیت نفقات و عبرت کم روزی چند میل اقامت نمود و از آن ایام تقاضا و [?]
تا او را بچه اوان و آن روز دست زنگان او بجهت امر کلی که در دار السلطنه هرات و توابع و مضافات
و جمیع امید بر شاه و راه استعداد ورشته خیرات از وصول خبر حاجیوت قال بشیر اوباما [?]
و بشته قدم را از حرب ساخته و آن را اسیر ساخته پنج و رجالت کشته با رده و راه کمیجان بود قطع شتانه [?]
بتغییر قوام سر بر خلافت مصیر سرا فراز گشته زبان حال و قال بر جهان افراز و دولت
علاوه آن شتاب تا در رجال کشته و آن انواع التفات و اصناف منح خسروانه محفوظ گشته و [?]
بر سیده بوصول مراد و مرام شاد شدند و در خلال آن احوال امیر نظام الدین عبد الباقی بجهت سر انجام
سعد مهام مرکز سلطنت و کار اردو با تفاق جناب ایالت پناهی زینل خان بآن حدود رفتند و
ششگانت [?] و تفنگ آورد از رفتن با ارباب ربع عدالت نفیس اوده جهت انجام و فراخت امور ملک
در سلک نظام انتظام داشت ذکر قتل خواجه کمال الدین محمود که در آن توقف کرده بود و بیان
بعضی دیگر از وقایع که در آن ولا روی نمود خامه شکین شمامه در ضمن حکایات سابقه بجهت
بیان رقم زده بود که خواجه کمال الدین محمود و جمعی از وزرا و مقربان از ترس اسود تعجیل کرده و در تبع
توقف نموده و توابع و مضافات آن حدود را از ترس خانمان مبالغات تمام نمود
حدود کوک زینل خان بخراسان باز آمده و ولایت قاین سپرد خان او را با عدالت و [?] لوا فرخنده [?] از سپاه
مظفر لوا روی منصه آورده و بر وصول بشیر قاآن ارباب کلانتران آن حدود مراسم استقبال
استقبال نمودند که ام الالات و اختیار او رشته امور بنظر بر روی امید امرا گشوده اند و از [?]
تمیز سادات و قضاة و اشراف و اعیان منظم ساخته قلعه بر دست نواب سلطان آورده اند
تیار و چهره نشین تقدیم رسانیده و لطف و اخلاص و رضا مندان کرده و اداره مرام اهل خود را
بار که مرسوم بود و مقرر اقبال میشوان خود رسانیده طریق حدود آن و لوازم مشکور و انتظام داشته الوقایع

شعار رفاقت بوده رایت وفاق و اتفاق در بلکان برافراشته شد بنابران ابو سلطان را [illegible]
در شهر فات مطابع [illegible] نوشته فانه خانان مقام آقا از تیب اسباب [illegible] گیری نموده [illegible]
نهال و اتباع او در مقام مخالفت و امانت ثبات قدم ورزیده ابواب جنگ و جدال [illegible]
در آن مخاصره روی در تیغ شمشیر روز آورده رایت میمون دولت ابد پیوند [illegible]
منقوش گشت و ابو سلطان نشیمن [illegible] داده کار [illegible] ساخته [illegible]
بیچاره [illegible] مقرب تیغ [illegible] رسید نه کمر [illegible] اقبال که ادوار [illegible] کرده
در کار [illegible] روان کرده شد و مدت خاطر ابو سلطان از [illegible] ومنت [illegible]
و منصور [illegible] الاسلام فتح [illegible] و [illegible] اقبال که در آن مملکت روی نموده [illegible]
گروه [illegible] سعادت [illegible] ابو سلطان [illegible]
[illegible] خان یکی بجانب خراسان معطوف کردانید [illegible] مراجعت کرد [illegible]
معافی ساکن گردید **ذکر توجه شیخ حاجی بیگ بصوب ولایت گرمسیر و قندهار** در آن ایام [illegible]
رخنه در انجام که پادشاه [illegible] رشید [illegible] از محمد خان [illegible] خاطر عالی [illegible]
در [illegible] گردد [illegible] رکاب [illegible] برافراخت [illegible] شجاع بیگ [illegible]
با حکام [illegible] ولایت گرمسیر و قندهار [illegible]
نموده روزی چند در [illegible] سعادت [illegible] پادشاه [illegible]
در وقت مراجعت [illegible] ملازمت [illegible] پادشاه [illegible]
همایون شجاع بیگ [illegible] الدین [illegible]
[illegible] شجاع بیگ [illegible]
منتقل کردانید [illegible]
[illegible] نموده [illegible] خود بجانب [illegible]
آورده بکار [illegible] شجاع بیگ [illegible]
[illegible] نموده [illegible]
و بیان [illegible] کشته [illegible]

در اسپهان صبا رفتار

در اسپهان صبا رفتار سوار شده بصوب قندهار روان شد و در روز دیگر که این معنی بعرض [illegible]
رسید از غایت غضب حکم فرمود که غازیان از عقب ایشان بخراسان [illegible]
تیغ سیاست گردانند لاجرم در اندک زمانی [illegible] مراه فتنه و فساد و ظلم حادث شده [illegible]
[illegible] گشته و بسیاری از [illegible] غارت و تاراج یافت و درین اوقات [illegible]
[illegible] بسمت مملکت خراسان [illegible] خاطر [illegible] شیخ حاجی بیگ [illegible]
[illegible] همایون [illegible] شیخ بیگ [illegible]
آن ولایت [illegible] ابو سلطان [illegible] شیخ بیگ [illegible]
[illegible] شجاع بیگ [illegible] شیخ بیگ [illegible]
[illegible]
[illegible] همایون پادشاه [illegible]
[illegible] شیخ بیگ [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] همایون از خراسان [illegible]
[illegible] شجاع بیگ [illegible]
رسانید **گفتار در بیان معاودت اعلام آفتاب اشراق از خراسان بجانب مملکت عراق** چون
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] مملکت [illegible]
[illegible] بجانب [illegible]
[illegible]
[illegible] همایون [illegible]
[illegible] بصوب [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] آفتاب [illegible] سعادت [illegible]

[illegible] ولایت [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

ابو المحسن [illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible]

[illegible] زمان [illegible]

سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] آفتاب [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

[illegible]

[illegible] عدالت [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] **مثنوی** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان سلیم [illegible]

[illegible] میدان رزم [illegible] بزم [illegible]

احوال ملک روم در زمان ایالت سلطان سلیم و ذکر اقتدار او در جهانداری و خلافت [illegible] هفت اقلیم

[illegible] روایات [illegible] حکایت [illegible]

[illegible] حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان محمد [illegible]

[illegible] **مثنوی** [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible]

[illegible] قسطنطنیه [illegible]

[illegible] سلطان محمد [illegible]

[illegible] سعادت [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

روم لشکری ... [illegible] ... مانند کوه الوند [illegible]

... [illegible] ... آن سپاه [illegible]

... [illegible] ... سعادت [illegible]

... [illegible] ... رزم [illegible]

... [illegible] ...

رزم اعلام [illegible] ... رسیده [illegible]

... [illegible] ... سلطان سلیم [illegible] قتال [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... روم [illegible]

... [illegible] ... یوم التقی الجمعان ... [illegible]

مثنوی ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... سلطان سلیم [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... سلیم [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... مصراع ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان سلیم [illegible]

... [illegible] ... سپاه [illegible]

سنو و ...

... [illegible] ... آفتاب ... پادشاه [illegible]

... [illegible] ... سلطان سلیم ... [illegible]

... [illegible] ... میدان [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... مثنوی ... [illegible] ... خورشید [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... سلطان سلیم [illegible]

... [illegible] ... سپاه ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... اسکندر [illegible]

... [illegible] ...

سلیم ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... رایات قتال ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... قتال ... [illegible]

بکف جلادت تیغ خارا گذار گرفته و بر جوشن زنگار [illegible] هم بر [illegible]
در روی نشست بر اسپان چو رستم دلیران بر آواز رویینه خم و خروش کوس رعد آواز [illegible]
و غریو جانگداز در جهان و جان [illegible] انداخت و صدای [illegible] تا [illegible] و [illegible] رسید [illegible]
آیت اذا زلزلت الارض زلزالها [illegible] بر [illegible] خروش [illegible]
[illegible] از سواران [illegible] که شد [illegible] سر [illegible] هوش شعله سنان [illegible]
چون برق لامع [illegible] جمعیت دلیران [illegible] شد [illegible]
زنده [illegible] روح [illegible] شهاب ثاقب [illegible]
[illegible] رزم [illegible] و [illegible] در میان [illegible]
[illegible] بر سر [illegible] اسپان [illegible] رزم [illegible]
[illegible] از ابر تیغ باران [illegible] از [illegible] تیغ [illegible] زمین [illegible]
[illegible] از دم تیغها [illegible] شد [illegible]
[illegible] در میان [illegible] تیغ [illegible] دلیران سپاه
[illegible] لشکر سلطان سلیم [illegible]
[illegible] میدان [illegible] نمی [illegible]
سپاه [illegible] حسین بیگ [illegible] پای [illegible]
[illegible] شهادت [illegible]
[illegible] ابیات [illegible]
[illegible] گرفت [illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible] دست [illegible]
[illegible] سالکان [illegible]
[illegible] سر [illegible]
[illegible] تیغ [illegible]

[illegible]

از [illegible] سنان آتش [illegible] در [illegible] آفتاب [illegible] شد [illegible]
[illegible] که در چشم [illegible] شد [illegible] گشت [illegible] خورشید [illegible]
[illegible] گشته [illegible] شد زمین [illegible] نظر [illegible]
[illegible] آنحضرت در آمده [illegible] دست [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] سینه [illegible] گشت [illegible]
[illegible] سلطان سلیم [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] تیغ [illegible] سپاه سلطان سلیم [illegible]
[illegible] میدان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] مقام [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] موکب [illegible]
[illegible] میان [illegible] از میان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] آن قوم [illegible]
[illegible]
[illegible] سپاه [illegible] سلطان
سلیم [illegible] آنحضرت [illegible] عالم [illegible] آذربایجان [illegible]
[illegible] آذربایجان [illegible]
[illegible] آذربایجان [illegible]
[illegible]

متوجه فرمود **مثنوی** هر چند بود آنکه زنان پرزور و دلیر ‫هرگز نشود منهزم در بیشه شیر کنجشک
وقتی کند هر جا [illegible] ‫ [illegible] ‫ این خبر بهجت اثر در موقع [illegible]
[illegible] رسید [illegible] مرکز دولت [illegible] جلال [illegible]
[illegible] **مثنوی** [illegible]
[illegible]
[illegible] سال مذکور [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible]
[illegible] دار الملک آذربیجان [illegible]
[illegible]
[illegible] **مثنوی** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در آن زمستان که دار الملک آذربیجان
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت و پادشاهی [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] ارکان دین و دولت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سعادت [illegible]

از ابشار رست

از ابشار و در [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible] مبارک [illegible]
سعادت [illegible]
[illegible] منصب جلیل القدر [illegible]
[illegible] اصفهانی [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] ارکان دولت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **مثنوی** [illegible]
[illegible]
[illegible] ارکان [illegible] سادات [illegible]
[illegible] شهاب الدین عبد الله [illegible]
آذربیجان [illegible] منصب [illegible]
[illegible] منصب صدارت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible]
[illegible]

و در دوران آل عبا زبدهٔ برگزیدگان قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی [illegible]
[illegible] قدره و اولاد امجاد و فخر البریه علاوهٔ سالکان مسالک اخلاص و یگانگی امیر جلال الحق [illegible]
محمد الحسینی الشیرازی که از زلال مسند الصدارت [illegible] ریاض الشریعه ناضره و بافاضهٔ سحاب
[illegible] و جود [illegible] تحقیقات [illegible] و تصنیفات [illegible] ساخت گلزار ملک و ملت [illegible]
سحاب اهتمام و اجتهاد آن وکیل شرع [illegible] صدر [illegible] صدر عالی قدر [illegible]
[illegible] دین و دولت از قطرات [illegible] و التفات [illegible] فرخنده [illegible]
در فضیلت و نقابت از [illegible] جام [illegible]
علیهم السلام [illegible]
[illegible] مثنوی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضور

و حضور [illegible] ترتیب یافته [illegible] از دیوان [illegible] درگذشت بیت [illegible]
[illegible] آمد [illegible] عالم [illegible] و الحمد لله [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] در مملکت خراسان [illegible] سلطان [illegible]
پادشاه [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مثنوی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نماز گزارده شد و در مرقد ... [illegible] ... و دیگر ...
گشته ملازمان ... [illegible] ... و هیچ یک بر ... [illegible]
کشتگان آمده که ... [illegible] ... مشغول ... [illegible]
... [illegible] ... بتعجیل ... [illegible]
و ... [illegible] ... اصوات ... [illegible]
... [illegible] ... سعادت ... [illegible]
... [illegible] ... سلطان ... [illegible]
... [illegible] ... سلطان ... ولایت
... [illegible] ... تبریز ... سعادت ...
... [illegible] ... خراسان ... [illegible] ... آن حال ...
سلطان ... [illegible] ... اقبال ... [illegible]
میرزا و امیر ... [illegible]
... [illegible] ... ولایت ...
... [illegible] ... ذکر تفویض ایالت ولایت خراسان
بشاهزاده سعادت ... ابوالفتح ... [illegible] ... رعایت ...
رفق برعایا ... [illegible] ... استقلال ...
... [illegible] ... منصب سلطنت
آن مملکت ... [illegible] ... شاهزاده ... [illegible]
میرزا ... [illegible] ... سلطان ... ولایت
در قبضه ... [illegible] ... صدارت آن
... [illegible] ... ارباب علم ... [illegible]
امیر غیاث الدین محمد امیر یوسف ... [illegible] ... سلطان ... [illegible]
... [illegible] ... دولت و اقبال ... [illegible] ... دارالسلطنه ... [illegible]

رعایا

رعایا ... [illegible] ... میرزا ... [illegible] ... میرزا ... [illegible]
... [illegible] ... خراسان ... [illegible]
... [illegible] ... ولایت ...
... [illegible] ... جمعیت ... [illegible]
... [illegible] ... سلطان ...
شده و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف ... [illegible] ... سادات ...
... [illegible] ... استقبال ... [illegible] ... سعادت ...
... [illegible]
... [illegible] ... سلطان ... [illegible]
... [illegible]
... میرزا ... [illegible]
... [illegible] ... عدالت و رعیت ... [illegible] ... خراسان ...
... [illegible]
... [illegible] ... سعادت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... سلطان ...
... [illegible] ... منصب صدارت ... سادات ... [illegible]
الدین محمد ... [illegible] ... استقلال ... [illegible]
... [illegible] ... منصب وزارت ...
... [illegible] ... شیخ مجدالدین محمد ... [illegible]
... [illegible] ... رعایا ... [illegible]
... [illegible] ... دولت ... استقلال ... تبریز ... [illegible]
دولت ... [illegible] ... الملک ... [illegible]

گشت و هنگام تشریف ... در اوایل سنه ثلث و عشرین هنگام بهار ... [illegible]
موکب ظفر شعار از تبریز بییلاق سو[illegible] نهضت ... [illegible] آثار [illegible]
... الاسلام خان ... [illegible] ... بشارت ... [illegible]
... گاه در غایت عز و جاه ... ییلاق ... [illegible] ... کامران ... [illegible]
گشت و در اثنای آن راه ... [illegible] ... سعادت
... [illegible] ... برج ... [illegible] ذکر ولادت
شاهزاده‌ی ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
از بارگاه کریم ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
آنحضرت ... سعادت ... [illegible]
تاریخ روز ... شعبان سنه ثلث و عشرین ... [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

... [illegible] ...

تهنیت

تهنیت و نشاط ... [illegible] ... سلطنت ... [illegible]
و عنوان ... [illegible] ... حضرت شاهزاده‌ی ... [illegible]
... [illegible] ... خان ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
شاهزاده ... [illegible] ... مولانا شهاب الدین احمد ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... شاهزاده ... [illegible]

مهرام روی نمود و موسم ایام تیراندازی رسم مردم خدام بارگاه فلک احتشام گشته سرور عموم
همه روز نزدیک ده دور تیر می‌بود و تیر به هدف نشان تا بعید رفت با دوستان خوش گوار **با گوارائی تمام**
و کاس من معین در گردش آورده و عکس آن آفتاب در دیار الوان آن بزم بهشت آثار
در سبب آتش و هیئت انگیز دیده و هیئت **و فاکهه مما یتخیرون** مزین کرده **مشنوی** بکف جام ساقی
عشوه ساز ❁ مطرب مه رو بنوای موسیقی مردم نواز ❁ ز هر جانب صحن گلش خرم بهشت ❁ هر شاخ گل جام گلگون
بدست ❁ خوانین الوان اصناف اطعمه گرانکون **و لحم طیر مما یشتهون** کشیده در مسکن
نغمه پردازان خوش سازها و آواز الحان داودی و نغمات نشاط انگیز بلند کرده **مشنوی**
بزم خسروی جمشید اورنگ ❁ بر آمد صوت عود و نغمه چنگ ❁ شکر لب مطربان کرده آغاز ❁
و الحان دولت شاه سرفراز ❁ هر روز شادی و نشاط بود آن ایام ❁ کسی را نه جز کامرانی کار نبود ❁ مدام لطف
حق با او همدم ❁ ایام صحبت آراسته و روز بر روز به مراد ❁ هر روز روزی حضور و بساط عیش ❁ حسام ظفر آیت
با دولت کامکار ❁ و زر اولاد موفور و جاه و آبرو ❁ دولت مردم عزیز زندگی بگذرد ❁ و چون ایام جشن او
به نهایت انجامید روی کیهان خدیو با نخچوان نشست و از آن سال دوران عمر متمکن قشلاق بود
و بهار شده بسته بعد فرمان مشیت بساط سعادت پرداخته میرزا اکمل الدین شاه حسین و امیر
جلال الدین محمد را بجانب شروان روان فرمود **گفتار در بیان اطاعت و انقیاد شیخ شاه شروان**
و رفتن میرزا شاه حسین و امیر جلال الدین محمد بدان ناحیه و انتظام مهام آن کامران تا جایی که حضرت
لطف ازل یار بوده ❁ توفیق شهنشهی مددکار بوده ❁ با آنکه در اول بزرگان راه صواب ❁ آخر او
لعنت منزل اقبال بوده ❁ تفصیل این سخن آنکه فرمانروای شروان یعنی شیخ شاه و سلطان العهد و انقیاد
بعد از عهد کاه دیر در راه مخالفت بوده و در پناه سلوک نموده و بارگاه عدم توفیق سالک آن
ندامت گشته بسبب تابع الملوک در ورطه استغفار پرداخت و خاصه در اطاعت آخر با مشرفات
و فرو تبرکات نادر به درگاه عالم پناه فرستاده و پیشکش لایق اطاعت و فرمان برداری زبان برگشاد
و بعد از باب کامیاب سرانجام داد که اگر فتور شاه قضا و وزرات اوزر در نمود اوراق حضور و اوقات
عالم پناه از طلوع منیر مهر تنویر بر نشست نمود و من بعد برجا کرد مستقیم خدمتکاری و اطاعت برد از آن
ثبات قدم ورزیده سر از حلقه عبودیت بیرون نهاده و بپای اخلاص و نیاز مسند والا ساحت

سلاطین پناه مهجور و دوره رابطی از بندگان آستان عالیجاه آشیان شاهرم **رضا بالله فوافقه ما**
دون تنبیه او را فعلانا و چون این سخنان حضرت میرزا بن عالیجاه سریر سلطنت و کامرانی رسید
و موارد مکارم اخلاق پادشاه در استحقاق داشته مراجع عفو رسیده از مطالع مرحمت جدید تیغ
قهاریت متکفل جلال لعنات و الی شروان تا بهبود کرد اندیشه و پیام التفات محضر بر نظرش ارتقا
در سبب التفات بکرات در راه اظهار آمده و فاتح آرام و آرام و اوراحت **جهانشاه التفات** شنید
حکم همایون شرف صدور یافت که رئیس السلطنه میرزا شاه حسین را افتی ده روز و عاقب
منتقبین امیر جلال الدین محمد شروان گشته فتوی کنگر شیخ شاه را تاکید مراسم العهد و پیمان مطمئن
کرده اند تا بدو عنقریب بشارت و دولت بخشش فرمان برداری ثابت قدم بوده و بکسر جنات انقلاب
شاه بعد از مرگان و فرا ده به درگاه سلاطین پناه آمده و آنحضرت بموجب فرمود حکم جهانمطاع
از نشاط قضا نخجوان متوجه شروان گشته چون نزدیک آن حدود رسیده بود شیخ شاه لوازم
پیچالی آورده و در سبب رضای عفو فرمود مراتب کمال اخلاص و فرزند متکامل تعظیم ایشان
از جانب رسوم گذرانیدند تحفه و پیشکش به قدر امکان رسیده و جناب میرزا ایشان تحف نیز ازمکامل
خوارشان مشغول بوده تا به اطاعت مراتب به او شیخ شاه را با جناب قدرت بوده
رسیده و دربست نرخ از ناظم مناظم ترتیب داد با جناب عذر پرده تا شیخ فیصل بود با نام عظیم فرمود
در بعضی از سبب رحمت علیه او میسر داشت رجوع کرده و اعلام ارشاد و نیکو فرواحی به ارادت
ولایت شیخ شاه و مهمی شب طریق انقیاد و پیش گرفته آن دو بزرگ عالیشان را
رخصت انصراف داده و مصحوب ایشان از پیش‌کش چندی و اشتران بدرقه انبیا به ایام ارادت
و نقود نامعدود و جواهر فرش رنگ رنگ نوادر و لایق دولت آستان سلطنت آشیان
فرستاده و دو عهد تا کرده که یکی از اولاد او را معلوم رخصت فرستد اگر حکم همایون نفاذ یابد خود نیز
به درگاه سپهر اساس ارادت و کرامات گشته به میرزا شاه حسین و امرا رسیده دولت خاقانیت نمی
نشد تا فرمود نخجوان جاه سریر سلطان نشان باز آمده و تحف و تبرکات شیخ را معروض کرده و اشتیاق
و آرزوی او را کمال اخلاص و نیاز مسندی آنجناب و بر دوام باید به شرف استان بندگی
معنی موجب اذن داد و فرمود رسوم ارادت ادامه فرمود گشته ازو رستگاری و رفاهیت کامرانی او

خجسته ساعات معروف داشت و همت بر استیفای لذات و وصال و استحصال مرغوبات مقاصد

مصروف داشت **ذکر توجه موکب نصرت آثار از نخجوان به ییلاق ایجارود و اشتغال به امر فرح افزای شکار**

حضرت خورشید منقبت جمشید محل با مشتمل حضرت حزم حسب محل علم توجه با افراخت رایات بیرق نصرت طلایع شد [illegible]

طلعت عالم آرا از ماه تا ماهی روشن ساخت نزول سعد نجوم در ... و کبوتران سکان از [illegible] اشرار

حرکت آمده روز چند ییلاق ایجارود اثار را بیقرار ساخته بر ترک تنزل جانوران طیور وحوش سپید بر [illegible]

کردند و نمود و انگاه حیوانات روح افزای آنها سر بر او تشنگی فنا و آب دریافت فرصت برده [illegible]

نامنده مدت یکماه در آن منزل ابد پیوند با مطمئنی بر ادراک صید از آن سو حسب نزاع آن را در بر [illegible]

ساحت معمور بمحفل اسلطنت را مشحون و الا اورد مسیر شاهزاده جمعی کلاب [illegible] نظر و منسوب [illegible]

حضرت خجسته طلال عالم کوه و دشت رود خانه اختیار گشته محبوبی گشت و زنده جمیع روز و در آن منزل

بشکار نخجیر زاغ و فاخته شرف حضرت گرد و دو اتراق دوباره نوازش جلوه افتاده است ... بر عرق [illegible]

مقدم قرو دیت مقدم جانب حضرت اعز اعظم والا کلاه اعلیحضرت گردید و پادشاه و ... تا اوایل ... [illegible]

قیام و اقدام نمود و بهار انگشت **صبح** اقبال جمعه جمعه بر روی منافع اشارت کرده **با** اقامت مراسم [illegible]

پرداخت و در برنم تا در رکاب رکاب انداخت و ... در رکشیده و قامت ثابت اسرار از ارکان

دولت را رفیع نامور و مزین ساخت و در آن اثنا سپاه خدام بر مرید اعلی رسید که حکام [illegible]

و پیشقدم در منزل اطلاعات و انقیاد و اخلاص در اداء و ... امور ایالت با آنجا بر خدام صفات [illegible]

سپهدار و جمیعت ای ترکان اولیای ابواب ظفر رسید او بر اول فوق جمعیت رکن بیند بنا نام بر سر زمان واجب الاذعان

نفاذ یافت و با نظم الحضرت العلیه و رویش خان و ... و جمعی دیگر از امراء و ارکان دولت را

محسوب و مقرر گردانید و جمعی ملتزم رکاب از ندمای ذوی ... محبوبیت تعظیم اقصی انقلاب علیه اعلیحضرت [illegible]

تم ... و ... مملکت شرع جاوید اعزه احسن اطوارالدهر اقبال الا استقلال گردید و ... عارف دولت [illegible]

ملکات شده و قرین اوصاف ... و طیور شیفته ... و زنان ... صورت ... دلاوران محفوظ [illegible]

دوم ... حضرت ... و ... کلام مبارکت مانع شده ... اسب [illegible]

کرد ... و ... پاک ... و ... شکار گرفت در ... ظفر [illegible]

گرفتند ... صفت اکرم ... صفت ... سبحان ... جاشکار [illegible]

ادنیت

ادنیت ... جاه و جلال آن مهد سپهر اقبال فرح افزا رسید و پای حضرت ساحت ... کلمات آسمان [illegible]

دو ... استقلال ... بسوی ارتفاع درجات منزلت ... ده ... عارف دولت ... [illegible]

محل ... **ذکر ... الخاقانیه سلیمان** ... اتفاق ... و مولانا علاء الدین ... قانون کلیات

... از لب ... روح افزای ... در آن ... و حصول ... [illegible]

... کلمات ... رحمت ... نامی ... ترتیب ... [illegible]

... حکیم ... اطلاق ... **... صفت ... شهرین** ... [illegible]

... امراء و ارکان دولت و ... اعیان حضرت صلوات رحمت ... [illegible]

استحقاق ... دولت ... و مقام ... [illegible]

... آن حالت ... اجابت ... [illegible]

... **... من القرآن ... و بعد ... شهرین** ... دولت ... [illegible]

... والحمد لله ... والصلوة علی حبیبه ... و آله ... [illegible]

... **... قرین ... دولت ... خان** ... کلام

... ابو ... محمد ... کرم ... نسیم ... احوال [illegible]

... ایام ... اوقات ... خدام [illegible]

... حضرت ... مسالک ... [illegible]

... احوال ... جاه و جلال ... [illegible]

... الحضرت العلیه ... خان ... [illegible]

مثنوی ... [illegible]

... حضرت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... کرکس ... [illegible]

سپهر جناب خان سمراه بود و ماهی آب خفته ترشی با کار نیست و سه ساعتی که سواره رفت ارکان شهر تبریز
که قلعه بلد شهر را با بیال دم و قبال به دولت سرحد از آن دست بخ داده و ساعت تیغ آتش نشاند
کرجا مسیر ساز احتیاط را نکمیدند و هرچه مبرد بر کرفات آن امتان آتش را در **مشهد ثلاثه** جون هم عمارات
عبد سکه کرشته فارغ از کذر کنند خان بیش سر کوه فرار شده بار اندیشه از معمور شهر
فتندون آن جهت بنیاد سیمور بابا لشکر اهل شهر و خان عادت در ساعت روز شوامی آن ها
استوار رسید سپاه و انجم جان راه بر رفتن آتش تجلت رادند رفتن بتیر تفنگ و سنگ دو کرده
دو بروان و ارنه دوران در مقام نوع در شیخ ثبات قدم ورزیده و فرش کمان زد و صدای توپ کم بود
هوش سپاه و روان رب فدو تیر قسمت ما بر وفق از چشم شجاعان کشاده و عازم اراده صبحت بدند
با بزرگ نامه آزاده بدون تفنگ و اداره و صدای اسرافیل برافکنده و بوزن و روز رستخیز فی رنجت
رفاه رکن الدوله و نوزرا خانان سیاف یاران و تمام سیان فرزند و ما رسید و جمیع را بر خاک هلاک انداخت
و مدت سه روز حال بر منوال جاری بوده در صباح یازدهم ماه مذکور نقاره زنان منصور از جمیع اطراف
بقصد جنگ پیش برآمدند و از خندق گذشته و نیز لشکر دران بر خاک ریز آمدند و بزخم تیر و تفنگ
نیز آهنگ معاندان ازاد و فرزند مغلوب شدند و ساعت فتح اثر جهاد تیسیر شده رفت و شیخ فرزند
فار بر تشبیه اقتدار مرتاب در پیش خان فرار گرفت و آنگاه خان نجف عنایت پناه با سپاه ظفر دستگاه
متوجه قلعه اولاد شد آقا محمد جون بر بیستن سمتی و قوت بالفعل بحضرت رهیب مراس و اساس بنیاد
دو بر الهندر اس داده و فا صدا و جوب زبان تیز را مخالف عامکان در سال اول که جان او را طلب و از تیغ
حال و قال بمضمون کلمه **العفو عند القدرة ازمن عقوبة الاقتدار** کرد با ساعت خلق با آنها مسترحم گرفت
واز غایت ذکر ابر خافضل الکریم علی جتیم اخیه المغفرت امیر محمد ابج ایکی آقا محمد را مستوره
در بنی کلام الهی زبان **و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس** از سر بر ارض آتام او درگذشت
و اشارت فرموده که حاجی و آصف جناب نظام الدوله و الدین امیر احمد بیک و قدوة الاشراف والانجابا
قاضی میان نقیب و الله که فامر الامن را اصعد به حیان الملک را بعد تا میران شد خواهند شرف ملاقات
شریف در بیابد و دست مکاتب حضرت پناه سر برابر اعلیحضرت متعدد و در عوض ایشان موجب از شده و عمل نموده و قلعه
سعد آبات نجف سرمد سلکه ملک مطلب الاطاعت و انقیاد گشت و مرز قلانی در پیش خان قائم شده و نقاهد

فزاینیا

فزاونی رکه سامان آمده خفته بود و قلعه ام عاصم مقام سپهر سعد بدرات در پیش خان نیز مشق و با مشوره
سامان شده و ولی آن دیار امیر عبد الکریم خبر سلوک سبیل خدمتکاران جا ره نموده انت ملاذم مرزوق
سید سلطان محمود را با دو سوار بر خوان نشسته دیگر تعلق نایبه ثقه فات را به استقبال خان فرستاد
شتر نهم و ادا رنج و فوج گشت و بنام ورود که چون موکب عالی از خان در بکار عالیه و مراجعت از دو سمت
نیز مشتاقت بود نزد بست پایه سر برا علی خواهم گشت و دست ورود آن شرف پابوس حاصل بود رسید
سعادت و بید رسد و مکان تشنه اراده خواهم یافت و خان سید زاده او با شمول نظام ورود از آن
گرامید رفیع منیف مرشد بنده حضرت سید عبد الکریم توقع وقت ارسال داشت و منتا راز امیر
حکام هزار و سپس رسید از روز الله ساریه آن بلاد و دیار مجرب سید حسین هزار و بیان
و سکه سمتی و دستان عطیه انیس المغفرت الشهید شتافته جلیکیشان موسوم شد و شتر کان عظم
و شهید و الثانی حکام آن و فرزندان ببر بالا کرده بلاد بیست موکب عالی مستوجب ادراری احمد بن که در بعد دورا
مورد کرده مدفون گشت **و در بیان توجه موکب حضرت نشان از دارالسلطنه اصفهان بقصد اقدام امر**
صید و شکار و اشتغال مولانا علاء الدین محمد طبیب بجوار مرحمت حضرت معین غفار و دران ایام
که مزاج وهاج صاحب سلطنت و تاج در مملکت ری از عارضه که دست داده بود صحت یافت
سیحان طبیعت همایون عازم صید و شکار گشته حکم جهان مطاع شرف نفاذ پذیرفت که عساکر منصوره
که در کنار بر ارض رو کرده در جانب اصفهان و مرکب آیند و پادشاه شکوه آرای در ساعت فتح
جا و تمکن در سال و در رکاب ظفر انتساب در آورده و دیگر کرده ظفر نهضت فرمود و چون سواد کاشان
از غبار موکب ظفر آمار نشان علو رایت شد مولانا علاء الدین طبیب که از اکثر مواد سر رکاب
قالب و بیش متقرب شد بود و در تشخیص امراض و معالجه اعراض غالب افلاطون مسیحا دم اسقلیوس
زمین بود آیت الصحه بعد سبک شده بود بیشتر از توان بلاد و حدود زمان حلول اجل طبیعی شده و در سینه
مردم مستولی گشته بود و در یه الصلاة منع و منج تفکر ساعت سبات صحت آن عارضه از غشیه
بنیه درگذشت و بعد از سه روز در منزل علیا که داخل ولایت اصفهان است آن افضل عصر
نابود و درگذشت **قطعه** دریغ ز دوران که بسی صحت خاک **ه** که در ربیع جمعه بلفت اساس بیکسی **ه** اصول نفقه
مهر شده معروف زمین بیش اصل **ه** و مانا جزو درست پای از خانه **ه** صلاح طبیعی مر سویدای دل وان بنا و

به درجه سعید و دولت ... فارغ الحمد لله پادشاه و سعادت قرین از نوبت مولانا علاء الدین
شایست شکار گردید و بر ... [illegible] ... بند برارشد مولانا
علاء الدین ... [illegible] ... قائم مقام ... [illegible] ... کشورکشا
... [illegible] ... در منزل چار ... [illegible] ... رسید و
... [illegible] ... ضرب تیغ و تیر پادشاه و اعلام
... [illegible] ... هزار از آن ... [illegible] ... رسید
... [illegible] ... خان ... [illegible] ... رسید و
... [illegible] ... و اموال بسیار ... [illegible]
... [illegible] ... شده و ...
و رشد و اتفاق ... [illegible] ... **[illegible]**
[illegible] ... سپاه ... [illegible] ... در میان مردم ... [illegible] ... پادشاه ...
... [illegible] ... عازم ... [illegible]
سعادت ... [illegible] ... بزرگ ... [illegible]
... [illegible] ... انجام ... [illegible]
... [illegible] ... سنت ... [illegible]
... [illegible] ... پادشاه ... [illegible]
... [illegible] ... انجام ... [illegible]
... [illegible] ... الله ... [illegible]
... [illegible] ... رسید ... [illegible]
... [illegible] ... بزم ... [illegible]
... [illegible] ... **مثنوی** ... [illegible] ... جام ... [illegible]
... [illegible] ... **٭** ... [illegible] ... **٭** ... [illegible] ... **٭** ... [illegible] ... **٭**
... [illegible] ... **٭** ... [illegible] ... پادشاه ... [illegible]

برآمده

برآمده و ... [illegible] ... آفتاب ... [illegible]
... [illegible] ... **مثنوی** ... [illegible] ... **٭** ... [illegible]
... [illegible] ... **٭** ... [illegible]
... [illegible] ... **٭** ... [illegible] ... **٭** ... [illegible]
... [illegible] ... میرزا ... [illegible]
... [illegible] ... پادشاه ... [illegible]
... [illegible] ... پادشاه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... حضرت ... [illegible]
... [illegible] ... امیر عبد الکریم ... [illegible] ... حضرت ... [illegible]
... [illegible] ... رسید ... [illegible]
... [illegible] ... **مثنوی** ... [illegible] ... **٭** ... [illegible]
... [illegible] ... **٭** ... [illegible] ... **٭** ... [illegible]
[illegible] ... موکب همایون پادشاه ... [illegible]
[illegible] ... [illegible] ... پادشاه ... [illegible]
... [illegible] ... رسید ... [illegible]
... [illegible] ... امیر حسام الدین ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... حضرت ... خان ... [illegible]
... [illegible] ... سلطان ... [illegible]
... [illegible] ... موکب همایون پادشاه ... [illegible]
... [illegible] ... خان ... [illegible]
... [illegible] ... سلطانیه ... [illegible]

بسبع امیر [illegible] رسید [illegible] پشیمان گشت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible] همایون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان احمد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] همایون [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
همایون [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] همایون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر لشکر کشیدن پادشاه معدلت و عدالت ... و ذکره رسیدن از ممالک روم به ... نخجوان

[illegible]

در وقت

در بغرا خان بصره رود رفته در آنجا با والی کرمان که در فرسخی فراز قایف الان در اردوی جمال‌الملک است
گشته رفت در آباد و در بیت روز آن مرقوم و معروف مقرب بر اوقات جاه و جلال بود و دولت
اردوی همایون پادشاه اسلام رسید که طایفه‌ای از لشکر در الشر [illegible] عبور از آب امویه و مرو بر
ولایات خراسان در [illegible] رفته اند [illegible] زمان و اسب الاغ خان [illegible] که در پیش
خان باتفاق [illegible] با امرا اطراف [illegible] مرزان [illegible] رفته بییلاق [illegible]
[illegible] از [illegible] تحقیق کرده اعداد [illegible] سلطان [illegible] حال کرده اند [illegible]
[illegible] بوده و آن ملکت رفته مدت [illegible] در ییلاقات [illegible]
بیعت [illegible] مصروف داشت و پادشاه [illegible] منزل [illegible] سلطان [illegible]
سعد الملک [illegible] با آواز [illegible] رفته جبت آن کاشت و بعد از تقدیم لوازم [illegible]
[illegible] و مقام را با صنوف صلات و صدقات [illegible] و [illegible] کرد و بعد از [illegible]
[illegible] اسب [illegible] اصول [illegible] جان [illegible] امیره و [illegible] که [illegible]
مقام الملک مقدم پایه سریر اعلی آمده [illegible] گرفته بود به درگاه سلاطین پناه رسید و در
[illegible] که شاه صاحب [illegible] مانند جمشید خورشید رتبت بخت و کامرانی قرار داشت سعادت [illegible]
[illegible] که [illegible] سر [illegible] سرفراز شده و [illegible]
[illegible] بارگاه جهان پناه [illegible] زبان [illegible] شکر [illegible] مشغول [illegible] کرده [illegible]
جاوید باد ٭ [illegible] خورشید باد ٭ [illegible] ٭ [illegible] ٭
[illegible] ٭ [illegible] صبح و شام ٭ [illegible] ٭
[illegible] زمین ٭ [illegible] ٭ [illegible] ٭
[illegible] ٭ [illegible] کیلان [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
[illegible]
[illegible] ٭ [illegible]

[illegible]

وقضا

رفقاص تمام عیار بیرون آمده مورد مانند [illegible] واقف و بانواع الطاف و احسان الطاف
شاه مرتضوی ادعاف مخصوص شده انوار مرحمت [illegible] باقی
[illegible] بپرورش یافته بود [illegible] گشت و [illegible]
[illegible] رفته [illegible] از منزل [illegible] درگذشت و [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible]
سلطان احمد که [illegible] سریر اعلی آمده مورد مشمول انعام و اکرام اجازت یافته [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] اب قزل [illegible]
[illegible] کیلان [illegible] اعلام [illegible]
مبارک [illegible] شرف [illegible]
[illegible] روز پنجشنبه [illegible] ییلاق [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] مسطور [illegible]
[illegible] حکام و امرا [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] سریر اعلی
[illegible] صباح روز عید فطر شوال [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] تهنیت و مبارکباد [illegible] سعادات درگذشت پادشاه [illegible]
[illegible] آثار [illegible]
[illegible]
[illegible] بزم [illegible]
[illegible]
[illegible]
سلطان سلیم [illegible] پادشاه هفت اقلیم شایع گشت و در [illegible] مقام مجملی از حالات او [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر رفتن سلطان سلیم به جانب مصر و شام و اشتغال او در آنجا [illegible] عالم سریع الزوال مختلف [illegible]

[illegible]

مصر بنسق

[illegible]

شاه ولایت پناه و آن اسپهسالار نیز اجابت التماس او را [illegible] تفرقه در سلطان مظفر گریخت [illegible]
در نیابت کرامت و [illegible] ابواب انعام و احسان بر روی روزگار [illegible] ورسلطان مظفر
چند روز در خدمت [illegible] و کرامات [illegible] مرحمت سلطنت پناه [illegible]
نسبت با او در مجلس نیابت در زمان [illegible] سلطنت پادشاه [illegible]
[illegible] بر رضای [illegible] وقت [illegible] انعام [illegible]
[illegible] مرجع [illegible] شاه [illegible] بالملک [illegible] سرافراز [illegible]
[illegible] منظور گشته روی [illegible] التفات [illegible]
[illegible] [illegible] عازم [illegible] بارگاه [illegible] خدام
درگاه [illegible] آن [illegible] ترتیب [illegible] امور [illegible] چنین که شاه [illegible]
طبع [illegible] گفت [illegible] عجب [illegible] دولت [illegible]
[illegible] اقلیم جان [illegible] ذکر توجه موکب همایون [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] بر سمت [illegible] و [illegible]
و رسیدن اخبار [illegible] موکب [illegible] عالم مدار [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] نصرت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] اعلی [illegible]
[illegible] رایت نصرت [illegible] دولت [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] آن [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] عنایت [illegible] التفات [illegible]
[illegible] الطاف [illegible] سلطان [illegible]

در جهان [illegible] فتح [illegible] انعام و تاج [illegible] سرافراز [illegible]
[illegible] حاصل [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] نواب [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] سلطان سیف الملوک [illegible]
[illegible] امیر عبد الکریم [illegible]
[illegible] مبلغ هفت هزار تومان [illegible]
[illegible] هزار تومان [illegible]
[illegible] امیر عبد الکریم [illegible]
[illegible] هزار تومان [illegible] امیر عبد الکریم [illegible] سلطان
سیف الملوک [illegible] اجازت [illegible]
[illegible] تحصیل مبلغ سه هزار تومان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] نواب کامیاب [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]

و آنست که سید افتخار رسید و اخبار رغبت بر حرف نواب کامیاب رسانید اول آنکه چون امیر عبد الله خان شد
حیدر و دیگران عطا مرزا ده روز در محاصره دیگر ... پیر ده روز در برخی کار ... بر آمد
عمل ترا رفته بود مراجعت معروف ساخت دیگر آنکه امیر غیاث الدین محمد بن امیر
یوسف و ... مجلس ... الملک محمد بن امیرزاده ... سلطان ... در روز
شنبه ماه رجب در قلعه ... الدین محبوس شده روز دیگر هم ... و بادشاه ... شد
شاه ... نسبت ... بنابر شرایط مبالغه اهتمام بجای آورده تحقیق ... در قلعه
... در رفع ... گذشت ... در محاصره ... سلطان ... اول
شاه ... محمد بن امیر یوسف ...
... نسبت ... سلطان ... بر قلعه ...
... قاضی ... شهادت ... بتقدیم ...
استقلال یافت ... شاهزاده ... سلطان ... سرادق ...
ولایت ... خراسان ... شاهزاده ... سام میرزا ... شد ...
این حکایت ... اتمام ... گشت انشاء الله تعالی ... ذکر برخی احوال حکام و فرمانروایان
و رسیدن ... حوالی شروان بدستان بادشاه کامران ... جناب سلطان ...
... امیر عبد الکریم ... وصول رسانید ... ولایت ...
... شاهزاده ... ابو المظفر سام میرزا ... و تفصیل
آن ... بر ... سه هزار ...
... بر ... او ... سر ...
... امیر عبد الکریم ... امیر عبد الکریم ...
... استحکام ... آن حدود ...
... سلطان ...
... سلطان ...
... نمود ... ولایت ... آن ...

استوار ملکی گرفته ... آقا محمد ... مقبول ساخت ...
... آقا محمد ... امیر ... مراجعت ... سلطنت
... اصول ... قبول یافت ... بدرگاه ...
... حال آن امیر شجاعت ... استکبار ... عطا ...
آقا محمد شد ... جابرت ... ولایت ...
ولایت آن مملکت من حیث الاستقلال تعلق بامیر عبد الکریم گرفته آنجناب قبول نمود که
سیصد ... مراد ... انجام ... تاریخ ... ربیع الاول سنه ...
رسیده آقا محمد ... عطا ... امیر عبد الکریم
... مغضوب ... تقدیم ... احوال گذشته
شیخ شاه ... درگاه ... اعوام ... شروان
... شاه ... استقبال آنجناب
... رمضان سنه ... شاه شروان ...
... میرزا ... شاه ... ظرف ...
... ربیع ...
... شیر ... اعظم ... منفور ...
... رسید ... مستقیم ... التماس ...
... شعر ... بادشاه ...
... ارکان دولت ... مطلع ... شعر ...

...	...	...	...
...	...	...	...
...	...	...	...
...	...	...	...

... شیخ شاه ... شاه ... امیر ...

افزون بابت و نسب ... شاهی مرتبت ... در راه همراه آمده ... [illegible]

عقیده وی بفضل ... مقارنت دولت ... بخشید ... عنایت خاص ... اصطناع ... [illegible]

ذات کامیابش ... [illegible] ... مرجع ... [illegible]

گردانید. بیت ... [illegible] ... دولت شاهی ... [illegible] ... در گلشن ... [illegible]

... [illegible] ... مجلس ... تمهید

یافته ... شیخ ... صحبت ... رتبت ... [illegible]

... [illegible] ... انعام و اکرام ... [illegible]

... [illegible] ... عنایت ... [illegible]

... التفات شاهی ... [illegible] ... الطاف ... [illegible]

... [illegible] ... صدارت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]	... [illegible]	... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]	... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]	... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]	... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]	... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]	... [illegible]	... [illegible]

... [illegible] ... خراسان ... [illegible]

خراسان ... [illegible]

... [illegible] ... چون شمه‌ای از احوال امیر ... [illegible]

ذکر بعضی از وقایع که در ایام دولت او روی نمود ... امیر سلطان ... [illegible]

سلطان یعقوب میرزا ... [illegible] ... در زمان سلطنت ابوالغازی ... [illegible]

... [illegible] ... امیر سلطان ... [illegible]

شاهی ... [illegible] ... منصب ... حکومت خراسان ... [illegible]

... [illegible] ... منصب وزارت ... [illegible]

شیخ مجدالدین محمد را ... خلایق را ... بساط عدل و رعیت پروری ... تشیید اساس ... [illegible]

... [illegible] ... مالک خراسان ... [illegible]

... [illegible] ... عمارت و زراعت ... [illegible]

... [illegible] ... امیر سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... شیخ مجدالدین محمد موافق مزاج ایشان نبود ... [illegible]

... [illegible] ... میرزا ابراهیم ... [illegible]

... [illegible] ... شیخ مجدالدین محمد ... [illegible]

مولانا امیر ... [illegible] ... مقام کتابت شده ... [illegible]

... [illegible] ... احوال مردم خراسان راه یافت ... [illegible]

جاسوسی ... بعضی از خدام درگاه پادشاه ... [illegible]

... [illegible] ... شیوع یافت که امیر سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... تحقیق آن حال ... جاسوس ... [illegible]

... [illegible] ... امیر سلطان ... جاسوس ... [illegible]

... خراسان ... [illegible] ... یعقوب میرزا ... [illegible]

امیر سلطان ... جانب خراسان در حرکت آمده ... [illegible]

... امیر سلطان ... درگاه عالم پناه شده ... منصور ... [illegible]

... سلاطین ... ولایت خراسان ... امیر سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... جناب سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... دستگاه و امیر ... غیاث الدین ... [illegible]

... امیر یوسف که صدارت حضرت ... میرزا ... [illegible]

... [illegible]

شاهی ... [illegible]

خراسان مطلع گردانید بنابر آن نواب سیف الاسلامی و حضرت صدر الاسلامی فی ربیع الاول
سنه اربع و عشرین و تسعمایه متوجه درگاه پادشاه سکندر جاه گشتند و در بعضی از ییلاقات
تبریز بشرف بساطبوسی فایز شده موجب تحقیق امیر سلطان و بعضی دیگر از حالات خراسان [illegible]
در شدند و چون امیر غیاث الدین محمد بواسطه کمال رسوخ و اخلاص موروث که نسبت بآن حضرت داشت
در آن اوان از بلخ متوجه گشته بود بسبب آن حالات و کثرت در حسن صورت و لطف سیرت و کمال [illegible]
و آداب و مکارم اخلاق وی در نظر اکابر و اعیان حسن التفات تمام یافت و حضرت اعلی او را بانواع
رعایت سرافراز ساخته و بانعام جلیل القدر مرتبت قدر و منزلت او را از فرقدین برافراخت
و چون در آن زمان همایون بنابر التماس آن سید منصب صدارت شاهزاده والا نسب بمحمد بیگ و دیگر
ولایات خراسان از سرحد عراق و آذربایجان تا نهایت ملک ترکستان مفوض برأی صواب نمای او [illegible]
و امیر سلطان سایر مهمات ملکی و مالی را باستصواب آن عالیجناب منوط و مربوط داشت و [illegible]
مراجعت [illegible] موجب سعادت دارین دانسته بانجام آن مبادرت نموده و امیر غیاث الدین محمد سیادت منصب [illegible]
دولت جمع کرده بکام دوستان عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف داد و نواب [illegible]
سیف الاسلامی در آن ولایت توقف نموده بجانب عراق بر آمد و قبل از آنکه
امیر محمد بدرگاه امیر سلطان خبر مخالفت برسد از جانب آن حضرت بر استیصال او فرمان [illegible]
صادر شد چنانچه بیست و دوم ماه مذکور در شعبان سال مذکور صبیت او در بعضی از [illegible]
بصوب درگاه عالم پناه فرستاده و در غره ماه مبارک رمضان از جمیع اکابر خواجه مولانا امیر [illegible]
را گرفته محبوس نمودند و بقتل او حکم نمودند و منصب صدارت را با جمعیت الاعزاز و الاستقلال [illegible]
علی جهان برادر وی تفویض نموده و امیر غیاث الدین محمد در اوایل حال که در هرات بود [illegible]
سادات و علما و سایر اهالی و اشراف و قضاة و اکابر باستقبال او شتافتند و در سر [illegible]
بدولت بوسی آن حضرت فایز شده بمرتبه منصب ولایت بلخ رسید و امیر سلطان [illegible]
متصدی امور آن جانب الاذعان بود بحال آن سید فاضل پرداخت و در بعضی کارها [illegible]
موافقت طلب کرده سایر مهمات را بحسن تدبیر آن صدر عالیجاه آن حضرت تفویض نمود [illegible]
و ابراهیم میرزا و امیر فاضل بجانب سرای عالی رسید و کمال محبت و صداقت در میان آن دو بزرگوار بظهور پیوست

الجابیه بجانب سلطان میرزا که بجانب سعادت بیایند و عزیمت اقامت گرده و در طلب [illegible]
سلطان حاصل نمود و متفق الرای بمراجعت اردو و طریقه آنکه فرمان ملوک امیر سلطان و میرزا [illegible]
بیگ در هرات بیگ و خواجه علی جان در بدخشان و بلخ بنام امیر سلطان بوده [illegible]
بر جهات سعادت بر ولایات بلخ کشیده و ملازمت بیگ را بجانب هرات ولایات خراسان و عزم [illegible]
و امیر سلطان اگرچه بالطبع و بالطبع متوجه بود و با ملازمت صدارت گشته بنام او بود و [illegible]
بعضی از مقربان نقارت پیش نموده و در صحبت گشته نقد وقت بر آن بی استیلا و اقام داشته [illegible]
داد و خواجه فخرالدین و منصور پرداخت و خواجه امیر احمد بیگ و هرات بیگ [illegible]
مهر دار و خواجه علی جان در بیگ و طالبان بیایند و ملازمان بیچاره در شوریدن [illegible]
در درگاه ابراهیم سلطان و امیر غیاث الدین محمد از آن باب متعلق بحرمت امیر سلطان [illegible]
حال بر زبان آورده بسمع رضا نرسانید و از آن جهت موجب حزن و غصه آن جناب گردید [illegible]
و ابراهیم سلطان رخصت طلبیده در روز چهارشنبه پنجم جمادی الاولی سنه ست [illegible]
و عشرین و تسعمایه بدرگاه عالم پناه آمده و در روز جمعه هفدهم ماه رمضان بر جناب [illegible]
زمین بوس استسعاد یافته منصب کامرانی معهود همایون تعلق بوی گرفت و ابراهیم سلطان [illegible]
در دیار در آمده و تا نهایت این ایام که در پایه سریر سلطنت سپهر احتشام است [illegible]
در رعایت سلالت نقبای الملک از آن شیوه که گذشت و کمال عنایت بر آن خواجه حضرت [illegible]
و در خراسان شده در بیت السلطنه هرات بسمت الامارت و الاستقلال او بود و او را [illegible]
نواب والا نسب بر رای عالی تحقیق الجابیه که صدارت میرزا و امارت اعلای امیر غیاث الدین [illegible]
تمام و نشست بعلت آنکه چون امارت امیر سلطان بجای تعلق می‌گرفت و بجانب [illegible]
آن حال امیر غیاث الدین محمد را در صورت مشورت اطلاع یافته و حال آن حضرت را بعرض [illegible]
او قات میمون داشته و حضرت خلافت پناهی بجای امیر سلطان آن صدر [illegible]
عالیجاه را بجانب سعادت مآب داشته و مکرر مهمات مملکت را با او تفویض نمود [illegible]
تا نزدیک روز دوم تحقیق حکم همایون صادر یافت که امیر سلطان جمیع امور مهام ملکی و مالی [illegible]
مملکت را باستصواب آن سید عالیجناب مشغول و منصب صدارت میرزا را نیز مفوض [illegible]

جانب حاجب دانسته مولانا احمد طبسی را بسعادت دریافت و معروض داشت که مولانا شیخ ابو سعید اصفهانی مدتی
در دار السلطنه هرات توقف نموده پروانگی که در آن باب بمهر همایون موشح گشته بود با امیر خان فرستادند
برعایت جانب امیر غیاث الدین محمد امر کرده اند و مولانا شیخ ابو سعید از [illegible] یک شنبه
[illegible] این سنه [illegible] و عزیمت [illegible] به دار السلطنه هرات رسید و نامه امیر خان و امیر غیاث
الدین محمد را بلیغ [illegible] که همراه او آمده بود بجا رساند و مضمون پروانگی [illegible]
بسمع امیر خان رسانید هر چند [illegible] این حکم بر خاطر امیر خان گران آمد او [illegible] اختیار کرد
تا وقتی که مولانا شیخ ابو سعید در شهر بود [illegible] تعظیم امیر محمد قیام ننمود و مولانا احمد
تعظیم [illegible] و سعادت داشت و چون شیخ [illegible] رفت [illegible] باب درگاه عالیجاه
[illegible] سابق [illegible] طریق [illegible] گشته [illegible] قضا [illegible] اندیش [illegible]
[illegible] گذشته [illegible] حضرت خلافت پناهی ظهیر السلطنه والدین [illegible]
[illegible] استقبال [illegible] اقبال شجاع بیگ [illegible] طرف قندهار [illegible]
[illegible] آنحضرت طاقت مقاومت نداشت [illegible]
محمد بابر میرزا [illegible] قندهار [illegible]
[illegible]
آتش قتال [illegible] قندهار [illegible]
تیغ و تیر [illegible]
[illegible] اوقات [illegible]
و منهزم گردانید [illegible] احوال خان میرزا [illegible]
[illegible] انتقال [illegible]
[illegible] محمد بابر میرزا [illegible]
[illegible] آن مملکت را [illegible]
[illegible]
و عظمت [illegible] امیر خان [illegible] هرات [illegible] حالات [illegible]

[illegible] اندیشید که چون بابر میرزا از فتح قندهار فراغت یابد [illegible]
جنوب خراسان [illegible] از قضات [illegible] شجاع بیگ [illegible] هرات فرستاده
امیر خان و امیر غیاث الدین محمد التماس نمود که [illegible] بابر میرزا از قندهار بکابل
[illegible] قدم [illegible]
[illegible] امیر خان و امیر غیاث الدین محمد [illegible]
آن [illegible] شجاع بیگ [illegible]
[illegible] حالا [illegible] قدم [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] قندهار [illegible]
[illegible] قندهار [illegible]
[illegible] شجاع بیگ [illegible]
[illegible] قندهار [illegible]
[illegible] قندهار [illegible]
[illegible] امیر خان [illegible]
[illegible]
ذکر لشکر کشیدن عبید
خان به دار السلطنه هرات محروسه و فتح آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خراسان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خراسان [illegible]

حمیت شاه بر دقیقه محال مملکت و امور فقرا و مردمان بر تحفظ قرار یافته امیر غیاث الدین محمد ضبط دروازه
ملک را بر ارتفاع شمال دروازه خواجه تعهد فرموده برای سلطان و تاتار صوفیان خلیفه هرات دروازه
خواجه عبد الله جگتای نیز و میر احمد بیک و روایت بیگ و قاسم بیگ محمود را از برای سلطان احمد میرزا و انطوغ
رفیع الدین حسین حفظ دروازه قندهار و اسحق بیک و برادرش آن مقدار را محفوظ و مضبوط کرده و چون بیک
سلطان دروازه خوش را بی علامت باز داشت و خود یکجهت بر حراست دروازه فیروزآباد
گماشت امیر خان و شیخ را که سپاه در ارض شهر اقامت ورزیده بود پیاده و سوار شمس الدین گماشت
کرد در سر طرف محکوک و شایع شد و آن طایفه را مدد یافت بر قضیه و دیگر روز شنبه غره ماه ...
عبد الله که حاکم امیر خان در آن باب رفته عمل و قرار ساخت بر وجهی که آن طریق اشتغال داشت
رسید و خبر قرب وصول عبید الله خان شایع گردید و از کمال عداوت و بدخواهی با دیگران خاصه
از شهر بیرون رفته و در آن نواحی در باغ زاغان نزول فرمود بیرون رفت و مسامع گشت عبید الله خان
صبح روز یکشنبه از راه دروازه بر در ان میرزا باغ رسید و طوف ساق سلطان گشت و اوزبکان
آغاز سوختن خیمهای مسلمانان کرده شهر را شور و شر کالوت و درون میر و پاره از فرو گذاشت
همه بابت ابواب کاکین قبا زنان و خلایق مسدود گشت و آتش در برج و در دو طرف اشتعال یافت
و خبر عجز و فقر از قرب مسجد و خیر اورگذشت و امیر خان و دیگر امرای و بشورت امیر غیاث
الدین محمد زمان داد که از غارت و هلاکت شهر که در آن مشغول بودند بسیار شده
هر کس بر سر ره اورد و از آن جهت شد جماعتی بعضی از غازیان و مردم عهد نوابان دزده
شهر بیرون رفته بیرون شدند و بعضی از خوشحالان کسدم و خوب را شهر در آورده بودند و در این
آن شدند و در اسواق ماند و آن دیگران از حلال ها اتفاق افتاده خلایق از بلا خلاص یافتند و عبید الله
خان در سه روز در نواحی ساقستان پیکار بود و از پنج راه و راستوند و عساکر سوار شد و بستو
شهر گشته جمعی کثیر از سپاهیان و اوزبکان را با وزیر خویش آتش قتال مشتعل کرده و اسیر مرو از
و از راه مرو ارچه خواجه ابوالولید احمد بطرف باغ زاغان نشست و در قرق از شهر بیرون آمد
از آنجا بسلطان رسید و خان نجات امیر حسین که از اسیران و امرای امیر غیاث الدین محمد
و بی زاده با جمع سواران در نظر سواران و کلان ممتنع از شهر بیرون رفته در میان

به آسانی بر حرمت و تقاضای در بیت و شفاعت بسیار و تر باغ زاغان بحضور و ساخته بر حرم و امیر الوزرا
جان شود و مرتبه وضع گذاشته پرداخت و چون سپاه اوزبک و عساکر خان و لشکریان اینجا
بود امیر غیاث الدین محمد مغفور گشت تا امیر خان فرستاده و اوزبک طلبیده و اموال
جواب در رشت شنیده و این معنی موجب ملال خاطر آن سید شده و خیال شده با خود عزم کرد
که چون او محنت غضب حاجت بوده قدم از سر ساخته بدرگاه اعلی شاهنشاه بجانب خود بر اسب
دیگران امیر غیاث الدین محمد را از اوزبکان جنگی حسب ... از هر طرف حمله نمودند قتل
و پا افزوده سلطانی را به راه باقی تربت مشکل را واشد روی پای دولا حوز آورده و عزیمت
آمده و بر شاطر عبید الله خان از روی غلبت عداوت مشهور بر سبیل بنده نگاه داشت از اوزبکان
در باغ زاغان بیک طرف و بر سر جو روست شستر آمدند و بر تبه پاس بشرط و دیگر اوزبکان
در دروازه خواجه ابوالفتح جنگ پیش آمدند و این اوزبک کار را بساختند مراجعت نمودند و عبید الله خان
در روز و در تفتیش و تشویش مسلمانان کوشید و بعضی از خوشحالان را بسوخته بسیار بکشتند
بسیار بر ابنیه دولت امیر سید شاهی مدد کرده و بطن کلام منیر نظام و نقد آن فی قلوبهم الرعب
تمام بر حضرت شیخ الاسلام استیلا یافت و در روز جمعه دوم رجب از شیخ بر راه کوچ کرده در نواحی
در بیرون شهر لنگر نهاد و در روز شنبه آنجا توقف نمود و صباح روز یکشنبه چهارم بر راه و ماند
عزیمت باز داشت و کوچ بر کوچ متوجه دار السلطنت گشت و بر رویان از شدت محاصره و مخالفت
بیچاره و وضع یافته سپه سالار از روز وفات خودشان تشنه و دفع هرچه تا حد آفتاد در دود بود
و هیچ کس خوشحالی نکرده الحمد لله در آن ایام صورت هرکس نمود که جنگ ... اهل فضل کیاست
گذشته بود بخاطر حقیقت این معنی مکتوب مذکور خواه گشت ان شاء الله تعالی وحده العزیز

گفتار در بیان مجملی از احوال امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و شهید شدن آن حضرت ...

بواسطه خبث ذات اوزبک چون خاطر مسکین رقم کاتب و بیان بر نسخه شمامه نیاز شعار رقت جلیه آن ...
آن بر خبر اهل بیت و نهایت این نسخه شریفه شروع نموده بود و در اثنای اشتغال باتمام جواهر عقد اول از
موج تمام احتراع و انعام و اکرام از آن سید عالی مقام شامل حال این فقیر گشته و در این هنگام که بسیاق کلام
بذکر شهادت آن صاحب سعادت رسید خاطر فاتر متوجه آن گردید که شمه ای از حالات ...

و بذکر شمه از احوال خجسته مآلش بیارایند اکنون کیفیت آن واقعه هایله را بر لوح بیان نقش می‌نماید
و [illegible] نسب شریف آن سید [illegible] مناقب بر حاشیه کتاب عمدة الطالب [illegible]
[illegible] که محمد بن یوسف بن شمس الدین [illegible] بن
علی بن حمزه بن حبیب [illegible] آن سید حسیب نجیب [illegible]
ابی جعفر احمد بن عبد الله [illegible] بن محمد [illegible] بن عبد الله بن محمد بن حسن [illegible]
بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم الصلوة والسلام و امیر غیاث الدین محمد در [illegible]
[illegible] امیر [illegible] الدین بن سید شمس الدین [illegible] در فضیلت [illegible]
و آثار [illegible]
تحصیل علوم معقول و منقول [illegible]
[illegible] مغفرت [illegible] امیر غیاث الدین محمد [illegible] مولانا کمال الدین مسعود [illegible]
و قدوه [illegible] مولانا سیف الدین احمد التفتازانی [illegible]
[illegible]
[illegible] فضیلت [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible]
[illegible]
[illegible] آیات تنزیل [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] مغفرت پناه [illegible] آن حضرت
[illegible] امیر غیاث الدین محمد چند سال در آن بقعه شریفه [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] امیر غیاث الدین محمد [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible]

از غوابنظر

[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible] رسید [illegible]
[illegible] ساعت [illegible]
[illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
آن حضرت [illegible] جمیع امور مهمات [illegible]
[illegible] اطراف آفاق شد [illegible]
[illegible] سید المرسلین [illegible]
[illegible] منصب صدارت [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر خان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سید [illegible] خان [illegible]
[illegible] امیر خان [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] امیر خان [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آن سید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] این واقعه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر خان [illegible]

که مرکب امیر محمد به باغ شهر درآید آنحضرت را باختیار ساخته تقلید اختیار الدین برده و صورت [illegible]
ساعت از روز پنجشنبه گذشته امیر غیاث الدین محمد در باغ سپید گذشت امیر خان پسر امیر بیک [illegible]
[illegible] بیک را با جمعی کثیر از خواص خود به تماشاخانه آن [illegible]
اختیار الدین [illegible] آنحضرت [illegible]
یافته حکایت آن حالت بعضی از همسایگان ایشان [illegible] کرده و امیر زین الدین علی [illegible]
دیگر از اصحاب آن قوم [illegible]
که هر کس از نوکران امیر خان [illegible]
امیر محمد در این منزل است [illegible] و در این صورت [illegible] امیر خان
[illegible]
[illegible] امیر غیاث الدین محمد [illegible] اختیار الدین محمد [illegible]
نظم شد بیت [illegible]
[illegible] امیر خان [illegible] امیر خان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امیر جلال الحق والحقیقة والدین [illegible] امیر خان
[illegible] امیر محمد [illegible] امیر خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر خان [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت
حضرت رسالت علیه السلام والتحیة [illegible] مثنوی [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر خان [illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر غیاث الدین محمد [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] رباعی [illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا شهاب الدین [illegible] رباعی [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر نظام الدین [illegible] امیر کمال الدین [illegible]
[illegible]

آنحضرت باز [illegible] ... بعد از فوت سهراب ... عرض جمعی ... [illegible]

... بعد از شهادت امیر غیاث الدین محمد ... تعالی ... امیر خان [illegible]

[illegible] امیر محمد امیر یوسف ... [illegible]

[illegible] ... میرزا ... [illegible]

[illegible] ... ولایات ... [illegible]

[illegible] ... شاه ... امیر خان ... [illegible]

[illegible] ... میرزا ... [illegible]

... مبارک رمضان ... [illegible]

[illegible] ... امیر ... [illegible]

... امیر خان ... [illegible]

[illegible]

... امیر خان ... [illegible]

[illegible] ... شوال ... [illegible]

[illegible]

... سلطان ... [illegible]

... آنحضرت ... [illegible]

... دورمیش خان حسین بیگ ... [illegible]

... آنحضرت ... خراسان ... امیر خان ... [illegible]

... مشهد مقدس ... سلطان ... [illegible]

... سلطان ... امیر خان ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... شاهزاده ... [illegible]

... خراسان ... دورمیش خان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر توجه شاهزاده عالمیان ابو المظفر سام میرزا بتسخیر ولایات ممالک خراسان و منهزم

شدن آن عدوان ... سعادت ابن الحضرت ... و دورمیش خان

[illegible] ... سلطان ... [illegible]

... امیر خان ... خراسان ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... شاهزاده ... [illegible]

... امیر خان ... شاهزاده سام ... [illegible]

... دورمیش خان ... خراسان ... [illegible]

... تؤتی الملک من تشاء ... [illegible]

... آن ولایات ... [illegible]

... امیر ... [illegible]

... انا فتحنا لک ... [illegible]

... دورمیش خان ... [illegible]

[illegible]

... خراسان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

العلیه متوجه خراسان و توقف باید نمایند چون که بسبب شقاوت امیرخان الدین محمد ... پیشش

استیلا یافته بود و اکثر از طریق اطاعت خارج بجهت دوای ایشان در اوان عصیان عهد را ...

و درویش خان و زینل خان که نوبت آمیز امیرخان نوشته مضمون آنکه ولایت خراسان ...

معمور و متعلق با تیغ است و جهت کومک متوجه آنجانب شده ایم و آن مکاتیب را مکتوب

حسین بیک برادر قاسم ... و میرزا اسحق و شیخ ... بیک ... مدار السلطنه همراه او ارسال

و جهانگیر سلطان قاجار ... روز جمعه ... شوال بخدمت امیرخان رسیده ... آن

... و بعد از ... امیرخان ... نیابت ... پیشکش نمودند ... روز

... ماه ... بر ... شاهزاده ... بسبب ... روز آدینه

... منزل ... از ... درویش خان و زینل خان ... رسانید و ... عنوان گرفت

... و رعیت ... آن ... و اعیان و درویش خان ... آمده ...

... خراسان ... روز ... سادات و نقبات ... و اشراف ...

... اختصاص ... زرکشت ... و ... درویش ... خان ...

... بجانب ... مولانا نظام الدین اسعد ...

سادات و ... بجهت ... و ... و ...

... از ... آن ... درویش خان ... برج ...

... که امیرخان ... بطرف دار السلطنه هراه ...

... درویش خان ... خان ...

... خان ... امیرخان ... دار ...

... از ... روز ... امیرخان ...

روز ... امیرخان ... شاهزاده ... استقبال ...

... بجهت ... آمده

... و ... خان ...

آمیز

آمیز و کلمات ... امیرخان رسانیدند که ولایت خراسان ...

سابق ... و از ... و در گذشته ... و ...

خان ... منزل ... بیک ... دار السلطنه ... و ...

... خراسان رسیدیم شاهزاده ... عالیان ... میرزا

امیرخان ... سلطان ... آنحضرت

... شاهزاده ... بطرف هراه ...

... و ... امیرخان ...

... شده ... و ... خان ...

... منقار بیک ... درویش خان ... امیرخان ...

عالیان ... دار السلطنه هراه ... روز ... پنجشنبه ... محرم ...

شاهزاده و امیرخان ... آنحضرت در ... منزل

... بیک ... روز پنجشنبه ... بیک ...

... حکم ... رسانید ...

... خراسان ... میرزا ...

... امیرخان ...

... نمود **نظم** ... بشارت آمد ... حضرت سلطان ...

آمد ... خاک ... از آب ... عمارت آمد ... امیرخان

... روز پنجشنبه ... و ...

... شاهزاده ... میرزا ... سلطان ...

... سلطان ... رسید **نظم** رسید ...

... دولت ... نظام ... نثار ...

... روز ... سادات و نقبات ...

استقبال ... نمودند ...

رسانیده و نوازش و التفات یافته‌اند و در همین صباح امیرخان از [illegible] [illegible]
[illegible] از سجان [illegible] و حضرت ملک [illegible] در سر [illegible] [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] که [illegible] و رفاقت و عنایت آنحضرت [illegible] بنده و کیفیت سعادت [illegible]
[illegible] که [illegible] جواب [illegible] قرار داده و [illegible] عرض [illegible] که [illegible] [illegible]
بجهت اهتمام آن [illegible] [illegible] مرقوم ارقام التفات کرده بنده و [illegible]
[illegible] امرا و اعیان و لایات خراسان [illegible] که [illegible] خان نسبت [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] ممالک و [illegible] [illegible] [illegible]
و در رفعت [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] خان [illegible] [illegible] لطف و احسان [illegible]
آن [illegible] بتقدیم رسانیده و [illegible] مسعود [illegible] آنحضرت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الاستقلال و الا [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] لطف و احسان [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] احوال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] بتقدیم رسانیده سعادات [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] تعظیم و تبجیل [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

پرداخته

[illegible] اسلام و [illegible] نظام [illegible] شریعت [illegible] امور [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] رعایت [illegible] [illegible] [illegible]
آن [illegible] و صفات [illegible] اجابت [illegible] الاسلام شریعت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] لطف و کرم [illegible] [illegible]
آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] نظام [illegible] [illegible] نظام [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] نظام [illegible] [illegible]

به وضع ارکان جاه و سامان [illegible] و هم در آن ایام بموجب اشارت علیه خاقان عالمپناه و سلطان [illegible]
امیرزاده احمد بیک بجهت [illegible] سرانجام مهام خراسان و التماس [illegible] شاهزاده کامیاب ابوالمظفر
سلطان میرزا متوجه [illegible] گشت [illegible] روز پنجشنبه [illegible] ربیع الاول [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] مظفر [illegible] از [illegible] دارالملک خراسان [illegible] رسید
العلیه باتفاق امرا و ارکان دولت [illegible] بیک [illegible] التفات فرموده در [illegible]
خدمت [illegible] دستبوس آنحضرت استسعاد یافت [illegible]
[illegible] احوال [illegible] در این ایام [illegible]
[illegible] خراسان تمام و سادات و قضات و اشراف و اعیان [illegible] و اکابر [illegible]
[illegible] سیستان [illegible] آنحضرت [illegible]
در هرات [illegible] تمام [illegible] آنحضرت العلیه [illegible] اعیان [illegible]
فرموده امرا و [illegible] سادات و فضلا و قضات و اکابر [illegible]
[illegible]
[illegible] احوال [illegible] مظفر [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] خان مظفر [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] الدین حسن چلبی [illegible] سعادت [illegible]
در [illegible] روز [illegible] دوم [illegible] الاول سنه [illegible] مراة [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] میرزا [illegible]
رسیده [illegible] آنحضرت [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] خان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امرای [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] اوزاف [illegible]

نجابیک

نجابیگ شنیده [illegible] حضرت [illegible] میرزا [illegible] آنحضرت [illegible]
رسیدن حسن چلبی [illegible] روز [illegible] بجهت [illegible]
[illegible] انعام و اکرام [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] قندهار [illegible]
میرزا [illegible] حسن چلبی [illegible] میرزا [illegible] روز پنجشنبه [illegible] شعبان [illegible]
[illegible] هرات رسید [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] روز [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] سرانجام مهام [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] زین الدین سلطان [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] مشهد [illegible]
سلطان [illegible] امیر [illegible] سلطان [illegible] رسید [illegible]
[illegible] اجازت [illegible] درگاه عالمپناه [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] ولایت خراسان [illegible] آنحضرت العلیه [illegible]
خان [illegible]
[illegible] احمد سلطان [illegible] حکومت ولایت هراة [illegible]
[illegible]
[illegible] سادات [illegible] اشراف [illegible]
[illegible] رسید [illegible] الحمد [illegible] العظیم [illegible] الکریم
[illegible] میرزا [illegible] دارالملک خراسان [illegible]
[illegible] امیر زاده احمد بیک [illegible]
[illegible] انتظام مهام دارالسلطنه هراة و ولایت [illegible]

سلام بر خاطر همایون در شام صبح می‌شود و او نیز به مصلحت کمال آسایش خلق زمان ...
شرف اعتماد یافت که در آن وقت در سایهٔ اوج سلطنت و سرافرازی متوجه ... و عز و شرف ...
امرا و عظام خلیفه محمد سلطان و ... الدین بیگ و ... بهادر ... از اهل علاوت ...
در ملازمت آنحضرت عزیمت نمایند و شاهزاده سلام در ساعتی سعادت انجام به ...
عزم نشست و روان توجه صوب خراسان ... شهزاده ...
... جام ... کشته ... پادشاه ...
... شد ... مقدم ...
...
... گذشت ...
... دار السلام ...
... خراسان رسید ... رمضان ... اقبال ...
... رایت منصور پادشاه رسید ...
... رسید ...
... رسید ...
... استقبال موکب ...
... شهزاده ...
...
...
...
... شهزاده ... السعاده ... اقبال ...
... انجام بود ...

از او حسن

اما وقت ... حضرت ... خاقان سعید ...
شهزاده ...
...
...
...
... اقلیم خراسان ...
...
...
... آفتاب ... روشن کرد

[illegible]

... ذکر وصول ... میرزا ...
...
... شهزاده ... میرزا ...
...
...
...

پایان رسیده و در اندک فرصت ساعت بساعت صورت آن مرض بالا رفته و الم روز بروز زیاده
گشته بود و در فسخ مسافت قطع نمی‌توانست نمود چون نزدیک باردوی ظفرمآل رسید اعاظم امرا و ارکان
دولت ... و اعیان ملازمان بجهة استقبال بیرون آمدند و بلوازم پیشکش و نثار ... قیام نمودند
و در آن ایام ... بیلاقات تبریز ... تقبیل ...
... پادشاه ... حضرت ... [illegible] ... گرفت ... [illegible]
... سلطنت ... حضرت ... سید ...
... امیر حمزه و امیر زین الدین ... امیر محمد ...
... بدرگاه عالم‌پناه رسید ...
... سید سعید شهید ... پادشاه دین‌پناه ...
... مقام ... دولت ... [illegible]
... امیر خان ... مرض ... حرکت ...
... امیر ... سید ... مولانا احمد ...
... خراسان ... امیر خان ... تعلق ...
... امیر زین الدین علی ... سید
... پادشاه ... پناه ... [illegible]
... [illegible] ... امیر خان ... [illegible]
... امیر خان ... آن سید صاحب سعادت ...
... آنحضرت ... [illegible]
... دولت ... روز ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... سلطان ... [illegible]
... سید ... امیر حمزه و امیر زین الدین علی ...
... امیر خان ... [illegible] ... ایام

در شب امیر خان ... تمام یافته ... شب ... شعبان ... جان ...
... آن سید عالم فاضل ... [illegible] ... الحمد لله رب العالمین

خدایا که عرش برین گاه اوست	سر سرکشان خاک درگاه اوست	[illegible]
... که ... ازو ...	... ...	...
...	...	...

... [illegible] ... جمعی ... اتمام ...
... سلطان ... پادشاه ... دین‌پناه ...
... امیر حمزه ... [illegible]
... [illegible] ... ییلاق ... جان
... [illegible] ... تبریز ...
... و الحمد لله ... الصلوة علی النبی و آله ...
ذکر ... [illegible] ... (red)
... [illegible] ... تبریز بود
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... السلطنة ... الدولة ...

مرتضی ... [illegible]

در حد کمال رسیده و رفته رفته بامرا و ارکان دولت از سرانجام امور و مهمات سلطنت کوتاه گردید
و ابرو زنگی که از صفحهٔ ذات میرزا [illegible] ارکان [illegible] ارکان پایهٔ سریر خلافت
[illegible] اشتغال یافت و آتش غیرت [illegible] حضرت [illegible] افروخته
[illegible] روزگار [illegible] پادشاه زاده [illegible] قدرت [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] صورت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] شاه حسین [illegible]
[illegible] اشتغال [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] تقرب پادشاه [illegible]
[illegible] انجام [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] شاه حسین [illegible] حضرت اعلی [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] سلامت [illegible] شاه [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خلاف [illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] **؛** [illegible] **؛** [illegible]
[illegible] **؛** [illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]

اشتغال [illegible] جام [illegible] تاریخ [illegible] بیت [illegible]
[illegible] پادشاه هفت کشور [illegible] تبریز [illegible]
[illegible] میرزا شاه حسین [illegible]
[illegible] ساقیان [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] میرزا شاه حسین [illegible]
[illegible] حضرت اعلی [illegible]
[illegible] خنجر [illegible] تیغ [illegible]
[illegible]
[illegible] **مثنوی** [illegible] **؛**
[illegible] **؛** [illegible] **؛** [illegible] **؛** [illegible]
[illegible] دریغ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا شاه [illegible]

بجناب شاه قلی مامور شده و بر جناح استعجال متوجه گردیده بدرگاه خدام بارگاه عالم پناه و تجهیز و تکفین
حضرت لایق بعین آن سرور شهید را پیش نهاد همت ساخته بسعادت [illegible] و شرف [illegible]
مبتهج گردیده بود و نماز جنازه بر وی گذاشته بعد از آن پادشاه اسلام از غایت اهتمام بحال آن مرحوم
خواست که اعوام و زمان در زمره کشتگان [illegible] بجنت مأوی برساند
[illegible] و اعضا شاه در جوار رحمت علیه عالیه علی علیه السلام و التحیة [illegible]
[illegible] میرزا شاه حسین [illegible] بعد از [illegible] خاص مخصوص [illegible]
[illegible] قاضی محمد [illegible] مشغول شده [illegible]
[illegible] میرزا شاه حسین [illegible] گردیده [illegible]
[illegible] وقوع این صورت [illegible] اوقات زندگانی میرزا
حسین اصفهانی [illegible] تاریخ وفاتش گردید [illegible]
[illegible] میرزا شاه حسین اصفهانی [illegible]
[illegible] حضرت نقابت [illegible]
[illegible] جلال الحق و الحقیقة و الدین [illegible]
[illegible] صورت [illegible]
ذکر توجه خواجه جلال الدین محمد تبریزی کلانتر بسرانجام امور ملک و مال گرفته شدن شاه قلی [illegible]
بدست خدام درگاه عالم پناه و جلال [illegible] میرزا شاه
حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
خواجه جلال الدین محمد [illegible]
[illegible] میرزا شاه حسین [illegible]
[illegible]
خواجه جلال الدین محمد [illegible]

اتکالی است

[illegible] و در ایام اخلاق و محاسن آداب و صورت و سیرت و محبت [illegible]
[illegible] صحیح [illegible]
[illegible] میرزا شاه حسین [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] ساخت شعر
[illegible] عاقبت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] استعجال [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ شاه [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] شاه قلی [illegible]
[illegible] درگاه عالم پناه [illegible] شیخ شاه [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا شاه حسین [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] شیخ شاه [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]

شده و از رواج مجلس سرور لامع الابتهاج طوایف امم را آگاهی داد و مجال موانست اولوا الباب معانی [illegible]
[illegible] رتبت فرمود و چیده و آثار طبقات بنی آدم را آن کار
فیض آثار [illegible] افزاید بنا بر علو نژاد و رسم شرع و عرف و دستور تا به کرسی سعادت و فیض ازلی سعادت [illegible]
پادشاه کامکار و دیگر ارکان دولت [illegible] مناصب معالی بود و سوابق [illegible] سید علم نبیل ازدواج آن [illegible]
[illegible] صورت مطلوب دیگر در نظر انوار جلوه داد و ملک [illegible] نجابت پیوند [illegible]
جناب [illegible] ارکان مراسم خدام و اجب الاحترام [illegible] شد [illegible] کار [illegible]
[illegible] مقام [illegible] سید [illegible] خاطر [illegible] و والا نژاد [illegible]
بود [illegible] زندگانی شیخ شاه شروان که در ریاض سلطنت و جهانبانی [illegible] سحاب
و سعید [illegible] پرورش یافته کام دل حاصل نماید [illegible] محمد [illegible] خلافت و کامرانی [illegible]
[illegible] اول [illegible] کشیده و اسباب جشن و سرور [illegible] روزگار [illegible] آثار [illegible]
[illegible] این مهم در [illegible] بیستم شوال سال مذکور [illegible] منزل [illegible]
محل اقامت موکب حضرت [illegible] الصدور [illegible] النقبا امیر جلال الدین محمد [illegible]
و در [illegible] ملازم شروان [illegible]
[illegible] و [illegible] شتر [illegible] اسبان [illegible]
[illegible] سرانجام آن کار [illegible] شروان [illegible] درگاه [illegible] مقدم شریف حضرت
نقابت پناه [illegible] جناب [illegible] تعظیم و احترام استقبال [illegible]
[illegible] شیخ شاه [illegible]
[illegible] قبول [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] محبت [illegible]
خورشید عالم آرا [illegible] امیر جلال الدین محمد [illegible] دولت و اقبال [illegible] عقد ازدواج [illegible]
[illegible] شروان [illegible]
[illegible] شیخ شاه [illegible] سعد علیا [illegible]
[illegible] آن مخدره [illegible] مثنوی

[illegible] پیشاز	[illegible] نوبت [illegible]	[illegible] کار [illegible]
[illegible] خورشید [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] خانه [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] شروان [illegible] ترتیب [illegible]
[illegible] پادشاه و سلیمان [illegible] روان [illegible] وقت [illegible]
[illegible] حضرت نقابت [illegible] سعادت [illegible] انواع انعام و احسان [illegible]
[illegible] پنجم [illegible] مذکور [illegible] منزل [illegible]
[illegible] سعد علیا [illegible] پادشاه کامکار [illegible]
[illegible] ارکان دولت [illegible] استقبال [illegible] خدام [illegible]
[illegible] جشن [illegible]
[illegible] مثنوی [illegible]
[illegible]
[illegible] سعادت [illegible] دولت و اقبال [illegible]
[illegible] پنجشنبه بیست [illegible]
[illegible]
[illegible] جمشید [illegible]
[illegible]
[illegible] خورشید [illegible] مثنوی [illegible]

عیش و عشرت این معانی تر از ضمیر اهل التحقیق با کواکب رها بارین و کلاه جهت مبین بکیش آرزو عید
فوانس الوان فروغ پرده انواع ملکی بکونا کون و هم طیر بشارت شهود و نا کهنه بنا بحجره زر
در شیرازی زرین و سیمین کرده مرصع بود و بحر امر شد و امیر شیب حاضر ساخته تا مقدم عید را پذیره
کرده ساز ندگان خوش آواز چنگ در عود و چنگ زده مردم با همکی دیگر بود از تهنیت بشیر
رسانیدند و منیان اشعار پرداز با الحان دلکش مواعظ فرح افزای زبان بیان دوام
کامرانی آن آفتاب آسمان کشور کشتها کویا کردانیدند مثنوی که ای شاه دوران جهان بجوانبخت
سعادت بود دایم فروز تخت ٭ کفت باد تا جام باقی ٭ در آغوشت عروس کامرانی ٭ شب
حالت بود دایم ٭ ز شمع عارض مه روی چنگ ٭ ز اقبال تو باد و حشم مدام ٭ قدحی کلک کام
تو معمور باد ٭ و عید جشن روشن عید از بزم سپهر عادت عید مطرب کشته نقش استغنا
بر لوح ضمیر کاشته روش روز کار کیسوی مشکبوی شب راست زده و نقاب حجاب از چهره
روی عروسان شبستان آسمان برداشت پادشاه خورشید طلعت مشتری ماهیت از نتایج
اوضاع فلکی کاخ خاص فرا سیده مقارنت سعدین اتفاق افتاد و بر جبین اوج شرف
نامداری از نا سیه برج عزت رفعت را کام دل حاصل کرده مدت مهربان شد از تحریرات
بیت مثنوی شب بکذشت و سپیده دمید پیش ٭ کشید آن نسیم تن را جانب خویش ٭ ربیع
انجمنت بکام امید خویش ٭ از آن شد بهاران دو جنگ سفید خویش ٭ دریا دو حقه از نقره و انکشته
کز آن در حقه شد یاقوت دانسته ٭ یا بارها بکرسی سفت ٭ سخن زین بیش آنچه کی تو ان کفت
علی الصباح که خورشید فیض کستر بر سریر سرافرازی بپایه دوازده با نعام عام بکسترد وجود عالم
بزم شهود را بطباعهای رنگ رنگ بجهات دریاد بکر بزم سپهر شعاع طلعت مهر منور کشته
نوای بهجت و شادی از میان جان جهانیان بر عادت پادشاه والا نژاد الاعزازه در رفعت شکوه
و ناز بر سند خورشید سلطنت و سرافرازی نشسته امرا و ارکان دولت ساعتها کشیدند شعر
بصف وا عمر عقود در کوه هر نثار کرده مواسم تهنیت و مبارک باد تقدیم رسانیدند شعر
که ای از نور رایت برج روشن ٭ ز فرقت افسر شاهی مزین ٭ مبارک باد بر تو این عروسی
غلام تو سپهر آبنوسی ٭ بعزت باد دایم جام خورشید ٭ یکی ازساقیات ای ناهید ٭ نعت

از عار

در بساط اقبال کلکون ٭ عدو بیت دولت از ادبار پر خون ٭ و بعد جشن روز بهتر بمجلس بهشت
در بکشته نوای ادا و رونق شد کردید دولت نعل عیش عدام و اسباب الاعزام تمامی امرا
و ارکان دولت راخلع فاخره و انعامات رسیع بخشیدند و در و از منزلها با رکاه شیخ شاه راه بمکرمت
سعد طالع از بکار رسم قیمت شعار را آمده بود و نیز به لطف و رحمت بیان نوافت و رسم ارتقای
ایشان موجب در بزم نشاط نشسته بدان ایام هر روز با نعام جزا ایشان از فقد و جنس اسکان
شروار از ا فتوح سرفراز بر ساخت مثنوی موفق شد پادشاه دست کشور ٭ زهی ساقیات
جهان ٭ کشید پیوسته جام ارغوان رنگ ٭ آهنگ رباب و نغمه چنگ ٭ و بکین هر کز آن فالها
ضاد ولا ٭ ز کار رنگ امت نیست غافل ٭ همه وقت از کمال صدق نیت ٭ بود و جشن و شادی
ریت ٭ مدار و هر بیت بر و هر کام ٭ تو اد بر واج دین اسلام ٭ و بعد الحمد لله کرده قافی
کرد از تاریخ تحویل او بیع الاول سنه ثمان و ستمایه رسید در اینجا پادشاه مرتضوی فضایل بر بنا
عنایت یزدی رستعمال در دار السلطنه تبریز به سلطنت و استقلال تمکن دارد و حکام ربع مسکون
و سلاطین عالم کن بکورن سر بخط فرمان در آب الاداد فاتحش نهاد و صحیح حافظ شکوه تحت قیاد
خلافت بر مراسلات ضمیر نکشد از و جنت دولت امد بالاقبال رحمن معدلت بار زوال ایدی
مالک ترو و آ زدیر جنس ادا کند رتب امور تا نهایت حالیه در معمور کار او با ادای هر رخنه از ساحت
رنگ زیاده و بر آن نفوذ شوکت شده و اسلام صبر آن قوم و ضلال را اندرام مراسم خدا آن و بکانه
ربیعه و کر صحیح آفزوده و در صبح نظر از افلاک رما مالک محروسه مدت عزت ابواب فتح و نصرت
بر روی روزکار بر مس نور دو کشور و سر مکان ز آب آفتاب موارد از منه سابقه در اطلال بلادت
حادثه ای ادای دار و در کشتکان مواری و حیف و غدر ایدا و نات سابق در مهاد امن و امان غنوده
شه و بر پیچ پیچ ایدا بآموری محال اما پیوند بندد الا سر عقد بند مقدار و قیاس جمله کرده ان افتد او از خود
در آن زده دو آتش مهر کیش بیک بار دو اتحاد بند ادای از زر و جمله ان نقرها بکا و دشمنکان دریای آن
از حرکت تو در سپهر و آتش انکشت ببیان سینه تنک و در هزار آن سوزان کا کند از قدم معمار جهان
و عادات آن اروش سوادی و تغییر بیان این قوم را جنس شاه ضمیر منیر تو بر سپهر زده و قدر و فنا نهاد جسیم
در ز انتقار کرد ارش پیوسته در نظام سواد قیاس خلافت حدت مستقیم الاعلام اتمام کار آن از

سفید است هر گوشه از تنجیز اطراف و اکناف استقبال او را این حسن است و مطلب جز این نیست
از سر او القصه اتفاق آسمانی است سید حسین است که امام مثنوی جای آن است که او را به سهو [illegible]
صدق و خلوص تمام شد متصل است و کار او از حد درآمد و در قبله امکان نیز آمد و دولت و نصرت او را
جنبانید طلب او از ملک او را انداخت بیت [illegible] حالی گرد جهان که گوید او را و در آن زمان
از بدایع وقایع و حالات آنکه از مزار و فضایل و کمالات این پادشاه عالی جاه و ترقی فضلا و صنعت [illegible]
سادات اعلی مرتبه مسیح سلطنت [illegible] بسیار و ارباب فضل و هنر سعادت و عالم آرایی آل او بر مسند [illegible]
[illegible] مشکل شناسد [illegible] این صفحات تقریر نمود و امید بکمال کرمت [illegible] جناب
کرم [illegible] آفتاب دولت و سایه پادشاه سرافراز [illegible] از عهده سایر اعصار و [illegible]
آنچه در زمان عمر او که مراد این سپهر [illegible] بر طبق کرم [illegible] و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض
ایام این جهان مستدام باد تحفه جنابش مطلوب و دولت ملازم باد زهی بزرگی [illegible] انصاف باد [illegible]
[illegible] عجب [illegible] افضال است و [illegible] دولت و اقبال این [illegible]
و اقبال [illegible] سابقه تحقیق [illegible] و بر جمیع افراد امم [illegible] لازم است [illegible]
[illegible] مستجاب الدعوات [illegible] الاقبال [illegible]
[illegible] موجب [illegible] که درین باب تالیف کرده شده و قدم [illegible]
از احوال بعضی از فضلای عظام [illegible] و در زمان میمنت انجام [illegible] مشهور [illegible]
[illegible] و [illegible] و در کار [illegible] و [illegible] اقبال او [illegible]
[illegible] علم الیقین [illegible] تمام [illegible]
و [illegible] معاصر [illegible] در ایام دولت [illegible]
[illegible] از [illegible] الفضلا و [illegible] در زمان [illegible] امیر حسن [illegible]
میرزا امیر صدر الدین محمد الحسینی [illegible] از [illegible] علوم [illegible]
قیام می‌نمود [illegible] از جمیع علما [illegible]
[illegible] امیر غیاث الدین منصور است [illegible] سادات عالی [illegible]
داشت و [illegible] مرجع اشراف [illegible] بود [illegible]

نکاتش

نکات و امیر صدر الدین محمد در ایام شباب [illegible] افادات [illegible] مولانا قوام الدین [illegible]
تحصیل علوم [illegible] مدارج کمال ترقی کرده و آغاز [illegible]
[illegible] در عهد [illegible] شیراز [illegible] بقعه شریفه [illegible]
طلبه علوم را از نتایج طبع وقاد [illegible] مستفید گردانیده [illegible] تالیف و تصنیف [illegible]
[illegible] نتایج [illegible] رساله تحقیق علم و اثبات واجب و حاشیه شرح [illegible]
و حاشیه تجرید در میان طلبه علوم مشهور است و دقایق نکات آن [illegible] افادات [illegible]
بر انواع [illegible] افضال [illegible] وفات امیر سید صدر الدین محمد [illegible]
[illegible] اتفاق افتاد و [illegible] تاریخ [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] امیر صدر الدین محمد [illegible] در کمال [illegible] امیر غیاث الدین منصور [illegible]
[illegible] علم و [illegible] در اطراف و اکناف عالم [illegible] مشهور است و [illegible]
[illegible] جمهور علما [illegible]
[illegible] طلبه علوم [illegible] مولانا جلال الدین
محمد دوانی [illegible] در علوم معقول و منقول [illegible] کمال مهارت [illegible]
[illegible] فضلای عالم [illegible] تحقیق مسایل [illegible]
[illegible]
[illegible] داشت [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible] مولانا جلال الدین محمد [illegible] مولانا سعد الدین
[illegible] مشهور بود [illegible]
[illegible] تحصیل [illegible]
[illegible] مولانا محی الدین [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] مولانا جلال الدین [illegible] مولانا [illegible]

کتب [illegible] بطوایع شرحی مفید دارد و مطالعه بعضی از تصنیفات او اوقات کرده و در وقت اکتساب علم حدیث از
شیخ صفی الدین ایجی که سید المحدثین دانشمند بود در شیراز تلمذ نموده [illegible] بواسطه قابلیت و اهلیت
[illegible] تحصیل فضایل [illegible] جناب مولوی در سن شباب بلکه در عنفوان [illegible] کمالات نفسانی
مستشرق [illegible] علوم معقول گشت و از نفحات قلم گوهربارش ریاض دانش در غایت نضارت
و [illegible] بوستان ارم [illegible] و در ایام دولت امیر حسن بیگ و یعقوب میرزا از اقطار
اقصای عراق عرب و روم و ایران و آذربایجان و سمرقند و کرمان و طبرستان و [illegible] و خراسان اکابر
افاضل بسبب کسب علم و دانش متوجه ملازمتش بودند و بعضی از آن سعادت عظمی
مستنیر [illegible] آثار [illegible] اقتباس انوار کمالات می‌نمودند و آن جناب در ایام شباب چندگاه صدارت
یوسف بن میرزا [illegible] و مشغولی کرده بود و بعد از استعفا از آن مهم در مدرسه [illegible]
[illegible] به تدریس و افاده قیام می‌نمود و در زمان دولت سلاطین آق قوینلو [illegible]
ممالک فارس من حیث الاستقلال تعلق بآن مرجع اهل فضل و کمال داشت و [illegible]
[illegible] مدت [illegible] شرح [illegible] و جناب مولوی [illegible] ایام [illegible]
بر شرح تجرید مولانا علی قوشجی حاشیه [illegible] و آن [illegible]
[illegible] امیر صدر الدین محمد [illegible] بر کتاب [illegible]
جناب مولوی [illegible] حاشیه [illegible]
[illegible] مباحثات [illegible]
تحقیق [illegible]
[illegible] شیخ محیی الدین
محمد [illegible] مولانا جلال الدین [illegible]
رفته بود در روضه مقدس منورات حضرت شاه ولایت علیه السلام والتحیه [illegible]
آن [illegible] مصنف [illegible]
نهایت مختصر [illegible] عبارات آن شرح [illegible]
[illegible] صفحات شرح هیاکل که در علم حکمت اشراق شیخ [illegible]

الدین

الدین معقول [illegible] تحریر فرموده و همچنین رساله اثبات واجب و اخلاق جلالی که در برابر اخلاق
ناصری نوشته شده و از اجل مصنفات مولوی است و از جمله حواشی که بر کتب متداوله مرقوم قلم
افادات رقم نموده حاشیه شمسیه و حاشیه مطالع و حاشیه انوار و [illegible]
و نکات آن کتب [illegible] افاضل [illegible] مسطور وفات مولانا جلال الدین محمد بعد از [illegible]
[illegible] زمان [illegible] مدت حیاتش زیاده بر هفتاد بوده و آن جناب [illegible] پسر داشت
امیر سعد الدین اسعد که حالا در سلک دانشمندان شیراز معدود است و مولانا عبد الهادی که در
حیات پدر وفات یافت مولانا امام الدین ابویزید دانشمند متبحر بود و در عهد مولانا جلال الدین
محمد دوانی در شیراز [illegible] قیام می‌نمود و در زمان یعقوب میرزا بوصول اجل موعود در
گذشت و هم در آن ولایت مدفون گشت مولانا شرف الدین علی [illegible] در سلک اشراف علما
و اعیان فضلا عظام انتظام داشت و در درس مولانا محیی الدین و مولانا قوام الدین [illegible]
تحصیل نموده [illegible] مسائل [illegible]
[illegible] بسیار [illegible]
احکام قرآن و شرح تجرید و شرح ارشاد و حاشیه تیسیر [illegible] از جمله مصنفات مولانا شرف الدین
[illegible] مولانا [illegible]
عبدالله و مولانا صدر الدین محمد مولانا [illegible] الدین عبدالله در اوایل دولت خاقان منصور
سلطان حسین میرزا از شیراز [illegible]
[illegible] امیر نظام الدین علیشیر [illegible]
در سلک علما [illegible]
[illegible] مولانا صدر الدین محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا [illegible]
[illegible] قصیده مصنوع [illegible]
[illegible] از شیراز [illegible] سال [illegible]

مجتهد آن بر زبان خامه مدیح بیان گذشت **امیر حبیب الله** از اولاد امجاد ثقة الاسلام اشرف علما ربانی
امیر شریف الدین علی الجرجانی است و سید شریف الدین علی صدر که در ملک سلاطین سلیم [illegible]
جبلت برادر زاده و داماد آنجناب بود و حالا امیر حبیب الله مدتی است در سلک مقدم و دوران [illegible]
خاندان از سعادت دولت مملکت خاور اعتبار تمام دارد و در [illegible] بمنصب قضا بارز
منصوب بوده همت بر تحصیل قضایا [illegible] مصروف گردانیده **سید نعیم الدین نعمت الله باقی** [illegible]
[illegible] الزمانی و مرجع اشراف طبقات انسانی بود و باطن خجسته صفاتش مهبط انوار ولایت
و خاطر فرخنده آثارش مطلع آثار هدایت [illegible] فاتحة البرکاتش با صنوف [illegible]
موصوف و روزگار فرخنده آثارش [illegible] معروف درگاه کرامت
پناهش [illegible] سلاطین آفاق [illegible] باستحقاق **نقیب** نقبا عالم
[illegible] اعظم [illegible] آفتاب [illegible] بتنظیم [illegible] فاران جنت
[illegible] که [illegible] رشحات [illegible] و آنحضرت در سلک
ولادت [illegible] سید نعمت الله [illegible] مناقب [illegible] و در ذیل وقایع خاقان سعید [illegible]
مسطور گشت انتظام داشت و در [illegible] مشهور [illegible]
[illegible] گذشت **امیر تاج الدین [illegible]** [illegible] مشغول [illegible]
گسترده [illegible] **قاضی کمال الدین**
میر حسین یزدی در سلک افاضل علما [illegible] آفاق انتظام داشت و در [illegible]
[illegible] منصب بوده [illegible] شرح دیوان
[illegible] حضرت امیرالمؤمنین علی علیه التحیة والغفران تصنیف اوست [illegible]
[illegible] آنجناب [illegible]
[illegible] انتظام داده [illegible]
قاضی میر حسین [illegible]
[illegible] قاضی میر حسین [illegible]
[illegible] گذشت **امیر غیاث الدین محمد** ولد [illegible] امیر [illegible]

مطلب سعادت اصفهان [illegible] ممتاز دستگاهی [illegible] کثرت ثروت
آنجناب بر آن مرتبه داشت که [illegible] علم [illegible] کمال [illegible] اعتبار [illegible]
[illegible] آن زبان [illegible] امیر غیاث الدین محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] **خواجه [illegible] اصفهانی** جامع [illegible] علم حدیث [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] احوال یعقوب میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **سید قوام الدین حسین**
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **[illegible] کاشان [illegible]**
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **سید [illegible]**
[illegible] اصفهان [illegible]

یافته و پرتو انوار باطن خجسته میامنش بتحصیل نفایس صوری و معنوی و اکتساب علوم [illegible]
و نبوی تافته شمایم آثار شمایل شریفش از صحایف احوالش [illegible] رسیده [illegible]
حقایق [illegible] از [illegible] واردات احوالش در روز [illegible] ذات شریفه اثر کمالاتش [illegible]
حالات و عبادات موصوف و اوقات صرف فرموده [illegible] بترتیب ارکان [illegible]
بنیاد تمشیت امور شرعیه بنحو معروف چون شد از سعی تمام ارکان اسلام را
[illegible] شریعت پدری کامل [illegible] الدین است که [illegible]
عالی گهر سید قوام الدین حسینی بود و بسبب علو نسب و سمو حسب از اشراف سادات عجم
[illegible] مستثنی [illegible] سید معز الدین محمد [illegible] سعادت انجام [illegible]
[illegible] در اصفهان منصب شیخ الاسلامی [illegible]
اسلام [illegible] مذهب امامیه کرام [illegible] مولانا نور الدین [illegible]
روز افزون [illegible] اصفهان [illegible] اختصاص یافت و پرتو انوار [illegible]
و دیانتش بر صفحات روزگار [illegible]
و مسند حکومت امور شرعیه متمکن امیر سید شریف شیرازی [illegible] کمالات [illegible]
[illegible] نواب کامیاب [illegible] امیر عبد الوهاب [illegible]
سالک [illegible] سادات صاحب [illegible] زمان یعقوب میرزا [illegible]
[illegible] شیخ الاسلامی قیام می نمود [illegible] کمالات [illegible]
[illegible] شریعت [illegible]
[illegible]
[illegible] سید [illegible]
[illegible] سادات [illegible] آن سید [illegible]
[illegible] انعام و احسان [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] امیر عبد الوهاب [illegible]
[illegible]

نواب کامیاب [illegible] ثابت [illegible]
[illegible] سلطان سلیم [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] رسیده [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] یعقوب میرزا [illegible]
[illegible] تبریز [illegible]
[illegible]
[illegible] قاضی [illegible]
[illegible]
[illegible] تبریز [illegible]
[illegible] قاضی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تبریز [illegible] علوم شرعیه [illegible]
[illegible] مولانا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا [illegible] تبریز [illegible]
[illegible] مولانا [illegible] یعقوب میرزا [illegible]
[illegible] دار السلطنه [illegible]
[illegible] تبریز [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ [illegible] الدین [illegible]

و در فنون فضایل و طهارت و تحصیل علوم و تقویت بمرتبه‌ای بود که در مذهب علمای امامیه نزدیک بمرتبه
اجتهاد رسیده و در غایت تبحر در علوم عقلی و نقلی مصنف کلام اسلام و مرجع علما و ادب [illegible] فرا گرفته
[illegible] جانب [illegible] لسان آنحضرت [illegible] بتحریف [illegible] تراث و نهایت [illegible]
که [illegible] حاشیه [illegible]
در میان طوایف انام مشهور است و در تاریخ مذکور [illegible] و نقد [illegible] و نجف اشرف [illegible]
[illegible] **شیخ ابراهیم** [illegible] صحبت علم و علوم [illegible] و نهایت تقوی [illegible]
[illegible] قبول شده [illegible] حاصل [illegible]
[illegible] علوم [illegible] در صحبت [illegible] از نتایج طبع [illegible]
[illegible] **سید محمد** [illegible] نجف اشرف [illegible]
[illegible] شریف است [illegible] مکارم اخلاق و محاسن اوصاف موصوف [illegible]
[illegible] **شیخ زین الدین علی** [illegible] اشراف علما [illegible]
[illegible] بکمال [illegible] و نهایت تقوی [illegible]
[illegible] دار السلطنه هراة تشریف آورده [illegible] نواب [illegible]
[illegible] شیخ الاسلامی [illegible]
[illegible] در آن [illegible]
[illegible] **سید [illegible] الله حقی** در سلک [illegible]
[illegible] انتظام داده [illegible] دار السلطنه هراة [illegible]
[illegible] **شیخ زین الدین علی** [illegible] هراة [illegible]
[illegible] **قاضی ضیاء الدین نور الله** [illegible] قاضی [illegible]
در ایام حکومت [illegible] دار السلطنه هراة [illegible]
[illegible] انتظام [illegible]
[illegible]
[illegible]

شعبان

شعبان سنه [illegible] و عشرین و تسعمایه اتفاق افتاد و در [illegible]
[illegible] قاضی نور الله [illegible] در غایت [illegible] و صلاحیت [illegible]
[illegible] **امیر محمد** [illegible] حضرت [illegible] انتظام داده [illegible]
[illegible] محاسن آداب [illegible] اوقات [illegible] **قاضی عبد الرحمن**
[illegible] قاضی نور الله بود [illegible] ایام دولت [illegible] دار السلطنه
[illegible] قضاء [illegible] علم [illegible]
[illegible] و عشرین و تسعمایه [illegible]
[illegible] قاضی [illegible] اختصاص [illegible]
[illegible] قاضی غیاث الدین [illegible] **مولانا درویش [illegible]**
[illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] اشعار مولانا [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] **مولانا شهیدی** در سلک شعرا [illegible] انتظام [illegible]
[illegible] **قسم** [illegible]
[illegible] **مولانا شمس الدین محمد [illegible]**
[illegible] انتظام [illegible]
[illegible] علوم [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] دار السلطنه هراة [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible] دار السلطنه هراة تشریف آورده [illegible]
[illegible]

و بنابر یگانگی که در دست ... رسانید سید جعفر از نقابت علامت سرداران [illegible]
فرزند شاه ... شده ... این مطلع از منظومات اوست که **بیت** [illegible]
... تشنه لب زلال خضر ... **شاه قاسم نوربخش** ... حضرت
نقابت پناه امجد سید محمد نوربخش ... سید جعفر بود ... از ناصیه حالش
... آثار ... از جمال ... ولایت و ارشاد
... عالم ... کرامات ... آنجناب ... خاقان
سلطان حسین میرزا از عراق بخراسان تشریف آورده و آن پادشاه عالیشان در تعظیم و تکریم
... مبالغه فرموده و میرزا الغ بیک ... ارادت ...
... سیادت ... انوار سعادت ... و بعد از آنکه میرزا الغ بیک ...
بیک ... وفات یافت شاه قاسم ... حدیث ... بجانب عراق ...
و در ولایت ری متمکن گشته ... ساکنان آن حدود ...
شاه ولایت پناه ... [illegible]
سادات عالم ... حضرت ... صلی الله علیه و آله و سلم ... انعام و اکرام مستغنی
... شاه قاسم ... اوقات ...
... **یا ایتها النفس المطمئنة** ...
... آنجناب **شاه قوام الدین بن شاه شمس الدین** قایم مقام ... بزرگوار
گشته ... [illegible]
لطف و کرم ... **میرزا بابا** ... **شاه رضی**
الدوله ... اولاد شاه قاسم نوربخش ... سیادت
سیادت ... [illegible]
... [illegible]
... خاقان منصور سلطان حسین میرزا از جانب
... الدین محمد ... عراق

در زمان اقبال ... سلطنت آن پادشاه ... [illegible]
خاقان منصور ... وفات یافت ... خراسان ...
... بجانب عراق ... [illegible]
... در کمال اقبال ... **مولانا**
... الدین ... طبع سلیم ... [illegible]
... زمان ... آنجناب ... [illegible]
... آنحضرت ... خان ... خراسان ...
آن ولایت ... مقدم شریف ... اوقات ... اصحاب علم و کمال
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
مطلع ... **بیت** ...
... **امیر رکن الدین محمد** ... سیادت ...
... سادات ... حضرت ...
... الاسلام ...
... [illegible]
... ولایت ...
... [illegible]
... **امیر ...**
... سادات ... نقابت آن ولایت ...

دامت رتبت تحقیق و الت ... و ورزوی امانت و دیانت بسته صحت بتحقیق آراسته
سادات آن صدور بیکار و وزارت ... افراشت صفت ... معرفت و در زمان
منسوب ... حال ... سلطان حسین میرزا ... بر سند
نقابت ... امیر شمس الدین علی ... [illegible]
... رتبت ... [illegible]
موصوف بود و علی الدین ... و در نظر خواص و عوام ... معاش ...
... [illegible]
حاصل ... امیر جلال الدین
قاسم نقیب بود که ... شمس الدین علی النقیب ... است و والده ... صبیه
میرزا ... سلطان سعید میرزا ... سلطان سعید است ... نقابت
امیر نظام الدین عبد الله ... ارباب ... بود و ... سید
الدین علی نقیب ... نقبا ... است ...
سادات ... سلطان ... خراسان رسید و کثرت ...
آن سید ...
... سادات ...
... [illegible]
... سادات ... امام زین العابدین
بن الحسین علیهما السلام ... امیر شمس الدین علی ...
... نقابت ...
مردم ...
امیر ابو القاسم در ولایت نیشابور ... سادات ...
... امیر ... الدین علی ... خاقان منصور ...
... [illegible]

هم بر سبیل

هم بر سبیل ... امیر عز الدین جعفر ... امیر رفیع الدین حسین بن امیر ناصر الدین ...
است که در ایام دولت خاقان منصور ... سادات نیشابور بود و ...
دختر خواجه قوام الدین نظام الملک ... وزارت آن پادشاه ...
قیام ... امیر عز الدین جعفر ...
... خواص و عوام ... سادات ...
... سلوک طریق آبا و اجداد بزرگوار ...
... [illegible]
و میرزاده محمد ولد ... امیر غیاث الدین ... خاقان منصور
... مشهد مقدسه رضویه ... السلام ...
میرزا محمد ... امیر علی اکبر ...
... امیر غیاث الدین محمد ...
... سادات ... معروف ...
... امیر محمد ولد امیر تاج الدین علی است ... رضویه ...
... اوقات ...
... مشهد مقدسه ... امانت و دیانت ... امیر نظام
الدین عبد الحی ...
...
و امیر عبد الحی ... دار السلطنه هرات ...
... علوم عقلی و نقلی ...
...
... خاقان منصور ...
...
... خراسان ... [illegible]

نگاه خراسان بر وجنات احوال اقبال اشتمال تافت و در روزی که حضرت سیادت منقبت
سعید شهید امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف از منصب نقابت استعفا جست آنجناب شهید
نیز از نقابت [illegible] شده و چند سال در کمال استقلال بسرانجام آن امر خطیر پرداخت و اکنون
در غایت اعزاز و احترام در دار السلطنه هراة مقام و آرام دارد و همواره خاطر شریفش
[illegible] بر نشر مسایل [illegible] و افادهٔ حقایق معارف یقینیه [illegible] بی تکلف [illegible]
[illegible] در این روزگار امیر عبد الغنی بزیور علم [illegible]
[illegible] فصاحت بیان و زبان [illegible] حقایق و دقایق [illegible]
[illegible] علوم [illegible]
منقبت بیت [illegible] صلی الله علی النبی و آله امیر جلال الدین [illegible] ولد ارشد امیر نظام
الدین عبد الغنی است که در سلک [illegible] سادات [illegible] انتظام داشته [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از مطلع سیادت بر وجنات احوال [illegible] بیت [illegible]
[illegible] امیر نظام الدین عبد الغنی [illegible]
[illegible]
نقابت منقبت شهید انتظام [illegible] هراة [illegible]
در رعایت آنحضرت بتحصیل علوم اشتغال نموده [illegible]
[illegible] سیادت امیر غیاث الدین محمد [illegible]
[illegible]
مراجعت حاصل کرده [illegible] دار السلطنه هراة [illegible]
[illegible] امیر کمال الدین حسین

الحسینی

الحسینی بحسن خلق و لطف طبع و دقت فهم و وفور نجابت موصوف و از جملهٔ اشراف
سادات [illegible] معروف و آنجناب نیز در زمان سلطنت [illegible]
[illegible] در منصب نقابت دار السلطنه هراة با امیر نظام الدین عبد الغنی شریک بوده [illegible]
[illegible] کفایت [illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا نظام الدین عبد العلی [illegible] جامع اصناف علوم معقول و منقول
[illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا معین الدین [illegible] مولانا کمال الدین شیخ حسین
[illegible] شیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمد التفتازانی و مولانا کمال الدین
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر نظام الدین
[illegible] سید [illegible]
[illegible] امیر جمال الدین محمد [illegible]
حضرت نقابت پناه [illegible] امیر جلال الدین [illegible]
و امیر جمال الدین [illegible] خاقان منصور سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر نظام الدین [illegible]
[illegible] مدارس [illegible]
[illegible]

و نسبت بزرگی داشت خواجه عبدالمؤمن و خواجه محمد حکیم از آن جمله اخلاف خجسته اطوارند سلامت نفس و خوبی
و درستی صفات طبع موصوف و به بزرگواری ایشان خواجه شهاب الدین عبدالله مروارید که شمه
از نقد حال و کمالات او در [illegible] ذکر [illegible] در خاقان منصور [illegible] بوده و در [illegible]
سیف الدین مظفر [illegible] است که [illegible] انجام [illegible]
رسوم [illegible] و مهارت خواجه محمد مومن [illegible] اصول [illegible] رسیده
و خراسان [illegible] خوش نویسان آنجناب [illegible] مشکین [illegible]
خوش [illegible] خواجه محمد مومن در زمان خجسته نشان [illegible] و التفات حضرت
[illegible] گشته بمنصب [illegible] زاده [illegible] میرزا
سرافراز شده و اکنون [illegible] از [illegible] کتابت [illegible]
کار [illegible] میرزا قاسم [illegible] سالک مسالک [illegible] است [illegible]
خواجه جلال الدین [illegible] در زمان [illegible] بوزارت پادشاه
سعید سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible] منصب [illegible] دیوان [illegible]
و امور [illegible] میرزا قاسم [illegible] ایام جوانی [illegible] تحصیل علوم [illegible]
رسائل [illegible] و در خط تعلیق و نسخ تعلیق [illegible] خوش نویس [illegible]
و در فن [illegible] و خواجه [illegible] مهارت تمام دارد [illegible] اخلاق
[illegible] آداب [illegible]
[illegible] معانی [illegible]
و سخن [illegible] میرزا قاسم [illegible]
[illegible] انتظام یافته [illegible] عنایت [illegible]
[illegible] از منظومات میرزا قاسم [illegible]
بیت [illegible] مولانا نورالدین محمد
ولد مولانا نظام الدین عبدالقادر [illegible] در علوم [illegible]
و فنون تمام دارد و در زمان خاقان منصور [illegible] در ایام دولت [illegible]

ش می نمود و [illegible] ترتیب یافته [illegible] در دارالسلطنه هرات باتفاق [illegible] اسلام
[illegible] ایام [illegible] علاء [illegible]
[illegible] مولانا حسن [illegible] مولانا محمد بن حسام الدین [illegible]
مناسبت [illegible] لسان [illegible]
[illegible] عبارت [illegible] مصنفین [illegible] است
[illegible] ایام [illegible] جامع دارالسلطنه هرات [illegible]
[illegible] ابوالولید [illegible]
امیر نظام الدین [illegible] در سلک سادات [illegible] امیر ابوتراب [illegible]
[illegible] امیر نظام الدین [illegible]
[illegible] تحصیل علوم [illegible] مطالعه [illegible]
[illegible] خط تعلیق [illegible] در زمان سلطنت محمد خان شیبانی [illegible]
[illegible] در ایام دولت شاهی [illegible]
امیر نظام الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا [illegible] بسیار مشهور است [illegible]
نسخ تعلیق [illegible] خوش نویسان [illegible]
ابیات [illegible] منظومات او است
رباعی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رباعی [illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا نظام الدین احمد [illegible] [illegible]

در علم رمل و اطلاع بر مسائل نجوم بهره تمام دارد و در زمان خاقان منصور سلطان حسین
میرزا از ولایت جیلان **مصراع** جانان بکه ثریا میدان کند تقویم شد بدار الملک خراسان آمده
رحل اقامت در صحن مدرسه کاشت و در اوقات فرصت ساعات را بکسب فضایل معروف داشت
الحال پیوسته ... و دایم بمطالعه کتب حکمت و تنجیم و ... مشغول است و در زمان نسبت
و در مقبره ... رسول الکریم ... و ... بر شیده ... اینست در ... اقلیم ایشان در این زمان
مبتنی بر خیر ... و ... زد از ... ریحان و ... بسی ... و ... در ... ترکمان ... از ... در ... اولاد
... بادشاه ... فضایل و ... خدام بارگاه و ... در غایت فراغت
در فراغت بسر برند ... مجموع ایشان موجب ... و ... در ... بسامع
از ... بر ... کتاب حبیب السیر ... کرده
... و ... مجلد اول کرده شد و ... اختتام ... بیان شمه از غرایب و عجایب
ربع مسکون ... **واقسام و ... عجایب ربع مسکون**
و عجایب ... و ... مدن ... از ... عجایب ...
خاتم انبیا و ... مرسلین ... ربع ... نصف ... اکثر
در ... از ... زمین و ... آب ... ربع مسکون ... نصف
... و ... به ... که ... آب ... و ... از این ربع ... مسکون
مغرب ... زمین ... بیک ... عمارت ... ربع
خوانند و ربع مسکون در شمال خط استوا است ... در ... سطح ...
... زمین از مشرق تا مغرب ... خط استوا ...
... و ... بیست ... ساعات ... در ...
... و ... و ... و ... را ... عمارات و ... محال و ... کنند
... و ... خط استوا ...
از مشرق ... است و ... جزایر ... و ... جبال ...
جزایر ... از ... و ... بر شمال ... و ... جزیره ...

در وسط جزیره ... و شمال جزایر زنج و سفالت ... و زنگبار ... و بر شمال جبال قمر ...
... سودان مغرب بگذرد و بحر اعظم منتهی گردد و ... ربع مسکون از آنجا که خط استوا
... نهایت معموره عالم هفت بخش کرده اند و هر بخش را اقلیمی خوانند و طول هر اقلیمی از مشرق
... مغرب باشد و عرض اقلیم اول ... استوا ... اکثر ...
... است ... و عرض اقلیم هفتم ... ربع ... است ...
است ... **اقلیم اول** ... منسوب ... اقلیم
... باشد ابتدای این اقلیم از جهت مشرق از شمال جزیره ... باشد ...
... و چین ... شمال ... و وسط ... و ... هند بگذرد و بحر ... واقع ... گردد
... و ... و وسط ... بگذرد و ... نیل مصر را قطع کند ... و وسط ... بر ...
... یونان ... بگذرد و ... منتهی شود و بعضی از ... غربیه
این اقلیم ... منسوب ... **...** ... است ...
و طول آن ... قطع ... اکثر آن ... باشند
... و ... و ... ایشان ... و ... و ... سیاه و ...
... ایشان ... از اطراف ... و ...
... مشتری ... و ... است ... و ... مشرق ...
... سودان ... از ... و ... در غایت حرارت است ... بر ... در ...
... زمین ... باشند ... ابن محمد بن محمد ... عجایب
... است که ... و ... مردم ... مغرب آفتاب ...
... بسته ... و ... و ... ایشان ... است ... ایشان از ...
... ایشان ... حیوانات و ... زیرا که ... در آن سرزمین ...
... زنج ... ایشان ... و ...
... و ... و ... و ... بر ... و ... رسول ... نمی ...
... و ... آنجا ... و ... آمدن ... باشد ...

۲۰

و ایشان رفته در سیاه سر سفال حقه ثمن آن زر یا چیزی دیگر بگذارند و صباح باز گاه ایشان مبادله
رفته در میان بضاعات خود زر داده بینند و اگر ایشان راضی شوند برداشته و متاع را بگذارند و الا
و ثمن آن را رد کنند و باز طلب زیاده نمایند و شب دیگر آن مردم بیایند و قیمتی
دیگر اضافه نمایند تا وقتی که تجار راضی شوند و علی الدوام سودا و معاملات ایشان با اهل آن
این طریقه باشد جاوا الزنج شمالی آن اسعار مملکت چین است و جنوبی آن جبال و بیابان و
شرقی آن صحرا و غربی آن حبشه و تمامی مردم زنج اسود اللون باشند بسبب آنکه حرارت
آن دیار استیلا دارد و آب جاوا الزنج از دیگر جاها بیشتر و خانهای ایشان را بیشتر از پوست پوشند
در عجائب البلدان مسطور است که هر گاه که زنگیان با اعدا کارزار نمایند هر که در معرکه کشته شود
بر دارند و گوشت او را بخورند و در آن دیار زر بسیار بود و زرافه و فیل وحشی آنجا بسیار شود
و ایشان به صید آن جانوران مشغول نمایند و در آن سرزمین درختی است که برگ آن زرد و
بزرگ باشد و چون فیل بدان آب با شاخ دست برده در زنگیان او را گرفته بکشند و استخوان او
به ذات آن را بفروشند و گوشت او را بخورند و بعضی از استخوانهای آن فیلان بمرتبه رسد که از
آن از چهار من با صد من باشد و در عجایب این جزیره است تفارده شهریست در منتهای جزایر
نزدیک بجر محیط در نهایت تنگی تمامی آن زمین از سنگ مرتفع شده و در آنجا است آب آن بسیار شور
است و معدن نمک در آن نواحی بسیار است خانهای تمامی از سنگ و نمک ساخته و همچنین گروهی از مردم بوده
به کار از آنجا نمک بجاهای بسیار بری و بحری برند و بیشتر از آن ناحیه نیست اصلا زرع در آن ولایت نباشد
یا مر حضرموت شهریست در یمن و در عجائب البلدان مسطور است که شخصی از حضرموت حکایت
کرد که در آن دیار قبری است که ایشان می‌گویند که هر که نام او را ندانست با حیات سیرابست
اهل آنجا با چند سال از عمرش گذشته بود و حقیقت حال آن گفتم مدتی که آن موجب آن
در اوقات سابقه بوده است بعضی از سلاطین و امرا حال آن بزرگ معلوم نمودند و در این مرتبه نمی‌بوده او
خواب آنکه گویند در حضرموت آبی است که هر کس از آن آب بیاشامد مرده آن شود در مرباط شهریست
در میان حضرموت و عمان و مردم آنجا بسیار غیرت و حمیت اتصاف دارند و قبائل هر شب ایشان
از شهر بیرون رفته و هر که خواهند منزلش برآیند و شهر سبا پیدا شهریست در یمن

آن و صنعا

آن و صنعا سه روزه راه است و بانی آن عبد شمس سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان بن هود است
علیه السلام و سبا مشتمل است بر ابنیه خوش نگار و از آنجا رسیده و در قبائل عرب مشهور است
آن ملک را گویند و آن است که لقد کان لسبا فی مسکنهم آیة جنتان عن یمین و شمال کلوا من
رزق ربکم واشکروا له بلدة طیبة ورب غفور و بقیده صاحب عجائب البلدان که در آن بلده مار
و عقرب و دیگر هوام در آن بلده نباشد صنعا دار الملک ولایت یمن است و بلده‌ایست
با لطافت و صفات بسیار و قبائل در آن جای ایشان جمع گشته‌اند و در آن زمان صحت
و هوای آنجا بکیفیت معتدل نبوده و بانی صنعا صنعان بن ازال بن عابر بن شالخ است
و از شیث علیه السلام روایت در صنعا قصر غمدان است که بعضی از تواریخ بیش آن را بنا کرده و
رکن آن خانه را زرد و دیگری را سفید و دیگری را سرخ و دیگری را سبز بوده است و در عجائب البلدان
مذکور است که قصر غمدان آن مقدار ارتفاع داشت که در وقت طلوع آفتاب طول سایه آن
به سه میل می‌رسید و سقف آن خانه را از یکپاره سنگ رخام ترتیب داده بودند و بر چهار
رکن آن خانه صورت شیری از مس ترتیب کرده بودند چون باد بر آن خانه وزیدی از آن شیران
آواز شیر مسموع شدی گویند که عثمان بن عفان در زمان خلافت خود به هدم قصر غمدان
فرمان داده و بعضی از اهل کتابت نقل کرده‌اند که بر کتابه آن قصر این کلمه مکتوب است که
غمدان و آن را بحر مقبول است و ایشان از کاهنان بحث گفته‌اند که ویران کننده غمدان البته مقتول
خواهد گردید پس مناسب آنست که از انهدام آن ابا و بگذارند عثمان این سخن را سمع قبول جا
نداد و آن قصر را ویران کرده و بعد از اندک زمانی کشته شد و بعضی از شیخ معتبر نظر در آمده که در
صنعا منزلی است که در آنجا باشد که در یک غلاف دو دانه منعقد می‌شود صعده و اخلی من وقع یمن است
و در آن منزلها درختی است که در اغصان آن از برگهای آن چندان آب بیرون آید که مردم صنعا
و صعده از آن شرب نمایند و آب مذکور منقطع نگردد و در سال دیگر باز حال بر همین منوال باشد
حجین مملکتی است بزرگ مشتمل بر ابنیه خوش نگار و آثار عمارت آنجا در ابتداء از عالم اول
و دوم و سیم و چهارم از آن ملک است و اهل آن ولایات جهت حسن صورت اتصاف دارند و
بیشتر ایشان بر مذهب ثنویه‌اند و بر سر کشند و اکثر ایشان به عبادت ارواح اشتغال نمایند و اکثر

خوب و تماشا [illegible] نیز در میان ایشان پیدا شود و در عجایب البلدان مسطور است که در کوهی
از قرای حبش غدیریست و در سالی یک نوبت بروزی معین اهل آن قریه جمع آمده آنجا
روند و [illegible] اندازند و مردم باطراف آن ایستند هر چند اسب بسیار [illegible] کنند
و در آنجا گذارند و [illegible] که اسب در آب باشد باران بدان سرزمین بسیار بارد و لاجرم اسب را
از غدیر بیرون [illegible] که بقدر کفایت باران بارد و اگر [illegible] تا از غدیر بیرون آمده
[illegible] به جنگلی که نزدیک بآن غدیر است اندازند تا طیور و سباع از گوشت و پوست
[illegible] انتفاع یابند و در سالی که این عمل از مردم آن دیار نشود باران نبارد و قحط [illegible]
گردد و در آن سرزمین معادن زر و جوهر بسیار است و دابة المسک نیز در صحرای حبش
پیدا شود و گویند در وقتی که مشک از آن حیوان [illegible] باشد و چون [illegible]
از آن موضع بجای دیگر نقل کنند [illegible] صاحب تحفة الغرایب گوید که در بعضی از بلاد حبش
[illegible] ایست که سنگ اسفل آن متحرک است و سنگ اعلی ساکن و از زیر سنگ آرد
[illegible] بیرون آید **الاقلیم الثانی** این اقلیم بیشتر [illegible]
[illegible] میان سرخ و سیاه باشد و ابتدای این اقلیم از مشرق [illegible]
[illegible] شمال [illegible]
[illegible] مغرب [illegible]
[illegible]
[illegible] اقلیم دوم است
[illegible] **مکه معظمه** [illegible]
خانه کعبه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ولله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا** [illegible]

حجر الاسود که استیلام آن از جمله مناسک حج است و یکی از ارکان خانه [illegible] که موضوع است
و مقام ابراهیم که کلام معجز نظام **فيه آيات بينات مقام ابراهيم ومن دخله** [illegible]
داخل آن موضع مبارک است و در عجایب البلدان از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما منقول است
[illegible] حجر الاسود و مقام که [illegible]
[illegible]
مقام [illegible] است که از این مقدم اسمعیل علیه السلام پیدا شده و از خواص
آب آن چاه [illegible]
جبال که یکی جبل ابو قبیس است که بروایت عبد الله بن عباس رضی الله عنهما آن جبل اول کوهی است
که در روی زمین مخلوق گشته [illegible]
[illegible] **ان الصفا والمروة من شعائر الله**
[illegible] از کتب حدیث از حضرت مصطفی علیه
[illegible]
[illegible] **مدینه منوره** [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]
مدینه طیبه [illegible]
[illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

الحجر الاسود

و بتینه طعمه شوند و بعضی از غرایب این شهر آنست که چون وقت پیه انگار در آید اهل او بر جمع کردن همت
نیابند هرگاه و از انگار رعایت کنند از جای خود در آید صاحب عجایب الاخبار آورده است که در اقصی
بلاد هند زمینی است که ریگ آن با زر آمیخته است و زمینی از نمودار آن و در آن موضع باشند ریسمانهایت
سنگ بزرگ چشم و تیز رنگ و هوای آن موضع در غایت حرارت است نیاریان آن جا زوار آن در وقت
ارتفاع آفتاب بزیر زمین روند و در وقت انخفاض آن تا به آن جا روند و آنگاه دو باشند از آن بر
شاه رفته خود را بدان زمین رسانند و از آن ریگ چند آنکه توانند بار کرده و به تعجیل باز گردند و اگر
از آن مواران دو چار شوند از دست ایشان جان نبرند و از عجایب آنست و نیز آن ولایت برگ تنبول
است و آن شاخ است برگ آن تلخ و در اکثر جاها و عرب و ملک هرموز آن برگ را متعقد باشند
تربیت شاخ آن چنانست که چند انار شاخ از آن سر آنرا بر زمین بنشانند و در وقت نهند که
برگ تنبول را تبدار از نان نشکند و بر دو باشد و باشد چنانچه در وقت گذارند و نیز آن
نیابند و هم چنین تا چهار برگ در دهان نهند و نخایند و گاهی کافور با آن ضم کنند و برگ تنبول آب
دهان را نبات سرخ رنگ بیرون زد و رخساره را بر افروزد و کیفیتی شبیه به نشاء شراب بیاورد و در سستی
سکین و و دهن را بوی طعام کرده اند و بوی دهن ببرد و بیخ و بیخ آن نگاه کنند و در تقویت باه و رانگیز
صحبت هیچ چیز بر آن مرتبه نباشد و این ابیات شارح حقیقت از وصاف آن برگ است مثنوی

دوره برگی چو گل بوستان	خوشترین نعمت هندوستان	تیز چو گلبرگ ز نیش تیز تر
صورت معنی صفت مرده تیز	برگ در برگ شانه ز خون	خوش تر جمع چو ان چه آید بر آن
رنگ روی شده در خنده نشستن	مرتبه او چو صورت پیش	برگی ما نگسسته زیر
تیزی و دولت طبع عدو دام	محرم از ترکی و تیغ زن بیدار	خورده ای او بوی دهن آگه کند
خورده و خوشه و بستان آرد	کره که آب زنگ حیات سرخ	از بر اشتی چو نه و ناز زر
قول نبی رفت علیه السلام	طرفه نباتی که چو شد در دهن	ستی و دلان همه خرم کند
طرفه که با آن دو زر گلشن ببین	همت شود و هم کند تیغ بیش	در دهن شکر و صحبت دوام

ذکری ز منقول نبی علیه السلام
در یکی از تیغ منظور آمده که در بعضی از بلاد هند بتخانه ایست
در دامن کوهی انجیری بالای از سر آن کوه آویخته و آن بتخانه و در ایام عید خود به بت پرستان آن بت

العظیم با آن آرایند و از اطراف و جوانب خلق جمع آیند و شراب بخورند شخصی در غایت
جستی و چالاکی در آن مجمع حاضر میکند و دو بت پرستان شراب بخورند و چون مست شود و در غنی
رقص کرده بت را سجده میکند آنگاه دست در آن زنجیر زده و متصل کوه صعود میکند و آنجا
دست بر هم میزند و از سنگی که همراه میدارد یکی را بر جانب یمین و دیگری را بطرف یسار
بر سر راه به پشت خود می افکند و آب را از هند چیزی بیکه که همه مردم می شنوند بعد از آن
دست از سلسله زده و بپاین میاید و هند مرده نمی بایست و دو را باهم زنند و اگر رام تمام میداشته
پیش صنم کابر نهند و از زر احوالی که در آن سال از آن خواهد شد از صلح و جنگ و غیر آن تحقیق
را در همه را مطابق آن جواب میگوید چه دانایان تجان جز می آید و در نجاست بنیز خویش سیرد
دو سال که بیرون شکست بیاری چنید **بارام** داخل بلاد هند است و در آن عهد و تیمیات بیرون
و در آن بعضی از سنوات که به تحریک بیرون ایستاده از نخود میان اثر می شود و این
معنی علامت از زوال در زهیت میشود و در سالیکه این حرکت در آن بت ظاهر نگشته و در آن
شهر قحط رخدا و قوع یابد **بیدر** عهد با است در ملک هند و در آن شهر مناره ایست که زعم مردم
آن جای آنست که در آن مناره بگنج نهند که ده اند و لیس مثل آنجا زنگ موضع است و در آن
قوسی از طلا مصروب بجلس تقصد مرتفع شده آن قوس بجانب آید و بعد نمی آید مه
بنابر آن جمه مردم بشنوند جمع آمده و آن شخص را شفیع و سرفراز نمایند **سمت** این از ملاد عظام
هندوستان است در تحفة الغرائب آن بلده شهر و بیت از سنگ بزرگ آن صورت میمون خشته اند و
در جنب آن با بلو و چشمه آبیست هر سال در روز عاشورا آن سیاه ولی میگشت به دو مسافر خود زور آن
چشمه سرزده آب آن چشمه با باشا همه بران و از آن عمود و چند آن آب مترشح کرده و گره
کم سال در و باقی می یابد کنند **کالیکوت** بندریست در هندوستان شاه بد هر دو نوبه
متفرقات آنجا کاه زینت شده و چون از اهل اسلام نیز در آن بلده مقام دارند و ده سید جامع
ساختن اند او هر سلاح ساخته اند و در ایام عید در آن تقویم جمع آیند و با داد نمازی تمام بجا آورند و روز
شهر عادات در آن بنیت بتخانه ایست که بجا زبده بر آن هست صورت نجار دارند از دورها
دیار ان عهد و الاسید را آرند و در سپ جبل در ما که هم بر دست آنند و دراسطه اشتغال

عزم دریا چند روز در آن بندر توقف نمود و عمال دیوان آن اموال را بی نقصان ضبط نمایند و نگاه
دارند و هرچه فروخته شود زکوة آن هم چنان بستانند و دیگر هیچ وجه تعرض نرسانند و رسم سایر بنادر آنست
که هرگاه کشتی را باد بی اختیار تاجر و ملاح به بندری اندازد و اتفاقاً به جهت آن کشتی آرند و کشتی غارت
کنند و کافر کالیکوت اموال کشتی را بر او آورده و نیز جمیع کیش [illegible] و اکثر مردم کالیکوت
برهنه اندام باشند لنگوته از ناف تا بالای زانو بسته و در یک دست خنجری چون قطره
آب و در دست دیگر سپری چون قطعه سحاب و کالیکوت پادشاه و گدا را سامری گویند
و هرگاه سامری فوت شود خواهرزاده اش را قائم مقام گردانند و پسر و برادر [illegible]
حاکم را معتبر ندارند و هیچ کس [illegible] اهل کالیکوت همه [illegible]
نحوه و هیچ گاو [illegible] گوشت آن [illegible]
کسی که گاو را کشته یا گوشت آن را خورده در ساعت آن را بکشند و گاو را [illegible]
عزیز دارند که خاکستر سرگین او را بر جبین مالند مولانا کمال الدین عبدالرزاق که از جانب
سعید میرزا شاهرخ او را به جهت رسالت به جانب هند فرستاده بود آورده است
کالیکوت اگرچه در اصل شرک است بت پرستی [illegible] شرکت دارند [illegible]
است [illegible] زنی [illegible] شوهر متعدد باشد و هر یک [illegible]
آن زن را شوهران نوبت [illegible] جا و اوقات شب
روز را قسمت کرده چون یکی از آن شوهران به خانه زن رود [illegible]
شوهر دیگر در آن محل [illegible] و علیم بحقایق الامور والاشیاء
اجمعین **بیجانگر** شهریست که مردمک چشم هیچ سواد آن ندیده و
گوش هوش [illegible] آن نشنیده و وضع آن بر وضعی است که هفت حصار
بند در یکدیگر کشیده اند و در حوالی حصار اول [illegible] سنگهای [illegible]
در زمین [illegible] کرده [illegible]
[illegible] و اگر کسی خواهد که صورت آن هفت حصار و شهر بند را نسبت
[illegible] حصار [illegible]

باشد و بوضعی که از حصار [illegible] قریب سیصد [illegible] حصار دوم و در طول
[illegible] باغ [illegible] حصار سیم [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] تا حصار هفتم [illegible]
[illegible] دروازه [illegible] مجموع [illegible]
[illegible] از کمال متانت و استحکام است و حصار هفتم
[illegible] دولتخانه پادشاه [illegible]
هفتم است و در میان حصار اول و دوم و سیم مزارع و باغات و عمارات بسیار است
و از سیم تا هفتم [illegible] دکاکین و بازارها [illegible] بر در دولتخانه پادشاه چهار بازار است
[illegible] طاقی [illegible] بازارها [illegible]
[illegible] بیجانگر [illegible] و در دکاکین [illegible]
[illegible] سیمین توانند [illegible]
[illegible] جوهریان [illegible] مروارید و یاقوت و الماس و زمرد [illegible]
[illegible] دیوانخانه در جانب راست قصر پادشاه [illegible]
[illegible] چهل ستون [illegible]
[illegible]
[illegible]
بیجانگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مردم بیجانگر [illegible]
ذکر [illegible] استقلال [illegible]
[illegible] در میان [illegible]

لفو تمکو گذارند و روها بر زمین نهاده باز برپای ایستند و حاجت خود را بعرض رسانند
ترتیب نمایند و در هر چیزی که مقتضای عادات باشد حکم کنند و دیگر هیچ آفریده را مجال دخول نباشد
و چون دانیگ دیوان [illegible] چند جنبر چون پیش پیش او رفتند [illegible] گشته [illegible] دولت خان
زبان [illegible] کشیدند و [illegible] دیوان خانه تا پیش پادشاه [illegible] حاجب در آن نشسته
باشند چون دانیک متوجه ملازمت [illegible] نزد [illegible] از [illegible] باشند
[illegible] از [illegible] نشاندند [illegible] الکل [illegible] آیند
جب درگاه پادشاه [illegible] از آن مردم [illegible] نوع از [illegible] روز [illegible] آن
نزدیک [illegible] باشد [illegible] شود و [illegible] آنست [illegible]
[illegible] بیک [illegible] خانه [illegible] از آن [illegible] باشد [illegible] از [illegible]
[illegible] و آن [illegible] است در [illegible] و آن [illegible] آن [illegible]
[illegible] که از [illegible] ایلچیان [illegible] و [illegible]
[illegible] ایلچیان در هر [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] است [illegible]
[illegible] باشد که در زمین [illegible]
آن [illegible] مردم [illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible] ایلچیان [illegible]
[illegible] این [illegible] شود [illegible]
[illegible] از احوال [illegible] آنست که در [illegible] صورت [illegible] زیارت
[illegible] آن [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible]
[illegible] ایستاده [illegible]

خواهد بود یا نخواست چه هر کس که خواهد خورش باید و آنچه داشته باشد اهل خرابات تحف
نماید اگر کم شود از عهده بیرون آید مولانا کمال الدین عبد الرزاق در مطلع سعدین مرقوم
کلک لطایف نگار گردانیده که چون حضرت خاقان سعید مراجعت رسالت بدان دیار
فرستاد در محرم سنه [illegible] بقصد سیدم [illegible] روز که [illegible]
روز [illegible] از پیش [illegible] آمده [illegible] درگاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] تمام [illegible] نشسته بود [illegible]
[illegible] ایستاده [illegible] خانهای [illegible] امیران [illegible] کوش [illegible]
[illegible] برداشت [illegible] کردن [illegible] انداخته بود
[illegible] اطلس [illegible] صورت [illegible]
[illegible] بسته و چون [illegible] پیش [illegible] التفات نموده
فرمود [illegible] خاقان سعید [illegible] شدیم
[illegible] ایلچی [illegible] دربسته [illegible]
[illegible] پیش [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] از احوال خاقان سعید [illegible]
[illegible] دربسته [illegible]
[illegible] ایلچی [illegible] پیش [illegible]
[illegible] چیزی [illegible] مصرع این بسته [illegible] ایلچی [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible]
[illegible] خانه [illegible] ایشان [illegible] تمام [illegible]
[illegible] دختر [illegible]
[illegible] الدین [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]

شخص این سخن بگوید از تمامی ممالک بلاد که طول آن سه چهار ماهه راه است سرداران و کلانتران
به درگاه او آورند و هزار فیل را به سلاحها آراسته و تختها و صندوقها بر پشتهاشان بسته
و بر بالای آن نشسته حاضر سازند و سه روز متعاقب ایام عیش و طرب چنین بسر برند چنانچه
و پانزده هم در فضای نهایت وسیع [illegible] همچنین سرداران [illegible] و چندان که نهاد
رایت اقامت برافرازند و در آن فضا [illegible] بسته باشند سه طبقه و چهار طبقه
هر طبقه از بالا تا پایان مصور [illegible] به صورتی که در خیال آید از آدمی و وحوش و طیور
در بیشه در اطراف آن چهار طاقها [illegible] نمایند و بعضی از آن چهار طاقها [illegible] باشد که پیوسته در گردش
بوده در ساعت [illegible] به نظر آورده و در منظرها و غرفهای آن دختران و پسران صاحب جمال نشسته
باشند و بعضی [illegible] جهت خاصه پادشاه ساخته و در میان این [illegible]
[illegible] وسیع باشد و مطربان [illegible] دختران خورشید رخسار [illegible] کنند و رقص
نمایند و با دیگران [illegible] آورند [illegible] کمال الدین عبدالرزاق [illegible]
[illegible] آن مجموع نگاه داره و [illegible]
آن ولایات [illegible] بندر است در [illegible]
[illegible]
[illegible] ساخته‌اند و [illegible]
پرداخته در غایت رفعت و نهایت [illegible] و امثال این عجایب در تمام ممالک بسیار است
و عجایب غرایب آن [illegible] الاقلیم الثالث [illegible]
این اقلیم مریخ است و اهل آنجا اسمر اللون باشند و ابتدای اقلیم سیم از حد مشرق [illegible] چین بوده
[illegible]
[illegible] فارس و عراق و جنوب [illegible]
[illegible] ولایت شام [illegible] مصر و اسکندریه [illegible]
قیروان [illegible] بحر اعظم منتهی شود [illegible] این اقلیم [illegible]
می‌شود قیروان داخل مملکت افریقیه است [illegible]

[illegible] و در ایام جمعه [illegible] طلوع آفتاب [illegible]
و اصلا آن آب موجود نباشد اسکندریه از بناهای اسکندر بن فیلقوس [illegible]
[illegible]
[illegible] اسکندر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آینه [illegible]
[illegible]
[illegible] عمرو بن العاص [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عجایب البلدان [illegible] اسکندریه [illegible]
[illegible]
[illegible] مصر از جمله اقالیم
[illegible]
[illegible]
[illegible] المعز لدین الله اسمعیل
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سنایت ندارد

کرده‌اند و در قاهره مصر نیز جایگاه‌های مصوری چند است و الوان بر کنار بکار برده عمارات آن
طبقه و پنج طبقات اکثر صور و نقوش مشتمل بر حکایات مهیج و در واقعات و رنگش از غرایب
دیار مصر یکی آنکه مردم آنجا بی تخم مرغ بسیار در زیر سرگین نهان کنند و بعد از انقضای چند
روز نعمت و هر بیضه جوجه بیرون آید و آن فاخته‌ها چه بیان کرده و بتدریج بزرگ شود و دیگر آنکه در
بعضی از مصر و آن ولایت کوهی است که آب قطره‌ها از آن مترشح شود و در حوضی جمع گردد و در زمان
حوض باطراف آن حوض آب جریان نماید و اگر شخص جنب یا حایض گرد آن آب بیرون از رفتار
باز ایستد و تا آنکس دور نشود و آب حوض را بیرون نریزند آب روان نگردد و دیگر در تاریخ
مسطور است که در صعید مصر جانب غرب بیکی روداست در وسط ساقه طلسم مردی و از سنگ
رخام ساخته‌اند در غایت صباحت و با نسبت راه را بجانب سه در گرد و دیگر یک روان
موضع قدر آنچه نموده تا معبرات منزل رسد و آن حیثیت بمرتبه ایست که آن را ابو الهول
خوانند و دیگر از عجایب ابنیه آن مملکت اهرام مصر است و آن عبارت از گنبدهای از سنگ
که کلا سقف ساخته‌اند و بروایت بعضی از سوز خان ابن آدم عمارات آن بر دست علیه السلام
و آن گنبدها را در فرسخ مسافت تعبیه رفته و کوچک‌تر از آن ابنیه از بسیار زیرین عمارات
دال عالم بنیاد کلانتر است و در زمان حضرت یوسف علیه السلام در مصر غلات را از آن بر
کرده بوده‌اند و از آن جمله سه گنبد بزرگتر است و از آن سه گنبد یکی کوچکتر و آن دو گنبد
از روایت گویند و هر یک از آن چهار صد گز در چهار صد گز است و ارتفاع آنها نیز همین مقدار است
و آن گنبد کوچک‌تر سیصد گز در سیصد گز است و در عجایب البلدان مسطور است که هوش یکی از مشایخ
پادشاهی از پادشاهان مصر را تجربه اهرام ترغیب نمود و سلطان بسیار از بهر در آن در آنها
نشستن و مکث نمود و دراز رفته و درویشان هرچه نمودند آن گنبد کوچک شود و گرد اندکی از آن
در میان شد منع او را از و در نظر چند و در نیابد و از آن یک فرمان نامد که چاره روی آن
بر او راه شنیده‌اند صعید از عجایبات مصر و در جنوبی آن مملکت است و در صحرای صعید منار است که
هر دو کان در بلنای اشاره داده‌اند از میان بلند بر روی حوض و اصوات او در کنار آن بسته
گوید که و از آن بر و در آن او بدکاره و بر پوسیده و نشود و گویند بر زمین گفت جاریه یا از آن

هرکان

در دو کان را بزرگ کرده‌اند و اصلا تغیر بدو نرسیده بیافته بوده و در شهر منار و است و بالای آن حیه باقی بوده و در
عجایب البلدان مسطور است که بعضی گفته‌اند که سه جای مصر از آن حاصل شود و آن بهترین موضع‌ها
باشد عین الشمس شهری است در صعید مصر که بقول آن حکماء در قدیم بوده است و در عجایب گردد و مهر بیخ‌ها
در آن حاصل شود و در عین الشمس شهری و در عجایب البلدان مسطور است که در عین الشمس منار
جنیان است که دیوان در زمان سلیمان علیه السلام ساخته‌اند و از آن جمله مناره ایست از سنگ رخام
سبز که مسقف‌ها بسیار دارد و در ارتفاع آن منار قبه‌ای که مسی و زراست و بر سر آن صورت از مس بت
و از مس بر بلندی و بسیار آن در صورت دیگر شده و در رخام ساخته‌اند از آن صورت به
آب ترشح کند و از آن آب بر جای سبزه روید حلب از شهرهای شام است و حلبه
بزرگ بعضی از فضلا آنکه ابراهیم خلیل در ایام جمعه بکوسفندان خود را آنجا میدوشیده و شیر را بفقرا
قسمت میکرده و گویند که در نواحی آن قلعه جاهی است که چون سگ دیوانه کسی را بگزد و آن کس
از آن گزیدن و بخوردن و در آن آب آن چاه با شاید شفا یابد حمص در آن جا هیچ از عقرب و مار دو
هرگز نیابد و اگر جامه را در آب حمص بشویند و بپوشند اوام گزند را بیرون گشت و هر جا باشند
گزندم متعرض نگردد و در بعضی از نسخ بنظر رسیده که علی الاطلاق دار و بیرون یکی از مساجد حمص شام
است نقش اعجاز آن شده و مردم در نقش سنگ صورت گژدم چون با آب تا گل یک زمان صورت
نقش و آن را در آب اندازند هر گژدم گزیده که از آن آب خورد شفا یابد دمشق دار الملک ملوک شام
است و آن ارم است که بنای آن علیه السلام و آن شده و باقی ساخت و باغ ارم که در میان آن هاست
نشسته و در آن ولایت ار آن است و بعد از ارم شده و عار تنقید و آن سرزمین است و بر آن
زمین بنا کرده و بقول بعضی از اولی تعبیر آیه ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد است و از آن موضع است
و در آن تاریخ که روایت اهل سنت و جماعت مسجد ابراهیم خلیل است صلوات الله علیه و دمشق را
بعمارات نموده و مسکن کرده و در آن عمارت فرمود و در هوای دمشق مکرر است و ولایت
آن بیش که از طرف جبلیک می آید اکثر در پایه و رفاقت و به سبب آن گردانیده و غوطه از
یکی از چهار بهشت عالم است و آن سه موضع دیگر که عبارت از شعب بوان و ابله بصره و سغد سمرقند است
در لطافت و نزهت است و در غوطه واقع شده و ملوک بنی امیه در ایام دولت خود در دمشق عمارات عالیه

ساخته‌اند و ولید بن عبد الملک مروان در تعمیر و تزیین مسجد جامع آن بلده که مشهور است بجامع
بنی امیه در [illegible] زینت [illegible] غایت سعی و اهتمام بجای آورد [illegible]
گویند که پنج ساله مال ممالک شام را در آن عمارت صرف کرد و در شبستان [illegible]
[illegible] و خانهای ایشان [illegible] معروف [illegible] **انطاکیه** شهریست
بزرگ نزدیک بدریای روم موصوف بنزهت ساحت و لطافت ابنیه و عمارات [illegible]
[illegible] روم بن یقن بن سام بن نوح علیه السلام بوده و در [illegible] انطاکیه مسجد [illegible]
است و [illegible] علیهم السلام [illegible]
البلدان مسطور است [illegible] و درون انطاکیه [illegible]
بوده [illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت**
المقدس مسجدیست [illegible] انبیاء بنی اسرائیل بوده و آن بلده را بنا کرده‌اند و [illegible] صلوات الله
علیه و سلیمان علیه السلام مسجد اقصی [illegible]
و حکایات [illegible] بیت المقدس [illegible] مسجد اقصی [illegible]
کتاب [illegible] مسجد اقصی [illegible] **سبحان الذی اسری**
بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی حضرت مصطفی علیه [illegible]
عجایب البلدان مسطور است [illegible]
[illegible]
[illegible] **شیراز** [illegible]
[illegible]
بن یوسف محمد بن قاسم [illegible] شیراز [illegible]
[illegible]
عضد الدوله [illegible]

عضد الدوله [illegible] شیراز [illegible]
[illegible] شیراز [illegible]
[illegible]
رکن الدوله [illegible] خواجه شمس الدین محمد حافظ [illegible]
آن آب [illegible] از الحاقات **بیت** شیراز و آب رکنی [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible] مشهور است **شعر** [illegible] شیراز [illegible]
[illegible] مساجد و خوانق و مدارس و معابد بسیار است و مسجد عتیق که بانی آن عمرو بن لیث [illegible]
[illegible]
[illegible] شیراز [illegible] مشهور است [illegible]
[illegible] عجایب البلدان مسطور است که [illegible] ولایت فارس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **اصطخر** [illegible] فارس [illegible]
مشهور است [illegible] **[illegible]** آنحضرت [illegible]
[illegible] شام [illegible] اصطخر [illegible]
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] آن شهر [illegible]
عجایب [illegible]
[illegible] سلیمان علیه السلام [illegible]
و العلم عند الله تعالی **[illegible]** [illegible] عجایب البلدان [illegible]

بازنشده کرار از جانب چگونه و در درون مدینه ابرقوه باران نبارد و گرمای ... و در بیرون شهر بسیار
است ... و ... باشد و این معنی بسبب دعای خلیل الرحمن است صلوات الله علیه
و علی سایر الانبیاء و المرسلین الی یوم الدین الاقلیم الرابع این اقلیم آفتاب خلق دارد و در ربع مسکون
اشرف و اعدل اقالیم است و شهرهای این اقلیم عجب صورت و ... افضل
خزانه ... حسن خلق و لطف طبع ... اصناف فضل ... و ابتدای این اقلیم از مشرق شمال
چین ... بر اراضی تبت ... ختن ... کشمیر ... بدخشان و جنوب بلاد ...
... بلخ و شمال ... هند ... خراسان ... کرمان ...
... ماوراءالنهر ... عراق ... ربیعه و شمال ... شام ...
روم ... جزیره قبرس ... شمال ... مصر و اسکندریه ... بلاد ...
طنجه ... بحر محیط منتهی شود و بعضی از مواضع غریبه آن اقلیم ... خانبالغ
دار الملک مملکت ختای است ... [illegible]
در جزو اول ... ذکر ... خان ... [illegible]
بزرگ ... در میان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
ایشان ... [illegible]
... [illegible]
و ... احوال خان ... [illegible] حکایت
در مطلع سعدین ... حضرت خاقان سعید شاهرخ
میرزا ... ایلچیان ... بایسنغر
سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش ... [illegible]
... [illegible]
آمد ... خواجه غیاث الدین

... [illegible] تا ... ماه ... رجب ... [illegible]
از بلده فاخره هرات عازم ختای گشته ... ذی القعده ... سنه ... و
تا بسمرقند رسیدند و آنجا ... توقف کردند ... میرزا ...
... بدخشان ... سمرقند بیرون رفتند ...
... [illegible]
... [illegible]
... ترفان رسیدند ... اکثر
آن بلده ... بت پرستند و بتخانه بزرگ داشتند ... [illegible]
... [illegible]
در قراخواجه ... رجب ... ختای ... رسیده ...
... [illegible]
قامل ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... رسیدند ... از شهرهای ختای است ... روز ... بیابان
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

و آرایش داده و چون از طعام فارغ شدند بازیچه‌ها آغاز کردند انواع حکایات حاضر ساختند [illegible]
آنچه محتاج الیه بود از گوشت و آرد و جو و دانه و غیره گرفتند که هر یک از ایلچیان چند [illegible]
و میانه کردند که زیاده و کم نکنند و گفتند که هر کس دروغ گوید او را در پیش پادشاه [illegible]
[illegible] و بار زنگان که همراه ایلچیان بودند در سلک نوکران ایشان انتظام یافته که خدمت [illegible]
[illegible] بستند و شادزاده [illegible] شعبان [illegible] که حاکم سرحد بود [illegible] مرتب ساخته
ایلچیان را بصورت [illegible] و ختاییان [illegible] ایشان [illegible] آمده
بودند [illegible] چنانچه هیچ [illegible] در میان ایشان راه [illegible] کرده چهار دروازه که
چهار طرف آن [illegible] بودند و در میان [illegible] ایشان صفه‌ای بزرگ بود و در وسط آن
صفه دکانی بستند که ساخته‌اش [illegible] بود و خیمه‌ای بزرگ و [illegible] خطایی بر آن موضع
وضع کرده [illegible] از چوب [illegible] افراخته چنانچه در آن
[illegible] مطلقاً آفتاب [illegible] و در زیر آن خیمه [illegible] صندلی [illegible] نهاده بودند [illegible]
راست دیگر صندلیها بود و ایلچیان [illegible] جانب چپ نشستند و امرای ختای بطرف راست قرار [illegible]
و پیش ایشان [illegible] در جانب چپ زیاده [illegible] ایلچیان و امراء [illegible] نهاده [illegible]
[illegible] و مرغ و گوشت پخته و میوه‌ها [illegible] ختایی [illegible] از گل [illegible]
و ابریشم بغایت مرغوب [illegible] هر یک [illegible] تماشای [illegible]
[illegible] مرتفع نهاده [illegible] ختا [illegible] چینی [illegible] بزرگ [illegible] بعضی [illegible] مصنوع
بود و در چپ و راست [illegible] ایستاده بودند [illegible] و کاغذ [illegible]
[illegible] چهار [illegible] صاحب جمال [illegible]
و سفیدها [illegible] نقاشان [illegible]
هر چهار دروازه [illegible] خیابان [illegible] از محل [illegible]
یک قدم پیش [illegible] نهادند [illegible] بعد از خوردن طعام آغاز شرب [illegible]
کرده [illegible] که حاکم [illegible] بود [illegible]
[illegible] و مجلس [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] را ترتیب کرده بودند و بر روی خود بسته چنانچه هیچ وجه روی و گوش
و گردن ایشان نمی‌نمود و بر اصول ختاییان برقص اشتغال داشتند و بعضی پسران کلاه‌ها
طبقها [illegible] شاهزاده [illegible] فرزند [illegible]
[illegible] نهاده بودند چون امیر [illegible] یکی از ایشان [illegible]
را پیش آوردند [illegible]
کلنگ [illegible] بزرگ ساخته چنانچه [illegible] و آن کلنگ با اصول [illegible]
[illegible] القصه آن روز از صباح تا [illegible]
شعبان [illegible] منزل بمنزل [illegible] قراول رسیدند قراول [illegible] قلعه ایست در
قلات در میان جبال واقع شده [illegible] ایلچیان [illegible] حصار [illegible]
[illegible] از قراول [illegible] گذشته [illegible]
[illegible] شهر [illegible] ختاییان آنجا [illegible] الاغان [illegible]
[illegible] ایشان را [illegible] مرکوب [illegible] مرغوب
مرغوب مرتب [illegible] جامه خواب ابریشمین و یک خدمتگار
[illegible] از آنجا [illegible] ختای [illegible] ایلچیان را [illegible]
خدمت [illegible] شهر [illegible] بغایت [illegible]
[illegible]
[illegible] خانه‌ها [illegible]
[illegible] شهر بازار و چهار سوق
بسیار [illegible] و بر سر هر چهار سوقی طاقی بسته‌اند در کمال زیب و زینت [illegible]
[illegible] ختایی [illegible] قدم [illegible]
چهار دروازه [illegible] شهر [illegible] دروازه [illegible]
[illegible] کثرت مردم [illegible]
[illegible] شهر [illegible] قریب [illegible]

و تو را همین آن زرد از رخت بچه تراشیده و فرش انداخته اند و بر در آن بتخانه بر این صاحب جمال استاده
و مثال فرشت در قول [illegible] بتخانه بادشاه و خاقان است [illegible]
[illegible]
عبارت است [illegible] درین خانه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

نحفن بعوی

و هر روز بیامی و هر هفته بشهری میرسیدند تا چهارم شوال بکنار آب قراموران اتفاق نزول
افتاد و آن آب مساوی رود جیحون است و بیست و سه کشتی پهلوی یکدیگر بسته
اند و آن کشتیها را بزنجیری که در سطبری برابر ران آدمی باشد محکم ساخته و آن سلسله
از هر طرف ده گز بخشکی گذشته بود و بر دو طرف آب دو میل آهنین هر یک بسطبری میان
شخصی در زمین محکم کرده اند و زنجیرها بآن استوار ساخته و کشتیها را متصل بآن زنجیر
و زنجیرها مستحکم داده و بر بالای آن کشتیها تخته ها انداخته و تمامی ایلچیان
با حیوانات از قراموران بگذشتند و در آن طرف آب شهری بود در غایت خوبی مشتمل بر
عمارات پر زیب و زینت و در آن شهر ایلچیان را زیاده بر معهود طوی دادند و در آنجا
بتخانه عظیم بود و چنانچه از سرحد ختای تا آنجا مثل این موضع بنظر ایلچیان در نیامده بود و در آن
شهر سه خرابات داشت و در هر یک دختران صاحب جمال نشسته بودند و زنان بیجا بی رضا
شوهران و در آن عهد و شبانه است که جنس ایشان اشتهار یافته القصه چون ایلچیان از آن
شهر بیرون آمدند از چند رود دیگر عبور نمودند و در بیست و هفتم ذی القعده سنه ثلاث
و عشرین و ثمانمایه بشهر صدین فو نزول نمودند و آن شهری بغایت معظم بود محتوی بر خلق
بسیار و بتخانه بزرگ داشت و بتی جسیم در آن موضع بود از برنج ریخته و مطلا کرده و بتخانه
در بندی ... بصورت ... دستها بود و بر یک ... بسیار ... و آن بت را
دست که بنده و از سر تا پای اعضا و اندام خیالات و این بت ... برابر یکدیگر
در کمال قوت تراشیده اند ... است ... و ... این بت ساخته اند
مشتمل بر چند طبقه طبقه نخستین از کعب بت گذشته و دوم برابر زانوی او رسیده و دیگر تا
زانوی او ... و همچنین قیاس تا سر صنم و بر آن عمارت را ... برآورده اند چنانچه
پوشیده و گرد بر گرد ... و آن حیران می مانند در مجموع طبقات این عمارات از ...
و بیرون توان کردید و چنانچه از ... سخن مفهوم میگردد این بت را ایستاده ساخته و در
قد ش که طول هر یک ... بنهصد ... است ... و هر یکی که ... سه
خوار ... هیچ تخت ... در آن مو ... است و دیگر ... که در آن ... بود ... آن را

رنگ آمیزیها کرده بودند رنگ ... مینارها ... کشیده و صورت ... از ...
... تصور ... گردد که در ... نشسته اند ... و ... و ... از آنجا علم
... که دیده ... آن ... بجای ... در کمال خوبی ... و ...
... و بر ... شهر ... بغایت ... از ... شهر ... ایلچیان آنجا نیز
... در ... کرده و صبح هشتم ذی الحجه سنه مذکوره بدروازه خانبالیق رسیدند
شهری ... بغایت عظیم ... و هر ... دیوار ... یک فرسخ بود و ...
... آن شهر ... و آن ... بسیار بسته بودند و در وقتی که ایلچیان
بر خندق رسیدند ... دروازه خانبالیق را ... بودند و ایلچیان را از ...
... آن ... مشغول ... و ... پیاده ... کردن ...
... و بود ... و ... در بارگاه ... سقف ... سنگ تراشیده و فرش انداخته
... بودند ... ایلچیان پیاده ... فرش گذشته ... طرف ... بیت ...
... ایلچیان ... از ... آن ... گذشتند ... ایشان ...
رسیدند ... قرب صد هزار آدمی آنجا جمع بودند ...
... خان ... کرسی ... برآمده ... آن مساوی سی گز ... بالای آن ...
... ساخته ... بالای آن ... و ... گز ...
... کرده ... دروازه ... میان ... راست ... یکدیگر ... پادشاه ...
... خلایق ... می ... و ... زنگ ... و ...
... بر ... پادشاه ... قدم ... قرب ... هزار آدمی ...
... بود ... کشیده ... هزار ... و ... بر پای ایستاده ... هزار ...
... با ... و ... خدمت ... بولاد ... و ... و شمشیر ...
... خدمت ... و ... از ... صفها ...
... ساخته اند و فرش ... از سنگ تراشیده بود القصه چون آفتاب طلوع نمود
... که بر بالای ... پادشاه ... کشیده ... و ...

سر رفتند و آن سه دروازه را بگشادند و مردم بجملگی تمام با درون رفتند زیرا که در وقت دیدن
پادشاه رسم ختاییان و دیدن پادشاه چون ایلچیان از آن دروازه در آمدند فضایی بسیج دیدند
که تا زمین اول دو کوشکی در غایت عظمت ساخته بودند و میان سافات تخمین آورده بنا
نهاده آن سر بشمشیر بود و در الحق ترده فضایی گرفته و در آن فضا بسیار داشته و دیگر صور نموده
و بر بالای آن تخت ختاییان صف کشیده ایستاده اول امرا و تومان و بعد از آن هزاره و بعضی
بترتیب و هر یکی از آن جماعت تخته در دست داشتند بطول یک گز عرض بوزن چهاریک
و چشم بر آن تخته دوخته بطرفی دیگر نمی نگریستند و در عقب امرا افزون از مرتبه تخمین در قبا
پوشان و نیزه داران که بعضی شمشیرهای برهنه در دست داشتند صف زده در غایت استوار ایستاده
و مجموع ختاییان خاموش بودند که گویا نفس نمی زدند بعد از ساعتی پادشاه از حرم بیرون آمد و از
نه زینه نقره مشتمل بر پنج پایه بر تخت نشانده پادشاه بالا رفت بر آن صندلی نشست میانه بالای آن تخت
نه بزرگ رنگ در فر وسفید در دست سپید مویی از میان کافتان ختایان در ابکر رکن را دو سه جامه جلعت
زده بود و در چپ راست تخت دو دختر زیبا ایستاده موی بیشتر سر بر میان سر گره زده و گردن
و عارض گشوده و در گوشها و در دو سر ها اسیار بزرگ در گوشها قند و فرو دست منتظر آنکه پادشاه هر چه
گوید ثبت کنند چون در هم پر و هر چه بود اگر حکمی نیز بدیگر خط بیرون نوشته شد و در آن تاب
با منع موجب مطالعه بنده الله بعد از نشستن پادشاه بر تخت امرا ایلچیان را با بندیان یک یک پیش
پادشاه و تخت بیرون بندیان برده بودن برسیده و ایشان سفید کرده بعضی را شاه خود در گردن
و بر بعضی پنجه خود و بر سفید سرهای ایشان از سر جفا بیرون آمده و در هر یکی از آن میان کالج
دریغ بر دست گرفته منتظر تا آنکه پادشاه حکم کند و ایلنگ خان با چند از ایشان را بر بند ان فرستاده
و نهم را حکم قتل نموده و رسم جمیع ممالک ختای هیچ حکم و در وقت بکشتن کسی نیست در نزدیک
کس می کنند از آن پنجه بار نوشته از دیگر وقتی آورند مرده گناهش را نیز نیک کند اگر کشتنی کار او بیست
و نیز گاه پادشاه ختای بایستی نوشته اگر فی المثل از مکان هم را برای اهانت کم بار خواهد شد هیچ
نرفته شود نکرده و چون در دوازده نهم ایلچیان پیش پادشاه نیست نه ایلچیان زانو بگفت ایشان را بدر بیست
پانزده گز دور نگاه داشته یکی از امرا زانو زده صحیفه را که مشتمل بر احوال ایلچیان بود بر خواند مضمون

نرفته انگه این جماعت راه بسیار قطع کرده از پیش میرزا شاهرخ و اولاد او آمده و اند
در بالا پادشاه و تبرکات و تنسوقات آورده تا سر را راست بر زمین عبودیت نهند در
منظور نظر التفات کرده و مولانا حاجی یوسف قاضی که از جمله امرا و مقربان و ایلنگ خان
بود و دوازده دیوان پادشاهی یکی تعلق بدو می داشت با چند نفر از مسلمانان زبان دان
و ان پیش ایلچیان آمدند و ایشان را گفتند که نخست خانهای خود و هم کنید بعد از آن سه نوبت
سر بر زمین نهید ایلچیان رو بر زمین و سرها نهادند بی آنکه سر بر زمین رسانیدند
مکتوب حضرت شاهرخی و میرزا بایسنغر و سایر شاهزادگان و امرا بر خوانند که در قطع اطلس
زرد و پیچیده بودند بشارت خواص و ایلنگ خان ایلچیان بدو دست بگرفته و عرض
اوین قاضی آنست که هرچه متعلق به پادشاه کرده و آنرا در چیزی پیچید و مولانا یوسف شاه ایلچی
آن مکاتیب را از ایشان ستاند به خواجه سرای جاسیلم نمود که در پیش تخت پادشاه ایستاده
بود و خواجه سرا آنرا بدست پادشاه داده و پادشاه مکتوبات را گشاده ملاحظه نموده بازگشاد
سرا سپرد و آنگاه ایلنگ خان از تخت فرود آمده بر صندلی نشست و سه هزار جامه آورد
هزار و کلاه و دو هزار قبا و پادشاه همه را بر فرزندان و قرابتان تقسیم نموده آن طایفه را
خلعت پوشانیدند و از جمله ایلچیان هفت کس را نزدیک صندلی بردند بر موجب ترتیب
خواجه کوکجه و کرلان میرزا شاهرخ و سلطان احمد و غیاث الدین و اعلا از میرزا بایسنغر و
ارغداق ایلچی میرزا ابراهیم سلطان و ادوان قاصد امیرشاه ملک و تاج الدین فرستاده
شاه بدخشان و ارتباط نموده آمده و ایلنگ خان احوال میرزا شاهرخ از بندگان رسید
بعد از آن استفسار نموده که قرا یوسف ایلچی پیشتر فرستاده مالی ارسال کرده گفته آن مال و ایلچیان
شما و دیده که فرستاده او آمده پیشکش و اموال آورده و دیگر پرسید که در آن ولایات نرخ غله
گران است یا ارزان و حقیقت ایلچی است یا فراوان جواب دادند که نعمت و غله و رایگ فراوان
است چنانچه گفت که چون دل پادشاه با خدای سبحانه و تعالی راست شد منعم حقیقی اسباب نعم
بسیار ارزانی داشته است دیگر گفت که در خاطر چنانست که ایلچی پیش قرا یوسف فرستم
و از ولایت او اسب آورند زیرا که آنجا اسبان خوب می باشد راه امن هست ایلچیان گفتند

نشسته انگه

فرمان شما مرغ سلطان آینده و رونده بفراغ بال آمد شد نمایند پادشاه گفت آنچه آورده‌اید
ام اکنون شما از راه دور آمده اید برخیزید و آش خورید و امرا ایلچیان را برخیزانیدند
بقفسهای اول بردند و پیش هر کس یک شیره و شاه نهادند و یک صندلی با آن منضم بود و چون از طعام
خوردن فارغ شدند بموجب فرمان بیامخانه رفتند و در آنجا بهر خانه کشی بتکلف بسته
و بالش اطلس گذاشته و کوشکچه و صندلی و منقل آتش و از زیر و بالا و حصیرهای نازک
بود و از آستین و بسیار آن تکه کتانهای خوب تر بهتر بود و هر یک را فرشی و گلها بزین هیچ خانه
مقرر ساختند و یک رکابی و قاشق و شیره ترتیب که هر روز هر کس را یک گوسفند
و یک خانه و مرغ و دو من آرد و دو من شراب و یک کاسه بزرگ برنج و دو طبق کلیچه بزرگ
پر حلوا و یک کاسه عسل و سیر و پیاز و نمک و بقول مشوع و یک طبق نقل و چند نفر نکار رکاب
جهانی تعین شدند و در صباح آن نیم روز ... ایلچیان آمده ایلچیان را گفت برخیزید
سوار شوید که امروز پادشاه شما را طوی میدهد و ایشان رجب اشارت متقدم بیا بنده
چون بدرگاه رسیدند از آن عام خلایق بحد بود که از اول دیده شد و امرا ایشان از ان قفسهای اول
و دوم که گذشته پادشاه است در کنار ایستاده گمان بسیم در آورده صحن دیدند عجایب
و فرش ... برخنهای مربع از سنگ تراشیده و در میان آن طنبی ...
طول و در درون آن خانه تختی بلطافت نهاده بودند از تخت مروارید ... زده
زده ... نقره ...
ایستاده ... بودند ... گوش ... تخت بزرگ
بوده مسند صندلی ...
و سوز ...
این تخت را ساخته اند ... تخت ... صاحب جمال ...
بودند ... بزرگ نهاده بودند ... بالا
آرام ... تخت ... رنگ ...
بود و در ... دو بودند و در ...

پادشاه

پادشاه و پدر و دو بزرگ بطناب ابریشمین از ان در آویخته بودند و سرای طناب را دو خواجه
سرا بدست داشته و میان آن طناب را به دو خان بتیغ کرده بودند که چون سر
طناب کشیده ندای آن پرده درهم پیچیده شد و باز گشتی القصه بعد از آنکه حاجب
ترتیب بارت پادشاه و از ان در بیرون آمده و سازندگان یکبار آغاز نواختن ساز کردند
و چون بر تخت قرار گرفت همه خاموش شدند و بر بالا چهار پادشاه و در گرد تخت
بسته بودند شامیانه از اطلس زرد و حیار اژدر که با هم در جنگ بودند بر آن کشیده
و پس از نشستن دو ایلک خان بر تخت امرا ایلچیان را پیش برد و پنج نوبت سر بر زمین نهادند
آنگاه ایشان را بقفسهای اول برده در پیش شیرهای طعام که آماده بود نشاندند و چنانچه
هر کس را تعظیم کنند در پیش او شیره نهند و از آن فروتر را دو شیره و از آن نازل
تر را یک شیره و در ان روز هزار شیره و یک پیشتر پیش چام نهاده بودند و آنش پادشاه
بزرگ با آن هفت چتر مروارید که از اطلس زرد بود ترتیب کرده بودند و چون آش
خاصه را پیش بردند مطربان و مغنیان یکبار آغاز نواختن ساز کردند سرود کرده
هفت چتر جوغ زنان همراه آن که در حقه بزرگ بود و بر نشسته تا نزدیک تخت رفتند
آمده زنده و در هر شیره از اصناف اطعمه و اشربه بسیار مهیا بود و هر طرف ... لالهاب
و گوشتهای بره و غاز و مرغ که آورده بودند در پیش مردم می نهادند و در و از بیرون ...
صاحب جمال در ان مجلس بسیار بودند و بعضی تنقل ... حزمه ... بشتغال ... دو ...
آن روز چند هزار جانور پرنده مثل فاخته و قمریها و زاغ و زغن و غیر ذلک بودند که ...
طعام و میوه و از هم ... بودند و از آنجا نقل میدیدند و کسی را چیز مشغول ایشان نیفتاده آن
صحبت از صباح تا نماز پیشین امتداد یافت بعد از آن خلایق با جازت متفرق گشته ...
مدت پنج روز ... طعام میدادند ... روز اول که ... بودند ...
ایشان ... چند نوبت در آن اوقات طویهای بزرگ ... ایلچیان ...
هشتم محرم سنه اربع و عشرین و ثمانمایه مولانا یوسف قاضی ... ایلچیان ...
پیغام داد که فردا سال نوبت و پادشاه در روی نو در ... مجلس ...

چون شنیده بودند که درین دیار رسم است سفید پوشند در شب چهارشنبه هشتم شعبان آمده بودند
بارهای شریف بردند و آن عمارتی عالی بود که بعد از آنکه نوزده سال در آن کار کرده بودند تمام
رسیده بود و در آن شب خلایق در دکاکین و بیوتات را به سراغ چراغدان‌ها و شمع روشن
روشن کرده بودند که گویا تمام آسمان روز روشن می‌شود و از ولایات ختای و چین و قلماق و تبت
و [illegible] صد هزار کس در آنجا در موضع آمده بودند و اندرون بارگاه و اطراف آن عمارت هزار
چوب [illegible] خدم بودند و مجموع آن ابنیه از سنگ تراشیده و خشت تراشیده و ترتیب یافته
بود و آن خشت‌ها از خاک چینی پخته شده و در [illegible] دایسنگ خان امرای اطراف را طوی داده
[illegible] آن صحبت امتداد داشت و در آن سال منجمان ختای حکم کرده بودند که پادشاه
را از آتش ضرری خواهد رسید تا پادشاه دایسنگ خان به دستور معهود حکم شب چراغ فرموده بود و رسم
چراغ در آن دیار چنین است که [illegible] پادشاه [illegible]
آن چوب را [illegible] پوشند و صد هزار هزار چراغ [illegible]
آن [illegible] که چون یک چراغ را برافروزند [illegible]
[illegible] رسیده روشن سازند و [illegible] بالای کوه تا پایان برافروزند و این شب چراغ
روز بوده و در این ایام مردم شهر در دکاکین و بیوتات چراغ بسیار روشن کرده
و پادشاه در این هفت روز [illegible]
آزاد [illegible] و در روز سیزدهم صفر [illegible] ایلچیان [illegible]
و خلایق [illegible] زیاده از صد هزار در آن [illegible]
در ارک [illegible] پادشاه بیرون [illegible] تخت [illegible]
زده [illegible] تخت پادشاه نصب کرده
کس بر بالای این تخت برآمده حکم [illegible] دایسنگ خان صدور یافته بود [illegible]
و دو کس [illegible] به آواز بلند [illegible] خواندند چنانکه مجموع مردم [illegible]
ختایی بود و ایلچیان فهم نکردند [illegible] معلوم شد [illegible]
این ماه از شب چراغ پادشاه [illegible] سال گذشته و سوم شب چراغ [illegible]

کاران

سواران و باقی داران و [illegible] مطلق اعلام کرده‌اند که جواهر ایشان [illegible]
را که خزانه کرده باشند [illegible] سال [illegible] ایلچی هیچ جانور [illegible] از خزانه [illegible]
بر سر [illegible]
بسته و آن حکم را [illegible]
و ساز [illegible] امرا و آن [illegible] بیرون آمدند و حکم را آوردند [illegible] ایلچیان [illegible]
بودند [illegible] جمادی الاول [illegible] دایسنگ خان [illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible]
[illegible] ایلچی میرزا الغ بیگ که سلطان شاه نام داشت [illegible] سلطان احمد ایلچی میرزا
بایسنغر [illegible] خواجه ایلچی میرزا شاهرخ [illegible] که [illegible] وقت رفتن [illegible]
[illegible] ربیع الاول [illegible] دایسنگ خان به شکار رفت [illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible] مولانا یوسف قاضی [illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید پادشاه [illegible]
حکم کرده است که ایلچیان [illegible] شهرهای [illegible] ختای [illegible]
[illegible]
[illegible] قدم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ستون [illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible]
[illegible] مولانا یوسف [illegible]
[illegible] مولانا یوسف [illegible] پادشاه رسید [illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible] مولانا یوسف [illegible]
و در مقرب سر بر زمین نهاده و زبان به شفاعت ایشان گشوده [illegible]

نزدند که تعرض ایلچیان موجب بدنامی پادشاه میشود و سلاطین ایشان نیز [illegible]
نیز رسید و دایمینگ خان نصیحت [illegible] بسمع قبول اصغا نمود و آتش خشم را بآب حلم تسکین داد
و مولانا یوسف قاضی مژده رسانید نزد ایلچیان آمد و گفت [illegible] از خوف جان [illegible]
پادشاه گناه شما را بخشید و آنگاه دایمینگ خان سوار شد [illegible] اسب [illegible]
[illegible] که میرزا الغ بیگ فرستاده بود [illegible] بیان انداخته
و در [illegible] درست [illegible] و پادشاه [illegible] قبای اطلس [illegible]
بود و محاسن خود را در غلاف اطلس سیاه [illegible] ساخته و [illegible] سر پوشیده که
دختران در آنجا بودند برگردن گرفته از عقب می آوردند و یک تخت بزرگ را [illegible]
و در پیش گرفته می کشیدند و [illegible] تیر [illegible] سوار بسیار [illegible] آمدند
و [illegible] از پس یکدیگر [illegible] صف سواران [illegible] صف دیگر [illegible]
بود چون پادشاه نزدیک ایلچیان رسید سر بر زمین نهادند و دایمینگ خان ایشان را گفت سوار
شوید و ایشان [illegible] در رکاب آورده در موکب پادشاهی روان شدند و پادشاه [illegible]
خواجه را نزدیک طلبید و گفت [illegible] سلاطین [illegible]
که خوب باشد سبب مزید محبت گردد و حال آنکه اسبی که [illegible] از غایت [illegible]
رسیدگان [illegible] درست [illegible] و شادی خواجه [illegible] داشت که این اسب
حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان [illegible] ملاحظه تعظیم بندگان این آستان
آنرا ارسال نموده و این معذرت درجه قبول یافت پادشاه و شادی خواجه [illegible] تحسین [illegible]
طلب کرد و یک کلنگ [illegible] شنقار [illegible] کلنگ را [illegible]
و [illegible] پادشاه [illegible] سلطان احمد
و سلطان شاه [illegible] شنقار [illegible] و شادی خواجه عنایت کرد [illegible] سوار شده [illegible] دار الملک
نهادند و نزدیک خان [illegible] مردم بسیار [illegible] بودند و [illegible] زبان ختایی [illegible]
و دایمینگ خان [illegible] سلطنت رسید [illegible] ربیع الاول [illegible] ایلچیان آمده
پیش برد و گفت امروز پادشاه شما [illegible] و چون

بسلامت رسید

بپایتخت رسیدند و دیدند که پادشاه نشسته است [illegible] و چون [illegible]
خان ایلچیان را [illegible] شکار کرد [illegible] یک طرف [illegible] امرا [illegible]
[illegible] پیش ایلچیان نهادند [illegible] و شادی خواجه [illegible]
[illegible] و [illegible] چهار [illegible] خاتون [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible] نقره [illegible] اطلس [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] اسب [illegible] چهار [illegible] هر کدام [illegible]
[illegible] غیاث الدین [illegible] ما [illegible]
[illegible] از ایلچیان [illegible] سلطان
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible]
[illegible] خاتون [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] که آن خبر [illegible]
[illegible] برق آتش در قصر پادشاه [illegible]
[illegible] تمام [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] آن شب [illegible] روز دیگر [illegible]
[illegible] آتش [illegible] پادشاه [illegible] روزها [illegible]
ایشان [illegible] پادشاه [illegible] رفته [illegible]
خدای آسمان [illegible]
[illegible]
معلوم شد که خاتون پادشاه [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]

و اسپان خاصه‌اش را و اران کره [illegible] کنند و بر خود [illegible] نمایند و دیگر [illegible] متوجه آن [illegible]
نشود و در آن سرما به نهایت وسیع می باشد بسیار [illegible] و خواجه [illegible]
پنج ساله [illegible] زیاده و [illegible] گرد آمدند بعد از اتمام شدن [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] که ایلچیان اجازت یافته در منتصف جمادی الاول
از خان [illegible] بیرون آمدند [illegible] ایلچیان با ایشان [illegible] رفتن
[illegible] رسید [illegible] و در [illegible] تسلیم نمودند [illegible]
[illegible] رسیدند [illegible] و [illegible] در وقت رفتن از ایلچیان [illegible]
[illegible] و نقصان [illegible] رسانیدند و در آن شهر ایلچیان میرزا [illegible]
سلطان و میرزا [illegible] که از [illegible] و [illegible] خان [illegible] بودند [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] نهایت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] روان شده [illegible]
[illegible] جمادی الاول [illegible] رسیدند [illegible] ایلچیان میرزا [illegible]
پیش گرفته [illegible] طرف خراسان روان شدند و از آب [illegible] گذشته [illegible]
بلخ رسیدند و از آنجا [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] احوال [illegible] رسانیدند   از جمله [illegible]
که [illegible] آن سرزمین [illegible] صحبت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] که در آن [illegible] آب [illegible]
[illegible] جمع [illegible] از آن [illegible]
[illegible] است [illegible]   [illegible] مولانا شرف الدین علی یزدی [illegible]
در ظفرنامه مرقوم [illegible] کشمیر [illegible]
و [illegible] آن [illegible] است [illegible]
[illegible] اتصال [illegible] بدخشان [illegible]
[illegible] است [illegible]

در اراضی ولایت تبت و مساحت طول آن عرصه آنچه معمور است از حد شرقی تا جانب غربی
[illegible] و عرض آن از جانب [illegible] شمال [illegible] و در [illegible] آن دشت معمور [illegible]
[illegible] و [illegible] قریه معمور [illegible] چشمه‌های آب [illegible] آب [illegible]
[illegible] در تمامی ولایات [illegible] کوهستان [illegible]
[illegible] آب [illegible] کشمیر آنچه [illegible]
[illegible] و در [illegible] شده [illegible]
[illegible] شعرای [illegible] رباعی [illegible] کشمیر [illegible]
[illegible]
کشمیر [illegible]
ولایت [illegible]
[illegible] آن ولایت [illegible]
در میان آن [illegible]
هم در آن ولایت [illegible] کشمیر [illegible]
[illegible] کشمیر [illegible] آب [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] و التین فیها [illegible]
[illegible] آن سرزمین [illegible]
[illegible]
[illegible] آن ولایت [illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

پیرامن برون حصار رباطی از آن در غایت و شوارات و همه آنجا حقایق الامور و الاسرار

هری را نشان می باید اخبار و اعتبار در کیفیت بنای این بلده و بعثت آثار و دواسی

بابنیان این خطه فردوس مقدار اختلاف بسیار کرده اند در این و آن اقوال مختلفه لایق بجای

مقام بهشت لاجرم کلک سخن گذار را بتحریر بعضی از روایات غریبه که در آن باب وارد شده

و اختصار می نماید و مستدلا علیه والتوفیق ابوالحسن صفوانی بأسناد خود روایت نموده که فی قوله تعالی

کلواذ مرحبه الدم و همر امرنا علیه من الصلوات اتمها و من التسلیمات ازکاها فرموده که از زمین بسیار نیست

شهری و در آنکه از آن هراة خوانند و خضر و الیاس در روز آخرین آن عبده را بنا کرده اند و از حساب

قدس الهی برین شهر برکت خواسته اند و از شیخ ابوالمظفر بیهقی منقولست که گفت روزی

برباره هراة نشسته بودم و در احوال گذشته از روی اعتبار تأمل میکردم ناگاه خضر علیه السلام

بر من ظاهر گشت و برسید که در چه کاری گفتم در اندیشه روزگار نا پایدار و گفتم برکت ابوالمظفر

من این عبده را یاد دارم که بجز باقیم بوده است و یاد دارم که خراب شده و خراب بسیار از من پرسید

شده و من گفت اگر گشت از این شهر و حالا این چنین که شهریست و این معموری ازو خضر گفت

نبی و علیه الصلوة والسلام مرویست که زمین هراة در بای ز خار بوده و جایی که اکنون مصلای

هراة است کرده ای ظهر کرده بود و کشتی نوح بر سر آن رسید و از آن بگذشت اما از آنکه جای انزعی

فروان نکلام مرسال گشتی و بسیار از آن ابواب جوابهم در آن موضع بجز آب نبات فرود میرفت

مرز مینی را بود خالی در تاریخ هراة مذکورست که چون اسکندر بن فیلقوس بابر و دیار

یافته او را بعدل و داد مزاج اراده در همین طواف ربع مسکون بدامن هراة رسید و در آن زمان قبر منهدم

مصرع و ران حوالی عمارات و آبادانی نبود لاجرم خاطر اسکندر در آن ساخت که در آن

منزل شهری حصین و حصار بلند بنیان طرح اندازد و مردم قهندز را از وهم آنکه ایشان از تکلیف

بیکار رنجانیده اهل را خلاف شود و حرف داشتند که رفتار این بنا که خاطر پادشاه کشور ستان است

منزلت بنیاد بان اسکندر در تعمیر هراة شاغل گشته در آن اثنا از دو رس شکنی بار رسید

مضمون آنکه بنیاد اسلامی اتفاق که داعیه او که در خراسان تعمیر شهری فرمان دهی و مرد آنجا را

طریق و نفاق مسلوک می دارند باید که قدری از خاک آن ناحیه پیش من فرستی تا با حوال اهل آن

آن سرزمین را سبب اهل نعیم و اسکندر بر خاک نرده و فرستاده و آن صحیفه حکمت مشحون و آن

خاک را در خانه تنگ ساخته و بساطی بر زبرش گسترده و اعیان روم را طلب داشت

و در آن فرش ساده و رخصت نشستن داده و با مر با دشاه و ایشان در میان نهاده فرمود که چند

در تعمیر آن عبده و خیابات بی فایده ما است و از مره چانب نقش کرفته بر زبان آورد که

ساختن هراة مناسبت و در اسکندر را ایشان را اجازت انصراف داده و گفت فردا

باز آئید تا کرات دیگر در این باب مطارحه قایم ساخته چون روز دوم حکما و علما روم به درگاه حاضر

گشت شد حکم آن خاک را از آن خانه برداشته فرمود تا همان بساط را فرش ساخته اکابر

حضرت را طلب داشت و سخن روز گذشته را در میان آورده جمیع متفق اللفظ و المعنی عرض کرده

که رای پادشاه عالمپناه به غرور صواب است و بنای شهرها چنین سر بلند نام نیک مشهور

دوران که شراب انگاره اسکندر نامه به پیر نوشت مضمون آنکه از آن خاک را شد لا کلام

مردمان آن سرزمین منقلب المزاج و متلون الطباع اند باید که در این امر با ایشان مشورت

نماید و بعد از مشورت اشتغال فرماید و اسکندر بعد از مطالعه نامه او در آغاز تعمیر آن بلده فاخر

نموده در بر جمیع شهر ها و آن را بنام نامی بنا کرده است و در است هراة زنده کنون بایام و سواد شهر

او ادوام پیوسته جمیع اکابر با سلام و مسکن علما و اعلام و موطن طبقات امم و محل کرام و دارالسلام

انجا اقوام بوده و بهجت فضا و نزهت هوا و انهار نشان سر سبز و مرغزار و سبز و چمن

طالب را که بود که بدان آب و خاک ساحت باکش بیشتر انوار ریاحین و از طارهای امطار

آب زمین پر از باکی خاکش جنات تجری من تحتها الانهار و آب خوشگوارش مرتبه اکسیر دارد

در دامن بهشتی از بخارات آن مرغزار شبنم بار مرطوب و در وقت دمیدن صبح از از سمع آن رباط

شبانه روز و نسیم بهشتی از غریب آن مضطرب نسیم و دو بیده و سواد و روشنی از روضه ارم و کلستان

شمیم و اطراف شمیم کلستان و از نزهت روح مشک تتاری معطر باد بار شمیم هوا بهار ارم ساحت و کلشن

نطف و صفا شده و جانفزا ساز روح صبا و نسیم کلش سحر بهوا از دم مسیحش گلش در دشت و تله

صفت سر سبز ها و برآورده و بادبان انفاس جنت سیرابی لطافت آمیزش بشیرین تر از شیرینی جان

و سبزه های صحن سبز تنش معطر تر از خط عذار جانان شعر چه گوئی تا تاب نشد سبزه باغش تاری

عذوبت آب تیمن از زود بدو زیب شهر معطر کامهاش و تمام ولایت شد و حاصل از میوه‌اش کامل
و این مبدعه جنت صفات در زمان فرخنده نشان خاقان سعید شاهرخ میرزا بکمال
معموری و آبادانی رسیده و در ایام سلطنت خاقان منصور سلطان حسین میرزا بیشتر
از پیشتر بقلاع و خیرات و امداد یافته زینت و عمارتش در افزود و همین مدت آن دو شاه‌زاده
معمورت در ارکان و رونق باغات و بساتین بهشت آیین محتوی بر قصور دلپذیر و صفت نقاشات
دلنشین نظیر زینت دوران و با کثرت خلایق در وفور بدایع مواضع هر جا که آنجا رسید کرامت
گرد دولت مست نقابی گرفت و زایل الواقع در پیران دوران از قریه پاشان تا ساقتهای گرد
فرسخ مسافت است در طول و از دره دو برادران تا پل الان که قرب دو فرسخ است از کنار
فضای جانان و صحرا و باغ و بستان و منظره و گلستان شده بود و از کثرت بقاع و گلشن
نزهت عمارات فردوس وش آن و صحت سید بهجت افزای طارم فیروزه کون که ... مینو
که از قصبه کوسویه تا دوبه که سی فرسخ است باغات و منظر و قصور و دور و کلات این
عمده مستوره تازگی یکدگر اتصال داشت و هر جا که در فصل بهار در آن مواضع نقاشات
آثار معموری بود بهشت عدن در دور و بنا شاهی و گلهای گلستان ارم دو نیم رونق
می‌خواندت **قطعه** مرد و خوب باد بهار ✿ گشته هر دو جا بهار نگار ✿ از سپهر شمال زینت گرفته
شک ✿ از بهشت نزهت آمده عالم ✿ و چون ایام دولت پادشاهان سلاطین تیموری از
خراسان باختتام انجامید و آن مملکت بمحمد خان شیبانی منتقل گردید خالی از ضمن ملکات
سابقه مستغنی شده و بسیار تمام عمارات بتطاول خبر و باغات و بساتین رو بویرانی نهاد
در تنوع ظلم ستمهای خلایق متفرق گشته اکثر صاحب سعادت در پیش خان و رفته گرفت
اسباب کشورستانی بمعنی حضرت مالک ملک پناهی صبت تعالی ابد و دیگر سواد هراة جنت مصور
آبادانی رسیده و بار بستان اهداء باب حاجات رهگذر هراة اعم بیشتنات از شیخات
عالمیت و احسان ناظر و بیان کرده بمعرفت جانبین **بهشت‌جنت و رب غفور** و شر آن و عاقبت
میامنه و مجرای راحت افزای **مطلع** در روضه اقدس سواد استعمال ✿ وصف بقا نقش داد و اشجار
و از عهده خواص عمارات فاخره دارالسلطنه هراة مضافات که بر آب هراة در دولت آباد بنا

چه برای اهل ماوان نگرینده و بعد اهل ماوان بهتر است بر پنجت و نشاط طاق که از رفعت پخته بیک
دانسته ساخته شده و هیچ یک از تواریخ هراة مذکور نیست که بانی آن چه کسیست
و نکول اوضاعش در افواه استماع می‌رانند آنست که ضعیفه بیوه آن بنا کرده است
چنین که عاره مرافعت آیین غزنوی بلطف ماوان تمام شد و تکایتی قرب بخاطر رسید و بیست گز
تقف که در ایام حکومت عبدالله بن طاهر جماعتی از مجوس در هراة متصل مسجد آتشکده
داشتند و چون جوار مسجد و آتشکده از بسکه تمیز شد بود بکاری از دو اعقاب که در قریه ماوان
سکنی داشت و بسیار اهالی بعنوان احداث نمود و در آن تنافس حکومت که در بین شهر اسلام ضعف
گرفته بود که مسجد و آتشکده بجوار یکدیگر واقع شده و اهل اسلام در منع این صورت احمال تغافل
می‌نمودند از شنیدن این سخن ابر و غیرت سلطان التهاب یافته حکم کرد که آن مسجد
و آتشکده خراب ساختند و مکان شب مسجد را جدید بجای آن مسجد و آتشکده بنا نهادند
مسجد بیانی چون صباح از خواب غفلت سر برآوردند و از مسجد قدیم و آتشکده خویش اثر ندیدند
در حیرت بر رونده و منع ایشان متقاعد نبود و حقیقت حال را معلوم کرده از هراة بغداد رفت
و شکایت نزد عبدالله در خواهی نمودند حقیقت را معلوم کرده عبدالله در جمیع ایام بسیار
بیت تحقیق آن قضیه بهراة فرستاده و چهار مرد از پیر مردان مخصص هراة و توابع شیخ کشته و گواهی
که در وقت دیدن مسجد را بهمین کیفیت که حالا واقع است دیده ایم و قبل از این در این موضع
آتشکده نبوده و این مسجد را دیگر بادشاه عبدالله است از مسلمانان باز داشته آن گواهان
در ادای آن شهادت قرب بهیچ کرد و از خواندن مواضع توابع هراة که قرب به ایشان
که بر مخ قرص آن عهده است که بر ماوات که در آن مسکن عظیم قدر گذشته صورت عقد کرد
بیست و هشت بوده و بیوسته از سقف آن حوض سنگین آب چکیده بنابرین حوض کوچک در بار آن
کرد آب از آنجا منتشر است ساخته‌اند و ساقی آبها تا ماهی بزرگ در آن حوض می‌جهید و بیان
مردم شهر رواداشت که در کس و عاجز را نشسته بشد چون در آن حوض گم رود آن ماهی را به دست آرد
دیگر دو الافعی را آن موضع بنام خواجه عباس مشهور است و متصل است با پیر مردم و با آنجا بر آن
پرشیده مانده که چون و جود بهشت و کثرت زیب و زینت مسجد جامع هراة در سایر عمارات این

بوده [illegible] ست حالات در رسالهٔ آثار الملوک رفاهه [illegible] صفت تعیین بپذیرفت [illegible]
مقام خامه بلاغت انجام شد بار در توصیف آن تجاج پرداخت در [illegible] شان [illegible]
دیگر از بلاد اقلیم رابع مسلطوف سافت **جبلان** ولایتی است مشتمل بر جبال بسیار [illegible]
بسیار در شوارع اطراف و چشمهای آن تا کمر [illegible] رسید است کرسی از [illegible]
زده و خزانه آن افشان و خیزان میگذرد و آب تبریز رشا [illegible] بوده و طیب سبیل از هیچ [illegible]
آن راه بیرون نمی برد **بیت** ... چشمهای فندک **شاهم** رشیده [illegible]
و چون آن ولایت متصل بر به بست دو روشت و جبال آن هزاران چشمهای آب [illegible]
پیوسته در هوای فضای آن ابر چون تخت در باب کرام که هر روز بست [illegible]
و بار در جبل هنگام زیاده از حساب علاوه اسعار و ملک گیلان منقسم و قریات [illegible]
و توابع آن و قسمی رشت و فومن و اطراف آن دو و مرکب آن دو ولایت [illegible]
در الهوی گیلانیان در غلبه [illegible] وادان برنج و ماهی و کباب گوشت [illegible]
گوشت که شنیده و صحبات و زان ولایت هر سید بیایند که چون از جبال [illegible]
شب از روز پیوسته باران بارد و کار مردم با حفظ و اتجاء چنده [illegible]
و مشاهده آن سنگ بانگ کند البته بامداد باران نکنجن بابد و چون [illegible]
محمد و قزوینی در عجایب البلدان آورده است که این حکایت را شنوده ام [illegible]
شنودم تا آنگه از آن روایت اشتهار [illegible] ام
است **آذربیجان** مملکتی است وسیع مشتمل بر بلاد معموره و قصبات مشهوره [illegible]
و ولایات تبریز است **تبریز** بعقیده صاحب نخبة المقرب و مولف عجایب البلدان از اقلیم
چهارم است و بزعم راقم تقویم البلدان از اقلیم پنجم و یکی از کتب معتبره منظور [illegible]
از جمله خاتون که [illegible] هارون الرشید بود بنا نموده و بعد از چند گاه بزلزله انهدام [illegible]
بعد و راه یافته متوکل عباسی تجدید عمارت آن پرداخت و در ایام دولت [illegible]
در رابع عشر صفر سنه اربع و ثلثین و اربعمایه ابو طاهر منجم شیرازی [illegible]
بجهت زلزله آنقوم فهیم سالکان این شهر رسید بنا یافت [illegible] مردم [illegible]

بت تبریز زمان داده و زمرهٔ انتبار دم کرده و مرقوم [illegible] **کذب المنجمون برب الکعبه** بر
شده و عجب اتفاق در آن شب زلزله واقع شده و بیش از چهل هزار کس در زیر خاک
[illegible] ... حاکم آذربیجان ... ثبت [illegible]
... در این ساعت ... تبریز
... زلزله
... تبریز ...
... تبریز ...
... الوهی ...
... **آذربیجان** ... **تبریز** ...
... **قطعه** ...
... **تبریز** ...
... **ارمنی** ...

همینا تبریزی در جواب این رباعی فرماید ٭ بر تربت تو که مرجع زاهدانست ٭ [illegible] شوند
چندان ز ثوابش نه اثر است ٭ با هیچ مخالفان موافق نشوند ٭ هرگز نشود فرشته با دیو [illegible]

اردبیل از بلاد جیبست که مسکن زبدة الاصفیاء و قدوة الاولیاء شیخ صفی الحق والحقیقة والدین و دار الارشاد کرامت نژاد آنحضرت بوده است و تربت او ملاذ عالم و قبلهٔ اقبال طوایف بنی آدم است و در اردبیل عذوبت و لطافت هوا و صفوت و کثرت اشجار [illegible] و مؤید این اخبار علاوه آثار معروف در عجایب البلدان مذکور است که در بیرون اردبیل سنگی است بوزن دویست من تخمینا در رشاقت بشابه که آهن ربا آهن را بخود کشد و هرگاه اهل اردبیل بباران محتاج می شوند آن سنگ را بگاوها بار کرده بشهر می برند و مادام که آن سنگ در آن بلده باشد نزول قطرات سحاب و فیضان بود و چون آنرا باز بیرون نقل کنند باران تسکین یابد و حالا اردبیل از کمال معموری و آبادانی است و [illegible] اشرف طوایف انسانی و [illegible] مرقد جنت آسا زبدة الاصفیا [illegible] دولت منزل نقش پیوسته خوان ضیافت گسترده اند و [illegible] صلای ضیافت عام [illegible] داده ٭ بیت ٭ در ضیافت خانهٔ خوان نوالش [illegible] ٭
[illegible] **چاوه** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **قطعه** [illegible] ٭ [illegible] ٭

در شب تار ٭ سالی چو شرف رجا داند ٭ یعنی آصف نصفت پناه عالیجاه سرور [illegible] سلالهٔ دستگاه [illegible] الدین [illegible] ٭ **بیت** ٭ حبیب [illegible] ٭ [illegible] عالم [illegible] **شوکت** [illegible] مجلدات [illegible] حبیب السیر [illegible] تبریز [illegible] در عجایب البلدان مسطور است [illegible] ایوان بزرگ [illegible] در عجایب البلدان [illegible]

[illegible] **قزوین** در سلک [illegible] مؤلف عجایب البلدان و صاحب تاریخ گزیده [illegible] روایت کرده [illegible] اخبار [illegible] عجایب البلدان [illegible]
[illegible] **قم** [illegible] صاحب عجایب البلدان [illegible]

بنای نوح است علیه السلام و زمینش در اصل نوح آورده بوده که بکثرت استعمال نهاوند شد
گویند که در کوه نهاوند سنگی است عظیم در گرمی افغانی باشد یا مریض و خواهد از عاقبت
حالش و قوت یا بهتری یک آن سنگ رود و از نیت استکشاف احوال اخمس شب آنجا [illegible]
البته سرانجام مهمش را بخواب بیند و این معنی تخلف نکند همدان شهری عظیم است از ... و
ربع البنیان است و هوای خوب و آب خوب دارد و در عجایب البلدان مسطور است
در ازمنه سالفه هوای همدان در غایت سردی بوده و برف بسیار در آن [illegible]
[illegible] سلیمان علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شهرزور [illegible]
[illegible]
[illegible] قزوین [illegible] صاحب تحفة الغرائب
[illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب عجایب البلدان [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خلفا [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] السلام بغداد [illegible]

آقای نوه

او فانی بوده و اکثر خلفا و بعد از آن شهر از عالم رحلت نموده زیرا که منصور و پسر منصور
وفات یافت و مهدی در ماسبذان و هادی و هارون در طوس و امین [illegible]
که موضعی است در شرقی بغداد و معتصم و واثق و متوکل و منتصر در سامره و قس علی هذا
[illegible] که در کنار دجله در بغداد از زمینی است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اقلیم پنجم صاحب این اقلیم زهره است و عامه شهرهای آنجا سفید پوست [illegible]
و اقلیم پنجم از جانب مشرق ابتدا یافته به بسط بلاد ترکستان و ماوراء النهر گذرد
جیحون را قطع کند و بر شمال بلاد خراسان و جرجان و گرگان [illegible]
شمال عراق و جنوب آذربایجان [illegible] اردبیل [illegible] بلاد روم [illegible]
[illegible] جبل الزهره و میان بلاد اندلس گذشته بحر اوقیانوس منتهی شود [illegible]
[illegible] این اقلیم [illegible] سمرقند دار الملک [illegible]
ماوراء النهر است [illegible]
زمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بنهایت معموری رسیده [illegible]
[illegible]
[illegible] قدیم الایام [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

به برزنه فرا گرفت ... تعالی اعلم بحقایق الاحوال **روم** مملکتی است در غایت وسعت
مشتمل بر صنوف نعمت و در اطراف آن بلاد و عمارت زر و نقره بسیار باشد و در یکی از
کتب به نظر رسیده که در روم حصنی است و در آن حصار خانه‌ای که صورت فرسی رنگین بر دیوار
آن نقش کرده‌اند که ساعت به ساعت روی خود را حرکت میدهد و در مسالک الممالک مسطور
است که ملوک روم را خانه‌ای بوده مقفل و هیچ یک از قیاصره آن را نگشودی و هر ملکی قفلی دیگر
بر آن خانه می‌افزودی تا آنکه قفل بر در آن خانه جمع آمد چون نوبت حکومت تا به
ملوک روم رسید او را وهم شد که آن قفلها را بگشاید و حقیقت حال آن خانه را معلوم
نماید هر چند ارکان دولت و علما و خواص او را ازین حرکت منع آمدند به جایی نرسید و چون
آن خانه را باز کردند تمثال چند دیدند بر هیئات اعراب بعضی بر شتر سوار و زره در بر
و رکیب اتفاقا هم در آن اوان مسلمانان لشکر به روم کشیدند و آن بلاد را مفتوح کردانیدند
... مدارست در حدود بلاد روم بر سر سنگ پاره‌ای بلند تعبیه پذیرفته در غایت استحکام
و استواری آن در اطراف آفاق صفت آن شهرت یافته از غرایب آنکه در آن سرزمین تا یک
در فصل ربیع آثار رستنی منقلب طهور بعضا بگیرند زنگی و ازین سو در زمین افتد و نیز
آنجا بگیرند و رنگ سوده کرده و در اوانی و ظروف مخزون سازند و ازان طیور مرجو در آن
روز بر هر شاخه رنگ و خاصیت برنگ شده بر دوازده تا به **قیصریه** شهری بزرگ است از
بلاد روم بر دامن کوهی افتاده و سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی سور قلعه آن از سنگ
تراشیده ترتیب داده و در عجایب البلدان مسطور است که بلیناس حکیم در قیصریه حمامی
ساخته بود که بجز دو افروختن چراغی گرم باشد **برغان** ولایتی است متصل به روم
و متأخر حکما در آن سرزمین بوده است و در عجایب البلدان مذکور است که کرسی
در بوزن آن چیزها حفظ کند هرکس بر خاطرش فراموش کرده باشد چون به آنجا رسید حاضر شد
آید **ارمینیه** ولایتی است در میان آذربیجان و روم و بر بسیار بلاد از غرایب
اشتمال دارد و در عجایب البلدان از تحفة الغرایب منقول است که در ارمنیه بتکده
است سطح آن از رصاص و بر بالایش از مس و در زیر آن در آن حوضهاست بزرگ

از سنگ رخام و در آن آتشکده خادمان باشند هرگاه وقت سال شود آنجا و در آن
آتش افروزند و سطحش را با آب غسل مشغول سازند چنانچه آب از ناودان در آن حوض ریزد
پس آن آب از حوض برگیرند به اطراف آتشکده باشند و هنوز در این شغل باشند که ابر
سیاه پدید آید و چندان باران ببارد که سطح آتشکده و آن حوض از آب غسل شسته شود
و از آب پاک مالامال گردد **اندلس** مملکتی است معظم در جانب مغرب مشتمل بر عجایب و غرایب
عجایب المخلوقات مسطور است که در آن ولایت بر سر پیامبری که آنجا بود به انس فرو آمدند طلسم
در و در بت ساخته‌اند و روی آن را بآب ... و هر که خواهد که از آن در بگذرد و بعدت انگاه
سند که گمرد اگر روندگان بدان قیمت نشوند و بگذرند در صحرا شوند و هلاک باشند هرگز
سمی آن دو را یادگار ساخته‌اند هم در آن دیار کلیسایی است در پیش آن درختی زیتون و جسر
و در بدیل یک بار از آن چشمه بیرون آید و در وقت رسیدن گرمی در آن روز آن درخت
دید و در آن مقدار زیتون حاصل شود که یک سال وجه معاش اهل کلیسا و اهالی شد و مردم
آن نواحی آب آن چشمه را بیت نداد و در ظروف گنند و نگاه دارند **سیستره** شهری است
در اندلس بر سر جوی و در آن بلده سیبها حاصل میشود که در آن شیبر باشد و سیستره
در سیمه در بین رخنه بکنار رنگ متغیر گشته **تفلیس** مدینه‌ای است در غایت خوبی
در سرحد دریا بکنار رود دو شهر واقع است و در آن بلده اهل اسلام و نصارا ساکن
اند و از یک جانب آب رود و آن بساتین و از طرف دیگر صورت ناقوس و در عجایب
البلدان مسطور است که در تفلیس حمامی بوده که بی افروختن آتش هوایش در غایت حرارت
می‌بود و در زیر آن که چشمه را به آبها چشمها گرم ساخته بودند و آن حمام را بر اهل اسلام
وقف کرده بودند و هنوز در تصرف است **الاقلیم السابع** صاحب تلخیص الاقالیم عطارد است از مردم
شهر قطعه روس باشند و مبدا اقلیم ششم از مشرق بوده و از شمال دیار یاجوج و ماجوج و بلاد
بلغاکر و سپنجاب بگذرد و به بعضی از نواحی خوارزم و حوالی جیلان و شمال قسطنطنیه
در سیاه و قلیقا بگذرد و در جنوب بحر قفقاز شمال بلاد الجزایر و اندلس بگذرد و به بحر محیط
منتهی شود و یکی از بلاد معتبره غرایب این اقلیم **قسطنطنیه** است و آن شهری است در غایت

از ... افوام

رست و مشاهدات سه طرف شهر را دریا احاطه نموده و در کتاب عزیزی مسطور است که اضلاع
شهر قسطنطنیه بیست و یک فرسخ است و آن شهر بر بساتین و مزارع اشتمال دارد و در
در خانات سابقه در آن عده کنیسه بوده که عمودی عالی در سعید کرده طول دو کز و دوش بر آن
نصب کرده بودند و بر سر عمود فارسی از مس ریخته هم از آن جنس منصوب ساخته و او
سمت آن سوار گرفته بود و دست دیگرش نوعی موضوع بوده که گویا اشارت است که آن آب
بیگر قبیل ان ذکر صورت قسطنطین بانی آن البلده و در عجایب البلدان مذکور است
که در قسطنطنیه مناره ایست که سنگ است قرار داده آن تا سس دارند و هر گاه که باد در آن وزد
میل در آن ظاهر شود و مردم در وقت میلان آن مناره هر ده سفال و غیر آنک در پایان آن
نهند و چون باز ساکن شود و مناره بحالت خود آید آن اشیا را از آنجا بیرون نتوان آورد
صاحب تحفة الغرائب آورده است که در حدود قسطنطنیه قریه ایست که در آن قریه خانه ایست
از سنگ و در آن خانه تمثال رجال و نسوان و خیول و بغال و حمیر ایستاده و هر کس را عضوی که
درد آید یا مجروح شود بآن خانه در آید و عضو موافق را بصورتی که هست بمالد شفا یابد
این رنج بازدهد بعضت بیابد و این معنی در آن دیار مشهور و مجرب است و قسطنطنیه بوده است
در تصرف نصرانیان می بود تا آنکه سلطان محمد روم آن را فتح نمود و کنایس را دیران ساخت
بجای آن مساجد و معابد بنا نمود **الاقلیم السابع** این اقلیم منسوب است بقمر و اول
بیان شرقی ... باشد و ابتدا از اقلیم ششم نیز از مشرق است و از آنجا ...
بر جرجان ... و بیس ... و الان و شمال ... و جنوب ...
... این اقلیم بیشتر **بخار** است که در نهایت عمارت شمالی ...
... نوعی از ... است ... و آن ... سواد و بخار ... باشد
و در حوالی آن ... در عجایب البلدان ...
... است از آنجا تا قسطنطنیه ... و بنا ... ساعت است
... آن دریا ... است و چون ... از عجایب ...
... نوشتن ... دیگر در ... گشته ...

ذکر بعضی از

ذکر بعضی از بحار و انهار که مظهره آیات از آنجا قدرت حضرت باری بر ضمایر ... بحار
و اخبار ... اخبار بحقیق ... که در بیان احوال مختلف بسیار است و هیجان آب ... او
در بادرات و ... آن از ... است ... سبب هیجان آب ... مشکلات فلکی آن
کوکب است که بر سطح آن می رانند و اتصالات کواکب با قمر و وصول او بنازل ...
در بین ... عظیم دارد و هیجان آب در بحار بسان هیجان اخلاط است در بدن آدمی
... که در بحر ... در بیشتر ... دریا ... اسکلها ... باشد و چون ... در ...
... در بار ... و اشراق ... شعاع او ... تا ... بحار جهت
... آب را گرم سازد و چون آب بواسطه حرارت لطافت پیدا کند متخلخل شده
... رسیع ... طلب ... و ... متلاطم شود و حالت ... موجب باشد
... قمر از ... السماء ... و ... این ... دریا ... آب ...
آید و ... عبارت از این حال باشد ... قمر ... و ... جانب ...
... شود و آن ... که گفته اند ... که در ... تحت الارض ... وسط السماء ...
... باشد و در ... و ... این ... اکثر ... احوال
... بر ربع مسکون محیط است بحر الهند و بحر الشام و بحر المغرب ...
و بحر ... **بحر الهند** که بحر السند و بحر فارس و بحر ... و بحر چین ... طول آن از
... چین تا ارض حبشه ... هزار و ... فرسخ است و عرض
... فرسخ ... جنوب ... فرسخ شمال است از خط استوا ... و جنوب ...
... اقلیم ... بیت ... شب ... دریا بمیان عالم در آید ... خلیج ...
خلیج احمر و خلیج فارس و خلیج هند و خلیج ... خوانند و در این دریا ... هزار ...
است و بعضی ... بسیار ... می شکنند و بعضی ... جهت ...
... **بحر الشام** که ... بحر ... و بحر ... و بحر الکبیر نیز خوانند ...
... هزار ... فرسخ و عرض ... فرسخ است ...
... دریا بمیان ... آید ... خلیج ... و دیگر خلیج ... گویند

درین بحر دویست و شصت و دو جزیره معمور است که تجار بدانجا رسیده‌اند و بعضی [illegible]
دیگر اند که کسی بدانجا نمی‌تواند رفت **بحر المغرب** که آنرا دریای اندلس و بحر ظلمه و بحر الاخضر
و بحر الاکبر نیز خوانند ابتدایش از اقصای جنوب تا برابر ارض السودان است و در قفای
سوس [illegible] و اندلس [illegible] گذرد و بجانب مشرق جاری بوده و برابر اراضی [illegible]
عبور کند تا بحر اعظم منتهی شود و در نهایة الادراک مذکور است که [illegible]
و سفاین و مراکب تجار بسبب شدت تلاطم امواج و کثرت ظلمت درین بحر جریان نیابد مگر
[illegible] سواحل این بحر رسیده‌اند [illegible] صاحب عجایب البحار گوید که درین بحر موضعی
است که آنرا مجمع البحرین گویند و آن محلی باشد که [illegible]
[illegible] است و در حوالی آن جزیره و ولایت [illegible] معمور است [illegible]
و دریا [illegible] از هنگام طلوع آفتاب تا وقت زوال [illegible]
[illegible] زوال تا غروب [illegible] دو شعبه از بحر مغرب
[illegible] یکی را خلیج اندلس و دیگری را خلیج [illegible] خوانند [illegible]
[illegible] این دریا معلوم نیست و جزایر خالدات درین بحر معمور است **[illegible]** که آنرا [illegible]
[illegible] قسطنطنیه [illegible]
[illegible] قسطنطنیه درین بحر واقع است و طول این دریا بقول صاحب نهایة الادراک [illegible]
[illegible] باشد و درین بحر جزایر بسیار است که اکثر آن مواضع حیوانات غریب الاشکال
[illegible] باشند [illegible] ازین بحر دو شعبه [illegible] در آید یکی
[illegible] که آنرا خلیج [illegible] گویند **[illegible]** آنرا دریای گیلان و بحر [illegible]
و دریای باب الابواب و بحر خزر نیز خوانند طول این دریا از مشرق تا مغرب [illegible]
فرسخ است و عرضش [illegible] این دریا از [illegible]
طبرستان و باب الابواب و شروان و [illegible]
[illegible] این دریا [illegible]
باشد و درین دریا [illegible] جزیره [illegible]

وسیاه

وسیاه حاصل کرده [illegible] **[illegible]** و در ربع مسکون بسیار است
و از آنجمله [illegible] **[illegible]** از جمله
[illegible] آنرا بحر الزنج نیز گویند طول آن [illegible] فرسخ است
و عرضش [illegible] و عمقش [illegible] این دریا [illegible]
[illegible]
[illegible] این دریا [illegible] عنبر نیز از سواحل آن [illegible]
[illegible] این دریا را بحر بصره و بحر عمان [illegible] نیز گویند و دریای [illegible] است
مراکب و سفاین [illegible] بیرون آید [illegible] اضطرابش [illegible]
[illegible] فرسخ است [illegible]
جزایر این بحر [illegible] **[illegible]** [illegible] است
[illegible] ساکن است [illegible] معلوم [illegible] کشتی [illegible] اضطراب
[illegible] تجار [illegible] مردم [illegible]
[illegible] **[illegible]** دریایی است بولایت [illegible]
[illegible] آن بحر را [illegible]
که آدم علیه السلام درین دریا [illegible] بوده است **[illegible]** [illegible] است
این بحر در قدیم الایام [illegible] بوده است [illegible] این بحر [illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible]
[illegible] درین دریا [illegible] درین بحر [illegible]
[illegible]
از [illegible] **[illegible]** [illegible] بیت المقدس [illegible]
[illegible] کشتی [illegible]
[illegible]
[illegible] است

برکشیدند و فرسنگ سنگ شناسی برشفا ببخشد و فرید الحجم مرغی در زبان آن سنگ تیره گرد
[illegible] آب راه گذاشته شده و دیگر باره برکشیدند همچون عقبات درست بود و داشت
که عمیق بحیره رسیده و درست از آن کار باز داشتند **بحیره العجوز** دریاچه ایست که در
شمال روم و حوالی آن سوری از سنگ کشیده اند و نهایت عمیق باشد و در یک طرف
آب این دریا چنان سیاه [illegible] که از آن [illegible] دیگر کس ظاهر فرق توان کرد و چون چوبی
در این آب سیاه که کماب زنند و در آفتاب گذارند سنگ گردد و چنین گویند که کسی از کوه
خواست که عمق آن دریاچه را معلوم کند چهارده هزار گز ریسمان فرو گذاشت و بجائی نرسید
و آب این بحیره چنان روشن است که با وجود آن همه عمق قعرش چنان نماید که گویا [illegible]
[illegible] عمق دارد و **بحیره اغالط** دریاچه ایست نزدیک آن جهت که گویند که دو ماه در این بحیره
ماهی باشد و ده ماه نباشد و سبب آن معلوم نیست **بحیره حمرون** در حدود مغرب است
و نهایت بعید العمق و در یکی از کتب بنظر رسیده و العهدة علی الراوی که کعب الاحبار از علمای
اسلام روایت کرد که شخصی در زمان نوح صلوات الله علیه در این دریا فرو رفت و تا
بقعر آن رسید و چنین گویند که موج این دریا در تموزش حدوث یابد بخلاف امواج دیگر
جاها از شخصی که رنگ این بحیره [illegible] پرسیدند که از [illegible] این بحیره چه چیز شد و [illegible]
سلامت [illegible] عجایبات **اما سبب تولد انهار** آنست که در جبال کهوف و مغارات
بسیار است که در حین نزول امطار و حدوث برف و ژاله آب در آن مغارها مجتمع گردد و بنا
[illegible] بتدریج از آن مواضع بیرون آید و از انضمام و اختلاط بعضی با بعضی جداول انهار
حادث گردد و چون چند جوی کوچک بهم اتصال یابد نهری بزرگ حادث شود و بعضی از انهار
غریب است که بر سمت [illegible] **نهر آمویه** ابتدایش از جبال [illegible] و [illegible] و در حدود [illegible]
[illegible] از آن نهر جدا گردد [illegible] چند نهر شده [illegible] باشد
[illegible] و آب [illegible] و منصب [illegible] دریای [illegible] است
و میان آب [illegible] فرق توان کرد [illegible] آب دریا [illegible] **نهر ارزنجان**
[illegible] و منبع آن جبال [illegible] و منافش بحیره [illegible] و بعضی از مواضع

[illegible] از این نهر جدا شده و در زمین نفوذ کند و چون متفحص گردند سنگی سفید لطیف
در غایت [illegible] در نظر آید که از آن آب انعقاد یافته باشد و آن سنگ را [illegible]
نهر جیحون که آن را آمویه نیز گویند ابتدایش جبال [illegible] است و [illegible] بحیره خوارزم
و در بعضی از [illegible] [illegible] آن آب چنان منجمد گردد که چند گاه [illegible]
[illegible] گذرند و هیچ اندیشه ننمایند **دجله** نهری بزرگ است و مبدأ آن از جبال [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] باشد و در [illegible] [illegible] بحر فارس [illegible]
و آب دجله نوع [illegible] است **نهر الذهب** در زمین شام است و در
آن گفته اند که [illegible] [illegible] [illegible] و آخر [illegible] [illegible] از [illegible] اول آن [illegible]
کنند و محصولاتش [illegible] آید و نهر الذهب [illegible] [illegible] آبش در زمین نفوذ [illegible]
شود و هیچ از آن آب خارج نشود و **نهر ارس** از مغرب بمشرق جاری باشد و ابتدا
آن از جبال ارمن است و آبش نهایت سریع الجریان بود و [illegible] کشتی در آن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] سنگ [illegible] بسیار است [illegible] [illegible] [illegible]
تمام دارد و هر چه از حیوانات در وی افتد [illegible] بسلامت بیرون آید **نهر زنده رود**
[illegible] اصفهان است و [illegible] و لطافت اتصاف دارد و [illegible]
[illegible] متمتع باشد **نهر سفید رود** نزدیک [illegible] [illegible]
[illegible] طاق است [illegible] [illegible] قدیم و مجموع آن طاق از سنگ [illegible]
باشد و [illegible] از آن [illegible] [illegible] باشد **نهر اندلس** [illegible] کشتی بر آن نتوانند رفت و
[illegible] آن آب در [illegible] [illegible] نموده اند [illegible] خالص [illegible] نوشته اند که [illegible]
[illegible] **نهر [illegible]** [illegible] آن از جبال چین باشد و آن جوی [illegible]
[illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] مردم آبی [illegible] و چون [illegible]
[illegible] شوند چیزها در [illegible] و در آب [illegible] **نهر [illegible]** آبی بزرگ است [illegible]
[illegible] و منصب آن بحیره [illegible] است **نهر [illegible]** از [illegible] [illegible] [illegible] و جریان آن از
جنوب بشمال باشد و ابتدایش از [illegible] [illegible] از جبال [illegible] و منصب او بحر الروم

[illegible]

دریاست تا زوی در ربع مسکون نیست زیرا که یک ماه در میان جاوه و اسلام بوده

ده در میان نوبه و حبشه [illegible] و در صحاری و خرابها هیچ منزلی و در تابستان زیادت شود

و این نهر را سبب آن است که چون در بلاد [illegible] تابستان بود و در بلاد خط استوا زمستان بود و آید

آب از سمت [illegible] ایشان در زمانه [illegible] زیاده شود و چون اینجا تابستان

بود تا آنجا تابستان بود و عبد الصمد بن ابراهیم الرفاعی در کتاب عجائب آورده که

سبب ارتفاع و هیجان آب نیل آن است که آب بحر روم در فصل خزان [illegible]

شود که آب [illegible] رفیع شود و هیجان کند و موج زند [illegible] مرتفع گشته در پیش رود نیل

چون سد [illegible] شود [illegible] آب نیل در روی زمین [illegible] جهت میل [illegible] کند

[illegible] چون مقدار [illegible] بود [illegible] و [illegible] از زمان [illegible]

بحر روم [illegible] باز پس [illegible] رود نیل [illegible] در این معنی [illegible]

[illegible] و اهل مصر [illegible] آن [illegible] زیاده و نقصان آب معلوم کنند و آن [illegible]

میان [illegible] نیل [illegible] است [illegible] چندانست که از آن [illegible] اهل مصر معلوم

[illegible] و چون [illegible] بسیار [illegible] حاصل آید و [illegible]

زیاده [illegible] و هرگاه [illegible] باید که [illegible]

یوسف صدیق است علیه السلام حکایت مشهور است که در زمان جاهلیت [illegible]

نیل [illegible] دختری [illegible]

[illegible] و [illegible] در زمان ارتفاع اسلام

اسلام منقطع گشت [illegible]

[illegible] واللّه تعالی اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب [illegible]

[illegible] بدانکه [illegible] زمین [illegible]

است [illegible] آب [illegible] هرگاه [illegible] برودت [illegible]

[illegible] آب [illegible] زمین [illegible] و چون [illegible]

[illegible] زمین [illegible] بر روی زمین [illegible] زمین [illegible]

دانسته باشند

[illegible] باشند [illegible] احتیاج [illegible] و آبهای [illegible]

[illegible] اعتدال [illegible] و لطافت آب [illegible] و حرارت و برودت آن

[illegible] است و بعضی از چشمهای [illegible] که مذکور می‌شود عین [illegible] از [illegible]

[illegible] است [illegible] باشد و چون [illegible] از موضع [illegible] نقل کنند [illegible]

[illegible] در میان [illegible] و [illegible] است [illegible] حاصل [illegible]

[illegible] با اسباب [illegible] کنند

[illegible] جاری شود عین [illegible] از حدود [illegible] است و هرگاه [illegible]

[illegible] آید [illegible] و چنین گویند که [illegible]

[illegible] عین [illegible] چشمه ایست که آب [illegible] از آنجا بیرون آید و چون آنجا

[illegible] شود و [illegible]

[illegible] عین [illegible] در این چشمه [illegible] هرگاه [illegible] بدانجا [illegible]

[illegible] چون [illegible] آب [illegible]

[illegible] عین [illegible] آب [illegible] در غایت حرارت است [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] از آن چشمه [illegible] عین [illegible]

در میان [illegible] است و آب آن [illegible] است و هرگاه [illegible]

[illegible] آن [illegible] بر زمین [illegible]

[illegible] را [illegible]

[illegible] عین [illegible]

[illegible] زایل [illegible]

[illegible] عین [illegible]

[illegible] عین [illegible] است [illegible]

[illegible] آن چشمه [illegible] عین [illegible]

کرمان گویند که در اوقات سابقه چون پادشاه زاده در این قلعه بودی و از آب این [illegible]
[illegible] پادشاهی سپیدکاه عین سراب چشمه ایست در پای [illegible] قریب
کوه که در [illegible] آن سنگهای گوناگون است که خواص عظیم از آن ظاهر شود و این احجار
خاصیت اختصاص دارد عین النفقه چشمه ایست در مغرب پارهای نقره و برنج مثقال
مثقال از آن پیدا شود عین الکرم در نواحی [illegible] است چون قدری از آن در برنج [illegible]
ریزند باز سبز شود عین [illegible] چشمه ایست در شکاف کوه و هر که [illegible]
آن شکاف رفته گوید که مرا آب می باید فی الحال آب از آنجا ترشح آید و چون [illegible] کفایت کرد
پای بر زمین زده گوید بس است در ساعت تسکین آب [illegible] عین الشجر گویند که آن
در بیابان جبلی از جبال طبرستان است و آب آن در غدیری مجتمع میگردد و در آن یک [illegible]
[illegible] است و در میان این غدیر درختی بزرگ است و در سالی چهار ماه این درخت از
نظر غایب میشود و سبب آن ظاهر نیست نوبتی یکی از ملوک فرمود تا آن درخت را بسلاسل
های آهنین بسته [illegible] چون [illegible] سبب آن [illegible] بکیفیت و تحقق [illegible]
شد [illegible] جهت تحقیق آن حال با آب [illegible] رفته و [illegible] بعد از [illegible] باز آمده گفت [illegible]
فرا [illegible] در حقیقت حال اطلاع نیافتم عین العذب چشمه ایست [illegible]
آن موضع هرگاه صندوق را [illegible] که در آن مجتمع باشد [illegible]
[illegible] از آن ترشح کند شیرین باشد و [illegible] آب [illegible] موضع [illegible]
و چون آن صندوق کم شود [illegible] آن مقدار [illegible] که [illegible]
[illegible] باشد و از جوانب او تمام [illegible] کنند [illegible] شود و [illegible]
[illegible] عین [illegible] در میان [illegible] است [illegible] دارد و [illegible]
[illegible] از اعضای وی جراحتی باشد چون در آن آب [illegible] صحت یابد و آن
[illegible] استخوان شکسته را از بدن بیرون آرد [illegible]
[illegible] و پیکان [illegible] بیرون [illegible]
عین [illegible] این چشمه در قریه [illegible] است از [illegible] گویند [illegible]

سنگی منقش

سنگی منقش شود عین [illegible] در مملکت چین است نزدیک [illegible] و آب آن بغایت
شیرین و لطیف باشد و چون از آنجا یک فرسنگ دور برند زهر هلاهل [illegible]
عین الذهب آب آن از کوه [illegible] بر آید [illegible] گویند که چون
هزار درم نقره در وی افکنند در روز دیگر بیرون آرند شش هزار شود و سبب معلوم
نیست عین الشمس از عبدالملک بن عبدالله [illegible] روایت است که گفت چون بزمین [illegible]
رسیدم چشمه دیدم که هرگاه آفتاب طلوع کردی آب آن بطرف مغرب روان شدی
و بعد از غروب باز گشتی و بجانب مشرق روان شدی و از اهل آن دیار سبب این
صورت را پرسیدم جواب دادند که تا غایت حقیقت این امر نزد ما [illegible] عین
الملک چشمه ایست در دیار چین [illegible] هر چه در آن آب بشویند [illegible]
شود و [illegible] عین العروس چشمه ایست نزدیک نصیبین
و در آن [illegible] سنگ [illegible] که مردم آن دیار معتقدند که
[illegible] آب [illegible] عین الفرات در ارزن الروم
[illegible] در [illegible] غسل کند تا یک سال از امراض ایمن بود دیگر
[illegible] چشمه ایست که چون [illegible] سنگ شود و در زمستان
شرب آن [illegible] دیگر در جزیره [illegible] چشمه ایست
[illegible] قطرات [illegible]
[illegible] سنگ [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] چشمه است در [illegible] سال [illegible] آب از آن چشمه [illegible] باشد
سال دیگر [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] چشمه ایست که چون مریض آب آن [illegible] باشد [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] چشمه ایست که [illegible]
گرم [illegible] کمتر [illegible]
ولایت چشمه ایست که مردم [illegible]

تون آرد و دیگر آن آبها بجایی دیگر برند این خاصیت شد و در رشید که در نواحی [illegible]
مراقبت شغل این چشمه سو جو رست و سابقا در وقت [illegible] مردم [illegible] بر نشسته
و در فتح نقصان کرده باز می آمدند دیگر در عجایب المخلوقات مسطور است که در [illegible]
چشمه ایست که از انجا در سه [illegible] آب بیرون می آید و مدت سی سال آب آن در جریان است
و سی سال دیگر انقطاع می یابد چنانکه قطره آب از ان چشمه نتوان یافت و لا یزال حال بر
همین منوال جاریست دیگر بولایت ارمن چشمه ایست که آب آن چنا[ن]
[illegible] آرد [illegible] نتوان شنید و هر جانور که از ان چشمه بخورد فی الحال بمیرد و [illegible]
[illegible] دیگر در جامع الحکایات مسطور است که در [illegible] چشمه ایست [illegible]
[illegible] در غایت [illegible] ترشح [illegible] در کمال حرارت [illegible]
چاه [illegible] است و آن چاه در مدینه طیبه واقع است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آب
دهان مبارک [illegible] در ان انداخته اند [illegible] آب آن چاه [illegible]
چاه [illegible] در مغرب [illegible]
[illegible] بیرون انداخته و روایت [illegible] چاه [illegible]
و در [illegible] آب ان چاه [illegible] **چاه [illegible]** آب [illegible] و چون [illegible]
چاه [illegible] آواز [illegible] و بعد از گذشتن [illegible] **چاه الصواق**
آتش [illegible] و چون آن آب را اندک [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] در ان [illegible]
[illegible] که عمارات را منهدم سازد **چاه [illegible]** گویند که چون [illegible] آن سیدن آب
[illegible] آن چاه [illegible] آب از قعر چاه بالا آید و چون [illegible]
[illegible] **چاه [illegible]** [illegible]
[illegible] واقع است [illegible] آن چاه [illegible]
[illegible] فارسی [illegible] و هندی [illegible]
[illegible] **چاه [illegible]** [illegible]

[illegible] در [illegible] است چون آتش [illegible] که [illegible] و از [illegible]
[illegible] و دیگر [illegible] آخر [illegible] بیاید [illegible] و حکایت آنرا
[illegible] کسی [illegible] **چاه عبد الرحمن** در [illegible] نواحی فارس است قریب بجزیره که
بدین اسم مخصوص است و آن چاهی است بغایت بعید العمق و در اکثر اوقات آب
باشد [illegible] و در سالی که [illegible] آن عظیم از فوران بجوشد و بسر چاه رسیده و
بروی زمین در جوی [illegible] آید [illegible] روز [illegible]
[illegible] آب بزمین فرو رفته قطره در قعر چاه نماند **چاه [illegible]** در [illegible] است
[illegible] بر سر آن چاه [illegible] و [illegible] کرده اند و از
[illegible] که بغایت [illegible] است آن [illegible] آب بیرون می آید که چون [illegible]
[illegible] اند که این صورت [illegible] و الا [illegible] از کثرت آب
[illegible] **چاه [illegible]** در نواحی فارس است و [illegible] از انجا [illegible] بیرون [illegible]
آن [illegible] اینست که [illegible] بالای آن چاه [illegible] و العلم عند الله
[illegible] غرایب [illegible] [illegible] بوده که در میان [illegible]
[illegible] است که [illegible] بعضی [illegible] فرق [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] و از [illegible] و در بعضی از [illegible]
[illegible] صورت انسان [illegible] صفت [illegible] و در بعضی [illegible]
[illegible] و بعضی [illegible] از [illegible] از این قبیل است
[illegible] بعضی از [illegible] غریب اینست که مذکور می شود
جزیره [illegible] در [illegible] است و در ان جزیره درختی است که میوه مانند [illegible]
و چون آن ثمره پخته می شود [illegible] آواز [illegible] می آید **جزیره [illegible]** در [illegible]
واقع است و مساحت آن جزیره [illegible] فرسنگ [illegible] فرسنگ است و از
عجایب [illegible] در ان جزیره [illegible] است که [illegible] آن [illegible] باشد [illegible] و چون
آن صورت [illegible] و [illegible] که [illegible] و [illegible]

وزان حیوان باشد بران درخت پدید آید و آن صورت ازان درختان فرو افتد تا هنگام
بانگ کرده بمیرد و بعد از یکسال خشک گردد و هم دران جزیره دیگری است که یک گز طول او
درخت او را پاره پاره کنند باز هم پیوندد و جمع شود پس اگر هیزم او را میان آتش اندازند
گرم گردد پس هر که استخوان اندام او شکسته باشد چیزی بران گذاشته شود و از آن آب آشامد
و آن شکسته درست شود و قوت گیرد **جزیرة الیاقوت** جزیره ایست عظیم در میان بحر
معظم و در وی اصناف یاقوت سرخ و زرد و کبود و الوان یافت و کوهی دیگر است هر که از آن
مشرق آفتاب از آن یاقوت بهتر افتاد و درین جزیره پیدا شود **جزیرة النقره** نزدیک
خط استوا است در افق مشرق و در ملک جزایر آبش قطعات نقره افتاده باشد از
یک مثقال تا یک من **جزیرة الرانج** در دریای چین است و در بعضی از کتب مسطور آمده و العهدة
علی الراوی که طول آن جزیره هزار فرسنگ است و مردم آنجا پادشاه خود را مهراج گویند و سال
شش هزار من طلا از مال و اخراجات و اصل خزانه خرج کرده است و مهراج آن طلا را
در غدیری عظیم که در میان آن جزیره ساخته انداخته و آن پادشاه را اسپان باشد
که سوی او کردن نشان زمین کشد و ایضا درین جزیره مرغان است که آن طوطی گویند
آن طوطی سخن کند فصیح تر از طوطی لیکن رنگ جانش زیاده و زیرک باشد و تیز گویند
و درین جزیره فارة المسک طاوس باشد و حیوانی از رو پاره دران پیدا شود که فیل
گاومیش را نتواند خورد **جزیرة ...** متصل است بجزیرة الرانج و از انجا طلا بسیار
حاصل شود و ... و چیزی بگلاب بویند ... طلا سازند و پادشاه ایشان را
زنی باشد ... و از کلاه و قشن ... بپوشند و ...
و آبنوس ... و درین جزیره بجای هیزم سوزند **جزیرة سلا** و درین جزیره ... قوم ...
باشند که طول قد ایشان یک گز باشد و ... ایشان ... باشد
مردم گوشت آدمی خورند **جزیرة الغور** در دریای هند است و در انجا قومی است که ...
... کرده و سکان آن جزیره قومی اند که ... ایشان ... بنی آدم است
ایشان شبیه ... **جزیرة جاوه** در ... و دران جزیره کوهی است که آتش ...

درشب

درشب بانگها برمی آید شنوده و در روز چیزی ظاهر نیابد و هیچ آدمی آنجا فرود آید
که آن کوه نزدیک رود و در روز ... جلیل و موزه ... در آن جزیره بسیار است
جزیرة السحاب جزیره ایست معمور مشتمل بر تلها و قبهای بسیار در انجا ... سبزه و دار رود
زمان اسکندر از دریا حیوانی بیرون آمده سواحل ... آن جزیره را تلف کرد
و آن حیوان ... و چون ... آن جزیره از ... الحال
مشغول آن هر روز ... دو گاو و گوسفند ... تا انجا بیرون آمده آن
... و چون اسکندر برین حال اطلاع یافت فرمود تا
گاوان ذبح کردند و پوست آنها را از زرنیخ و کبریت و آهک و سوزن پر کردند و
... کنار دریا گذاشتند ... از دریا بیرون آمده آن مرده گاوها
را ... **جزیرة البرق** درین جزیره موضعی است که در ...
... برق جهنده ... و سبب آن معلوم نیست
جزیرة الاشقر ساکنان این جزیره اشقر الالوان ... باشند ...
... **جزیرة کالوس** در انجا ... که ...
... **جزیرة الحمرة** از جزایر دریای ... است
و مردم ... ساکنان آن جزیره ... است ...
ایشان ... آتش عظیم پیش آید ... و آتش ...
... آن ... وقت ...
... **جزیرة ...**
... است و ساکنان آنجا ... قامت دارند و یک چشم ایشان ...
... که درین جزیره ... باشند که ... گشته باشند
... **جزیرة ...** و ...
انجا ... روایت ... خالص ... شود ...
آن ... آن صورت ... ساخته اند که ... بجانب مغرب ...

دیگر بیا بچری اشارت میکند **جزیره الکهف** در همان دریاست و در آن جزیره کهفی است
و از سنگ تراشیده و در برابر آن مسجدیست مرتفع جایی که در آن سجده کنند پیشتر آن باشد
که سنگی است و در سر قبه کهف صورت اموال بطلسم ساخته اند که هر کس از زیر آن بگذرد
در عبادت آن مسجد و کهف رود و آن صورت سر کنبد را آورده و آوازه و چشم غار [illegible] ماند
آمده است پس در آن کهف کشاده شود و طعامی که از جهت آن شخص بیرون آید باز در
بسته شود و بهر سنه حال بر منوال باشد **جزیره غالیه** در دریای روم است و در آن جزیره
بزرگ گوسفند چیزی نباشد و آن گوسفندان نجابت بزرگ اند و تجار را چون سفاین بر آن افتد
رسیده قربان کنند و بانگ بر جنبد گوسفندان فرا آمده ظرف نمایند **جزیره قادینا** در دریای
باختر است با تعلیم منجم در آن جزیره ایست نباتات معمور و خلق بسیار و در آن مکان کوهیست
دارنده طول و عرض آن جزیره ده فرسخ است که [illegible] در عجایب البلدان مذکور
که در آن جزیره درختی است نباتات بزرگ که هر گاه آفتاب ببرج حمل در آید هر کس که
سوالی که از آن درخت کند مطابق واقع جواب بشنود و در طول جزیره غار بنا جهار جزیره
بزرگ و اینجا فرسنگ طول و پنجاه فرسخ عرض و در دو جزیره از آن جزایر مردان ساکن اند
و در دو جزیره دیگر زنان و میان ایشان [illegible] فرسخ مسافت دریاست و آن مردان
در فصل معین در کشتی نشسته بجزیره زنان روند و چند روز با ایشان صحبت داشته
بعد از آنکه زنان آبستن شوند باز گردند و چون آن زنان وضع حمل نمایند اگر پسر باشد بجزایر
مردان فرستند و اگر دختر باشد پیش خود نگاه دارند **جزیره کلاده کرد** خط استوا در حد
شرقی [illegible] این جزیره [illegible] معدن [illegible] بسیار بود و در آن جزیره [illegible] باشند که
[illegible] **جزیره [illegible]** [illegible] آنجا پرستند برهنه باشند [illegible]
[illegible] **جزیره [illegible]** [illegible] جزیره [illegible]
[illegible] جزیره [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]

کوتاه باشد

کوتاه باشد و پیشتر اوقات بر بالای درختان بسر برند و طعام ایشان از ثمار آن درخت جزیره
[illegible] اند که چون در آب سباحت کنند زورق را در یابند **جزیره [illegible]** هم از جزایر [illegible]
است و در آن جزیره [illegible] بزرگ باشند صاحب عجایب [illegible] که [illegible]
که [illegible] **جزیره [illegible]** جزیره [illegible] و مساحت آن
[illegible] فرسخ در هشتاد فرسخ و در وی کوهی است که [illegible] آدم علیه السلام بر آن واقع شده
[illegible] کشتی باشند آن کوه [illegible] روزه راه [illegible] و بر آن کوه اثر قدم آدم
است [illegible] باران باره کرشسته شود و در آن کوه یاقوت سرخ و زرد
و [illegible] یافت و [illegible] آن جزیره الماس باشد و [illegible]
[illegible] در آن جزیره باشد و [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] **جزیره [illegible]** [illegible]
[illegible] باشد که چون باران [illegible] آن [illegible]
[illegible] **جزیره [illegible]**
[illegible] است و در آن جزیره [illegible] سفید [illegible] باشند که [illegible]
[illegible] **جزیره [illegible]**
[illegible] دریای فارس است [illegible]
سال مردم آن [illegible] معیشت اوقات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **جزیره [illegible]** در دریای [illegible]
است و در آن [illegible] باشد و در آنجا [illegible]
[illegible] **دیگر** در شمال جزیره [illegible] جزیره است [illegible]
[illegible] بزرگ و در آن [illegible]
[illegible]

هر سال یکبار حرمت کنند در کاه و آن وقت در رسید و قومی را گرفته دستها بسته شبی در آن خانه
گذارند و صبح که در بتخانه را باز کنند او را مرده یابند صاحب عجایب البلدان گوید که در
در وقت که تاریخ سنوات هجری به هفتصد رسیده مسافری [illegible] با آن جزیره رفته او را
بت پرستان مدتی محصور [illegible] گرفته شبی در آن بتخانه انداختند و آن مسلمان که حافظ
کلام الله بود در تمام آن شب بقرائت قرآن اشتغال نمود روز دیگر که در بتخانه را باز کردند
زنده یافتند و از این عجایب متعجب شده گفتند که خدای ما این شخص را [illegible] است و زر و جوهر
بسیار باو دادند و آن مسلمان در میان ایشان خیلی عزیز و صاحب اعتبار شد که هر کجا که
میگردید التفات می نمودند **ذکر بعضی از جبال غرایب الاحوال** [illegible] جبال [illegible] اشتمال بر ملکت [illegible]
و [illegible] الجبل که معادن زر و نقره و جواهرات که در جوف آن پیدا شود و سبب کثرت معدن
آنست که چون برف و باران در مسامات جبال نفوذ کند بواسطه حرارت چون مسامات
[illegible] مذکوره مستحیل ببخاری لطیف گردد و طلب مخرج نماید و چون راه بیرون [illegible]
آن بخار کثافت پیدا کرده [illegible] باشد و چون در جوف او [illegible]
و غلظت او زیاده پذیرد و از آن زیبق منعقد گردد و بسبب اختلاط و امتزاج او با [illegible]
[illegible] مواد آن اجناس جواهر بحسب مختلف الطبایع و الالوان حدوث یابد و آن جواهر
[illegible] که بند و شرح جهت کثرت آن در این اوراق گنجایش [illegible]
از جبال [illegible] **جبل [illegible]** [illegible] ارتفاع دارد و در
آن جبل قطعه زمین است که دو گز مساحت دارد و در روی [illegible]
[illegible] چون نور آفتاب ظاهر شود [illegible]
و در روی آن موضع [illegible] و در میان [illegible] مشهور است که سلیمان علیه السلام [illegible]
جنی را در این کوه [illegible] است و در عجایب البلدان از علی بن رزین منقول است [illegible]
[illegible] از روی سیاحت [illegible] کوه [illegible] و در قله آن کوه [illegible]
[illegible] و چون احتیاط کردم سایر جبال [illegible]
[illegible] کوه [illegible] که در [illegible]

اصلا منکشف

اصلا منکشف نمی شود **جبل نهاوند** نزدیک آن [illegible] است و در این کوه [illegible] اندکی
[illegible] و بعضی با نباتات [illegible] از این کوه آب بیرون می آید و منقسم گردد و [illegible]
[illegible] **جبل [illegible]** نزدیک [illegible] است و در آنجا غاریست که [illegible]
در [illegible] در وقت هجرت [illegible] ابوبکر [illegible] روز آنجا ساکن [illegible]
جبل [illegible] در ولایت ترکستان [illegible] است معادن نقره و فیروزه [illegible]
در روی [illegible] این کوه بسیار است و در آنجا سنگی پیدا شود که چون در آتش اندازند [illegible]
[illegible] آن [illegible] نباتات پاک و لطیف شود **جبل سبلان** کوهی است در [illegible]
نزدیک [illegible] مشتمل بر [illegible] بسیار و چشمهای آب گرم [illegible] مشهور است که [illegible]
که قاصد [illegible] آن [illegible] **جبل الصور** [illegible] و [illegible]
چون [illegible] آن [illegible] آب [illegible] بصورت انسان [illegible]
جبل [illegible] در این کوه [illegible] بصورت آدمی که [illegible] و آن [illegible]
[illegible] **جبل [illegible]** در زمین فارس است و در آن کوه غاری
که آب از سقف آن در [illegible] طلسمی [illegible] اگر یکی کس در آن غار [illegible]
بقدر احتیاج او آب [illegible] آید و اگر [illegible] آب [illegible] که [illegible] آب [illegible]
جبل [illegible] [illegible] باشد و [illegible] در میان آن [illegible]
[illegible] بود و هر که [illegible] کند آن [illegible] غایب گردد و چون [illegible] از آن [illegible]
باز [illegible] و حقیقت آن حال اطلاع نیافت **جبل [illegible]** در میان
[illegible] است و [illegible] از آنجا آواز [illegible] و [illegible] آن [illegible] **جبل [illegible]**
کوهی است [illegible] و [illegible] چشمه آب باشد که [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن چشمه حیوانات [illegible] بصورت [illegible] و چون کسی قصد آن چشمه کند [illegible]
و در [illegible] **جبل بیستون** در میان همدان و بغداد است و گویند که [illegible]
[illegible] و در آن کوه [illegible] است **جبل [illegible]** کوهی است که چون آتش [illegible] از [illegible]
آب از [illegible] آن بیرون آید و آتش را [illegible] و در وقتی از اوقات پادشاهی جهت امتحان

از نواحی تبت و آن کوهها ... نفط ... و هیزم بسیار ... جبل ... آورده‌اند که آتش
در آن زنند همان ساعت ... آتش ... **جبل ابیم** ایضا در اراضی
تبت واقع است و هر که بر آنجا عبور کند نفسش منقطع شده میرد ... از نفق [illegible]
جبل بنان گویند که در آن کوه اشجار میوه‌دار بسیار است ولی هرگاه کسی قصد تربیت آن
شود میوه ... [illegible] ... ندانسته باشد و چون این میوه‌ها [illegible]
رسیده خوش طعم و خوشبو ... **جبل الحدید** در دیار هند است و از آن کوه آهن سرخ حاصل
میشود که چون ... از آن ... زنند ... [illegible] ... شمشیر ... کسی را [illegible]
که ... **جبل الانهار** در نواحی ... مغرب است و از این کوه ... [illegible]
آید ... از دور ... [illegible] ... سرخ ... و از آن کوه حاصل
میشود **جبل الرحمه** کوهی است مبارک نزدیک ... آورده است که در آن جبل
روضه‌ایست از ریاض بهشت و در زمان خلافت عمر ... اهل کتاب آن کوه را ... [illegible]
و بنا ... گفت روضه بهشت ... اهل اسلام ... [illegible]
کسی از مسلمانان که در آن کوه ... بوده گویند که در جبل الروضه [illegible]
وحش بسیار است ... **جبل الکوکب** نزدیک ... واقع است و ... [illegible]
قصر واقع است ... [illegible] ... و قصر را از [illegible]
ساخته‌اند ... نباتات ... است **جبل النار** کوهی است در میان [illegible]
و پیوسته آتش از آن جبل در اشتعال باشد و بعضی از مورخان گویند که قومی از اهل [illegible]
اسلام در آن کوه ساکن‌اند والعلم عند الله تعالی **جبل المقطم** کوهی است در اراضی [illegible]
در آنجا مساجد و صوامع واقع است و گویند که در آن کوه مقابر باشد که ... در آنجا [illegible]
... در ولایت ... مقابر است که اموات در آنجا [illegible]
... [illegible] ...
مرده در آن موجود است و ... مردم آنجا ... آن موضع را [illegible]
... زیارت کنند **دیگر** ... کوهی است ... [illegible]

قزوین

قزوین و در اینجا صورت حیوانات است که بعضی ... ممسوخ شده‌اند و متحول به سنگ گشته از عجایب
شیء ... است ... و ... از سنگ همچنین زنی ... [illegible]
... شده ... ممسوخ شده که چون ... [illegible]
... [illegible] ...
آن متحول به سنگ شده و هر چند ... حیوان ... در آنجا بوده ... [illegible]
در آنجا باشد ... و در آن کوه ... از سنگ ... [illegible] ... و در آن [illegible]
و ... بیابان ... [illegible] ... سیاه و ... [illegible]
... **دیگر** ... کوه ... و در آن کوه غاری است که ... و در آن غار [illegible]
... [illegible] ... غاری است که هر کس از پیش آن ... [illegible]
... **دیگر** در مملکت چین کوهی است و در آن کوه ... [illegible]
... آب ... [illegible]
نفسش منقطع شده میرد **دیگر** در ... کوهی است و بر سر آن جبل چشمه‌ای و آب آن [illegible]
از جمیع جوانب آن کوه ... سیلان ... از آنکه ... کوه ... منعقد شده [illegible]
... از آن حاصل میشود **دیگر** ... کوهی است و بر سر آن کوه مناره‌ای است
از سنگ و بر سر مناره ... است و بر سر مناره ... از سنگ ... [illegible]
... و در آن جبل ... است و ... صورت آن ... سنگین
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... مشهور است ... والعلم عند الله تعالی
ذکر بعضی از او میان عجیب الاشکال والافعال ... [illegible]
... [illegible] ... علیه الصلوة والسلام ... [illegible]
جهت تجارت در کشتی نشسته ... [illegible]
... مدت ... آن ... [illegible]

بجزیره ای قائم اسیر قشیل گرفتیم و برفیقان آن جزیره در آمده ناگاه دابه که کثرت موی [illegible]
اعضای او را پوشیده بود که پیش و پس معلوم نمیشد پیش آمد بآن گشت و ایشان ملاقات نمود و آنجا [illegible]
و از فوایت حیات آن دابه تعجب نموده پرسیدند که تو کیستی جواب داد که من جساسه ام اکنون
ای قوم بروید بنزد این مرد که در این دیر است زیرا که او بشنیدن اخبار شما بغایت مشتاق
است تمیم داری گوید که چون این سخن شنیدیم بدان دیر شتافته آدمی دیدیم که بزنجیرها
او را به بند آهنین مقید ساخته بودند و هرگز بعظمت او شخص نظیر او ندیده بودیم [illegible]
پرسیدیم که تو کیستی گفت که شما خواهید دانست که من کیستم بگویید که شما کیستید جواب دادیم
که از عرب ایم که در کشتی نشسته باین دریا در آمده بودیم و بواسطه حدوث تلاطم امواج
یکماه سرگردان گشته و باین جزیره افتاده ایم و با جساسه ملاقات نموده و باشارت او بدینجا
آمده ایم پس آن شخص بجانب ما اقبال کرده گفت خبر دهید مرا از نخل بیسان گفتیم از کدام صفت
او خبر می پرسی گفت سوال میکنم از شما که آن نخل میوه میدهد یا نه جواب دادیم که بلی گفت زود
باشد که میوه ندهد و باز گفت خبر دهید مرا از بحیره طبریه گفتیم از کدام حالت او می پرسی گفت آیا
بحیره را آب هست و مردم آنجا بآن آب زراعت میکنند گفتیم بلی و در آن بحیره آب بسیار است
و اهل آن سرزمین بزراعت اشتغال دارند باز گفت خبر دهید مرا از پیغمبر امیین که چه کار کرد
گفتیم [illegible] که آنحضرت از مکه بمدینه تشریف آورده گفت با عرب جنگ کرد گفتیم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] را خبر دادیم که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر [illegible] غالب
آمده [illegible] گفت خیریت ایشان در [illegible] است [illegible]
من شما را از حال خود خبر دهم من مسیحم [illegible] بیرون شوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
گشته [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] مسلمان شده و گفت

دادند [illegible] گفت دجال آنکه آنحضرت قبل از این اخبار دجال را بجمیع مسئول با اصحاب گفته بود
و بعد از استماع این حکایت از تمیم داری [illegible] در مسجد بجمع [illegible] حدیث مذکور را
با جمیع ایشان [illegible] فرمود که **اعجبنی حدیث تمیم وافق الذی کنت احدثکم عنه وعن**
المدینة ومکة و در صحیحین در روایت انس بن مالک ثبت است که رسول صلی الله علیه و آله
و سلم فرموده که [illegible] است هیچ پیغمبری نگذشته که امت خود را از اعور کذاب
[illegible] الا انه اعور وان ربکم لیس باعور و نوشته شده است در میان دو چشم دجال
[illegible] بسیار است [illegible] دوزخ و بهشت [illegible] او بهشت است
و [illegible] هر کس دلیر در [illegible] بجهت استغاثه [illegible] بهشت او
[illegible] در دوزخ مبتلا شود و در باب غرابت خلقت و افعال دجال امثال این
احادیث بسیار روایت کرده شده است [illegible] جمیع آنها لایق بدین مقام
[illegible] **صفت یاجوج و ماجوج** [illegible]
[illegible] یاجوج و ماجوج پسران [illegible] بن یافث بن نوح بوده اند [illegible]
از اولاد یافث علیه السلام [illegible] از [illegible] رفته [illegible] یاجوج و ماجوج
[illegible] مشرق [illegible] سدی که [illegible] ساخته شده است [illegible]
گشته [illegible] خلق [illegible] آدم [illegible]
[illegible] یاجوج و ماجوج [illegible]
که یاجوج و ماجوج [illegible] چهار صد قسم [illegible]
[illegible] طبقات یاجوج و ماجوج [illegible]
[illegible] صنف اول [illegible] که هر یک را از ایشان صد و بیست گز طول قامت بود
[illegible] صنف دوم [illegible] که هم طول و هم عرض [illegible] ایشان
[illegible] صنف سیم گروهی اند که طول [illegible] قامت ایشان [illegible]
[illegible] و این صنف [illegible] گوش [illegible] یاجوج و ماجوج [illegible]
[illegible] وحوش و سباع [illegible] بایشان [illegible] نیابند [illegible]

واقع یافته

ذکر شده آن قوم اینست که هر کس از ایشان بمیرد گوشتش را بخورند و با [illegible]
و به عذاب مبتلا شده‌اند و خلق بادیه‌اند و حیوانات معاش کنند دیگر از عجایب معموره [illegible]
آنکه در حدود چین قومی باشند بشکل آدمی اما موی ایشان شبیه موی بوزینه است و آن
قوم را قوت طیران باشد چنانکه از درختی به درختی دیگر پرواز کنند قال [illegible]
[illegible] فی جانب المشرق قوم علی شکل الانسان [illegible] و یطیرون من شجر الی شجر
دیگر آنکه در نواحی ترکستان موضعی است مشتمل بر اشجار بسیار و در آنجا [illegible]
که اگر یکی از آن قوم بیمار شود خود را بر سر کوهی که در آن حوالی واقع است رساند و بعد از
حصول باران بر روی بارد و از آن مرض فی الحال شفا یابد والا در آن ربع بمیرد و چون وفات
یابد قطرات امطار [illegible] شود که مرده را ببرد و حقیقت حال بر کسی ظاهر نیست دیگر
در جائی چون خانه ایست و در آنجا مرده که قامتش مشابه درخت خرما است و دو دست
ندارد و هر گاه که دست بر روی زنند آوازی مشابه آواز طبل ظاهر گردد دیگر از قریه از قرای
ولایت [illegible] در زمان اولجایتو سلطان دختری را در وقت طلوع [illegible] گرفت و بعد
از چند روز آلت رجولیت از موضع مخصوص او بیرون آمد و همچنین در جامع الحکایات مسطور است
که شخصی را [illegible] دختری داشت چون او را بشوهر دادند در وقت زفاف آلت مردان از
میان [illegible] او سر بر زد و آن دختر پسر شد و زنی بحباله نکاح در آورد و از وی فرزندان
بهم آمدند دیگر در یکی از کتب بنظر در آمده که [illegible] در حضرموت [illegible]
[illegible] دیگر در زمان سلطان ابو سعید [illegible] در سلطانیه مردی بود
[illegible] که بر تمامی اندامش موی [illegible] ماننده [illegible] مردم [illegible]
معلوم [illegible] دیگر از [illegible] منقول است
[illegible] دیگر در جامع الحکایات مذکور است
که صاحب تاریخ [illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر در ولایت ارمنیه قریه ایست و در آنجا [illegible]

بر آورده نصف ریش او سیاه است و نصف سفید دیگر نوبتی در بعضی از بلاد [illegible]
[illegible] ریش [illegible]
مردم گفتند [illegible] دیگر در عجائب البلدان
مسطور است که در ساحل بحر [illegible] کوهی است و در آن کوه [illegible]
[illegible] دیگر از ابو [illegible]
[illegible] که گفت در بعضی از بلاد [illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر از ابو [illegible]
[illegible] که گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر در عجائب البلدان مسطور است که در حدود باب الابواب
[illegible] قریه ایست و [illegible] آن قریه مردم [illegible] قامت احمر اللون ازرق چشم باشند

و حقیقت صنعتی بدانند و هیچ یک از سلاطین آل عراق بدانجا نرسیدند و تاریخ این واقعه باشد و در
هر یک از آن دو قریه دو خانه بزرگ باشد و در زیر زمین شکال مرده ایست که مخصوص برجال [illegible]
منسوب بعنوان رهبان مردم جهت ساختن کار اموات تعیین اند و کارش این است چنانچه
است که چون یکی از ایشان بمیرد مرده را بسردابه که برجال مخصوص باشد ببرد و کار او آنکه
را از یکدیگر جدا کرده اند و مغزهای استخوانها را بیرون آورده و عظام را در خریطه انداز و اگر
جهت متوفی اگر بوده باشد در خریطه و چادر و اگر فقیر در خریطه موم و آن خریطه را در آن [illegible]
آویخته نام جهت و اسم پدر و مادر و تاریخ ولادت و سال وفاتش را بر آن خریطه نقش کنند آنگاه گوشت
مرده را از سردابه بیرون آورده بتلی برند که در خارج آن قریه است و آن چند از عدد
کلاغی چند که در آن پشته آشیانه دارند بیایند و آن گوشتها را از هم بربایند و هیچ
دیگر را نگذارند که بر آن پشته نشیند و در بیت قبه سماوات الحال بعنوان مرده را کار
سازند خوانند و چیزی بگذ سردابه زنان علیحده است و پشته که مطرح گوشتهای ایشان است
جز پشته ایست که گوشت مردان از آنجا اندازند دیگر در تاریخ احمد بن اعثم کوفی مسطور است
که سعد بن ابی وقاص بعد از فتح جلولا نضله بن معاویه را با سیصد سوار بجانب حلوان فرستاد تا
اقدام و مواشی کافران تاخت کنند و نضله در وقت مراجعت از ناحیت حلوان نماز دیگر را
در میان دو کوه فرود آمده بود در بانگ نماز قیام نمود و چون گفت که الله اکبر از کوه آوازی آمد
که کبرت تکبیرا یا نضله چون گفت که اشهد ان لا اله الا الله باز آوازی آمد اخلصت اخلاصا یا
نضله چون گفت اشهد ان محمدا رسول الله هاتف بر زبان راند که این پیغمبریست که بعد از وی کسی
بر رتبه نبوت نرسد چون گفت حی علی الصلوة بار دیگر گفت این کاریست که فریضه کرده اند
خنک آنکس که بران مواظبت نماید و آن را بوقت بگزارد و چون نضله گفت حی علی الفلاح
هاتف آواز داد که الفلاح لاهل الصلاح و الصلاح لاهل الفلاح و بعد از آنکه نضله از بانگ نماز
فارغ گشت تکبیر گفت در وقت ادای قد قامت الصلوة باز از کوه آوازی آمد که امت محمد رسول
الله را تا قیام قیامت بقا باشد و نضله از شنیدن این سخنان متعجب بوده و پس از فراغ از ادای
نماز برخاست و آواز داد که ای هاتف آواز تو شنیدیم و آنچه فرمودی فهم کردیم اگر تو

ازجنس

از جنس فرشتگانی فضل الله علیک و اگر از پریان یا جنیان غایب را الا و سلام [illegible]
بیرون آی تا بصحبت تو مشرف شویم درین حال پیری بر آمد سر برهنه که موی روی و ریش سفید
بوده و جامه صوف سفید پوشیده و عصایی بدست گرفته و از عقبه آن جبل بیرون آمد
و بر آن عصا تکیه زده و گفت السلام علیکم و رحمة الله نضله جواب گفت و از وی پرسید که
تو کیستی و درین منزل بچگونه بسر میبری گفت من زریب بن برثملا ام وصی عیسی بن مریم
علیهما السلام و مسیح در باره من دعا کرده است که تا وقت نزول او از آسمان زنده
مانم و فرموده است که درین کوه روزگار گذرانم و بعد که سلام مرا بعمر بن خطاب برسانید
و او را بگویید که متابعت سنت سنیه نبویه را از دست مده و بران مواظبت نمای
و بدانکه قیامت نزدیک رسیده است نضله گفت چه باشد که مرا از علامات قیام روز
خبر دهی زریب گفت ای نضله هر وقت مردان با مردان و زنان با زنان [illegible]
کنند و امرا با غلامان در سر زنند و اگرچه علامات بسیار باشد شیخ ارزان شود و خون
[illegible] ریزند و وقت خلایق [illegible] کند و درم
صدقه [illegible] و حفاظ قرآن [illegible] و مزامیر تلاوت کنند و مساجد را نقاشی نمایند و منارها
بلند افرازند [illegible] و دروغ بسیار شود [illegible] و خوردن ربا [illegible]
[illegible] که قیامت نزدیک باشد [illegible] زریب بعد از گفتن این سخنان
غایب شد و چون نضله کیفیت بسعد بن ابی وقاص رسید حال باز گفت و سعد [illegible]
کوه رفته هر چند جست و جوی کرد [illegible] از زریب اثری ندید و خبری
نشنید والعلم عند الله تعالی دیگر حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده آورده است که در زمان
[illegible] سلطان [illegible] جلال الدین ترکستان که عالم صادق القول بود و جمعی [illegible]
که درین سنوات [illegible] ترکستان [illegible] و در نواحی شهر جماعتی از اهل اسلام
را شهید کرده [illegible] گفت [illegible] شد بعد از
[illegible] و اطفال [illegible] خانه از خانهای [illegible] آوازی شنیدند که منم [illegible]
که [illegible] گفتار مرا شهید کردند و اکنون [illegible] نجات [illegible] عالم [illegible]

باستقبال رجوع بهرتنی آمده ام که سه روز دیگر نوبت خواهد شد و چون فلان متعلق شما بود
درینجا آمده ام تا معلوم نمایم که چه حال دارید این باید که اهل این شهر را بگوید که آنچه
تعظیم شهر چه این عهد واست صدقه دهید تا دفع شود و چون مردم فردا در این آواز
شنیدند برخاست مردم تا خرابی آن کوشه خانه را خراب کردند و بجنگ بیابان رفته بودند
در آن کوشه دیگر همان آواز شنیدند و این آواز مانند آواز مردم بود که چیزی میخواند و بیگه
هیچ آوازی نبود که از خانه بیرون آمده و درین نوبت از اکثرت اهل آنجا بیشتر تلف گردیدند
شهر را بگوید که صدقه دهند والا جمیع خلق مبتلا خواهند شد این خانه خراب در
که مردم این شهر سخن کردن نتوانستند تا و نیکبخت گفت اهل شهر را بگوید تا در صدقات حاضر
شدند و چون بار دیگر درین خرابه من از آن جن ایشان حکایت کنم و شهر ایشان را خراب
علی بود و همان سخن را استماع کردند و بعد گفت که این را بگویند که حق تعالی مالک من
ذلک گرگ لمن السوال تا سه روز این آواز را مردم بیگانه از سواد شیخ تحقیق شنید
بیرون و درگذشت و دیگر آن آواز منقطع گشت و ذلک من عجایب المخلوقات و غرایب اتفاقات
دیگر آنکه در اوایل جمادی الاولی سنه ست عشر و تسعمایه در بعضی از محلات دار السلطنه هرات
از ضعیفه ای متولد گشت که چهار چشم داشت و بینی دو و دو دهان داشت و در سر دو
و دندان رسته بود و در پشت او پاره گوشت زیادتی بود مانند کوهان شتر و در وقتی که
را تا حوالی در مجلس جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی بود ایشان
طفل را بعد از آنکه مرده بود در آنجا آوردند و آنجناب متحیر گشته گفت که این صورت از جمله
علامات اشتغال ملک است و در اواخر رجب سنه مذکوره در همان محله خواجه عبد الرحمن
ملک و زرگر عورتی با یکشکم چهار فرزند آورد یک پسر و سه دختر در همان لحظه فوت شدند
و مادر ایشان نیز بعد از سه چهار روز وفات یافت و جناب حقایق شیخ الاسلامی گفت
بود و در شعبان همان سال با وجود رایت دولت نواب کامیاب شاهی از افق علا طالع
طالع گشت و آن مملکت بحیز تسخیر درآمد و زمان زمان عجایبات در آمده والحمد لله رب العالمین
وصلواته علی نبیه و آله الصلوة مبین ذکر بعضی از نوادر عجایبات که از بنیان مذکور الاذهان در کتب علما و اقوال

مناقب

مناقب بروایت عبد الله بن ثابت منقولست که ابو عامر بن را بمغیث الدین گفت که من شنیده ام که
در ولایت یمن کاهنی ظاهر گشته که در آن فن شبیه و نظیر ندارد و آن روز که اوقات من
مشغول شده در وه رجب که تحفه های انواع عجایب در تمام بود متوجه یمن گشتم و در پیش آن زمان
شتاب که در آن راه شتری صعب بمقصد بیاوردم و جواب بدین طریق که در رنج اگر کاهنانست بیقظه
در منزل در آمدم خود را در پای بان قرب چنگل دیدم و در نظر ببلال او و جوابی مجوا انداخته اند
سنیدند مه که مردم اندرون که مانند سه روزی و خشیه و نزدیک آن محلات شتافته حیق
صورت غریب خلقت دیدم که در یکی آن آتش نشسته بودند تا هجوم جز بشیدم و شتر بیراه
بر آمده بود و در آمده من خود را از مرکب انداخته پیش ایشان مقصد من به شتافته و من
بوده زینهار خواستم و دسته از آن قوم حاضر بودند که متوجه احراز من بوده منع کرده عجایب
شخص دیدم تنها نشسته و یکی از ایشان مرا مخاطب گردانیده و گفت این آدمی از کدام قوم است
گفتم از قبیله غطفان از بطن قیس الکاهن و از مقصود من پرسیدند من صورت حال بزبان
آوردم که در اخبار غیب احقر و برقول کاهنان از آن پیکرم که ایشان حقایق اسرار از شیاطین
شنیده و من اکنون مستحق خواهرزاده ساحره سیفی از قبیله های آنجه در اوراق و واسطه ارتباط استماع
می نمایم و بیک ایشان را اشارت کنم که ندکه و از تزیین ما درست و من متوجه او گشته
آن جن گفت که پایه فخر اکبر عالم پاکرده از کتاب بشنید بیرون آمده در درویش ایجاد آن خورده
آرنده و در این روز آن که درآمیند زده باشد یا جانهه شتران بار یک بیابان که میرفتند که آن
ترین نو زیفی کنند مردم را بجنگ در جمیع زمین خراب شد و مکان زیادت ماه رسنگ و در آمینه فرار
آمد و از آسمان بحقی رجعی که پیدا در بیقی مرد و زنی که شکم ها بریده باشد و بخشها گشیده و
را افتاده کون ساختم و خاموشی کرد و شد بدرستی که ناکسان پی پاک حق را عیش ناک کرده شده
اند و مخفی که گر شکسته بود است امان فاحش آن دور من باشد خوانده ابو عامر گوید که پرسیدم
از یک شخص بود که در دست جواب داد که از پیغمبر باشد و از بنی هاشم شرف و در وفا و کرم عهد از آن
شنیده ام و ایشان حضرت ختم صلی الله علیه و سلم بزبان آورده و گفت که پیش من این سخن است
ده دو از گرسنگان استماع بوده و گمی سند کاهنان اعمال شده کاشته ابو عامر گوید چون سخن به انجا رسید

آن جنی و پریزادان خود از نظر من غایب شدند و من آن شب را در همان مکان گذرانیده صباح
به مدینه مراجعت نمودم و از غرایب آنکه بار دیگر چون شاه این حال را شنیدند این سخن را بر عجایب
باور داشتند زیرا که جنیان غالب اوقات از غایت حسد ایشان را آزار [illegible] و [illegible]

حکیم از جناب مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر استماع افتاده که روزی می‌فرمود که قاضی اختیار
الدین حسن گفت از مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی شنیدم که جوانی تبریزی گفت که در
کوهستان [illegible] که اسلام بود و درویشی نسبت با طریق ارادت سلوک میداشت و در روز
نزد او میرسید و چون یکبار به در آمدیم دو سه روز او را ندیدیم بعد از آن پیدا شد و در غایت ضعف
و نزاری [illegible] پرسیدیم که در این چند روز کجا بودی و چه حال داری جواب داد که مرا واقعه در
غایت غرابت اتفاق افتاد و چون همت شما از آن مهلکه نجات داد و چون از تفصیل
آن اجمال سؤال کردم گفت که در فلان منزل در کنار برکه ماری دیدم و بزخم سنگ او را بقتل رسانیدم
همان لحظه گرد و غبار عظیم حادث شد و چنان احساس کردم که جمعی از هوا در آمده مرا برداشتند
و جایی بردند که پادشاهی بر تخت نشسته بود و جمعی کثیر در پیش او ایستاده و جماعتی که مرا برده
بودند عرض رسانیدند که این آدمی یکی از پسران ما را کشته است و پادشاه جواب
سخن را از من استفسار نمود و یکی از آن طایفه آهسته مرا گفت که بگوی [illegible]
و من این لفظ را بر زبان آوردم و پادشاه گفت او را نزد قاضی برید و این قضیه بتحقیق [illegible]
معروض [illegible] آنگاه جمعی مرا نزد شخصی که بر مسند قضا متمکن بود بردند و دعوی خون کردند
و قاضی از من جواب پرسید و گفتم که من ماری کشته‌ام و از قتل کسی خبر ندارم قاضی از آن
جماعت پرسید که مقتول شما بچه صورت بود گفتند بصورت مار [illegible] گفت
دعوی شما [illegible] از رسول ثقلین صلی الله علیه وآله وسلم شنوده‌ام که فرمود
من تزیا بغیر زیه فقتل [illegible] اکنون این شخص را برداشته بجای خود رسانید و ایشان مرا
[illegible] همانجا که برکه بود رسانیدند و من از غلبه خوف بی‌هوش شدم تا اکنون که بخدمت رسیدم
[illegible] که امیر نظام الدین علیشیر بعد از نقل این حکایت اظهار تأسف کرده گفت که کاشکی
من در زمان حیات مولانا نور الدین عبد الرحمن این واقعه را شنوده تا از ایشان کیفیت حال

را از ایشان

را از ایشان معلوم می‌نمودم و هم از مقرب حضرت سلطانی استماع افتاده که فرمود که یکی از
قرابتان من گفت که شبی مرا احتیاج غسل شد و پیش از صبح برخاستم و بحمام میرزا شاهرخ رفتم
تا آن زمان حمامی چراغ روشن کرده بود و هنوز کسی بحمام در نیامده بود [illegible]
[illegible] چون به میان حمام درآمدم دیدم که شخصی بر روی تخت نشسته است [illegible]
که صبح رسیده است یا نه گفت [illegible] خود را مستعد ساخته دست [illegible]
[illegible] سقف حمام [illegible]
[illegible] در ساعت بیرون دویدم و جامه پوشیده متوجه خانه خود گردیدم و چون [illegible]
شخصی [illegible] آشنا پیدا شد و گفت [illegible] از حمام [illegible]
[illegible] گفت [illegible] آن شخص [illegible] کردم [illegible]
[illegible] خود را [illegible] بلند شد [illegible] بر زبان راند که آن شخص
در حمام [illegible] این صورت [illegible]
بودم [illegible] رسیده [illegible]
گردیدم [illegible] و هم از جناب [illegible] استماع افتاده که فرمود که یکی از نوکران امیر حسین
نقل کرد که در زمستان که متوجه [illegible] بودم [illegible] تمام وقت
[illegible] سیاه به نظر در آمد که در میان برف خفته بود و از هیچ طرف اثر
قدم او [illegible] و من متحیر شده اسب بدان طرف راندم و آن [illegible] را برگرفته [illegible]
رسانیدم و در اثنای راه [illegible] آمده [illegible]
بزرگی است و بزبان [illegible] گفتم [illegible]
گفت که [illegible] اسب [illegible] راه یافته [illegible] اختیار
در غایت [illegible] ذکر بعضی از غرایب و عجایب که منقول است
از حیوانات آبی و وحوش و طیور در عجایب البلدان مسطور است که در [illegible]
که در [illegible] جانوری است [illegible]
که طول [illegible] کشتی [illegible]

در دیار دریای بجانب هندوستان باشند و برای طعمه در آب اندازند تا بخورد و مشغول شده
و از غضب گشتن تقاعد ورزد و دیگر **نهنگ** جانوریست که در اندامش یک سوراخ دهان
پیش پشت و دندان و بچه آورد و فضولات آن از دهان بیرون آید و از سمت ولایات دریای العبید
مصنف جناب شیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمد تفتازانی است در سلک تحریر اعلام
یافته که نهنگ بصورت سوسمار است و دهان گشاده دارد و دو پای دراز و دست
و دندان پیش در رنگ اصل دارد و حمل و دندان پیش در رنگ مثل مرجان هر دو دندان
و دندان خود چهار گوشه است و بعضی گفته اند که نهنگ را هشت دندان پیش است جمل
بالا و جمل در پایان و چون نهنگ جانوری را در دهن گیرد و دندانهایش در یکدیگر گذشته
محکم شود و اعضای آن جانور را خلاص ممکن نباشد و پشت شبیه پشت سنگ پشت
و آهن بر وی کار نکند و نهنگ را چهار پای است و دم دراز کلان باشد که طول آن ده
گز رسیده و بعضا پیش دو گز و نهنگ را شتران کشت که از زیر بغلش دارد و هرگاه خواهد که
جفت شود از دریا بیرون آید و ماده را بر پشت خویش اندازد و تخم در خشکی کند از
بچگانش آنکه باب رود نهنگ شود و آنکه در خشکی ماند سقنقور گردد و ابن الفقیه در رساله
مذکور مرقوم است که چون شکم نهنگ از فضلات پر شود از آب بیرون آمده دهان باز
در خشکی گوشه که جانوران برو در آید و آنگاه از دهنش بیرون آید بجز دو آن مرغک را طمع
بر سر نشیند خار مرگاه نهنگ دهان خود بهم بندد آن خار در کامش خلیده باز دهان بگشاید
دیگر **زسرانجه** جانوریست سرگردنش شبانه گاو دستش پنجش ذنب بند و دندانهای بزرگ
از دهانش بیرون آمده باشد و چهار دست و دندان دارد هر دندانی بقدر شبر مرغی و دست
پای او نهایت کوتاه است و ستبر و شکم بد هیئت و پای شتر و دیگر کوتاه و دراز و دوام
مقید گشتن کند هر جانور که بیابد هلاک گرداند و قوت و صلابت عجیب شد او بغایت است که زور
در عمر هزار مرد صلح خواسته که او را هلاک سازند اینست که ابن معنی معتبر شده و هم
عجایب البلدان مسطور است که نرسی در ساحل دریای هرمز شد چو دو ماه و دیگر جانوران
ماهی عجیب دیگر که مانند سپاهی گرد و بهم درود بالا و دراز باریک و دست و در میان پشت

در جنس شاه ماهی بود و دهان در میان شکم داشت و در رساله العبید مذکور است که نوع دیگر از
ماهی که از امواج المحیط گویند آن بسیار بزرگ باشد چنانکه کشتی از رفتن باز دارد و اهل جهاز
ساکنان سفینه خوف را بجوش و خروش آورده طبل و دهل زنند تا آن ماهی بگریزد و اگر نه آن طایفه را
کشتی باشد همین خاصیت فاش گردد و **دیگر** در بعضی از جای ماهی میباشد که طول آن صد ذرع
گز است و عرض دو هم و پشت است و عرض دهانش ده ذراع و هر دو ارش در هم در آن بحر ماهی است
که میپرد و در وقت طیرانش ماهی دیگر بیند که از عقب وی پرواز میآید و او را گرفته بخورد
دیگر در یکی از دریاها ماهی باشد که بر روی آب در طیران میآید و خود را بحیوان بحری که بر سطح آب دارد
باز داشته باشد بر ساحل دریا وی ماده آن در آید و این حیوان آن ماهی را نیز الکل فروبرد **دیگر**
در تحفة الغرائب مسطور است که در هند و ستان دریاییست که ده فرسخ طول آنست و در آن دریا
حیوانات عجیب بسیار مانند حوت شب دو ازین جنس بسیاری از آب بیرون آیند در ساحل
بجو و بهم طاعه نمایند در رقص کنند و در میان ایشان زنان خوب صورت باشند و دیگر حیوانات
نیز باشند و بعضی بصورت آدمی که از ان بحر بیرون آیند مردم آن دیار در شب ماه مهتاب
نزدیک بان دریا روند و در کوه نشسته نظاره ایشان کنند و رقص و رفت گویند که در سنه ثمان
و ستمایه که سلطان بدیع الزمان میرزا بجبال قتال محمد خان شیبانی در کنار آب اترک نشسته
بود بعضی مردم از ان بحر ماهی گرفتند که طولش یک گز و نیم بود و در سطح با نصف بالا شبیه با
نصف پایین و نصف پایانش مانند ماهی و همه عضو ساعد دانشته و بعضی از ان معتقدی بوده اعتراف شکل ادمی
بود و در آنجا که حیوانات آبی دیگر **سرطان** است که او را بپارسی خرچنگ گویند ازو انواع است
حال و روش آنکه چشم بر کتف دارد و دهان در سینه و سالی یکنوبت پوست اندازد و در غاره خود ...
در غار خود را مخفی سازد و در سال دو نوبت یکی بطرف آب و دیگری بطرف خشکی چون پوست افکند و رفتار
آن بعکس کرده و ندرود و رفتن بطرف خشکی را باز گذارد تا هوش خاصیت و دیگر آنکه خرچنگ بطرف
... حیوان بسیار داشته و در دهان گذارد و دهانش مانند سایر حیوانات و دهان ... الات تنهد و
گر اگر سرطان را بر پشت مرده پای بند علامت امنیت باشد **و حیوانات بحر** گروهیست الاشکال
و الافعال اند بسیار است از جمله آنکه در ولایت مغرب حیوانیست که صورت آن با سطح تر گرد دریا

از روی تولد نماید تا وقت غروب خورشید و در زنده باشد بعد از آن بمیرد و در روز دیگر صبح [illegible] از آن
مهمان [illegible] رسیده و [illegible] متولد شود و [illegible] هنگام غروب بمیرد و [illegible] پس از فوت آن
حیوان [illegible] شده غرایب حالات بعضی از حیوانات درنده و [illegible] و جنبنده [illegible]
[illegible] الصید و دیگر [illegible] نقل کرده می شود **[illegible]** در بیابان و حوش [illegible] باشد
[illegible] در بیابان [illegible] مشکل گشته [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] بار [illegible] نماید [illegible] شیر و در وقت تولد [illegible] گوشتی باشد [illegible]
و بعد از آنکه [illegible] روز [illegible] محافظت کند پدرش [illegible] بادی در وی [illegible]
[illegible] کرده و در [illegible] و شیر [illegible] تا هفت [illegible] چشم باز نکند و چون [illegible]
[illegible] نماید و [illegible] هیچ جانوری [illegible] و [illegible]
[illegible] که گفت [illegible] شیر [illegible] آدمی و [illegible] رنگ [illegible]
[illegible] و [illegible] دیدم [illegible] از گوشت [illegible] و [illegible] **[illegible]**
[illegible] و چون [illegible] شود [illegible]
[illegible] و [illegible] بود و [illegible] کرده [illegible] خورد [illegible]
[illegible] است [illegible] چند [illegible] باشد [illegible] کرده و **[illegible]**
[illegible] مانند [illegible] است [illegible] و چون [illegible] شود [illegible] کرده [illegible]
چون [illegible] کرده [illegible] خورد [illegible] مانند [illegible] خواب [illegible] آن
جانور را [illegible] **[illegible]** چون در خواب شود یک چشم
وی باز باشد [illegible] و [illegible] هر چند [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] چون [illegible] خانه [illegible] آنجا [illegible]
چون [illegible] **[illegible]** [illegible] از علامات آثار [illegible]
[illegible] سالی [illegible] باشد [illegible] سالی [illegible]
[illegible] موضوع [illegible] و **[illegible]** [illegible] در بیابان [illegible]

علف [illegible] و [illegible] گوشت [illegible] و در وقت [illegible]
[illegible] کند [illegible] و [illegible] و در زمستان [illegible] نماید و هرگاه گرسنه
گردد [illegible] خورد [illegible] شود **[illegible]** قوت [illegible] از جمیع حیوانات زیاده [illegible]
[illegible] و [illegible] باشد [illegible] و [illegible] آبستن شود [illegible]
گردد [illegible] زاید و چون [illegible] و دیگر [illegible] هرگاه [illegible] شود [illegible]
[illegible] باشد از خواب [illegible] چون [illegible] بیابان [illegible] از گوشت [illegible]
[illegible] کند [illegible] بمیرد و [illegible] یک چشم [illegible] بیرون [illegible] و دیگر آنکه [illegible]
[illegible] که [illegible] و [illegible] شود [illegible]
[illegible] کند **[illegible]** [illegible] هرگاه [illegible] کند [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] دیگر آنکه [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] کند و در [illegible] باشد [illegible]
[illegible] که در زمان [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه [illegible]
و [illegible] و [illegible] آورد [illegible]
[illegible] و [illegible] این حال [illegible]
[illegible] شد **[illegible]** جانوری مشهور است [illegible]
آن [illegible] شود **[illegible]** بعضی از مردم [illegible] که آن جانور [illegible] سالی [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و [illegible] از خواب حالات [illegible] آنکه [illegible] شود [illegible]
[illegible] که [illegible] از [illegible] چون [illegible] بمیرد [illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible] نباشد [illegible]
[illegible] کند [illegible] باشد [illegible]
[illegible] **[illegible]** از تمامی جانوران [illegible] بیابان [illegible]
[illegible] باشد [illegible] خورد [illegible]

آموخته بود روزی صاحب خود را ملاقات کرد و آن شخص متغیر گشته شاه شطرنج را پیش نهاد
چون دست دیگر باخته باز بوزینه غالب شد و در وقتی که [illegible] خانه رسانید شخصی
که در آن مجلس بود [illegible] انکار کرد [illegible] گویند که اگر از پوست بوزینه
[illegible] کندم [illegible] کند [illegible]

بوزینه [illegible] جهت آنکه [illegible] باشد [illegible]
[illegible] آب [illegible] **پلنگ** [illegible] حکایت [illegible]
[illegible] مشهور است [illegible] روزی [illegible] شخصی که [illegible]
[illegible] آن سنگ [illegible] انگار باز گشته [illegible]
[illegible] **گربه** چند نوع [illegible]
[illegible]
[illegible] گربه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **موش** جانوری [illegible]
[illegible] نظام الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] گندم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مذکوره

مذکوره و از انجا بجای دیگر برده [illegible] باقی نماند **خارپشت** [illegible]
[illegible] **سنجاب** [illegible] پشت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ببر [illegible]
[illegible]
[illegible] **کژدم** [illegible]
[illegible] کژدم [illegible]
[illegible] کژدم [illegible]
[illegible] **کرگدن** [illegible]
[illegible]
[illegible] کرگدن [illegible]
[illegible] کرگدن [illegible] حیوانات [illegible]
[illegible] کرگدن [illegible] فیل [illegible]
[illegible] کرگدن [illegible] فیل [illegible]
[illegible] کرگدن و فیل [illegible]
[illegible] کرگدن [illegible]

و بروایتی هفت سال بماند بعد از آن سر از فرج او بیرون آرد و چندگاه [illegible]
چون خود را از آن موضع بیرون اندازد [illegible] در غایت لطف
[illegible]

فیل جانوریست بغایت بزرگ [illegible]
[illegible] سال حامله گردد [illegible] و چون وضع حمل کند [illegible]
و فیل [illegible] بغایت [illegible] باشد [illegible] صد سال [illegible] گرفتن فیل [illegible]
[illegible] مذکور است که [illegible] فیل [illegible] بطرف آب [illegible]
[illegible] و چون فیل [illegible]
[illegible] آن شخص [illegible] فیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن فیل [illegible]
[illegible] آن شخص [illegible]
[illegible]
[illegible] فیل [illegible]
[illegible] **زرافه** جانوریست [illegible]
[illegible]

آشود و در وقت رفتار [illegible] بخلاف حیوانات دیگر و در مولفات بعضی از علما
مسطور است که [illegible] حیوانی که بعضی از اعضایش شبیه [illegible] باشد و بعضی
شبیه [illegible] هر گاه آن حیوان [illegible] وحشی جفت میکند [illegible]
[illegible] **شتر** گویند که شتر [illegible] **اسپ**
[illegible] است عجب صورت [illegible]
احادیث صحیح مرویست [illegible] از کتب معتبر [illegible] که پادشاه [illegible]
[illegible] منصور سامانی اسپی [illegible] که دو سر داشت و [illegible]
[illegible] **حمار** [illegible] وحشی گویند که اگر [illegible]
[illegible] **حمار وحشی** [illegible]
سال [illegible] صد سال [illegible] از تواریخ مذکور است [illegible]
[illegible] حمار وحشی [illegible]
[illegible] الله تعالی [illegible] **استر** [illegible]
[illegible]
[illegible] **گاو** چند نوع باشد [illegible]
گاو وحشی [illegible] در صحیحین از ابو هریره مرویست
[illegible] گاو [illegible]
[illegible] سبحان الله [illegible]
در زمان سلطان ابو سعید [illegible] گوساله متولد شده که چهار چشم داشت [illegible]
خاقان مغفور سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] **گوسفند** [illegible]
[illegible] گوسفند [illegible]
[illegible] **ایل** [illegible]

بعضی گویند که گوزن مشابه است بگاو کوهی و تنها و بی پای شاخ بر پا [illegible] و در شاخ [illegible] است
و در [illegible] سالگی شاخهای او از اطراف [illegible] مرشود و [illegible] و هر سال [illegible]
[illegible] شاخهایش [illegible] بیفتد و باز بر [illegible] از خواب آنگه گوزن [illegible] است
[illegible] او را بصورت [illegible] مشغول سازند از عقب [illegible] و دیگر آنکه [illegible]
[illegible] که بسیار باشد [illegible] گوزن پوشیده [illegible]
[illegible] و [illegible] آید [illegible] و دیگر آنکه [illegible] خورد و [illegible]
[illegible] آب [illegible] و [illegible] آب [illegible]
و [illegible] آب [illegible] اگر چنین نکند [illegible] گویند [illegible]
[illegible] قطره [illegible] گوزن [illegible] ماننده موم [illegible] و آن [illegible] زهر [illegible]
[illegible] بیرون آید [illegible] زهر [illegible]
باشد. آهو بر چند نوع می باشد و از آنجمله [illegible] است که مشک از ناف او حاصل [illegible]
آهوی مشکین [illegible] بجثه از سایر انواع آهو بزرگتر بود [illegible]
[illegible] رنگ [illegible] مشک [illegible] مردم آنجا [illegible]
[illegible] که [illegible] مجتمع شود [illegible] آید [illegible]
[illegible] آهو ناف خود را [illegible] جدا شود [illegible]
[illegible] آهو [illegible] از آن [illegible] مقام [illegible]
[illegible] است که در ولایت تبت [illegible] است [illegible]
[illegible] ناف [illegible]
[illegible] شود و چون [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] از آنند. شترمرغ هر چند [illegible] و [illegible] است [illegible] و چون [illegible]
و بعضی [illegible] شترمرغ [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] آب نخورد [illegible]

واگر بانیش

واگر بانیش [illegible] شترمرغ [illegible] مشهور است [illegible]
[illegible] و در [illegible] پنهان [illegible] گویند که شترمرغ
[illegible] بیرون آرد و [illegible] و دیگر [illegible]
شود و [illegible] بیرون آمده [illegible] باشد [illegible]
[illegible] در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا [illegible] شترمرغی [illegible]
[illegible] آهن [illegible]
[illegible] وقت [illegible] از امیر نظام الدین
علیشیر [illegible] شترمرغی [illegible]
خاقان منصور [illegible] بیرون [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] از آن [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] است که [illegible]
[illegible] عنقا عبدالله [illegible]
[illegible] مصنف [illegible] عبدالله بن الحسین [illegible]
[illegible] یک [illegible]
[illegible] مرغی بزرگ [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] عنقا [illegible] و چون آن مردم [illegible]
[illegible] صفوان [illegible] حکایت [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] آن مرغ [illegible]
[illegible] زمخشری در ربیع الابرار [illegible] عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت [illegible]

ان الله تعالی خلق فی زمن موسی علیه السلام جرادة ... [illegible] ... من کل جانب
... [illegible] ... الا ... رحمه نوع از جانوران ... آن ... را بغیر کرامت فرموده بود و بعد از چندگاه
... [illegible] ... موسی علیه السلام ... کردم ... آنها ...
... در حوالی بیت المقدس ... [illegible] ... زمان ...
نسل ایشان بسیار شد ... آنکه موسی ... [illegible] ... فرموده آن
... شام ... آمدند ... و ... آن حدود را ... خود
... در وقت ... ایشان ... صلی الله علیه و آله و سلم
مردم از آن ... شکایت کردند ... آنحضرت نسل ایشان انقطاع یافت ... آنچه
در عدم بعضی ... [illegible] ... مذکور ...
است ... والله اعلم بالصواب **عقاب** ... مرغان مشهور است
... [illegible] ... و شام ... عقاب ...
... [illegible] ... زیرا که ... بیرون ...
... [illegible] ... عقاب بیرون ... استخوان ...
... [illegible] ... مهربان ... بعضی از اهل ...
... [illegible] ... عقاب بر گرد ...
... [illegible] ... العقاب ... مشهور است ...
... [illegible] ... عقاب ...
... [illegible] ... **باز** بعضی ... باشد ...
... [illegible] ... باشد **زاغ** جانوری مشهور است ...
... [illegible] ... آب ...
... [illegible] ...
... حارث بن معاویه ... **بوم** در شب ...
... [illegible] ...

... [illegible] ... بهترین ... کباب ...
... [illegible] ... کباب ... چون بوم ...
... [illegible] ... در خواب ... **موش خوار** ...
... [illegible] ... عبارت ...
... [illegible] ... عبارت ...
... [illegible] ... صورت ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... **کرکس**
... کرکس ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... **لکلک** ...
... [illegible] ... لکلک ...
... [illegible] ... آب ... **...**
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... **...** [illegible] ...
... [illegible] ...
سلطان ابو سعید میرزا ... [illegible] ... سلطان

حسین میرزا طوطی سفید که منقارش سیاه و پایهایش سرخ بود دیده شده و گویند که هرکس زبان
طوطی خورد فصیح گردد و هرکس [illegible] را [illegible] گفت در زبانش پیدا آید **طاوس** عجیب
صورت بهترین طیور است و در پس [illegible] زینت پرهای وی بکمال [illegible]
وی در سالی یکبار [illegible] و ده تخم نهد یا کمتر و چون باز خود بازی کند تخمش بشکند بنا برین بیضه
او را در زیر ماکیان نهند اگر بیرون آورد و ماکیان از آن بیضها زیاده از ده عدد [illegible]
شود اندکی [illegible] و در رساله الصید مسطور است که [illegible] طاوس [illegible]
نمایند بلکه چون طاوس زشت شود [illegible] چشم [illegible]
و [illegible] سبب بیضه نهادنش گردد [illegible] راقم حروف از امیر نظام الدین علیشیر ذکر طاوس
بسیار [illegible] استماع نموده [illegible] چند نوبت [illegible] شدن طاوس را
زوجیت خروس و ماکیان شاهده کرده ام [illegible] چون چشم طاوس بر [illegible]
داشته باشد آغاز رقص کرده فریاد زند **خروس** [illegible] علامت [illegible]
[illegible] اندک [illegible] بانگ خروس [illegible] در صحیح اخبار آمده است که رسول
صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که چون خروس بانگ کند از فضل خدای تعالی چیزی طلبید [illegible]
[illegible] بانگ [illegible] خروس [illegible] و غایت [illegible] شجاعت و غیرت
مشهور **هدهد** خروس دشتی است [illegible] و در [illegible] شمال [illegible]
[illegible] جنوب [illegible] **دراج** مرغی مشهور است [illegible]
هوای [illegible] **کبک** [illegible] شهرت
[illegible] کبک [illegible]
[illegible]
[illegible] کبک [illegible]
[illegible] **دو** رسول حضرت سلیمان [illegible]
[illegible] گرسنگی [illegible]
[illegible] آن [illegible] **فاخته** [illegible]

[illegible] پرستو در مواضعی که [illegible] آشیانه سازد و در خانه‌ای که آشیانه فاخته باشد
[illegible] ساکنان [illegible] آوازش را بشنوند [illegible] گویند که فاخته [illegible]
شیخ الاسلامی در رساله الصید نوشته اند که این معنی مشاهده شده **قمری** بعضی از [illegible]
[illegible] آورده اند که چون قمری [illegible] بیمار [illegible]
[illegible] بعضی از تواریخ ثبت است که [illegible] بصورت [illegible]
سلطان محمود غزنوی [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] سنگ [illegible] چون [illegible]
عصفور [illegible] چند [illegible] داشته باشد [illegible] گوشت
[illegible] گفته اند که [illegible] جانب [illegible] گرفته اند که [illegible]
[illegible] زیاده [illegible] **فراشترک** [illegible]
[illegible] چون [illegible] بر کنند [illegible]
[illegible] آشیانه [illegible]
[illegible] رنگ [illegible]
[illegible] یرقان [illegible] خواجه نصیر الدین محمد طوسی [illegible]
است که [illegible] علوم [illegible] نقل [illegible]
[illegible] فراشترک آشیانه ساخته بود [illegible] فراشترک آمده [illegible]
[illegible] اضطراب [illegible] فراشترک بسیار جمع آمدند [illegible]
[illegible] آشیانه [illegible]
[illegible] فراشترک [illegible] بیضه نهاد [illegible]
[illegible] صادق القول [illegible] در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible] سلطان احمد میرزا [illegible]
فراشترک [illegible] آشیانه [illegible] فراشترک
[illegible] چون [illegible] بیرون پریده [illegible] آشیانه [illegible]

رسانند باز آمده و زن و یک بار برید و چون در دامنش اخلاف خانگاه را بیافت شده از سقف
خانه با پایان افتاد و حس بر نجاست بود را کشته دامنش را ملاحظه نمود دید که فرزندش [illegible]
در آن افکنده بود و والده شراو سنج کرده بود و هر چند وفق این امر بجا بست سبب
او چون از ثقات استماع افتاده بود خامه تحریر آن زبان گشود **ملک** جانوریست و خیانت [illegible]
نت داد و بیضه خود را ببرگ درخت پوشیده از نظر غایب سازد زیرا که اگر [illegible]
تخم را بدر و کنده شود و همچنین ملک قوت خود را نیز پنهان کند گویند که عزرا آدمی ملک را [illegible]
و سود هیچ جانوری خوردنی را پنهان نگاه ندارد **غراب** چند نوع است ابلق و طبیعت
جمیع اقسامش بر آن مجبول است که از خلق کناره کرده و در جایی خلوت شود که کس نبیند
[illegible] و بعضی از علما بیان رفته اند که کلاغ مجامعت نمی نماید بلکه بچه و آنکه از منقار خود بماده [illegible]
[illegible] کند و اتفاق است آنکه هیچ غراب با یک ماده مواصلت جایز نبیند [illegible]
از [illegible] او را معدوم وفا منسوب ساخته اند از غراب آنکه چون بچه کلاغ از بیضه بیرون آید از نظر
[illegible] در آن قدر کریه منظر نماید که چند روز [illegible] و در آن ایام رزاق [illegible] الالوان
[illegible] را آشیانه کلاغ فرستد تا قوت [illegible] و هر گاه غراب بچه [illegible] بپرد
[illegible] آمده [illegible] امیر کمال الدین حسین ابیوردی گفت که در بازار [illegible]
[illegible] کلاغی [illegible] غراب [illegible] کلاغ [illegible]
[illegible] لا اله الا الله **ملک** جانوریست [illegible] که در هوا پرواز [illegible]
چون کسی [illegible] اشارت کند [illegible] طرف دیگر [illegible]
[illegible] و او را اضلاع [illegible] همراه [illegible] **جبارا** [illegible]
[illegible] بر رفیق نجابت [illegible] کسی [illegible]
از [illegible] سیاه [illegible] بیرون آید [illegible]
[illegible] ضرب المثل شده [illegible]
جانوریست [illegible]
از [illegible] گوشت قنفذ [illegible] لذیذترین لحوم طیور است **سمندر** جنسیست

کو در میان

کو در میان آتش پیدا شود و پرورش یابد و هر گاه که آتش از وی شعله زند و در هیزم
افتد و بسوزد هم در میان آتش بچه کند و گویند او را فرزند سال عمر بود و بعضی از اهل [illegible]
گفته اند که چون اجلش نزدیک رسد هیزم بسیار جمع کند و آتش در آن زند و خود را
بسوزد و بعد از مدتی که باران بر آن خاکستر بارد [illegible] دیگر از میان آتش ظاهر شود والعلم عند الله
تعالی **خفاش** که او را شب پره گویند جانوریست بسیار غریب [illegible]
گوش و دندان و پستان و منقار و عصب دارد و ماده وی حایض شود [illegible]
زاینده شیر [illegible] دهد [illegible]
شب [illegible] روزی [illegible] ساعات از زمان رسیدن صبح صادق تا هنگام طلوع آفتاب و از
غروب خورشید تا وقت غیبت شفق [illegible] اوقات چشمش [illegible] عاجز است
[illegible] آنکه [illegible] در وقت طیران خفاش بیرون آید و چون جانوران خورد [illegible]
او را صید کرده [illegible] و بعضی از علما تعبیر گفته اند که خفاش به دعای عیسی علیه السلام [illegible]
جانوران [illegible] دیگر [illegible] **و از جمله از غرایب امور طیور** [illegible]
[illegible] که در ساحل دریای نیل [illegible] سفید [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] جای دیگر [illegible] آید [illegible]
فوق الفوق [illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بچه آن مرغ می گردد و آن مرغ در هیچ وقتی آشیانه نمی سازد ... دیگر در جزیره
سقلاب درختیست که هرگاه برای کشتی شب ... شود آن مرغ را می آید و پیش کشتی می پرد
و ملاحان کشتی در عقبش میروند تا بطریق راست برسند دیگر در هند درختیست که دهنی از رنگ
دارد و در آن مرغ دهان خود پر آب می سازد و بر برگ می آید و دیگر در دهان خود ... آب
و آب از دهانش بیرون می دهد و چون آب تمام می شود باز بر شغل خود میرود دیگر در ولایت ترکستان
درختیست که او را سنجد رود در این طریقه که دم مار را بگیرد و می برد و اگر قصد او کند که بکشد او را
و باز و در میان زمین و آسمان او را بگیرد و او را بر قلعه جبلی بر سر ... ریگ را بشکند و
بر زمین خورد و چند قطعه می شود و بعد از آن نشسته او را بخورد و ... دم و سر او را نمی خورد
زیرا که اگر آن دو عضو را بکار می برد کور می شود دیگر در صحرای قم ریگ زاریست که اگر روز نوروز
در میان ریگزارات سبد آب در آن ... را بجنبش شود که در آن سال در میان ایشان قحط و غلا نیست
و اتفاق افتد و این معنی تجربه کنند دیگر در عجایب المخلوقات مذکور است که در موصل درختیست
روز عاشورا علی الصباح بمشهد امام حسین علیه السلام آید و تا هنگام غروب توقف کند بعد از آن
طیران نماید تا عاشورا دیگر ... دیگر در بلاد فارس درختیست که شاخهای او از
دارو و منقار زرد بیش خشش و او را عجایب داشت و این ... و ... ایشان ...
مرغ آن ... است ... و هر گاه بیضه آن مرغ را بشکنند ... که از آن ...
که از کتب معتبره بنظر رسیده که در باره ... جزیره ... بجزیره ... و ... در جزیره
و از ... خوف ... در صحرای هند ... اگر ... و ... از این قیاس ...
... بسیار است ... حکمت ... جمیع آن امور ... در بیان ...
و ... خانه ... دیگر ... در سال ... و در ...
و ... و ... حقایق ... و در ...
... و ... و ... و ...
و ... و ...
حکایات ... و ... این مجموعه را بتمام رسانید

پیشکش ... در روز ... سال ... ۱۲۹۷ ... ۱۲۳

[illegible]

[illegible]